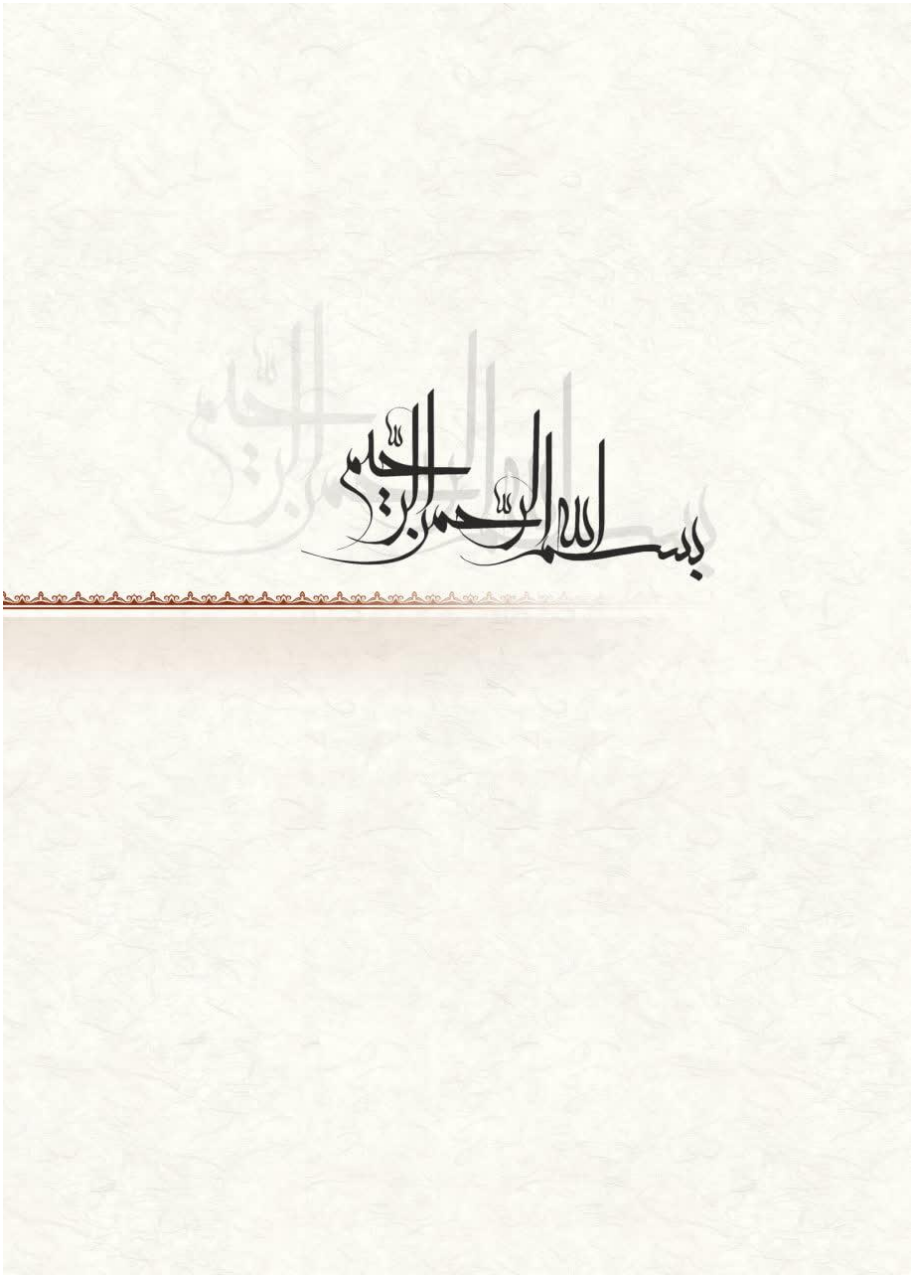
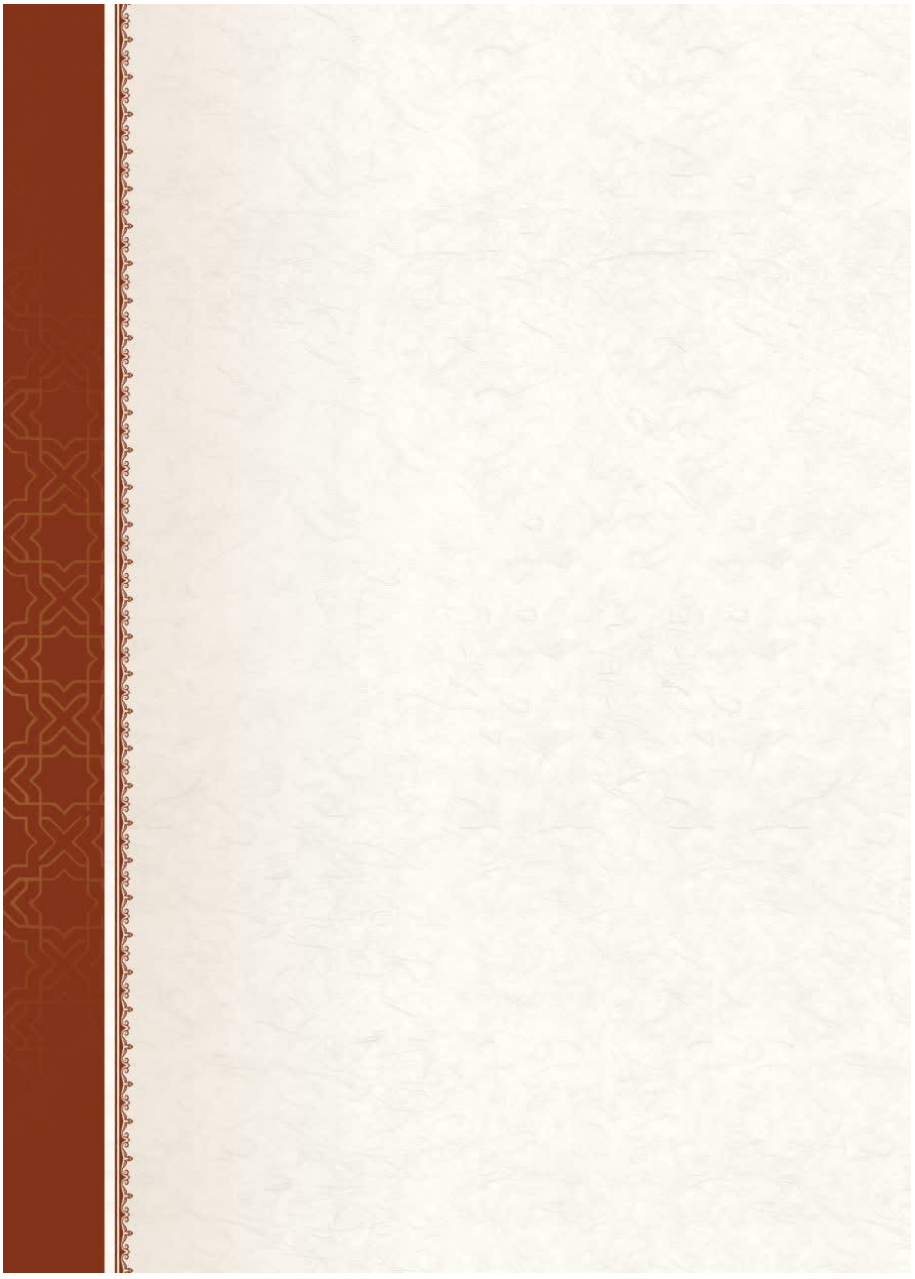

بسم الله الرحمن الرحيم



هو العلیم

نور ملکوت حج

جلد دوم

اسرار و احکام

در آثار و بیانات

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

حضرت آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره

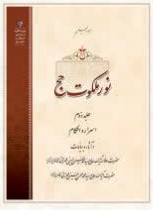
سرشناسه : حسینی طهرانی، سیّد محمّد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور: نور ملکوت حج / در آثار و بیانات سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی، سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی.
مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۴۷ق=۱۴۰۵ش.
فروست:دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع؛ ۴.
شابک : دوره: ۴-۰۰-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸؛ ج.۲: ۸-۰۲-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه. یادداشت: نمایه.
مندرجات: ج.۲- اسرار و احکام.
موضوع: حج.
Hajj*
زیارت و زائران -- آداب و رسوم
Pilgrims and pilgrimages -- Manners and customs
شناسه افزوده:حسینی طهرانی، سیّد محمدمحسن، ۱۳۷۴-۱۴۴۰ق.
رده بندی کنگره: BP ۱۸۸/۸
رده‌بندی‌دیویی: ۲۹۷/۳۵۷
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۰۵۲۰۶

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیّع (۴)

نور ملکوت حج

جلد دوم

علّامه آیة‌الله حاج سید محمّدحسین حسینی طهرانی
آیة‌الله حاج سید محمّد محسن حسینی طهرانی



ناشر: مکتب وحی/ طهران
نوبت چاپ: اول/۱۴۴۷ه. ق،۱۴۰۵ه.ش

شماره تماس: ۸۸۶۱۵۲۰۷ ـ ۲۱ـ ۹۸ +
www.maktabevahy.org
فروشگاه اینترنتی: www.sarayejavid.com
@maktabevahyorg

© حق چاپ محفوظ است

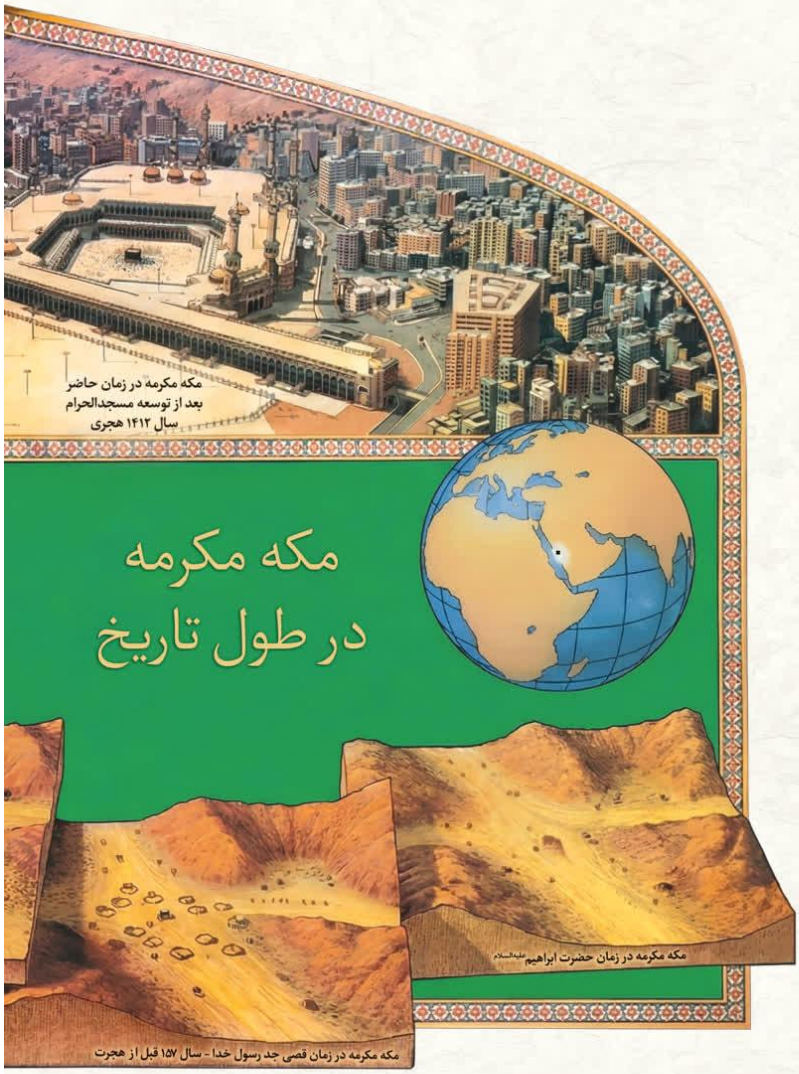


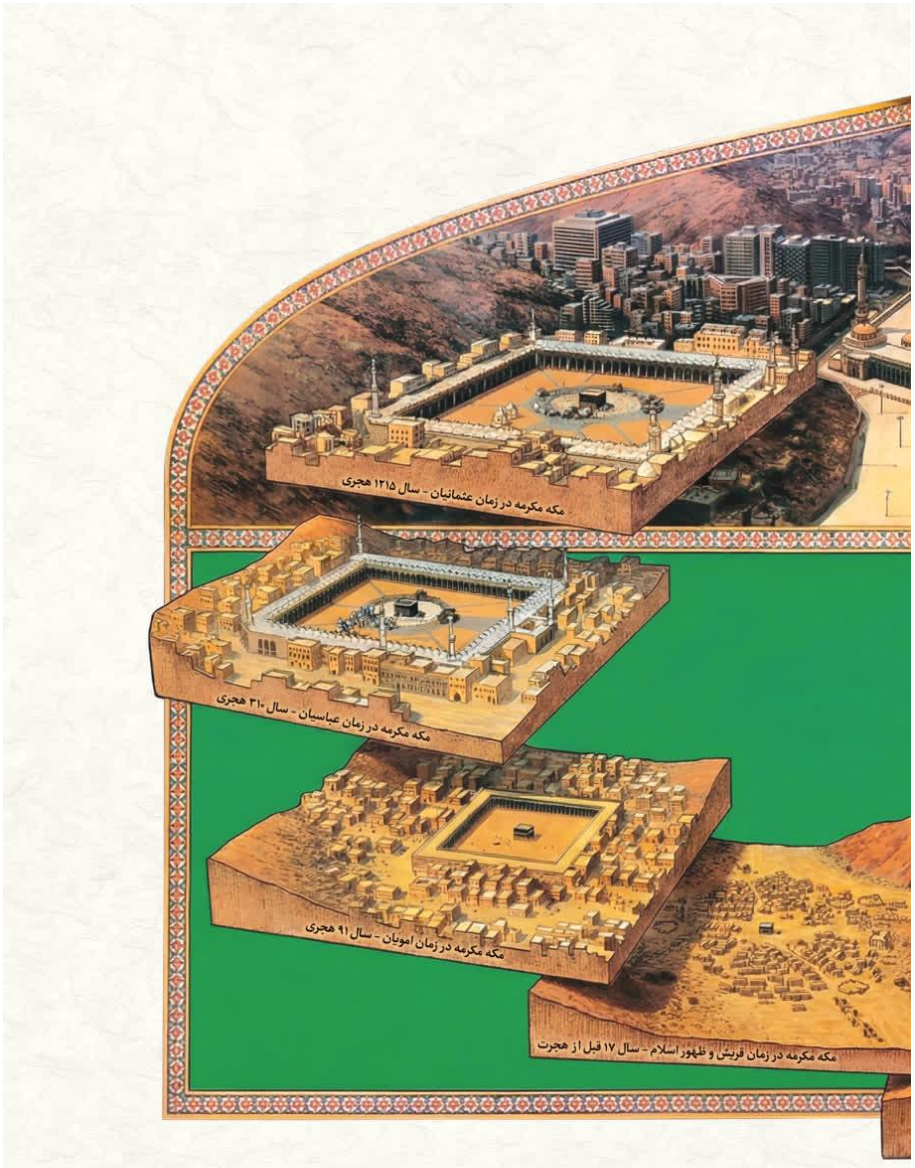
قال الامام الباقر علیه السلام:

«إنّما أُمِرَ النّاسُ أن یَأتوا هذه الأحجارَ فَیَطوفوا بِها ثُمّ یَأتونا فَیُخبِرونا بِوَلایَتِهِم و یَعرِضوا علَینا نَصرَهُم.»

«همانا مردم امر شده‌اند که نزد این سنگ‌ها (کعبه) بیایند و به گرد آن‌ها طواف نمایند، سپس نزد ما بیایند و ولایتمداری خویش را به ما اعلام نموده و نصرت و یاری خود را به ما عرضه بدارند.»

الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹


مکه مکرمه در زمان حاضر
بعد از توسعه مسجدالحرام
سال ۱۴۱۲ هجری
مکه مکرمه
در طول تاریخ
مکه مکرمه در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام
مکه مکرمه در زمان قصی جد رسول خدا - سال ۱۵۷ قبل از هجرت


مکه مکرمه در زمان عثمانیان - سال ۱۲۱۵ هجری
مکه مکرمه در زمان عباسیان - سال ۳۱۰ هجری
مکه مکرمه در زمان امویان - سال ۹۱ هجری
مکه مکرمه در زمان قریش و ظهور اسلام - سال ۱۷ قبل از هجرت



تصویری از مرقد مطہر رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

نور ملکوت حج (۲)

عنوان صفحه

فصل هفتم:

اعمال ماه ذوالحجة الحرام و توصیه‌های بزرگان دربارهٔ آن

٥٦ ـ ٣٥

عنایت خاص الهی در ماه ذوالحجةالحرام ٣٧

فضای توحیدی و عنایت خاص بزرگان به دههٔ اول ذوالحجه ٣٨

اربعین حضرت موسی و حالات آن حضرت در کوه طور ٣٩

حالت جذبه و کیفیت غلبهٔ آن بر نیازهای جسمی ٤٠

حالت جذبهٔ حضرت موسی در کوه طور ٤١

اهمیت خاص دههٔ ذوالحجه در تتمیم اربعین موسوی ٤١

اعمال و توصیه‌های بزرگان در دههٔ اول ذوالحجةالحرام **٤٢**

مراقبه ٤٢

روزه ٤٣

نماز مخصوص ٤٣

اذکار توحیدیهٔ موسویه ٤٤

تفاوت انبیا در میزان ادراک کلمهٔ توحیدیهٔ «لا إله إلّا اللّه» ٤٤

نمونه‌هایی از اذکار توحیدیّهٔ انبیای الهی ٤٥

شرح و تفسیر تهلیلات دههٔ اول ذوالحجه **٤٧**

سریان حقیقت «لا إله إلا اللّه» در مظاهر خلقت ٤٨

لزوم گرایش به رحمت توحید و نفی جمیع تعلقات ٤٩
ارتباط بقا و فنای موجودات با حقیقت توحید ٤٩
حکایات شنیدن ذکر توحید از موجودات عالم ٥٠
مراتب ادراک حقایق، متناسب با افق افراد ٥٢
سریان توحید و زمزمهٔ «أنا الحق» در همهٔ اشیاء ٥٢
غفلت از حقیقت توحید و ادراک آن در لحظهٔ مرگ ٥٥
کیفیت سلام بر اهل قبور و ذکر مأثور آن ٥٦

فصل هشتم:

حقیقت حج ابراهیمی و سفارشات اولیای الهی در سفر حج

٥٧ ـ ٧٩

تفسیر آیهٔ ﴿وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ...﴾ ٥٩
نقش حضرت ابراهیم و اسماعیل در تطهیر بیت ٥٩
سرّ امر به تطهیر در بنای کعبه ٦٠
معنای باطنی تطهیر بیت و طهارت نفس حضرت ابراهیم و اسماعیل ٦٠
تأثیر باطن افراد بر نورانیت و ظلمت مکان‌ها ٦١
شأن کعبه و لزوم طهارت باطنی سازندگان آن ٦٢
ابتلای حضرت ابراهیم به امتحانات الهی در زمان رسالت ٦٣
واگذاشتن دین تخیلی، اعلیٰ‌مرتبهٔ طهارت باطن ٦٣
وسوسهٔ شیطان از طریق احساسات در ماجرای ذبح حضرت اسماعیل ٦٤
سهم حضرت هاجر در طهارت بنای کعبه ٦٤
سعی بین صفا و مروه، پیروی از مکتب حضرت هاجر ٦٤
وسوسهٔ نهایی شیطان از راه شرع ٦٤
فلسفهٔ پشت به کعبه بودن در جمرهٔ عقبه ٦٥
اهمیت حیاتی حج و لزوم پیروی از حضرت ابراهیم ٦٦
کیفیت بنای کعبه به دست حضرت ابراهیم و اسماعیل ٦٦
فداکاری حضرت ابراهیم و گشودن راه حج بر همگان ٦٧
کیفیت و خصوصیت حج ابراهیمی ٦٧
تعارض پرداختن به امور دنیوی با حقیقت حج ابراهیمی ٦٩

توصیه‌ها و سفارشات اولیای الهی در سفر حج ۷۰
لزوم تذلل و خشوع در اجابت دعوت مولا ۷۰
لزوم ادراک فیوضات بیشتر از مشاهد متبرکهٔ حج ۷۰
شکر و غسل توبه، اولین قدم در حرکت به‌سوی حرم خدا ۷۰
اهمیت توبه و آمادگی باطنی پیش از حج ۷۱
خالی کردن باطن و استغفار، مقدمهٔ حرکت به‌سوی حج ۷۱
حالات و سیرهٔ علامه طهرانی در آستانهٔ سفر حج ۷۲
تبیین مسئلهٔ طلب حلالیت از افراد پیش از سفر حج ۷۲
ترجیح حال معنوی بر تقیّد به برنامه‌های دیگر ۷۳
هر کسی به‌دنبال حال خود باشد ۷۵
پرهیز از سخنان بیهوده و معاشرت با اهل غفلت ۷۶
رعایت اعتدال در مسئلهٔ سوغاتی ۷۶
تحت‌الشّعاع قرار گرفتن عبادت با دغدغهٔ سوغاتی ۷۶
حکایت علامه طهرانی در حج و کاشتن بذر محبت اهل‌بیت در دل اطفال ۷۷
استحباب سوغات و لزوم رعایت اعتدال در آن ۷۸
حفظ توجه و پرهیز از نگاه به امور صارفه ۷۹

فصل نهم:

اماکن، اعمال و مواقف مکهٔ مکرّمه

۳۷۶ ـ ۸۱

بخش اول: مکه، مسجدالحرام، کعبه، حجرالأسود، زمزم **۱۵۵ ـ ۸۳**

مکهٔ مکرّمه ۸۳
لزوم مغتنم‌شمردن مکه و اثرات عمیق مسجدالحرام ۸۵
احساس نیاز بزرگان به مکه و تأثیرات آن ۸۵
ضرورت توجه محض به خداوند در مکه ۸۵
ادراک ائمه علیهم‌السّلام از ظهور توحید در خانهٔ کعبه ۸۶
روایت حمّاد بن حبیب از احوال امام سجاد در حج ۸۷
حکایت اصمعی از مناجات شبانهٔ امام سجاد کنار کعبه ۸۸
حکایت طاووس یمانی از احوال امام سجاد در حجر اسماعیل ۹۲
انحصار توحید و نفی غیر در فضای مکه ۹۲
معنای تفکر توحیدی (ت) ۹۳

لزوم نفی تمام تعینات حتی توسلات در مظهر ظهور توحید (ت) ۹۳
ظهور توحید در حریم مکه ۹٤
کلام علامه طهرانی در تبیین معنای طواف به دور ولایت در مکه ۹۵
نفی تمایز ظاهری و تجلّی جنبهٔ وحدت در طواف ۹۵
ادراک امام از مرتبهٔ اعلای توحید در زیارت کعبه ۹۷
سایر توصیه‌ها و آداب **۹۸**
تخییر نماز بین قصر و اتمام در مکه ۹۸
تبیین ملاک «عنوان مدنیت» در حکم تخییر ۹۹
پرهیز از عجله در انجام اعمال پس از ورود به مکه ۱۰۰
انجام با نشاط اعمال ۱۰۱
توصیهٔ امام باقر به امام صادق علیهماالسّلام در طواف به خسته‌نکردن خود ۱۰۲
اهمیت نظر به کعبه و اثرات معنوی آن ۱۰۳
ضرورت به سختی نینداختن خود در انجام اعمال ۱۰٤
مسجدالحرام **۱۰۵**
فضیلت مسجدالحرام ناشی از روح بانیان آن ۱۰۵
استحباب ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه ۱۰٦
استحباب سجدهٔ شکر هنگام ورود به مسجدالحرام ۱۰٦
سیرهٔ نبوی در ورود به مسجدالحرام و رؤیت کعبه ۱۰٦
استلام، بوسیدن و سجده بر حجرالأسود در روایات ۱۰۷
سیرهٔ رسول خدا پس از طواف تا آغاز سعی ۱۰۸
اعمال و آداب مسجدالحرام **۱۰۹**
فضیلت مستجار و اهمیت استفاده از انوار آن ۱۰۹
کلام مرحوم کاشف‌الغطاء در رابطهٔ طواف با حقیقت ولایت (ت) ۱۱۰
توصیه به کثرت حضور و تلاوت قرآن در مسجدالحرام ۱۱۱
تفاوت قرائت قرآن در حج با قرائت یومیه (ت) ۱۱۱
اهمیت ترنّم و زمزمهٔ آیات ابراهیمی در حج ۱۱۱
لزوم اغتنام فرصت عبادت در مسجدالحرام ۱۱۳
فضیلت و آداب نماز و دعا در حِجر اسماعیل ۱۱٤
ناودان طلا (ت) ۱۱٤
غلبهٔ رحمت در حجر اسماعیل هنگام دعا ۱۱٦

طواف، برترین عمل و بهترین عبادت در مکه ۱۱۷
اهمیت انجام طواف به نیت رسول خدا ۱۱۸
اهمیت استفاده از شب‌های مسجدالحرام ۱۱۹
اشتراک رفقای سلوکی در نصیب معنوی ۱۲۰
خاطره‌ای از علامه طهرانی و ندیدن افتراق بین خود و رفقا هنگام دعا ۱۲۱
نامهٔ علامه طهرانی از حج بیت‌الله‌الحرام به بعضی از فرزندان (ت) ۱۲۱
توصیه به ذکر تهلیل و تکبیر در مناسک حج ۱۲۳
اهمیت دعای صباح در بین‌الطلوعین مکه و مدینه ۱۲۳
سرّ تساوی زن و مرد در نماز در کل شهر مکه ۱۲۳
غلبهٔ جنبهٔ ملکوتی بر مُلکی در مکه ۱۲٤
استثناء مکه از لزوم فاصلهٔ بین زن و مرد در نماز ۱۲٤
غلبهٔ توحید و برداشته‌شدن جنسیت در فضای مکه ۱۲۵
تفاوت مکه و مدینه در غلبهٔ جنبهٔ توحیدی ۱۲٦
بهترین دعا: عبودیت، معرفت و عافیت ۱۲۷
کعبه **۱۲۸**
جایگاه کعبه در زمان خلقت حضرت آدم ۱۲۹
کعبه، تمثیل حقیقت پروردگار ۱۲۹
اصالت تکوینی جایگاه کعبه از بدو خلقت ۱۲۹
کعبه، اولین نقطهٔ خشکی و مبدأ دحوالأرض ۱۳۰
تشکّل عالم مُلک از نقطهٔ عبودیت (کعبه) ۱۳۰
تعلق ارادهٔ الهی، منشأ اعتبار کعبه ۱۳۱
حکایت شیخ محمد بهاری و رؤیت ملائکه در مسجد سهله ۱۳۲
تبیین خصوصیت و تفاوت حال‌وهوای ایام خاص ۱۳۳
ضرورت هر عبادت در جایگاه خود ۱۳٤
حج، ضیافتی مبتنی بر غرض خلقت ۱۳٤
هدفمندی خلقت و حسابرسی دقیق الهی ۱۳۵
ضرورت حج و عدم جایگزینی آن با سایر اعمال ۱۳۵
تکامل انسان در گرو ارتباط روحی با مناسک حج ۱۳٦
فضیلت و آثار نظرکردن به کعبه ۱۳٦
حکایت تجلّی جمال محبوب هنگام نظر به کعبه ۱۳۷

استغراق دائمی اولیا در شهود حضرت حق ۱۳۸
نظر به کعبه و استجلاب باطن ۱۳۸
کیفیت ربط ظاهر و باطن از طریق نظر ۱۳۹
کیفیت رابطهٔ مقام ولایت با کعبه ۱۳۹
سرّ گریهٔ رسول خدا هنگام استماع قرآن ۱۴۰
تفاوت مراتب ادراک اولیای الهی با سایرین از مسئلهٔ حج ۱۴۰
برج ساعت، نقشهٔ صهیونیست و عامل انصراف توجه از کعبه ۱۴۱
حجرالأسود **۱۴۲**
روایاتی در فضیلت حجرالأسود ۱۴۳
روایت اول: شعور و ادراک حجرالأسود و شهادت آن در قیامت ۱۴۳
روایت دوم: شهادت حجرالأسود به امامت امام سجاد علیه‌السّلام ۱۴۴
استحباب عرضهٔ اعتقادات بر حجرالأسود ۱۴۶
فلسفهٔ شهادت امکنه و ازمنه بر اعمال (ت) ۱۴۶
روایت سوم: انکار فضیلت حجرالأسود توسط عمر و پاسخ امیرالمؤمنین ۱۴۸
ردّ علامه مجلسی بر اعتذار صاحب منهاج از کلام عمر ۱۵۰
روایت چهارم: آداب استلام و بوسیدن حجرالأسود و دعای مأثور آن ۱۵۱
آب زمزم **۱۵۲**
طلب علم، بهترین دعا نزد آب زمزم ۱۵۳
توصیه به کثرت نوشیدن و تبرک به آب زمزم ۱۵۳
جایگاه آب زمزم و سیرهٔ پیامبر نسبت به آن ۱۵۴
آداب شرب آب زمزم و دعای «علماً نافعاً» (ت) ۱۵۴
خلاصهٔ اعمال و مناسک حج **۱۵۹ ـ ۱۵۷**
اعمال حج تمتّع (حَجّةالإسلام) **۱۵۷**
اعمال عمرهٔ مفرده **۱۵۸**
بخش دوم: احرام، میقات، تکرار عمرهٔ مفرده، تلبیه **۲۱۰ ـ ۱۶۱**
احرام **۱۶۱**
مفهوم‌شناسی کلمهٔ احرام ۱۶۱
معنای «حریم» و ارتباط آن با غیرت و کبریائیت ۱۶۱
احرام، یعنی ورود به حریم غیرت الهی ۱۶۲
نقد تلقّی رایج از فریضهٔ نماز ۱۶۲

انتظار اولیای الهی برای فرارسیدن وقت نماز ۱۶۲
بهره‌مندی از احرام به میزان فهم و معرفت ۱۶۳
آداب و مستحبات احرام ۱۶٤
غسل، نماز، اذکار ۱۶٤
حکم نماز با غسل احرام (ت) ۱۶٤
توبه ۱۶۵
دستور غسل توبه (ت) ۱۶۵
تبیین مراتب توبه ۱۶۵
احرام یعنی خروج از خودیت و نفی مظاهر کثرت ۱۶۶
روایتی در باب معنای باطنی احرام و فلسفهٔ تلبیه (ت) ۱۶۶
فلسفهٔ احرام و احکام آن ۱۶۷
احرام یعنی خروج از اعتبارات و تعلقات ۱۶۷
لباس احرام، نماد خروج از شخصیت و تعینات دنیوی ۱۶۸
خطر تبدیل حج به منجلاب اعتبارات دنیوی ۱۶۸
احرام یعنی ورود در حرم پروردگار و عالم قطع تعلقات ۱۷۰
لزوم حفظ حالت بی‌تعلّقی و پرهیز از امور متضاده ۱۷۱
احرام، حقیقتی بسیط یا مرکب؟ ۱۷۲
بررسی ماهیت احرام و نقد تعاریف مشهور آن (ت) ۱۷۲
حقیقت احرام و ارتباط آن با فضای بی‌تعلّقی و مقام احدیت ۱۷۶
نفی تعینات ظاهری و لزوم یک‌رنگی در حرم ۱۷۷
نقد شخصیت‌طلبی و معرکه‌گیری در مسجدالحرام ۱۷۷
احرام به‌مثابهٔ یک حقیقت بسیطهٔ نورانی ۱۷۸
احرام و نماز، دو حقیقت با احکام متفاوت (ت) ۱۷۹
فلسفهٔ لباس احرام ۱۸۰
حکمت تفاوت لباس احرام زن و مرد ۱۸۰
لزوم آشکار بودن چهرهٔ زن در احرام و فلسفهٔ آن ۱۸۰
غیرت ممدوح در انطباق با رضای پروردگار ۱۸۱
تحلیلی بر بازبودن چهرهٔ اسرا در مجلس یزید ۱۸۱
عبودیت حقیقی در برابر عبودیت خودساخته ۱۸۳
زایل‌شدن اجر حج به‌واسطهٔ پوشاندن چهره ۱۸٤

احرام، نماد وحدت و برهنگی از تعلقات دنیوی ۱۸۵
تجلی توحید و برابری انسان‌ها در حج ۱۸۵
احرام، یادآور عالم قبر ۱۸۶
تفاوت بنیادین دنیا و آخرت در نیازها و اعمال ۱۸۶
نفی زینت در احرام، نماد بی‌اعتباری دنیا ۱۸۸
استحباب ماندن در لباس احرام بین عمره و حج ۱۸۹
بقای در احرام، فرصتی مغتنم برای کسب فیض ۱۸۹
عدم الزام به اتمام فوری اعمال عمره و حج ۱۹۰
نقد رویهٔ اتمام فوری اعمال و غفلت از فیض احرام (ت) ۱۹۰
توصیهٔ ائمه به حفظ حال احرام تا حج تمتّع ۱۹۰
دغدغهٔ بزرگان برای استفادهٔ بیشتر مکلف ۱۹۱
حکایتی در اصرار مردم بر اتمام فوری اعمال عمره ۱۹۱
خاطرهٔ مؤلف از بقا بر لباس احرام و اعتراض روحانی کاروان به ایشان ۱۹۳
نقش لباس احرام در استمرار حال معنوی ۱۹۴
میقات **۱۹۵**
مواقیت پنج‌گانهٔ احرام (ت) ۱۹۵
تعریف میقات ۱۹۶
جواز احرام خارج از مسجد شجره و ملاک آن ۱۹۶
استحباب تأخیر تلبیه از احرام ۱۹۷
کیفیت احرام و تلبیه در هواپیما (ت) ۱۹۸
نظر علامه طهرانی در جواز احرام از محاذات میقات ۱۹۹
حکم تکرار عمرهٔ مفرده **۱۹۹**
کراهت شدید تکرار عمرهٔ مفرده کمتر از یک ماه و حرمت آن کمتر از ده روز ۱۹۹
نقد تکرار عمره براساس تسامح در ادلهٔ سنن (ت) ۲۰۰
کفایت تغییر ماه قمری در جواز تکرار عمره ۲۰۰
تعظیم بیت‌الله در اکتفا به یک عمره، نه تکرار آن ۲۰۱
رجحان طواف مستحب بر عمرهٔ مکرر و حکایتی در این باب ۲۰۲
توضیحی دربارهٔ مسجد تنعیم (ت) ۲۰۲

ملاک احتساب فاصلهٔ دو عمره ۲۰۳
تلبیه **۲۰۳**
معنای تلبیه (ت) ۲۰۳
تبیین آغاز، استمرار و انقطاع تلبیه ۲۰۳
زمان قطع تلبیه در عمرهٔ مفرده و حج تمتّع ۲۰٤
رجحان تأخیر تلبیه از میقات و سرّ آن ۲۰٤
تفاوت نیت احرام با مسئلهٔ تلبیه ۲۰۵
«آمادگی نفس» فلسفهٔ تأخیر تلبیه از میقات ۲۰۵
حقیقت لبیک، قطع کامل تعلقات دنیوی ۲۰٦
تعلقات دنیوی، ثقل و بار منافی با حقیقت لبیک ۲۰۷
ضرورت انقطاع در حج و نقد حج آمیخته با تعلقات ۲۰۷
لبیک یعنی پاک‌سازی دل از غیر پروردگار ۲۰۸
رعشه و خوف امام سجاد علیه‌السّلام هنگام تلبیه ۲۰۸
مقایسهٔ لبیک امام سجاد با تلبیهٔ غافلانهٔ ما ۲۰۹
تبیین مقام بقاء بالله و سرّ خوف امام هنگام لبّیک ۲۰۹
روایت قرب نوافل ۲۱۰
بخش سوم: طواف، سعی صفا و مروه **۲٦۵ ـ ۲۱۱**
طواف **۲۱۱**
توصیهٔ علامه طهرانی به کثرت طواف و اهداء ثواب آن به رسول خدا ۲۱۱
فلسفهٔ صلوات و حکمت اهدای ثواب به معصومین علیهم‌السّلام (ت) ۲۱۲
اهدای ثواب به رسول اکرم شامل جمیع معصومین است ۲۱۳
حقیقت طواف، توجه قلبی به عوالم هفت‌گانهٔ خلقت ۲۱۳
تجلی «سبع سماوات» در طواف، سعی و رمی جمرات ۲۱٤
طواف یعنی تسلیم، فنا و فداکاری ۲۱۵
محوریت ذات و فنای در مراتب وجود در حقیقت طواف ۲۱۵
قبولی طواف و حج، منوط به تسلیم در برابر ولایت (ت) ۲۱٦
احکام و آداب طواف **۲۱۸**
نقطهٔ آغاز طواف از حجرالأسود ۲۱۸
پرهیز از وسواس در محاذات با حجرالأسود ۲۱۸
عرفی بودن ملاک در تعیین اماکن و مواقف ۲۱۸

نقد احتیاط‌های بی‌مورد در محاذات حجرالأسود ۲۱۸
معنای نیت و نقد تصور رایج از آن (ت) ۲۱۹
ضرورت پرهیز از تحمیل شک و شبهه بر مقلدین ۲۲۰
طواف یعنی قدم نهادن در موضع قدم رسول اکرم و ائمه علیهم السّلام ۲۲۱
اهمیت اذکار توحیدی در طواف ۲۲۱
لزوم انقطاع از ظواهر و توجه تام به پروردگار ۲۲۱
تفاوت دیدگاه روحانی و مادی در احکام طواف ۲۲۱
نقد دیدگاه مادی و تنزل احکام به اعمال ربات‌گونه ۲۲۲
دیدگاه مرحوم علامه طهرانی دربارهٔ محاذات شانهٔ چپ با کعبه و معنای آن ۲۲۳
تعارض دقت در محاذات شانهٔ چپ با حال معنوی طائف هنگام طواف ۲۲٤
نقد غفلت از حقیقت بسیطهٔ طوافیه و اصالت ظاهر (ت) ۲۲۵
تفاوت فتوای ولیّ الهی با استنباط‌های مبتنی بر تخیّل ۲۲٦
نقد فتوای بطلان طواف مستحب به علت تماس با نامحرم ۲۲٦
جواز طواف با همسر جهت مراقبت و حفظ او (ت) ۲۲٦
ضرورت امکان طواف در حرم رضوی و نقد بستن طریق آن ۲۲۷
لزوم عدم توجه به غیر و وسوسهٔ شیطان در طواف ۲۲۷
سایر توصیه‌ها و سفارشات در طواف ۲۲۸
انحراف از محاذات و حرکت با هُل، مبطل طواف نیست ۲۲۸
انقطاع از غیر و توجه به حقیقت توحید در طواف ۲۲۸
لزوم حفظ احترام به سایر حجاج ۲۲۹
راه‌نداشتن بالا و پایینی و اعتبارات دنیوی در حج ۲۲۹
عدم الزام طواف بین مقام و بیت هنگام ازدحام و فشار ۲۲۹
حکم طواف در طبقات بالا و جواز فاصله از کعبه (ت) ۲۳۰
فلسفهٔ نماز طواف در پشت مقام ابراهیم ۲۳۰
اعجاز الهی در ماندن جای پای حضرت ابراهیم (ت) ۲۳۰
عدم لزوم قرب و محاذات دقیق با مقام در نماز طواف (ت) ۲۳۱
لزوم اتیان نماز طواف توسط خود شخص ۲۳۱
عدم لزوم اعادهٔ نماز طواف در صورت شک بعد از عمل (ت) ۲۳۲
عدم‌تفاوت نماز طواف با سایر نمازها ۲۳۲
نقد انصراف از توجه به خدا به‌سوی لفظ در نماز ۲۳۲

عبارت مرحوم حداد به شهید مطهری: پس کِیْ نماز می‌خوانی؟! (ت) ۲۳۲
فضیلت طول‌دادن نماز در صورت اقتضاء شرایط ۲۳۳
عدم‌تفاوت نماز واجب و مستحب در حضور قلب (ت) ۲۳٤
حکایت سفر مؤلف به حج همراه با کاروان لبنانی‌ها ۲۳۵
نقد هراس‌افکنی در اعمال حج ۲۳٦
حکایت اضطراب شدید پیرمردی از نماز طواف ۲۳۷
نقد وسواس در مخارج حروف نماز ۲۳۸
حلاوت نماز طواف و یکسانی آن با سایر نمازها ۲۳۹
نقش اولیای خدا در شناساندن صفا و نورانیت حج ۲٤۰
طواف نساء **۲٤۱**
طواف زیارت و زمان آن در انواع حج ۲٤۱
توضیحاتی دربارهٔ اقسام حج (ت) ۲٤۱
طواف نساء و اثرات مترتبه بر آن ۲٤٤
طواف نساء نزد اهل‌تسنن ۲٤۵
نقد اضطراب و تشویش در نماز طواف ۲٤٦
ربط و اتصال شدید با پروردگار در نماز طواف ۲٤۷
سعی صفا و مروه **۲٤۸**
فلسفه و حکمت سعی صفا و مروه ۲٤۹
سابقهٔ تاریخی سعی و ارتباط آن با حضرت هاجر و اسماعیل ۲٤۹
چرا تمام افراد باید از حضرت هاجر تبعیت کنند؟ ۲۵۰
عمل حضرت هاجر نماد جستجوی آب حیات ۲۵۱
سرچشمه حیات و مقام فنا، مقصود باطنی سعی ۲۵۱
تبلور حقیقت توحید در عمل حضرت هاجر ۲۵۲
تبیین وضعیت مکه در بدو ورود حضرت ابراهیم و هاجر ۲۵۲
تسلیم حضرت هاجر در قبال امر الهی به حضرت ابراهیم ۲۵۳
اخلاص حضرت هاجر، علت هم‌دوشی او با حضرت ابراهیم ۲۵٤
حقیقت طواف، گردش به دور کعبهٔ دل حضرت ابراهیم ۲۵٤
شریک‌بودن هاجر و اسماعیل با حضرت ابراهیم در بنای حج ۲۵۵
سعی، یعنی خروج از خود و رهایی از کثرات ۲۵۵
نفس الهی حضرت هاجر، علت وجوب متابعت در سعی ۲۵۵

امتحان سخت حضرت ابراهیم و هاجر در بیابان مکه ۲۵۶
امتحان حضرت ابراهیم و هاجر به ذبح اسماعیل ۲۵۸
انقطاع حضرت هاجر از غیر خدا حتی حضرت ابراهیم ۲۵۸
جوشش آب زمزم از زیر پای حضرت اسماعیل ۲۵۹
اهمیت تمرکز امید بر خدا ۲۵۹
حقیقت توحید، تنها نقطهٔ اتکای حقیقی ۲۵۹
تفویض حقیقی و آرامش، در تقابل با دخالت نفس و اضطراب ۲۶۰
مقام توحید حضرت هاجر، سرّ وجوب متابعت در سعی ۲۶۱
سعی، سمبل انقطاع کامل از غیر ۲۶۱
اخلاص و عمل لله، سرّ وجوب سعی حتی بر ائمه و اولیا ۲۶۱
مکاشفهٔ جام نور بر کعبه و انعکاس آن بر افراد ۲۶۲
ارزش حقیقی در عبودیت ۲۶۳
اعتراض مرحوم حداد به خواستن حاجات دنیوی در مشاهد مشرفه ۲۶۳
برخی از احکام سعی صفا و مروه **۲۶۴**
کیفیت شروع سعی و دعای آن ۲۶۴
حکم حرکت خلاف جهت در سعی و ملاک حق النّاس ۲۶۵
بخش چهارم: عرفات، مشعرالحرام **۳۰۴ ـ ۲۶۷**
عرفات **۲۶۷**
استحباب رفتن به منا در شب نهم ذوالحجه ۲۶۷
استحباب بیتوتهٔ شب نهم در منا قبل از عرفات ۲۶۸
وقوف در عرفات مقدمهٔ آمادگی باطنی قبل از ورود به حرم ۲۶۸
اعمال شب عرفه **۲۶۹**
توبه و مناجات ۲۶۹
دعای: «**اللَهمّ یا شاهدَ کلِّ نَجویٰ** ...» ۲۶۹
زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام ۲۶۹
تأکید اولیای خدا بر زیارت سیدالشهدا در شب عرفه ۲۶۹
ولایت سِعی امام و عدم اختصاص آن به مکانی خاص ۲۶۹
اولویت نظر الهی به زائران سیدالشهدا نسبت به حجاج ۲۷۰
اهمیت عرفات و آداب آن **۲۷۱**
لزوم حفظ حال و انقطاع در روز عرفه ۲۷۱

حرمت آزار حجاج با پخش دعا از بلندگو (ت) ۲۷۱
معنای روایت: **الحجُّ عرفة** ۲۷۲
اهمیت حال ابتهال و دعا در صبح عرفه ۲۷۳
اهمیت تفکر در رحمت خدا و ناچیزی خود در عرفات ۲۷۳
موعظهٔ ابن‌سمّاک در میزان اقبال پروردگار به عبد ۲۷٤
غنای ذاتی پروردگار و لزوم اقبال بنده به او ۲۷۵
عبودیت و بندگی، معیار قرب در عرفات ۲۷۵
لزوم عمل به مطالب بزرگان و پرهیز از امور متفرقه ۲۷۵
ضرورت توجه به خود و کناره‌گیری از هیاهو در عرفات ۲۷٦
اهمیت دعا در عرفات ۲۷۷
حدیث نبوی در باب برترین ذکر در عرفات ۲۷۷
روایتی در باب شقاوت شخص ناامید از رحمت خدا در عرفات ۲۷۷
حضور هر سالهٔ امام زمان علیه‌السّلام در عرفات ۲۷۹
اهمیت توجه به توحید در مناسک حج (ت) ۲۷۹
سیرهٔ نبوی در تسهیل اعمال و اعلام غفران در عرفات ۲۸۰
اصالت تسهیل و عبور در احکام و غفلت فقه متداول از آن (ت) ۲۸۰
فضای غلبهٔ رحمت در مناسک ۲۸۱
لزوم ادراک مجتهد از فضای نزول حکم و خطاب شارع ۲۸۲
حکایت رفع شبههٔ بطلان طواف توسط مرحوم حداد ۲۸۲
اعمال روز عرفه **۲۸۳**
زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام ۲۸۳
غسل ۲۸٤
حکایت اهتمام علامه طهرانی به غسل روز عرفه و عید قربان ۲۸٤
تأثیر غسل عرفه در دریافت فیوضات خاص ۲۸۵
روزه ۲۸۵
انکشاف حقایق در روزهٔ روز عرفه ۲۸۵
تفاوت حکم روزهٔ عرفه برای حاضر در عرفات و غیر آن (ت) ۲۸۵
دعای روز عرفه ۲۸٦
تأکید علامه طهرانی بر اهمیت دعای عرفهٔ سیدالشهدا و تقدم آن بر روزه ۲۸٦
فضیلت قرائت دعا در سمت چپ جبل‌الرّحمه ۲۸٦
کراهت بالارفتن از جبل‌الرّحمه ۲۸۷

لزوم آمادگی و اجتماع حواس برای ادراک دعای عرفه ۲۸۷
دعای عرفه، دریایی از معارف توحیدی ۲۸۷
دعای عرفه، درس وابستگی مطلق به عنایت الهی ۲۸۷
نقش عنایت الهی در رفع موانع پنهان سلوک ۲۸۸
دعای عرفه، بازخوانی پروندهٔ انسان نزد پروردگار ۲۸۹
سلب انتساب توفیق به خود در دعای عرفه ۲۹۰
دعای عرفه، جمع بین مقام ولایت و عبودیت محض ۲۹۰
لزوم تأنی و طمأنینه در قرائت ادعیه ۲۹۱
تأثیر استماع و زمزمهٔ قلبی دعا فراتر از نگاه کردن به عبارات ۲۹۲
عدم ارتباط بخش الحاقی دعای عرفه با اصل دعا ۲۹۳
ادراک جایگاه انسان با تأمل در دعای عرفه ۲۹۳
اهتمام اولیا به خلوت در قرائت دعای عرفه ۲۹۳
لزوم مراقبت تام و پرهیز از غفلت در روز عرفه ۲۹٤
اثر حیاتی عرفه و لزوم پرهیز از مسائل دنیوی ۲۹۵
اهمیت اغتنام فرصت چندساعتهٔ روز عرفه ۲۹۵
نقد شعارهای سیاسی در عرفات و اخلال در حال معنوی ۲۹٦
تبیین انگیزهٔ خلیفه ثانی از افزودن «الصّلاة خیرٌ من النّوم» به اذان ۲۹٦
نقد نگرش مادی و غفلت از حقیقت نماز ۲۹۷
استفادهٔ ابزاری برخی خلفا از اسلام برای سلطنت و فتوحات ۲۹۷
نقد حاکمیت مبتنی بر سلطنت، نه دین ۲۹۷
عرفات، تجلّی ولایت و نزول قطعی مغفرت ۲۹۹
محدودنبودن ارتباط با امام زمان علیه‌السّلام در مکانی خاص (ت) ۲۹۹
نقد اخلال در حال معنوی و برهم زدن فضای عرفات ۳۰۰
مشعرالحرام **۳۰۰**
تفسیر آیه ﴿فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِ﴾ ۳۰۱
استحباب قدم‌نهادن در مشعر در حج اول ۳۰۱
طلب اذن در عرفات و ورود به حرم در مشعر ۳۰۲
فلسفهٔ ذکر در مشعر و دعا در عرفات ۳۰۲
لزوم حرکت از مشعر به منا پس از طلوع آفتاب (ت) ۳۰۲
حالت انتظار در عرفات و حالت سرور در مشعر ۳۰۳
عرفات، تطهیر پیش از ورود به مشعر ۳۰۳

توصیه به پیاده‌رفتن از عرفات به مشعر (ت) ۳۰۳
بخش پنجم: آداب و اعمال منا ۳۰۵ ـ ۳۴۷
منا **۳۰۵**
منا، سرزمین برآورده شدن آرزوها ۳۰۵
اعمال منا **۳۰۶**
رمیِ جمَرات ۳۰۶
معانی و اسرار **۳۰۷**
رمی جمرات، ممثّل دفع اعتباریات و نفسانیات ۳۰۷
مراتب فنا (ممتد و منقطع) و ارتباط آن با رمی ۳۰۷
سرّ پشت به قبله بودن در رمی جمرهٔ عقبه ۳۰۷
لطیفه‌ای از پرتاب کفش در رمی جمرات (ت) ۳۰۸
برخی از احکام و آداب **۳۰۸**
خصوصیات سنگ‌ریزه و اهمیت جمع‌آوری آن از مشعرالحرام ۳۰۸
حرمت خروج سنگ از حرم و شکستن آن ۳۰۹
منا، محل جایگزین مشعر برای جمع‌آوری سنگ ۳۰۹
جواز وکالت در رمی برای بانوان و ناتوانان ۳۰۹
قربانی ۳۱۰
تبیین فلسفهٔ قربانی و معنای فدیه ۳۱۰
اوصاف مستحب حیوان قربانی در منا ۳۱۰
سیرهٔ رسول خدا در قربانی (ت) ۳۱۰
سرّ قربانی به دست خود برای ادراک حقیقت تقوا ۳۱۱
تبیین اسرار قربانی و ادراک ذبیحه از فدا شدن (ت) ۳۱۱
تبیین حکم سه ثلث قربانی (ت) ۳۱۲
تفسیر آیه ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا﴾ و حقیقت قربانی ۳۱۲
تبیین روح عمل و تقوای مکتسبه از قربانی ۳۱۲
نقد نیت‌های غیرخالصانه در عمل قربانی ۳۱۴
نیت کثرت، مانع صعود عمل به‌سوی وحدت ۳۱۴
عمل براساس خواست محبوب نه صرف تکلیف ۳۱۵
حقیقت قربانی؛ افناء نفس و کنار گذاشتن خود ۳۱۵
استحباب قربانی به دست خود و معنای باطنی آن ۳۱۶

قربانی، عملِ مقبول و شرط ورود به حرم امن ۳۱۶
قربانی، یعنی نفی کامل وجود ۳۱۷
حلق و تقصیر *۳۱۷*
فلسفهٔ حلق: نفی انانیت و شئونات ۳۱۸
فلسفهٔ تقصیر زن، همان فلسفهٔ حلق مرد ۳۱۸
کیفیت حلال شدن محرمات احرام پس از اعمال منا ۳۱۸
حکم حلق و تقصیر در شب پس از تأخیر قربانی (ت) ۳۱۹
وظیفهٔ مجتهد در تبیین اثر بی‌بدیل تکالیف ۳۱۹
مسئولیت خطیر مجتهد در انتقال عین نظر معصومین (ت) ۳۱۹
محرومیت از فوائد حلق به سبب تسامح در بیان حکم ۳۲۰
نقد اکتفا به «حکم ظاهری و قواعد فرمولی» در بیان حکم شرعی (ت) ۳۲۱
حکایتی در باب مسئولیت مجتهد در تبیین آثار باطنی حلق ۳۲۱
تفاوت رخصت امام و فتوای استحباب در مسئلهٔ حلق (ت) ۳۲۲
علامه طهرانی: تقصیر به‌جای حلق، مانعِ ظهور آثار حج در نفس است ۳۲۳
حلق، عامل ظهور نورانیت و نفی انانیت در منا ۳۲۴
تأکید مکرر رسول خدا به فضیلت حلق بر تقصیر (ت) ۳۲۴
حکایت تغییر مرجع تقلید برای فرار از وجوب حلق ۳۲۵
نقد تبعیت از غیر خدا و عاقبت آن در قیامت ۳۲۶
حکایتی از ممانعت همسر یکی از حجاج از حلق شوهر ۳۲۷
عید قربان و اسرار آن **۳۲۹**
نقد فهم رایج از عید و تبیین معنای حقیقی آن ۳۲۹
فلسفهٔ اعیاد در ادیان الهی ۳۲۹
عشق به لقای خدا، انگیزهٔ ترک وطن برای حج ۳۲۹
حقیقت عید، شکرانهٔ قبولی اعمال و اعلان توحید ۳۳۰
عدم اختصاص عید قربان به حجاج ۳۳۰
تبیین آثار معنوی و جلوات خاص عید قربان در منا (ت) ۳۳۰
نقش روزهٔ ذوالحجه در آمادگی برای فیض عام عید (ت) ۳۳۱
عید قربان، عید رهایی از تعلقات و سیر إلی‌الله ۳۳۱
حکمت سربرهنگی مرد و مکشوف بودن صورت زن در احرام ۳۳۱
سختی حج برای ترک تعلقات و ایجاد تجرّد ۳۳۲

فلسفهٔ مکان کعبه در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ۳۳۳
فلسفهٔ حج، صعود کَلِم طیّب و مشاهدهٔ منافع حقیقی ۳۳۳
حج، فرصتی برای خروج از کثرات و امور اعتباری ۳۳٤
لذت بی‌نظیر حج و حکایتی در این باب ۳۳٤
اهمیت پرهیز از عادت‌زدگی در عبادات (ت) ۳۳۵
اعمال عید قربان **۳۳۷**
عبادت و احیاء ۳۳۷
زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام ۳۳۷
غسل ۳۳۷
نماز عید ۳۳۸
دستورالعمل نماز عید (ت) ۳۳۸
اهتمام اولیای الهی به نماز عید ۳۳۸
عید قربان، عید تجلیات توحیدی خاص ۳۳۹
ایام تشریق و اعمال آن **۳۳۹**
سیرهٔ رسول خدا در منا و ایام تشریق ۳٤۱
فضیلت بیتوته در منا در ایام تشریق و آثار معنوی آن ۳٤۲
حالات توحیدی اولیا در منا ۳٤۳
جواز تأخیر اعمال مکه تا پس از ایام منا ۳٤۳
نقد عجله در اعمال مکه و لزوم آرامش ۳٤۳
مسجدالخَیف **۳٤٤**
سرّ فضیلت اماکن مقدسه ۳٤٤
توصیهٔ امام صادق به اقامهٔ فرایض و نوافل در مساجد و سرّ آن ۳٤۵
تأثیر خلوص نیت بانیان بر شعور و حیات معنوی مساجد ۳٤۵
مکاشفهٔ آیةالله انصاری در اقتدای دو صف ملائکه به پیرمرد عامی ۳٤٦
آثار قهریهٔ خلوص نیت در طهارت و نورانیت زمان و مکان ۳٤٦
فضیلت مسجد خیف در منا و اهمیت حضور در آن ۳٤٦
اهتمام مرحوم حداد به گذراندن اوقات در مسجد خیف ۳٤۷
بخش ششم: سایر اماکن **۳٤۹ ـ ۳٦٤**
غار حِراء **۳٤۹**
نام و موقعیت غار حراء در نزدیکی مکه ۳۵۰

صعب‌العبور بودن مسیر غار حراء ۳۵۰
ادراک عظمت مقام پیغمبر با مشاهدهٔ سختی مسیر غار ۳۵۰
آداب زیارت غار حراء و زمان مناسب آن ۳۵۰
فلسفهٔ عزلت رسول خدا در غار حراء ۳۵۱
خاطرهٔ مؤلف از سختی صعود به غار حراء ۳۵۱
اقامت رسول خدا در غار حراء و زحمات حضرت خدیجه در این راه ۳۵۲
دوران خوشی رسول خدا در غار حراء و انعزال از خلق ۳۵۳
تحمل اعباء رسالت توسط رسول خدا برای هدایت خلق ۳۵٤
وصول پیامبر به مقام بقاء بالله پس از خلوت در غار حراء ۳۵۵
جبَل‌الثّور **۳۵۵**
غار ثور، پناهگاه پیامبر از تعقیب کفّار ۳۵٦
شعب ابی‌طالب **۳۵٦**
دوران سخت پیامبر در شعب ابی‌طالب ۳۵۷
قبرستان ابوطالب **۳۵۷**
قبور مطهر بسیاری از بزرگان در قبرستان ابوطالب ۳۵۸
مقام حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها **۳۵۸**
حضرت خدیجه، پشت و پناه و حامی پیامبر ۳۵۸
زحمات و فداکاری‌های حضرت خدیجه در راه اسلام ۳۵۹
استمرار یاد و احترام پیامبر به حضرت خدیجه ۳٦۰
حضرت خدیجه، مادر امت اسلام تا روز قیامت ۳٦۱
لزوم استمداد از نفس قدسی و ملکوتی حضرت خدیجه ۳٦۱
معنای حقیقی زیارت اولیای خدا ۳٦۲
مَولد النّبی **۳٦۲**
تبیین محل ولادت پیامبر در مکه ۳٦۲
مسجد الجنّ **۳٦۳**
وجه تسمیهٔ مسجدالجنّ و موقعیت مکانی آن ۳٦۳
مزار شهدای فخّ **۳٦۳**
توضیحی دربارهٔ واقعهٔ فخّ و مقام شهدای آن ۳٦۳
خاتمه: روایت امام سجاد علیه‌السّلام در اسرار حج **۳۷٦ ـ ۳٦۵**
گفتگوی امام سجاد علیه‌السّلام و شبلی در باب اسرار حج ۳٦۵

معنای درآوردن لباس در میقات و غسل ۳٦٥
معنای نظافت، احرام و عزم حج ۳٦٦
معنای ورود به میقات، نماز احرام و تلبیه ۳٦۷
معنای ورود به حرم، رؤیت کعبه و نماز در مکه ۳٦۸
معنای طواف، مَسّ ارکان و سعی ۳٦۸
معنای مصافحهٔ حجرالأسود، وقوف در مقام ابراهیم و نماز در آن ۳٦۹
معنای اشراف بر زمزم و نوشیدن آب آن ۳۷۰
معنای سعی بین صفا و مروه ۳۷۰
معنای خروج به‌سمت منا ۳۷۱
معنای وقوف در عرفات، جبل‌الرّحمه، وادی نَمِره و دعا نزد جمرات ۳۷۱
معنای نماز در بین عَلَمَین، حرکت در مزدلفه، برداشتن سنگ‌ریزه و عبور از مشعرالحرام ۳۷۳
معنای رسیدن به منا، رمی جمرات، حلق، قربانی، نماز در مسجد خَیف و طواف إفاضه ۳۷٥

فصل دهم:

اماکن و آداب مدینهٔ منوّره

۳۷۷ ـ ٤۲۹

بخش اول: مدینهٔ منوّره و مسجدالنّبی **۳۷۹ ـ ٤۰٦**

مدینهٔ منوّره **۳۷۹**
سرایت نور ولایت به زمان و مکان ۳۸۰
سیطره و اشراف رسول خدا در مدینه و لزوم توجه انحصاری به ایشان ۳۸۰
مدینه، قدمگاه چهارده معصوم در طول سالیان متمادی ۳۸۱
عطرآگین شدن فضا و ایجاد تغییر تکوینی با حضور ولیّ الهی ۳۸۲
ضرورت توجه تام به رسول‌الله در مدینه ۳۸۳
تجسم وقایع صدر اسلام در مدینه ۳۸۳
تأملی در وقایع بعد از رحلت رسول خدا ۳۸۳
تقابل برهان قاطع امیرالمؤمنین با منطق زور ۳۸٤
تاریخ، واقعیتی مستمر و یکپارچه از صدر اسلام تا امروز ۳۸٥
عدم هراس از کمی جمعیت در مسیر هدایت ۳۸٦
لزوم احساس حضور در عصر ائمه هنگام زیارت ۳۸۷

مسجدالنّبی **۳۸۷**
عدم احساس غربت در مدینه و حرم نبوی ۳۸۸
حرم پیغمبر، منزل واقعی و مأوای حقیقی انسان ۳۸۸
توصیه به حضور حداکثری در مسجدالنّبی ۳۸۹
اهمیت توجه‌نکردن به کسی جز رسول‌الله هنگام زیارت ۳۸۹
حفظ طهارت قلب و پرهیز از یاد غاصبین در حرم نبوی ۳۹۰
اشتغال ذهن به غیر، عامل تضعیف روح زیارت ۳۹۰
تفاوت زیارت اولیای الهی با زیارت سایر افراد ۳۹۲
بی‌اثر بودن عبادت ظاهری و فاقد روح ۳۹۳
مطالبی پیرامون حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها **۳۹٤**
غلبهٔ جلال و عظمت حضرت زهرا در مسجدالنّبی ۳۹٤
عنایت محسوس حضرت زهرا در مدینه به شیعیان ۳۹٦
روضة النّبی **۳۹٦**
روضة النّبی، باغی از باغ‌های بهشت ۳۹٦
توصیهٔ أکید به خواندن نماز و حضور در روضهٔ منوّره ۳۹۷
نقشهٔ نصاری برای سرقت بدن مطهر رسول خدا (ت) ۳۹۷
محراب و منبر رسول خدا **۳۹۸**
فضیلتِ نماز در حدّ فاصلِ منبر و محرابِ نبوی ۳۹۸
جایگاه اصحاب صُفّه **۳۹۹**
استحباب جلوس و نماز در جایگاه اصحاب صُفّه ۳۹۹
ستون حنّانه **٤۰۰**
ماجرای ساخت منبر سه‌پله و تغییر جایگاه خطابهٔ رسول‌الله ٤۰۱
سایر ستون‌های مسجدالنّبی **٤۰۲**
کتیبه‌نگاری اسامی معصومین در دو صحن حرم نبوی **٤۰۲**
سایر توصیه‌ها نسبت به مدینه و مسجدالنّبی **٤۰٤**
توصیه به کثرت صلوات و اذکار توحیدی در مدینه ٤۰٤
عدم ورود قرائت زیارت عاشورا در مدینه ٤۰۵
اهمیت قرائت دعای صباح و سورهٔ یاسین ٤۰۵
اهمیت یک ختم قرآن در مدینه و مکه ٤۰۵
اهمیت نفسِ حضور در فضای مسجدالنّبی ٤۰۵

اولویت حضور در مسجدالنبی یا بازدید اماکن؟ (ت) ٤٠٦
بخش دوم: سایر اماکن مدینهٔ طیبه ٤٠٧ ـ ٤٢٩
بقیع ٤٠٧
توصیه به تشرّف روزانه به بقیع پس از زیارت رسول خدا ٤٠٨
اهمیت پابرهنه بودن هنگام زیارت بقیع ٤٠٨
اشاره‌ای به ائمه و سایر شخصیت‌های مدفون در بقیع ٤٠٨
شرح احوال حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا (ت) ٤٠٨
جایگاه بقیع و ضرورت احترام خاص به آن ٤١٠
تمام قبرستان بقیع حکم حرم را دارد ٤١٠
سیرهٔ علامه طهرانی بر حرکت پابرهنه در تمام مسیرهای بقیع ٤١١
لزوم حفظ سکوت و آرامش در بقیع ٤١٢
نفی نگاه استقلالی در زیارت ائمهٔ بقیع ٤١٢
زمان و مکان نماز زیارت ائمهٔ بقیع ٤١٢
بیت‌الأحزان ٤١٣
مسجد قُبا ٤١٤
آیاتی از سورهٔ توبه در شأن مسجد قُبا ٤١٥
توصیه به حضور مکرر در مسجد قبا ٤١٦
مسجد مباهله ٤١٧
مسجد غمامه ٤١٨
حکایت قحطی در مدینه و نماز استسقاء رسول خدا ٤١٨
مسجد علی و مسجد ذوالقِبلتَین ٤١٩
مشربهٔ أمّ‌ابراهیم و مسجد ردّالشمس (فضیخ) ٤٢٠
استحباب رفتن به مشربهٔ أمّ‌ابراهیم ٤٢٠
شرح حال ماریهٔ قبطیه ٤٢٠
حکایت علامه طهرانی از حضور در مشربهٔ أمّ‌ابراهیم و مسجد ردّالشمس ٤٢١
حکایت ردّالشمس امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ٤٢٣
أبیار علی ٤٢٤
مقایسهٔ جایگاه معنوی آب زمزم با آب چاه‌های امیرالمؤمنین ٤٢٤
نخلستان‌های بیرون مدینه ٤٢٥
توصیه به حضور در نخلستان‌های بیرون مدینه ٤٢٥

غار کوه اُحد ٤٢٥
اشاره‌ای به جریان جنگ اُحد ٤٢٥
انتقال پیکر مجروح رسول خدا به غار کوه اُحد توسط امیرالمؤمنین ٤٢٦
استشمام رایحهٔ خاص کعبه در غار کوه اُحد ٤٢٧
زیارت اماکن مدینه در روایت امام صادق علیه‌السّلام ٤٢٧

فصل یازدهم:

حفظ حالات حج پس از بازگشت از سفر

٤٤٦ ـ ٤٣١

سفارش مرحوم علامه طهرانی برای بازگشت از سفر حج ٤٣٣
مراقبه، عامل مؤثر در حفظ حالات روحانی حج ٤٣٤
انقلاب روحی افراد در حج و حکایتی در این باب ٤٣٤
اثر مرور خاطرات حج در تمایل نفس به آن عوالم ٤٣٥
حج، راه رسیدن به ولایت ٤٣٥
حج، مسیر شناخت امام زمان علیه‌السّلام ٤٣٦
تأیید علامه طهرانی بر مطالب مؤلف در ادراک مقام ولایت ٤٣٦
نعمت ولایت و ضیافت حج، ارزشمندترین مسائل زندگی انسان ٤٣٦
حکایتی در پذیرایی سید بن طاووس از فرستادهٔ حضرت ولی‌عصر علیه‌السّلام ٤٣٧
اهمیت پذیرایی از پیک الهی و حالات معنوی ٤٣٨
چگونه حال خود را حفظ کنیم؟ ٤٣٨
روایاتی از رسول خدا در علل نرسیدن به مقامات الهی ٤٣٩
اثر سوء تمریج در قلب و نفس ٤٤٠
استمرار اثر عبادات با مراقبه ٤٤٠
نظام عالم، نظام تربیت ٤٤٢
عوامل تداوم حال معنوی انسان ٤٤٢
وظیفهٔ هر فرد درقبال خویش و نحوهٔ اجرای مطالب بزرگان ٤٤٢
توصیهٔ علامه طهرانی دربارهٔ ولیمهٔ حج و مکان آن ٤٤٤
حکم چراغانی کردن و پلاکاردزدن برای حجاج (ت) ٤٤٤
انحراف امروزهٔ مراسم ولیمه از خلوص و اخلاص ٤٤٥
علت تأکید بر برپایی مراسم در منزل ٤٤٥

فصل دوازدهم:

احکام و مناسک

٤٤٧ ـ ٤٧١

اعمال عمرهٔ تمتّع ٤٤٩
۱) احرام ٤٤٩
مراحل احرام ٤٤٩
محرّمات احرام ٤٥٠
الف) مشترک بین آقایان و بانوان ٤٥٠
ب) مخصوص آقایان ٤٥١
ج) مخصوص بانوان ٤٥٢
۲) طواف ٤٥٣
۳) نماز طواف ٤٥٥
٤) سعی بین صفا و مروه ٤٥٦
٥) تقصیر ٤٥٧
احکام پس از اتمام عمرهٔ تمتّع ٤٥٨
اعمال حج تمتّع ٤٥٨
۱) احرام ٤٥٨
مراحل احرام ٤٥٨
۲) وقوف در عرفات ٤٥٩
۳) وقوف در مشعرالحرام ٤٦٠
٤) اعمال منا در روز دهم (عید قربان) ٤٦١
الف) رمی جمرهٔ عقبه ٤٦٢
احکام رمی جمرهٔ عقبه ٤٦٢
ب) قربانی (ذبح گوسفند، گاو یا شتر) ٤٦٣
ج) حَلق (تراشیدن سر) ٤٦٤
٥) بیتوته در منا و رمی جمرات (روزهای یازدهم و دوازدهم) ٤٦٥
احکام بیتوته ٤٦٥
احکام رمی جمرات ٤٦٦
خروج نهایی از منا ٤٦٦

اعمال مکه ٤٦٧
اعمال مکه در حج تمتّع ٤٦٧
احکام بانوان ٤٦٧
احکام شیرخواران (نوزادان تا ۳ سالگی) ٤٦٩
احکام کودکان غیربالغ (از ۳ ساله تا قبل از سنّ تکلیف) ٤٧٠
مجموعه تصاویر ٤٧٣ ـ ٤٨٠
فهارس عامه ٤٨١ ـ ٥٣٤

برای دریافت
«جزوه همراه حج»
اسکن کنید

فصل هفتم

اعمال ماه ذوالحجّة الحرام

و توصیه های بزرگان دربارهٔ آن

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ محمّدٍ و آلِهِ الطّاهرين

و لعنةُ اللَهِ علىٰ أعدائِهِم أجمَعينَ مِنَ الآنَ إلىٰ قيامِ يَومِ الدّين

و لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللَهِ العَلِيِّ العَظيم

«از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم روايت است كه فرمودند:

إنّ لِلَّهِ فى أيّامِ دَهرِكُم نَفَحاتٍ؛ ألا! فَتَعَرَّضوا لَها وَ لا تُعرِضوا عَنها.[1] "خداوند متعال را در روزهاى زندگى شما، نسيم‌هاى رحمت و بركت است؛ پس زنهار كه از آن فرصت‌ها غفلت نورزيد و خود را پيوسته مستعد و پذيراى آن نفحات قرار دهيد!"»[2]

«ماه ذوالحجه بسيار ماه مهمى است و نه‌تنها دهۀ اول، بلكه بيست روز ديگر آن نيز مهم است. مناسبت‌هايى كه در اين ماه قرار دارد، مناسبت‌هاى بسيار مهمى است.»[3]

---

۱. ***بحار الأنوار***، ج ٦٨، ص ٢٢١، با قدرى اختلاف.

۲. ***حيات جاويد***، ص ١٦٦. (آيةالله طهرانى)

۳. سايت ***مكتب وحى***، سخنرانى، *عنوان بصرى*، مجلس ١٦٢. (آيةالله طهرانى)

• ***الإقبال***، ج ٢، ص ٣٥: ⇦

«این ایام، ایام مبارکه‌ای است و توجه و عنایت خاصی نسبت به این ایام هست که آن را از سایر ایام متمایز می‌کند.[۱]»[۲]

«فضای این ماه، مخصوصاً آن ده روز اول، عجیب فضای توحیدی است؛ یعنی حال‌وهوای این چند روز، همین‌طور توحیدی است و اشتداد پیدا می‌کند تااینکه اختتام و نهایت شدت آن به روز دهم می‌رسد که روز عید قربان است.»[۳]

«دهۀ اول ماه ذوالحجةالحرام، از معدود ایامی است که بنا بر فرمایش بزرگان، اهل‌معرفت برای این ایام خاص از قبل انتظار می‌کشیدند.»[٤] «حالاتی که برای بزرگان در این دهۀ ذوالحجه اتفاق می‌افتد، بسیار حالات غریبی است. باید قدر این دهه را بسیار بدانیم؛ زیرا فتح‌بابی که برای بسیاری از بزرگان رخ داده، در این دهه بوده

⇦ «قالَ [رَسولُ‌اللهِ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم]: **"ما مِن أيّامٍ العملُ الصّالحُ فيها أحَبُّ إلَى اللهِ عَزّوجَلّ مِن أيّامِ العَشر"** يَعنی عشرَ ذِی‌الحجّة.» ترجمه:

«رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمودند: انجام عمل صالح در هیچ روزی نزد خداوند محبوب‌تر از دهۀ اول ذوالحجه نیست.» (محقق)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *بیانات ۲۷ رمضان‌المبارک ۱٤۱۹ هـ.ق*:

«در زمان شاه من یک وقت در روزنامه می‌خواندم که یکی از سناتورها گفته بود:

اگر آقایان دولتی برای رفتن به مکه و انجام حج در ماه ذوالحجه دچار مشکل هستند، خب در تابستان بروند!

[غافل از اینکه] خداوند اثراتی را در ماه ذوالقعده و به‌خصوص دهۀ اول ماه ذوالحجه ـ که همان اربعین حضرت موسی است ـ قرار داده است که این آثار در محرّم نیست. آثاری را خداوند در ماه رجب قرار داده که در جُمادی‌الأُولی و جُمادی‌الثانیه نیست. اینها قراردادی نیست، بلکه مشیّت خداست. مدام شما بیایید و بگویید که جای اینها را عوض می‌کنیم و به‌جای رجب، ذوالحجه را قرار می‌دهیم و...؛ [اما بدانید که در صورت تغییر] دیگر آن اثر را ندارند. از این نقطه‌نظر ما می‌گوییم تاریخ مسلمان‌ها باید تاریخ قمری باشد.» (آیةالله طهرانی)

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

است.[۱]»[۲]

«در اربعین حضرت موسی علیه‌السّلام هم این مسئله به‌چشم می‌خورد.[۳] در آیهٔ قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده و می‌فرماید:

﴿وَوٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلٰثِينَ لَيْلَةً﴾؛[٤] "ما با حضرت موسی سی روز را وعدهٔ برای مناجات و حالت خاص، در کوه طور قرار دادیم."

این، آن ایامی است که نسبت به آن در روایات داریم:

حضرت موسی علیه‌السّلام در آن ایام نه خورد، نه آشامید و نه لحظه‌ای او را خواب در ربود.[۵]

---

۱. جهت اطلاع از اهمیت و فضیلت دههٔ اول ماه ذوالحجه رجوع شود به ***الإقبال***، ج ۲، ص ۳٤ و ۳۵.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٤۷.

٤. سوره أعراف (۷) آیه ۱٤۲: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾. ***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۱٦۵:

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلم) وعده نهادیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام کردیم؛ و بنابراین، زمان قراردادی و میعاد با پروردگارش به چهل شب تامّ و تمام شد.»

۵. ***مصباح الشّریعة***، ص ۱۹٦:

«قالَ الصّادقُ علیه‌السّلام: **المُشتاقُ لا يَشتَهِي طَعامًا و لا يَلتَذُّ شَرابًا و لا يَستَطِيبُ رُقادًا و لا يَأنَسُ حَميمًا و لا يَأوِي دارًا و لا يَسكُنُ عُمرانًا و لا يَلبَسُ ثِيابًا لَيِّنَةً و لا يَقِرُّ قَرارًا؛ و يَعبُدُ اللهَ لَيلًا و نَهارًا راجِيًا بِأن يَصِلَ إلىٰ ما يَشتاقُ إلَيهِ و يُناجِيَهُ بِلِسانِ الشَّوقِ مُعَبِّرًا عَمّا فِي سَريرَتِهِ.**

كَما أخبَرَ اللهُ تَعالىٰ عن موسىٰ علیه‌السّلام فِي ميعادِ رَبِّهِ: ﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾* و فَسَّرَ النّبيُّ صلّى اللهُ علَيه و آله و سلّم عَن حالِهِ: أنّهُ ما أكَلَ و لا شَرِبَ و لا نامَ و لا اشتَهىٰ شَيئًا مِن ذَلِكَ فِي ذَهابِهِ و مَجيئِهِ أربَعينَ يَومًا شَوقًا إلىٰ رَبِّه.

فَإذا دَخَلتَ مَيدانَ الشَّوقِ، فَكَبِّر علىٰ نَفسِكَ و مُرادِكَ مِنَ الدُّنيا، و دَعْ جَميعَ المَألُوفاتِ، وَ اصْرِفهُ عَن سِوىٰ مَعشوقِكَ، و لَبِّ بَينَ حَياتِكَ و مَوتِكَ: "لَبّيكَ، اللَهمّ لَبّيكَ"، أعظَمَ اللهُ أجرَكَ. و مَثَلُ المُشتاقِ مَثَلُ الغَريقِ، لَيسَ لَهُ هِمَّةٌ إلّا خَلاصُهُ و قَد نَسِيَ كُلَّ شَيءٍ دُونَه.» ترجمه: ⇦

و این همان حالت جذبه است که برای سالک پیدا می‌شود و در آن حال، گرچه به امور عادی و مسائل ظاهری می‌پردازد، ولی کشش روحی و انجذاب نفسی، دیگر مجالی برای پرداختن به جسم برای او نمی‌گذارد.

این حال ممکن است برای بسیاری از سُلاک پیدا شود؛ البته موقت است و ممکن است در یک روز، یک هفته و یا یک ساعت رخ دهد؛ و این مسئله برای بعضی از افراد در طول شب پیدا می‌شود؛ و گاهی ممکن است به‌حدی اشتداد یابد که توان را ببرد و بر نفس غلبه کند.

این مسئله، به حضرت موسی علیه‌السّلام مربوط بوده است که خداوند در این مدت برای آن حضرت، چنان حالت جذبه به‌وجود آورد که در تمام آن مدت، نفس و جسم احساس خواب و گرسنگی و تشنگی نکرد؛ و این امر هیچ بعید نیست و اشکالی هم ندارد.

⇦ «امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: انسان مشتاق، نه اشتهایی به غذا دارد، نه از نوشیدنی لذت می‌برد، نه خواب برایش گواراست، نه به دوستی انس می‌گیرد، نه در خانه‌ای پناه می‌جوید، نه در آبادی سکونت می‌کند، نه لباس نرم می‌پوشد و نه آرام و قراری دارد. او شب و روز خدا را عبادت می‌کند، به این امید که به آنچه اشتیاق دارد برسد و با زبان شوق با او مناجات کرده و از آنچه در درونش می‌گذرد، سخن گوید.

همان‌گونه که خداوند متعال از حال موسی علیه‌السّلام در میعادگاه پروردگارش خبر داد که گفت: ﴿پروردگارا، من به‌سوی تو شتافتم تا خشنود گردی.﴾ و پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نیز حال او را چنین تفسیر نمود: او در آن چهل روز رفت و برگشت، و از شدت شوق به پروردگارش، نه چیزی خورد، نه نوشید، نه خوابید و نه به هیچ‌یک از اینها میل داشت.

پس هرگاه به میدان شوق وارد شدی، بر نفس خود و خواسته‌های دنیوی‌ات تکبیر بگو و تمام آنچه به آن عادت کرده‌ای را رها کن و توجهت را از غیر معشوقت بازگردان و میان مرگ و زندگی‌ات لبیک بگو: **"لبّیك، اللَهمّ لبّیك**؛ خداوندا، گوش‌به‌فرمان توام**!"** خداوند پاداشت را بزرگ گرداند. مثَل انسان مشتاق، مثَل شخصی در حال غرق‌شدن است که هیچ همت و تلاشی جز برای نجات خود ندارد و هر چیزی غیر از آن را فراموش کرده است.» (محقق)

* سوره طه (۲۰) آیه ۸۴.

وقتی انسان بتواند به‌واسطهٔ قوای روحی بر قوانین ماده حکومت و غلبه کند، این بدن تحت تسخیر نفس درمی‌آید و سر سوزنی تغییر و تحول در آن پیدا نمی‌شود. این یک قسمت قضیه است. البته در بعضی از حالات دیگر هم هست که مشابه این حال است و روی بدن تأثیر می‌گذارد، اما به این مسئله ارتباط ندارد؛ آن مسائل دیگری است.

حضرت موسی علیه‌السّلام در این حال به این کیفیت بود که در روایت می‌فرماید:

ما أَكَلَ و لا شَرِبَ و لا نامَ؛ "حضرت در این مدت نه چیزی خورد، نه جرعه‌ای آب نوشید و نه خواب او را فراگرفت."

خلاصه حضرت موسی علیه‌السّلام در این اربعین، نه خورد و نه آشامید و نه خوابید؛ دائماً در تمام مدت در حال جذبه بود. از آن جذبه‌هایی که اگر خدا قسمت کند و اندکی از آن را به ما عطا فرماید، تمام عالم را با همهٔ مافیها و مَن فیها ـ هم هرچه هست و هم هرکه هست، هر دو ـ کنار می‌گذاریم؛ و انسان اصلاً دیگر نمی‌تواند توجه کند و اگر بخواهد ذهن و فکر خود را متوجه مسائل دیگر کند، دچار تهوّع می‌شود!

حضرت موسی علیه‌السّلام چنین وضعیتی داشت. بعد خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ﴾؛ "به وعده‌ای که به حضرت موسی دادیم، ده روزِ دیگر اضافه کردیم."

اول وعده سی روز بود نه چهل روز؛ وگرنه خداوند می‌فرمود: "**و واعَدنا موسیٰ أربَعینَ لَیلَةً!**" درحالی‌که می‌فرماید: چهل روز وعده ندادیم؛ بلکه سی روز وعده دادیم که قضیه در آن یک ماه تمام می‌شود و برای حضرت موسی علیه‌السّلام فتح باب می‌شود و حضرت از حجاب‌ها و عوالم معنا عبور می‌کند و برای او در این یک ماه، انکشاف حقایق ربوبی و اسرار عالم ربوبی تحقق پیدا می‌کند؛ اما یک ماه که شد، دیدیم ده روز دیگر جا دارد که مقداری چاشنی و پیازداغش را اضافه کنیم، و آن واقعیت توحیدی باید ادامه یابد تا به چهل روز برسد.

در این آیهٔ قرآن هم خداوند این مطلب را دربارهٔ حضرت موسی علیه‌السّلام بیان می‌کند: ﴿وَوٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ﴾؛ دیدیم سی روز برای او کم

است و هنوز جا دارد که مسائل توحیدی برای او کاملاً بشکفد و باز شود و در همان حد سعهٔ وجودی، مطالب را دریابد؛ لذا ده روز به آن اضافه کردیم.

این ده روز، همین ده روزِ ذوالحجه است؛ یعنی از همان اولِ ماه ذوالقعده این اربعین شروع می‌شود و این ده روز، ده روزِ خاص است. شاید هم قصد و غرض از این نحوهٔ تکلم، این است که خداوند اهمیت این ده روز را به ما یادآوری کند که این ده روز، حسابی سوای آن سی روز دارد و مسئله‌اش فرق می‌کند.»[۱]

اعمال و توصیه‌های بزرگان در دههٔ اول ذوالحجةالحرام

مراقبه

«مهم‌ترین مطلبی که می‌شود در این ایام مورد توجه قرار بگیرد ـ به‌خصوص ایام مبارکهٔ اربعینیهٔ حضرت موسی علیه‌السّلام که معروف شده است ـ مسئلهٔ مراقبه است و اینکه انسان به وضعیت و موقعیت خود توجه داشته باشد.

از یاد نمی‌برم که مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به‌خصوص در این ایام، دوستان و شاگردانشان را بسیار دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیات گذشته‌ای که عمرشان را در این مدت یک سال با آن نیات و با آن اهداف و با آن توجه سپری کرده‌اند. و بسیار توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت، در ایام ماه ذوالقعده و به‌خصوص در دههٔ ذوالحجه، به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان مروری کنند.»[۲] «هم‌چنین بهتر است که سالک به‌خصوص در این ده روز، ذهن و فکر خود را در مراقبه، بیشتر به‌سمت توحید ببرد تا کثرات و تعلقات و اشیاء خارجی؛ برای‌اینکه بتواند استفادهٔ بیشتر کند.»[۳]

---

۱. برگرفته از: سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)
۲. ***همان***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۲۷. (آیةالله طهرانی)
۳. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

روزه

«ازجملهٔ مسائل دیگری که باید در این ده روز به آن توجه کرد، قضیهٔ روزه است. روزهٔ این ده روز ـ البته به‌استثنای روز عید قربان (عید أضحیٰ) که روزه حرام است ـ بسیار مؤکد است؛ حتی روزهٔ روز عرفه نیز بسیار تأکید شده است.»[۱]

«بزرگان دههٔ ذوالحجه را خیلی محترم می‌شمرند و در سابق، تمام آن را روزه می‌گرفتند و حالاتی شبیه همان حالاتی که برای حضرت موسی پیدا شد، برایشان پیدا می‌شد.»[۲] «این‌قدر که در روایات نسبت به روزه در این دهه تأکید شده است، حتی در ماه رجب به این مقدار نیست.[۳]»[۴]

[نماز مخصوص][۵]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *بیانات ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۴۱۹ هـ.ق*. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ***ثواب الأعمال***، ص ۷۳ و ۷۴.

۴. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

۵. ***الإقبال***، ج ۲، ص ۳۵:

«... الحسنَ بنَ علیٍّ الجَعفریَّ یُحَدِّثُ عَن أبیهِ عن جَعفرِ بنِ محمّدٍ علیه‌السّلام، قالَ: قال لی أبی، محمّدُ بنُ علیٍّ علیه‌السّلام: **یا بُنَیَّ، لا تَترُکَنَّ أن تُصَلِّیَ کُلَّ لَیلَةٍ بَینَ المَغرِبِ و العِشاءِ الآخِرَةِ مِن لَیالی عَشرِ ذِی‌الحِجّةِ رَکعَتَینِ، تَقرَأُ فی کُلِّ رَکعَةٍ فاتِحَةَ الکِتابِ و** ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ **مَرّةً واحِدَةً و هَذِهِ الآیَةَ:** ﴿وَوَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾ **فَإذا فَعَلتَ ذَلِكَ شارَکتَ الحاجَّ فی ثَوابِهِم و إن لَم تَحُجَّ**.» ترجمه:

«امام جعفر صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: پدرم امام محمد باقر علیه‌السّلام به من فرمود: ای پسرم، هیچ‌گاه دو رکعت نماز در هر شب از دههٔ اول ماه ذوالحجه بین نماز مغرب و عشا را ترک نکن و در هر رکعت آن یک مرتبه سورهٔ فاتحة‌الکتاب و اخلاص و این آیه را بخوان: ﴿وَوَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾.* کسی که این نماز را بخواند در ثواب با حجاج شریک می‌شود، گرچه حج نکرده باشد.» (محقق) ⇦

اذکار توحیدیهٔ موسویه

«انبیا از نقطه‌نظر دعوت به توحید شریک‌اند، اما هدف آنها و مقدار سعه و کشش نفسانی آنها برای کشیدن مردم از عالم نفس به ادراک معارف توحیدیه، بر یک منوال نیست. شعار **"لا إلهَ إلّا اللّه"** که از ابتدای رسالت حضرت آدم تا امامت امام زمان ما عجّل‌الله‌تعالیٰ‌فرجه که در همهٔ انبیا یکسان بود، در تمام آنها و در اطوار تاریخی آنها بر یک منوال نیست.

"لا إلهَ إلّا اللّه" یعنی نفی تعیّنات در موجودات مستقل و نفی استقلال و آلیّت قراردادن تمام عالم امکان و محو آنها در ذات پروردگار. این معنای **لا إلهَ إلّا اللّه** است که قبل از آن می‌بایست نفی تکثّر افعال و تکثّر صفات و تکثّر اسماء بشود. این معنا در همهٔ انبیا تحقّق پیدا کرده است، منتها هر کدام به‌حسب وسعت نفسانی خود و به‌حسب ادراک خود از این کلمهٔ مبارکه و طیّبه.

اُسّ و اساس نبوّت انبیا و رسالت رسل و امامت ائمه را این کلمهٔ مبارکهٔ **لا إلهَ إلّا اللّه** تشکیل می‌دهد:

در وهلهٔ اول، نفی افعال متکثره به معنای توحید افعالی است، یعنی انسان و مؤمن تمام افعالی را که در عالم کون و در ظرف امکان تحقق پیدا می‌کند، چه از مظاهر و مرائی مختلف ملائکه و مجرّدات و چه غیر آنها از عالم مجرّدات و عالم ناسوت، همهٔ اینها را فعل واحد ببیند و هر عملی که در این عالم به‌وجود می‌آید را عمل پروردگار ببیند. این معنای توحید افعالی است.

وهلهٔ بعد، توحید صفاتی به معنای نفی هر صفت و هر قید و اندکاک آن صفت

⇦ * سوره أعراف (۷) آیه ۱٤۲. ***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۱٦٥:

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلم) وعده نهادیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام کردیم؛ و بنابراین، زمان قراردادی و میعاد با پروردگارش به چهل شب تامّ و تمام شد. و موسی به برادرش، هارون گفت: تو در میان قوم من جانشین و خلیفهٔ من باش و اصلاح کن و از راه و طریق مفسدان پیروی منما!»

و آن قید در صفت باری تعالیٰ است. توحید صفاتی به معنای این است که تمام اوصاف کمالیّه‌ای که در این عالم تحقق پیدا می‌کند منشأ آن را وصف جمال پروردگار بیابیم که در ظروف مختلف و به صور مختلف در این عالم امکان، بروز و ظهور پیدا می‌کند.

وهلهٔ بعد که بالاترین مقام و أعلیٰ مرتبه‌ای است که انبیا و رسل گذشته در آن مقام بودند، توحید اسمائی در ذات پروردگار است.

کلمهٔ مبارکهٔ **لا إلهَ إلّا اللّه** نه به معنای این است که خدایی موجود نیست غیراز خدا، و نه به معنای این است که معبود مورد عبادتی نیست غیراز خدا، و نه به معنای این است که معبود و خالقی نیست غیراز آن خالق و آن خدا؛ بلکه به معنای نفی تعیّن است و به این معنا است که هیچ متعیّنی و هیچ موجود مستقلی و هیچ ذاتی که وصف امکان بر آن خورده باشد و استقلال داشته باشد، در این عالم تحقق ندارد غیراز ذات پروردگار! این نفی اسمیّت و نفی تعیّن وجودی است و اثبات یک وجود واحد و یک تعیّن واحد است.

بنابراین آن کلمهٔ مبارکه‌ای که جبرئیل بر حضرت عیسی علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام نازل کرد که اذکار خمسهٔ توحیدیّه است:

أشهَدُ أن لا إله إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمدُ، بيَدِهِ الخَيرُ و هو عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدير. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، أحَدًا صَمَدًا لَم يَتَّخِذ صاحِبَةً و لا وَلَدًا. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، أحَدًا صَمَدًا لَم يَلِد و لَم يولَد و لَم يَكُن لَهُ كُفُوًا أحَد. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمدُ، يُحيي و يُميتُ و هو حَيٌّ لا يَموتُ، بيَدِهِ الخَيرُ و هو عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدير. [حَسبِيَ اللّهُ و كَفىٰ، سَمِعَ اللّهُ لِمَن دَعا، لَيسَ وَراءَ اللّهِ مُنتَهىٰ. أشهَدُ لِلّهِ بِما دَعا و أنّهُ بَريءٌ مِمَّن تَبَرَّىٰ و أنّ لِلّهِ الآخِرَةَ و الأولىٰ].[1]

---

۱. ***الإقبال***، ج ۲، ص ٤٦. ترجمه:

«گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و او را شریکی نیست؛ پادشاهی و ستایش از آنِ اوست، خیر تنها به‌دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که ⇦

این کلمهٔ توحیدیّه میزان معرفت و میزان کشش نفسانی و ادراک آن حضرت را از اوصاف و کمالات توحیدی پروردگار بیان می‌کند. حضرت عیسی به حواریّون کلمهٔ لا إلهَ إلّا اللّه و تحقق آن را توصیه می‌کند؛ یعنی عبودیت محضه را توصیه می‌کند، اندکاکِ در ذات و اسم پروردگار را توصیه می‌کند، و نفی تعیّنات و اثبات تعیّن واحد را توصیه می‌کند.

این همان کلماتی است که در دههٔ ذوالحجه که از ایّام بسیار مهمّ سال است، بر حضرت موسی در هنگامی که به کوه طور رفته بود افاضه شد:

لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ اللَّیالِی وَ الدُّهور. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ أمواجِ البُحور. لا إلهَ إلّا اللهُ و رَحمتُهُ خَیرٌ مِمّا یَجمَعون. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الشَّوکِ و الشَّجَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الحَجَرِ و المَدَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ لَمحِ العُیون. لا إلهَ إلّا اللهُ فِی اللَّیلِ إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّسَ. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الرِّیاحِ فِی البَرارِی و الصُّخور. لا إلهَ إلّا اللهُ مِنَ الیَومِ إلیٰ یَومِ یُنفَخُ فِی الصُّور.[1]»[2]

«ازجملهٔ مطالب، اذکار توحیدیهٔ این دهه است که ده فقره و از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است و اذکار بسیار عجیبی است و به اذکار توحیدیهٔ موسویه معروف است. خداوند حقیقت و واقعیت این اذکار را در جریان اربعین حضرت موسی علیه‌السّلام

⇦ تو پُر (غنیّ و بی‌نیاز مطلق) بوده و جُفت و فرزندی برای خود اتخاذ ننموده است. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که تو پُر (غنیّ و بی‌نیاز مطلق) بوده و نزاییده و زاییده نشده است و برای او شریک و همتایی نیست. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و او را شریکی نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند درحالی‌که او خودْ زنده است و نمی‌میرد؛ خیر به‌دست اوست و او بر هر چیزی قادر و تواناست. خداوند برای من بس است و کفایت است، خداوند گوش فرا می‌دهد به هر کس که او را بخواند، غایت و هدفی بالاتر و وَرای الله نیست. شهادت می‌دهم برای خدا به هرآنچه فراخواند و گواهی می‌دهم که او بیزار است از کسی که (از خدا و حق) بیزاری جوید، و آنکه اول و آخِر (دنیا و آخرت) از آنِ خداست!» (محقق)

۱. ***ثواب الأعمال***، ص ۷۲.

۲. ***آموزه‌های ولایت***، ج ۲، ص ۲۷. (آیةالله طهرانی)

به نفس آن حضرت القا کرد. در روایات هم داریم که انسان اینها را هر روز بخواند؛ و حتی در بعضی از روایات هست که اگر بتواند ده مرتبه بخواند، بسیار بهتر است.[۱] البته اینها را همراه با معنا و با توجه به معنا بخواند.»[۲]

شرح و تفسیر تهلیلات دهۀ اول ذوالحجه

«به‌به از آن تهلیلاتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت شده است که در دهۀ اول ماه ذوالحجةالحرام خوانده می‌شود:

لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ اللَّیالِی وَ الدُّهور. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ أمواجِ البُحور. لا إلهَ إلّا اللهُ و رَحمتُهُ خَیرٌ مِمّا یَجمَعون. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الشَّوكِ و الشَّجَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الحَجَرِ و المَدَر. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ لَمحِ العُیون. لا إلهَ إلّا اللهُ فِی اللَّیلِ إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّسَ. لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ الرِّیاحِ فِی البَرارِی و الصُّخور. لا إلهَ إلّا اللهُ مِنَ الیَومِ إلیٰ یَومِ یُنفَخُ فِی الصُّور.

"به تعداد یکایک شب‌ها و روزگارها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایی را که مردم گرد می‌آورند. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک بَرهم‌نهادن چشم‌ها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهی‌اش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد. به تعداد یکایک بادهایی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد."»[۳]

---

۱. ***ثواب الأعمال***، ص ۷۲.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۳. ***معاد شناسی***، ج ٦، ص ۳۰. (علامه طهرانی)

«حضرت می‌فرمایند:

لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ اللَّیالِی و الدُّهور؛ "به میزان و عدد شب‌ها و دهرها و روزگارها، خدا و معبود و مؤثری جز الله نیست."

یعنی در تمام عالم ماده و عالم خلقت، حقیقتِ لا إلهَ إلّا اللهَ سریان دارد. **"عَدَدَ اللَّیالی"** یعنی به اندازهٔ شب‌ها لا إلهَ إلّا اللهَ است؛ یعنی آن واقعیت و حقیقت، همان ظهوری است که شما آن را به‌صورت شب می‌بینید؛ همان ظهوری است که شما آن را به‌صورت روزگار و به‌صورت چرخ‌وفلک دوّار می‌بینید. ظهورِ آن همین است.

خیلی عجیب است! اینهایی که به این مبانیِ فلسفی و مبانی وجود و وحدت وجود و صرافت وجود و حقیقت بسیطهٔ وجود ایراد وارد می‌کنند، راجع به این ذکر توحیدی چه می‌گویند؟! چگونه معنا می‌کنند؟! غیر از اینکه می‌گویند: آقا، فقط بخوانیم و برویم؟!

لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ أمواجِ البُحور؛ "به‌عدد امواج دریاها، حقیقتِ لا إلهَ إلّا اللهَ سریان دارد."

خیلی عجیب است! **"عَدَدَ أمواجِ البُحورِ"** یعنی چه؟ یعنی نه‌تنها خود دریا ظهورِ حقیقت لا إلهَ إلّا اللهَ است و از خودش استقلال ندارد و آن واقعیت توحیدی و وجود صِرف در این دریا و در این بحار سریان دارد، بلکه حتی حرکت آن هم همان ظهور و تبلور واقعیت و مفهوم لا إلهَ إلّا اللهَ است.»[1]

«پیرمردی روشن‌ضمیر که فعلاً نیز حیات دارد می‌گفت:

در ماه رمضانی که حال خوشی داشتم، یک شب نور توحید را در همهٔ موجودات مشاهده می‌کردم که همه‌چیز لا إلهَ إلّا اللهَ بود. در آن حال دیدم که گربه‌ای از این دیوار بر آن دیوار جَستن کرد و پرید؛ گربه لا إلهَ إلّا اللهَ بود و پَرِشِ او نیز لا إلهَ إلّا اللهَ بود!»[2]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***معاد شناسی***، ج ٦، ص ۳۵. (علامه طهرانی)

«**لا إلهَ إلّا اللَه و رحمتُه خَيرٌ مِمّا يَجمَعون**؛ "[هیچ معبودی جز الله نیست و رحمت او از تمام آنچه مردم گرد می‌آورند، بهتر است.]"

هرچه هست در همین جمله است! کجا دارید می‌روید؟! به چه‌کسی توجه می‌کنید؟! چه چیزی را جمع می‌کنید؟! به چه چیزی تعلّق پیدا می‌کنید؟! دنبال چه‌کسانی می‌روید؟! جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصدقاء، جمع اطرافیان! چرا از حقیقت **لا إلهَ إلّا اللَه** غفلت کرده‌اید؟! دنبال آن حقیقت بروید و رحمت خدا را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و دائماً کثرات را چسبیده‌اید؟!

"**لا إلهَ إلّا اللَهُ وَ رَحمَتُهُ خَيرٌ مِمّا يَجمَعُونَ**" یعنی رحمتی که در ظهور این **لا إلهَ إلّا اللَه** در نفس شما پیدا می‌شود و دیگر چیزی را باقی نمی‌گذارد؛ دیگر تعلّقی را باقی نمی‌گذارد، دیگر توجه به کثرتی را باقی نمی‌گذارد، دیگر صحبت از این حرف‌های بیهوده را باقی نمی‌گذارد. دیگر صحبت از اینکه: "اینجا این کار را بکنیم، آنجا آن کار را بکنیم، چرا اینجا این‌طور شد؟! ای وای، بر سرمان بزنیم که این بالا رفت، ای وای، آن پایین آمد، ای وای، ضرر کردیم، ای وای، نفع کردیم!" را باقی نمی‌گذارد. آن رحمتی که در تجلّی **لا إلهَ إلّا اللَه** بر نفس و در قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

لا إلهَ إلّا اللَه عدَدَ الشَّوكِ و الشَّجَر؛ "به اندازهٔ خارها و درختان، **لا إلهَ إلّا اللَه** است."

لا إلهَ إلّا اللَه عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر؛ "به اندازهٔ تک‌تک مو و کُرکِ حیوانات، تجلیِ **لا إلهَ إلّا اللَه** است."

عجیب است! عجیب است!

لا إلهَ إلّا اللَه عدَدَ الحَجَرِ و المَدَر؛ "به‌میزان سنگ‌ها و کلوخ‌های عالَم (نه‌تنها زمین) واقعیتِ **لا إله إلّا اللَه** است."

دیگر خدا چگونه خود را معرفی کند؟! چگونه بگوید من همه‌چیز هستم؟! چگونه بگوید من همه‌جا هستم؟! چگونه آن معنای صرافت خود را همه‌جا بیان

کند؟! دیگر با چه بیانی؟! به‌میزان سنگ‌ها، **لا إلهَ إلّا اللّه**! به‌میزان کلوخ‌ها در همهٔ عالم، **لا إلهَ إلّا اللّه**! یعنی هر حقیقتی را که می‌بینید، یک سرِ ربطی به او دارد و یک سرِ فنا هم در خود دارد؛ بدون او فانی است و با او باقی؛ با ارتباط به او بقا پیدا می‌کند و بدون ارتباط به او فنا می‌یابد. آیا این غیر از همان سریان حقیقت توحید در همهٔ اعیان خارجی است؟! غیر از این معناست؟ اگر این نیست، پس چیست؟

لا إلهَ إلّا اللّه عدَدَ لَمحِ العُیون؛ "به اندازهٔ زدن پلک‌ها، واقعیت **لا إلهَ إلّا اللّه** وجود دارد."

الآن پلکمان را برهم بزنیم، همین پلکی که برهم می‌زنیم ظهورِ **لا إلهَ إلّا اللّه** است. یکی از رفقا و دوستان می‌گفت:

وقتی بین‌الطلوعین ذکر می‌گفتم، وارد حیاط شدم و دیدم از برگ‌برگِ درختان در حیاط، صدای **لا إلهَ إلّا اللّه** بلند است!

خب بفرمایید! این هم چشم‌بندی است؟! این هم تخیّل است؟! این کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است: **لا إلهَ إلّا اللّهُ عَدَدَ لَمحِ العُیونِ**؛ به اندازهٔ زدن پلک‌های چشم، حقیقت و واقعیت **لا إلهَ إلّا اللّه** وجود دارد.

مرحوم آقاسید عبدالله فاطمی شیرازی ـ خدا رحمتشان کند ـ از دوستان مرحوم والد بود. یک وقتی بیشتر با هم مأنوس بودند، ولی سال‌های آخر حیات آن مرحوم، دیگر قدری ارتباط کمتر شد. ایشان برای مرحوم والد نقل کرده بود:

یک شبِ نیمهٔ شعبان در نجف بودم که مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی (آن مرد بزرگ! که یاد و نامش را مرحوم والد در کتاب‌ها آورده‌اند[1]) مرا دید و گفت: "فلانی، من نمی‌توانم شبِ نیمه به زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام بروم. مردم از همه‌جا می‌آیند؛ بیا این پول را بگیر و به‌عوض من برو و زیارت کن و حاجت مرا هم بگیر و بیاور." و نگفت چه حاجتی دارد.

---

۱. رجوع شود به ***مطلع انوار***، ج ۲، ص ۳۹۷ ـ ۴۲۲؛ ***معاد شناسی***، ج ۱، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۷ و ج ۹، ص ۱۱۵ ـ ۱۲۰؛ ***توحید علمی و عینی***، ص ۲۰ ـ ۲۳ و ۲۸.

ما به کربلا آمدیم و به خیمه‌گاه رفتیم. در آنجا اول به حمام رفتیم و می‌خواستیم غسل زیارت کنیم. وقتی که وارد حمام شدیم، آب خزینه که تکان می‌خورد، دیدم از همهٔ این آب و حرکت آب، صدای "یا هو" بلند شد! هر موجی که می‌آمد، می‌گفت: یا هو! تمام وسعت خزینه یا هو می‌گفت. (حقیقت "یا هو" یک قدری از "لا إلهَ إلّا اللّه" قوی‌تر است.)

دیدم همه دارند یا هو می‌گویند! خلاصه ما نفهمیدیم چه شد، غسل کردیم یا نه! بیرون آمدیم و به زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام رفتیم و همین‌که می‌خواستیم به حضرت عرضه کنیم و بگوییم: "آمده‌ایم و فلانی هم تقاضا و حاجتی دارد" حضرت به ما فرمودند: "برو به او بگو: دادیم!"

از کربلا به نجف آمدیم و وقتی به ایشان رسیدیم، همین‌که می‌خواستم بگویم حاجت را گرفتم، فرمودند: "دیشب رسید! همان دیشب این مسئله به ما رسید."

خوشا به حالشان که اینها بردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در اینجا می‌فرماید:

لا إلهَ إلّا اللّه عدَدَ أمواجِ البُحور؛ "به عدد امواج و حرکت‌های دریاها، حقیقت لا إله إلّا اللّه ظهور دارد."

این مسئله برای بسیاری پیدا می‌شود و تجسّم پیدا می‌کند و این معنا روشن می‌شود. بسیاری از افراد، از دوستان و رفقا و اصدقاء بودند و هستند که این معانی برای آنها روشن و ظاهر است.

لا إلهَ إلّا اللّه فی اللَّیل إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّس؛ "وقتی که شب می‌آید و وقتی که صبح باز می‌شود، در همهٔ اینها لا إلهَ إلّا اللّه ظهور دارد."

لا إلهَ إلّا اللّه عدَدَ الرّیاحِ فی البَرارِی و الصُّخور؛ "به عدد بادهایی که در بیابان‌ها و در صخره‌ها در جریان است، لا إلهَ إلّا اللّه ظهور دارد."

بعضی از دوستان می‌فرمودند:

وقتی ما صدای باد را می‌شنیدیم، همراه با آن، صدای لا إلَه إلّا اللّه به گوشمان می‌رسید!

البته گوشِ دل! اینها همه هست. یا آن شخص نقل می‌کند و می‌گوید:

وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شب‌ها می‌آمد و به من سر می‌زد، از علامتش این بود که وقتی می‌آمد، می‌دیدم سنگ‌ریزه‌های این در و دیوار، با او به ذکرِ تسبیح مشغول هستند![1]

اینها شوخی نیست! البته نه‌اینکه در آن موقع ایجاد شود؛ بلکه این مسئله هست، منتها باید گیرنده را بالا ببریم تا بشنویم! الآن در همین اطاق، همهٔ امواج هست، ولی آیا ما می‌شنویم؟ نه، چون گیرنده و ضبط نداریم. اگر گیرنده داشته باشیم، به مقدار قدرت و قوّتِ گیرنده، امواج را دریافت می‌کنیم؛ اگر گیرنده‌مان ضعیف باشد، بعضی از امواج را می‌گیرد؛ اگر گیرنده را قوی کنیم و فرکانس آن قوی شود، امواج بیشتری را می‌گیرد؛ و هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی‌تر باشد، قدرت جذب و ظهورِ امواج بیشتری را دارد.

به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری رحمة‌الله‌علیه:

موسِـئی نیســت که دعویّ أنا الحق شــنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست[2]

حضرت موسایی پیدا نمی‌شود که بشنود، وگرنه هیچ شجری نیست که این زمزمه را نداشته باشد![3] همه دارند؛ تو موسی بشو تا أنا الحق را بشنوی! پس أنا الحق

---

۱. رجوع شود به ***روضة الشّهداء***، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰.

۲. ***دیوان حکیم سبزواری (اسرار)***، ص ۷۱.

۳. سوره قصص (۲۸) آیه ۲۹ و ۳۰: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِي ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾. ***معاد شناسی***، ج ٦، ص ۲۷:

«در آن شب تار، در هوای سرد، در میان بیابان که حضرت موسی علیٰ نبیّناو آله‌وعلیه‌السّلام برای زنش که درد مَخاض و زاییدن او را گرفته و تک‌وتنها مانده، به‌دنبال آتش می‌گشت، نه یاری و یاوری و نه غذایی و دوایی و نه آبی و آتشی، این‌طرف و آن‌طرف متحیرانه می‌رفت، آنجا که همهٔ اسباب منقطع و حالت اضطرار و التجای حقیقی برای حضرتش دست داد؛ نور خدا در درخت متجلّی شده و ندای ﴿يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾ در داد: "ای موسی! حقاً من خدا هستم؛ واقعاً و حقیقتاً من خدا هستم." ⇦

همیشه هست؛ أنا الحق در آن شجر بوده است، أنا الحق در این میکروفونی هم که الآن جلوی من است وجود دارد و این هم در اینجا أنا الحق است. چه‌کسی این را می‌شنود؟ موسی باید بیاید تا بشنود؛ نه‌اینکه اکنون تازه خلق شود.

أنا الحق در این ستون هست، أنا الحق در این فرش هست، أنا الحق در این طاق هست، أنا الحق در این پنکه‌ای که الآن می‌گردد هست؛ در حرکتش و در همهٔ اینها آن ظهور توحید و ظهور حقّیت و سریان توحید هست؛ فقط گیرنده را قوی کن تا بفهمی! در این سطح بالا بیا، همین سطح را به تو نشان می‌دهند و بالاتر را نشان نمی‌دهند. بالاتر بیا، باز همان سطح را به تو نشان می‌دهند. هرچه بالا آمدی، مطابق با همان افقی که به آن رسیدی می‌بینی؛ نه‌اینکه نباشد؛ هست، منتها ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم مسائل و حقایق پشت‌پرده چیست. حقایقی که وجود دارد، نه‌اینکه بعداً خلق می‌شود؛ اکنون وجود دارد، اما ما چشم دیدن نداریم.

⇦ بعضی می‌گویند: "خداوند در آن درخت نوری آفرید و صوتی ایجاد کرد که: ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾." یعنی چه؟ این صوت، صوت ملفوظ و مسموع بود؟ کجا ایجاد کرد؟ با ایجاد صوتی در درخت که ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾، آن درخت ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾ نمی‌شود؛ ضمیر ﴿إِنِّيٓ﴾ به کجا برمی‌گردد؟ چگونه می‌توان این کلام را پذیرفت؟

درخت می‌گوید: ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾، صوت خدا اینجاست؛ نه در درخت، دیگری سخن می‌گوید و خودش در پس پرده قرار گرفته و مجازاً ایجاد سخن در درخت کند!

این درخت تجلّی خدا بود. این درخت مأمور خداست یا نه؟ مأذون از طرف خداست یا نه؟ تمام وجودش، ظاهرش و سرّش، ریشه‌اش و برگش، تمام ذرات وجودش، تمام قطرات آبی که در داخل این درخت در حرکت‌اند، تمام اینها در قبضهٔ خدا، در قدرت خدا، در علم خدا، ظهور و تجلّی خدایند. خداوند حقاً و حقیقتاً از هر ذرهٔ این درخت، به خود این درخت واقعاً نزدیک‌تر است؛ اول خداست و پس از آن این درخت؛ خداوند با این درخت و قبل از این درخت و بعد از این درخت است.

هر ذرهٔ از ذرات این درخت، اولاً به خداست و سپس به خود است؛ بلکه بگویید: اول به خداست و آخر هم به خداست. پس خود این درخت نشان‌دهندهٔ خداست و دارد نشان می‌دهد: ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾.» (علامه طهرانی)

لا إلهَ إلّا اللهَ مِن اليَوم إلیٰ يومِ يُنفَخُ فی الصُّور.[۱] "در تمام عالم وجود سریان حقیقت لا إلهَ إلّا اللهَ وجود دارد."»[۲]

«نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل[۳]

یکی از افراد برای خود من نقل می‌کرد و می‌گفت:

یک وقت صبح در جایی آمده بودم، حال عجیبی به من دست داد: حرکت تمام افراد را به معنای لا إله إلّا اللهَ می‌دیدم.

یعنی این معنا و حقیقت توحید در ذات او جلوه کرده بود و دیگر در وجود همهٔ افراد، استقلال را مشاهده نمی‌کرد. بعد می‌گفت:

حرکت کردم و دیدم بچه‌هایی که دارند باهم بازی می‌کنند، آنها دارند به‌هم لا إله إلّا اللهَ می‌گویند؛ آن چوپانی که دارد گوسفندان را می‌برد صدای حرکت همهٔ گوسفندان را لا إله إلّا اللهَ می‌شنیدم و حرکت آنها را به معنای لا إله إلّا اللهَ می‌دیدم.

دیگر بدانید چه خبر است! حالا قضیه اینجاست و قدری هم این قضیه عجیب می‌نماید، ولی وقتی قرار است بر اینکه تمام معانی برای انسان استقلالش را ازدست بدهد، دیگر در آنجا فرقی بین یک چیز و بین چیز دیگر ندارد. خلاصه می‌گفت:

در همان زمان سابق، در زمان طاغوت، در میدان بهارستان طهران آمدم و دیدم که اجتماعی شده و مراسمی است. خلاصه صداهایی می‌آمد، ولی من غیراز لا إله إلّا اللهَ هیچ چیزی از اینها نمی‌دیدم! صحبت می‌کردند، ولی به گوش من لا إله إلّا اللهَ می‌رسید! یکی داشت آواز می‌خواند، ولی به گوش من لا إله إلّا اللهَ می‌رسید! خلاصه ما همین‌طور در این مقام سیر کردیم و به بازار آمدیم. تا به بازار رسیدیم یک‌دفعه این حال از ما رفت.

خدا این بازار را لعنت کند! این بازار، هرچه هست را از آدم می‌گیرد! مگر روایت

---

۱. ***المزار الکبیر***، ابن‌مشهدی، ص ٤٤١.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۳. ***مثنوی معنوی*** (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ١٤٦.

نداریم: **"وقتی به بازار می‌روید، زود بگذرید و در آن وسط نمانید!"**[1] البته ما در اینجا این را گفتیم، ولی درهرصورت، کسب‌وکار عبادت است؛ البته اگر انسان بخواهد برای خدا انجام بدهد و برای این انجام دهد که محتاج غیر نباشد.[2] بله، بالأخره بعضی وقت‌ها شوخی یا جدّی، چیزهایی باید گفت! خلاصه می‌گفت:

به بازار که رسیدیم، نمی‌دانم این نفَس بازاری‌ها چه بود که تا به ما خورد، این حالت رفت و سرحال اوّلمان برگشتیم! و دیگر حرف‌ها را تشخیص می‌دادیم، صداها را تشخیص می‌دادیم، حرکات را تشخیص می‌دادیم، و مثل آدم معمولی شدیم و ما هم مشغول تجارت و کسب‌وکار شدیم.

این معنای توحید است که تمام انبیا و رسل گذشته روی این معنای توحید اسمائی پروردگار متّفق بودند.»[3]

«هر گُلی که می‌روید و هر ذره‌ای و هر سنگی و هر ریزه‌ماسه‌ای که باد در فضا منتشر می‌کند لا إلهَ إلّا اللّه است و نشان‌دهندهٔ ذات او و اسم او و صفت اوست، منتها در حد استعداد و ظرفیت خود. پس تمام عالَم لا إلهَ إلّا اللّه است: عالم مُلک و ملکوت.

اولین ذکری که می‌گوییم، لا إلهَ إلّا اللّه است؛ در موقع اسلام‌آوردن لا إلهَ إلّا اللّه است، وقت مردن هم لا إلهَ إلّا اللّه است. ولی افسوس که انسان معنای این ذکر را نمی‌فهمد و با تأمل و دقت تفسیرش را پی‌جویی نمی‌کند و به زبان نمی‌آورد، وقتی که از دنیا رفت و جنازه‌اش را برداشتند، بر جنازهٔ او می‌خوانند: لا إلهَ إلّا اللّه؛ یعنی ای مُردهٔ مسکین! حالا فهمیدی که لا إلهَ إلّا اللّه است؟! فهمیدی که غیراز خدا معبودی نیست؟! مؤثری نیست؟!

در زندگی هرچه به تو گفتند لا إلهَ إلّا اللّه، نفهمیدی! و از استکبار و شخصیت‌طلبی بیرون نیامدی، و از استقلال‌منشی و ربوبیّت قدمی به جادهٔ عبودیت

---

۱. رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، ص ۱۹۹؛ ***الأمالی***، شیخ طوسی، ص ۱٤٥.
۲. رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، ص ۱٥٦ ـ ۱۸۰.
۳. ***آموزه‌های ولایت***، ج ۲ ص ۳۳. (آیةالله طهرانی)

ننهادی! اینک بر تو مسلّم و واضح و روشن شد که: لا إلهَ إلّا اللّه.

مستحب است انسان چون به قبرستان وارد می‌شود سلام کند؛[1] به چه کسی؟ به اهل لا إلهَ إلّا اللّه. به آن کسانی که از زمرهٔ لا إلهَ إلّا اللّه و اهل توحید شده‌اند و با ظهور جلالت و عظمت حضرت أحدیت به قبض روح، همه‌چیز خود را تسلیم حق نمودند و از فرعونیت و خودپرستی برون آمدند، و طَوعًا أو کَرهًا[2] اقرار و اعتراف به وحدانیت ذات حق تعالیٰ و تَقَدّس نمودند، و در این قبرستان همگی بدون تفاوت خفته‌اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بچه و بزرگ، عالم و عامی، غنی و فقیر، رئیس و مرئوس، متعیّن و بدون شهرت؛ همه صفا نموده، و فعلاً نه جنگی و دعوایی، نه خودفروشی و استکباری؛ همه در یک ردیف خسبیده‌اند! سکوت محض که دلالت بر لا إلهَ إلّا اللّه دارد، فضای قبرستان را پر کرده است.

از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت است که چون وارد قبرستان شدی بگو:

بِسمِ اللّه الرّحمٰنِ الرّحیم، السّلامُ علیٰ أهلِ لا إلهَ إلّا اللّه، مِن أهلِ لا إلهَ إلّا اللّه، یا أهلَ لا إلهَ إلّا اللّه، بِحَقِّ لا إلهَ إلّا اللّه، کَیفَ وَجَدتُم قَولَ لا إلهَ إلّا اللّه، مِن لا إلَهَ إلّا اللّه؟

یا لا إلهَ إلّا اللّه، بِحَقِّ لا إلهَ إلّا اللّه، اغفِر لِمَن قالَ لا إلهَ إلّا اللّه، و احشُرنا فی زُمرَةِ مَن قالَ لا إلَهَ إلّا اللّه، محمّدٌ رسولُ اللّه، علیٌّ وَلیُّ اللّه.»[3و4]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

١. رجوع شود به ***بحار الأنوار***، ج ٩٩، ص ٢٩٥ ـ ٣٠١؛ ***مستدرک الوسائل***، ج ٢، ص ٣٦٥ ـ ٣٧٠.

٢. از روی اطاعت و اختیار یا از روی اکراه و اجبار. (محقق)

٣. ***بحار الأنوار***، ج ٩٩، ص ٣٠١؛ ***جامع الأخبار***، شعیری، ص ٥٠، با قدری اختلاف. ترجمه: «بِسمِ اللّه الرّحمٰنِ الرّحیم. سلام بر اهل لا إلهَ إلّا اللّه، از سوی اهل لا إلهَ إلّا اللّه؛ ای اهل لا إلهَ إلّا اللّه، به حقّ لا إلهَ إلّا اللّه، سخن لا إلهَ إلّا اللّه را از طرف لا إلهَ إلّا اللّه چگونه یافتید؟ ای لا إلهَ إلّا اللّه! به حقّ لا إلهَ إلّا اللّه، بیامرز هر آن کس را که گفت: لا إلهَ إلّا اللّه؛ و ما را در گروه کسانی محشور بفرما که گفتند: لا إلهَ إلّا اللّه، محمّدٌ رسولُ اللّه، علیٌّ وَلیُّ اللّه.» (محقق)

٤. ***معاد شناسی***، ج ٦، ص ٣٣ ـ ٣٥. (علامه طهرانی)

فصل هشتم

حقیقت حج ابراهیمی

و سفارشات اولیای الهی در سفر حج

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

«قالَ اللَهُ فی کتابه:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِـۧمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾.[1]

خداوند متعال در این آیهٔ شریفه می‌فرماید:

ما بیت خود را حرم امن و محل اجتماع همهٔ افراد قرار دادیم؛ جایی که همهٔ افراد احساس آرامش و امنیت ظاهر و باطن در آنجا داشته باشند... ؛ و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد خود را استوار نمودیم که بیت ما را مکان طهارت قرار دهند و از هر پلیدی و رجس، پاک و مبرّا گردانند؛ برای چه‌کسانی؟ ﴿لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾؛ آن کسانی که دور آن طواف می‌کنند، در آنجا معتکف می‌شوند و افرادی که در آنجا به حال عبادت می‌گذرانند.

این آیه از جهات مختلفی می‌تواند مورد بحث قرار بگیرد، اما من از میان این جهات، به یک نکته اشاره می‌کنم که در ذیل آیه به آن اشاره شده است:

﴿أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ﴾؛ "شما دو نفر بیت مرا طاهر کنید و خانهٔ مرا از هر پلیدی پاک بگردانید."

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵.

حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام در این مسئله چه نقشی دارند؟ و چرا خداوند در ساختمان بنای بیت، با عبارت "تطهیر" از این ساختمان یاد می‌کند؟ زمین، زمین است و تفاوتی ندارد؛ ساختمان، ساختمان است؛ سنگ و گل و گچ و مصالح، تمام اینها با سایر مواد تفاوتی ندارند. پس مقصود از ﴿طَهِّرَا﴾ چیست؟ یک وقت خدا می‌فرماید: این مکان را بسازید و بنا کنید؛ همان‌طورکه در آیات دیگر آمده است:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾؛[1] "حضرت ابراهیم و اسماعیل قواعد این بناء را بالا می‌بردند و دیوارها را هموار می‌نمودند و می‌گفتند: خدایا، این عمل را از ما قبول کن و بپذیر، [به‌درستی‌که حقاً تو شنوا و دانا هستی!]"

اما خداوند در این آیه به صرف بنای بیت اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌فرماید: ﴿طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾؛ "بیت مرا پاک کنید!" یعنی حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در آنجا باید چه کند؟ مگر در آنجا شیء قذری بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آن را پاک کند؟! مگر آن مکان، مکانی ناپاک و غیرطاهر بود؟! مگر در آنجا نجاستی بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آن را بشوید و تطهیر و پاک کند؟ پس این طهارتی که خداوند برعهدهٔ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل می‌گذارد، چه طهارتی است و این مسئولیت چه مسئولیتی است؟

... مقصود از ﴿طَهِّرَا﴾ که خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام می‌فرماید، این است که: شما که می‌خواهید بیتی را بسازید و این بیت را مثابه و محل اجتماع مردم و محل امن ظاهری و باطنی قرار بدهید، باید اول مکان دل و ظرف وجود دل خودتان را پاک کنید! شما کسانی هستید که می‌خواهید خانهٔ مرا بسازید؛ خانهٔ مرا کسی که ناپاک است نمی‌تواند بسازد. شما می‌خواهید این مکان را محل توجه و طواف در حرم امن و امان پروردگار قرار بدهید؛ کسی که هنوز به مرتبهٔ اخلاص و

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

طهارت ذاتی نرسیده است، نمی‌تواند دست به چنین کاری بزند.

﴿طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾؛ یعنی خودتان را پاک و طاهر کنید. و به‌واسطهٔ آن طهارتی که در نفس و وجود مقدس حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهماالسّلام است، آنگاه می‌توانند دست به خشت و گل ببرند، سنگ‌ها را تنظیم کنند و بنای خانه را بسازند؛ وگرنه ﴿طَهِّرَا﴾ یعنی چه؟! "بیت مرا پاک کنید!" مگر نجس بود که پاک کنند؟! "از آلودگی‌ها بزدایید!" چه آلودگی‌ای بود؟! در آن موقع شخصی در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ بیابانی بود لَمْ يَزْرَع و خشک و حتی مسیر کاروان هم از آنجا نبود.

خدا می‌فرماید: این مکانی که به من تعلّق دارد و مردم باید به دور آن بگردند، باید مکانی طاهر و پاک باشد که هیچ نوع فکر کثرت و افکارِ توجه به عالم دنیا در بنای آن دخالت نداشته باشد. در بنای آن فقط باید توجه به توحید و پروردگار باشد. نفس در تمام زوایا و مراتب وجودی خود نباید هیچ نقطهٔ خلأ و نقصانی داشته باشد، وگرنه اثر همان نقطه در آن مکان مشهود است؛ اثر همان روزنهٔ نقصان و عدم وصول به فعلیت در استعدادها، در آن مکان مشخص است؛ اثر تعلقات ظاهری ـ گرچه صبغهٔ الهی داشته باشد ـ در آن مکان آشکار است.

اینجاست که نفس از نقطه‌نظر باطن، تأثیر ملکوتی خود را در هر مکانی که به آن تعلّق بگیرد، به‌وجود می‌آورد. اینجاست که ارتباط بین ملکوت و بین ظاهر و ملکوتِ ظاهر در بنا و در امکنه و ازمنه مشخص می‌شود. اینجاست که مکان‌ها به‌واسطهٔ تعلقاتی که به آنها هست، ظلمانی و نورانی می‌شوند؛ مکانی را که شخص بزرگی در آنجا مدفون است، می‌بینید نورانی و روحانی است و وقتی وارد آنجا می‌شوید، اگر کسالتی داشته باشید برطرف می‌شود، اگر قبضی داشته باشید آن قبض ازبین می‌رود، اگر ناراحتی داشته باشید برطرف می‌شود، و اگر کدورتی بر نفس ما عارض شده باشد، به‌واسطهٔ ورود در آن مکان، این کدورت مبدّل به روحانیت و انبساط می‌شود.

اما می‌بینیم بعضی از جاها به‌واسطهٔ تعلّقی که بین آن مکان با آن شخصی که در آنجا دفن شده وجود دارد، ظلمت و کدورت و تعلّق به کثرات، تمام آن محیط را

فرا گرفته است! اگر حال خوشی داشته باشید، وقتی وارد آنجا می‌شوید حالتان را ازدست می‌دهید؛ و اگر نورانیت داشته باشید، قبض و کدورت بر نفس عارض می‌شود. چرا این‌طور است؟ چون ملکوت آن شخص و نفسی که منغمر در کثرات و انانیت‌ها است. با ملکوت آنجا در ارتباط و در تماس است.

پس باید به این مسئله توجه کنیم و هرجایی را برای رفتن انتخاب نکنیم و به هرجایی قدم نگذاریم؛ بلکه به‌دنبال جاهایی برویم که احساس نورانیت، موجب تغییر و تبدل نفس شود. حال، این مکانی که خدای متعال می‌خواهد آن را جایی برای مطاف ملائکه قرار دهد و تمام بندگان خدا تا قیام قیامت باید به دور آن بگردند و اولیای الهی باید به اینجا بیایند و دور کعبه بگردند، چنین مکانی باید به‌دست چه‌کسی ساخته شود؟

در روایت داریم که امام مجتبی علیه‌السّلام بیست‌وپنج مرتبه به مکه سفر کردند و اغلب این سفرها را پیاده و بدون مرکب پیمودند.[1] این مکان، مکانی است که حجت خدا و امام بر حق می‌خواهد پیاده برای زیارت آن حرکت کند. حال، این مکان با این وضعیت باید به‌دست چه‌کسی ساخته شود و بنای آن توسط چه شخصی پایه‌ریزی شود؟ لذا می‌فرماید: ﴿طَهِّرَا﴾؛ خودتان را طاهر کنید، از هر آلایشی بیرون بیاورید، از هر گرفتاریِ در نفس بیرون بیایید و از هر تعلّقی خارج شوید.

وقتی که نفس زلال و پاک شد، مانند آینه شفاف شد و مانند آب زلال شد، به‌نحوی‌که هیچ‌گونه روزنه‌ای از روزنه‌های تعلقات در آن نبود و وقتی که به مرتبهٔ طهارت رسید، آنگاه مشغول ساختن بیت‌الله‌الحرام شوید. پس آن نفس ملکوتی حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بوده است که این مکان را مطاف برای خلایق قرار داد. حال، آیا بنده و سرکار می‌توانیم بیت‌الله بسازیم؟ آیا هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد یا نه؟

---

۱. رجوع شود به ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١٤.

آینـه شـــو جمـال پری‌طلعتـان طلـب
جـاروب زن خـانـه و پس میهمـان طلـب[۱]

خداوند چه زمانی خطاب ساخت کعبه را به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام فرمود؟ وقتی که تمام امتحانات را داده بود.

﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[۲]

خداوند حضرت ابراهیم را به کلمات و موارد و مواقفی از امتحان مبتلا کرد که در هر مورد، یک تعلّق و یک نحوه از توجه به کثرات را از وجود او ازبین برد و محو کرد. چه زمانی؟ آن زمانی که به پیغمبری و رسالت رسیده بود؛ یعنی آن ابتلائات و امتحاناتی که برای اولیای خدا در آن مراتب هست، برای حضرت ابراهیم بعد از رسیدن به مرتبهٔ رسالت و مرتبهٔ بلاغ و ابلاغ پیش آمد! یعنی مسئلهٔ طهارت سرّ و پاک‌شدن باطن، یک مسئلهٔ شوخی نیست؛ بلکه بسیار بالاتر از مرتبهٔ رسالت است.

﴿فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ "وقتی که تمام اینها را به اتمام رساند، خداوند فرمود: من می‌خواهم تو را برای مردم امام قرار بدهم."

و آن چه‌موقعی بود؟ آن وقتی که مأمور به ذبح فرزندش، اسماعیل شد.

... اینجاست که آن مسئلهٔ طهارت سرّ و طهارت باطن در اعلیٰ‌مرتبه برای انسان روشن می‌شود؛ آن چیست؟ واگذاشتن آن دین و تخیلاتی که انسان آنها را به‌عنوان شریعت می‌پندارد؛ وگرنه این مسئله ازنظر ظاهر حرام است و اگر به‌جای یک مرتبه،

---

۱. ***دیوان صائب تبریزی***، ج ۱، باب ۱، غزل ۹۲۰:
آینـه شـــو وصـــال پری‌طلعتـان طلـب اول بروب خـانـه دگر میهمـان طلـب

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. ***امام شناسی***، ج ۱، ص ۱۲۷:
«و یاد آور وقتی را که خداوند، ابراهیم را به امتحاناتی آزمایش نمود، و او ازعهدهٔ آنها به‌خوبی برآمده، آنها را تام و تمام بجای آورد! خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم. ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذریهٔ من نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب نمود که: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید!»

صد مرتبه هم در خواب ببیند، باز باید بگوید کشتن طفل و قتل نفس حرام است!

اما آن کسی که به مرتبهٔ طهارت برسد، از آن تخیلات رد شود و دین خیالی را کنار بگذارد، می‌تواند احساس کند که از همان‌جا که مبدأ حلال و حرام و نزول احکام است، این حکم مجدد نازل شده است؛ و این را ما نمی‌فهمیم، بلکه کسی آن را می‌فهمد که به مرتبهٔ طهارت رسیده است. در اینجا شیطان به صوَر مختلفی درمی‌آید: گاهی از راه احساس وارد می‌شود؛ به سراغ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل می‌رود و آنها او را از نقطه‌نظر احساس از خود دور می‌کنند. به سراغ حضرت هاجر می‌رود و ـ چون زن از نقطه‌نظر احساس قوی‌تر است ـ احساساتش را تحریک می‌کند تا بیاید و جلوی شوهر را بگیرد که: داری چه‌کار می‌کنی؟! داری فرزند نوجوان مرا ذبح می‌کنی؟! کدام انسان عاقلی این کار را انجام می‌دهد؟!

حضرت هاجر، این زن را ببینید! این مطالب شوخی نیست و ما حکایت نقل نمی‌کنیم. حضرت هاجر سلام‌الله‌علیها در جریان این بیت و ساختمان کعبه و بنای طاهر سهیم است؛ زن است، ولی سهیم است. خدا می‌خواهد قدرت‌نمایی کند و بگوید: اینجا فقط اختصاص به ذُکور و رجال ندارد؛ برای این بناء، هم مرد لازم داریم و هم زن؛ مردش حضرت ابراهیم، نوجوانش حضرت اسماعیل و زنش حضرت هاجر.

اینجاست که وقتی ما سعی بین صفا و مروه می‌کنیم، داریم به‌دنبال مکتب حضرت هاجر این سعی را انجام می‌دهیم و این برای حضرت هاجر است. کدام‌یک از ما می‌تواند این عمل را انجام دهد؟! البته راه بسته نیست و ما هم می‌توانیم با توسل و توکل بر عنایات الهی به همان مسیری که آن بزرگان رفتند، برویم. آنها آمدند و راه را باز کردند، نه‌اینکه فقط راه را برای خود باز کردند و به روی ما بستند! پس ما هم می‌توانیم به این طهارت سرّ و طهارت باطن و به این گذشت برسیم.

وقتی شیطان از تمام این مراتب و مراحل دل‌سرد شد و نتوانست از راه احساسات وارد شود، از راه شرع و دین وارد شد؛ به سراغ حضرت ابراهیم آمد و گفت: "کجای این مسئله شرعی است؟! مگر قتل نفس حرام نیست؟! پس چگونه

شما این کار را انجام می‌دهی؟!" حضرت ابراهیم چه جوابی به او داد؟ فرمود: دو دو تا چهارتا! مگر تو نمی‌گویی حرام است؟ اکنون همان کسی که گفته حرام است، می‌گوید واجب است! مگر تو نمی‌گویی این عمل خلاف است؟ خلاف چیست؟ خلاف، آن چیزی است که از مولا دستور به نهی بیاید؛ اما اگر برای همان عمل، دستور به وجوب و ثبوتش بیاید، آن خلاف، مبدّل به ارزش می‌شود.

لذا در این مرحله بود که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام بر آن شرعی که پایه و اساس نفس بر اعتیاد به آن بود نیز پشت پا می‌زند؛ و وقتی شیطان می‌بیند که دیگر از هیچ طریق روزنه‌ای وجود ندارد، حضرت ابراهیم به مرتبهٔ طهارت سرّ می‌رسد و شروع به بریدن سر حضرت اسماعیل می‌کند؛ و حضرت اسماعیل هم سلمِ محض!

فلهذا در اینجاست که مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ فرمودند: "انسان باید در جمرهٔ عقبه پشت به کعبه کند." البته این یک حکم شرعی و اسلامی است؛ ولی از نظر فلسفی اینکه در آن دو جمره باید رو به کعبه سنگ بزنیم، اما وقتی به جمرهٔ عقبه می‌رسیم باید پشت به کعبه کنیم، یعنی چه؟ یعنی انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که آن دینی را که تابه‌حال بر آن اساس حرکت می‌کرده و جلو می‌آمده و موجب عروج او و نفی تعلقاتش بوده است، باید کنار بگذارد؛ البته نه‌اینکه به لاأُبالی‌گری برسد ـ که خود این مسئله یک تعیّن، و بلکه بدترین تعیّن‌هاست ـ بلکه یعنی در آنجا دین فقط از نقطه‌نظر توجه به محبوب است و انسان در آنجا می‌گوید: آنچه من تابه‌حال انجام می‌دادم و نفس من به آن عادت داشت و من آن را ارزش می‌دیدم، آن ارزش فقط در توجه به تو خلاصه می‌شود! این دیگر نهایت عشق و نهایت توجه انسان است که تمام تعلقات نفس به کنار می‌رود و فقط محبوب می‌ماند و بس؛ و هرچه محبوب بگوید، همان است.

... ﴿طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾؛ یعنی فقط شما می‌توانید خانهٔ مرا بسازید که دل خود را از هر زنگاری پاک کرده‌اید و از هرچه موجب نقصان و تعلّق به کثرات است، بیرون آورده‌اید! آنجا دیگر آینه است و آن بیت، بیتی است که در آن، تعلقات حاکم نیست؛ بلکه طهارت حاکم است. در آنجا کلمات من و امثال من حاکم نیست. در آنجا مسائل

و رفتار ما نمی‌تواند در بینش ما تأثیر بگذارد و ما نمی‌توانیم مسائل را موافق میل و خواست خود تغییر دهیم.»[۱]

«مسئله، بسیار مسئلهٔ حیاتی است! این‌قدر مسئلهٔ مهمی است که خداوند حضرت ابراهیم علیه‌السّلام را مأمور کرد که سیصد فرسخ[۲] از فلسطین به مکه بیاید و عیال خود و حضرت اسماعیل را تک‌وتنها در آنجا بگذارد و بعد برای افرادی که طبق آیهٔ قرآن: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾،[۳] از راه‌های دور می‌آیند، کعبه را بسازد تا بیایند و این عمل را انجام دهند؛ یعنی چه؟ یعنی پای خود را در همان راهی که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام رفت بگذارند و بگویند: ما هم هستیم، ما هم به‌دنبال حضرت ابراهیم هستیم و به‌دنبال او آمده‌ایم.

حضرت ابراهیم این سیصد فرسخ را که با هواپیمای کذا نیامد؛ بلکه این سیصد فرسخ را با پای پیاده و یا با حمار آمد، و مهم‌ترین اثر وجودی خود را که عبارت است از فرزند او، در آنجا قرار داد.

باید این را بدانیم که حرکت حضرت ابراهیم چگونه بود، آمدن او چگونه بود و خواست او به چه قسم بود. حضرت ابراهیم سیصد فرسخ، آن‌هم در زمان پیری آمد و تنها اثرِ باقیهٔ از وجود خود را که حضرت اسماعیل بود، آنجا در حرم خدا گذاشت

---

۱. برگرفته از ***جلوه‌های معرفت***، مجلس نوزدهم. (آیةالله طهرانی)

۲. فرسخ: واحد قدیمی سنجش فاصله است که مقدار آن برحسب کیلومتر به‌طور تقریبی بین پنج تا پنج‌ونیم کیلومتر است. بنابراین سیصد فرسخ، حدود هزار و ششصد کیلومتر می‌باشد. (محقق)

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳: «خداوند در این آیهٔ شریفه می‌فرماید: ای ابراهیم، مردم را به حج و آمدن به زیارت بیت‌الله و خانهٔ من ندا بده. با چه کیفیت و به چه وسیله‌ای؟ با پای پیاده و بر مَرکب‌های نحیف و بیمار و هُزال، و از هر منطقه‌ای و از هر دره‌ای و از هر بیابانی، آن‌هم از اقصیٰ نقاط دنیا؛ نه‌اینکه فقط از کنار عربستان، یمن، عراق و کشورهای هم‌جوار و نزدیک به مکه؛ بلکه از اقصیٰ نقاط دنیا برخیزند و با این وضعیت به زیارت خانهٔ من و انجام مناسک و اعمالی که من در این فریضه برای بندگانم مقرّر کرده‌ام، بیایند.» (آیةالله طهرانی)

و بازگشت و پشت سر خود را هم نگاه نکرد؛ یعنی حتی دستور آمد که: "پشت سرت را هم نگاه نکن؛ بگذار و برگرد!" آنگاه پس از اینکه حضرت اسماعیل در آنجا بود و رشد کرد و به سن نوجوانی رسید، با هم آمدند و کعبه را که آثارش از زمان حضرت آدم علیه‌السّلام بود ـ یعنی حضرت آدم این چهارگوشهٔ کعبه را مشخص کرده بود، ولی چیزی ساخته نشده بود ـ حضرت ابراهیم آمد و به‌اتفاق حضرت اسماعیل شروع کرد دیوار خانهٔ کعبه را تا حد سر و قدری بالاتر بنا کرد. قضیه این بوده است.[1]

و بعد می‌فرماید: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ بیا در میان مردم ندا بده که آنها هم بیایند و بر سر آن سفره‌ای که ما برای تو گسترانیده‌ایم بنشینند، و فقط این نعمت را به خودت اختصاص نده و از این نعمت الهی به دیگران هم بچشان و این الطاف خاصهٔ پروردگار را که شامل تو شده است، شامل دیگران هم بکن.

حضرت ابراهیم علیه‌السّلام برای این امر برخاست، سرما و گرما را به جان خرید و دوری و دربه‌دری را بر خود پسندید که ما امروز بتوانیم به چنین جایی برویم! اگر حضرت ابراهیم نمی‌آمد و این کعبه را نمی‌ساخت، تا روز قیامت این نعمت فیوضات الهی بر بندگان بسته می‌شد؛ پس او آمده، این راه را باز کرده، این منزل را گشوده و این در را برای افراد باز کرده است تا در روز قیامت نگویند: خدایا، چرا این مقامی را که به حضرت ابراهیم دادی به ما ندادی؟! خدا می‌گوید: بفرمایید! برای شما هم باز شده و مسئله برای شما هم مهیا شده است و شما هم همان مرتبه‌ای را پیدا می‌کنید که او پیدا کرده است! البته درصورتی‌که در همان حال و در همان وضعیتی باشیم که او بوده است؛ نه مانند آن کسی که وارد مدینه می‌شود و پس از سه روز می‌گوید هنوز به زیارت پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم مشرّف نشده‌ام! بسیار تفاوت می‌کند.

... ما باید ببینیم اینکه می‌گویند "حج ابراهیمی" حج حضرت ابراهیم چه بوده

---

١. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ١، ص ٦٠.

است؟ آیا این حجی بوده است که ما امروزه انجام می‌دهیم یا حج حضرت ابراهیم فرق می‌کرده است؟ بله، حج باید ابراهیمی باشد؛ ولی ابراهیم چه‌کسی و چه شخصیتی بوده است؟ حضرت ابراهیم چه در نیت داشته و بر چه اساسی آمده است؟ آیا فقط آمده است چند روزی را طی کند و چند مطلبی را بگوید؟ آیا آمده است آنجا برای خود ریاست درست کند؟ آیا آمده است در آنجا برای خود بیاوبرویی به‌وجود بیاورد؟

آیا حج ابراهیمی این می‌شود؟ یا نه، حج حضرت ابراهیم حج دیگری است و کیفیت و خصوصیت آن فرق می‌کند؛ و این همان چیزی است که ما باید حتّی‌الإمکان خود را به این مرتبه و به این کیفیت نزدیک کنیم.»[1]

«اینکه می‌گوییم انسان باید حج ابراهیمی انجام بدهد یعنی چه؟ حضرت ابراهیم زن و فرزند خود را در مکه گذاشت؛ آن‌هم نه در هتل‌های کذا و با این وضعیت، بلکه در وضعیتی که آنجا پرنده پر نمی‌زد.

یکی از دوستان عکسی را قاب کرده و برای من آورده است؛ من آن را در اطاق طبقهٔ بالا گذاشته‌ام و همیشه مقابل من است. من بسیار از این عکس خوشم می‌آید و این عکس برای من بسیار عجیب است. نقاشی، دوران مختلف مسجدالحرام را در این عکس ترسیم کرده است.[2] ابتدا زمین مکه را ترسیم کرده که فقط یک چهارراه و چند کوه بوده و هیچ چیز دیگری نبوده است؛ بعد، مکه را با دو سه خانه نشان داده است؛ سپس همان مکه را همین‌طور با چند منزل قرار داده است تا پس از گذشت پنج شش مرحله، به همین وضعیت فعلی رسیده است.

من وقتی نگاه می‌کنم، فقط‌وفقط چشمم را به همان حالت اول می‌دوزم و اصلاً دیگر چشمم از آنجا به این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود؛ و برای خود مجسّم می‌کنم که

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
۲. رجوع شود به ص ۶ و ۷.

در آن موقع که حضرت ابراهیم همسر و فرزندش را آورد، واقعاً وضعیت مکه این بود؟! یعنی یک بیابان! و حضرت ابراهیم می‌آید همسر و فرزندش را در اینجا می‌گذارد و بازمی‌گردد. بسیار عجیب است! خدا می‌گوید: "بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!"[1] به این می‌گویند حج ابراهیمی و حج ابراهیمی این است؛ حج ابراهیمی آن حجی است که وقتی ما حرکت می‌کنیم و به مکه می‌آییم، اصلاً دیگر از این دنیا و این دادوستدها و این شعارها و این اختلاف‌ها بیرون بیاییم.

ما در ظهر عرفات، در عرفات نشسته بودیم. آقای مسئول و روحانی کاروان ما رادیوی ایران را باز کرده بود و داشت اخبار ساعت دو را می‌گفت. من گفتم: "آقا خجالت نمی‌کشید؟! روز عرفات دارید اخبار اینکه فلان‌کس را تیر زدند و آن یکی را آن‌طور کردند گوش می‌دهید؟! خجالت ندارد؟! این مردم پس از یک عمر، در روز عرفات آمده‌اند تا اخبار تیر خوردن فلان‌شخص را بشنوند؟!" لذا رادیو را خاموش کرد؛ و از حرف من تعجب می‌کرد که مگر ما چه‌کار کرده‌ایم. صدای رادیو را هم در بلندگو گذاشته بود که همه استفاده کنند! تو را به خدا ببینید! بعد هم اسمش را حج ابراهیمی می‌گذارند. کدام حج؟ آن حضرت ابراهیم که آمد، آن‌طور آمد؛ تعلّق خود را از همهٔ دنیا کَند و یک‌سره به او نزدیک کرد.

آن‌وقت آثار [کار آن مسئول] را خود ما می‌فهمیم و احساس می‌کنیم. تمام آن حال‌وهوایی که این حجاج بیچاره تا ظهر به‌دست آوردند و دعا و زیارت امام حسین خواندند، با آن یک‌ربع که آن آقا رادیو گذاشته بود، همهٔ اینها از بین رفت! رفت که رفت؛ تمام شد! اخبار آمد و پچ‌پچ و صحبت شروع شد که حالا چه شد و آن چه شد!

این‌گونه که حج نیست؛ حج این است که وقتی انسان به‌سوی او حرکت می‌کند، بداند که فقط به اعمال ظاهری نمی‌پردازد.

---

۱. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ۶۰.

توصیه‌ها و سفارشات اولیای الهی در سفر حج

... باید دائماً حالت تذلل و خشوع در این سفر با انسان همراه باشد. بنابراین وقتی که انسان حرکت می‌کند، باید مانند بنده‌ای باشد که دارد دعوت مولای خود را اجابت می‌کند؛ اصلاً نباید به این فکر باشد که چقدر خرج کرده و چقدر برای این سفر پول داده و چقدر برای این قضیه مبلغ گذاشته است. خدای‌ناکرده مبادا این را به خود بگیرد و در تصور او این باشد که: "ما الآن این مبلغ را خرج کردیم و به مکه آمدیم!" یک بنده از خود چیزی ندارد تااینکه بخواهد آن را به رخ مولای خود بکشاند؛ چه یک میلیون خرج کند، چه ده میلیون و چه صد میلیون، همه صفر است و دارد از کیسهٔ دیگری خرج می‌کند. از کیسهٔ دیگری خرج‌کردن هم که دیگر کم‌وزیاد ندارد؛ هرچه انسان بدهد مانند این است که اصلاً چیزی نداده است. پس انسان باید با این نیت که نه خرجی کرده‌ایم، نه زحمتی را متحمّل می‌شویم و نه تعلّقی داریم، از منزل بیرون بیاید.

... مسئلهٔ دیگر در حج این است که انسان به‌دنبال استفاده و ادراک بیشتر از این مَشاهدی باشد که خداوند آنها را برای فیوضات بیشتر آماده کرده است. مگر خداوند چند مرتبه این سفر را قسمت انسان می‌کند؟! ممکن است برای شخصی یک بار باشد و برای دیگری بیشتر. مگر ما در ایام عادی چه‌کار می‌کنیم؟ از محل کار به منزل فلانی می‌رویم و از آنجا هم به جای دیگری می‌رویم. خداوند پس از این‌همه مدت، بیست یا سی روزی این سفر را قسمت کرده است، بنابراین انسان باید استفاده کند. هر کدام از این مشاهد، حال‌وهوای خاص خود را دارند؛ مسجد مدینه، مسجد قبا و مسجدالحرام همین‌طور؛ و به‌طور کلی هر کدام از مساجدی که در مدینه هستند، اثر خاص خود را دارند.

... بنابراین ما چه کنیم و در این سفر به چه نحو باشیم؟ اولین مطلبی که بزرگان در اینجا می‌فرمودند این است که: وقتی انسان می‌خواهد به‌سوی حج و به‌سوی خدا حرکت کند، اولین کار این است که شکر خداوند را بجا آورد که او را

برای این عمل موفق کرده و توفیق داده است.

هم‌چنین باید از همهٔ آنچه تابه‌حال انجام داده است، غسل توبه کند. این غسل بسیار مهم است و همه قبل از سفر حج غسل توبه بجا آورند و بهتر است که در شب جمعه هم باشد؛ و بعد از نماز صبح، دو رکعت نماز دارد که انسان آن را می‌خواند، یا اینکه می‌تواند در بین صبح تا ظهر بخواند و تفاوتی ندارد؛ و پس از نماز، صد مرتبه در سجده استغفار می‌کند: **"أستَغفِرُ اللهَ رَبِّی و أتوبُ إلَیهِ."**»[1]

«و شرط کنیم که از آن لحظه ـ حتی قبل از سفر ـ ارتباطات و وضعیت خودمان را تصحیح کنیم و دیگر به هر چیزی گوش ندهیم، به هر چیزی توجه نکنیم، با هر کسی صحبت نکنیم و آن صحبت‌هایی که انسان احساس می‌کند مضر است، در میان نباشد؛ حتی برای نماز هم این مسئله را داریم و این‌طور نیست که زود وضو بگیرید، سجاده‌تان را پهن کنید و نماز بخوانید! نه، بلکه چند دقیقه‌ای بنشینید و توجه پیدا کنید.

طبعاً عبادت حج، عبادت بسیار مهمی است و عبادتی است که خدای متعال همهٔ بندگان خود را به آن فراخوانده است؛ باید توبه کنید و طبق آن شرایط، توبه را انجام بدهید.»[2]

«انسان باید این اعمال را انجام دهد به‌خاطر اینکه می‌خواهد خود را همان‌طورکه ازنظر ظاهر از همهٔ تعینات خالی می‌کند، ازنظر باطن هم خالی کند و از خدای متعال به‌خاطر اشتباهات گذشته طلب مغفرت نماید و این نیت را داشته باشد که اکنون که دارد از منزلش حرکت می‌کند، مانند این است که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام می‌خواهد حرکت کند. باید برود در خود فکر کند، جستجو کند و در نفس خود غور نماید که او در چه حال‌وهوایی بود؟ بزرگان و ائمه علیهم‌السّلام در چه حال‌وهوایی بودند و با چه وضعیتی این سفر را انجام می‌دادند؟

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

من هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که در سفرهایی که مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به حج مشرّف می‌شدند، آن روزهای آخر که دیگر آمادهٔ رفتن بودند، اصلاً حال‌وهوای ایشان فرق می‌کرد و دیگر تعلّق ایشان نسبت به مسائل به‌نحو دیگری بود؛ همواره در فکر بودند و هرچه به زمان حرکتشان نزدیک‌تر می‌شد، این مسئله قوی‌تر و شدیدتر مشاهده می‌شد؛ گویی انگار کسی می‌خواهد به‌طور کلی از این دنیا رخت بربندد و بیرون برود و فوت کند! یعنی آن جنبه‌های تعلّق خود را دیگر قطع می‌کردند، ملاقات‌های خود را محدود می‌نمودند و خود را در همان مسیر و مَمشای بانیان حج قرار می‌دادند. این مسئله‌ای بود که کاملاً در ایشان مشهود بود.

بنابراین باید انسان توبه و استغفار کند و خود را مانند بندهٔ ذلیل و عبدی که مولایش او را دعوت می‌کند و فرامی‌خواند، درنظر بگیرد؛ باید حالت عبودیت، استکانت، تواضع و ذلت داشته باشد و این مسئله باید در تمام طول حج، مُشاهَد باشد.»[1]

«سؤال شده است:

اگر افراد حقی به گردن ما داشته باشند ـ مثلاً غیبت آنها را کرده باشیم ـ آیا برای سفر حج لازم است که از همهٔ آنها حلالیت طلب کنیم؟ اگر نتوانستیم، اعمال ما چگونه است؟

پاسخ اینکه: اگر به گوش آن شخص نرسیده است، لازم نیست که انسان بگوید و حلالیت بطلبد؛ اما اگر به گوشش رسیده است، بهتر است که این کار را انجام دهد.»[2]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ قم*، مجلس ۳۰. (آیةالله طهرانی)

• ***الکافی***، ج ۲، ص ۳۵۷:

«عَن حَفصِ بنِ عُمَرَ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام، قالَ: **سُئِلَ النّبیُّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم: ما کَفّارَةُ الاغتیابِ؟ قالَ: تَستَغفِرُ اللهَ لِمَنِ اغتَبتَهُ کُلَّما ذَکَرتَه.**» ترجمه:

«از پیامبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پرسیده شد: کفارهٔ غیبت چیست؟ فرمود: اینکه برای کسی که از او غیبت کرده‌ای، هر زمان که به یادش افتادی، از خداوند برای او طلب آمرزش کنی.» (محقق) ⇦

«هم‌چنین سؤال شده است:

آیا طلب حلالیت از تمام آشنایان و همسایگان، حتی کسانی که عناد با مذهب و ولایت دارند، واجب است؟

پاسخ: البته اگر انسان بیاید و به‌عنوان خداحافظی از آنها خداحافظی کند، بد نیست؛ ممکن است که همین هم اثر مثبتی در آنها داشته باشد. اما اگر شخصی معاند است و عناد او از روی جهالت نیست، بلکه از روی علم، راه خلافی را برگزیده است، از آنها ضرورتی ندارد.»[1]

ترجیح حال معنوی بر تقیّد به برنامه‌های دیگر

«مسئلهٔ دیگری که بسیار حائز اهمیت است، این است که خودتان را به برنامه‌های رفت‌وآمد کاروان مقیّد نکنید که مثلاً حتماً برای صرف غذا آنجا باشید. گاهی برای کسی حالی پیش می‌آید و دلش می‌خواهد برود و دو سه ساعت بماند؛ اگر غذا بود، بود؛ اگر نبود، نبود؛ چیزی از بیرون می‌خرد. انسان حتماً نباید [در آن ساعت مقرر] بر سر سفره برود! اگر برای انسان غذا گذاشتند، که گذاشتند؛ اگر نگذاشتند هم نگذاشتند. مگر انسان گرسنه می‌ماند؟!

ما در همان چند سال پیش که مشرّف شده بودیم، شب با عده‌ای نشسته بودیم ـ معمولاً شب‌ها به پشت‌بام [مسجدالنبی در] مدینه می‌رفتیم و آنجا می‌نشستیم ـ

⇦ • ***مصباح الشّریعة***، ص ۲۰٤:

«قالَ الصّادقُ علیه‌السّلام: **الغِیبةُ حرامٌ علیٰ کُلِّ مُسلمٍ... و إنِ اغتَبتَ فَبَلَغَ المُغتابَ فَاستَحِلَّ مِنهُ، فَإن لَم تَبلُغهُ و لَم تَلحَقهُ فاستَغفِرِ اللهَ لَه**... .» ترجمه:

«امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: غیبت بر هر مسلمانی حرام است... و اگر غیبت کردی و خبر آن به شخصی که از او غیبت شده رسید، پس از او حلالیت بطلب. اما اگر به او نرسید و به او دسترسی نداشتی، پس برایش از خداوند طلب آمرزش کن.» (محقق)

هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر دراین‌باره رجوع شود به ***مطلع انوار***، ج ٤، ص ٤١٠ ـ ٤١٤.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

ناگهان گفتند: "حاج‌آقا، سفره را انداخته‌اند و الآن دیر می‌شود!" من و آن رفقا گفتیم: "میل نداریم، شما بفرمایید بروید." آنها برخاستند و رفتند. انسان نشسته و چشمش به گنبد است، در چنین وضعیتی قرار دارد و صحبت می‌کند و هر کسی به حال خود مشغول است؛ حالا که سفره را انداخته‌اند، آیا باید بلند شود؟! واقعاً حیف نیست؟! جداً حیف نیست؟! لذا اصلاً نباید فکر به‌دنبال این باشد که الآن غذا چیست! اگر آمد و دید چیزی هست، خب هست؛ و اگر نیست، یک شیرینی یا چیزی از بیرون تهیه می‌کند و سدّ جوع می‌نماید؛ این‌که دیگر اهمیتی ندارد.»[1]

«ما در همان چند سال پیش که در خدمت رفقا و بعضی دوستان به حج رفته بودیم، موقع ظهر که شد، ما از مسجدالحرام دیر آمدیم. گفتند: آقا، ناهار دیر شده است! گفتیم: دیر شده است که دیر شده است، نمی‌خوریم؛ اگر می‌خواهید، ناهار ما را کنار بگذارید. گفتند: ما نمی‌توانیم به‌خاطر شما صبر کنیم! گفتیم: خب شما صبر نکنید. ما هر وقت آمدیم، اگر ناهار بود می‌خوریم و اگر نبود از شما مطالبه نمی‌کنیم. گفتند: "عجب! چرا اینها این‌طور هستند؟!" خب ما مطالبه نمی‌کنیم؛ اگر مطالبه کردیم آن‌وقت بگویید: آقا غذا چه شده است. دیگر این وضعیت منجر شد به اینکه رسماً تعطیل شد؛ یعنی چون ما شب‌ها دو یا سه ساعت بعد از موقع شام می‌آمدیم و موقع ظهر هم همین‌طور دیر می‌شد، لذا تعطیل شد. حال‌که تعطیل شد، باز هم برای ما حرف درآوردند که چرا اینها خودشان را کنار کشیدند؟! ببینید، مردم این‌طور هستند! اگر نیایی می‌گویند چرا نیامدی؟ اگر بیایی می‌گویند فلان! می‌گوییم: آقا، ما اصلاً غذا نمی‌خواهیم! چه‌کار کنیم؟! ما غذا نمی‌خواهیم.

کسی که به مدینه رفته است که نباید خود را در بند غذا و این مسائل کند. آن‌وقت آنها می‌نشستند و از همین حرف‌ها می‌زدند! یک مرتبه صدایشان از آن اطاق به اطاق ما می‌آمد و دیگر واقعاً بماند که به چه مطالب و حرف‌هایی می‌گذراندند!

---

۱. ***همان***. (آیة‌الله طهرانی)

خب، حالا انسان می‌تواند بیاید با چنین افرادی حشر و نشر داشته باشد؟ می‌تواند خود را با آنها قاطی کند؟ می‌تواند وقتش را با اینها صرف کند؟ یا نه، باید دنبال کار خود برود؛ هر کسی باید دنبال کار خود و هزار بدبختی و بیچارگی خود برود.»[۱]

هر کسی به‌دنبال حال خود باشد

«مطلب دیگری که برای رفقایی که مجتمعاً هستند بسیار مهم است، این است که هر کسی به‌دنبال حال خود باشد و به دیگری نگاه نکند. اگر یکی الآن برای رفتن به زیارت حال دارد و دیگری ندارد، خود او برخیزد و برود و به دیگری نگوید: شما هم بیا؛ یا آن دیگری به‌خاطر این شخص، نرود.»[۲]

«آنجا هر کسی دنبال کار و حال خود باشد؛ کسی که می‌خواهد برود، برود و دیگری را صدا نکند! مثلاً الآن سرِ دیگری درد می‌کند و نمی‌خواهد برای طواف یا زیارت بیاید، خب در منزل استراحت کند و وقتی حالش مساعد شد، برخیزد و برود؛ کسی کاری به کسی نداشته باشد.

اجتماع خوب است و نمی‌گویم نباشد؛ در مستجار یا جاهای دیگر، با هم رفتن و زیارت‌کردن بسیار خوب است؛ ولی نه‌اینکه این با هم بودن باعث تحمیل بر فرد دیگری شود! الآن حال او مساعد نیست؛ اینکه بر او تحمیل شود، صحیح نیست.»[۳]

«هر کسی دنبال حال خود باشد، چون بالأخره حالات مختلف است؛ یکی سرما خورده، سردرد دارد یا مریض شده است، یا علیٰ‌کلّ‌حال الآن خلق‌وخو ندارد ولی بعداً دارد؛ این‌طور نباشد که حتماً بلند شود و برود!

به‌دنبال این هم نباشید که حتماً خود را ملزم کنید که فلان عمل را انجام دهید؛ نه، خود حال باید انسان را بکشاند. ما باید خود را از موانع و صوارف دور نگه داریم،

---

۱. ***همان***، مجلس ۳. (آیة‌الله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۳. (آیة‌الله طهرانی)

ولی هر زمانی‌که حال اقتضا کرد، انسان برود، یک ساعت یا دو ساعت بنشیند، به مسجدالنّبی و مسجد قبا برود و... .»[۱]

پرهیز از سخنان بیهوده و معاشرت با اهل غفلت

«رفقا با افراد خیلی صحبت نکنند و با افراد عادی خیلی حرف نزنند. مردم همیشه در حال خود هستند و خودتان خواهید دید و دیده‌اید که در مکه هم چه حرف‌هایی می‌زنند و در جلساتشان چه مطالبی را می‌گویند! مردم به چه مطالب پوچی گرفتار هستند و بر سر چه موضوعاتی با هم دعوا دارند! واقعاً حیف است که انسان این چند روز را بخواهد با صحبت با اغیار برای خود دردسر درست کند و از سهم خود بکاهد. اگر می‌خواهید صحبت کنید، با خودتان صحبت کنید. لازم نیست دربارهٔ مسائل گوناگون، جریان‌ها، مسائل اجتماعی و مطالب مختلف صحبت کنید؛ سرتان به کار خودتان باشد و از آن فرصت‌هایی که برای شما پیدا شده است استفاده کنید. متوجه هستید می‌خواهم چه عرض کنم؟!»[۲]

رعایت اعتدال در مسئلهٔ سوغاتی

«مطلب دیگر اینکه باید رفقا توجه داشته باشند که متأسفانه امروزه بسیاری از قضایا آمده و مسائل اصلی را تحت‌الشّعاع قرار داده است. حاجی می‌خواهد به مکه برود و عبادت انجام دهد، اما دارد با کوله‌باری از تقاضاها و خواست‌ها و توقّعات حرکت می‌کند و از همان ابتدا به‌دنبال این است که او چه گفته است و دیگری چه گفته است؛ به‌طوری‌که اصلاً مسئلهٔ اصلی تحت‌الشّعاع قرار می‌گیرد.

در کدام قانون آمده است که وقتی حاجی می‌خواهد برود، باید برای همه سوغاتی بیاورد؟! چه‌کسی گفته است؟! سوغات برای همان اهل منزل، آن‌هم به‌طور محدود و

---

۱. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۰٦. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

مشخص است؛ اما اینکه بخواهد برای عمه و خاله و برادر و قوم‌وخویش و شریک هم بیاورد، تمام اینها خارج از مسئله است و حاجی را از پرداختن به واقعیت و پرداختن به آنچه برای آن حرکت کرده است، بازمی‌دارد. فکر او تماماً این است که فلانی از ما چه خواسته و اگر نخریم ناراحت می‌شود. خب، ناراحت شود! باید این فرهنگ عوض شود.

حیف نیست در این چند روزی که به انسان مهلت داده‌اند و مانند برق طی می‌شود، فکر انسان این باشد که: "بروم این را بگیرم و آن را بگیرم؛ این پتو را برای این بگیرم و آن تشک را برای آن بگیرم و این اسباب‌بازی را برای دیگری بگیرم!" واقعاً حیف نیست؟! یعنی ما باید به خود بیاییم و در آن مسائلی که مردم هستند، تجدیدنظر کنیم. حال اگر کسی نمی‌خواهد از حج استفاده کند، به ما چه ارتباطی دارد؟! اگر کسی نمی‌خواهد خداوند آنچه را که از منافع و خصوصیات این سفر هست نصیب او کند، چرا ما چوبش را بخوریم؟! کسی می‌خواهد آن‌طور باشد، خب باشد.»[1]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ یک دفعه که به مکه مشرّف شده بودند، به ما فرمودند:

شما این پول‌های سعودی را به پنج‌ریالی و ده‌ریالی خرد کن و بیاور به من بده.

نمی‌دانم چقدر داشتند؛ ظاهراً حدود پانصد ریال بود. ما رفتیم همه را پنج‌ریالی و ده‌ریالی کردیم و به ایشان دادیم، ایشان هم همه را در جیبشان ریختند. وقتی که به حرم می‌رفتیم و این بچه‌های کوچک می‌آمدند و می‌گفتند: "صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ!" ایشان می‌فرمودند: "صلوات فرستادند؛ یک پنج‌ریالی برای تو، یک ده‌ریالی برای تو و..." وقتی که بازمی‌گشتیم، می‌گفتند: "علیٰ حُبِّ النّبیِّ و آلِه...!" باز ایشان می‌فرمودند: "اینها اقرار به ولایت کردند، به آنها پول بدهید." خلاصه در مدت اقامت در مکه، تمام این پول‌ها تمام شد. بعضی‌ها هم همین‌طور می‌ایستادند، نگاه می‌کردند و تعجب می‌نمودند که شخصی به اینجا آمده و همهٔ پول‌هایش را پنج‌ریالی و ده‌ریالی

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

کرده و به بچه‌ها داده است، و برایشان جا نمی‌افتاد؛ ولی مسئله این است که او بُرده است؛ چرا؟ چون یکی رفت با پولش پارچه خرید و آمد آن را بر تن فرزندش کرد؛ فرزندش زمین خورد و شلوارش خراب شد و آن را به سطل انداختند، یا دیگری رفت ساعت خرید، آن هم افتاد و شکست؛ البته اینکه من می‌گویم: **"یک نفر..."** یعنی همه؛ همهٔ ما همین هستیم، نه‌اینکه نظر به شخص خاصی داشته باشم.

البته نمی‌گویم سوغات نباشد؛ نه؛ اگر مسافرت می‌روید، وقتی بازمی‌گردید حتماً سوغاتی بخرید؛ مؤکد است و پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمودند: **"حتی اگر شده یک سنگ سوغاتی ببرید."**[1] اینها همه باید باشد. سوغاتی بسیار مؤکد و مستحب است[2] و انسان باید آن را لحاظ کند؛ همسر و فرزندان حساب‌وکتاب دارند، ولی تمام مسئله این نیست.[3]

یکی می‌آید به‌نحو عادی جنسی می‌خرد و آن جنس پس از مدتی از بین می‌رود؛ ولی دیگری همان پول را به این بچه می‌دهد و لذا در دل او محبت حضرت علی و اولاد علی و ائمه علیهم‌السّلام بیشتر می‌شود. حال، کدام‌یک باقی می‌ماند؟ این شخص به آن بچه‌ای که می‌گوید: **"علیٌ حبِّ علیٍّ کَذا و کَذا"** یک ده‌ریالی می‌دهد و

---

۱. ***تفسیر العیّاشی***، ج ۱، ص ۲۷۷:
«عَن ابنِ سِنانٍ عن جَعفرِ بنِ محمّدٍ عَلیهِمَا السّلام، قالَ: **إذا سافَرَ أحَدُکم فَقَدِمَ مِن سَفَرِه فَلیَأتِ أهلَه بِما تَیَسَّرَ و لَو بِحَجَرٍ.**» ترجمه:
«امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: هرگاه یکی از شما به سفر رفت و از سفرش بازگشت، باید برای خانواده‌اش هر آنچه برایش مقدور است، به‌عنوان هدیه بیاورد؛ حتی اگر شده یک تکه سنگ باشد.» (محقق)

۲. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۸۰؛ ***مکارم الأخلاق***، ص ٢٦٦.

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲:
«خریدن سوغات خوب است و مستحب است و انسان باید هم بخرد، اما این کار را بگذارد در آن دوسه روز آخر؛ یک روز برود و هرچه برای افراد میسّر است، انجام دهد.» (آیةالله طهرانی)

تخم محبت علی و فرزندان علی را در دل او می‌کارد؛ کدام‌یک باقی می‌ماند؟ پس چه‌کسی ضرر کرد و چه‌کسی رِبح؟ اگر انسان می‌خواهد رند باشد، باید در معامله ربح و استفاده ببرد. خداوند متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ﴾؛[1] "در انفاق نه خسّت به خرج بده و نه هرچه داری بده که خودت هم کم بیاوری!"

بالأخره زن و بچهٔ تو هم آدم هستند و تو واسطهٔ فیض و روزی آنها هستی. نه‌اینکه خسّت به خرج دهی و به بقیه ندهی، و نه آن‌قدر بدهی که به زن و بچه‌ات هم نرسد. هر چیزی باید در جای خود، درست و صحیح باشد.»[2]

حفظ توجه و پرهیز از نگاه به امور صارفه

«از مسائل دیگری که باید در آنجا رعایت شود، این است که انسان در مسیر بین منزل و حرم یا مسجدالحرام به چیزی نگاه نکند که: این چیست و آن چیست و در آن دکان چیست؟ بلکه سرِ خود را پایین بیندازد.

... سایر مسائل و عروسک و پفک و امثال اینها در همه‌جا هست؛ هم اینجا پیدا می‌شود و هم جاهای دیگر. آنچه اینجا پیدا نشود، آنم آرزوست![3] حال، آیا انسان بیاید از همان ابتدا به این لباس و مسائل دیگر بپردازد؟! باید چشممان را نسبت به آنچه هست، ببندیم.»[4]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲٤. (آیةالله طهرانی)

۳. ***دیوان کبیر شمس***، ص ۲۰۳:

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست

٤. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

فصل نهم

اماکن، اعمال و مواقف مکّه مکرّمه

بخش اول: مکه، مسجدالحرام، کعبه، حجرالأسود، زمزم

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

مکهٔ مکرّمه[1]

---

۱. **مکهٔ مکرّمه**: این شهر در منطقهٔ حجاز (عربستان کنونی) واقع شده و مقدس‌ترین شهر مسلمانان و محل آغاز و گسترش اسلام است.
در قرآن کریم با نام‌هایی چون اُمُّ القُریٰ،[1] بَکَّة،[2] بَلَدِ أمین[3] و بَلَدِ حرام[4] از آن یاد شده است. در منابع روایی، مکه اولین بُقعه‌ای است که خداوند متعال خلق کرده[5] و محبوب‌ترین زمین نزد پروردگار معرفی شده است و برای اقامت و عبادت در آن، فضیلت‌ها و ثواب‌های بسیاری ذکر گردیده است.[6]
امام حسن عسکری علیه‌السّلام می‌فرمایند:

> **رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را به خارج‌شدن از مکه به‌سوی مدینه وادار ساختند. هنگام خروج ملتفت پشت‌سر شده و رو به‌سوی مکه کرده و فرمودند: خدا می‌داند که من تو را دوست دارم و اگر اهالی تو مرا از تو بیرون نکرده بودند، هرگز شهر دیگری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و به‌جای تو، جایگزین دیگری برنمی‌گزیدم؛ و همانا من از جدایی تو سخت اندوهگینم.**[7]

پیشینهٔ مکه و کعبه به زمان حضرت آدم علیٰ نبیّنا و آله و علیه‌السّلام بازمی‌گردد و کعبه پس از آن به دست حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل صلوات‌الله‌علیهما تجدید بنا شد.[8]
مشاعر مقدسه شامل عرفات، مِنا و مُزدلفه (مَشعَر) که رکن‌های اصلی حج در آنها انجام می‌شود، در حریم این شهر قرار دارند.
از خصوصیات مکه، تقسیم آن به دو محدودهٔ «حَرَم» و «حِلّ» است. خداوند متعال محدوده‌ای خاص پیرامون کعبه را «حرم» قرار داده که دارای قداست و احکام خاصی است؛ از جمله اینکه جنگ و خونریزی، شکار حیوانات و کندن گیاهان در آن حرام است و منطقه‌ای امن برای همهٔ ⇦

قالَ اللهُ الحکیمُ فی کتابِه الکریم:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَلَمِينَ * فِيهِ ءَايَـٰتٌۢ بَيِّنَـٰتٌ مَّقَامُ إِبْرَٰهِيمَ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾.[1]

⇦ مخلوقات محسوب می‌شود.[9] منطقهٔ خارج از این مرز را «حِلّ» می‌گویند.

زائران برای ورود به محدودهٔ حرم، باید در مواقیت (که در منطقهٔ حِلّ قرار دارند) مُحرِم شوند.[10] علاوه بر مسجدالحرام، اماکن زیارتی و آثار تاریخی بسیاری در مکه وجود دارد که یادآور تاریخ صدر اسلام و میراث اهل‌بیت علیهم‌السّلام است که برخی از آنها عبارت‌اند از: غار حرا، غار ثور، قبرستان ابوطالب، مزار شهدای فَخّ، مولدُ النّبی صلّی الله علیه و آله، مسجد الخَیف، مسجد الجنّ، مسجدُ الإجابه، مسجد شَجَره و... که توضیحات مختصری راجع به برخی از آنها در کتاب حاضر آمده است.

۱) سوره انعام (٦) آیه ۹۲: ﴿وَهَـٰذَا كِتَـٰبٌ أَنزَلْنَـٰهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾. سوره شوری (٤٢) آیه ۷: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ﴾.

۲) سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹٦: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَلَمِينَ﴾.

۳) سوره تین (۹۵) آیه ۳: ﴿وَهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ﴾.

٤) سوره نمل (۲۷) آیه ۹۱: ﴿إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَـٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِى حَرَّمَهَا﴾.

۵) ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ج ۲، ص ۲٦۸.

٦) رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۲۲٦ ـ ۲۲۸ و ۲٤۳؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۵ و ۲۸۸ ـ ۲۹۰.

۷) ***التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری*** علیه‌السّلام، ص ۵۵٤.

۸) رجوع شود به ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۱، ص ۳٦ ـ ٤۳ و ۵۸ ـ ٦٦.

۹) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۲۵ ـ ۲۲۷؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳٤ ـ ٤۳.

۱۰) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۱، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۳.

۱. سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹٦ و ۹۷. ترجمه:

«تحقیقاً اولین خانه‌ای که برای [عبادت و نیایش] مردم قرار داده شد هر آینه آن خانه‌ای است که در مکه قرار دارد درحالی‌که مبارک است و مایهٔ هدایت عالمیان است * در آن آیات و نشانه‌هایی روشن است؛ [که از جملهٔ آنها] مقام ابراهیم است؛ و هرکسی که در آن وارد شود در امان خواهد ⇦

«[در سفر حج باید] مکه را بسیار مغتنم بدانید. در مکه عظمت و جلال خدای متعال بسیار غلبه دارد و قلب و دل انسان را فرامی‌گیرد، او را از تعلقات بیرون می‌آورد و همهٔ تعلقات را خارج می‌کند؛ به‌خصوص گذراندن وقت در مسجدالحرام که برای خود حکایت و داستانی دارد و بسیار نسبت به آن تأکید شده است.

بسیاری از بزرگان، افرادی بودند که سالیان سال از سلوکشان را در مکه گذرانده بودند؛ امثال محیی‌الدین، سریّ سقطی بغدادی، ابراهیم ادهم، ذوالنّون مصری، ابن‌فارض، مرحوم سید مهدی بحرالعلوم، قاضی نورالله شوشتری و شهید اول که چند سال در مکه بودند.[۱]

خلاصه، مکه جایی است که اگر واقعاً برای ما ممکن بود به آنجا می‌رفتیم؛ و حتی یک زمانی پس از فوت مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به سرمان زد که به مکه برویم؛ مقدمات آن هم توسط بعضی از افراد تاحدودی فراهم شد و قرار بود پیگیری شود که دیگر ما منصرف شدیم. تقریباً من یک سال پس از فوت مرحوم والد می‌خواستم از ایران بیرون بروم و دیگر نباشم؛ ولی علیٰ‌کلّ‌حال، تکلیفمان نبود.

خلاصه، مکه جایی است که این بزرگان به چنین جایی احساس نیاز می‌کردند که به آنجا می‌آمدند. حال، چه می‌دیدند و چه اثراتی را متوجه می‌شدند، این را دیگر باید از خودشان پرسید. باید این فرصت را بسیار مغتنم شمرد، مخصوصاً وقوف در مسجدالحرام را که اثرات بسیار عمیقی در انسان باقی می‌گذارد.»[۲]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

⇦ بود. و برای خدا حقی است بر مردم که آهنگ آن خانه را نمایند، [البته] آن کسانی که بتوانند و استطاعت داشته باشند که به‌سوی آن بیایند. و هرکه ناسپاسی و کفر ورزد پس همانا که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است!» (محقق)

۱. رجوع شود به ***الفتوحات المکّیة*** (٤ جلدی)، ج ۱، ص ۹ و ۹۸؛ ج ٤، ص ۱۲؛ ***ترجمان الأشواق***، ص ۱۱؛ ***تذکرة الأولیاء***، ص ۹۰ ـ ۹٤؛ ***طبقات الصّوفیة***، سلمی، ص ۳۵؛ ***دیوان ابن‌فارض***، ص ۵ و ٦.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

وقتی به مکه می‌روید، حتی به پیغمبر هم فکر نکنید؛ فقط به خدا توجه داشته باشید.

این مسئله به‌خاطر این است که خود رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم هم که به اینجا می‌آید، با این فکر و با این مبنا می‌آید؛ اینجا جایی است که غیرت خدا اجازه نمی‌دهد غیر از خودش، حتی پیغمبر هم حضور داشته باشد؛ اینجا جایی است که خدا این بیت را فقط برای خودش منحصر کرده است.

گرچه حقیقت این بیت همان ولایت است و قبولی طواف و اعمال به پذیرش و عرضهٔ بر ولایت است و امام باقر علیه‌السّلام می‌فرمایند:

إنّما أُمِرَ النّاسُ أن يَأتوا هذِهِ الأحجارَ فَيَطوفوا بِها ثُمّ يَأتونا فَيُخبِرونا بِوَلايَتِهِم و يَعرِضوا عَلَينا نَصرَهُم؛[1] "مردم امر شدند دور این سنگ‌ها بگردند و طواف کنند؛ این سنگ‌ها، سنگ‌هایی است که مقدمهٔ برای ورود در حریم ماست؛ بعد باید بیایند ولایتشان را عرضه بدارند تا قبول شود."

لذا بدون امام علیه‌السّلام هیچ چیز، حتی یک پشیز هم ارزش ندارد؛ ولی خود امام علیه‌السّلام از نقطه‌نظر حفظ ظاهر، وقتی می‌بیند خدا اینجا را محل برای توحید قرار داده است، خودش هم می‌آید دور اینجا طواف می‌کند. می‌دانید امام سجاد علیه‌السّلام چقدر مکه رفت و چقدر پردهٔ کعبه را گرفت و زارزار گریه می‌کرد؟! مانند قضیهٔ امام سجاد با اصمعی[2] و طاووس یَمانی[3] و افراد و اصحاب دیگر.[4]

هم‌چنین امام حسن علیه‌السّلام بیست‌وپنج مرتبه به سفر مکه رفتند که اغلب آنها با پای پیاده بود؛[5] نه با بهترین هواپیماهای پانصدنفره و دوساعته که سریعاً از اینجا

---

۱. ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٤٩.
۲. ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١٥٠.
۳. ***کشف الغمّة***، ج ۲، ص ۸۰؛ ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١٥١.
٤. ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١٤٢.
٥. رجوع شود به ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١٤.

به آنجا بروند. اینها برای چه بود؟ امام حسن چه می‌دیدند؟ امام باقر و امام کاظم و امام سجاد علیهم‌السّلام در آن موقع در کعبه چه می‌دیدند؟ غیر از همان ظهور توحید بود؟! طبعاً خود امام علیه‌السّلام مظهر توحید است و به جایی که محل ظهور توحید است، علاقه و رغبت دارد و میلش به آنجاست و احساس و ادراکاتی در آنجا برایش پیدا می‌شود.»[1]

«حَمّاد بن حَبیب کوفی در ضمن حدیثی که احوال حضرت سجاد علیه‌السّلام را در سفر حج نقل می‌کند، می‌گوید:

در بین راه چون تاریکی شب رو به انتها گذاشت از جای خود برخاست و گفت: **یا مَن قَصَدَهُ الضّالّونَ فَأصابوهُ مُرشِدًا؛ و أمَّهُ الخائِفونَ فَوَجَدوهُ مَعقِلًا؛ و لَجَأ إلَیهِ العابِدونَ فَوَجَدوهُ مَوئِلًا! مَتیٰ راحَةُ مَن نَصَبَ لِغَیرِكَ بَدَنَهُ؟! و مَتیٰ فَرَحُ مَن قَصَدَ سِواكَ بِهِمَّتِهِ؟! إلٰهی! قد تَقَشَّعَ الظَّلامُ و لم أقضِ مِن خِدمَتِكَ وَطَرًا، و لا مِن حِیاضِ مُناجاتِكَ صَدَرًا! صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ، وَ افعَل بی أولَی الأمرَینِ بِكَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.**[2]

"ای کسی که گم‌گشتگان، به‌سوی او روی آورده و متوجه به او شدند، پس او را راهنما و دلیل یافتند؛ و ترسناکان او را قصد کردند، و او را پناه و کهف یافتند؛ و عبادت‌کنندگان به او ملتجی شده و پناه آوردند، و او را ملجأ و پناه یافتند؛ چه‌وقت به راحتی می‌رسد کسی که بدن خود را برای غیر تو به زحمت افکند؟! و چه‌هنگام خوشحالی و سُرور کسی است که به همّت خود، قصد غیر تو را کند؟! ای پروردگار من! شب سپری شد و تاریکی رو به زوال گذاشت، و من هنوز حاجت خود را از محضر تو نگرفته‌ام، و از حِیاض[3] مناجات تو سیراب نشده و بهره نیافته‌ام! درود بر محمد و آل‌محمد

---

۱. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۲٦٦؛ ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ۱٤۲. با قدری اختلاف در مصادر.

۳. «حیاض» جمع حوض و در اینجا به معنای سرچشمه و محل سیراب شدن روح است. (محقق)

بفرست، و از دو امری که دربارهٔ من نیّت داری، آن را که به تو سزاوارتر است دربارهٔ من عمل کن، ای خداوند رحم‌آورنده‌ترینِ رحم‌آورندگان!"»[1]

«دعا برای بنده حال انقطاعِ به‌سوی خدا می‌آورد و بین بنده و خالقش پرده را برمی‌دارد، و پرتو انوار خدا در دل بنده می‌تابد و مجذوب به جذبات الهیه می‌گردد؛ لذا اولیای خدا و مقربین درگاه ربوبیّتش بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و گفتگو و مناجات بوده‌اند.

رَوَیٰ [خَبَرُ] الأصمَعیُّ، قالَ: خَرَجتُ إلَی الحَجِّ إلیٰ بَیتِ اللهِ [الحرامِ] و [إلیٰ] زیارَةِ النّبیِّ صلّی‌اللهُ‌علَیه‌وآله، فَبَینَما أنا أطوفُ حَولَ الکَعبةِ ـ و کان لَیلَةً مُقمِرَةً ـ و إذًا بِصَوتٍ أنینٍ و حَنینٍ و بُکاءٍ، فَتَبَعتُ الصَّوتَ و إذًا أنا بِشابٍّ حَسَنِ الوجهِ ظَریفِ الشَّمائِلِ و عَلَیهِ ذَوائِبُ و هو مُتَعَلِّقٌ بِأستارِ الکَعبَةِ و هو یَقولُ:

"یا سیّدی و مَولای! قد نامَتِ العُیونُ و غارَتِ النُّجومُ و أنتَ حَیٌّ قَیّومٌ! إلَهی! غَلَقَتِ المُلوکُ أبوابَها و قامَ عَلَیها حُجّابُها و حُرّاسُها و بابُکَ مَفتوحٌ لِلسّائِلین، فَها أنا بِبابِکَ أنظُرُ بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ!" ثُمَّ أنشَأَ یَقولُ:

۱) یا مَن یُجیبُ دُعَا المُضطَرِّ فِی الظُّلَمِ
و کاشِفَ الضُّرِّ و البَلویٰ مَعَ السَّقَمِ
۲) قد نامَ وَفدُکَ حَولَ البَیتِ و انتَبَهوا
و أنتَ یا حَیُّ یا قَیّومُ لم تَنَمِ
۳) أدعوکَ رَبّی حَزینًا دائمًا قَلِقًا
فارحَم بُکائی بِحَقِّ البَیتِ و الحَرَمِ
٤) إن کان عَفوُکَ لا یَرجوهُ ذو سَرَفٍ
فَمَن یَجودُ عَلَی العاصینَ بِالنِّعَمِ

ثُمّ قالَ: رَفَعَ رَأسَهُ إلَی السَّماءِ و هو یُنادی: **"إلَهی [و سیّدی] أطَعتُکَ بِمَشیَّتِکَ، فَلَکَ الحُجَّةُ عَلَیَّ بِإظهارِ حُجَّتِکَ إلّا ما رَحِمتَنی و عَفَوتَ عَنّی، و لا تُخَیِّبنی یا**

---

۱. ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۱۶۳. (علامه طهرانی)

سیّدی!" ثُمّ قالَ: "**إلَهی و سیّدی! الحَسَناتُ تَسُرُّكَ و السَّیِّئاتُ لا [ما] تَضُرُّكَ، فاغفِر لی و تَجاوَز عَنّی فیما لا یَضُرُّكَ!**" ثُمّ أنشَأ یَقولُ:

۱) **ألا أیُّها المَأمولُ فی کُلِّ حاجةٍ**
شَکَوتُ إلَیكَ الضُّرَّ فَارحَم شِکایَتی

۲) **ألا یا رَجائی أنتَ کاشِفُ کُربَتی**
فَهَب لی ذُنوبی کُلَّها وَ اقضِ حاجَتی

۳) **فَزادی قَلیلٌ لا أراهُ مُبَلِّغی**
عَلَی الزّادِ أبکی أم عَلیٰ طولِ [بُعدِ] سَفرَتی

٤) **أتَیتُ بِأعمالٍ قِباحٍ رَدیّةٍ**
فَما فِی الوَریٰ عبدٌ جَنیٰ کَجِنایَتی

٥) **أتُحرِقُنی بِالنّارِ یا غایَةَ المُنیٰ**
فَأینَ رَجائی مِنكَ أینَ مَخافَتی

قالَ الأصمَعیُّ: و کان یُکَرِّرُ هذِهِ الأبیاتَ حتّیٰ سَقَطَ مَغشیًّا عَلَیه، فَدَنَوتُ مِنهُ لِأعرِفَهُ فَإذًا هو زَینُ العابِدینَ بنُ الحسینِ بنِ علیٍّ علیهِمُ السّلام.

قالَ الأصمَعیُّ: فَأخَذتُ رَأسَهُ و وَضَعتُهُ فی حِجری و بَکیتُ فَقَطَرَت قَطرَةٌ مِن دُموعی علیٰ خَدِّهِ فَفَتَحَ عَینَیهِ و قالَ: "**مَن هذَا الّذی أشغَلَنی عن ذِکرِ رَبّی؟**"

قُلتُ: [یا مَولایَ] عَبدُكَ و عَبدُ أجدادِكَ، الأصمَعیُّ؛ فَما هَذا الجَزَعُ و الفَزَعُ و البُکاءُ و الأنینُ و أنتَ مِن أهلِ بَیتِ النُّبوّةِ و مَوضِعِ [مَعدِنِ] الرِّسالَة، و قَولُهُ تَعالیٰ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾.[1]

قالَ: فاستَویٰ قاعِدًا و قالَ: "**هَیهاتَ، هَیهاتَ، یا أصمَعیُّ! إنّ اللهَ تَعالیٰ خَلَقَ الجَنّةَ لِمَن أطاعَهُ و لَو کان عَبدًا حَبَشیًّا، و خَلَقَ النّارَ لِمَن عَصاهُ و لَو کان سَیِّدًا قُرَشیًّا! أما سَمِعتَ قَولَهُ تَعالیٰ**: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ﴾؟[2]" قالَ

---

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۲. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۱.

الأصمَعیُّ: فَتَرَکتُهُ عَلیٰ حالِهِ یُناجی رَبَّهُ.[۱]»[۲]

«أصمعی گوید: به قصد زیارت بیت‌الله‌حرام و رسول‌الله به مکه رفتم، در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدایی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد؛ به‌دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش‌سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالی‌که به پردهٔ کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت: "ای آقا و مولای من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من، پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند درحالی‌که درب خانهٔ تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانهٔ تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان."

سپس این اشعار را انشاء نمود:

"۱) ای کسی که درخواست مضطر را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.

۲) روی‌آورندگانت در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب‌ارادهٔ همه هستی، هرگز نخوابیدی.

۳) ای پروردگار، تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب، پس به گریهٔ من رحم نما به حق این خانه و حرم.

٤) اگر گناه‌کار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!"

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: "ای خدای من! تو را اطاعت کردم درحالی‌که از حیطهٔ اراده و اختیار تو بیرون نبودم، پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من به‌واسطهٔ اظهار و روشن‌نمودن حجت و

---

۱. ***الحقائق فی محاسن الأخلاق***، ص ۵۲۳ ـ ۵۲۵؛ ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲، با قدری اختلاف.

۲. ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۲۹۱. (علامه طهرانی)

دلیل برای من؛ پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من."

سپس عرضه داشت: "ای خدای من و آقای من، کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند، پس مرا بیامرز و از من درگذر در گناهانی که به تو آسیبی نمی‌رسانند."

سپس این اشعار را انشاء نمود:

"۱) آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضایی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی، من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲) آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی، فقط تو برطرف‌کنندهٔ غم و اندوه من هستی، پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

۳) پس توشهٔ من اندک است، آن را برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم، آیا بر کمی توشه بگریم یا بر طولانی بودن سفر؟

٤) با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم، پس بنده‌ای را دربین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵) آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!"

أصمعی گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تااینکه بی‌هوش به روی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم، به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسّلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهرهٔ او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: "چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟" عرض کردم: ای مولای من! بندهٔ تو و بندهٔ اجداد تو أصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالی‌که شما از اهل‌بیت نبوت و محل رسالت هستید و خدای تعالیٰ فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟ در این وقت امام علیه‌السّلام نشست و فرمود: "ابداً ابداً ای أصمعی! خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق

کرده گرچه بندهٔ حبشی باشد، و آتش را برای گناه‌کار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد؛ آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: ﴿پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود﴾؟" أصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد.»[۱]

«اینها حالاتی است که در مقام اُنس و خلوت با خدا برای اولیاء مقربین رخ می‌دهد. در آنجا فقط محو جمال او هستند و بس! حتی اگر تا روز قیامت توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند، خود را لایق مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن‌چنان عظمت خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را لایق او نمی‌دانند، و کوچک‌ترین خطایی را جُرمی بزرگ و موبقه‌ای عظیم می‌نگرند.»[۲]

«طاووس یمانی می‌گوید:

نصفه‌شبی داخل حِجْر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین‌العابدین در سجده است و کلامی را تکرار می‌کند؛ چون گوش فرا دادم این دعا بود: **إلَهی! عُبَیدُكَ بِفِنائِكَ، مِسكینُكَ بِفِنائِكَ، سائِلُكَ بِفِنائِك.**[۳]»[۴]

«در مکه باید نیت فقط خدا باشد. مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند: انسان در مکه و در مسجدالحرام هیچ‌کسی را جز خدا نباید در ذهن بیاورد؛ باید همه را در تحت ولایت الهی فانی بداند و از مظاهر به چیزی توجه نداشته باشد!

... در مکه باید ذکر حاجی فقط "لا إلَه إلّا اللَه" یا "لا هُوَ إلّا هُو" باشد.»[۵]

---

۱. ***همان***، ص ۲۹۳، تعلیقه ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، ص ۲۹۵. (علامه طهرانی)

۳. ***الإرشاد***، ج ۲، ص ۱٤۳، با قدری اختلاف. ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۳٤۳، تعلیقه ۱:
«ای خدای من، بندهٔ کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی به درگاه تو آورده و درخواست‌کنندهٔ از تو سر به عتبهٔ خانهٔ تو گذارده است.»

٤. ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۳٤۳. (علامه طهرانی)

۵. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

«فضای مکه، فضای توحید است.»[۱]

«در مکه باید فقط به مسئلهٔ توحید توجه کرد؛[۲] بالأخره همه آمده‌اند تا هرچه غیر از توحید هست را کنار بگذارند! همهٔ انبیا، ائمه و اولیا آمده‌اند و به دور همین کعبه گشته‌اند و یک روزی همین‌جایی که ما اکنون می‌گردیم، امیرالمؤمنین می‌گشته است، پیغمبر اکرم می‌گشته است، امام حسن می‌گشته است، امام حسین می‌گشته است و امام زمان می‌گردند!

همین الآن در همین طوافی که داریم انجام می‌دهیم، شاید امام زمان علیه‌السّلام حضور داشته باشند! این مسئله را در نظر داشته باشید. ولی همهٔ اینها در اینجا، به چیزی غیر از توحید فکر نمی‌کنند؛ حتی ائمه علیهم‌السّلام فقط به مسئلهٔ توحید فکر می‌کنند. لذا هیچ‌گاه نظر در مکه نباید از توحید به غیر باشد؛ یعنی خواست باید فقط خدا باشد.

در مکه ـ به‌خصوص در مسجدالحرام و [کنار] کعبه ـ باید شفیع قراردادن، توسل‌کردن و... را کنار گذاشت و نفسِ توجه به توحید، خود، همان توسل است![۳]

---

۱. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۱٤. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳:

«سؤال شده است:

اگر امکان دارد دربارهٔ "تفکر توحیدی" مختصری توضیح بفرمایید که در صفات و اسما و نعمت‌های خدا فکر کنیم یا فقط به ذات؟

جواب: فقط باید به خدا و رسیدن به او و ارتباط و تعلّق بین انسان و او توجه کنید؛ و تفکر کردن به آثار و اسما و صفات، انسان را در این موقع از رسیدن به او بازمی‌دارد.» (آیةالله طهرانی)

۳. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۲:

«در مظهر ظهورِ توحید در مکهٔ معظمه، حتی اولیا هم راه ندارند؛ فقط‌وفقط در آنجا باید خدا وجود داشته باشد و بس! انسان نباید آنجا توسل بکند؛ به چه‌کسی می‌خواهد توسل کند؟ آنجا خود خدا خواسته انسان بدون تعیّن، او را بخواند؛ بدون تعیّن و بدون توجه به هیچ مبدأ و مظهری، حتی اولیای خودش! آن حرم، چنین خصوصیتی دارد.

در مشهد می‌رویم باید به امام رضا توسل داشته باشیم؛ در کربلا می‌رویم باید به سیدالشهدا توسل ⇦

یعنی در مکه، فقط باید به مسئلهٔ توحید فکر کرد و انسان دعاکردن، خواستن و... را کنار بگذارد یا آنها را برای آن وقت آخر که می‌خواهد بازگردد، بگذارد. خلاصه، ذهن خود را به این دعاها مشغول نکند.»[1]

«حریم مکه، ظهور توحید است؛ برای همین به آن بیت‌الله می‌گویند. بیت‌الله یعنی خانهٔ خدا؛ در بیت‌الله ـ نه بیت‌الرّسول و نه بیت‌الأئمه ـ گویی خداوند می‌خواهد فقط خودش را بدون هیچ‌گونه واسطه نشان دهد و خلایق را در آنجا بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای ببیند! می‌خواهد افراد در آنجا این حالت را داشته باشند.

⇦ داشته باشیم؛ در کاظمین می‌رویم باید به موسی بن جعفر و امام جواد توسل داشته باشیم؛ در سامرا می‌رویم باید به امام هادی و امام عسکری توسل داشته باشیم؛ در نجف می‌رویم باید به امیرالمؤمنین توسل داشته باشیم؛ در مدینه باید به پیغمبر توسل داشته باشیم؛ اما در مکه که می‌رویم، دیگر اینها هم نباید باشند؛ در آنجا فقط خداست و بس! لذا اذکار توحیدی اختصاص به این مکان دارد.

انسان باید در این مکان فقط این مرحله را حفظ کند؛ آن‌وقت بهره و نصیبش بیشتر می‌شود. لذا امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: **"باید ناله را فقط به این مبنا و به این پیشگاه سوق داد."**[1] اگر این‌طور باشد، دیگر همهٔ مَجازها و افراد کنار می‌روند؛ انسان می‌داند که آن کسی که طرف اوست کیست! انسان دیگر می‌داند که او أعرف به حال اوست، او را نسیان نمی‌گیرد، او را سنة و چرت نمی‌گیرد، فراموشی برای او پیدا نمی‌شود، پیری زودرس برای او حاصل نمی‌شود، فراموشی در هنگام پیری برای او پیدا نمی‌شود، به‌واسطهٔ مرور زمان از قدرت او کاسته نمی‌شود؛ انسان دیگر می‌داند که او از همه به او نزدیک‌تر است و لذا خیالش جمع و آرام است. ﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛[2] یا ﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾؛[3] یا ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ * ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾،[4] به‌خاطر همین مسئله و قضیه است.» (آیةالله طهرانی)

۱) اشاره به این فقره از دعای ابوحمزهٔ ثمالی: «**و أنّ فی اللهْفِ إلیٰ جودِك و الرِّضا بِقَضائِك عِوَضًا مِن مَنعِ الباخِلینَ و مَندوحَةً عَمّا فی أیدی المُستَأثِرین.**» ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ۵۸۳. (محقق)

۲) سوره یونس (۱۰) آیه ٦۲.

۳) سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

٤) سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

یعنی وقتی انسان این جنبهٔ توحید را در آنجا مشاهده کرد که فقط‌وفقط خدا می‌ماند و بس، و وقتی این مسئله ثابت شد، آن‌وقت خدا در مقام ولایتِ در اسما و صفات، خود را بروز و ظهور می‌دهد. وقتی انسان توجه به توحید پیدا می‌کند و تمام واسطه‌ها را حذف می‌کند، فقط در آنجا خدا می‌ماند و بس؛ پیغمبر را هم یک واسطه می‌بیند، امیرالمؤمنین را هم یک واسطه می‌بیند، بزرگان را هم وسائط می‌بیند، اولیا را هم وسائط می‌بیند، صُلحا را هم وسائط می‌بیند؛ تمام اینها را واسطه می‌بیند.

آن‌وقت در آنجا فقط توجه به توحید می‌ماند و بس؛ وقتی این‌طور شد، آن‌وقت آن توحید در مظاهرِ اسما و صفات کلیه جلوه می‌کند و خود را برای انسان نشان می‌دهد.

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

> در این مرحله من دیدم که چگونه تمام افراد از اطراف و اکناف می‌آیند و تمام حرکت آنها به دور ولایت است!

یعنی وقتی انسان متوجه حقیقت توحید می‌شود، آن‌وقت در مقام نزول، خود آن توحید می‌آید و آن نحوهٔ نزول مراتب اسما و صفات را برای انسان کشف می‌کند. نباید انسان در آنجا از پایین به بالا برود؛ آنجا باید توجه به توحید داشت و بعد پایین آمد. ﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا﴾[1] یعنی این؛ یعنی: خدایا، تو این حریم مکه را ـ که البته در روایات تعبیر به مقام ولایت شده است[2] ـ بلد امن قرار بده و نگذار ما در این حریم امن، غیر از تعلّق به ذات خودت هیچ‌گونه صَنمی را در دل داشته باشیم که مانع شود و ما از تو و از توجه به ذات تو منصرف شویم. اینجا را جایی قرار بده که تمام واسطه‌ها دیگر حذف می‌شود.

لذا در مظاهرِ آن پیداست: انسان باید لباسش را دربیاورد، زینتش را دربیاورد،

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۱۳۵:
«بار پروردگار من، این مکان را شهر امن و امانی قرار بده!»

۲. رجوع شود به ***تفسیر العیّاشی***، ج ۱، ص ۵۹ و ۱۸۹ و ۱۹۰؛ ***تفسیر فرات الکوفی***، ص ۵۷۹.

سرش را برهنه کند، و فقط دو لباس و پارچهٔ سفید بیندازد. همهٔ اینها به‌خاطر این است که از همه‌گونه تعلقات بیرون بیاید. شما اگر در آنجا یک آیةالله هشتادساله را با یک پیرمرد سُنّیِ ریش‌دار که از ترکیه آمده،[1] کنار هم بگذارید و نگاه کنید، فرقشان را نمی‌بینید؛ یعنی در آنجا اصلاً قابل تشخیص نیست.

یک وقت من با یکی از این آقایان مراجع فعلی که رساله دارند، با هم داشتیم عمره انجام می‌دادیم و من اصلاً تا شوط دوم یا سوم نفهمیدم این شخص، ایشان است؛ بااینکه او جلوی من بود و گاهی اوقات من جلویش بودم، چون عمامه نداشت و با عصا بود. قیافه‌اش هم به چنین کسانی می‌خورد که مثلاً از همین ترکیه و اینجاها آمده باشند. من در شوط سوم یا چهارم دیدم که او همان آقایی بود که من سه‌چهار سال نزد او درس خوانده بودم.

این برای همین است که در اینجا هیچ تمایزی نباید باشد؛ فقط اشتراک در مسیر و در طواف؛ همین! هرگونه تعلّقی مانند عمامه نباید باشد. چرا در مسجدالحرام در موقع طواف نباید عمامه گذاشت؟[2] البته احتراماً لِلبیت هم عمامه نمی‌گذارند؛ خود مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ هم در آنجا عمامه نمی‌گذاشتند؛ یعنی همین جهت وحدت را می‌خواستند در آنجا لحاظ کنند که در اینجا نباید کسی با بقیه فرق داشته باشد، ولو پس از اعمال. یک شب‌کلاه بر سر می‌گذاشتند و با یک لباس بلند حرکت می‌کردند؛ حتی عبا هم روی دوششان نمی‌انداختند. اصلاً در تمام این سفرهایی که ایشان رفتند یا در برخی که ما با ایشان همراه بودیم، ایشان فقط در حج یک شب‌کلاه داشتند و یک قبا (تازه قبا هم نبود، بلکه یک لباس بلند بود؛ منتها اندکی ضخیم بود). دیگر عبا و این حرف‌ها اصلاً نبود؛ ولی در مدینه عمامه و عبا داشتند.

---

۱. آنها ریش بلند دارند؛ گاهی اوقات محاسنشان بسیار بلند و مُرسَله است و تا سینه آمده است. وقتی انسان نگاه می‌کند، ظاهرشان غلط‌انداز است و ممکن است با بزرگان اشتباه گرفته شود. (مؤلف)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

این، جهت توحیدی است که انسان باید هرچه غیرِ خدا هست را کنار بگذارد و فقط‌وفقط به او توجه داشته باشد و باید بداند که آنچه موجب می‌شود انسان به خود توجه کند و از خود ببیند، تمام اینها بازدارنده و صارف است و همهٔ اینها باعث انحراف از طریق است.»[۱]

«یک وقت من به مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ گفتم:

امیرالمؤمنین (یا یکی دیگر از ائمه) به مکه تشریف بردند.

ایشان فرمودند:

بگو مشرّف شدند!

این جمله برای من بسیار عجیب بود. خب موقعیت امام علیه‌السّلام بسیار والاست؛ اصلاً داریم که مکه و عرفات و همهٔ اینها برای معرفت امام است؛ زمزم و مشعر و صفا و... همهٔ اینها برای رسیدن به ولایت است.[۲] امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید:

مردم امر شدند که دور این احجار طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه بدارند.[۳]

تمام اینها به‌خاطر این مسئله است و امام علیه‌السّلام قلب عالم امکان است.

مرحوم والد متوجه این شبهه و سؤال من شدند ـ البته من مطرح نکردم ـ و گفتند:

خود امام نیز برای ادراک توحید به آنجا می‌رود؛ منتها هر کس به‌حسب حال خودش؛ ما به‌حسب حال خودمان، او هم به‌حسب حال خودش. او هم گرچه خودش ولیّ است، منتها این ولیّ می‌رود در آنجا تا آن توحید عالی و مرتبهٔ عالی را ادراک کند.

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *بیانات شب‌های پنج‌شنبه*، سال ۱٤۱۷ هـ.ق، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۹۲؛ ج ٤، ص ٥٤۹؛ ***تحف العقول***، ص ۲۳۳؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۱۷۹؛ ***مناقب آل‌أبی‌طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ۱٦۸.

۳. ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۹۹؛ ج ٤، ص ٥٤۹.

به‌عبارت‌دیگر، یک موجود و شخصی که دارای مقام بالا است، برنمی‌خیزد در مقام پایین بیاید و خود را تحت آن رتبهٔ پایین قرار دهد. و این نکتهٔ بسیار مهمی است که چگونه شخصی بااینکه چنین مرتبه‌ای دارد، ولی باید از نقطه‌نظر صحبت و خطابه، این قضیه دقیقاً محفوظ و رعایت شود.»[۱]

سایر توصیه‌ها و آداب

تخییر نماز بین قصر و اتمام در مکه

«اماکن اربعه‌ای که در آنها نماز، تخییر بین قصر و اتمام است: یکی مسجد کوفه است؛ یکی تمام شهر مدینه است، البته نه فقط مسجدالنبی، بلکه در کل شهر مدینه نماز مخیر است، منتها بهتر است انسان نماز را تمام بخواند؛[۲] یکی تمام شهر مکه است؛ و دیگری هم حائر سیدالشهدا علیه‌السّلام است، یعنی همان شانزده ذراعی[۳] که در اطراف ضریح هست و ضریح مشخص است. صحن و پشت رواق‌ها و قسمت‌های دور نه، بلکه آن فضایی که ضریح مشخص است؛ آن‌هم نه فقط تحت خود قبه، بلکه اطراف هم داخل در محل اختیار بین قصر و اتمام است و البته اتمام بهتر است.[٤]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۸، مجلس ۱۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱٤٥:

«این مسئله بازمی‌گردد به اینکه انسان باید در آنجا وطن خود را در جوار رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله احساس کند.» (آیةالله طهرانی)

۳. ذراع، واحد اندازه‌گیری قدیمی است که در متون فقهی و تاریخی به‌کار می‌رود. مقدار دقیق آن مختلف ذکر شده است؛ اما علامه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ بیان می‌فرمایند: «ذراع مقیاس طولی است که به اندازه سر انگشتان تا مرفق است و در حدود نیم متر است.» (***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۲۱٦) بنابراین، «شانزده ذراع» حدود ۸ متر است.

البته در روایات، محدودهٔ حائر حسینی علیه‌السّلام مختلف ذکر شده است: ۱ میل، ۱۰ میل، ۷ ذراع، ۲۰ ذراع، ۲٥ ذراع، ۷ باع، ۱ فسخ. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱٤، ص ٥۱۰ ـ ٥۱۳. (محقق)

٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۸، ص ٥۲٤ ـ ٥۳٤.

این بار که بنده به مسجد سهله رفته بودم، یک‌مرتبه اعلانی آنجا دیدم که بعضی از آقایان گفته‌اند: "این حکم نسبت به مسجد سهله هم هست؛ چون در همهٔ شهر کوفه نماز مخیّر است." خیلی تعجب کردم! یک‌دفعه به نظرم آمد که بیایم خودم به ادله نگاه کنم؛ چون نگاه نکرده بودم و براساس همان ذهنیت سابق، آنچه در نظر و تصورم بود، این بود که فقط مسجد کوفه محل تخییر است. آمدم به ادله نگاه کردم و دیدم که درست است؛ در تمام شهر کوفه می‌شود نماز را تمام خواند و این حکم فقط اختصاص به مسجد کوفه ندارد.

البته این مسئله را که آیا خود مسجد سهله جزئی از کوفه است یا نه، بنده نمی‌توانم بگویم. اما این مطلب را در نظر داشته باشید: یک مسئلهٔ اشتباهی رایج است و آن اینکه تصور بر این است که اگر گفته می‌شود در شهر مکه نماز تمام است، منظور همان شهر قدیم است؛ یعنی شهر قدیمی که در زمان رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله بوده و فقط شامل مسجدالحرام و چند خانهٔ اطراف آن می‌شده است؛ براین‌اساس می‌گویند چون در آن زمان این حکم آمده است، لذا فقط مربوط به همان محدوده است. در نتیجه اگر فرض کنید که شهر دو کیلومتر توسعه پیدا کرده است، آن بخش جدید دیگر جزئی از آن حساب نمی‌شود.

این حرف، حرف صحیحی نیست. شهر مکه یک عنوان است و تا زمانی که این عنوان عرفی بر یک مکان صادق است، آن تکلیف هم بر همین عنوان، صادق است. اکنون شهر مکه کجاست؟ اکنون شهر مکه تا منا هم امتداد یافته است؛ لذا شما می‌توانید بدون هیچ‌گونه مشکلی تا دمِ منا نماز را تمام بخوانید. آن‌زمان مکه آن اندازه بود و بعد توسعه پیدا کرد و باز اضافه شد؛ حکم بر عنوان "شهر" مترتب شده است، نه بر عنوان "خانه". یعنی این حکم تخییر در نماز، بر خانه مترتب نشده است، بلکه بر عنوان مدنیّت مترتب شده است؛ تا زمانی که این عنوان شهر صدق کند، هر مقدار هم توسعه یابد، آن حکم نیز صدق می‌کند.

و برعکس این مسئله هم صادق است؛ یعنی اگر اکنون بیایند و با بولدوزر

مشغول خراب‌کردن ساختمان‌های مکه شوند و بگویند: "می‌خواهیم اینجا را خراب کنیم و صحرا شود تا همه خیمه بزنند!" و این شهر مکه خراب شود و محدودهٔ آن تا نزدیک مسجدالحرام عقب‌نشینی کند، از آن پس فقط می‌توان در همان محدودهٔ باقی‌مانده نماز را تمام خواند. یعنی وقتی شهر مکه خراب شده و دیگر شهری به آن وسعت نیست، نباید گفت که چون شما قبلاً در این محل نماز را تمام می‌خواندی، اکنون هم که خراب شده می‌توان نماز را تمام خواند. لذا برعکس مسئله هم صادق است؛ یعنی هم تعلّق تکلیف و هم رفع تکلیف، هر دو دائرمدار عنوان مدنیّت است، نه عنوان خانه؛ خانه در اینجا ملاک نیست، بلکه خود مدنیّت ملاک است. لذا اکنون مسجد سهله قطعاً خارج و جدا از شهر کوفه است و جزئی از کوفه به‌حساب نمی‌آید؛ بنابراین در مسجد سهله نمی‌توان نماز را تمام خواند. بله، در خود کوفه، چون عنوان شهریّت کوفه وجود دارد، اشکال ندارد.»[1]

پرهیز از عجله در انجام اعمال پس از ورود به مکه

«معمولاً افراد نیمه‌شب به مکه می‌رسند و سعی می‌کنند همان موقع اعمال را انجام دهند تا تمام شود؛ درحالی‌که این کار هیچ فایده ندارد و نصیب انسان بسیار کم است. شب را در همان مسافرخانه یا جای دیگر استراحت کنید و صبح، با آرامش و رفع خستگی و فضای باز، برای انجام اعمال حرکت کنید. هرچه عملتان با آرامش بیشتری توأم باشد، نصیب آن بیشتر است.

هیچ‌گاه به‌دنبال این نباشید که اعمال زودتر تمام شود؛ زیرا روی هر کدام از این اعمالی که خداوند در عمره قرار داده، حساب است. مردم می‌خواهند زود از سختی این اعمال ـ به‌حساب خودشان ـ راحت شوند تا از احرام بیرون بیایند؛ ولی خوب است که انسان اینها را کاملاً سرفرصت انجام دهد.

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳٦، مجلس ۱٦. (آیةالله طهرانی)

برای مثال، اگر کسی پس از طواف خسته می‌شود، سعی را برای بعد بگذارد. حال اگر یک روز هم در احرام باشید، چه اشکالی دارد؟ در یک سفری که ما مشرّف شده بودیم، تا فردای آن همچنان مُحرِم بودیم و همه تعجب می‌کردند و خیال می‌کردند که ما عمرهٔ مجددی انجام داده‌ایم. مسئول و روحانی کاروان که با ما بود گفت: آقا، شما عمرهٔ مجدد انجام داده‌اید؟ گفتم: نه‌خیر، من هنوز اعمالم را انجام نداده‌ام! یعنی ما اعمال را اصلاً به یک شبانه‌روز بعد موکول کرده بودیم. لذا بسیار تعجب کرد و گفت: چطور آقا؟ گفتم: چطور ندارد! نمی‌خواهم انجام دهم و می‌خواهم در حال احرام بمانم.

لازم نیست که انسان وقتی وارد مکه می‌شود، حتماً سریعاً این اعمال را انجام دهد. هرچه فرد بیشتر در احرام بماند، نورانیت احرام بیشتر شامل او می‌شود؛ منتها رسم بر این است که بیایند و زود اعمال را انجام دهند، ولی در احرام هیچ الزامی بر سرعت در عمل نیست.»[1]

انجام با نشاط اعمال

«اعمالی که انسان انجام می‌دهد باید با نشاط باشد؛ آخر چه زمانی این حرف‌ها در سر ما می‌رود؟! به ما اشتباه گفتند و به مردم هم اشتباه می‌گویند که: "زود انجام بده و خلاص شو!" باید در طوافی که انجام می‌دهی، بگویی و بخندی و بشکن بزنی و سرِحال باشی تا اگر گفتند دو مرتبه، سه مرتبه هم طواف انجام بده، بتوانی و حالش را داشته باشی! با این حال باید طواف را انجام دهی. بعد هم یک ساعت بنشین، استراحت کن و آب زمزم بنوش.

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

> هرچه بیشتر آب زمزم بنوشید، بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما‌السّلام نصیبتان می‌شود!

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیة‌الله طهرانی)

انسان آب بنوشد و مستحب است که به سر و بدن خود نیز بریزد.[۱] ما وقتی به حج می‌رفتیم، آب را روی خودمان خالی می‌کردیم و کاملاً خیس می‌شدیم. در آن سفر اولی که با مرحوم والد به حج رفتیم ـ که من حدود شانزده‌ساله بودم و ایشان هم در *روح مجرّد* آورده‌اند ـ رفقا به ایشان می‌گفتند: **"آقا شما بریزید!"** آن زمان شیر آب در خود مسجدالحرام بود و مانند الآن نبود. ایشان کاسه و ظرف را پر می‌کردند و روی سر ما می‌ریختند و یکی‌یکی ما را خیس می‌کردند؛ بعد دومی و سومی و چهارمی! وقتی که کاملاً مانند کسی که استحمام کرده است می‌شدیم، نفر بعدی می‌آمد. این‌طور سرِکیف طوافمان را می‌کردیم، سَعیمان را انجام می‌دادیم و می‌فهمیدیم قضیه چیست و چیزی متوجه می‌شدیم.

اکنون می‌گویند سریع طواف و سعی را انجام بده و بعد هم می‌گویند: "از دست این طواف و اعمال خلاص و راحت شدیم!" خب، این‌که نشد! والله قسم ائمهٔ ما این‌گونه حج انجام نمی‌دادند! قسم جلاله می‌خورم و روز قیامت بیایید جلوی مرا بگیرید؛ والله آنان این‌طور انجام نمی‌دادند!

امام صادق علیه‌السّلام نوجوان بودند و داشتند طواف می‌کردند؛ امام باقر علیه‌السّلام هم نشسته بودند. امام صادق مدام طواف می‌کردند و از سر و روی آن حضرت همین‌طور عرق می‌ریخت. امام باقر صدایشان کردند: **"بیا اینجا."** ایشان آمدند. اگر در بعضی از عبارات اشتباه نکنم، فرمودند:

یا بُنَیَّ، إنّ اللهَ إذا أرادَ بِعَبدٍ عَملًا یَرضیٰ بِالأقلّ؛[۲] "اگر خدا از عبد و بندهٔ خود

---

۱. ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۴۷۲ ـ ۴۷۴.

۲. ***الکافی***، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷:

«عَن أبی‌بَصیرٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام، قالَ: **مَرَّ بی أبی و أنا بِالطّوافِ و أنا حَدَثٌ و قد اجتَهَدتُ فی العِبادَةِ، فَرَآنی و أنا أتَصابُّ عَرَقًا؛ فَقالَ لی: یا جَعفرُ، یا بُنَیَّ! إنّ اللهَ إذا أحَبَّ عَبدًا أدخَلَهُ الجَنّةَ و رَضِیَ عَنهُ بِالیَسیرِ.**» ترجمه: ⇦

عملی را بخواهد، به اقلّ آن رضایت می‌دهد."

یعنی این‌قدر خودت را به تعب نینداز و خودت را اذیت نکن! چرا این‌قدر عرق کردی؟! بیا بنشین، یک دور طواف کن، دو رکعت نماز بخوان، بنشین و یک ساعت قرآن بخوان، به این‌طرف و آن‌طرف نگاه کن، به بیت نگاه کن.

النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ؛[1] "همین‌که به کعبه نگاه می‌کنی، عبادت است!"

مدام از آنجا می‌آید و توجه به آنجا باعث ردوبدل می‌شود؛ نه‌اینکه مانند فلان آقا که اسمش را نمی‌برم، در آنجا بنشینی و پشتت را هم به کعبه بکنی و بعد هم با بقیه با صدای بلند بخندی که صدای اهل‌سنت درآید! اینها چه‌کسانی بودند؟ اینها علمای ما بودند که از ایران به آنجا رفته بودند و داشتند با یکدیگر دربارهٔ چه موضوعاتی صحبت می‌کردند! یک نفر به آنها گفت: "اینجا مسجدالحرام است، می‌خواهید حرف بزنید برخیزید بروید در خیابان!" ببینید! این اهل‌سنت به ما ایراد گرفتند. من رفتم به آنها گفتم: "خجالت بکشید! صدها فرسخ راه آمده‌اید، اکنون

⇦ «از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که فرمود: پدرم (امام باقر علیه‌السّلام) درحالی‌که من مشغول طواف کعبه بودم، از کنارم گذشت. من در آن زمان نوجوانی بودم و در عبادت بسیار کوشش کرده بودم. پدرم مرا در حالی دید که غرق در عرق بودم. پس به من فرمود: ای جعفر، پسرکم! همانا خداوند هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را به بهشت وارد می‌کند و به عبادت اندک از او راضی می‌شود.» (محقق)

• ***همان***، ص ۸۷:

«علیُّ بنُ إبراهیمَ عن أبیهِ عن ابنِ‌أبی‌عُمَیرٍ عن حَفصِ بنِ البَختَرِیِّ و غَیرِهِ عن أبی‌عَبدِاللَهِ علیه‌السّلام، قالَ: **اجتَهَدتُ فی العِبادَةِ و أنا شابٌّ، فَقالَ لی أبی علیه‌السّلام: یا بُنَیَّ، دونَ ما أراکَ تَصنَعُ، فَإنّ اللَهَ عَزّوجَلّ إذا أحَبَّ عَبدًا رَضیَ عَنهُ بِالیَسیرِ.**» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که فرمود: من در جوانی در عبادت بسیار کوشش می‌کردم. پس پدرم (امام باقر علیه‌السّلام) به من فرمود: پسرکم، کمتر از آن مقداری که می‌بینم انجام بده؛ زیرا خداوند عزّوجلّ هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، به عملِ اندک از او راضی می‌شود.» (محقق)

۱. ***الکافی***، ج ٤، ص ٢٤٠.

نشسته‌اید و پشتتان را هم به کعبه کرده‌اید و این حرف‌ها را می‌زنید؟! اینجا، جای این حرف‌ها است؟!" تازه کمی از ما بدشان هم آمد.

النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ؛ نگاه‌کردن به کعبه موجب ایجاد ارتباط است و ارتباطِ انسان را با آن مظهر نزول جذبات برقرار می‌کند؛ کعبه مظهر نزول جذبات است. وقتی که شما با کعبه ارتباط برقرار می‌کنید، از آنجا می‌گیرید و به مثال و برزخ و ملکوتتان نازل می‌شود؛ حال هر کسی برحسب آن مرتبه‌ای که دارد.[1] طبعاً مرحوم پدر ما ـ رضوان‌الله‌علیه ـ که نگاه می‌کردند، با آن نگاهی که ما می‌کنیم فرق می‌کند؛ آن‌که ما نگاه می‌کنیم به یک نحو است، آن‌که ایشان و بزرگان و اولیا نگاه می‌کنند به نحوهٔ دیگر است.

بنابراین، بیا بنشین؛ وقتی استراحت کردی، دو رکعت نماز خواندی و نشستی و یک ساعت هم گذشت، دوباره برخیز و یک دور دیگر طواف کن. امام باقر علیه‌السّلام به فرزندش می‌فرماید:

این‌قدر خودت را به زحمت نینداز، خدا از بندهٔ خود به کم قناعت می‌کند.

البته به کمِ باحال! امام باقر علیه‌السّلام می‌خواهد این را بگوید و در کلام ایشان نهفته است. لذا همین‌طور پیوسته رفتن و عرق‌ریختن صحیح نیست و آن **"أفضلُ الأعمالِ أحمَزُها"**[2] مربوط به اینجا نیست؛ بلکه مربوط به جایی است که راه برای انسان منحصر باشد، یا اینکه برای تغییر و تبدیل آن، فاصلهٔ زمانی نداشته باشد؛ آنجا می‌گویند: **"أفضلُ الأعمالِ أحمَزُها**؛ انسان وقتی می‌خواهد عملی را انجام دهد، آن را که مشکل‌تر است انجام دهد" و طبعاً عبودیت در آن بیشتر است؛ ولی اگر با حُموزَت،

---

۱. جهت اطلاع بر روایات فضیلت نظر به کعبه، رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲٦۲ ـ ۲٦٥.

۲. ***النّهایة***، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ٤٤۰:

«فی حدیثِ ابنِ‌عبّاس: سُئِلَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه [و آله] و سلّم: أیُّ الأعمالِ أفضلُ؟ فَقالَ: **أحمَزُها**.»

ترجمه:

«از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم پرسیدند: کدامینِ اعمال بهتر است؟ حضرت فرمودند: آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است.» (محقق)

اصل این مسئله کنار برود و فقط یک عملِ صرف حاصل شود که در آن، یک حالت تکراریِ همراه با تعب وجود دارد، امام باقر علیه‌السّلام می‌فرمایند: این را انجام نده! بلکه بیا یک طواف انجام بده، بنشین، قشنگ استراحت کن، آب بخور، دو رکعت نماز بخوان؛ آن‌وقت یک ساعت یا نیم ساعت که گذشت و حالت درست شد و دوباره نشاط برای طواف پیدا کردی، برخیز و طواف انجام بده. آن‌وقت این می‌شود آن طوافی که مورد نظر حضرت و مورد نظر پروردگار است.»[1]

مسجدالحرام[2]

«مساجد مختلف فی‌حدّ‌نفسه دارای یک درجه از اهمیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه‌نظر شرافت، عارضی است که بدان‌ها داده شده است. شرف کعبه و مسجدالحرام به‌علت انوار معنویهٔ بانیان آن، حضرت ابراهیم و اسماعیل بوده که آن زمین و آن بنا را جان داده و روح داده و فضیلت بخشیده است.»[3]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. **مسجدالحرام**: قدیمی‌ترین و معروف‌ترین مسجد در تاریخ اسلام است؛ از آنجاکه کعبهٔ معظّمه، بیت‌الله‌الحرام نامیده شده، این مکان هم مسجدالحرام نام گرفت. این مسجد مبدأ معراج رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بوده است.

رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم دربارهٔ فضیلت مسجدالحرام فرمودند: **"محترم‌ترین، محبوب‌ترین و گرامی‌ترینِ مساجد نزد خداوند متعال، مسجدالحرام است."**[1] **"یک نماز در مسجدالحرام برابر با صد هزار نماز است."**[2]

امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: **"هرگاه وارد مسجدالحرام می‌شوید، با پای برهنه و با خشوع وارد شوید."**[3] (محقق)

۱) ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٢٦؛ ***صحیح مسلم***، ج ٤، ص ١٢٤ ـ ١٢٦؛ ***الاستذکار***، ج ٢، ص ٤٦٠ ـ ٤٦٢.

۲) ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٥٤.

۳) ***الفتن***، مروزی، ص ٤٠١.

۳. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۲٥٤. (علامه طهرانی)

«مستحب است انسان هنگام ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه[1] وارد گردد؛ چون هنگامی که بت هُبَل به دست امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شکسته شد، پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم امر فرمودند که آن را زیر درِ ورودی باب بنی‌شیبه دفن کنند تا چون مردم داخل می‌شوند آن را در زیر قدم خود بگیرند.[2]»[3]

«خوب است که انسان وقتی به مسجدالحرام می‌رسد، سجدهٔ شکر بجا بیاورد، مخصوصاً برای افرادی که مرتبهٔ اولشان است.»[4]

«[رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم] از باب عبد مَناف، که همان باب بنی‌شیبه است و الآن به باب‌السّلام معروف است وارد مسجدالحرام شدند، و چون نظرشان به

---

۱. **باب بَنی‌شَیبه**: از درهای ضلع شرقی مسجدالحرام و نخستین در از سمت شمال بود که با سه لنگه، در برابر باب کعبه، مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب مقابل خانه‌های بنی‌شیبه واقع بود و فرزندان شیبة بن عثمان که پرده‌داران کعبه بودند، از آن استفاده می‌کردند.
در ماجرای نصب حجرالأسود، هنگامی که میان قبایل اختلاف افتاد و بنا بر آن شد که قضاوت برعهدهٔ نخستین فردی باشد که از باب بنی‌شیبه وارد می‌شود، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از این باب وارد شدند و به آن اختلاف پایان دادند.[1]
در فتح مکه (سال هشتم هجری) حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بت هُبَل را به فرمان رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم شکستند و آن را در درگاه باب بنی‌شیبه دفن کردند. ازاین‌رو، دخول به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه مستحب شمرده شده است؛ زیرا با ورود از این در، بت یادشده لگدمال می‌شود.[2] امروزه باب بنی‌شیبه به‌واسطهٔ توسعهٔ مسجدالحرام، درون مسجد قرار گرفته و تقریباً محاذی باب‌السّلام واقع است. بدین ترتیب پس از ورود از باب‌السّلام و پیشروی به موازات آن به‌سمت داخل مسجد، ورود از باب بنی‌شیبه محقق می‌شود. (محقق)
۱) رجوع شود به ***التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم***، ج ۳، ص ۳۷۲ و ج ٤، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۱۵۲.
۲) رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۲۳۸.
۲. رجوع شود به ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۵۰.
۳. برگرفته از ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۷. (علامه طهرانی)
٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

کعبه ـ خانهٔ خدا ـ افتاد، دست‌های خود را بلند کرده و تکبیر گفتند[۱] و سپس گفتند:

اللَهمّ أنتَ السّلامُ و مِنكَ السّلامُ، فَحَيِّنا رَبَّنا بِالسّلامِ. اللَهمّ زِد هَذا البَيتَ تَشريفًا و تَعظيمًا و مَهابَةً و بِرًّا، و زِد مِن شَرَفِهِ و كَرَمِهِ مِمَّن حَجَّهُ أوِ اعتَمَرَهُ تَشريفًا و تَكريمًا و تَعظيمًا و بِرًّا![۲]

"بار پروردگارا، تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالَم سلام و سلامتی و امن هستی. و سلام بر عالَمیان از ناحیهٔ وجود أقدس تو افاضه می‌شود؛ پس بار پروردگارا، ما را با اسم سلام خود تحیّت بخش و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما! بار پروردگارا، بر شرافت و عظمت و مهابت و احسان این خانه بیفزا و از شرف و کرامت آن، بر شرافت و کرامت و عظمت و احسان کسانی که حج آن را بجا می‌آورند و یا عمرهٔ آن را انجام می‌دهند، افزون کن!"

از جابر بن عبدالله روایت است که:

چون وارد مکه شدیم و آفتاب برآمده بود، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم تا در مسجدالحرام آمدند، آنگاه شتر خود را خوابانیده و در داخل مسجد شدند و یک‌سره به‌سوی حجرالأسود رفتند و آن را استلام[۳] نمودند، درحالی‌که دو چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر می‌شد؛ و چون طواف کرده و از آن فارغ شدند، حجرالأسود را بوسیدند و دست‌های خود را بر آن مالیده و به صورت خود مالیدند.[٤]

و از عکرمه از ابن‌عباس روایت است که گفت:

---

۱. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ٤٦:
«در *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۰۹، وارد است که: آن حضرت هنگام دیدن خانهٔ خدا دست‌ها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.» (علامه طهرانی)

۲. ***السّیرة الحلبیّة***، ج ۳، ص ٣٦٦. هم‌چنین ***الطّبقات الکبری***، ج ۲، ص ۱۳۱؛ ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۷۳؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۱۵۲. با قدری اختلاف در مصادر.

۳. ***فرهنگ فارسی عمید***: «دست مالیدن و بوسه‌زدن به چیزی به قصد تبرّک.»

٤. ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۷٤.

دیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر حجرالأسود سجده کردند.[۱]

و از شافعی روایت است که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار حجرالأسود روبه‌روی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. و هر وقت آن حضرت استلام می‌کردند، می‌گفتند: **"بِسم اللهِ و اللهُ أکبَرُ."** و به عمر گفتند:

إنّکَ رَجُلٌ قَویٌّ أتُزاحِمُ عَلَی الحَجَرِ (أیِ الأسوَد) تُؤذِی الضّعیفَ؟! إن وَجَدتَ خَلوَةً فاستَلِمهُ و إلّا فاستَقبِلهُ و هَلِّل و کَبِّر.[۲]

"تو مردی قوی هستی، و ضعیف را اذیت می‌کنی! با روی آوردن به حجرالأسود مردم را زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن دست بکش؛ و اگرنه روبه‌روی آن بایست و تهلیل و تکبیر بگوی."

و پس از طواف، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم، در پشت مقام حضرت ابراهیم دو رکعت نمازگزاردند، و در رکعت اول سورهٔ ﴿قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ﴾، و در رکعت دوم سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را قرائت کردند، و به‌سوی زمزم آمده، دلوی از آب برای حضرت در آوردند، حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیهٔ آب دهان را در دلو ریخته، و سپس دلو را در چاه زمزم خالی کردند و گفتند: **"اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود سنّتی نمی‌گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می‌کشیدم."**

سپس آن حضرت به حجرالأسود بازگشتند و آن را استلام نمودند و به‌سوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند:

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.[۳]

---

۱. ***همان***، ص ۷۵.

۲. ***السّیرة الحلبیّة***، ج ۳، ص ۳٦۷، با قدری اختلاف.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸.

"به‌درستی‌که کوه صفا و کوه مروه از شعائرالله است، پس هر کس که حج خانهٔ خدا بجا آورد، و یا آنکه عمره را انجام دهد، باکی بر او نیست که بین این دو کوه سعی کند؛ و هر کس متصدّی کار خیر شود خداوند شکرگزار و به کار او داناست."[1]»[2]

اعمال و آداب مسجدالحرام

«روزی برای تودیع جهت تشرّف به‌سوی بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد ـ قدّس الله سرّه ـ رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حج و عمره و آداب حرمَین خصوصاً بیت‌الله‌الحرام خواستم؛ ایشان در ضمنِ بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجدالحرام است فرمودند:

قرائت قرآن در مسجدالحرام و نیز جلوس مقابل مستجار[3] را از دست ندهید؛

---

۱. *السّیرة الحلبیّة*، ج ۳، ص ۳٦۷.

۲. *امام شناسی*، ج ٦، ص ٤٦ ـ ٤٨. (علامه طهرانی)

۳. **مُستَجار**: بخشی از دیوار پشت کعبه است که در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ کعبه قرار گرفته است. براساس روایات، این دیوار برای حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گشوده شد و او برای به دنیا آوردن آن حضرت وارد کعبه شد.

برخی از آداب و خصوصیات آن عبارت‌اند از:

- ائمه علیهم‌السّلام مستجار را از مکان‌هایی دانسته‌اند که دعا در آنجا مستجاب می‌شود.[1]
- سفارش شده است که افراد نزد مستجار بایستند، دست به پردهٔ کعبه آویخته، بسیار خداوند را بخوانند و نیازهای دنیوی و اخروی خود را بگویند.[2]
- خواندن دعای «**اللَهمّ البَیتُ بَیتُكَ و العَبدُ عَبدُكَ و هَذا مَكانُ العائِذِ بِكَ مِنَ النَارِ**؛ خدایا خانه، خانهٔ تو و بنده، بندهٔ توست! این جایگاه کسی است که از آتش دوزخ به تو پناه می‌برد» در نزد مستجار توصیه شده است.[3]
- از محمد بن عثمان، نائب خاص امام زمان عجّل‌الله‌تعالیٰ‌فرجه‌الشّریف در دوران غیبت صغری، نقل شده که آن حضرت در مستجار، پرده‌های کعبه را گرفته و دعا می‌کردند.[4]
- روایات متعددی اشاره کرده‌اند که افراد گناهان خود را به تفصیل نزد مستجار ذکر کرده و توبه نمایند.[5]
- توصیه شده مسلمانان این بخش از دیوار کعبه را استلام و لمس کنند؛ هم‌چنین افراد، شکم و ⇦

همان‌جا که دیوار کعبه شکاف برداشت و فاطمه بنت اسد سلام‌الله‌علیها، مادر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از آنجا وارد خانهٔ کعبه گردید و سپس دیوار به‌هم آمد و حضرت فاطمه بنت اسد سلام‌الله‌علیها امیرالمؤمنین را به دنیا آورد، و مشرکین قریش هرچه سعی کردند نتوانستند درب اصلی کعبه را بگشایند و پس از سه روز فاطمه بنت اسد درحالی‌که فرزندش امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را در بغل داشت از همان محل ورود، از کعبه خارج گردید.[۱]

و بدین لحاظ مستحب است شخص طائف آن محل را استلام کند و ببوسد و بدن خود را به آن مکان مقدس بچسباند[۲] تا از فیوضاتی که به‌واسطهٔ مقام ولایت کبری نصیب خاصّان از موالیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌شود او نیز بهره‌مند گردد.[۳]»[٤]

⇦ روی خود را به این بخش از دیوار کعبه بچسبانند و دعاهای وارد شده را بخوانند.[٦] (محقق)

۱) ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۵۵، پاورقی.

۲) ***بحار الأنوار***، ج ۹٦، ص ۱۹٦.

۳) ***همان***، ص ۱۹۱.

٤) ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵) ***غرر الحکم و درر الکلم***، ج ۳، ص ۲۸۵.

٦) ***الزّبدة الفقهیّة فی شرح الرّوضة البهیّة***، ج ۳، ص ٤۰٦.

۱. رجوع شود به ***معانی الأخبار***، ص ٦۲؛ ***الأمالی***، شیخ طوسی، ص ۷۰٦.

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳٤٤ ـ ۳٤۹.

۳. ***امام شناسی***، ج ۱، ص ۲۷٤، (علامه طهرانی) به نقل از *جنّة المأوی*، ص ۱۲۱ ـ ۱۲٤:

«آیةالله حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (ره) گوید:

حقیقت توجه به‌سوی کعبه توجه به این نوری است که در آن متولد شده است. زیرا اگر فرض کنیم مقصود از توجه به کعبه صِرف توجه به این ساختمان و این سنگ‌ها باشد، این نیز نوعی از پرستش اصنام و عبادت بت‌ها است ـ مَعاذ الله ـ ولیکن تناسب حکم می‌کند که بدن انسان که خاک است متوجه کعبهٔ خاکی شود، و روح انسان که جوهری است مجرّد، متوجه به‌سوی آن نور مجرد گردد؛ و هر جنسی به جنس خود ملحق می‌شود؛ نور برای نور، و خاک برای خاک.»

٤. ***نوروز در جاهلیّت و اسلام***، ص ٤۰. (آیةالله طهرانی)

«و موقع نشستن [در مسجدالحرام] ـ شب‌ها، هر وقتی که می‌خواهید ـ بروید در مقابل مستجار بنشینید. مرحوم آقا ـ رضوان‌الله‌علیه ـ تقریباً مقابل همان مستجار می‌نشستند و آنجا نماز می‌خواندند و کارهایشان را آنجا انجام می‌دادند. و چون ایشان به آنجا می‌آمدند، مواعده‌ای بود که هر کسی می‌خواست کسی را ببیند، به آنجا می‌آمد.»[۱]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ خیلی تأکید داشتند که انسان به‌خصوص شب‌ها، در کنار مستجار بنشیند و همین‌طور نگاه کند.»[۲]

«و چقدر خوب است که انسان اکثر اوقات خود را در مسجدالحرام بگذراند.[۳] هم‌چنین چقدر مستحب است که انسان حداقل یک دوره قرائت قرآن در مسجدالحرام یا به‌طور کلی در مکه انجام دهد؛ البته در مسجدالحرام اولویّت دارد.[٤]»[۵]

«[خوب است از] سورهٔ ابراهیم، آن آیات راجع به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۳. ***روح مجرّد***، ص ۱٤۲:

«[مرحوم حداد رضوان‌الله‌علیه] فرمودند: با جمیع رفقا که در معیّتشان سفر نموده بودیم، در مکهٔ مکرّمه غالب اوقات شبانه روزمان در مسجدالحرام می‌گذشت، و بسیار طواف و بیت‌الله‌الحرام برای من مُعجِب بود، و از آنجا دل نمی‌کندم.» (علامه طهرانی)

٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۰.

۵. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، مجلس ٤:

«سؤال شده است:

برای خواندن قرآن که تأکید زیادی شده است، آیا باتوجه‌به معنا بخوانیم؟ که دراین‌صورت وقت بیشتری لازم است و ممکن است یک جزء یا بیشتر نتوانیم بخوانیم؛ یا اینکه یک جزء کامل بدون معنا بخوانیم؟ کدام بهتر است؟

جواب: نه، زیاد به معنا توجه نکنید؛ بلکه در آنجا نفسِ خواندن قرآن ملاک است* و این نحوهٔ قرآن خواندن با آن قرآن یومیه‌ای که رفقا می‌خوانند، فرق می‌کند.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۰ و ٤۰۳.

را بخوانید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا﴾؛[1] رفقا حتماً این آیات و همین‌طور آیاتی را که در سورهٔ بقره است،[2] بخوانند و به معنا و ترجمهٔ آن توجه کنند؛

---

۱. سوره ابراهیم (۱٤) آیات ۳۵ ـ ٤۱:
﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجْعَلْ أَفْـِٔدَةً مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهْوِيٓ إِلَيْهِمْ وَٱرْزُقْهُم مِّنَ ٱلثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ * رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ * ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلْكِبَرِ إِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ * رَبِّ ٱجْعَلْنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ * رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ﴾. ترجمه:
«و [یاد کن] آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر [مکه] را سرزمینی امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار * پروردگارا! بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه نمودند، پس هر کسی از من پیروی نماید، تحقیقاً از من است و هر کس از من نافرمانی نماید، پس همانا تو بسیار آمرزنده و مهربانی * پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه‌ای بی‌کشت و زرع نزد خانهٔ گرامی‌ات سکونت دادم؛ پروردگارا! [چنین کردم] برای‌اینکه نماز را به‌پا دارند؛ پس دل‌های گروهی از مردم را به‌سوی آنان متمایل ساز و آنان را از میوه‌ها و محصولات روزی عنایت فرما، باشد که شکر [تو را] بجای آورند * پروردگارا! یقیناً تو به آنچه ما پنهان می‌داریم و آنچه را آشکار می‌کنیم آگاهی، و هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نیست * همهٔ ستایش‌ها مختص خدایی است که اسماعیل و اسحاق را در سنّ پیری به من بخشید؛ یقیناً پروردگارم شنوندهٔ دعاست * پروردگارا! مرا برپادارندهٔ نماز قرار ده و نیز از فرزندانم چنین کن. و ای پروردگار ما! دعایم را بپذیر * پروردگارا! در آن روزی که حساب برپا می‌شود، مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را بیامرز.» (محقق)
۲. سوره بقره (۲) آیات ۱۲٤ ـ ۱۳۱:
﴿وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ * وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرٰهِـۧمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرٰهِـۧمَ وَإِسْمٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ * وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٰخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ * وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ ⇦

و چه خوب است که حفظ کنند و در آنجا این آیات را با خود ترنّم و زمزمه کنند.»[1]

«نمازهایتان را در مسجدالحرام بخوانید. نمازشبتان را در مسجدالحرام بخوانید و در هر رکعت، بر طبق مقداری که قدرت و سعه دارید و حال‌وهوا اجازه می‌دهد، چند

⇦ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ * وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُۥ وَلَقَدِ ٱصْطَفَيْنٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصّٰلِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعٰلَمِينَ﴾. ترجمه:

«و [یاد آور] وقتی را که خداوند، ابراهیم را به امتحاناتی آزمایش نمود و او از عهدهٔ آنها به‌خوبی برآمده، آنها را تمام بجای آورد، [خداوند] فرمود: حال، من تو را بر مردم امام قرار دادم! ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذرّیهٔ من نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب نمود که: عهد من (امامت) به ستمکاران نخواهد رسید! * و [یاد آور] هنگامی که ما این خانه [کعبه] را برای همهٔ مردم، محلّ اجتماع و رجوع و جای امن و امان قرار دادیم و [فرمان دادیم:] از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز برگیرید. و با ابراهیم و اسماعیل عهد بستیم که: خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان، اعتکاف‌کنندگان، رکوع‌کنندگان و سجده‌گذاران [از هر آلودگی] پاک و طاهر نمایید * و [یاد آور] آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! این [مکان] را شهری امن قرار بده و اهلش را ـ آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند ـ از هر نوع میوه و محصولی روزی عنایت کن! [خداوند] فرمود: [دعایت را دربارهٔ مؤمنان اجابت کردم، ولی] هرکه کفر ورزد بهرهٔ اندکی به او خواهم داد، سپس او را به عذاب آتش می‌کشانم و آن فرجامی بد [برای آنان] است * و [یاد آور] زمانی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا می‌بردند [و به پیشگاه حق می‌گفتند:] پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که فقط تو شنوا و دانایی * پروردگارا! ما را [با همهٔ وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از ذرّیه و فرزندان ما امّتی [قرار بده] که تسلیم تو باشند! و راه و رسم عبادتمان را به ما نشان ده، و توبهٔ ما را بپذیر، که تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی * پروردگارا! و در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را [از آلودگی‌ها] پاک نماید؛ به‌تحقیق که فقط تو عزیز و حکیمی * و کیست که از آیین ابراهیم روی‌گردان شود جز آن کسی که خویش را نادان و سَفیه ساخته؟! به‌تحقیق که ما ابراهیم را در دنیا [به امامت و رسالت] برگزیدیم، و قطعاً او در آخرت از شایستگان خواهد بود * [و یاد آور] زمانی را که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش! گفت: تسلیم پروردگار جهانیان گشتم!» (محقق)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

صفحه‌ای قرآن بخوانید.[۱] در آنجا صحبت نکنید. حتی اگر حال قرآن‌خواندن ندارید، بنشینید و به کعبه نگاه کنید؛ خود نگاه به کعبه عبادت است و موجب آثاری است.[۲]»[۳]

«حِجر اسماعیل علیه‌السّلام بسیار عظمت و مقام دارد.»[٤و٥] «هر شب دو رکعت

---

۱. ***همان***، مجلس ۵:
«اگر شخصی نماز شب می‌خواند، در همان مسجدالحرام بخواند و آن را تقسیم کند و به‌جای سوره، یک، دو یا سه صفحه از قرآن بخواند و با صدا هم بخواند.» (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲٦۲ ـ ۲٦۵.

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۵. **حِجْر اسماعیل**: فضای بین کعبه و دیواری نیم‌دایره است که از رکن عراقی تا رکن شامی امتداد دارد.

• طبق برخی منابع پس از آنکه حضرت هاجر و فرزند شیرخوارشان حضرت اسماعیل علیهماالسّلام به وادی مکه رسیدند، با راهنمایی حضرت جبرئیل در جایگاه کنونیِ حجر مستقر شدند.[۱] حضرت هاجر و حضرت اسماعیل هر دو پس از وفات در همین مکان دفن شدند. هم‌چنین طبق روایات، تنی چند از دختران حضرت اسماعیل و نیز شماری از انبیا در این مکان مدفون‌اند.[۲]

• حجر اسماعیل از دوران پیش از اسلام مورد احترام و تقدیس بود. حضرت عبدالمطّلب، بزرگ مکه و جد رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، در حجر، مکانی اختصاصی داشت که تنها برای وی فرش می‌شد و کس دیگری بر آن نمی‌نشست.[۳]

• گفته شده است که عبدالمطّلب چندین رؤیای صادق خود (لزوم حفر مجدد چاه زمزم، به دنیا آمدن رسول خدا و عالم‌گیر شدن نبوت ایشان) را در حجر اسماعیل دید.[٤] بنا بر روایات، حضرت ابوطالب نیز خواب خود را دربارهٔ بشارت تولد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و آیندهٔ آن حضرت در حجر دید.[۵]

• رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، پس از بعثت، در حجر اسماعیل می‌نشست و علاوه بر عبادت و تلاوت قرآن، به سؤالات مردم پاسخ می‌داد.[٦]

• ائمهٔ معصومین علیهم‌السّلام نیز در حجر اسماعیل به دعا و عبادت می‌پرداختند یا در آنجا می‌نشستند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند.[۷]

• طبق احادیث و سیرهٔ رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و ائمهٔ اطهار علیهم‌السّلام، بهترین مکان برای نماز و دعا در حجر، زیر ناودان است.[۸] (محقق)

۱) ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۰۱. ⇦

نماز در حجر اسماعیل را فراموش نکنید، به‌خصوص در تحت میزاب (ناودان)[1] که در آنجا دعا مستجاب است.[2]»[3]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

⇦ ۲) ***همان***، ص ۲۱۰.

۳) ***همان***، ص ۲۱۹؛ ***کمال الدّین***، ج ۱، ص ۱۷۳؛ ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۱، ص ۳۱٤ و ۳۱۵.

٤) ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۱۹؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۲٦۳؛ ***السّیرة النّبویة***، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۱٤۲ و ۱٤۳.

۵) ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۲۵٤.

٦) ***همان***، ج ۱، ص ۷٦ و ۷۷.

۷) ***قرب الإسناد***، ص ۳۱٦؛ ***تفسیر العیّاشی***، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ***الکافی***، ج ٤، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤٤۸؛ ***الأصول السّتة عشر***، ص ۱۹۵.

۸) ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۱٤؛ ***الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا*** علیه‌السّلام، ص ۲۲۲؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۵، ص ۲۷٤ و ۲۷۵؛ ج ۱۳، ص ۳۳٤ و ۳۳۵؛ ج ۱٤، ص ۳٤٦.

۱. **ناودان طلا** (میزاب‌الرّحمة): بر بالای دیوار شمالی کعبه ناودانی از جنس طلا است که آب باران یا شستشوی سقف بیت‌الله را به محوطهٔ حجر اسماعیل می‌ریزد. پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، در مکه، سیلی جاری شد و کعبه ویران گردید. کعبه تا پیش از آن، دارای سقف نبود. پس از سیل و خرابی کعبه، قریش به بازسازی آن همت گمارد و سقفی برای کعبه بنا کرده و ناودانی نیز برای آن ساختند. این، اولین ناودان برای کعبه بود.[1]

ائمه علیهم‌السّلام به دعا زیر این ناودان توصیه کرده و آن را مستجاب دانسته‌اند.[2] در روایت است که موسی بن جعفر از پدرشان امام صادق علیهماالسّلام نقل کرده است که وقتی به ناودان می‌رسیدند، چنین دعا می‌کردند: **"اللّهمّ أعتِق رَقَبَتی مِنَ النّارِ و أوسِع عَلَیَّ مِن رِزقِكَ الحَلالِ و ادرَأ عَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الجِنِّ و الإنسِ و أدخِلنی الجَنَّةَ بِرَحمَتِك**؛[3] «بار خدایا، از آتش دوزخ رهایی‌ام بخش، و روزی حلالت را بر من بگستران، و شرّ جنّیان و آدمیان فاسق را از من دور فرما، و با رحمتت مرا به بهشت داخل کن.» (محقق)

۱) ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۱، ص ۱۵۷ ـ ۱٦٤ و ۲۰۹ و ۲۹۱؛ ***التّاریخ القویم لمکّة***، ج ٤، ص ۱٦۷ ـ ۱۷۲.

۲) ***الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا*** علیه‌السّلام، ص ۲۲۲؛ ***الکافی***، ج ٤، ص ٤۵۲.

۳) ***الکافی***، ج ٤، ص ٤۰۷.

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۵؛ ***الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا*** علیه‌السّلام، ص ۲۲۲.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)

من همیشه به حجر اسماعیل می‌رفتم و دعا می‌کردم.

ایشان کنار کعبه می‌ایستادند و دعا می‌کردند و بعد آنجا دو رکعت نماز می‌خواندند؛ روزی دو رکعت نماز هم در آنجا فراموش نشود. سیزده نفر از انبیا علیهم‌السّلام در همان محل حجر اسماعیل مدفون هستند.[۱]»[۲]

«هم‌چنین مرحوم والد می‌فرمودند:

انسان داخل حجر اسماعیل و در تحت میزاب (ناودان) ذوی‌الحقوق، پدر و مادر، کسانی که به گردن او حق دارند و هم‌چنین بستگان خود را یاد کند.»[۳]

«در یک سفر عمره‌ای که مشرّف شده بودم، یک شب به همان حجر اسماعیل، زیر ناودان رفتم و دعا می‌کردم. در آن حال اصلاً خود دعا می‌آمد؛ افراد، فامیل، رفقا، همگی همین‌طور در ذهنم رژه می‌رفتند؛ خواه‌ناخواه به یادم می‌آمدند. تمام افراد به یادم آمدند؛ از آن افرادی که ما را مدح و ثنا می‌کنند تا آن افرادی که عنایت و لطفشان را به‌نحو دیگری ابراز می‌کنند! اصلاً نتوانستم نفرین کنم؛ زبانم نمی‌گشت؛ حتی اگر می‌خواستم هم نمی‌توانستم.

با خود گفتم: اینجایی که ایستاده‌ای، جای نفرین نیست. این مکان با خیابان فرق می‌کند؛ اینجا زیر ناودان طلاست، زیر ناودان رحمت است، در حِجر اسماعیل است، کنار پردهٔ کعبه است؛ اینجا جای نفرین نیست. لذا اگر هم می‌خواستم،

---

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۱۰ و ۲۱٤.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، مجلس ٤:

«سؤال شده است: "بهترین عمل برای پدر و مادری که از دنیا رفته‌اند چیست؟"

جواب: بهترین عمل این است که انسان آنها را در عمل خود شریک قرار دهد؛ یعنی بگوید: "خدایا، ثوابی از این اعمال من برای آنها هم بفرست!" انسان بهتر است برای آنها دعا کند، انفاق کند، به فقرا کمک کند، نماز بخواند، یا طواف انجام دهد؛ اینها اموری است که ثواب و نتایج آن عائدشان خواهد شد.» (آیةالله طهرانی)

نمی‌توانستم نفرین کنم؛ اصلاً نمی‌توانستم! در آخر گفتم: خدایا، خانه‌ات آباد! هر کاری می‌خواهی بکن؛ همه را هدایت کن، همه را ببخش، همه را بیامرز.

چه عیب دارد؟ چه بهتر! انسان ببیند که یک رفیقش که سالیان سال در غفلت بوده است، ناگهان بازگشته و انسان دیگری شده است؛ آیا خوشحال نمی‌شود؟ اگر خوشحال نشود، بسیار احمق و سفیه و ابله است.»[۱]

«در مسجدالحرام به‌جای نمازخواندن، طواف‌کردن بسیار مهم است.»[۲] «لذا به‌جای نماز طواف کنید؛ **"الطَّوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ**؛[۳] طواف به‌جای نماز حساب می‌شود.**"** هرچه بیشتر طواف کنید، بهتر است و اثر بیشتری دارد.»[٤]

«بهترین عمل در مکه، طواف است؛ هرچه انسان می‌تواند، طواف کند و بعد بیاید دو رکعت نماز بخواند و همین‌طور دوباره طواف کند. نماز مستحبی را هم لازم نیست حتماً پشت مقام ابراهیم علیه‌السّلام بخواند؛ نه، به این کیفیت نیست. بعضی‌ها هم از طرف گذشتگان طواف می‌کنند: پدر، مادر، همهٔ افراد، ائمه علیهم‌السّلام. به‌هرحال، اگر انسان به نیت خاصی هم طواف نکند، خود همین طواف مستحبی، طواف است.

و بهتر است انسان به‌جای نماز، مدام طواف کند. یعنی همان‌طورکه مستحب است انسان هرچه بیشتر نماز بخواند، در مسجدالحرام نیز بهتر است که دائماً طواف کند؛ روزی دو مرتبه، سه مرتبه، چهار مرتبه، ده مرتبه! طواف عجیب است؛ هرچه بیشتر انسان طواف کند، احساس می‌کند که قضیه بهتر و مسئله محکم‌تر شده است، و این بسیار عجیب است.»[۵]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱٤۳٤، مجلس ۷. (آیةالله طهرانی)
۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
۳. ***عوالی اللّئالی***، ج ۱، ص ۲۱٤؛ ***سنن الدّارمی***، ج ۲، ص ٤٤.
٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)
۵. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

«و بهتر این است که انسان همهٔ طواف‌هایی را که انجام می‌دهد برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد و همهٔ نیت او نیت رسول خدا باشد؛ البته اگر پدر یا مادر و یا بستگان و ذوی‌الحقوقی از او فوت کرده‌اند، همهٔ اینها را در بطن و در سعهٔ وجودی رسول خدا بداند و طوافی را که می‌کند، برای رسول خدا انجام دهد و اصلاً نیت او این باشد. آن‌وقت طبعاً منافع آن به آنها هم بیشتر می‌رسد.»[1]

«مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

وقتی به مکه می‌روید، هر طوافی را که انجام می‌دهید به نیت رسول خدا انجام دهید.

طبعاً افرادی که به آنجا می‌روند، می‌خواهند برای پدرشان که فوت کرده، برای مادرشان و یا برای بستگانشان طواف انجام دهند؛ آنهایی هم که یک‌خُرده [متعبّدتر] هستند، حتی برای ائمه، امام زمان و... انجام می‌دهند. وقتی به آنها می‌گوییم که نیت، فقط و فقط رسول خدا باشد، گویی یک‌طوریشان می‌شود! می‌پرسند: تکلیف پدرمان چه می‌شود؟ آیا می‌شود لابه‌لای این نیت رسول خدا، پدرمان را هم اضافه کنیم؟

می‌گویم: نه، آن را هم نیت نکن؛ بگذار بیشتر به پدرت برسد! اما نمی‌فهمد که چه می‌گویم و خیال می‌کند اگر این را در نیت نیاورد، رسول خدا همه را برای خودش برمی‌دارد و هرچه طواف کرده، دیگر به پدر و مادرش یا به هیچ‌کسِ دیگر نمی‌رسد؛ درحالی‌که هرچه نیت تو صاف‌تر باشد، آن‌طرف از نظر حجم، قدرت و قوت، قوی‌تر می‌شود.

آنچه به پیغمبر می‌رسد را که پیغمبر برای خودش برنمی‌دارد؛ ایشان آن را پخش می‌کند: اول به پدرت می‌دهد، به مادرت می‌دهد، به قوم و خویش‌هایت می‌دهد، به آنهایی که از دنیا رفته‌اند و به هر کسی که داری، می‌بخشد.

چون ما از عالم معنا و حقیقت دور هستیم، مسائل را با دیدِ ظاهر و شعور

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)

خودمان ارزیابی می‌کنیم و با خود می‌گوییم: اگر ثواب را به پیغمبر هدیه بدهیم، دیگر چیزی به دیگری نمی‌رسد؛ پس بگذار مخفیانه لابه‌لای آن، آن دیگری را هم نیت کنیم! لذا می‌گوییم: خدایا! این طواف برای پیغمبر است، اما یک‌خرده هم به پدرمان برسد، یک‌خرده هم به او بده و او هم در نیّتم هست. خلاصه، این طوافی که انجام می‌دهیم، دو قدم برای رسول خدا است، یک قدم برای پدرمان؛ سه قدم برای رسول خدا است، دو قدم برای مادرمان؛ چهار قدم برای رسول خدا است و چند قدم هم برای خواهرمان یا هر کسی که مدّنظر است؛ اما نه، مرحوم والد می‌فرمودند: فقط رسول خدا.

عمره می‌روی، نیتش رسول خدا باشد؛ طواف انجام می‌دهی، نیتْ رسول خدا باشد؛ روزی یک حزب قرآن می‌خوانی، ثوابش هدیه به رسول خدا باشد و همه را به پیغمبر واگذار کن. چراکه پیغمبر اصل است؛ هم اول است، هم وسط است و هم آخر؛ پس ما همه را به ایشان واگذار کنیم.

طبعاً پیغمبر هم که اینها را برای خودش برنمی‌دارد؛ او می‌داند تو فرزند فلان شخص هستی و وقتی می‌بیند از این دریچه آمده است، چرا بخواهد بُخل ورزد و به آن افرادی که منتسب به تو هستند و به اعمال و رفتار تو چشمِ امید دارند، ندهد؟ اصلاً آیا چنین چیزی امکان دارد؟! ولی برای ما، پذیرش این قضیه یک‌مقدار مُستبعَد است و کمی نیاز به [تأمل] دارد.»[1]

«سعی کنید اغلب اوقاتتان را، مخصوصاً شب‌ها تا صبح، در مسجدالحرام بگذرانید. آنجا حال‌وهوای عجیبی دارد. چون در روز هوا گرم است و نمی‌توان در آنجا ماند، مگر اینکه انسان به قسمت‌های طاق‌دار برود؛ ولی شب می‌توان همان‌جا بود. نماز و دعایتان را هم همان‌جا بخوانید. کاری کنید که روز را استراحت کنید و شب را بیدار باشید. مغازه‌های اطراف هم باز است؛ اصلاً شب تا صبح، همهٔ مغازه‌ها باز هستند. هر وقت خسته شدید، بروید بیرون، یک آب‌میوه بنوشید و دوباره بازگردید.

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳٦، جلسه ٦. (آیةالله طهرانی)

شب‌های آنجا بسیار بهتر است، قدر بدانید؛ شب‌های مسجدالحرام را بسیار قدر بدانید. حتی بعضی از دوستان ما که آنجا بودند، دیگر اصلاً به مسافرخانه و هتل نمی‌رفتند و همان‌جا در مسجدالحرام می‌ماندند. درِ مسجدالحرام را اصلاً نمی‌بندند و همیشه باز است. به افراد اجازه می‌دهند به طبقهٔ دوم هم بروند ـ اکنون به طبقهٔ بالا اجازه نمی‌دهند، اما به طبقهٔ دوم اجازه می‌دهند ـ و آنها دیگر همان‌جا می‌خوابیدند. این‌طور که تعریف می‌کردند، در آن یک هفته، تمام وقتشان را در مسجدالحرام می‌گذراندند. انسان آنجا واقعاً احساس می‌کند که روی زمین قرار ندارد و در عالمی دیگر است؛ پس از آنکه بازمی‌گردد، متوجه می‌شود که آن مدت، گویی اصلاً در عالم حساب نمی‌شده و روی زمین به‌حساب نمی‌آمده است.»[1]

«رفقا بدانند: در آنجا با همان نیات خودشان و با افکار صاف و برگرفته از روش بزرگان و اولیا بهره‌مند می‌شوند و خداوند به آنها توفیق می‌دهد؛ و همین‌که اشتراک در مسیر وجود دارد، وقتی نصیبی به شخصی برسد، از باب حکم ظروف مرتبطه به بقیه هم می‌رسد؛ کاملاً نسبت به این قضیه مطمئن باشید.

همین‌که انسان نشسته و با رفیق سلوکی و هم‌مسیر خود احساس اشتراک و وحدت می‌کند، کأنّ او هم در آنجا حضور دارد. من که حالم این‌طور است و واقعاً چنین مسئله‌ای را احساس می‌کنم.

وقتی خودم به این اماکن مشرّف می‌شوم، واقعاً احساس می‌کنم که دوستانم با من هستند و با خود می‌گویم: "حالا دیگر چه دعایی کنم؟! خودشان اینجا هستند و حضور دارند!" و همین‌طور نسبت به رفقایی که مشرّف می‌شوند هم چنین احساسی دارم و خود را با آنها می‌بینم و احساس می‌کنم؛ و وقتی به زیارت آنها می‌روم و مراجعت می‌کنم، انگار خودم به چنین سفری رفته‌ام. منتها شما می‌روید آنجا و زحمت و بالا و پایین و آفتاب و... را متحمّل می‌شوید و ما در اینجا استفاده‌اش

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

را می‌بریم!»[۱]

«یادم است در زمان شاه، مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ مکه مشرّف بودند. آن موقع ما کوچک بودیم و سنّمان تقریباً هفده یا هجده سال بود. بعد، در نامه‌ای که برای بعضی از دوستانشان نوشته بودند، در آنجا این مطلب را دیدم. نوشته بودند:

من در هنگام دعا دوئیّتی نمی‌دیدم تا بخواهم اصلاً جداگانه برای شما دعا کنم؛ یعنی همان خواست و میل من در کنار کعبه، مشمول این دایره می‌شد. نه‌اینکه بخواهم جدای از دایرهٔ خود، مثلاً بگویم: خدایا! فلانی را هم این‌طور کن، عاقبت‌به‌خیر کن و...؛ اصلاً وقتی که می‌گفتم: خدایا! برای ما این را مقدّر فرما، شما همان‌جا حضور و وجود داشتید.»[۲و۳]

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۵۸. (آیةالله طهرانی)

۳. ***مطلع انوار***، ج ۱، ص ۳۱٤:

«نامهٔ علامه طهرانی از حج بیت‌الله‌الحرام به بعضی از فرزندان

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

حضور انور جنابان مستطابان، قُرّتا عُیونِ الأبرار، آقایان... سَلّمَهُمَا اللَهُ تعالیٰ.

السّلامُ علیکُم و رحمةُ اللَهِ و برَکاتُه.

امروز صبح در شوط سابع از طواف عمره در مستجار قریب ده دقیقه سر به جدار بیت نهاده و در آن عالم خلوص برای فرد فرد از شما و إخْوان دینی دعا نمودم، دعاهای خوب! حقّاً می‌دانم که بدون تسبیب سببی آن کس که مرا بدین بیت دعوت نموده بزرگ‌تر از آن است که در این موقعیت خاص از اجابت دریغ نماید!

للَّهِ الحمدُ و لَهُ الشّکرُ و هوَ المُستَعانُ، إلَیهِ المَصیرُ و مِنهُ و إلَیه، و هو هو.[۱]

اگر بگویم جای شما خالی بود از جهتی صحیح و از جهتی غیر صحیح؛ اما صحیح به‌جهت‌آنکه حقّاً از نقطه‌نظر ظاهر، در قُرب آثاری است که در بُعد نیست؛ و اما غیرصحیح ازجهت‌آنکه **اولاً**: در این وضعیتِ امروز که اوقات خود را به تحصیل معالم دین و کسب معارف دینیه و آشنایی با رسول خدا و ائمهٔ طاهرین می‌نمایید، به روح حج و عمره و سعی و طواف و استلام حجر و عرفات و مشعر و منا و حلق و رمی و نحر رسیده‌اید؛ و **ثانیاً**: این جانب واقعاً هرچه خواستم، برای شما ⇦

⇦ خواستم! گویا خود شما مشرّفید.

باری:

إلَیكَ قَصدِی لا لِلبَیتِ و الأثَرِ و لا طَوافِی بِأرکانٍ و لا حَجَرِ
صَفاءُ دَمعِی الصَّفَا لِی حِینَ أعبُرُهُ و زَمزَمِی دَمعَةٌ تَجرِی مِنَ البَصَرِ
عِرفانُکُم عَرَفاتِی إذ مُنایَ مِنیٰ و مَوقِفی وَقفَةٌ فِی الخَوفِ و الحَذَرِ
و فیكَ سَعیِی و تَعمیرِی و مُزدَلَفِی و الهَدْیُ جِسمِی الّذِی یُغنِی عَنِ الجَزَرِ
و مَسجِدُ الخَیفِ خَوفِی مِن تَباعُدِکُم و مَشعَرِی و مَقامِی دُونَکُم خَطَرِی
زادِی رَجائِی لَکُم وَ الشَّوقُ راحِلَتِی و الماءُ مِن عَبَراتِی و الهَوىٰ سَفَرِی*

باری:

أُصَلِّی فَأشدُو حِینَ أهْوِی بِذِکرِها و أطرَبُ فِی المِحرابِ و هِیَ أمامِی
و بِالحجِّ إن أحرَمتُ لَبَّیتُ بِاسمِها و عَنها أرَی الإمساكَ فِطرَ صِیامِی**

امید است در این چند روزه نیز عنایات حضرت باری مستدام باشد و برای شما نیز دعاهایی بنماییم، خدمت همهٔ احبّه و اعزّه به عرض سلام مصدّعم.

والسّلامُ علیکُم و رحمةُ اللهِ و برَکاتُه

سید محمدحسین حسینی طهرانی

۲/ ذوالحجة/ ۱۳۹۲»

* ***محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار***، ج ۱، ص ۱۸۳، به نقل از أباعبدالله احمد بن محمد بن احمد شیرازی، با قدری اختلاف. ترجمه:

«قصد من تویی، نه کعبه و آن آثار؛ و طوافم نه بر گِرد رکن‌ها و سنگ‌هاست.

صفای اشک من، همان صفای من است، آنگاه که از آن می‌گذرم؛ و زمزم من، اشکی است که از دیدگانم جاری است.

معرفت شما عرفات من است، و آرزوهایم همان مِنای من است؛ و موقف من، ایستادنی در مقام خوف و حذر است.

سعی من و عمرهٔ من و مزدلفهٔ من، همه در راه توست؛ و قربانی من، این جسم من است که از ذبح‌شدن بی‌نیازم می‌سازد.

مسجدالخیف برای من، همان خوف من از دوری شماست؛ و مشعر و مقام من، در غیاب شما، مایهٔ خطرِ من است.

توشهٔ راهم، امیدم به شماست و اشتیاق، مَرکبِ من است؛ و آبِ [راهم] از اشک‌هایم، و عشق، سفرِ من است.» (محقق) ⇦

«در خصوص مکه، ادعیه‌ای نسبت به کارهایی که انجام می‌دهید هست که مرحوم فیض ـ رضوان‌الله‌علیه ـ دارد[۱] و در کتب ادعیه‌ای هم که به حجاج می‌دهند، این مسئله نوشته شده است؛[۲] در موقع صفا و مروه و در موقع طواف‌کردن، پس از اینکه انسان آن ادعیه را گفت ـ چون در هر شوطی دعای خاصی دارد ـ ذکرش **"لا إلهَ إلّا اللهَ"** و **"اللهُ أکبَر"** باشد.»[۳]

«رفقا حتماً در مدینه و مکه و همین‌طور در منا و مشعر، دعای صباح را صبح در بین‌الطلوعین بخوانند؛ یا به‌طور خصوصی و یا اینکه چند نفر باشند و در کنار مسجدالنبی، یک نفر بخواند و بقیه هم همراه باشند؛ دعای صباح را هیچ‌وقت فراموش نکنند.»[٤]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ صبح‌ها در مدینه به یکی می‌فرمودند که دعای صباح بخواند و او هم می‌خواند؛ و واقعاً عجیب بود! دعای صباح، بین‌الطلوعین، آن‌هم در مدینه و مکه! حتی یادم است در عرفات و صبح مشعر دعای صباح خواندیم؛ در صبح مشعر، چراغ‌های فانوسی را کنارشان گذاشته بودند و دعای صباح می‌خواندیم. بسیار برای خود عالمی داشت!»[۵]

«در کل شهر مکه رعایت رجولیّت و انوثیّت و تقدّم و تأخّر نیست؛ یعنی زن و

⇦ ** ***دیوان ابن‌فارض***، ص ۱۸۹، با قدری اختلاف. ترجمه:

«نماز می‌خوانم، اما آنگاه که با یاد او سرمست می‌شوم، آواز می‌خوانم؛ و در محراب به‌وجد می‌آیم، درحالی‌که او در برابر من است.

و در حج، اگر مُحرِم شوم، به نام او لبیک می‌گویم؛ و خودداری‌کردن از یاد او را، به‌منزلهٔ افطارکردن روزه‌ام می‌دانم.» (محقق)

۱. ***الوافی***، ج ۱۳، ص ۸۲۵ ـ ۸۳۰.

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۰٦ و ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۳۳ ـ ۳۳٦؛ ج ١٤، ص ٢٤٩.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۵. ***همان***، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ١٤٣٢، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

مرد می‌توانند در کنار هم نماز بخوانند.[۱] و این از خصوصیات مکه است و بسیار عجیب است؛ یک جریانی است و یک نحوهٔ ارتباط تشریعی و تکوینی است و مسائلِ اعتباری و توهمی نیست. حتی زن می‌تواند جلوتر از مرد هم بایستد؛ و حتی اگر مرد اول آمد و زن در جلویش ایستاد و نماز خواند، اشکالی ندارد؛ درحالی‌که در سایر جاها نماز زن باطل است، چون باید متأخر از مرد بایستد.[۲] این مسئله، سرّ بسیار عجیبی دارد.

یعنی حقیقت ارتباطیهٔ بین مُلک و ملکوت در خصوص مکه، به‌نحوی است که آن مسئلهٔ تعلّق و تعلّقات و آن توهمات و اعتباریات و تخیلات و آن امور حسّیه، جسمیه، جنسیه و مُلکیه، گویی از آن فضا برداشته شده است؛ یعنی این فضا فضایی است که از نقطه‌نظر غلبه و غلَیان توحید و ارتباط ملکی‌وملکوتی و غلبهٔ توحید، به‌نحوی است که آن خاصیتِ مُلکیت زائل شده و آن جنبهٔ ملکوتیّت ـ که جنبهٔ توحید است ـ آن‌چنان غلبه کرده است که این تفاوت‌ها و تمایزات دیگر در آنجا معنا و مفهومی ندارد.

بسیار عجیب است! بزرگان کاملاً این مسئله را بیان می‌کردند که در مکه و در آن فضا، حتی انسان‌های عادی وقتی تصورشان و تمرکزشان نسبت به این مسئله قوی‌تر می‌شد، می‌گفتند که گویی اصلاً تفاوتی در نظره و دیدگاهشان در رجولیّت و انوثیّت احساس نمی‌کردند. و عجیب است که این حالت، به‌خصوص در مسجدالحرام بسیار بیشتر از سایر حوالیٰ و جوانب نمود دارد. شاید از اینجا باعث شده است که در مورد نماز به این کیفیت ظهور یابد و تشریع شود.»[۳]

«ما یک حکم کلی داریم که باید فاصلهٔ بین زن و مرد در نماز، از نظر تقدّم و تأخر و یمین و شمال، هشت ذراع[٤] باشد تااینکه نماز باطل نشود؛ و هر کدام که

---

۱. رجوع شود به ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ۳۹۷.
۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۵، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.
۳. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج ـ حج *نیابتی*، درس ۱۵۰. (آیةالله طهرانی)
٤. حدود ٤ متر. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۹۸.

زودتر شروع به نماز خواندن کرد، اگر دیگری بیاید کنار او بایستد نمازش باطل است. این حکم در همه‌جا همین‌طور است.

یک روایت از امام باقر علیه‌السّلام است که حضرت می‌فرمایند: **"در مکه این مسئله برداشته شده است!"**[1] ببینید، این مسئله‌ای است که تا کسی به مغز احکام و تکالیف و عالَم ملاکات عارف نباشد، این کلام امام باقر را نمی‌فهمد. شما به‌حسب ظاهر نگاه کنید می‌بینید ما این‌همه روایات راجع به بطلان نماز در جایی که فاصلهٔ بین زن و مرد رعایت نشده است، داریم. اکنون خود سعودی‌ها در مکه همین‌طور هستند و اگر نگاه کنید، می‌بینید که جلوگیری می‌کنند از اینکه زن در کنار مرد باشد و زن‌ها را به عقب هدایت می‌کنند. الآن این‌طور است؛ اینها این مسئله را ندارند و دست فقهشان از این مسئله کوتاه است.

برای کسانی که اطلاعاتی نسبت به مسائل دیگر دارند و حقایق را به‌نحوهٔ دیگری بررسی می‌کنند و اشراف دارند، این روایت، روایت بسیار آشنا و مأنوسی است؛ یعنی در فضای مکه، غلبهٔ توحید به‌نحوی است که اصلاً جنسیت در آن فضا برداشته می‌شود. در حال احرام، همه ـ زن و مرد ـ باید دور کعبه کنار یکدیگر طواف کنند؛ درحالی‌که اگر بخواهیم حسابرسی کنیم، برخی می‌گویند: "باید وقت جدایی برای زن‌ها بگذاریم تا راحت طواف کنند و وقت دیگری هم برای مردها!" این حرف

---

۱. ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ۳۹۷:
«عَن الفُضَیلِ عن أبی‌جَعفرٍ علیه‌السّلام، قالَ: **إنّما سُمّیَت مَکّةُ بَکّةَ، لِأنّهُ یُبَکُّ بِها الرِّجالُ و النِّساءُ، و المَرأةُ تُصَلّی بَینَ یَدَیکَ و عن یَمینِکَ و عن شِمالِکَ و عن یَسارِکَ و مَعَکَ و لا بَأسَ بِذَلِکَ؛ إنّما یُکرَهُ فی سائِرِ البُلدانِ.**» ترجمه:
«از امام باقر علیه‌السّلام روایت شده است که فرمودند: همانا مکه، بکّه نامیده شده است، زیرا مردان و زنان در آنجا برای عبادت در هم فشرده می‌شوند و شانه به شانهٔ یکدیگر قرار می‌گیرند. و زن پیش روی تو، و در سمت راست و چپ تو، و در کنار تو نماز می‌خواند و این کار اشکالی ندارد؛ البته در دیگر شهرها مورد رضایت پروردگار نیست.» (محقق)

را کسی می‌زند که اصلاً فهمی از دین ندارد! آن کسی که فهمی از دین دارد می‌گوید: "باید در کعبه زن و مرد با یکدیگر طواف کنند." همان‌طورکه اکنون طواف انجام می‌دهند، در زمان ائمه علیهم‌السّلام هم همین‌طور بود. اگر چنین قراری بود، خود پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌فرمودند آنها را جدا کنید؛ مسئلهٔ مهم و شق‌القمر که نبود! می‌توانستند بگویند: "از صبح تا ظهر زن‌ها بیایند و از ظهر تا شام مردها طواف کنند. یا دو ساعت آنها و دوساعت اینها." یا در زمان ائمهٔ علیهم‌السّلام می‌توانستند این کار را بکنند. حتی خلفا هم نسبت به این قضیه مخالفتی نداشتند که بخواهند زن و مرد را جدا کنند.

این مسئله‌ای که تابه‌حال بوده، چه چیزی را می‌رساند؟ این را می‌رساند که اینجا فضایی است که در آن اصلاً نباید به رجولیّت و انوثیّت توجه شود؛ فقط در اینجا باید به مسئلهٔ توحید و اینکه انسان دارد دور "او" می‌گردد و طواف می‌کند، توجه شود و هیچ نباید به انوثیّت و رجولیّت و اینکه این مرد است و آن زن، این پیر است و آن جوان، این بچه است و آن بزرگ توجه شود.

این فضا، فضایی است که در آن، جنبهٔ ماهیت‌ها و کوچک‌وبزرگی برداشته می‌شود؛ لذا این قضیه در مدینه نیست. مسجد پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هرچه می‌خواهد باشد و هر موقعیتی می‌خواهد داشته باشد، حکم آن مانند سایر امکنه و مساجد است و این جهت در آن نیست.

آن جنبهٔ توحید و غلبهٔ توحید مربوط به مکه است و این قضیه در مدینه نیست. وقتی این‌طور باشد، انسان می‌بیند که عجب! این روایت، روایتی صحیح و درست است و دقیقاً به هدف زده است؛ درحالی‌که می‌بینیم وقتی افراد دیگر به این روایت برمی‌خورند، به‌راحتی آن را کنار می‌گذارند و می‌گویند: "اینها مخالف با اصول و قواعد است!" روایتی را که از امام علیه‌السّلام آمده است، ما نمی‌توانیم به این راحتی کنار بگذاریم؛ اگر این روایت، روایتی است که شرایط صحت و حجیّت در آن تمام است، باید آن را پذیرفت و به‌دنبال راه‌حل برای توجیه آن برآمد. خلاصه، این

مسئله‌ای است که از این نقطه‌نظر بسیار مهم است و یکی از نقاط کلیدی استنباط است.»[۱]

«[مطلب دیگر اینکه در این ایام و این اماکن] از خداوند حاجتی بخواهید که پس‌ازآنکه برآورده شد، احساس غبن نکنیم که چرا بهترش را نخواستیم! فقط عبودیت و معرفت خود پروردگار و عافیت دارَین (دنیا و آخرت) را بخواهید.

عافیت، به معنای تطبیق عمل و وجود انسان است با آنچه مورد رضای پروردگار است؛ به این مسئله عافیت می‌گویند. چه‌بسا ممکن است انسان سالم باشد، ولی این سلامت برای او عافیت نباشد؛ چون ممکن است سلامت موجب غرّه‌شدن و گول‌خوردن او شود، و موجب گردد که مغرور به دنیا و منصرف از "او" شود؛ ولی اگر انسان عافیت را بخواهد، در هر حالی رضای او و عبودیت او مطرح است؛ چه سالم باشد چه مریض، چه در سعه باشد چه در ضیق؛ در تمام این امور چون او رضایت دارد، دیگر مسئله تمام است! این عافیت است.

بنابراین بهترین دعا این است که عبودیت را بخواهیم: "خدایا! ما را آن‌چنان قرار بده که عبد تو باشیم!" می‌خواهم این را عرض کنم: حتی رسیدن به او و خواستِ او را هم نداشته باشید؛ بلکه بگوییم: "خدایا، ما را بندهٔ خودت قرار بده، می‌خواهی برسان یا نرسان!" مولا نسبت به بنده‌اش چه می‌کند؟ اینکه بگوییم: "خدایا ما را به خودت برسان!" این‌هم خودش خواستی از طرف ماست؛ ولی اگر عبودیت را بخواهیم، دیگر در آن همه‌چیز هست. بگوییم: "خدایا ما را عبد خودت کن و ما را از اینجا به جای دیگری مینداز! حال دیگر هرچه می‌خواهی بکنی، بکن؛ و خودت هم این خواست را از ما بردار و خودت هم تحمّلش را عطا کن تااینکه مراتب عبودیت را طی کنیم.»[۲]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۴۵. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

کعبه[۱]

۱. **کعبه**: قبلهٔ مسلمانان و مقدس‌ترین مکان روی زمین نزد آنان است.
کعبه دارای چهار رُکن است. که در اینجا به معنای «گوشه» یا «زاویه» است. ارکان کعبه عبارت‌اند از:
رکن شرقی یا رکن حجرالأسود: این رکن تقریباً به‌سمت مشرق و چاه زمزم قرار گرفته و حجرالأسود در آن جای دارد. آغاز هر طواف از مقابل رکن حجرالأسود و پایانش نیز در مقابلِ همین رکن است.
رکن شمالی یا عراقی: این رکن تقریباً به‌سمت شمال عربستان، یعنی کشور عراق واقع شده و طواف‌کننده پس از آن به حِجر اسماعیل می‌رسد.
رکن غربی یا شامی: یکی از زوایای کعبه است که در سمت مغرب واقع شده و طواف‌کننده پس از حِجر اسماعیل به آن می‌رسد.
رکن جنوبی یا یمانی: رکنی است که مُستَجار در کنار آن قرار دارد. این رکن تقریباً به‌سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد و حاجیان، در طواف، پس از آن به حجرالأسود می‌رسند.
برخی از مهم ترین بخش‌های کعبه عبارت‌اند از:
حجرالأسود: سنگی مقدس و نصب‌شده بر دیوار کعبه است که طواف از آن آغاز و به آن ختم می‌شود.
مُستَجار: در لغت به معنای «پناه برده شده» یا «جای پناه بردن» است و به بخشی از دیوار غربی خانهٔ خدا که در دیوار پشت درب کعبه در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ خانهٔ خدا قرار گرفته، اطلاق می‌شود. این قسمت از دیوار کعبه در زمان ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای حضرت فاطمه بنت اسد شکافته شد و وارد کعبه شدند.
درب کعبه: بر دیوار شرقی کعبه واقع شده و در روایات شیعه به خواندن دعا در زمان رسیدن به آن، توصیه شده است.[۱]
شاذَروان: برآمدگی کوتاه در اطراف دیوار کعبه است که جز در بخش حِجر اسماعیل، در سه سمت دیگر کعبه وجود دارد. مشهور فقهای شیعه، این برآمدگی را جزء کعبه دانسته‌اند که طواف‌کننده باید خارج از آن، طواف کند.
ناودان طلا: ناودانی از جنس طلا بر بالای دیوار شمالی کعبه که آب روی سقف را به محوطهٔ حِجر اسماعیل می‌ریزد. به دعا زیر این ناودان توصیه شده و آن را مستجاب دانسته‌اند.[۲]
حَطیم: حد فاصل بین رکن حجرالأسود و درب کعبه را حطیم گویند و در روایات آمده که بهترین مکان در مسجدالحرام است.[۳] ⇦

«از زمانی‌که خدای متعال حضرت آدم ابوالبشر علیه‌السّلام را خلق کرد، مسئلهٔ مکه و جایگاه کعبه مشخص بود. در روایت داریم: وقتی که حضرت آدم خلق شد، این بنای فعلی کعبه از همان موقع به‌توسط ایشان علامت‌گذاری شده بود ولی ساخته نشده بود؛ مثلاً به‌شکل یک سنگ‌چین یا چهارستون بود. و حتی داریم که سنگی در آنجا گذاشته بودند که چهار ضلع کعبه را به همین وضعیت فعلی مشخص کرده بود؛ نه‌اینکه ازنظر جهت تفاوت داشته باشد.[۱]

... انسان باید به این مسئله توجه داشته باشد و بداند که کعبه، تمثیل همان حقیقت پروردگار است.»[۲]

«یعنی مسئلهٔ کعبه یک مسئلهٔ من‌درآوردی نیست که همین‌طور یک منزل و چهار دیوار به هر کیفیتی درست کنیم و بعد هم به مردم بگوییم به‌سمت آن بایستند و نماز بخوانند! نه‌خیر، وضعیت و مسئلهٔ کعبه از همان هنگام خلقت زمین با سایر امکنه و مناطق متفاوت بود.

ما می‌دانیم که قبلاً همهٔ زمین را آب گرفته بود؛ تمام کرهٔ زمین آب بود و هیچ نقطهٔ خشکی بر روی آن وجود نداشت. البته در باطن و طبقات مختلف زمین مسئله

⇦ **مُلتَزَم**: بخشی از دیوار کعبه بین درِ کعبه و رکن عراقی است. در روایات توصیه شده است، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه چسبانده و دعا بخوانند. هم‌چنین سفارش شده مؤمنان، در آنجا گناهان خود را در نزد خداوند ذکر کرده و توبه نمایند.[۴] بنابر برخی روایات، حضرت آدم در کنار ملتزم توبه کرده و گناهانش در آنجا بخشیده شد.[۵] (محقق)

۱) ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۲) ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٠٧.

۳) ***همان***، ص ۵۲۵.

٤) ***تفسیر العیّاشی***، ج ۲، ص ۲٤۱؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ٦۱۷؛ ***بحار الأنوار***، ج ۹٦، ص ۳٤٤.

۵) ***الکافی***، ج ٤، ص ۱۹٤.

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۱۹۵.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

فرق داشت؛ مواد مذاب بود و طبقاتی که اکنون هم وجود دارد، با همین کیفیت مخصوصِ خود در همان‌زمان هم بوده است؛ ولی تمام روی زمین را آب گرفته بود. دلیل بر این مسئله هم وجود آثاری است که ما اکنون می‌بینیم.

ما خودمان در سابق ـ حدود سی سال پیش ـ وقتی به همین کوه نزدیک قم ـ که کوه خضر است یا کوه‌های آن‌طرف‌تر ـ می‌رفتیم، یادم است که از بالای کوه‌ها [فسیل] گوش‌ماهی جمع می‌کردیم! الآن هم من مقداری از آن را دارم؛ یعنی در بالا و قلهٔ کوه [فسیل] گوش‌ماهی بود و در آنجا آثار حیات مائیه مشاهده می‌شد. یا گاهی اوقات ما با دوستان به بعضی از ارتفاعات اطراف مشهد ـ که آن‌زمان نزدیک مرز شوروی سابق بود ـ می‌رفتیم؛ تمام قله‌های کوه‌ها مملوّ از همین اشیای فسیل‌شدهٔ دریایی بود و اکنون هم هست و موجود است.

تمام روی زمین آب بود و اولین نقطهٔ خشکی که در زمین پدیدار شد، [زمین] کعبه بود؛ یعنی این خشکی از وسط کعبه شروع شد و به‌واسطهٔ بالاآمدن طبقهٔ زیرین زمین و کناررفتن و تبخیرشدن آب‌ها، کم‌کم این خشکی گسترش یافت و قاره‌ها به‌وجود آمد؛ به آن روز، روز دحوالأرض می‌گویند؛ یعنی روز ۲۵ ذوالقعده،[1] که زمین از اینجا شروع به تشکیل مناطق خشکی کرد و به‌واسطهٔ آن خصوصیات و فاصله‌هایی که بین اینها به‌وجود آمد، همین دریاها شکل گرفت و قاره‌ها و مناطق مختلف و خُلَل و فُرَج زمین پدید آمد.[2] این [اهمیت] کعبه است.

لذا مسئلهٔ کعبه یک مسئلهٔ اعتباری و قراردادی نیست، بلکه یک مسئلهٔ واقعی است که خدای متعال نشوونمای زمین خود را از کعبه قرار داده است؛ و این نکتهٔ بسیار مهمی است که چگونه این نشوونما باید از همان‌جایی باشد که ارادهٔ او بر آنجا

---

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ١٤٩.

۲. رجوع شود به ***تفسیر فرات الکوفی***، ص ١٨٥؛ ***الکافی***، ج ٤، ص ١٩٠؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ٢، ص ٨٩ و ٢٤١ و ٢٤٢؛ ***مصباح المتهجّد***، ج ٢، ص ٦٦٩.

تعلّق گرفته است؛ ارادهٔ خدا بر جایگاه و خانهٔ خود تعلّق گرفته است و زمین هم باید از همان‌جا شروع شود و تکوّن زمین باید از همان‌نقطه به‌وجود آید.

یعنی کل تشکّلِ مناطق مختلف در تمام دنیا باید از نقطهٔ عبودیت و وحدت و اتصالِ جنبهٔ مُلکی به جنبهٔ ملکوتی شروع شود و از آنجا نشئت بگیرد؛ لذا باید ما از این نظر قدر مکه را بدانیم و قدر کعبه را بدانیم و نباید این بنا را یک بنای عادی تلقّی کنیم که مانند سایر ابنیه است.

جاهای دیگر هم ساخته‌اند و مانند آن هست؛ حتی ما به بعضی از جاها رفتیم و شنیده‌ام در هند هم هست و یا در همین ایران، بعضی‌ها عبادتگاه خود را مانند کعبه درست کرده‌اند؛ و چنین امکنه‌ای وجود دارد و ما در خدمت مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ هم رفته بودیم. یعنی ساختمانی به همین طول و عرض و ارتفاع کعبه ساخته شده است و آنجا را محل عبادت خودشان کرده‌اند؛ اما وقتی انسان در آنجا می‌رود و نگاه می‌کند و آن را با نگاه به کعبهٔ واقعی مقایسه می‌کند، می‌فهمد که تفاوت از زمین تا آسمان است؛ با اینکه این همان سنگ است و با همان سنگ این بنا را می‌سازند، ولی مسئله بسیار تفاوت می‌کند.

مسئلهٔ مکه و کعبه، یک مسئلهٔ عادی نیست که ما با یک نظر عادی به آن نگاه کنیم و دیدگاه ما نسبت به آن مانند سایر جاها و سایر بناها، یک دیدگاه عادی باشد. از نظرِ سنگ‌بودن، این سنگ تفاوتی با سنگ دیگر ندارد؛ بر فرض شما این سنگ‌ها را هم خراب کنید و جای دیگر ببرید و اصلاً دوباره از اول این بنا را با آجر درست کنید، همان است و تفاوتی نمی‌کند؛ اگر شما این بنا را با آهن هم درست کنید، با گچ هم درست کنید، با خاک هم درست کنید، همین است؛ مسئله، مسئلهٔ سنگ و مَلاط آن نیست که این ارزش و قیمت و اعتبار را به آن داده است؛ بلکه ارزش و اعتبار آن به تعلّقِ اراده و میل پروردگار است؛ یعنی میل پروردگار و ارادهٔ پروردگار به این نقطهٔ خاص تعلّق گرفته است و برای انسان در طول سال، از این موقعیت‌ها پیش می‌آید.

مثلاً می‌گویند انسان باید در شب قدر این اعمال را انجام دهد؛ چرا؟ شب قدر که با سایر شب‌ها فرق نمی‌کند؛ اگر ده ساعت است، شب قبل آن هم ده ساعت بود.

ماه در شب قدر به هر مقدار بود، شب بعد و شب قبل آن هم همین است و تفاوتی نمی‌کند. زمان که فرق نمی‌کند. شب نیمهٔ شعبان هم همین است و روز عید قربان هم مسئله همین است؛ در مواقع مختلف و در ظرف‌های مختلف و خصوصیات مختلف، مسئله به همین کیفیت است.

چرا مطلب این‌طور است؟ چون ارادهٔ پروردگار به این زمان خاص تعلّق گرفته است. ماه رمضان خصوصیتی دارد که اختصاص به ماه رمضان دارد و اگر شما مثلاً ماه ذوالقعده را روزه بگیرید، با ماه رمضان فرق می‌کند؛ اگر شما ماه ربیع‌الأول را روزه بگیرید و بگویید: "ما به‌جای ماه رمضان، ماه ربیع‌الأول را روزه می‌گیریم، چون آن موقع حالمان خیلی خوش نیست"؛ هیچ فایده‌ای ندارد! همین‌که ماه رمضان می‌آید، انسان احساس می‌کند که حال‌وهوا عوض شد. خورشید و زمین که همان است و تفاوتی نکرده‌اند، اما مسئله فرق پیدا کرد و بزرگان این مطلب را می‌فهمند.

دیشب کتابی می‌خواندم و دیدم داستان‌های بسیار خوبی در آن هست. حکایات بسیاری از بزرگان بود و حکایات بسیار لطیف و ظریفی بود. حکایتی در آن از مرحوم آقاسید ابوالقاسم لواسانی (وصیّ ظاهری مرحوم آقاسید احمد کربلایی)[1] نقل می‌کرد:

بعضی شب‌ها به‌اتفاق مرحوم آقاشیخ محمد بهاری به مسجد سهله می‌رفتند، زیارت می‌کردند و تا صبح هم می‌ماندند.

(مرحوم آقاشیخ محمد بهاری از اولیای خدا و از شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و به‌اصطلاح هم‌شاگردی آقاسید احمد کربلایی ـ رضوان‌الله علیهم ـ بود؛[2] یعنی هر دو با هم نزد مرحوم آخوند می‌رفتند؛ و هر دو، مخصوصاً آقاسید احمد، از اعجوبه‌ها بودند. قبر مرحوم آقاشیخ محمد بهاری در دوفرسنگی همدان، در

---

۱. رجوع شود به ***مطلع انوار***، ج ۳، ص ٤٩ و ٤٢٧ ـ ٤٢٩.

۲. رجوع شود به ***توحید علمی و عینی***، ص ۱۷، تعلیقه.

شهر بهار است و مشخص است که چقدر مرد بزرگ، نورانی و عظیم‌المنزله‌ای بوده است؛ بسیار مرد بزرگی بوده و برکت آن منطقه به‌واسطهٔ وجود ایشان در آنجاست و افرادی که به آنجا می‌روند، حکایات عجیبی از آن قبرستان و از آثاری که در آن دیده‌اند، نقل می‌کنند.

هم‌شاگردی ایشان مرحوم آقاسید احمد کربلایی بوده که استاد اخلاق مرحوم قاضی ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بوده است؛ و ایشان شخصیتی عجیب و نادره در عالَم فضیلت و علم بوده‌اند.)

مرحوم آقاسید ابوالقاسم با مرحوم بهاری به مسجد سهله می‌روند؛ نزدیک صبح می‌شود؛ ایشان از زیر سقف بیرون می‌آیند و می‌روند تا به آسمان نگاه کنند که آیا اذان صبح شده است یا نه؟ شک می‌کنند، بازمی‌گردند و می‌گویند: "حالا قدری صبر کنیم تا طلوع فجر شود." اما می‌بینند مرحوم آقاشیخ محمد بهاری اذان می‌گویند. می‌گویند: "آقا، قدری صبر کنیم!" آقاشیخ محمد بهاری می‌گویند:

> من خودم دیدم ملائکهٔ شب رفتند و ملائکهٔ روز آمدند و نوبت خود را عوض کردند؛ تو به من می‌گویی چرا اذان می‌گویی؟![1]

این مسائل واقعیت دارد و عالم تکوین و این عالم ظاهری که ما می‌بینیم، گتره‌ای نیست. اگر من بخواهم شمّه‌ای از آنچه در حدود خودم شنیده‌ام نقل کنم، رفقا قدرت شنیدن ندارند؛ خیلی بی‌رودربایستی می‌گویم. تازه آن مقداری که در سعهٔ من بوده و آنچه من شنیده‌ام؛ ما که چیزی نفهمیدیم، ولی چیزی که شنیده‌ایم و آن مقداری که در سعهٔ ما بوده است، این مسئله است.

بنابراین حال‌وهوا عوض می‌شود. شما بگویید: "من می‌خواهم به‌جای ماه رمضان، ماه محرم روزه بگیرم!" نه، فایده‌ای ندارد؛ بله، روزه خوب است و انسان می‌تواند روزهٔ مستحبی بگیرد، ولی آن حال‌وهوای ماه رمضان چیز دیگری است، آن

---

۱. ***میل معشوقان***، سید علی‌اکبر صداقت، فصل دوم، بخش اول، دیدن ملائکهٔ روز و شب.

حال‌وهوای رجب چیز دیگری است؛ و خصوصیت رجب با ماه رمضان هم فرق می‌کند؛ ولی کسی که رجب را ادراک کند، به این معنا نیست که بی‌نیاز از ماه رمضان است؛ آن به‌جای خود، این‌هم به‌جای خود.

مانند کسی که بگوید: ما نماز می‌خوانیم ولی دیگر روزه نمی‌گیریم؛ چون نماز بهترین عمل است و **"الصّلاةُ قُربانُ کُلِّ تَقیٍّ"**[1] و **"ما نودیَ بِشَیءٍ کَما نودیَ بِالصّلاةِ"**؛[2] به هیچ چیز مانند نماز تأکید نشده است؛ لذا ما به‌جای روزه، نماز می‌خوانیم. نه! آن به‌جای خود، این‌هم به‌جای خود! آب برای ما مفید است، اما اگر ما همواره آب بخوریم، می‌میریم؛ بی‌رودربایستی می‌میریم! هم باید آب بخوریم، هم باید نان بخوریم؛ هر دو باید باشد. اکسیژن مفید است، ولی اگر کسی بگوید: من فقط اکسیژن تنفس می‌کنم و آب نمی‌خورم، می‌میرد! باید هر چیزی در جای خود و در موقعیت خود لحاظ شود.

بنابراین مسئلهٔ مکه و کعبه را شوخی نگیریم؛ مسئلهٔ بسیار مهمی است و مطلب، مطلب بسیار قابل توجهی است. یک‌وقت رفقا خیال نکنند که می‌خواهند به یک سفر عادی مشرّف شوند؛ مانند اینکه به یک سفر تفریحی یا سفری خارج از کشور می‌روند

---

۱. ***الکافی***، ج ۳، ص ۲٦۵. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه:
«نماز، حالت قُرب و نزدیکی انسان [متّقی] به پروردگار است.»

۲. ***الکافی***، ج ۲، ص ۱۸:
«... عَن زُرارَةَ عن أبی‌جَعفرٍ عَلیهِما‌السّلام، قال: **"بُنیَ الإسلامُ علیٰ خَمسَةِ أشیاءَ: عَلَی الصّلاةِ و الزّکاةِ و الحجِّ و الصّومِ و الوَلایَةِ."** قال زُرارَةُ: فَقُلتُ: و أیُّ شَیءٍ مِن ذَلِکَ أفضَلُ؟ فَقالَ: **"الوَلایَةُ أفضَلُ، لِأنّها مِفتاحُهُنَّ و الوالی هو الدّلیلُ عَلَیهِنَّ.** قُلتُ: ثُمَّ الّذی یَلی ذَلِکَ فی الفَضلِ؟ فَقالَ: **الصّلاةُ! إنّ رسولَ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم قالَ: الصّلاةُ عَمودُ دینِکُم**... .»» ترجمه:
«از امام باقر علیه‌السّلام روایت شده است که فرمودند: "اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت." زراره گوید: پس گفتم: کدام یک از اینها برتر است؟ فرمودند: "ولایت برتر است، زیرا کلید آنهاست و والی (امام) راهنمای بر آنهاست." گفتم: پس از آن، کدام‌یک در فضیلت قرار دارد؟ فرمودند: "نماز! همانا رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمودند: نماز ستون دین شماست...".» (محقق)

و باید درضمن، کارهای روتین و افعال و اعمالی هم انجام دهند تا تکلیف ساقط شود. مسئله این‌طور نیست! رفقا می‌خواهند به جایی بروند که خدا آنجا را برای پذیرایی مهمانان و بندگان خود انتخاب کرده است؛ و برای پذیرایی افرادی انتخاب کرده است که آنها را با غرضی در این دنیا آورده است، نه گتره‌ای! همین‌طور قرعه نینداخته است که اسم فلانی درآید و او را خلق کند، بلکه او را روی حساب در این دنیا آورده است.

ما که اکنون در این دنیا هستیم، به این معناست که برای تک‌تک ما نزد خدا و ملائکه یک پرونده و دفتر باز شده است؛ نباید بگوییم: "خدا این‌همه خلایق دارد، دیگر کِی چشم او به ما می‌افتد!" نه، به همان‌مقدار که خدا ازنظر اهمیت و موقعیت، به بالاترین فردی که روی زمین است توجه دارد و برای او حساب باز می‌کند و کار و برنامه دارد ـ که پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است و بالاتر از او نداریم ـ به همان‌مقدار برای تک‌تک ما حساب باز کرده و پرونده درست کرده است؛ دفتر اول، دفتر دوم، کاغذ اول، ورق دوم، سوم، چهارم، تااینکه این دفتر تمام شود!

روز قیامت می‌گویند: "در صفحهٔ ۳۹ چه نوشته‌ای؟ ما فلان کار را از تو دیدیم و در صفحهٔ ۳۷ ثبت کردیم! شما در صفحهٔ ۳۳ فلان عمل را در فلان روز و فلان ساعت انجام دادی." و با واقعیت مو نمی‌زند! تمام آنچه که خدای متعال برای هر کسی از عمر مقرّر کرده است، به تعداد هر روز یک ورق قرار داده است؛ از صبح که از خواب برمی‌خیزیم تا شب که می‌خواهیم بخوابیم؛ سطر اول، سطر دوم تا آخر؛ و این دفتر را در روز قیامت به دست ما می‌دهند. بنابراین خلقت ما خلقت گتره‌ای نبوده است، بلکه براساسِ یک هدف و مسیری بوده است.

بنابراین چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به‌جای حج، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس و زکات بپردازید، انفاق کنید یا صلهٔ رحم بجا آورید؟! خب، خدا می‌توانست بگوید به‌جای حج، این کارها را انجام بدهید!

چه نکته‌ای در این است که باید از یک مکان دور، از دورترین نقطهٔ زمین ـ فرض کنید وسط قارهٔ امریکا یا شهرهایی که درست مقابل مکه هستند و می‌توان به دو سمت

نماز خواند ـ بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکه بیایید؟ اینکه عرض می‌کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷٤۷! باید با قایق بلند شوید و برای انجام این فریضه بیایید.

آیا مطلب، همین مسئلهٔ عادی است که بگوییم: "دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیهٔ چیزهایی که خدا گفته، این هم روی آنها!" یا به قول بعضی: "این حرف‌ها را بعضی‌ها درآورده‌اند!" آیا این یک مسئلهٔ عادی است؟

یا اینکه نه، قضیه همان قِسمی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: ای بندهٔ ما ابراهیم، ندا سر ده که این ندایت تا روز قیامت به گوش همهٔ عالمیان برسد؛[1] هر کسی که تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السّلام، بعد از ظهور، در دوران رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت به این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید!

این یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا، به ارتباط و تعلّق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد؛ مسئله این است. اگر کسی به مکه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که بر عهدهٔ اوست، به مقصد نمی‌رساند.[2] خیلی عجیب است!»[3]

«آن کسی که می‌خواهد به مکه و مسجدالحرام برود، فقط باید چشمش به کعبه باشد! "**النّظَرُ إلَی الکَعبةِ عِبادَةٌ**؛[4] نظر به کعبه عبادت است." فقط باید به آن توجه داشته باشد و به هیچ جای دیگری نباید توجه داشته باشد؛ اصلاً توجه کردن [به جای دیگر] غلط است و فقط باید به نماز و طواف و امور دیگر بپردازد، تااینکه بتواند آنجا آن آثار واقعی و حقیقی حج را به‌دست بیاورد.»[5]

---

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.

۲. رجوع شود به ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۱.

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

٤. ***الکافی***، ج ٤، ص ۲٤۰.

۵. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

«حتی اگر حال قرآن‌خواندن ندارید، بنشینید و به کعبه نگاه کنید؛ خود نگاه به کعبه عبادت است و موجب آثاری است.»[۱]

«یکی از رفقای اهل معنا و به‌اصطلاح اهل‌بخیه،[۲] درمورد یکی از حالات بسیاربسیار عالیِ خود به بنده می‌گفت:

من در مکه در مقابل مستجار نشسته بودم و بر مبنای: **"النّظَرُ إلَی الکعبةِ عبادةٌ"** به کعبه نگاه می‌کردم. در همان حالِ نظر به کعبه و توجه به این حقیقت توحیدیه که: این کعبه نقشی از آن حریم پروردگار و بیت عتیق دارد، و این مردمی که الآن به دور آن طواف می‌کنند، گرچه خود متوجه نیستند ولی درواقع به دور "او" طواف می‌کنند، یک‌مرتبه یک برقی زده شد و جمال محبوب فقط یک آنْ بر من تجلّی نمود. این تجلّی چنان تمام شراشر وجود مرا فراگرفت و به لرزه درآورد که قسم به خدا اگر برای مرتبهٔ دوم تکرار می‌شد، بدون شک دیگر قالب تهی می‌کردم! این جمال، جمالی بود که دیگر تا آخر عمر نمی‌توانم به هیچ جمالی در دنیا نگاه کنم و حتی تصور آن نیز حال مرا به‌هم می‌ریزد!

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد[۳]

هنگامی که برقی به خرمن وجودی انسان بخورد، همه را به آتش می‌کشاند و دیگر چیزی باقی نمی‌گذارد. حال آیا کسی که چنین برقی به او خورده است، بازهم به‌دنبال سیب و گلابی از نعمت‌های بهشتی می‌رود؟![۴]

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. گویند: در زمان ناصرالدین‌شاه از خیاط‌ها دعوت کردند تا بهترینِ آنها را برای رفوی پردهٔ پارهٔ حرمسرا انتخاب کنند. دراین‌حال یک پالان‌دوزی هم با سوزن و نخ آمد؛ به او گفتند: «ما خیاط‌ها را دعوت کردیم، تو برای چه آمدی؟» او گفت: «آخر ما هم اهل‌بخیه هستیم!» (مؤلف)

۳. ***دیوان حافظ*** (قزوینی)، غزل ۱٤۰.

٤. در اینجا مطلبی به‌خاطر آمد که بیان آن خالی از لطف نیست: روزی در یک سفر تشرّف به مکه روبه‌روی حِجر اسماعیل نشسته بودم که دیدم دو پیرمرد ایرانی که از ظاهر حال آنها معلوم بود ⇦

خوشا به حال اولیای خدا که به‌جای یک لحظه و یک برق در تمام مدت شبانه‌روز خود در چنین حالی مستغرق‌اند و در چنین وضعیتی قرار دارند.

گاهی می‌خواستم سؤال مهمی را که در ذهن داشتم از حضرت حداد ـ رضوان‌الله علیه ـ بپرسم، ولی به خود اجازه نمی‌دادم که ایشان را از آن حالی که داشتند خارج کنم. در آن موقع فقط به همین مقدار می‌دانستم که آن حال ایشان یک حال غیرعادی است و بعدها روشن شد که عجبا ایشان در کجا بوده‌اند!

اما ایشان بعد از گذشت مدتی بدون‌مقدمه می‌گفتند: "شما سؤالی داشتید؟" عرض می‌کردم: "بله آقا، سؤال داشتم." می‌فرمودند: "خب سؤالت چه بود؟" می‌گفتم: "شما که خود بهتر می‌دانید!" و ایشان پاسخ مسئله را بیان می‌فرمودند.

این حالاتی را که پروردگار برای بندگان صالحش درنظر گرفته، به‌هیچ‌وجه قابل توصیف نیست. شما مناجات بسیار عجیب خمسةعشر را بخوانید و ببینید که چگونه امام سجاد علیه‌السّلام در باب تجلیات و نفحات توحیدی و کیفیت جذب بنده با پروردگارش، دیگر مطلبی را باقی نگذاشته است![1]»[2]

«**النّظَرُ إلَی الکعبةِ عبادةٌ**؛ نگاه کنید و ببینید؛ این دیگر به‌دست نمی‌آید! هر مقدار که انسان به کعبه نگاه کند، از کیفیتِ ربط بین ظاهر و باطن، باطن را برای خود استجلاب

⇦ آمده‌اند تا ببینند در مکه چه خبر است، باهم صحبت می‌کنند. یکی از آنها می‌گفت: «آخر ما فلسفهٔ این چند سنگی را که مردم به دور آنها می‌گردند، متوجه نشدیم!» شخص سومی که به‌عنوان بزرگ و راهنما بود در پاسخ گفت: «طواف مردم به دور کعبه به‌جهت قدمت آن است!»
من به او گفتم: «اگر به‌خاطر قدمت چندهزارساله است، چرا مردم به دور آن کوه که قدمتش میلیون‌ها سال بیشتر است نمی‌گردند؟!» و بعد مقداری برای آنها صحبت کردیم. (مؤلف)

۱. مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ قرائت مناجات خمسةعشر را در جلسات و هم‌چنین به‌طور خصوصی توصیه می‌کردند؛ لذا مناسب است که انسان در نمازشب و یا در هنگام تشرّف به مَشاهِد مشرّفه و یا در هر فرصت دیگری که حالش مساعد است و کشش دارد، یکی از این مناجات‌ها را بخواند. (مؤلف)

۲. ***سیرهٔ صالحان***، ص ۱۷۳. (آیةالله طهرانی)

می‌کند؛ چون این توجه، ارتباط دادن نفس به باطن است، نه‌اینکه فقط نگاه کردن باشد. وقتی شما به چیزی نگاه می‌کنید بر شما اثر می‌گذارد؛ چرا می‌گویند به زن نامحرم نگاه نکن؟[1] چون همین‌که نگاه می‌کنی، خودت را هم جزئی از آن می‌کنی، نفست را متوجه آن می‌نمایی و خیال و نفس و ذهن، همه در آن متمرکز می‌شود.

چرا می‌گویند وقتی کسی که اهل شئونات و دنیاست دارد عبور می‌کند، او را نگاه نکن؟ چرا می‌گویند وقتی چند ماشین دارند از جایی عبور می‌کنند و بسیار شلوغ می‌شود، نگاه نکن؟ چرا؟ به‌خاطر اینکه درون آن می‌روی؛ درون این دنیا و این حال‌وهوا می‌روی! آنها چند ماشین با خود راه می‌اندازند که تو نگاه کنی؛ با این نگاهی که می‌کنی، نفس و ملکوت خود را در ملکوت او می‌بری؛ لذا تأثیر می‌گذارد.

اینکه می‌گویند: **النّظَرُ إلَی الکَعبةِ عبادةٌ**؛ یعنی ملکوت خود را در ملکوت کعبه ببر؛ این ظاهر وقتی توجه می‌کند، همراه با این توجه، برزخ و مثال و ملکوت [نیز اثر می‌گیرد]؛ و این مسئله وابسته به این است که شخص در چه مرتبه‌ای قرار دارد؛ هرچه بالاتر، بالاتر! آن‌طوری‌که مرحوم والد، آقای حداد یا امام زمان علیه‌السّلام [نگاه و ادراک می‌کنند کجا و نگاه دیگران کجا]!

مگر شما خیال می‌کنید امام زمان علیه‌السّلام به کعبه نگاه نمی‌کنند؟! امام زمان

---

۱. ***دعائم الإسلام***، ج ۲، ص ۲۰۲:

«سُئِلَ عن الرّجُلِ تَمُرُّ بِهِ المَرأةُ فَینظُرُ إلَیها؟ قال [أمیرالمؤمنینَ علیه‌السّلام]: **أوّلُ نَظرَةٍ لَکَ؛ و الثّانیةُ عَلَیکَ لا لَکَ؛ و النّظرَةُ الثّالثةُ سَهمٌ مَسمومٌ مِن سِهامِ إبلیسَ، مَن تَرَکَها لِلّهِ لا لِغَیرِهِ، أعقَبَهُ اللهُ إیمانًا یَجِدُ طَعمَهُ.**» ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دربارهٔ مردی سؤال شد که زنی از کنارش عبور می‌کند و او به زن نگاه می‌کند. ایشان فرمودند: نگاه اول برای توست؛ و نگاه دوم به زیان توست نه به سود تو؛ و نگاه سوم تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است، که هر کس آن نگاه را برای خدا و نه برای غیر او ترک کند، خداوند ایمانی به او عطا می‌کند که طعمش را می‌چشد.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۲۰، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۵.

هم هر سال که مشرّف می‌شوند، به کعبه نگاه می‌کنند؛ با اینکه تمام ارزش کعبه به وجود امام علیه‌السّلام است و بدون امام، کعبه کلوخی بیش نمی‌ارزد؛ کلوخی که با آن دیوار می‌سازند! وجود امام علیه‌السّلام است که به کعبه ارزش می‌دهد و آن نفحاتی که از جانب ملکوت کعبه بر نفس انسان می‌آید، واسطهٔ آن امام علیه‌السّلام است! امام نباشد، به‌اندازهٔ سر سوزنی هم نصیب ما و شما نمی‌شود. گرچه این‌طور است، ولی وقتی همین امام به کعبه نگاه می‌کنند، چه می‌فهمند و چه چیزی را ادراک می‌کنند؟ وقتی برای پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم قرآن می‌خوانند، چه‌چیزی را ادراک می‌کنند؟

ابن‌مسعود قرآن را زیبا می‌خواند و صدای حزینی داشت؛ پیغمبر می‌فرمودند: **"ابن‌مسعود برای من قرآن بخواند."**[1] وقتی ابن‌مسعود برای آن حضرت قرآن می‌خواند، ایشان گریه می‌کردند؛ چه‌چیزی را ادراک می‌کردند و چه‌چیزی را می‌فهمیدند؟ آیا مانند وقتی بود که ما قرآن می‌خوانیم؟! ما هزار صفحه، از اول تا آخر قرآن را همین‌طور می‌خوانیم و نه‌تنها یک قطره اشک هم برایمان نمی‌آید، بلکه هیچ‌چیز هم حالی‌مان نمی‌شود! ولی ایشان نه؛ ایشان گریه می‌کردند، متحوّل می‌شدند و رنگشان سرخ می‌شد؛ خلاصه، اینجا خبرهایی هست که ما نمی‌دانیم! همین‌قدر می‌دانیم که هست، چون خودمان این مسائل را از بزرگان دیده‌ایم.

اسم حج که می‌آمد، من می‌دیدم اشک مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ همین‌طور از چشمشان جاری می‌شد. ایشان از حج چه می‌فهمیدند؟ شما همین مسئله را نسبت به امام زمان علیه‌السّلام بالاتر ببرید؛ آن هم همین است. شما خیال کردید امام زمان که هرسال به حج می‌روند، همین‌طور است که مثلاً حالا بیکار هستیم، برخیزیم به آنجا برویم؟! نه، امام زمان علیه‌السّلام هم می‌روند و از آن حج استفاده می‌کنند؛ منتها استفاده‌ای که ایشان می‌کنند با استفاده‌ای که ما می‌کنیم، فاصلهٔ بینَ الأرضِ و السّماء است؛ هر کسی به‌حسب خود استفاده می‌کند. ما بسیار استفاده

---

۱. *صحیح البخاری*، ج ٦، ص ۱۱۳؛ *أنساب الأشراف*، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

کنیم، این است که حالمان خوب شود، تغییر و تحولاتی در ما پیدا شود، چه‌بسا مسائلی برایمان رخ دهد و خوابی ببینیم. دیده شده است افرادی که به حج می‌روند، خواب‌هایشان در آنجا فرق می‌کند؛ اینها همه به‌خاطر تأثراتی است که برای آنها از تأثیرات آن امکنه و فضاها حاصل می‌شود. آیا امام زمان علیه‌السّلام هم همین‌طور است؟! نه آقاجان، ایشان در عالم و فضای دیگری هستند؛ ایشان هم که به کعبه نگاه می‌کنند، دارند در همان مرتبهٔ خودشان سیر می‌کنند.»[1]

«اکنون آمده‌اند پشت کعبه چند هتل ساخته‌اند؛ نمی‌دانم عکس‌های آن را دیده‌اید یا رفقایی که رفته‌اند آنها را دیده‌اند؟ برجی ساخته‌اند به کجا رفته است! ساعتی هم آن‌طرف هست که هرجای مکه بایستید، دور و بالای آن ساعت را می‌بینید. به اعتقاد من قطعاً دست صهیونیست در ساختن این برج دخالت داشته است!

شما الآن وارد مسجدالحرام می‌شوید، به‌جای اینکه چشمتان به کعبه بیفتد، به این برج می‌افتد؛ مگر کعبه جای این حرف‌هاست؟! یعنی وقتی زائر می‌خواهد به آنجا برود و زیارت کند، باید در مسجدالحرام برج و ساعت ببیند؟! هر مرتبه که ما آمدیم طواف کنیم، چشممان به قیافهٔ نحس این دارالإمارهٔ کذایی می‌افتاد! لذا دیگر آن توجه به کعبه و آن لحاظ کعبه از بین می‌رود. هر کسی را نگاه می‌کردی، می‌گفت: "آن برج را ببین!" آقا، داری طواف می‌کنی؛ چشمت را پایین بینداز! به‌جای اینکه چشمت به آن بیت باشد که "**النَّظَرُ إلَى الكَعبةِ عبادةٌ**؛ نظر به کعبه عبادت است" داری به آن برج نگاه می‌کنی؟!

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند: "بنشینید فقط به کعبه نگاه کنید." این‌قدر با یکدیگر سخنان بیهوده نگویید که: فلان کنید و چه‌کار کنید و این کجا رفت! بنشینید به کعبه نگاه کنید.

این را آنجا درست کرده‌اند که کعبه را بشکنند و اثرش را از بین ببرند. بعد هم

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، *اسفار*، درس ۶۰۴. (آیةالله طهرانی)

شنیدم که در علائم آخرالزّمان هم چنین چیزی آمده است.[۱] حاجی وقتی که دارد دور کعبه طواف می‌کند، به‌جای‌اینکه توجه داشته باشد، چشمش به آن برج است نه به کعبه؛ آن‌وقت این طواف دیگر اثر ندارد و در او تأثیر ایجاد نمی‌کند و نفوذ نمی‌کند.

خب، اینکه بسیار بلند است؛ مگر بلند درست‌کردن هنر است؟! در دبی هم برجی چند برابر این ساخته‌اند؛ مگر هنر است؟! جرثقیل آمده، بتن را بالا برده‌اند، طبقات روی هم رفته‌اند و برج مستقیم بالا رفته است؛ کجای این هنر و تمدن است؟! کجای این ارتقا و تکامل بشری است؟! این، تکامل بتن و میلگرد است؛ تکامل بشری کجا رفت؟! اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که میزان حیات بشر تا آنجایی باید باشد که در راه رسیدن به تکامل روحی مانع ایجاد نکند؛ درحالی‌که این مسئله ایجاد مانع می‌کند.»[۲]

حجرالأسود[۳]

---

۱. رجوع شود به ***مسند أحمد***، ج ۲، ص ۱۱۸؛ ***صحیح البخاری***، ج ۲، ص ۲۳؛ ***عوالی اللّئالی***، ج ۱، ص ۱۵٤.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *قزوین: ۱۹ شعبان‌المعظم ۱٤۳۲ هـ.ق.* (آیةالله طهرانی)

۳. **حجرالأسود**: سنگی سیاه‌رنگ است که بر دیوار کعبه در رکن شرقی نصب شده است. این سنگ، از ارزش معنوی بسیار برخوردار است. رکن شرقی کعبه به‌جهت وجود حجرالأسود در آن، به «رکن حجرالأسود» نیز معروف است. فاصلهٔ این سنگ از سطح زمین مسجدالحرام، یک‌ونیم متر بلندتر است. این سنگ در محفظه‌ای از نقره قرار داده شده است. امروزه، از این سنگ تنها هشت تکهٔ کوچک باقی مانده که بزرگ‌ترین آنها به اندازهٔ یک خرما است.

• براساس روایتی از امام باقر علیه‌السّلام سه سنگ از بهشت بر روی زمین قرار دارد که یکی از آنها حجرالأسود است.[۱]

• پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به لمس حجرالأسود توصیه فرموده‌اند.[۲]

• طواف کعبه از روبه‌روی این سنگ آغاز و به همین‌جا پایان می‌یابد. در هر طواف واجب و مستحب، سفارش شده است که با دست راست این سنگ را لمس کرده و آن را ببوسند و اگر نشد، با دست به آن اشاره کنند و عهد و پیمان خود را با آن تجدید نمایند.[۳]

• در نزاع محمد بن حنفیه با امام سجاد علیه‌السّلام در موضوع امامت، امام حجرالأسود را حکَم ⇦

«دربارهٔ حجرالأسود که بر رکن کعبه نصب شده و دارای شعور و ادراک است، روایاتی به مضامین مختلف وارد شده است؛ و ما برای نمونه چند تا از آنها را در اینجا می‌آوریم.

۱) در *علل الشّرائع* و *عیون أخبار الرّضا* از صدوق از پدرش از محمد عطّار از محمد بن احمد از موسی بن عُمر از ابن‌سنان از ابوسعید قمّاط از بُکَیر بن أعیَن روایت کرده است که:

قالَ: قالَ لی أبوعبدِاللهِ علیه‌السّلام: **"هَل تَدری ما کان الحَجَرُ؟"** قالَ: قُلتُ: لا. قالَ: **کان مَلَکًا عَظیمًا مِن عُظَماءِ المَلائِکَةِ عندَ اللهِ عزَّوَجلَّ، فَلَمّا أخَذَ اللهُ مِنَ المَلائِکَةِ المیثاقَ کان أوّلَ مَن آمَنَ بِهِ و أقَرَّ ذَلِکَ المَلِکُ؛ فاتَّخَذَهُ اللهُ أمینًا علیٰ جَمیعِ خَلقِهِ فألقَمَهُ المیثاقَ و أودَعَهُ عِندَهُ.**

"بُکَیر بن أعیَن می‌گوید: حضرت صادق علیه‌السّلام از من پرسیدند: آیا می‌دانی حجرالأسود چه بوده است؟ گوید: من گفتم: نه.

حضرت فرمود: فرشته‌ای بوده است از فرشتگان بزرگ در نزد خداوند عزّوجلّ؛ چون خداوند از فرشتگان عهد و میثاق گرفت، اولین کسی که ایمان به خدا آورد و اقرار کرد این فرشته بود؛ بنابراین خداوند او را امین خود بر خلائقش قرار داد؛ و میثاق را در او وارد کرد و به‌عنوان امانت و ودیعت نزد او سپرد."

و سپس آن حضرت داستان مفصل آن را بیان می‌کنند و در آخر روایت می‌فرمایند: **و لم یَکُن فیهِم أشَدُّ حُبًّا لِمحمّدٍ و آلِ محمّدٍ مِنهُ، فَلِذَلِکَ اختارَهُ اللهِ عزَّوَجلَّ**

⇦ قرار دادند و حجر به امامت امام سجاد علیه‌السّلام شهادت داد.[٤]

• حجرالأسود در طول تاریخ، مورد حمله‌های متعددی قرار گرفت و افراد بسیار، قصد تخریب یا دزدیدن آن را داشته‌اند که گاه موفق نیز بوده‌اند. (محقق)

۱) ***تفسیر العیّاشی***، ج ۱، ص ۵۹.

۲) ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤٢٤.

۳) ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۱٦ ـ ۳۲۲.

٤) ***الهدایة الکبری***، ص ۲۲۰.

مِن بَینِهِم و ألقَمَهُ المیثاقَ، فَهوَ یَجیءُ یَومَ القیامَةِ و لَهُ لِسانٌ ناطِقٌ و عَینٌ ناظِرَةٌ یَشهَدُ لِکُلِّ مَن وافاهُ إلیٰ ذَلِکَ المَکانِ و حَفِظَ المیثاقَ.[1]

"و در میان فرشتگان هیچ فرشته‌ای نبود که محبتش از آن حجَر به محمد و آل‌محمد بیشتر باشد؛ و بر این اساس خداوند او را از میان سایر فرشتگان اختیار کرد؛ و میثاق را به او داد، پس حجرالأسود در روز قیامت می‌آید درحالی‌که زبانی دارد گویا و چشمی بینا و گواهی می‌دهد برای هر کسی که به او در این مکان برخورد کرده است و به نزد او آمده است و عهد و میثاق را در نزد او استوار نموده است."

۲) در *اختصاص*[2] مفید با سند متصل خود روایت می‌کند از حضرت باقر علیه‌السّلام که:

چون حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهماالسّلام شهید شدند، محمد بن حنفیه فرستاد به‌دنبال حضرت سجاد علی بن الحسین علیهماالسّلام و با او در خلوت نشست؛ و سپس گفت:

"ای برادرزادهٔ من، می‌دانی که رسول خدا منصب امامت و وصایت را بعد از خود به علی بن ابی‌طالب علیه‌السّلام واگذار کرد؛ و پس از آن به حسن بن علی و پس از آن به حسین علیه‌السّلام؛ و پدر تو کشته شد و در امر امامت و وصایت وصیتی ننموده است!

و من عموی تو و هم‌شاخهٔ پدر تو هستم؛ و در سن من و تقدم من، اینکه ولادت من از علی بوده است؛ و من در امر خلافت و امامت درحالی‌که تو جوان هستی سزاوارترم؛ و بنابراین در امر امامت و وصیت با من از در مخاصمه و منازعه وارد نشو! و از من دوری مکن و در جانبی جداگانه مایست!"

حضرت سجاد فرمودند:

---

۱. ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۳۰ و ٤۳۱؛ ***بحار الأنوار***، ج ۲٦، ص ۲٦۹ و ۲۷۰.

۲. در *بحار الأنوار* با علامت اختصاری «خص» آمده است که مراد *منتخب البصائر* است نه *اختصاص*. (محقق)

"ای عمو از خدا بپرهیز! و چنین ادعایی را که برای تو حق نیست مکن؛ به‌درستی‌که من تو را اندرز می‌دهم که از جاهلان نبوده باشی! پدر من در امر امامت، وصیت به من کرده است قبل از اینکه عازمِ رهسپاری عراق گردد؛ و در این امر یک ساعت قبل از شهادتش نیز با من عهد بسته است؛ و اینک سلاح رسول‌الله در نزد من است. بنابراین تو متعرض این امر مشو که من بر کوتاهی عمر تو و تشتّت احوال تو در صورت تعرّض نگرانم!

و چون حضرت امام حسن علیه‌السّلام با معاویه صلح نمود، خداوند تبارک و تعالیٰ خودداری کرد که امامت و وصایت را در غیر از اولاد حسین علیه‌السّلام قرار دهد؛ و اگر تو می‌خواهی بر این امر واقف گردی بیا باهم به نزد حجرالأسود برویم و شکایت و تحاکم به‌سوی او بریم و از او پرسش کنیم!"

حضرت باقر می‌فرمودند:

این گفتگو بین آن دو در مکه واقع شد. و هر دو باهم آمدند تا در مقابل حجرالأسود قرار گرفتند؛ و در این حال حضرت سجاد فرمودند: "ای عمو به‌سوی خدا تضرع و ابتهال کن و از او بخواه که این سنگ را برای تو به سخن درآورد؛ و پس از آن دربارهٔ ادعایی که می‌کنی از او بپرس!"

محمد بن علی (ابن حنفیه) شروع کرد به ابتهال و تضرع به خداوند متعال در دعای خود؛ و از خدا خواست که حجرالأسود را به گفتار آورد؛ و پس از آن سنگ را مخاطب قرار داده و پرسش خود را از او کرد و سنگ جوابی نداد.

حضرت سجاد فرمودند: "ای عمو! اگر وصی و امام بودی؛ این سنگ جواب تو را می‌داد!"

محمد بن حنفیه گفت: "ای برادرزادهٔ من! تو پرسش کن." در این‌حال حضرت علی بن الحسین به آنچه می‌خواستند دعا نمودند و خدا را خواندند؛ و سپس گفتند: "به حق آن خداوندی که در تو میثاق انبیاء و اوصیاء و میثاقِ تمام مردم را قرار داده است، اینکه امام و وصی بعد از حسین را برای ما بازگو کنی!"

در این‌حال حجرالأسود چنان به جُنبش درآمد که نزدیک بود از جای خود

کنده شود؛ و سپس خداوند آن را به زبان عربی فصیح آشکار و روشن به سخن درآورد؛ و او گفت: "بار پروردگارا! وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السّلام برای علی بن الحسین بن فاطمة بِنت رسول‌الله است." محمد بن حنفیه از این مشاهده مراجعت کرد و می‌گفت: "علی بن الحسین علیهما السّلام."»[1][2]

«مستحب است که وقتی انسان همهٔ این اعمال را تمام می‌کند، آنگاه در مقابل حجرالأسود بایستد. اگر انسان می‌تواند، برود و حجر را استلام کند و ببوسد؛ و این مطلب دیگری است و به‌جای خود مستحب است.

مطلبی که هست این است که حجرالأسود سنگی است که با سنگ‌های دیگر تفاوت دارد، و فهم دارد؛ البته سنگ‌های دیگر هم فهم دارند، ولی این، فهم خاص خود را دارد، شعور دارد و سعهٔ وجودی او به‌نحوی است که تمام افرادی را که از زمان حضرت آدم علیه‌السّلام و زمانی که این سنگ از بهشت آمد، تا زمانی که قیامت برپا می‌شود به زیارت او می‌آیند، در نفس خود می‌پذیرد، مطالب آنها را در خود قرار می‌دهد، یادداشت می‌کند و در روز قیامت به آنها شهادت می‌دهد.[3]

---

۱. ***بحار الأنوار***، ج ٤٢، ص ٧٧، به نقل از *منتخب البصائر*، ص ٧٩.

۲. ***معاد شناسی***، ج ٧، ص ٢٤٦ ـ ٢٤٩. (علامه طهرانی)

۳. رجوع شود به ***تفسیر العیّاشی***، ج ١، ص ٥٩.

• ***معاد شناسی***، ج ٧، ص ٢٦٩:

«﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾؛[1] یعنی دائماً پروردگار به زمین چنین نیرویی می‌دهد که می‌تواند آن وقایعی را که در خود گرفته و حفظ و نگه‌داری نموده، و به‌عنوان واردات ثبت و ضبط کرده است و در محفظهٔ بایگانی بدون هیچ تغییری و تبدیلی مصون و محفوظ داشته است؛ همه را بیرون آورده و ارائه دهد؛ و در محکمهٔ عدل خداوند، چون موقع عرض و بازرسی رسیده، و باید نشان داده شود؛ همه را در مرأیٰ و مَسمع و مَنظر صاحبانش و افرادی را که خدا بخواهد قرار دهد.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ﴾؛[2] مردم از زمین جرگه‌جرگه بیرون می‌آیند تا اعمالشان بدانها نشان داده شود؛ معلوم می‌شود که حدیث‌کردن زمین به نشان‌دادن آن است؛ یعنی این زمین ⇦

⇦ که بیان می‌کند و حکایت می‌نماید از آنچه خداوند به او وحی کرده است به این است که زمین نشان دهد و ارائه نماید به‌طوری‌که صاحبان آن، آن را مشاهده کنند؛ پس حدیث کردن و سخن گفتنِ زمین نشان‌دادن آن است.

به انسان می‌گویند: بیا اعمالت را بنگر! مردم اگر عمل خوب بجای آورده باشند آن را می‌بینند و اگر عمل بد انجام داده باشند آن را می‌بینند. پس آنچه از اعمالی که از انسان سر می‌زند در عالم کون و هستی ثابت است؛ و ازبین نمی‌رود، و هرچه لباس وجود بپوشد طیَران عدم بر او محال است.

غایةالأمر از جلوی دیدگان انسان مختفی می‌گردد؛ و سپس اطاق بایگانی زمین را باز می‌کنند؛ و واردات را تبدیل به صادرات می‌کنند؛ که پروندهٔ هر کس را به دست خود او می‌دهند و می‌گویند: بیا تماشا کن مِن کُلِّ خَیرٍ و شَرٍّ!

و از این آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که تمام بِقاع زمین شهادت می‌دهند بر هر عملی که در آنجا انجام گرفته؛ و هر حادثه‌ای که در آنجا واقع شده است؛ هر نقطه از زمین که با انسان نسبتی داشته است گواه کردار انسان است؛ مثلاً کوه هیمالیا شهادت از عمل ما نمی‌دهد؛ شهادت از عمل ما همان بقاع و اماکنی می‌دهند که با ما نسبت و رابطه‌ای دارند و به‌عنوان "أیْن" ظرف مکان ما واقع شده؛ کما اینکه ازمنهٔ پیشین مانند ایام حضرت موسی و عیسی علیهم‌السّلام شهادت بر اعمال ما نمی‌دهند؛ همین زمانی که ما در آن هستیم و ظرف برای وجود شخص ماست گواهی بر اعمال ما می‌دهند.

بنابراین، تمام افرادی که در روی زمین قسمت شدند، هر زمینی و هر زمانی حکایت می‌کند از آن نِسَب و روابطی که در خود گرفته و آنها را تحمّل نموده است.

این مطالب به‌عنوان فلسفهٔ کلیهٔ شهادت امکنه و بقاع و زمان و زمین بیان شد. اما به‌عنوان جزئی: روایاتی که دراین‌باره داریم که هرجا نماز بخوانید آن مکان گواهی می‌دهد؛ زیارت کنید، شهادت می‌دهد؛ حج نمایید، شهادت می‌دهد؛ زمین عَرَفات و مَشعر و مِنا در روز قیامت از وقوف شما و بیتوتهٔ شما و قربانی و رَمْی شما شهادت می‌دهند؛ کوه صفا و مَروه شهادت می‌دهند. مَسعیٰ یعنی مکانی که در آن سعی می‌کنید، بین صفا و مروه؛ مَطاف یعنی جایی که گرداگرد کعبه طواف می‌کنید؛ همه دارای روح‌اند؛ و دارای نورند؛ و دارای حیات و شعورند؛ و همه گواهان و شاهدانند؛ این روایات، به اندازه‌ای بسیار است که قابل احصاء نیست، لیکن در باب واحدی جمع‌آوری نشده است، بلکه در میان ابواب فقه و زیارات و ادعیه و قرآن پخش شده است.[۳]» (علامه طهرانی)

۱) سوره زلزله (۹۹) آیه ٤ و ٥: ﴿یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾. ترجمه: «آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند * زیراکه پروردگارت به او چنین وحی (و فرمان) داده است.» (محقق) ⇦

مستحب است انسان در کنار حجرالأسود بایستد و اعتقادات خود را به آن عرضه بدارد که: "ای حجر، شاهد باش و در روز قیامت بیا و شهادت بده که من دارای این اعتقاد هستم!" انسان اعتقادات خود را نسبت به خدا، قرآن، کعبه، ائمه علیهم‌السّلام، راه و مسیر خود بر حجرالأسود عرضه بدارد و بعد، از او اقرار بگیرد که: "باید بیایی و مرا با همین اعتقادات در روز قیامت و در مقام حساب و کتاب و میزان تأیید کنی و به این مطالبی که اکنون گفتم شهادت دهی!" آن هم می‌آید شهادت می‌دهد؛[1] یعنی همهٔ اینها را در پروندهٔ هر شخصی به‌طور خاص نگه می‌دارد و می‌آید و به این مطلب شهادت می‌دهد. این مسئله‌ای است که همهٔ بزرگان هم این کار را انجام می‌دادند.»[2]

«ما هم این کار را کردیم؛ منتها بلد نبودیم چه بگوییم. لذا گفتیم: هرچه بزرگان، اولیا و ائمه علیهم‌السّلام به تو گفتند، به‌حساب ما هم بنویس و ما هم همان را می‌گوییم! خلاصه، خودمان را از حساب‌وکتاب و بیان و تفسیر عقاید و این مسائل راحت کردیم. این مسئله وجود دارد و بسیار هم مهم است. در روایت داریم که روز قیامت، حجرالأسود می‌آید و موقع حساب، شهادت می‌دهد که: این بنده، عقاید خود را این‌طور به من گفت!»[3][4]

«۳) ابن‌أبی‌الحدید از أبوسعید خُدری روایت می‌کند:

قالَ: حَجَجنا مَعَ عُمَرَ أوّلَ حَجَّةٍ حَجَّها فی خِلافَتِهِ، فَلَمّا دَخَلَ المَسجِدَ الحرامَ

⇦ ۲) سوره زلزله (۹۹) آیه ٦.

۳) به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به ***مجمع البیان***، ج ۱۰، ص ۷۹۸ و ۷۹۹؛ ***مسند أحمد***، ج ۲، ص ۳۷٤؛ ***تفسیر النّسائی***، ج ۲، ص ٥٤٤؛ ***الکشف و البیان***، ج ۱۰، ص ۲٦٤ و ۲٦٥؛ ***الدّر المنثور***، ج ٦، ص ۳۸۰؛ ***بحار الأنوار***، ج ۷، ص ۹۷ و ۳۱٥.

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۲۲؛ ج ۱٤، ص ۲۸۷.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۲۳ ـ ٤۲۷.

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٥. (آیةالله طهرانی)

دَنا مِنَ الحَجَرِ الأسوَدِ فَقَبَّلَهُ و استَلَمَهُ. فَقالَ: "إنّی لَأعلَمُ أنّكَ حَجَرٌ لا تَضُرُّ و لا تَنفَعُ و لولا أنّی رَأیتُ رسول اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم قَبَّلَكَ و استَلَمَكَ لَما قَبَّلتُكَ و لا استَلَمتُكَ."

فَقالَ لَهُ علیٌّ علیه السّلام: **"بَلیٰ یا أمیرَ المؤمنینَ! إنّهُ لَیَضُرُّ و لَیَنفَعُ؛ و لو عَلِمتَ تَأویلَ ذٰلِكَ مِن کتابِ اللهِ لَعَلِمتَ أنّ الّذی أقولُ لَكَ کَما أقولُ.**

قالَ اللهُ تَعالیٰ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِیٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ﴾.

فَلَمّا أشهَدَهُم و أقَرّوا لَهُ بِأنّهُ الرّبُّ عزَّ وَ جلَّ و أنّهُمُ العَبیدُ، کَتَبَ میثاقَهُم فی رَقٍّ ثُمّ ألقَمَهُ هَذا الحَجَرَ! و إنّ لَهُ لَعَینَینِ و لِسانًا و شَفَتَینِ یَشهَدُ بِالمُوافاةِ، فَهوَ أمینُ اللهِ عزَّ وَ جلَّ فی هَذا المَکانِ."

فَقالَ عُمَرُ: "لا أبقانیَ اللهُ بِأرضٍ لَستَ بِها یا أبا الحَسَنِ!"[1]

"أبوسعید خُدری گوید: ما با عُمر در اولین حجی که در زمان خلافتش کرد، حج کردیم؛ چون عمر داخل مسجدالحرام شد، به حجرالأسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید؛ و سپس گفت: من حقاً می‌دانم که تو یک سنگی بیش نیستی، نه نفعی از تو ساخته است و نه ضرری! و اگر من نمی‌دیدم که رسول‌الله تو را می‌بوسد و دست به تو می‌مالد، هرآینه من هیچ‌گاه تو را نمی‌بوسیدم و دست‌های خود را به تو نمی‌سودم!

دراین‌حال علی علیه‌السّلام فرمود: ای امیر مؤمنان! این سنگ هرآینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند و اگر تو می‌دانستی تأویل آنچه را که من می‌گویم از کتاب خدا، هرآینه می‌دانستی که آنچه را من می‌گویم، همان‌طور است که من می‌گویم!

خداوند تعالیٰ می‌فرماید: ﴿و یاد بیاور ای پیامبر آن زمانی که خداوند ذریهٔ بنی‌آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری!﴾

---

۱. ***بحار الأنوار***، ج ۳۰، ص ٦٨٨، به نقل از *شرح نهج البلاغة*، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت؛ و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار صاحب عزّت و جلالت است؛ این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجرالأسود) خورانید! آگاه باش ای عُمر که این سنگ سیاه، دو چشم دارد و یک زبان و دو لب دارد و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم بدین‌جا می‌کند و این سنگ امین خدای عزّوجلّ در این مکان است.

عُمر گفت: ای اباالحسن! خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد."

مجلسی ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بعد از نقل این داستان فرموده است:

این داستان را غزالی در کتاب *إحیاء العلوم* آورده است[1] و بُخاری و مُسلم در صحیحَین خود آورده‌اند ولی ذیل آن را که تنبیه امیرالمؤمنین به عُمر است نیاورده‌اند.[2]

و ابن‌تیمیه در *منهاج السّنة*[3] از جانب عُمر اعتذار جسته که این گفتار عمر به حجرالأسود که تو نفعی و ضرری نداری، براساس حقیقت نبوده؛ بلکه روی مصلحت و سیاست بوده است؛ چون کافران و مشرکانی که تازه وارد در دین اسلام شده بودند و به عبادت احجار و تعظیم و تکریم سنگ‌ها به امید نفع و از ترس پیدایش ضرر خو گرفته و الفت داشتند، بسیار بودند؛ و این کلام عمر به جهت آن بود که آن مشرکان خود را شریف و عزیز ندانند و بدین عملشان برای خود مکانی رفیع و منزلتی عالی قائل نشوند.[4]

لیکن روایت ابن‌أبی‌الحدید این اعتذار را باطل می‌کند؛ زیرا بعد از آنکه حضرت، عمر را از سرّ بوسیدن و استلام‌کردن مطلع کردند و تأکید کردند که این سنگ دارای بهره و زیان است، عمر جهت اعتذارِ خود را در این کلامش بیان نکرد؛

---

۱. رجوع شود به ***إحیاء علوم الدّین***، ج ۳، ص ٤٤٣.

۲. رجوع شود به ***صحیح مسلم***، ج ٤، ص ٦٦ و ٦٧؛ ***صحیح البخاری***، ج ۲، ص ۱٦۰ و ۱٦۲.

۳. این مطلب در *بحار الأنوار* از *المنهاج* آمده است که منظور *المنهاج فی شرح صحیح مسلم* از نَوَوی بوده است نه *منهاج السّنة* از ابن‌تیمیّه. واللّه أعلم. (محقق)

٤. ***المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج***، نووی، ج ۹، ص ۳۹۷.

و نباید بگوید: "ای اباالحسن، من زنده نباشم در زمینی که تو در آنجا نباشی!" زیراکه ظاهر این گفتار، گفتار کسی است که جاهل بوده و اعتراف به خطا کند، و تتمهٔ این روایت را حذف کرده‌اند برای‌آنکه از این اعتذار متمکن باشند.[۱]

٤) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن‌أبی‌عُمَیر و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از ابن‌أبی‌عمیر، و صفوان از معاویة بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام روایت می‌کنند که فرمود:

چون به حجرالأسود نزدیک شدی دو دست خود را بلند کن و حمد و ثنای خداوند را بجای آور و بر پیامبر که درود خدا بر او و آل او باد درود بفرست و از خداوند بخواه که از تو قبول کند، و سپس حجرالأسود را استلام کن (دست و صورت خود را به آن بمال) **و آن را ببوس! و اگر نتوانستی آن را ببوسی، آن را استلام کن و با دست خود به آن بمال؛ و اگر نتوانستی آن را با دست خود استلام کنی با دست خود به آن اشاره کن و بگو:**

اللَهمّ أمانَتی أدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاةِ. اللَهمّ تَصدیقًا بِکِتابِكَ و علیٰ سُنّةِ نَبیِّكَ أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریكَ لَهُ و أنّ محمّدًا عَبدُهُ و رَسولُهُ، آمَنتُ بِاللهِ و کَفَرتُ بِالجِبتِ و الطّاغوتِ و بِاللّاتِ و العُزّیٰ و عِبادَةِ الشّیطانِ و عِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدعیٰ مِن دونِ اللَه.[۲]

"بار پروردگار من! من امانت خود را سپردم و پیمان خود را استوار ساختم به‌جهت‌آنکه برای من گواهی به وفای عهد و میثاق دهی؛ بار پروردگار من، من کتاب خود را تصدیق نمودم و سنّت پیامبرت را پذیرا شدم.

شهادت می‌دهم که خداوندی جز تو نیست؛ یگانه هستی و انباز نداری؛ و اینکه محمد بندهٔ تو و فرستادهٔ توست. من به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت کافر شدم و به لات و عُزّیٰ و عبادت شیطان و عبادت هر شریکی سِوای الله کافر شدم."

---

۱. ***بحار الأنوار***، ج ۳۰، ص ٦۹۰ و ٦۹۱.
۲. ***الکافی***، ج ٤، ص ٤۰۲ و ٤۰۳.

و نیز از کلینی از عده‌ای از اصحاب از احمد بن أبی‌عبدالله از احمد بن موسی از علی بن جعفر از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام وارد است که:

قالَ: قالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه وآله وسلّم: **استَلِموا الرُّکنَ، فَإنّهُ یَمینُ اللهِ فی خَلقِهِ یُصافِحُ بِها خَلقَهُ مُصافَحَةَ العَبدِ أوِ الدَّخیلِ، و یَشهَدُ لِمَنِ استَلَمَهُ بِالمُوافاةِ.**[1]

"رسول خدا فرمود: رکن را که حجرالأسود است استلام کنید، چون او دست خداست در بین بندگانش که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند؛ مانند مصافحه‌ای که با بندهٔ خود و یا با پناهندهٔ خود می‌کند و آن حجَر نسبت به کسانی که او را استلام می‌کنند، در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد."»[2]

آب زمزم[3]

---

۱. ***تهذیب الأحکام***، ج ۵، ص ۱۰۲، به نقل از *الکافی*، ج ٤، ص ٤٠٦.

۲. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۲٤۹ ـ ۲٥٤. (علامه طهرانی)

۳. **زَمزَم**: چاهی مشهور واقع در مسجدالحرام در فاصلهٔ ۲۱متری شرقِ کعبه است. این چاه، بنا بر روایات، در ابتدا چشمه‌ای بوده که به لطف خداوند برای حضرت اسماعیل علیه‌السّلام جاری شده است.

این چاه در ابتدا منبع تأمین آب مکه بود و پس از آن، چاه‌های دیگری در مکه و اطراف آن ایجاد شد. این آب همواره نزد مردم مکه قِداسَت و اهمیت فراوانی داشته است. آنان اموات خود را با آب زمزم غسل می‌دادند و خود مقیّد به استفاده و نوشیدن از آن بودند. حضرت عبدالمطّلب علیه‌السّلام نام این چشمه را "زمزم" گذاشته است.

ائمه علیهم‌السّلام نیز در مناسبت‌های مختف انتساب خودشان را به زمزم بیان کرده و خود را به‌عنوان "فرزند زمزم" معرفی نموده‌اند. ویژگی‌هایی هم در روایات برای آب زمزم بیان شده است از جمله: بهترین آب روی زمین؛ شفابخش؛ دفع‌کنندهٔ ترس و اندوه؛ عامل افزایش علم نافع و وسعت رزق و روزی؛ سفارش به هدیه‌بردن این آب؛ استحباب نوشیدن و پاشیدن بر بدن؛ استحباب باز کردن کام کودک با آن.* (محقق)

* رجوع شود به: ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦۱؛ ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۲، ص ۳۹ ـ ٦۹؛ ***أخبار مکّة***، فاکهی، ج ۲، ص ۲٤ ـ ۷۹؛ ***عیون أخبار الرّضا*** علیه‌السّلام، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲٤٥ ـ ۲٤۷ و ٤۷۲ ـ ٤۷٤؛ ج ۲٥، ص ۲٦۰ و ۲٦۱؛ ***بحار الأنوار***، ج ٤٥، ص ۱۳۸.

«آب زمزم را انسان به هر نیت و برای وصول به هر مرادی بخورد به آن مراد می‌رسد؛ و می‌توان گفت خاصهٔ او حوائج مختلفهٔ ناس است علیٰ حَسَبِ اختلافِ مَقاصِدِهم.[۱] قالَ النّبیُّ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم: **"ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَه."**[۲]»[۳]

«یادم است در خدمت مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به مکه و حج مشرّف بودیم. هیچ‌وقت اولین باری را که قبل از انجام طواف، لیوان گرفتیم و می‌خواستیم آب زمزم بنوشیم، یادم نمی‌رود ـ سنّم حدود هفده سال بود و هنوز هفده سالم هم تمام نشده بود ـ که ایشان فرمودند: "هنگام شرب آب زمزم، هر دعایی بکنید، خدا مستجاب می‌کند!"

بعد، یکی از دوستان رو به ایشان کرد و گفت: "چه دعا کنیم؟"

ایشان فرمودند: **"اللَهمّ زِدْنی عِلمًا**؛ خدایا علم ما را زیاد کن!"

این دعا، دعایی است که اگر خدا مستجابش کند، دیگر همه‌چیز برای انسان تمام است. خیلی عجیب است!»[۴]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

هرچه بیشتر آب زمزم بخورید، بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم

---

۱. ***الرّوضة البهیّة*** (۲ جلدی)، ج ۱، ص ۲۰۳:
«فَقَد قالَ النّبیُّ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم: **"ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَهُ."** فَیَنبَغی شُربُه لِلمُهِمّاتِ الدّینیّةِ و الدُّنیَویّة؛ فَقَد فَعَلَهُ جَماعةٌ مِنَ الأعاظِمِ لِمَطالِبَ مُهِمّةٍ فَنالوها، و أهَمُّها طَلَبُ رِضَا اللهِ و القُربُ مِنه و الزُّلفیٰ لَدَیه.» ترجمه:
«رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمودند: "آب زمزم برای هر نیتی است که نوشیده شود." بنابراین، شایسته است که برای امور مهم دینی و دنیوی نوشیده شود؛ چنانکه گروهی از بزرگان برای خواسته‌های مهمی چنین کردند و به آن دست یافتند، و مهم‌ترینِ آن خواسته‌ها، طلب رضایت خداوند و نزدیکی و تقرّب به درگاه اوست.» (محقق)

۲. ***طبّ الأئمّة*** علیهم‌السّلام، ص ۵۲. ***الکافی***، ج ٦، ص ۳۸۷، با قدری اختلاف.

۳. ***مطلع انوار***، ج ۷، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰، مجلس ۵. (آیة‌الله طهرانی)

و اسماعیل سلام‌الله‌علیهما نصیبتان می‌شود.»[۱]

«ایشان بسیار به ما توصیه می‌کردند که وقتی وارد مسجدالحرام می‌شوید، خیلی آب زمزم بخورید، به خودتان و سرتان بریزید و خلاصه، خودتان را به این آب متبرّک کنید. در روایات هم داریم که وقتی انسان می‌خواهد از آب زمزم استفاده کند و تبرّک بجوید، باید برای هرچه از خدا می‌خواهد، دعا کند؛ چرا که خداوند آن را عطا می‌کند.[۲]

آب زمزم، آب بسیار عجیبی است! جوشیدن این آب، به‌واسطهٔ بروز و ظهور لطف و عنایت خاص پروردگار متعال در تجلّیات توحیدیه در آن زمان بوده است. لذا رسول خدا هم خیلی از آن می‌نوشیدند و از هر کسی که از مکه می‌آمد، طلب می‌کردند: "برای ما آب زمزم آورده‌ای یا نیاورده‌ای؟" و او هم آب زمزم می‌داد، پیغمبر می‌نوشیدند و می‌فرمودند:

هرچه دعا کنید، خداوند به برکت این آب مستجاب می‌کند.[۳]

خب، خداوند راه‌هایی قرار داده است دیگر.

از مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ سؤال کردیم: "موقع خوردن آب زمزم چه دعای جامعی بکنیم که دیگر هر وقت آب زمزم می‌خوریم، همان را تکرار کنیم؟"

ایشان فرمودند:

از خدا بخواهید همان دعایی را که رسول خدا هنگام استفاده و شربِ ماء زمزم می‌کرد،[٤] برای شما هم مستجاب کند!

---

۱. ***همان***، مجلس ۱۳. (آیة‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***المحاسن***، ج ۲، ص ٥٧٤؛ ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٣٠.

۳. رجوع شود به ***المحاسن***، ج ۲، ص ٥٧٣ و ٥٧٤.

٤. ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٣٠:

«عَن مُعاویةَ بنِ عَمّارٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام، قالَ:...**إن قَدَرتَ أن تَشرَبَ مِن ماءِ زَمزَمَ قَبلَ أن تَخرُجَ إلَی الصّفا فَافعَل و تَقولُ حینَ تَشرَبُ: اللّهُمَّ اجعَلهُ عِلمًا نافِعًا و رِزقًا واسِعًا و شِفاءً مِن کُلِّ داءٍ و سُقمٍ**. قالَ: **و بَلَغَنا أنّ رسولَ اللهِ صلّی اللهُ علیه وآله وسلّم قالَ حینَ نَظَرَ إلیٰ زَمزَمَ: لَولا أنّی أشُقُّ علیٰ** ⇦

این عبارت، عبارت بسیار عجیبی است و یعنی بالاترین دعا! لذا ما هم از آن به بعد، هر دفعه که می‌رویم، همین‌که آب زمزم را می‌نوشیم، می‌گوییم: خدایا، ما این را به همان نیتی می‌خوریم که رسول خدا خورد! و با این کار، خیالمان را راحت می‌کنیم؛ دیگر درگیرِ این نمی‌شویم که حالا این‌طور بشود، آن‌طور بشود، خدایا این را بده، آن را بگیر؛ و این بگیر و ببندها...! خلاصه، خودمان را از همهٔ اینها راحت می‌کنیم و می‌گوییم: خدایا، ما هم همان نیتی را می‌کنیم که پیغمبر کرده است. حالا هرچه دعا کرده، کرده باشد؛ ما که نمی‌دانیم.»[1]

⇦ **أُمّتی لَأخَذتُ مِنهُ ذَنوبًا أو ذَنوبَین.**» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که فرمودند: "اگر توانستی پیش از آنکه به‌سوی کوه صفا بروی از آب زمزم بنوشی، این کار را بکن و هنگام نوشیدن بگو: **اللَهمَّ اجعَلهُ عِلمًا نافِعًا و رِزقًا واسِعًا و شِفاءً مِن کُلِّ داءٍ و سُقمٍ**؛ خداوندا، آن را دانشی سودمند، و روزی‌ای گسترده، و درمانی برای هر درد و بیماری قرار ده!" هم‌چنین فرمودند: "و به ما رسیده است که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم هنگامی که به زمزم نگاه کردند، فرمودند: اگر بر امّتم سخت و دشوار نبود، هر آینه یک یا دو دلو بزرگ از آن برمی‌داشتم."» (محقق)

• ***همان***:

... عَنِ الحَلَبیِّ عن أبی‌عَبدِاللَهِ علیه‌السّلام قالَ: **إذا فَرَغَ الرّجُلُ مِن طَوافِهِ و صَلّیٰ رَکعَتَینِ فَلیَأتِ زَمزَمَ و لیَستَقِ مِنهُ ذَنوبًا أو ذَنوبَینِ و لیَشرَب مِنهُ و لیَصُبَّ علیٰ رَأسِهِ و ظَهرِهِ و بَطنِهِ و یَقولُ: اللَهمَّ اجعَلهُ عِلمًا نافِعًا و رِزقًا واسِعًا و شِفاءً مِن کُلِّ داءٍ و سُقمٍ، ثُمّ یَعودُ إلَی الحَجَرِ الأسوَدِ.**» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که فرمودند: هرگاه شخص از طواف خود فارغ شد و دو رکعت نماز خواند، به سراغ زمزم برود و یک یا دو دلو از آن بکشد و از آن بنوشد و بر سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید: خداوندا، آن را دانشی سودمند، و روزی‌ای گسترده، و درمانی برای هر درد و بیماری قرار ده!" سپس به سوی حجرالأسود بازگردد.» (محقق)

۱. ***جلوه‌های معرفت***، ص ۳۷۶. (آیة‌الله طهرانی)

خلاصهٔ اعمال و مناسک حج

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

اعمال حج تمتّع (حَجّة‌الإسلام)

«اعمال حج تمتّع شامل دو بخش می‌باشد:

۱) عمرهٔ تمتّع

۲) حج تمتّع

و با انجام مجموع این دو بخش، حاجی عمل حَجّة‌الإسلام خود را ادا نموده است.

الف) عمرهٔ تمتّع

۱) احرام‌بستن در میقات (مسجد شجره، مسجد جُحفه یا سایر مواقیت) و تلبیه گفتن.

۲) طواف به دور کعبه (هفت دور).

۳) نماز طواف (دو رکعت در پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام).

٤) سعی بین صفا و مروه (هفت مرتبه بین کوه صفا و مروه).

۵) تقصیر (گرفتن مقداری از ناخن و یا چیدن مقداری از موی سر).

• با انجام تقصیر، حاجی از احرام خارج و اعمال عمرهٔ تمتّع پایان می‌پذیرد.

ب) حج تمتّع

۱) احرام بستن در مکه (و بهتر است در مسجدالحرام باشد).

۲) وقوف در عرفات (مقدار واجب آن از اذان ظهر روز عرفه، نهم ذوالحجه است تا غروب آفتاب).

۳) وقوف در مشعر (مقدار واجب آن از اذان صبح روز عید قربان، دهم ذوالحجه است تا طلوع آفتاب).

اعمال منا:

٤) رَمی جمرهٔ عقَبه.

٥) قربانی کردن.

٦) حَلق کردن (تراشیدن کامل موی سر).

تذکر: سه عمل فوق در روز عید قربان است و واجب است به ترتیب انجام شود.

۷) بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم (مقدار واجب آن از غروب آفتاب است تا نیمه‌شب شرعی).

۸) رمیِ جمَرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم (زمان آن از طلوع آفتاب است تا غروبِ آن).

اعمال مکه:

۹) طواف به دور کعبه (هفت دور).

۱۰) نماز طواف (دو رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام).

۱۱) سعی بین صفا و مروه (هفت مرتبه بین کوه صفا و مروه).

۱۲) طواف نساء (هفت دور طواف به دور کعبه).

۱۳) نماز طواف نساء (دو رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام).

• با انجام نماز طواف نساء، اعمال حج تمتّع به پایان می‌رسد.

اعمال عمرهٔ مفرده

عده‌ای از حجاج در غیراز ایام حج، جهت انجام عمرهٔ مفرده عازم می‌شوند که اعمال آن به شرح زیر است:

۱) احرام‌بستن در میقات (مسجد شجره، مسجد جُحفه یا سایر مواقیت) و گفتن تلبیه.

۲) طواف به دور کعبه (هفت دور).

۳) نماز طواف (دو رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام).

٤) سعی بین صفا و مروه (هفت مرتبه بین کوه صفا و مروه).

۵) حلق یا تقصیر.[۱]

• با انجام حلق یا تقصیر، حاجی از احرام عمرهٔ مفرده خارج می‌گردد.

٦) طواف نساء (هفت دور طواف به دور کعبه).

۷) نماز طواف نساء (دو رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام).»[۲]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، *پرسش و پاسخ*، احکام، حج:
«هرکدام انجام شود خوب است، البته حلق بهتر است.» (آیةالله طهرانی)

۲. نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، برگرفته از *توضیحات و احکام حج*.

بخش دوم: احرام، میقات، تکرار عمرهٔ مفرده، تلبیه

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

احرام

«[کلمهٔ] حَرَم، حَرام، حَریم، حُرمت؛ همهٔ اینها یک ریشه دارد و ریشهٔ آن عبارت است از: مقامِ غیرت، عزّت، عظمت و کبریائیتِ شخص؛ چه پروردگار و چه غیر پروردگار.

به مقام عزّت، غیرت و کبریائیت پروردگار که اجازهٔ ورود به فضای آن به کسی داده نمی‌شود، "حریم" می‌گویند. حریم یعنی حدّفاصل بین دو فضا، چه فضای مجازی و چه فضای حقیقی؛ این مفهوم در هر دوی اینها صدق می‌کند. بنابراین، وقتی می‌گویند حریمِ این منزل از اینجا شروع می‌شود، یعنی مقام غیرت و عزتِ صاحب‌ملک، اجازهٔ ورود را به شخصِ غیر نمی‌دهد و او را در کنار آن موقف، متوقف می‌کند؛ به این می‌گویند حریم. اگر جایی حریم نداشته باشد، به این معناست که باز است و لزومی برای این استنکاف مشاهده نمی‌شود.

برای مثال، فرض کنید زمینی، یک زمین عادی است. اگر کسی بیاید و در آن زراعت کند، برای حفظ زراعتش حریم قرار می‌دهد و دور آن سیم و دیوار می‌کشد. اگر بیاید و این زمین را به حدیقه و باغ تبدیل کند، مسئله بالاتر می‌رود. اگر آن را به مِلک و خانه تبدیل کند، طبعاً مسئله خیلی مهم‌تر می‌شود و آن غیرت و عزت در اینجا تجلّی و طلوع بیشتری پیدا می‌کند و نمایش بیشتری از خود ابراز می‌کند. در

نتیجه، فرد مالک و صاحب غیرت، برای هر چیزی که با غیرتش منافات داشته باشد، حریم قرار می‌دهد و دیگران را از ورود به آن فضا منع می‌کند.

این مطالبی که عرض می‌کنم، موقعی که انسان می‌خواهد تکبیرةالإحرام ببندد و همین‌طور وقتی که می‌خواهد برای احرام، لبیک بگوید یا نیت کند، خیلی به درد می‌خورد. آنجا این سؤال پیش می‌آید که این "احرام" یعنی چه؟ یعنی شما وارد حرم شده‌اید، نه‌اینکه بیرون حرم ایستاده باشید! این تکبیر است که شما را به‌واسطهٔ تکلیف، وارد حریم کرده است؛ حریمِ صاحب غیرتی که تابه‌حال اجازهٔ ورود نداده بود و این اجازه، تازه وقت اذان ظهر صادر می‌شود. او تابه‌حال اجازه نداده بود.

ببینیم که تفاوت در فهم ما از کجاست تا به کجا. وقتی وقت نماز ظهر می‌شود، ما مصیبت می‌گیریم و بر سر می‌زنیم که: ای وای، تکلیف آمد و حالا بلند شویم نماز بخوانیم! همین‌طور انجام نمی‌دهیم، انجام نمی‌دهیم و صبر می‌کنیم تا ده دقیقه به غروب مانده، هر دو نماز را الآکلنگی تمام می‌کنیم! ما این زوال شمس[1] را برای خودمان به‌عنوان نزول مصیبت تلقّی می‌کنیم!

درحالی‌که زوال شمس، اعلان احرام است. اینکه رسول خدا می‌فرمایند: **"أَرِحْنی یا بِلال"**[2] به‌خاطر همین است. مقام عزت و کبریائیتِ حق، تا حالا اجازهٔ ورود نداده بود و انگار می‌گفت: نمی‌توانی نماز بخوانی! بله، نماز مستحب می‌خواهی

---

۱. **زوال شمس** (یا ظهر شرعی): لحظه‌ای که خورشید پس از رسیدن به بالاترین نقطهٔ خود در آسمان (اوج ارتفاع یا نصف‌النّهار) و داشتن کوتاه‌ترین سایه، شروع به حرکت به سمت غرب (زوال) می‌کند. این لحظه، آغاز وقت شرعی نماز ظهر است. (محقق)

۲. ***العلل***، دارقطنی، ج ٤، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف.

• ***مفتاح الفلاح***، ص ۱۸۲:

«رُوِیَ أنّ النّبیَّ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم کان یَنتَظِرُ دُخولَ وَقتِ الصّلاةِ و یَقولُ: **أرِحنا یا بِلال**.»

ترجمه: «روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در انتظار فرا رسیدن وقت نماز بودند و می‌فرمودند: ای بلال، ما را آسوده کن!» (محقق)

بخوانی، بلند شو برو بخوان؛ ولی نماز خاص و مخصوص را نمی‌توانی بخوانی! اکنون این اجازه داده شده است که شما بتوانی داخل شوی.

به همین دلیل است که بزرگان برای خواندن نماز انتظار می‌کشند؛ چون پشت در ایستاده‌اند و اجازهٔ ورود ندارند. به‌همین‌خاطر در روایت داریم که پیغمبر چشمش را به آسمان دوخته بود: وَ عَینُه تَدورُ و کان ینظُرُ إلی السَّماءِ فی وقتِ الزَّوال![1] "[و چشمان رسول خدا در آسمان می‌چرخید و هنگام ظهر به آسمان نگاه می‌کرد!]"

اینکه حضرت همین‌طور منتظر است، منتظر چیست؟ خب صبر کند، وقتی اذان گفتند بلند شود نماز بخواند؛ این انتظار برای چیست؟ این انتظار، پشت خط ایستادن و توقف برای واردشدن در حرم است!

... البته، احرام مراتبی دارد. در احرام، هر شخصی خود را وارد این حریم می‌کند، ولی تا چقدر از برکات آن حریم بهره‌مند می‌شود، این مسئله دیگر به میزان فهم و معرفت خود او برمی‌گردد.

یکی درِ باغ را باز می‌کند و وارد می‌شود اما همان کنار در می‌ایستد؛ و دیگری تا آخر باغ می‌رود، همه‌جا را می‌گردد، به خصوصیات و کیفیات آن اشراف و اطلاع پیدا می‌کند، از میوه‌ها استفاده می‌کند و خلاصه، دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند. این هم یک نحوهٔ ورود است.

... لذا همهٔ افراد، با این مسئلهٔ احرام و ورود به حرم روبه‌رو هستند؛ منتها هر کسی به اندازهٔ فهم خودش. اگر واقعِ آن را هم می‌خواهید ببینید، طبعاً آن حج واقعی کجا و آن حجی که خلق‌الله انجام می‌دهند کجا؟ آن نماز واقعی کجا...؟ البته بله، ما

---

۱. *أسرار الصّلاة*، شهید ثانی، ص ۱۰۲:
«کان النّبیُّ یَنتَظِرُ وقتَ الصّلاةِ و یَشتَدُّ شَوقُه و یَترَقّبُ دُخولَه و یَقولُ لِبلالٍ مُؤَذِّنِه: **أرِحنا یا بِلال**.»
ترجمه: «رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در انتظار وقت نماز بود، شوقش شدت می‌گرفت و منتظر فرارسیدن آن بود و به مؤذن خود بلال، می‌فرمود: «ای بلال، ما را آسوده کن.» (محقق)

نمی‌گوییم که مثل آنها دریا باشیم، ولی:

آب دریـا را اگـر نـتـوان کشـــیـد هم به قدر تشـــنگی باید چشـــید[1]

ما باید به همان اندازهٔ خودمان بفهمیم، مسئله را ادراک کنیم و به آن عمل کنیم؛ اصلاً باید بفهمیم که معنای آمدن و اعلام زوال چیست. این معنا، معنای اجازهٔ ورود به حرم است.»[2]

آداب و مستحبات احرام

غسل، نماز، اذکار

«قبل از احرام غسل کردن مستحب است.[3] و هم‌چنین مستحب است که انسان از قبل از رسیدن به مکه غسل کند[4] و تاوقتی‌که خانه‌های مکه پیدا می‌شود تلبیه بگوید.[5] و همین‌طور خوب است انسان قبل از احرام حج هم غسل کند و احرام را در مکه انجام بدهد.[6]»[7]

---

۱. ***امثال و حکم***، دهخدا، ج ۱، ص ۸، منسوب به مولانا.

• ***مثنوی معنوی*** (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۹۲۷:

آب جیـحـون را اگـر نـتـوان کشـــیـد هـم ز قـدر تشـــنـگـی نـتـوان بـریـد

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۲۰. (آیةالله طهرانی)

۳. ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۲٤ ـ ۳۲۷.

٤. ***همان***، ص ٤۰۸.

۵. ***همان***، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

٦. ***همان***، ص ٤۰۸.

۷. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، مجلس ۱:

«سؤال شده است: "آیا می‌شود با غسلِ قبل از احرام طواف کرد یا وضو لازم است؟"

جواب: تمام غسل‌های مستحب ـ هر غسلی باشد ـ احتیاج به وضو ندارند.* غسل قبل از احرام هم از این قاعده مستثنا نیست و با همان غسل می‌توانید نماز بخوانید. چون در موقع احرام، دو رکعت ⇦

«مستحب است که احرام بعد از یک نماز واجب انجام شود؛ اگر بعد از نماز واجب نیست، مستحب است که انسان دو رکعت نماز بخواند.[۱]»[۲]

«ذکر "لا إلَه إلّا اللَه" و "اللَهُ أکبَر" از هنگام احرام تا پایان اعمال، خیلی مهم است.[۳] اذکاری هم هست که در کتاب *آداب الحرمَین* نوشته‌اند؛[٤] آنها هم صحیح است و گفتنشان خوب است.»[٥]

«وارد شدن به مسجدالحرام غسل دارد.[٦] قبل از اینکه به اعمال بپردازید، غسل کنید و با غسل به مسجدالحرام بروید. خود آن غسل هم انسان را از وضو بی‌نیاز می‌کند.[۷]»[۸]

توبه

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

وقتی که غسل احرام می‌کنی، حتماً غسل توبه یادت نرود.

حال نگویید: "من گناه نکرده‌ام!" نه آقا، هر ساعت و هر دقیقه‌مان در حال

⇦ نماز ـ در مسجد شجره برای افرادی که مدینه‌قبل هستند، و یا در مسجد جُحفه برای افرادی که زودتر به مکه می‌روند ـ مستحب است؛ ** لذا با همان غسل می‌شود نماز خواند، طواف کرد و سایر اعمال را هم انجام داد و حتی بعد از احرام هم غسل‌هایی هست که آنها هم همین‌طور است.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۲، ص ۲٤٤ ـ ۲٤٦.

** ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳٤٤ ـ ۳٤۷.

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳٤٤ و ۳٤٥.

۲. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۱۱۸. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۸۹ و ۳۹۲.

٤. رجوع شود به ***أدعیة و آداب الحرمین فی العمرة المفردة***، ص ۳۰۳ ـ ۳۰٥؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳٤۰ ـ ۳٤۲.

٥. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٥. (آیةالله طهرانی)

٦. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۱۹٥ ـ ۱۹۷.

۷. رجوع شود به ***همان***، ج ۲، ص ۲٤٤ ـ ۲٤٦.

۸. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٥. (آیةالله طهرانی)

گناه کردن هستیم؛ کلاً داریم گناه می‌کنیم!

طبعاً توبه هم مراتبی دارد؛ آن توبه‌ای که اولیا می‌کنند با آن توبه‌ای که ما می‌کنیم، خیلی تفاوت دارد! ما خیال می‌کنیم توبه فقط برای از دیوار بالارفتن یا بالاکشیدن مال ملت است؛ گمان می‌کنیم توبه فقط برای اینهاست! نه آقا؛ توبه از خیالات، تفکرات و تصورات است، همهٔ اینها توبه دارد. سوءظن‌ها نسبت به مردم، نسبت به رفیق، همهٔ اینها گناه است و همهٔ اینها انسان را نگه می‌دارد.

فکر نکنید توبه فقط برای دزدی، ربا، سرقت و زنا است؛ اینها گناهانی است که مربوط به عامه و ظاهر است، بلکه گناهان باطنی است که باید از آنها توبه کرد. لذا اینکه می‌فرمودند: "باید غسل توبه بکنیم" منظور، غسل توبه از اینهاست: غسل توبه از توهمات و تصوراتمان در موقع احرام؛ غسل توبه از ابتعادمان از حق؛ غسل توبه از کناره‌گیری از حق؛ غسل توبه از سوءظن‌ها و آن ذهنیاتی که حرکت ما را به‌سوی تجرّد، کُند و متوقف می‌کند! از اینها باید توبه کرد.[۱]»[۲]

«احرام یعنی نیت ورود در فضایی خاص که آن فضای خاص اقتضا می‌کند شخص از خودیت بیرون بیاید، آثار عبودیت را داشته باشد و هیچ ظهوری از مظاهر کثرت و تعلّق را با خود نداشته باشد.»[۳]

---

۱. جهت اطلاع بر مراتب گناه و مراتب توبه، رجوع شود به ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۱٦۰ ـ ۱٦٤.

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۳۸. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، درس ۱۱٦. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، درس ۱۱۸:

«در روایت داریم:

... عن سُلیمانِ بنِ جعفرٍ، قالَ: سألتُ أباالحَسَنِ علیه‌السّلام عَنِ التّلبِیَةِ و عِلّتِها، فَقالَ: **إنّ النّاسَ إذا أحرَموا ناداهُمُ اللهُ تَعالیٰ ذِکرُهُ، فَقالَ: "یا عِبادی و إمائی، لَأُحَرِّمَنَّکُم عَلَی النّارِ کَما أحرَمتُم لی." فَقَولُهُم: لبّیکَ اللّهمّ لبّیکَ، إجابَةٌ لِلّهِ عزَّ وَ جلَّ علیٰ نِدائِهِ لهم.***

[سلیمان بن جعفر گوید: از ابوالحسن (امام کاظم یا امام رضا) علیه‌السّلام دربارهٔ تَلبیه ⇦

«سرّ غسل توبه یا احرام از میقات این است که انسان می‌خواهد به‌سوی حرم خدا حرکت و پرواز نماید و باید از گناهان و تعلقات به کثرات خارج شود؛ سرزده داخل مشو، میکده حمام نیست![1]»[2]

فلسفهٔ احرام و احکام آن

«انسان وقتی وارد احرام می‌شود، باید خود را وارد در بهشت ببیند، که از همهٔ اعتبارات بیرون آمده و از همهٔ تعلقات خارج شده است: تعلّق به مال، تعلّق به زن ـ نباید به زن نگاه و صحبت [با غرض] کنی، بلکه صحبت باید عادی باشد ـ تعلّق به جاه و تعلّق به زینت نباید داشته باشی. ساعت جالب و جاذب اگر به دست داری، آن را هم باید بیرون بیاوری؛ انگشتر اگر انگشتری است که جلب توجه می‌کند، باید آن را هم خارج کنی؛ اگر عمامه به سر داری، عمامه را باید کنار بگذاری؛ قبا و عبا را هم باید درآوری[3] و دو حولهٔ سفید یا دو چلوار[4] یکی بر دوش بیندازی و یکی هم به کمر ببندی

⇦ (لبیک گفتن) و فلسفهٔ آن پرسیدم. ایشان فرمودند:
همانا مردم هنگامی که مُحرِم می‌شوند، خداوند متعال آنان را ندا می‌دهد و می‌فرماید: "ای بندگان و کنیزان من، بدانید که قطعاً شما را بر آتش حرام می‌کنم، همان‌گونه که شما برای من مُحرِم شدید (و امور حلال را بر خود حرام کردید)." بنابراین، این گفتار آنان که **"لبّیکَ اللَهمّ لبّیکَ**؛ گوش به فرمانم خدایا، گوش به فرمانم!" در واقع پاسخی است به ندای خداوند عزّوجلّ به ایشان.]
بنابراین، احرامی که انسان می‌بندد، همان ورود در فضایی است که به‌واسطهٔ آن، نار بر او حرام می‌شود.» (آیةالله طهرانی)

* ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۷۵، به نقل از *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۱۹۶.

۱. ***دیوان شفیعای شیرازی***، غزل ۳۲، ص ۵۵:

حرمت پیر مغان بر همه‌کس واجب است　　سرزده وارد مشو میکده حمّام نیست

۲. سایت ***مکتب وحی***، پرسش و پاسخ، احکام، حج. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۴۸۶ ـ ۴۹۱ و ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

۴. چلوار نوعی پارچهٔ نخی (پنبه‌ای) ساده، سفید و معمولاً آهارنخورده، شبیه به کرباس است. در ⇦

و مانند سایر افراد، یک شکل، یک لباس، فقط‌وفقط در حال عبودیت باشی.

تازه حوله هم زیادی است و اگر مسائل دینی و حیا نبود، خدا می‌گفت آن دو را هم دربیاورید و مانند آدم و حوا همان‌طور بیایید؛ ولی دیگر آن را نمی‌شود کاری کرد.»[1]

«اینکه انسان با دو پیراهن و دو لباس و دو حوله این کار را انجام می‌دهد، یعنی باید در اینجا خود را از هر تعلّقی در دنیا آزاد کند. در ایران هرچه بود، بود و تمام شد! آن ایران بود؛ بیاوبروها، سلام و صلوات‌ها، بالاوپایین کردن‌ها، بفرمایید و بنشینید گفتن‌ها، تعظیم و تکریم، تجارت، کسب، شریک، احترام و شخصیت، همه‌وهمه تمام شد.

وقتی شما سوار طیاره می‌شوید، دیگر باید همه را کنار بگذارید؛ فقط خودتان را با آن دو حوله فرض کنید که می‌خواهید با همان دو حوله سوار هواپیما شوید. دیگر نه کسی به شما سلام می‌کند و نه احترامی می‌گذارد. آیا در آنجا جلوی انسان تعظیم می‌کنند؟ نه، این‌طور نیست.

اگر ما اینجا در خیابان یا جلسه‌ای با عمامه باشیم، برایمان بلند می‌شوند و می‌نشینند و احترام می‌گذارند؛ اما ما آنجا در عرفات از جلوی بعضی از دوستان رد می‌شدیم و آنان ما را نمی‌شناختند! بسیار آرام می‌گذشتیم و کاری هم نمی‌کردیم که متوجه شوند؛ سعی می‌کردیم به حال خودشان باشند. چرا؟ چون مانند بقیه هستیم؛ نه عمامه‌ای داریم و نه چیز دیگری.

البته ما حوله به تن نمی‌کردیم، همان پارچهٔ سفید احرام را پوشیده بودیم؛ دو قطعه پارچه داشتیم، لذا دیگر با آن‌همه جمعیت دو میلیونی هیچ تفاوتی نداریم؛ و لذت آن هم در همین است.

آنجا اگر بیایند و سلام کنند، دیگر فایده و خاصیت آن از بین می‌رود و آنجا

⇦ اینجا منظور همان دو تکه پارچهٔ ندوختهٔ مخصوص احرام (شامل لُنگ و رِدا)است که در گذشته به‌جای حوله‌های امروزی استفاده می‌شده است. (محقق)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱۴۳۶، مجلس ۱۷. (آیةالله طهرانی)

هم می‌شود مانند همین‌جا. آن هم می‌شود اعتبارات همین‌جا؛ آن هم می‌شود گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها و منجلابی که خودمان را در آن فرو کرده‌ایم و از آن خارج نمی‌شویم. باز هم شد همین‌جا!

باید آنجا کسی انسان را نشناسد؛ باید انسان ناشناس باشد؛ باید انسان در آنجا به حال خود باشد. اما آمدن، نشستن، گعده‌کردن، افراد را به دور خود جمع کردن، برای آقا حریم درست‌کردن و اینکه او با اطرافیانش بیاید و در گوشه‌ای از عرفات اجتماع کند؛ همهٔ اینها شیطان است!

شیطان در عرفات هم می‌آید؛ بله، می‌آید. در مِنا هم می‌آید، شیطان همه‌جا می‌آید؛ به‌خوبی هم می‌آید. منتها در آن هنگام، زور شیطان نمی‌رسد از طریق عبا و عمامه و کراوات ـ البته کراوات که حرام است[1] ـ و موارد غیر حرام مانند کت‌وشلوار و امثال آن بیاید؛ بلکه با حولهٔ احرام می‌آید، با لباس کتان و امثال اینها می‌آید، با دعای بعدازظهر روز عرفه می‌آید، با اذکار می‌آید! شیطان دم‌ودستگاه مفصلی دارد؛ پرونده‌های بسیاری دارد که هنوز یکی از آنها را هم برای ما باز نکرده است. ما در همان پروندهٔ اول او بار زمین می‌گذاریم! درحالی‌که او پرونده‌های دیگر را هنوز باز نکرده است.

در عرفات که نشسته‌ای، برو در گوشه‌ای تنها بنشین. اینکه افراد را دور خود جمع کرده‌ای یعنی چه؟ چرا این بیچاره‌ها را معطل خود کرده‌ای؟ افراد را رها کن؛ بگذار بروند به خدایشان برسند، بگذار بروند به کارشان برسند. چرا آنان را دور خود جمع می‌کنی؟ چرا آنان را دور نَفْس خود جمع می‌کنی؟ چرا آنان را دور شخصیت خود جمع می‌کنی؟ تو شخصیت خود را از آنجا به اینجا آورده‌ای و هنوز دست

---

۱. جهت اطلاع بر بعضی از ادلهٔ حرمت استفاده از کراوات، رجوع شود به ***الکافی***، ج ٦، ص ٥٣١؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ***المحاسن***، ج ۲، ص ٤١٠؛ ***دعائم الإسلام***، ج ۲، ص ٥١٣؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ٤٩٨؛ ***عیون أخبار الرّضا*** علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۲۳؛ ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ص ٤٧١ و ٥٠٦؛ ***عوالی اللّئالی***، ج ۱، ص ١٦٥؛ ***امام شناسی***، ج ۹، ص ۲۸۱.

برنداشته‌ای؛ اینها را هم گرفتار کرده‌ای و نمی‌گذاری آنان نیز به آن نور برسند؛ این مسئله، بسیار مشکل است.»[۱]

«وقتی که شخص مُحرِم می‌گوید لبیک، خود را در فضایی خاص قرار می‌دهد؛ چراکه احرام یعنی ورود در حرم پروردگار.»[۲]

«اینکه شخص اکنون می‌گوید لبیک، بدین معناست که خود را در آن حرم و در آن حالت خاصِ بی‌تعلّقی قرار می‌دهد. لذا در مورد صائم چنین دستوری نداریم که دو لباس احرام بپوشد؛ زیرا کیفیت این حالتِ روحانیت تفاوت می‌کند. در مورد مصلّی نداریم که دو لباس احرام بپوشد، اما در مورد محرم داریم؛ یعنی قرارگرفتن در حالت قطع همهٔ تعلقات. باید از همهٔ تعلقات، حتی آنچه تعلقات مفید و ارزشمند است، بیرون آمد و خارج شد.

عطرزدن تعلقِ خوب است. رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم یک‌سومِ مصارف خود را صرف عطر و عود و این مسائل می‌کردند،[۳] ولی همین رسول خدا در هنگام احرام نباید عطر بزنند و اگر بزنند باید کفاره بدهند.[٤] چرا؟ چون آنجا باید در فضای عدم تعلّق و بی‌رنگی وارد شد.

چون‌که بی رنگی اسیر رنگ شد موسئی با موسئی در جنگ شد[٥]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۱٤. (آیةالله طهرانی)

۳. ***الکافی***، ج ٦، ص ۵۱۲:

«عَن إسحاقَ الطَّویلِ العَطّارِ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: **کانَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علَیه وآله وسلّم یُنفِقُ فی الطّیبِ أکثَرَ مِمّا یُنفِقُ فی الطّعامِ**.» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم برای عطر، بیش از آنچه برای غذا هزینه می‌کرد، خرج می‌نمود.» (محقق)

٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٤٤۲ ـ ٤٤٦.

۵. ***مثنوی معنوی*** (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۱۱.

منظور از موسئی با موسئی، یعنی عالم کثرات. در آنجا باید احرام بی‌رنگی بست.

شما ببینید، نوع آن حضور در احرام با حضور در نماز تفاوت دارد. حضور در نماز حالت بی‌رنگی ندارد؛ بلکه فضای دیگری دارد. حضور در صوم حالت بی‌رنگی و بی‌تعلّقی را ندارد؛ بلکه آن هم فضای دیگری برای خود دارد.

اما در احرام، آن حضورِ بی‌تعلّقی در حرم پروردگار قرار دارد؛ و اگر فرضاً مسئله‌ای در میان نبود، خداوند می‌فرمود: آن دو تکه پارچهٔ احرام را هم بردارید! یعنی کاملاً عریان. ولیکن این کار دیگر ممکن نبوده است و خداوند این یک مورد را نادیده گرفته است، وإلاّ می‌فرمود: اصل قضیه [همان حالت عریانی] است؛ [چنان‌که دربارهٔ مشرکین آمده است]: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً﴾؛[1] البته آنها هم که این کار را می‌کردند، براساس حسابی انجام می‌دادند؛ آنان می‌خواستند لباسی را که با آن گناه کرده‌اند، در آن حال بر تن نداشته باشند.[2] یعنی گرچه کارشان غلط بود، ولی تفکرشان این‌گونه بود.

بنابراین احرام، یعنی ورود در حرم خدا که آن حرم هیچ رنگ و تعلّقی ندارد؛ عالم عماء است؛ عالم وحدت است؛ عالم هوهویّت است؛ عالمِ لا اسمَ و لا رسمَ و لا کیفَ و لا کَمّ است؛ و عالم عدمِ هرگونه تعلقات است، چه تعلقات ممدوحه و چه تعلقات غیرممدوحه.

اگر شخص محرم در هنگام لبیک‌گفتن، این حالت را در نظر آورد که وارد عالم

---

۱. سوره انفال (۸) آیه ۳۵. ***امام شناسی***، ج ۸، ص ۳۰، تعلیقه ۱:

«و نیست نماز ایشان در بیت‌الحرام مگر صفیر کشیدن و کف‌زدن.»*

مجمع البیان، ج ٤، ص ۸۳۱: «قالَ ابْنُ‌عبّاسٍ: كانَت قُرَيشٌ يَطوفونَ بِالبَيتِ عُراةً، يُصَفِّرونَ و يُصَفِّقونَ؛ "ابن‌عباس [در تفسیر این آیهٔ شریفه] گوید: قریش بر گِرد خانهٔ کعبه برهنه طواف می‌کردند و سوت می‌زدند و کف می‌زدند."» (محقق)

۲. رجوع شود به ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ***المفصّل فی تاریخ العرب قبل الإسلام***، ج ٦، ص ۳۵۷.

بی‌رنگی و عالم بی‌تعلّقی شده است و این حالت را تا آخر حفظ کند، [کامیاب است]؛ نه‌اینکه بلند شود و بیاید و بر سر جای نماز با دیگری مجادله کند، یا اینکه بر سر نشستن در اینجا و آنجا بگومگو کند، یا برای سوار اتوبوس شدن و نشستن روی این صندلی یا آن صندلی بحث کند؛ و یا اینکه مانند برخی روحانیون کاروان‌ها شود که می‌گویند: "اینجا را هم عکس بگیرید! آنهایی که دستگاه فیلم‌برداری دارند، فیلم‌برداری کنند! مواظب باشید، از اینجا بگیرید، از دست ندهید! این عکس‌ها را داشته باشید!" وای، وای، وای! آیا پیغمبر هم با خودشان فیلم و دوربین عکاسی داشتند؟ آیا دوربین عکاسی با خود می‌آوردند؟ آیا امام صادق با خودشان دوربین عکاسی می‌آوردند؟ ما کجا و آنان کجا!

شخص باید این حالت بی‌تعلّقی را که در هنگام لبیک گفتن به آن وارد شد، حفظ کند و خود را در آن حریم عماء وارد سازد؛ فضایی که در آن لا بیاضَ و لا سوادَ است ـ البته آن سواد به‌خاطر عدمِ بیاض است ـ و نه اصفراریّت و احمراریّت در آن است؛ هیچ نوری، هیچ رنگی، هیچ تعلقی، هیچ طعمی، هیچ عطری و هیچ‌چیزِ دیگری نیست. اگر انسان خود را در آن فضا وارد کند، آن حالت، احرام نامیده می‌شود. پس حالا می‌فهمیم که احرام یک حقیقت بسیطه است؛ ولی این حقیقت بسیطه، صرفاً نیت بر ترک محرّمات احرام نیست.[1]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۱۱٤:
«در مورد احرام دو قول مطرح است:
قول اول: بعضی فرموده‌اند که احرام عبارت است از همان صِرفُ النّیّة؛ یعنی صرفِ نیت بر ترک محرمات.[1] این دیدگاه نیت احرام را یک جوهر بسیط می‌داند که هویت این جوهر بسیط، عبارت است از همان نیت بر ترک محرمات و آنچه شارع ممنوع و آنها را حرام کرده است و در روایات هم آمده است؛ مانند جماع، عطر، نَتف شَعر (کندن مو)، نظر در مرآت، صید و امثال‌ذلک، طبق این قول، نفس نیت بر این ترک، همان احرام است.
بنابراین، کَسی که هنگام لبیک، احرام می‌بندد و نیت احرام می‌کند، معنای "أحرَمتُ؛ احرام بستم" این است که: "کَفَفتُ نَفسی عَنِ ارتِکابِ المُحرّماتِ المُرتَکَزَةِ، أو المَأثورَةِ فی لِسانِ الشّارِع؛ خود را از ارتکاب محرماتی که مقرّر شده یا در زبان شارع آمده است، باز داشتم." پس طبق این قول، احرام ⇦

⇦ مساوی است با نیت بر ترک این محرماتی که شارع در اینجا معیّن کرده است. بنابراین طبق این دیدگاه، من در اینجا نیت می‌کنم که نظر به مرآت نکنم، نیت می‌کنم عطر استعمال نکنم، و إلیٰ آخر. این نیت‌ها عبارت است از احرام.

قول دوم: احرام یک واقعیت و حقیقتی مرکب است که دارای تلبیه، نیت امساک از محرمات و مبطلات احرام و لوازم و ملزومات آن است. در این نیت، نیت عدم اقدام به آن چیزهایی است که شارع هنگام احرام آنها را ممنوع کرده است ـ مانند عدم جواز رؤیت در مرآت، استعمال عطر و امثال‌ذلک ـ و هم‌چنین همراه با لُبسِ ثوبَین برای رجال و لُبس خاص برای نساء و همراه با تلبیه با الفاظ مخصوصه است.

یعنی احرام عبارت است از: نیت امساک از محرمات ـ محرماتی که فقط در احرام است و در غیر احرام، مُحَلّلات هستند ـ به‌همراه تلبیه و لباس مخصوص که همان لباس احرام است؛ یعنی اینها را مِن‌حَیث‌المجموع احرام می‌گویند.[۲]

به‌طوری که اگر انسان به یکی از این اجزاء اخلال وارد کند، احرام او منعقد نمی‌شود. مثلاً اگر تلبیه نگوید، احرامش اصلاً منعقد نمی‌شود؛ یا اینکه اگر لُبس ثوبین نداشته باشد، این احرام منعقد نمی‌شود؛ یا اگر نیت ترک محرمات را نداشته باشد، احرام منعقد نمی‌شود. چون فقها در اینجا فرموده‌اند که احرام عبارت است از نیت، که در آن نیت، نیت ترک محرمات لحاظ شده است؛ یعنی چون شخص می‌خواهد مُحرِم شود، باید این امور را ترک کند و بعضی امور را اتیان کند. بنابراین اینکه نسبت به آن امورِ محرمه، نیت بر ترک داشته باشد، این می‌شود احرام.

[بررسی قول اول:] حال آیا واقعاً احرامی که شخص می‌بندد، عبارت از اینهاست؟ آیا معنا این است؟ یعنی آیا شارع صرفاً این نیت، یعنی نیت بر ترک محرمات را به‌عنوان احرام خواسته است؟ بنابراین، من از شما می‌پرسم: آیا شما که اکنون در روز سه‌شنبه، در مدرسهٔ فیضیه نشسته‌اید، می‌توانید محرِم شوید؟ چون طبق این قول شما می‌گویید که نیت همین احرام است؛ یعنی نیت بر ترک استعمالِ عطر و صید و امثال‌ذلک. آیا واقعاً این است؟ پس چرا چنین مسئله‌ای در ما محقق نمی‌شود؟ چرا چنین حالتی ایجاد نمی‌شود؟

و آیا شرایط زمان و مکان در این قضیه دخیل است؟ یعنی آیا چون اینجا مسجد شجره نیست، این حالت در ما به‌وجود نمی‌آید؟ دراین‌صورت اگر اکنون اینجا به‌جای مدرسهٔ فیضیه، مسجد شجره بود، همان که ما در مسجد شجره انجام می‌دهیم، باید الآن در اینجا نیز برای ما محقق شود.

یعنی اگر الآن هم ما در اینجا نیت بر ترک عطر و نظر در مرآت و امثال اینها بکنیم، آیا محرِم شده‌ایم؟ قضیه چیست و چه مسئله‌ای در اینجا ناقص است؟ چه نکته‌ای در اینجا هست که به آن توجه نشده است؟ یعنی آیا صرفاً چون اینجا مسجد شجره نیست این مسئله محقق نمی‌شود؟ حال فرض ⇦ ⇦

کنید در مسجد شجره باشیم و نیت کنیم که مثلاً نگاه در آینه نکنیم. فرض کنید شما در مدینه هستید، یک روز به مسجد شجره می‌روید و در آنجا فقط نیت می‌کنید که نظر به مرآت نکنید. آیا با همین کار شما محرِم شده‌اید؟

[**بررسی قول دوم**]: آنهایی که می‌گویند احرام عبارت است از امر مرکّب،[۳] وضعشان از دیدگاه قبلی هم بدتر است. طبق نظر آنان یعنی اگر شخصی، مثلاً درحالی‌که ما همین الآن اینجا نشسته‌ایم، دو حوله، یکی به کمر و یکی به دوش بیندازد و بعد از نیت، لبیک هم بگوید: **لبّیك اللّهمّ لبّیك، لبّیك لاشریكَ لكَ لبّیك**؛ باید محرِم شود! چون لبیک گفتن، لبیک گفتن است! دیگر چه فرقی می‌کند؟ چه در میقات بگویید و چه در فیضیه بگویید، هر دو لبیک است؛ هر دو یک مسئله است و تفاوتی ندارد.

اما چرا شما حالت احرام را در اینجا حس نمی‌کنید، درحالی‌که اجزاء احرام محقق شده است؟ یا اینکه بنا بر رأی دستهٔ اول، آن احرام که همان امر بسیط و نیت بر ترک است، آن هم انجام شده است. اگر این‌طور است الآن من نیت بر ترک محرّمات احرام می‌کنم، پس بنابراین باید محرم شوم! چرا مسئله این‌طور نیست؟ آن واقعیت احرام چرا محقق نمی‌شود و چرا ما در خود تحوّل و دگرگونی نمی‌بینیم؟ این عدم تحوّل و دگرگونی در خود، ناشی از چیست؟

این همان نکته‌ای است که می‌خواهم به آن اشاره کنم و مطلب جدیدی را خدمت دوستان عرض کنم. به‌طور کلی دیدگاه فقیه باید بالاتر از آن سطحی برود که ما در کتب می‌بینیم که به تجزیه و تحلیل این‌گونه مطالب پرداخته‌اند.

[**نظر مؤلف**]: چه در احرام، چه در صوم، چه در کل حج و چه در صلات که دربارهٔ آن آمده است: **"أوّلهُ التّکبیرُ و آخِرُهُ التّسلیم"**[٤] در تمام اینها، حقیقت عبادت، یک حقیقت بسیطه است. نفسِ عبادت، عبارت است از ورود در فضای آن جنبهٔ ملکوتیِ عبادت. این، همان نفسِ عبادت است.

وقتی شما در هنگام تکبیر می‌گویید: اللّهُ أکبَر، چه حالت و وضعیتی در نفس خود ایجاد می‌کنید؟ این، آن نکته‌ای است که مغفول مانده است؛ یعنی اصل مطلب، وارد شدن در فضای حضور **عندَ اللّه و عندَ الرّب و المعبود** است؛ و آن حضور، با این شرایط و آداب و افعال و اذکار محقق می‌شود.

اصل عبادت، آن حضور است؛ خود همان حضور. یعنی وقتی که مصلّی در ابتدا این حضور را احساس می‌کند، آن حضورِ خاص، عبارت است از همان "حقیقت صلاتیّه"؛ و تحقق خارجیِ آن حقیقت صلاتیه، با تکبیر و تحمید و رکوع و سجود و امثال‌ذلک است، اما خود آن حقیقت صلاتیّه دیگر نمی‌تواند امری مرکّب باشد.

پس اینکه در روایات داریم: **"أوّلهُ التّکبیرُ و آخِرُهُ التّسلیم"** این ناظر به آن مُحقِّق خارجیِ آن حقیقت ⇦

⇦ صلاتیّه است که باید در ابتدایش تکبیر و سپس سایر اجزاء باشد تا آن حضور، با کیفیت خاص و حمد خاص و حالت خاص، تحقق پیدا کند؛ نه با فحش و سب و دشنام و لاطائلات. بلکه باید این‌گونه حمد خدا را بجای آورد، این‌گونه حضور را محقق کرد، این‌گونه عبودیت خود را در سجود عرضه داشت، و این‌گونه تواضع خود را در رکوع به خدا نشان داد.

اینها تماماً ملزومات یا لوازم این حضور هستند که این حضور عبارت است از آن حقیقت بسیطهٔ واحدهٔ غیرمرکبه. مُحقِّق خارجی این حضور، پرداختن به این لوازم است؛ اما خود آن حقیقت صلاتیه، یک حقیقت بسیطهٔ غیرِ ذات‌الأجزاء است که جزء ندارد؛ یعنی تکبیر ندارد، بسم‌الله ندارد، رکوع ندارد، سجود ندارد و تشهد ندارد. چرا؟ چون معنا ندارد که شما برای آن حضور، قائل به ترکّب و جزئیت شوید.

آن حقیقت عبارت است از ارتباط بین انسان و پروردگار؛ منتها در آن ارتباط، خطومشی‌ای قرار داده شده است که مصلّی باید آن ارتباط خود را از طریق این خطومشی دنبال کند؛ نه اینکه سرخود عمل کند و به‌جای دو رکعت بگوید: "حالا حال خوشی پیدا کردم، چهار رکعت می‌خوانم!" به او گفته می‌شود: بی‌خود حال خوشی پیدا کردی! یا به‌جای سه رکعت مغرب بگوید: "می‌خواهم پنج رکعت بخوانم!" پاسخ این است: بی‌خود حال خوشی پیدا کردی! او باید آن حضور را در خارج با همان سه رکعت محقق کند، ولی نفسِ عبادت، عبارت است از یک امر بسیط.

... همین مسئله در مورد احرام است. چرا ما اگر اکنون لبیک بگوییم، محرِم نمی‌شویم؟! مگر لبیک گفتن مساوی با احرام نیست؟! اگر ما نیت کفّ نفس از محرَّمات احرام کنیم، من‌باب‌مثال امروز، یعنی در روز سه‌شنبه، نیت کنیم که تمام محرَّمات احرام را اتیان نکنیم، آیا محرِم هستیم؟ این کار چه ارتباطی به احرام دارد؟! این صرفاً یک طریق، برنامه و مراقبهٔ خاص است؛ مثلاً ما امروز خود را به شکل حجاج درآوریم و نیت ترک عطر کنیم! درحالی‌که این کار بسیار بد است. در احرام نباید عطر بزنند،[۵] اما عطر زدن در حالت عادی مستحب مؤکد است.[۶] پس با این کار بیجا خیلی هم کار بیهوده‌ای می‌کنیم. درصورتی‌که، در حالت عادی باید عطر زد و به سایر مستحبات نیز حتماً باید پرداخت.

اینها مسائلی است که برای محرم در حج، مورد خاص است. مسئلهٔ احرام همین است. پس آیا ما با انجام این کارها در اینجا محرم شده‌ایم؟! نه! چون ما در آن فضای روحانیِ خاص قرار نگرفته‌ایم.» (آیةالله طهرانی)

۱) به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به ***رسائل المحقّق الکرکی***، ج ۲، ص ۱۵۱؛ ***رسائل الشّهید الثّانی***، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ***هفده رساله***، مقدّس اردبیلی، ص ۴۲۲.

۲) جهت اطلاع از شرائط و تروک احرام، رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۱۳ ـ ۵۶۵. ⇦

احرام ورود در فضای عدم تعلقِ حریم توحید و احدیت ـ نه واحدیت ـ است؛ که پس از آنکه انسان وارد می‌شود، آن‌وقت ظهور واحدیت یکی‌یکی پیش می‌آید، که البته اینها مربوط به مراتب بعدی است.

این حالت خاص، یک حقیقت بسیطه می‌شود. پس احرام چیست؟ احرام بسیط است و مرکب نیست. آن احرام لوازمی دارد؛ از جمله اینکه انسان باید عطر و جماع را ترک کند، از نَتف شَعر (کندن مو) بپرهیزد، صید نکند و امثال‌ذلک از این مسائلی که هست. اینها همه لوازم آن است و به خود آن احرام ارتباطی ندارد.

لذا اگر شما در آینه نظر استقلالی کنید، اشکال ندارد و احرام باطل نیست؛ اما اگر نظر آلی بکنید، احرام باطل می‌شود.[1] چرا؟ چون نظر استقلالی منافاتی با این عدم تعلّق ندارد؛ اما اگر نظر آلی کنید که خودتان را در آن ببینید، این کار حرام است و کفاره به آن تعلّق می‌گیرد.[2] ولی اگر بخواهید یک آینه بخرید و مثلاً موج آن را ببینید، چه اشکالی دارد؟ در اینجا نظر، نظر استقلالی محسوب می‌شود. نگاه کردن به آینه با نظر استقلالی اشکال ندارد؛ آنچه اشکال دارد، نظر واسطی و نظر آلی است.

این حالت، فضای خاصِ ورود در احدیت ذات و عدم تعلّق است؛ لذا داریم

⇦ ۳) رجوع شود به ***مختلف الشّیعة***، ج ٤، ص ٤٣.

٤) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ٦، ص ۹ ـ ۱۲ و ٤۱۵ ـ ٤۱۸.

● ***الکافی***، ج ۳، ص ٦۹:

«عَنِ القَدّاحِ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ: **قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: افتِتاحُ الصّلاةِ الوُضوءُ و تَحریمُها التّکبیرُ و تَحلیلُها التّسلیمُ.**» ترجمه:

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: شروع نماز، وضوست؛ تحریمِ آن (ورود به حریم آن)، تکبیر است؛ و تحلیلِ آن (خروج از آن)، تسلیم (سلام دادن) است.» (محقق)

۵) ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٤٤۲ ـ ٤٤٦.

٦) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٦، ص ۵۱۰ ـ ۵۱۲.

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٤۷۲.

۲. رجوع شود به ***همان***، ص ٤۷۳.

که در آنجا و در آن فضا نباید عمامه گذاشت[۱] و بزرگان هم در مکه عمامه نمی‌گذاشتند، البته در مدینه می‌گذاشتند. چرا نباید عمامه گذاشت؟ چون فضای مکه فضای توحید است و عمامه شأنی از شئون انسان و ذوشخصیت بودن و محقِّقِ شخصیت است. لذا بزرگان در مکه عمامه نمی‌گذاشتند و یک عرقچین بر سر می‌گذاشتند تا مانند بقیه باشند و تفاوتی نکنند، اما در مدینه این‌طور نیست؛ فرق می‌کند و سایر مکان‌ها متفاوت است.

در مکه تفاوتی نیست و همه یکی هستند. همه وقتی در مسجدالحرام می‌آیند، نباید این‌طور باشد که آن یکی معمم بیاید! نه، در مسجدالحرام همه باید یکسان باشند، همه باید یکنواخت باشند و هرچه انسان بتواند خود را مانند بقیه کند، باید انجام دهد. نباید حالا چون عمامه نگذاشته است، یک قبای مثلاً اطلس بپوشد و یک عبا بر دوش بیندازد که آن عبا چند هزار دلار یا تومان قیمت داشته باشد، یا مثلاً خصوصیت ممتاز دیگری داشته باشد! اینها همه کارِ همان عمامه را می‌کند.

یک دشداشه بپوش و بیا! خودت را راحت کن! چند روزی یک دشداشه و یک لباس عادی بپوش و بیا. جوراب پوشیدی یا نپوشیدی هم آنجا خیلی مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. چند روزی مزهٔ وحدت را بچش؛ طوری نمی‌شود! چند روزی مزهٔ بی‌تعلّقی را تجربه کن.

من نشسته بودم، دیدم یکی از این آقایان آمد؛ یکی از همین آقایانی که امروز و این زمانه از افراد بسیار مهم هستند! آمد و وارد مسجدالحرام شد. خلاصه، بسیار مایل بود که همه به او سلام کنند و احترام بگذارند. شیخی بود با دو سه نفر دیگر. ما در مسجدالحرام هم دست از این بیاوبروها برنمی‌داریم. انگار نمی‌شود ما تنهایی بیاییم و گویی اگر تنها بیاییم، اتفاقی می‌افتد! نمی‌شود ما تنها جایی برویم، تنها پیش خدا برویم؛ حتماً باید دو نفر اینجا، شش نفر آنجا و ده نفر در عقب ما باشند و این

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

دوروبر و پشت سر ما را مراقبت کنند.

ایشان آمد و از جلوی افراد عبور می‌کرد و نگاهی هم می‌انداخت تا مردم به او سلام کنند. مردم هم می‌گفتند: حاج‌آقا سلام‌علیکم! او هم می‌گفت: علیکم‌السّلام! مرحمت عالی زیاد! لطف عالی زیاد! عبای بسیار خوب و نازک و عمامهٔ سفیدی بر تن داشت و بسیار آراسته بود. و بیچاره ایرانی‌هایی هم که در مسجدالحرام نشسته بودند دیگر بین این عمامه و بین کعبه هیچ تفاوتی نمی‌گذاشتند! هیچ! هر دو برایشان یکی است! چه به کعبه نگاه کنند و چه به جمال آن آقا، برایشان فرقی ندارد.

اینهایی که نشسته بودند، همگی بلند شدند و دنبال آن آقا راه افتادند! وقتی نشستند، آن آقا در آن گوشه شروع به معرکه‌گرفتن کرد. آیا مسجدالحرام این است؟ بله؟! این است؟ آیا معنای ﴿سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِ﴾[1] این است؟! آقا! عمامهٔ خود را کنار بگذار و عبایت را هم دربیاور و لباسی بپوش که کسی تو را نشناسد. آرام بیا و آرام برو. تنها دو دقیقه به خودت فکر کن ای بیچارهٔ بدبخت! دو دقیقه به روزگارت، دو دقیقه به کارهایت، دو دقیقه به روشَت، دو دقیقه به برنامه‌ات و دو دقیقه به حرف‌هایت فکر کن. اینجا هم بله؟! اینجا هم جای این حرف‌هاست؟! اینها نکاتی است که باید مورد توجه ما قرار گیرد.

علیٰ‌کلّ‌حال، احرام عبارت است از یک هویت بسیطه و یک حقیقت بسیطه که نه ذات‌الأجزاء است و نه‌اینکه خود آن، نیت بر اقدامِ اجزاء یا کفّ اجزاء باشد؛ هیچ‌کدام. بلکه عبارت است از یک حقیقت نورانیهٔ خاص که انسان در حال احرام، این حقیقت نورانیه را بر خود وارد می‌کند و خود را در این حقیقت نورانیهٔ خاص قرار می‌دهد. منتها برای تحقق این حقیقت نورانیه، انسان باید از مسائلی کفّ نفس کند و مسائلی را اتیان کند، و آن ربطی به خود احرام ندارد.»[2]

---

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. ترجمه: «مقیمِ آنجا و بادیه‌نشین (غریب) در آن یکسان‌اند.» (محقق)

۲. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۱۱٤. (آیةالله طهرانی)

«بنابراین، احرام عبارت است از نیتی مبنی بر ورود در یک نُسک مخصوص؛ که این نُسک، همان جهت و حیثیت و جنبهٔ ورود به حرم و حریم پروردگار است، بدون هیچ قید و مَیز و هیچ‌گونه تفاوت؛ و این مسئله در نماز نیست.»[۱و۲]

---

۱. ***همان***، درس ۱۲۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، درس ۱۲۱:

«مستحب است نماز را با عمامه بخوانید و عمامه هم باید تحت‌الحنَک داشته باشد.[۱] افرادی که بدون تحت‌الحنک نماز می‌خوانند تا عمامه‌شان به هم نخورد، برخلاف گفتار خودشان عمل می‌کنند که گفته‌اند باید با تحت‌الحنک نماز خواند:

مَن تَعَمَّمَ و لم یَتَحَنَّك فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لهُ فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَهُ؛[۲] "[هرکس عمامه بگذارد و تحت‌الحنک نبندد و به دردی بی‌درمان دچار شود، جز خود را ملامت نکند.]"

باید به آنان گفت: خودتان در رساله گفته‌اید که تحت‌الحنک مستحب است، پس چرا آن را نمی‌اندازید و عمل نمی‌کنید؟ پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام تحت‌الحنک می‌انداختند.

در نماز مستحب است که رداء و عبا هم باشد؛[۳] عطرزدن و شانه‌کردن مستحب است؛[۴] مسواک‌زدن قبل از نماز مستحب است.[۵] همهٔ اینها مستحبات نماز است، اما شما هیچ‌کدام از اینها را در احرام نمی‌بینید؛ چرا نباید مستحبات نماز را آنجا بجا آورد؟ چرا نباید در احرام و حج عمامه باشد؟ مگر عمامه مستحب نیست؟ مگر **"تیجانُ المَلائکة"**[۶] نیست؟ چرا نباید در احرام عبا و رداء و عطر باشد؟ چرا نباید شانه‌کردن و مسواک‌زدن و امثال‌ذلک باشد؟ البته مسواک در صورتی اشکال دارد که موجب خون آمدن شود، وإلاّ اشکال ندارد.[۷]

مگر انسان در نماز به مهمانی و ضیافةالله نمی‌رود؟ در حج هم همین کار را انجام می‌دهد، ولی عمامه که در نماز مستحب مؤکّد بود، در اینجا حرام ـ نه مکروه یا مباح ـ می‌شود؛[۸] یعنی این حکم درست در نقطهٔ مقابل قرار می‌گیرد! عبا در نماز مستحب بود، اما در اینجا حرام می‌شود.[۹] عطرزدن مستحب مؤکّد بود، اما در اینجا حرام می‌شود و در صورت استعمال، کفاره هم دارد.[۱۰] این چه نُسکی است که به‌طورکلی با نماز متفاوت است؟ پس معلوم می‌شود که حقیقتش متفاوت است؛ اگر حقیقتش متفاوت نبود، این امور مستحب، تبدیل به حرام نمی‌شد.» (آیةالله طهرانی)

۱) ***عوالی اللّئالی***، ج ۲، ص ۲۱٤:

«و فی الحدیثِ عَنهُ صلّی‌اللهُ‌علَیه‌وآله‌وسلّم: **"مَن صَلّیٰ مُقتَعِطًا فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَه"**. أی غیرَ مُحَنِّكٍ.» ⇦

«لذا این‌طور نیست که ما صرفاً لباس را از تن درآوریم و لباس احرام بپوشیم. خب، اگر این‌طور بود خدا می‌فرمود: با همین کت‌وشلوار یا با همین عبا و قبا هم می‌توانی محرم شوی و منظور فقط نیت است! منظور خدا در اینجا این است که واقعاً بیرون بیاییم، واقعاً جدا شویم، لباسمان را هم از تن بکَنیم و دور بیندازیم؛ چراکه این لباس به درد اینجا نمی‌خورد.

لذا خداوند آمده و همهٔ تعینات را در اینجا برداشته است. گفته است مرد باید احرام بپوشد، اما لباس احرام زن فرق می‌کند؛ جمال و ارزش زن در چهرهٔ او تبلور پیدا می‌کند، لذا باید این چهره نمودار باشد و نمی‌تواند آن را بپوشاند.[1]

بعضی از این مقدس‌مآب‌ها هستند که در آنجا می‌آیند و روی خود را می‌پوشانند.

⇦ هم‌چنین رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ ***المقنعة***، ص ۱۵۰؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ٤، ص ٤٠١ ـ ٤٠٣ و ٤٦٤.

۲) ***الکافی***، ج ٦، ص ٤٦٠.

۳) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ٤، ص ٤٥٢.

٤) رجوع شود به ***همان***، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ و ج ٤، ص ٤٣٤.

٥) رجوع شود به ***همان***، ص ۱۸ ـ ۲۰.

٦) ***الکافی***، ج ٦، ص ٤٦١:

«عَن عليِّ بنِ أبي‌عليٍّ اللهَبيِّ عن أبي‌عَبدِاللهِ عليه‌السّلام قالَ: **"عَمَّمَ رسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليه وآله وسلّم عَليًّا عليه‌السّلام بيَدِهِ فَسَدَلَها مِن بَينِ يَدَيهِ و قَصَّرَها مِن خَلفِهِ قَدرَ أربَعِ أصابعَ ثُمّ قالَ: أدبِر فَأدبَرَ، ثُمّ قالَ: أقبِل فَأقبَلَ، ثُمّ قال: هٰكَذا تيجانُ المَلائِكَةِ."**

... عَنِ السَّكونيِّ عن أبي‌عَبدِاللهِ عليه‌السّلام قالَ: **"قالَ رسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليه وآله وسلّم: العَمائِمُ تيجانُ العَرَبِ** [خ.ل: **المَلائِكَة**]**."**»

۷) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٥٦١ و ٥٦٢.

۸) رجوع شود به ***همان***، ص ٥٠٥ ـ ٥٠٧.

۹) رجوع شود به ***همان***، ص ٤٨٦ ـ ٤٩١.

۱۰) رجوع شود به ***همان***، ص ٤٤٢ ـ ٤٤٦.

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٤٩٣ ـ ٤٩٥ و ٥٠٥؛ ج ۱۳، ص ٤٢١.

این غلط و باطل است؛ باید چهرهٔ زن پیدا باشد. مرد وظیفه ندارد نگاه کند و نگاه کردن حرام است، اما نه‌اینکه به این بهانه زن روی خود را بپوشاند.

یا بعضی‌ها می‌آیند و چیزی جلوی صورت خود می‌گذارند که آن چهره مشخص نباشد؛ این هم باطل است و این هم غلط است. مقدس‌مآبی در اینجا راه ندارد. انسان باید دینی را برگزیند که "او" اختیار می‌کند؛ ما دیگر نباید کاسهٔ داغ‌تر از آش شویم. او می‌گوید باید چهره آشکار باشد.

مرد وظیفه ندارد نگاه کند و اگر نگاه کند، کار حرام انجام داده است و این مسئله به‌جای خود محفوظ است. بله، زن می‌تواند صورت خود را برگرداند و این اشکال ندارد؛ وقتی می‌بینند که مورد توجه مردان است یا ممکن است در جایی مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند صورت را برگرداند یا سر را پایین بیندازد. اما اینکه بخواهد چهره را بپوشاند، نه‌خیر؛ مطلب به این کیفیت نیست.»[1]

«[پس اینکه] خداوند می‌گوید زن باید در وقت احرام صورت خود را باز نگه دارد، یعنی چه؟ یعنی هم خودش و هم شوهرش، باید غیرت را کنار بگذارند. این غیرت در اینجا، مقابله با خواست خدا و تکلیف است؛ نه‌اینکه یک امر ممدوح و پسندیده باشد. امر پسندیده و ممدوح، امری است که منطبق با خواست پروردگار باشد.

در مسئله و داستان کربلا و حرکت اسرا، اسرا و ذراری رسول خدا با چهره‌های باز در مجالس ابن‌زیاد و یزید آمدند و افراد، آنان را می‌دیدند.[2] خب، مسئول اینها چه کسی بود؟ مگر امام حسین علیه‌السّلام نبود؟ چرا ایشان راضی شدند؟ پس معلوم

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***قرب الإسناد***، ص ٢٦؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ١٦٦؛ ***اللهوف***، ص ١٤٣؛ ***الطّرائف***، ج ١، ص ١٦٦؛ ***الإرشاد***، ج ٢، ص ١١٥؛ ***مقتل الحسین*** علیه‌السّلام، خوارزمی، ج ٢، ص ٤٥؛ ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ١١٢؛ ***تذکرة الخواص***، ص ٢٢٨؛ ***مثیر الأحزان***، ص ٧٦؛ ***المنتخب***، طریحی، ص ٤٦٧؛ ***معالی السّبطین***، ص ٧٨٦؛ ***الدّمعة السّاکبة***، ج ٥، ص ٤٨؛ ***موسوعة کربلاء***، بیضون، ج ٢، ص ٢٦٥.

می‌شود جریان کربلا نیز مانند حج بوده است.

مسئول اینها بعد از امام حسین چه کسی بود؟ امام سجاد علیه‌السّلام بود. چرا ایشان راضی شدند؟ مگر ایشان امام نیستند؟ مگر نمی‌دانند عمه‌شان حضرت زینب سلام‌الله‌علیها است؟ مگر نمی‌دانند خواهرشان، فاطمه بنت الحسین است؟ همان کسی که می‌گفتند در جزیرةالعرب به زیبایی او نبوده است![1]

افراد در مجلس یزید آنان را می‌دیدند. شخصی آمد و وقتی چشمش به فاطمه بنت الحسین افتاد، به یزید گفت: "این کنیز را به من بده!" که آن جریان پیش می‌آید و حضرت زینب ممانعت می‌کنند و نمی‌گذارند این کار را انجام دهند.[2] خب، اگر فاطمه بنت الحسین پوشیه داشت، چطور چشم آن شخص او را دیده بود؟ اگر نمی‌دیدند که از زیبایی حضرت زینب در کتاب‌ها نقل نمی‌کردند و این حرف‌ها را نمی‌زدند! بنابراین حتماً در مجلس یزید و ابن‌زیاد، با این وضع آنان را دیده‌اند.

با توجه به این مطالب، مسئول چه کسی بوده است؟ مسئول، امام سجاد علیه‌السّلام بوده است؛ امام معصوم بوده است. این یعنی چه؟ یعنی درقبال رضای خدا، همه‌چیز را کنار می‌گذاریم. غیرتی که بخواهد در مقابل خدا بایستد، آن غیرت نیست؛ آن کفر است، آن انانیت است، آن فرعونیت است. غیرت باید در مسیر خواست پروردگار باشد، نه‌اینکه انسان از پیش خود چیزی بر آن کم‌وزیاد کند.»[3]

«امام حسین علیه‌السّلام می‌گوید: من غیرت را در رضای خدا دارم! آنجا که خدا می‌گوید: این غیرت را بگذار کنار، سَمعًا و طاعتًا؛ رضًا بِرضائِكَ، لا معبودَ سِواكَ.[4]

---

۱. رجوع شود به ***الإرشاد***، ج ۲، ص ۲٦؛ ***الأصیلی فی أنساب الطّالبیّین***، ص ٦۳؛ ***ریاحین الشّریعة***، ج ۳، ص ۲۸٤.

۲. ***الإرشاد***، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ***تاریخ الطّبری***، ج ۵، ص ٤٦۱؛ ***اللهوف***، ص ۱۸۷.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ قم*، مجلس ۲۵. (آیةالله طهرانی)

٤. ***الصّراط المستقیم إلی مستحقّی التّقدیم***، ج ۱، ص ۳۲؛ ***تاریخ امام حسین*** علیه‌السّلام، ج ٤، ص ۵۸۲ و ۵۹۳ و ٦۰۸؛ ***مقتل الحسین*** علیه‌السّلام، مقرّم، ص ۲۹۷. با قدری اختلاف در مصادر. ⇦

تَرَکتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا و أیتَمتُ العِیالَ لِکَی أراکا
ولَو قَطَّعتَنی فی الحُبِّ إربًا لَما حَنَّ الفُؤادُ إلیٰ سِواکا[1]

این مسئله چگونه است؟ اگر ما غیرت داریم، باید آن غیرت را از امام حسین یاد بگیریم. اگر می‌خواهیم عبودیت را به‌دست آوریم، باید آن عبودیت را از امام حسین فرا بگیریم؛ نه عبودیت اختلاقیِ خودمان! "اختلاق" و "مُختلَق" یعنی من‌درآوردی؛ چیزی که از پیش خود ساخته باشی.[2]

عبودیت اختلاقی به‌درد نمی‌خورد؛ بلکه عبودیت حقیقی و واقعی را که در این زمامداران خودمان مشاهده می‌کنیم، باید به‌دست آوریم.

جایی که خدا می‌گوید غیرت به‌خرج بده، باید غیرت به‌خرج دهی؛ جایی که می‌گوید رها کن، باید رها کنی. همسرت را دیدند؛ دیدند که دیدند! تو به مکه رفته‌ای ولی همچنان در بند همسرت هستی، نه اینکه واقعاً بیرون آمده باشی! یک لباس سفید بر خود پوشانده‌ای و دو تکه حولهٔ احرام بسته‌ای و خیال کرده‌ای که این حج است! نه آقا، حج این نیست. حج دو تکه لباس سفید بالا و پایین بستن نیست؛ حج، بیرون آمدن از تعلّق است؛ این حج است!

⇦ • ***معاد شناسی***، ج ۱، ص ۷۶:
«حضرت سیدالشهدا که دل‌باختهٔ خدا و عاشق لقای او بود، در آن ساعات آخر با خدای خود راز و نیاز داشت: **إلٰهی رِضیً بقَضائِكَ، تَسلیمًا لِأمرِكَ، لا مَعبودَ سِواكَ، یا غیاثَ المُستَغیثینَ**؛ "[خداوندا، به قضای تو خشنودم و در برابرِ فرمان تو تسلیم هستم. هیچ معبودی جز تو نیست، ای فریادرسِ فریادخواهان.]"»

۱. این ابیات منسوب به حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام است که در آخرین لحظات عمر شریفشان سروده‌اند؛ اما در ***کشف الأسرار***، میبدی، ج ۲، ص ۴۲۸ و ***نفائس الفنون***، ج ۲، ص ۲۸ به ابراهیم ادهم نسبت داده شده است.
• ترجمه: «تمام آفریدگان را در راه عشق تو رها کردم و خانواده‌ام را یتیم ساختم تا تو را ببینم. و اگر مرا در راه عشق قطعه‌قطعه کنی، دل من به‌جز تو به کسی مایل نخواهد شد.» (محقق)
۲. رجوع شود به ***معجم مقاییس اللغة***، ج ۲، ص ۲۱۴.

وقتی که می‌گویی لبیک، یعنی از هرچه تعلّق است خارج شدم؛ از همسرم خارج شدم، از فرزندانی که در وطن گذاشته‌ام خارج شدم، از کسب‌وکار و دکان و تجارت‌خانه و دفتر و دستک و اینها همه خارج شدم. این، معنای لبیک است؛ یعنی از اینها خارج شدم.»[1]

«بعضی از این زنان می‌آیند و کلاه‌های لبه‌دار را بر سر می‌گذارند و لبهٔ آن را جلوی صورتشان می‌آورند تا چهره‌شان پیدا نباشد. این حج فایده‌ای ندارد؛ یعنی طوافی که انجام می‌دهد، در برابر آن چیزی به او نمی‌دهند؛ سعی‌ای که انجام می‌دهد، چیزی به او نمی‌دهند؛ نمی‌دهند، نمی‌دهند، نمی‌دهند!

چرا نمی‌دهند؟ چون خدا گفته است: اینجا که می‌آیی، باید تنها بیایی؛ به تو چه ارتباطی دارد که آن مرد نگاه می‌کند؟ به تو چه ربطی دارد؟ او بندهٔ من است و اکنون دارد کار غلط و اشتباهی می‌کند. تو چرا باید ذهن خود را متوجه او کنی؟ تو باید ذهن خود را متوجه من کنی؛ چه او نگاه بکند و چه نکند.

به شوهر می‌گویند: تو به چه حقی به همسر خودت می‌گویی که نباید صورتش را کسی ببیند؟ برای چه؟ اگر غیرت داری، برو غیرت خود را در جاهای دیگر به‌کار ببر که به‌کار نمی‌بری! اکنون اینجا غیرتت به جوش آمده است؟ باید زن صورت خود را باز کند؛ اینها همگی براساس حساب و کتاب است.

آن زنی که در زمان جاهلیت به دور کعبه عریان می‌گردد، می‌خواهد از این تعینات بیرون بیاید! اینکه بنده عرض می‌کنم، از نزد خود نمی‌گویم و نمی‌خواهم تأویل و توجیه کنم؛ بلکه افکار آنها این‌طور بوده است. در آیات قرآن داریم: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً﴾؛[2] نمازشان همان عریان دور کعبه گشتن بود؛ ولی فلسفهٔ آن نیز همین بود که می‌گفتند: ما باید از همهٔ تعینات و تعلقات بیرون

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، *اسفار*، درس ۷۲۵. (آیةالله طهرانی)

۲. سوره انفال (۸) آیه ۳۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۱۷۱.

بیاییم و چیزی نداشته باشیم؛ حجابی بین خود و خدا نباید قرار دهیم. این تفکر، تفکر صحیحی است، ولی مصداق آن غلط است.

تکلیف خدا هم اندازه دارد و حساب دارد. به زن که فرموده است چهره‌ات را باید باز کنی، دیگر نگفته است که مثلاً تا پاهایت را نیز آشکار کنی. طبعاً می‌توانست این را هم بگوید! پس حساب دارد. فقط صورت و نه جای دیگر؛ هر چیزی در جای خودش و هر تکلیفی باید در جای خودش قرار بگیرد.»[۱]

«[چنانچه بیان شد] انسان در حج باید عریان [از تعلقات] باشد؛ جواهر نباید به دست داشته باشی. اگر انگشتر، انگشتر عادی است، اشکال ندارد و مستحب هم هست؛ اما اگر به‌عنوان زینت است، باید از انگشتت درآوری. اگر ساعت، یک ساعت معمولی است، اشکال ندارد؛ اما اگر ساعتتان زینت است، باید آن را درآورید و نباید در دستتان باشد. عینک، اگر برای زینت است، باید عینکت را عوض کنی و یک عینک عادی بزنی. هرچه می‌خواهد باشد ـ عینک، ساعت، انگشتر ـ تمام اینها را باید درآوری.[۲]

چرا؟ آنجا نسیمی از وحدت و نمایشی از توحید است. در توحید این حرف‌ها نیست. عمامه را باید کنار بگذاری؛ باید سر برهنه باشی. رئیس‌جمهور هستی، باش؛ کت‌وشلواری و کلاهی هستی، باش. طلبه باید عمامه‌اش را بردارد و دیگری هم باید کلاهش را بردارد. طلبه باید قبا و عبا و ردایش را درآورد، آن هم باید کت‌وشلوار و همه لباس‌هایش را درآورد.

اصلاً لباس مَخیط و دوخته نباید باشد.[۳] هرکه هستی، باید درآوری؛ یک حوله به کمر ببندی و یکی هم روی دوشت بیندازی، والسّلام.

می‌دانید خدا اینها را برای چه این‌گونه کرده است؟ تا بگوید: ای بشر بیچاره! ای

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ قم*، مجلس ۲۵. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۳. رجوع شود به ***همان***، ص ۴۷۳ ـ ۴۷۵.

بشری که دنیا تو را فرا گرفته است! بیا نگاه کن و ببین در توحید و در قرب به من، جریان چگونه است. من خدایی هستم که تو را با آن فقیر در کنار هم می‌گذارم. این واقعیت است! تاکنون اشتباه فکر می‌کردی و خودت را جدای از بقیه می‌دانستی، لذا به تو کاری نداشتم؛ اما اکنون به حج بیا و ببین، حج این‌گونه است، آن دنیا هم همین‌گونه است.

به قبرستان گذر کردم کم‌وبیش بدیدم قبر دولتمند و درویش
نه درویش بی‌کفن در خاک رفته نه دولتمند برده یک کفن بیش[1]

عالم قبر با احرام در حج یکی است؛ آن عالم، عالمِ چیست؟ وقتی که انسان می‌میرد، چه می‌گوید؟ دعایی که برای مرده می‌خوانند این است:

اللَهمّ إنَّ هذا المُسَجّیٰ قُدّامَنا عَبدُكَ و ابنُ عَبدِكَ و ابنُ أمَتِك؛ نَزَلَ بِكَ و أنتَ خَیرُ مَنزولٍ بِه... اللَهمّ إن كانَ مُحسنًا فَزِد فی إحسانِهِ، و إن كانَ مُسیئًا فَتَجاوَز عن سَیّئاتِهِ![2]

"خدایا! این شخصی که اکنون روی زمین افتاده، بندهٔ توست؛ افتاده و دستش از همه‌جا کوتاه شده است؛ دیگر راه به جایی ندارد. خودت می‌دانی با او چه کار کنی؛ اگر محسن است، بر احسانش بیفزا و اگر گناهکار بوده، تو خودت ارحم‌الرّاحمین هستی، گناهش را ببخش."

این چیست؟ این حال بازگشت ماست. باید بدانیم این حال برای ما هم خواهد آمد؛ یک روزی که ما را روی زمین بگذارند و یک آقای طلبه‌ای هم بیاید و برای ما نماز میت بخواند، این وضع ماست. حج هم همین است؛ حالت، حالت توحید است.»[3]

«اکنون ما برای این دنیا چه حسابی باز کنیم؟ و برای آخرتی که به‌اضافهٔ یک عدد جبریِ بی‌نهایت است، چه حسابی باز کنیم؟ وقتی که از این دنیا می‌رویم و دستمان از آن کوتاه می‌شود، دیگر در آنجا سرطان نیست و بساط تمام علوم پزشکی در آن دنیا

---

۱. ***دوبیتی‌های باباطاهر***، دوبیتی شماره ۷٤.
۲. مأخوذ از: ***الکافی***، ج ۳، ص ۱۸٤؛ ***البلد الأمین***، ص ۵.
۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۱. (آیةالله طهرانی)

تمام است و در آن تخته است. تمام علوم مهندسی در آن دنیا تخته است و نیاز به آرشیتکت[۱] و نقشه نداریم که حمام را کجا بگذاریم، دستشویی کجا باشد، یا اطاق مهمان کجا باشد؛ و نگران باشیم که اینجا نشت کرده، آنجا چاهش بالا آمده و...! در آنجا ساختمان را ملائکه می‌سازند و وقتی هم ملائکه بسازند، خوب می‌سازند؛ آن هم بسته به اینکه ما چقدر پیش رفته‌ایم؛ به همان مقدار هم ملائکه مایه می‌گذارند.

در آنجا کار ما هم کساد است. به شما قول می‌دهم که در آنجا دیگر نه نماز است، نه روزه، نه خمس، نه زکات و نه حج است. هیچ‌چیز نیست و ما هم باید پی کارمان برویم. در آن دنیا همه باید پرونده به دست بگیریم و به‌دنبال پروندهٔ خود برویم؛ چون آنچه در این دنیا بود، دیگر تمام شد.

هر اشتغالی که در این دنیا بود، تمام شد: اگر پزشک بودی، تمام شد؛ مهندس بودی، تمام شد؛ تاجر بودی، تمام شد؛ کاسب بودی، تمام شد؛ مدیر بودی، تمام شد؛ رئیس بودی، تمام شد؛ حاکم بودی، تمام شد؛ فقیه بودی، تمام شد؛ ولیّ‌فقیه بودی، تمام شد؛ مرجع بودی، تمام شد؛ طلبه بودی، تمام شد. هرچه بودیم، در این دنیا تمام شد. مثل چه؟ مثل حج که خدا می‌آید و یک مورد را در این دنیا صاف به ما نشان می‌دهد.

آیا کسانی که احرام می‌بندند می‌توانند عمامه بگذارند؟ نه، نمی‌توانند! آیا می‌توانند کلاه بر سرشان بگذارند؟ نه، نمی‌توانند! آیا می‌توانند پرونده‌ها و مدرک‌ها و چیزهایی را که به‌دست آورده‌اند، با خود به گردن آویزان کنند؟ نه آقاجان! اینها را در خانه‌ات بگذار و فقط یک ساک در دست بگیر که دو حوله در آن باشد؛ یکی را روی دوشت بگذار و یکی را به کمرت ببند؛ همین!

مدارکی که گرفته‌اید، مربوط به طهران و مربوط به کار و کسبتان است. عناوین و بیاوبرو، حضرت آقا و رئیس و مدیرکل و همهٔ اینها برای اطاق کارتان است. آقاجان! در اطاق کارِ خدا که مسجدالحرام است، مدرک به‌درد نمی‌خورد، القاب

---

۱. Architect: «معمار، مهندس ساختمان.» (محقق)

به‌درد نمی‌خورد و و در آنجا ریاست، بی‌ریاست! باید سر را برهنه کرد و دو تکه لباس سفید پوشید؛ یک پارچه روی دوش انداخت و یک پارچه هم به کمر بست. آن‌وقت اگر از کنار شما پادشاه رد شود، شما تشخیص نمی‌دهید؛ فلان رئیس رد شود، شما تشخیص نمی‌دهید.

حتی اگر ساعت برای زینت خریده‌اید، در آنجا نمی‌توانید آن را به دست ببندید و اگر می‌خواهید ببندید، باید یک ساعت عادی باشد که جلب توجه نکند. اگر انگشترِ در دست، برای زینت است و جلب توجه می‌کند، باید آن را دربیاورید، ولو اینکه اسم خدا روی آن نوشته باشد. انگشتر باید در هنگام حج جلب توجه نکند.

... ببینید، خداوند یک مورد را به ما نشان داد. روز قیامت مانند حال احرام در دوران حج است و آنجا هم همین‌طور است؛ منتها در آنجا دیگر یک لُنگ به کمر و یک پارچه به دوش نداریم، بلکه انسان با همان وضعیت و با آن کارها و مسائلی که انجام داده، در صحرای محشر می‌آید.

﴿وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ﴾؛[1] "خیال می‌کنید که مردم مست‌اند. (اگر به آدم مست دست بزنید، نمی‌فهمد و در مستیِ خود است؛ هرچه به او بگویید، نمی‌فهمد و توجه ندارد) اما مردم مست نیستند، بلکه گرفتارند!"

گرفتار کارهای خودشان هستند؛ چون پرده کنار رفته و اکنون تمام کارهای دنیا از اول تا آخر در مغز و در نفس او آمده است و او دارد به‌طرف خدا، به‌طرف آن مبدأ و به‌طرف حساب می‌رود. این گیجی به‌خاطر حساب پس‌دادن در مقابل خداست که نمی‌داند چه‌کار کند.

اما کسانی که پرونده‌شان درست است و وقتی به خود مراجعه می‌کنند و می‌بینند کارهایشان درست بوده است، دیگر مست نیستند و می‌دوند. ولی آنان مدام می‌خواهند ترمز بزنند و بایستند، اما نمی‌شود؛ چون ملائکه می‌گویند: کجا ایستادی؟

---

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲.

برو! نوبت تو است! حالا که درون صف آمدی، باید بروی!»[۱]

استحباب ماندن در لباس احرام بین عمره و حج

«اینکه مستحب است بین عمره و حج، حاجی در لباس احرام باشد،[۲] می‌دانید برای چیست؟ برای این است که کسی که در لباس احرام است، همان حال‌وهوای احرام، گرچه مُحرِم نیست، در او باقی می‌ماند. خودتان این مسئله را ندیده‌اید؟ تجربه نکرده‌اید؟

لباس احرام را که درمی‌آورید، همین‌که لباس عادی می‌پوشید، حالتان فرق می‌کند؛ تمام شد. به‌خاطر همین می‌گویند بین عمره و حج نیز در لباس احرام باشید تا به‌طور پیوسته از آن هنگامی که احرام بستید، به عرفات و سایر اعمال حج متصل شوید؛ تا این میان فاصله نیفتد، این میان به دنیا بازنگردید و مشغول به کثرات نشوید.»[۳]

«انسان هرچه بیشتر در احرام بماند، آن افاضات و الطاف الهی بر او بیشتر خواهد بود. اصلاً خود در احرام بودن، انسان را در آن فضا قرار می‌دهد؛ ولیکن ما امروزه پیوسته مترصد هستیم که در اولین فرصت، این اعمال عمره یا حج به اتمام برسد و از احرام خارج شویم! غافل از اینکه فیض بزرگی را از دست می‌دهیم.

---

۱. ***عنوان بصری***، ج ٦، ص ٥١٠. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ٥١٤.

• ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٤١:

«عَن أبی‌عَبدِاللَهِ علیه‌السّلام، قالَ: **یَنبَغی لِلمُتَمَتِّعِ بِالعُمرةِ إلَی الحَجّ إذا أحَلَّ أن لا یَلبَسَ قَمیصًا و لیَتَشَبَّه بالمُحرِمینَ.**» ترجمه:

«شایسته است کسی که عمرهٔ تمتّع را انجام می‌دهد وقتی که از احرام بیرون آمد، پیراهن نپوشد و خود را شبیه محرمین بنماید.» (محقق)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *میلاد حضرت زهرا* سلام‌الله‌علیها، سال ١٤٢٨ هـ.ق. (آیةالله طهرانی)

چه الزامی هست که انسان همان روزی که مُحرِم است، به اعمال برسد؟ بگذارد فردا برود، پس‌فردا برود، یا برود در مسجدالحرام بنشیند؛ البته نباید طواف [مستحبی] کند، بلکه اول باید طواف احرام را مقدّم بدارد. یک روز بعد برود، دو روز بعد برود، چند روز بعد برود؛ نیازی به این الزام در انجام فوریِ اعمال نیست. حال اگر می‌خواهد زود انجام دهد، برود انجام دهد.[1]

این استحبابی که برای تلبّس به لباس احرام بین عمرهٔ تمتّع و حج تمتّع توصیه شده است، مسئلهٔ عجیبی است که از همین نکته نشئت می‌گیرد؛ گرچه انسان در همان موقع تقصیر کرده و از احرام بیرون آمده است، ولکن تلبّس به لباس احرام، آن اثر را در او استمرار می‌بخشد و این یک مسئلهٔ ملموسی است. کاملاً محسوس است که انسان بعد از پوشیدن لباس احرام می‌بیند که آثار آن هست، ولی همین‌که لباسش

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۱٤۸:
«سؤال شده است: "آیا در عمرهٔ مفرده تأکید شده که شخص بیشتر در احرام بماند و آیا این کار بهتر است؟"
جواب: بله، هرچه بیشتر بماند بهتر است؛ مثلاً فرض کنید طواف را انجام می‌دهد، اما یک روز یا دو روز بعد بیاید و سعی را انجام دهد؛ این بهتر است از آنکه همهٔ اعمال را در یک ساعت و با عجله و پیاپی انجام دهد. متأسفانه رویّهٔ ما این‌گونه است؛ ولی هرچه در احرام بماند، فیض آن بیشتر است. آیا خود انسان این تفاوت را متوجه نمی‌شود؟ همین‌که می‌فهمد، یعنی چیزی هست؛ همین‌که می‌فهمد، یعنی مسئله‌ای در کار است.
در سابق اصلاً این‌گونه نبود؛ در گذشته می‌رفتند یک عمره انجام می‌دادند و این کار دو روز، سه روز، چهار یا پنج روز طول می‌کشید. می‌گفتند: ابتدا طواف را انجام می‌دهیم، آنگاه دو یا سه روز دیگر می‌آییم و سعی را انجام می‌دهیم.
البته بهتر است بین طواف و نماز طواف فاصله نیفتد؛ یعنی از یک یا دو روز بیشتر نباشد. ولی باز در آن هم فوریت شرط نیست و مانند اجزاء نماز نیست؛ می‌توان آن را به تأخیر هم انداخت.
هم‌چنین بین طواف و سعی، شخص می‌تواند سعی را یک هفته بعد انجام دهد و در این مدت یک هفته در احرام باشد و ایرادی هم ندارد. اما در فاصله‌ای که انجام عمره مثلاً یک هفته طول می‌کشد، نمی‌تواند طواف [مستحبی] بکند؛ بلکه باید سعی خود را انجام دهد.» (آیةالله طهرانی)

را عوض می‌کند و لباس دیگری می‌پوشد، می‌بیند حالش عوض می‌شود!

به همین دلیل، ائمه علیهم‌السّلام فرموده‌اند که باید ـ البته نه به‌معنای الزام، بلکه به‌صورت استحبابی ـ این‌طور باشد که در عمرهٔ تمتّع، انسان گرچه تقصیر می‌کند، ولی در همان حال‌وهوای عمره، خود را به حج متصل سازد و این دو جهت را با یکدیگر وصل کند.

گرچه نام این عمره، عمرهٔ تمتّع است و موجب اباحهٔ آن امور محرّمه در حال احرام می‌شود، ولی این منافات ندارد با اینکه تلبّس به لباس احرام، انسان را در این وضعیت و در این حال‌وهوا قرار می‌دهد تا اینکه انسان دوباره برای حج احرام ببندد و به آنجا برود.

از اینجا مشخص می‌شود که آن بزرگان چقدر واقعاً به فکر ما بودند؛ یعنی به فکر استفادهٔ بیشتر مکلّف از حج بودند. این دقیقاً برخلاف آن چیزی است که ما اکنون می‌خواهیم إعمال کنیم و به مردم هم می‌گوییم و آنان را به آن دعوت می‌کنیم. یعنی ما الآن درست در نقطهٔ مقابل فرامین و دستورات ائمه علیهم‌السّلام هستیم؛ و این مسئله، مسئله‌ای است که فردای قیامت دامن ما را خواهد گرفت. براساس چه حسابی ما بیاییم و بندهٔ خدایی را از رسیدن به این [دستورات] محروم کنیم؟ هستند افرادی که نه ادعایی دارند و نه تظاهری، ولی اگر مطلبی را بشنوند، ترتیب اثر می‌دهند.

ما شرعاً از نقطه‌نظر تبلیغ و از نقطه‌نظر داعویّت، چه حقی داریم که بیاییم و بندهٔ خدایی را [از دستورات ائمه علیهم‌السّلام محروم کنیم]؟ وظیفهٔ انسان این است که مسئله را بگوید؛ حال، اگر کسی نخواست قبول کند، مختار است.»[1]

«خدا رحمت کند آقاشیخ صدرای اراکی را؛ شنیدم فوت کردند. پیرمردی بود و برای خودش حالی داشت. آن سالی که ما مشرّف شدیم، روحانی کاروان ما بود. خب، ایشان پیرمرد بود و بین مکه و مدینه حدود هشتادنود فرسخ فاصله است؛

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۱۰۲. (آیةالله طهرانی)

حرکت از مدینه به مکه، آن‌هم با آن ماشین‌هایی که همه روباز هستند و افراد آفتاب می‌خورند، قدری مشکل است. آن‌وقت، این مردم با آن کیفیت به مکه آمدند.

ما تقریباً نزدیک ظهر حرکت کردیم، شب حدود ساعت ده و خرده‌ای به مکه رسیدیم؛ درحالی‌که همه خسته و کوفته بودیم. ما با خود گفتیم شب می‌خوابیم، استراحتی می‌کنیم و فردا می‌رویم اعمال عمره (طواف، سعی، تقصیر و...) را انجام می‌دهیم؛ اما این مردم پایشان را در یک کفش کرده بودند و این پیرمرد را مجبور کردند که باید بلند شوی و بیایی تا ما همین امشب از لباس احرام بیرون بیاییم و راحت شویم! واقعاً دلم به حال این بندهٔ خدا سوخت که با چه حال نزاری مجبور شد برود. هرچه ایشان به آنان می‌گفت: به خدا من دیگر جان ندارم، به خدا رمق ندارم، اثری نداشت. آخر یک شب استراحت کنید! مگر چه مشکلی دارید؟ فقط دو تکه لباس احرام به تن دارید!

اتفاقاً مستحب است انسان بین عمره و حج از احرام بیرون نیاید. حضرت والد همیشه وقتی به مکه مشرّف می‌شوند، بین عمره و حج اصلاً از احرام بیرون نمی‌آیند. ایشان تاکنون چهار پنج سفر رفته‌اند؛ یک سفرشان را خودم دیدم و رویّهٔ ایشان همین‌طور بوده است. یعنی انسان از آن احرام که یک عقد نفسی است بیرون می‌آید، ولی مستحب است لباس احرام را به تن داشته باشد. اما این قضیه آن‌قدر غیرمأنوس است که بسیاری از روحانیون تعجب می‌کنند! می‌گویند: چرا از احرام بیرون نمی‌آیید؟! مگر اعمال را انجام نداده‌اید؟!

خلاصه، این بنده‌خدا آقاشیخ صدرای اراکی را مجبور کردند بیاید و آنان را ببرد تا طواف را انجام دهند، سعی کنند و بعد هم تقصیر کنند. خلاصه، بسیار اذیت شده بود. نزد پدر ما آمده بود و شِکوه و گلایه می‌کرد و می‌گفت: "آقا، من چه غلطی کردم که برای رضای خدا روحانی شده‌ام!" و بنده‌خدا هم قصدش، قصد قربت بود؛ یعنی از میان افرادی که من سراغ دارم روحانی کاروان شده‌اند، این یک نفر را می‌دانم که قصد قربت داشته است؛ بقیه هم إن‌شاءالله مأجور هستند. آن‌وقت این پیرمرد با آن کیفیت رفته و آنان را برده و از احرام بیرون آورده بود. خب، اگر شخصی بخواهد

با این کیفیت حج انجام دهد، آیا واقعاً مرضیّ خدا و مقبول است؟!»[۱]

«در همین سفر اخیری که ظاهراً دو یا سه سال پیش مشرّف شدیم، چون مستحب است بین عمرهٔ تمتّع و حج تمتّع، انسان در همان لباس احرام باقی بماند، بااینکه چند روز تا حج فاصله بود ما در همان حولهٔ احرام بودیم، هریک از رفقا ما را می‌دید، خیال می‌کرد به‌تازگی آمده‌ایم.

یک نفر از افراد که از اشخاص بسیار مُعَنون در مسجدالحرام بود، دو روز مانده به حرکت به‌سوی عرفات، ما را با همین لباس دید و بسیار تعجب کرد و گفت: آقا شما اکنون آمدید؟

گفتم: نه، ما شش هفت روز، بلکه هفت هشت روز است که مشرّف شده‌ایم.

گفت: پس لباستان چرا این‌گونه است؟

گفتم: مستحب است.

گفت: عجب، عجب! و بسیار اظهار شرمندگی و ندامت و حسرت کرد که: ای کاش ما نیز ملتفت بودیم و متوجه می‌شدیم.

باری، ما و دوستانمان این لباس را پوشیده بودیم. آن روحانی کاروان آمده بود و ایراد می‌گرفت. البته به ما مستقیماً حرفی نمی‌زد، بلکه به همین بندگان خدا که همراه ما بودند می‌گفت: این چه لباسی است که شما پوشیده‌اید؟ این بدعت است!

من به یکی از همراهان گفتم: برو به او بگو فلانی می‌گوید: بدعت را با چه می‌نویسند؟ با عین است یا با همزه؟ آن چیزی که شما می‌فرمایید با همزه است، با عین نیست! آن شخص رفته بود و به آن روحانی کاروان گفته بود: آقای طهرانی می‌گوید: شما که می‌فرمایید این کار بدعت است، آن کلمهٔ مورد نظر شما با همزه است، چون ظاهراً بدعتِ با عین نیست!

بعد به آن شخص گفتم: به ایشان بفرمایید قدری مطالعات خودشان را زیاد

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *ولایت تکوینی*، مجلس ۸. (آیةالله طهرانی)

کنند، آنگاه بیایند و روحانی کاروان بشوند. خلاصه، به آن بنده‌خدا برخورده بود و رفته بود به منابع مراجعه کرده بود و دیده بود که بله، مطلب همان‌طور است که ما می‌گوییم و درست است؛ دیگر کاری به ما نداشت.

ببینید، انسان لباس احرام به تن می‌کند، آنگاه می‌گویند: شما بدعت آوردید! عجب! یک شخص دیگری هم از جایی آمده بود و به این رفقا گفته بود: "بله، گرچه این درست است و مستحب است، ولی برای اینکه همه یکنواخت شوید و لباس‌ها یکنواخت شود، باید آن را دربیاورید!" باز این شخص این مقدار انصاف داشت، یعنی دیده بود که این حکم در منابع هست.

ما گفتیم: چه کسی به تو چنین اجازه‌ای داده است که جلوی سنّت خدا و رسول خدا را بگیری؟ یکنواخت! عجب! تو چرا نمی‌آیی و با ما یکنواخت شوی؟ تو لباس احرام بپوش تا یکنواخت شوی! چرا این شخصی که می‌خواهد بر سنّت پیغمبر عمل کند، باید از عملش دست بردارد تا با بقیه یکنواخت شود؟ اگر این‌طور است صد سال نمی‌خواهیم یکنواخت شود! مگر در حج یکنواخت شدن هم داریم؟ آن چیزی که یکنواخت است، مربوط به موقع احرام و انجام اعمال و رفتن به عرفات است. یکنواخت شدن یعنی چه؟!

اینها ناشی از چیست؟ ناشی از جهل و نادانی است که ما نمی‌خواهیم بر آن مرامی باشیم که رسول خدا به آن دستور داده است؛ بلکه می‌خواهیم بر مرام تفکری و تخیّلی خودمان باشیم؛ نمی‌خواهیم بر آن مرامی باشیم که امام زمانمان در آن موقع بر آن مرام هستند.

امامِ ما بین عمره و حج با لباس احرام در مکه تردد می‌کنند، آن‌وقت به ما گفته می‌شود که نه‌خیر، باید برخلاف آن باشید! چرا برخلاف آن باشیم؟ شمایی که چنین مطلبی را می‌گویی، آیا نمی‌دانی کسی که این حکم را وضع کرده، آن را براساس توهمات و تخیلات بشری وضع نکرده، بلکه براساس نظام تکوین وضع کرده است؟

آن حالی که در موقع احرام برای شخص مُحرِم ایجاد می‌شود، با استدامهٔ تلبّس

به لباس احرام، انسان همان حال را تا زمان حج در وجودش احساس می‌کند. چقدر فرق می‌کند! بسیار تفاوت دارد.

انسان وقتی برای عمرهٔ تمتّع احرام می‌بندد، وارد حریم خدا می‌شود؛ لباس معمولی و زینت را از تن درمی‌آورد، یک حوله بر دوش می‌اندازد و یکی هم به کمر می‌بندد؛ همین، تمام شد. از همهٔ تعینات راحت می‌شود، پاک می‌شود، بیرون می‌آید، خالص می‌شود و می‌رود با این حال اعمال را انجام می‌دهد.

آن طوافی که با لباس احرام انجام می‌دهد، با طوافی که با لباس عادی انجام می‌دهد، دو چیز متفاوت است. آن خوابی که با لباس احرام دارد، با خوابی که با لباس عادی دارد حتی همین دشداشه‌های سفید، متفاوت است؛ گرچه پوشیدن این دشداشه‌های سفید هم باز بهتر از آن کت‌وشلوارهای غربی است که در میان ما مسلمانان رایج شده است. آری، این لباس عادی نیز با آن لباس احرام فرق می‌کند و تفاوت دارد. انسان آن حال‌وهوای احرام را با همان لباس احرام حفظ می‌کند و با خود می‌کشاند و می‌آورد تااینکه به روز هشتم که روز حرکت به‌سوی عرفات است، می‌رسد.»[1]

میقات[2]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۹۸:

«میقات عبارت است از آن محلی که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم برای انعقاد احرام و اهلال (بلند لبیک گفتن) تعیین کرده‌اند. میقات برای اهل عراق، **وادی عقیق** (ذات‌عِرق) و برای اهل شام و غرب و شمال غربی، **جُحفه** و برای اهل طائف، **قَرن‌المنازل** و برای اهالی یمن، **یَلَملَم** و برای اهل مدینه، **مسجد شَجره** (ذوالحُلَیفه) است. اینها مواقیتی است که رسول خدا تعیین کرده‌اند و فاصلهٔ آنها تا مکه مختلف است؛ هر کدام از اینها برای اهالی همان منطقه است و دارای طول و عرض [مسافت] یکسانی نسبت به مکه نیستند.*» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۱، ص ۳۰۷ ـ ۳۴۱.

«مسئلهٔ مهمی که در بحث حج مطرح شده است، مسئلهٔ احرام از میقات است، طبق روایاتی که در بحث احرام آمده است و فرموده‌اند:

مواقیت، امکنه‌ای است که رسول خدا آنها را برای کسانی که می‌خواهند مُحرِم شوند، تعیین کرده است.[1]

طبعاً آنچه از این روایات استفاده می‌شود، این است که باید از همان امکنه‌ای که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم برای احرام تشریع فرموده است، احرام بست؛ و علاوه‌بر آن امکنه، نمی‌توان جای دیگری را مدّنظر قرار داد.

روایات نسبت به خصوصیت خود مواقیت مختلف است؛ ولی در اینکه مواقیت همین موارد ذکرشده است، شبهه‌ای نیست.

مثلاً در ذوالحلیفه شبهه در این است که آیا خود ذوالحلیفه عبارت است از مسجد شجره[2] و همان مسجد فعلی میقات است؟ یا اینکه ذوالحلیفه، وادی‌ای است که مسجد شجره در آن وادی قرار گرفته است؟ و اینکه اکنون می‌بینیم افراد از مسجد

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۱.

۲. **مسجد شَجَره** (یا مسجد ذوالحُلَیفه): از مساجد تاریخی مدینه است که در منطقهٔ «ذوالحلیفه» یا «آبارعلی» در هشت کیلومتری جنوب غربی مسجدالنّبی در مسیر مکه قرار دارد. ذوالحلیفه، میقات کسانی است که برای عمرهٔ تمتّع و عمرهٔ مفرده از مدینه به مکه می‌روند. این محل با نام مسجدالإحرام نیز شناخته می‌شود. پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم نیز در سفرهای عمره و حج تمتّع در این میقات، مُحرِم شدند.

وجه تسمیهٔ آن به شجره این است که پیامبر اکرم در جریان سفر سال ششم هجرت که منتهی به امضای معاهدهٔ حدیبیّه شد، در این مکان، کنار درختی (شجره) به نام «سَمُره» فرود آمده و احرام بستند. همین‌طور در سال هفتم جهت عمرةالقضاء و نیز در سال دهم برای حجّةالوداع در این مسجد احرام پوشیدند.* (محقق)

* رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٢٤٩؛ ***تهذیب الأحکام***، ج ٥، ص ٨٤ و ٨٥؛ ***وفاء الوفاء***، ج ٤، ص ٦٢؛ ***التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم***، ج ٤، ص ٢٩٣؛ ***معالم المدینة المنوّرة بین العمارة و التّاریخ***، ج ١، ص ٣٦٩.

شجره احرام می‌بندند، بنا بر عمل به احتیاط است؛ ولی دلیلی نداریم بر اینکه در محدودهٔ ذوالحلیفه، احرام بستن از نفسِ مسجد شجره واجب باشد.[۱]

حتی در بعضی از روایات داریم که خوب است انسان احرام را ببندد، ولیکن تلبیه را پس از آنکه مقداری از مسجد شجره فاصله گرفت، آنجا انجام دهد؛[۲] که این

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵:
«شما در خود صحن مسجد شجره هم می‌توانید محرم شوید و اشکالی ندارد؛ اکنون تمام محوطه یکی محسوب می‌شود و لازم نیست حتماً در محدودهٔ آن مسجد قدیم باشد. شما می‌توانید بیایید و در همان کنار ایوان بایستید و حتی اجازه می‌دهند داخل مسجد بروید.
هم‌چنین احرام‌بستن از محاذات آن هم مانعی ندارد و فتوای مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ هم همین است؛ ولی حتی اگر این مسئله را هم در نظر نگیریم، در خود مسجد شجره، از هرجایی که محرم شوید، همان مسجد شجره محسوب می‌شود. این‌طور نیست که حتماً باید در مکان خاصی باشد.
بله، اگر می‌خواهید احتیاط بیشتری کنید، خود محل اصلی مسجد شجره اکنون مشخص است؛ یک منطقه دارد که محراب است؛ آنجا همان مکان مسجد شجرهٔ سابق است و بقیه بعداً از اطراف اضافه شده است. می‌توانید آنجا بایستید و لبیک بگویید. البته شاید نگذارند خانم‌ها به‌طور دسته‌جمعی وارد آنجا شوند، ولی اگر یک خانم تنها به آنجا بیاید، ایراد نمی‌گیرند. علیٰ‌أیّ‌حال، شما از داخل حیاط هم لبیک بگویید، اشکال ندارد.» (آیة‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۶۹ ـ ۳۹۳.

• سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۱۸:
«در روایتی از مرحوم شیخ مفید ـ رحمة‌الله‌علیه ـ در *مُقنعه* داریم که می‌فرماید:
قالَ علیه‌السّلام: **إذا أحرَمتَ مِن مسجدِ الشّجرةِ، فلا تُلبِّ حتّیٰ تَنتَهِیَ إلَی البَیداءِ.**»*
در روایت دیگری داریم:
عبدُاللهِ بنُ جَعفرٍ فی *قُربِ الإسنادِ* عَن محمّدِ بنِ الحُسینِ بنِ أبی‌الخطّابِ عَن أحمدَ بنِ محمّدِ بنِ أبی‌نصرٍ قالَ: سألتُ أباالحسنِ الرّضا علیه‌السّلام: کیفَ أصنَعُ إذا أرَدتُ الإحرامَ؟ فَقالَ: **"اِعقِدِ الإحرامَ فی دُبُرِ الفریضةِ حتّیٰ إذا استَوَت بِكَ البَیداءُ فَلَبِّ."** قُلتُ: أرَأیتَ إذا کُنتُ مُحرِمًا مِن طَریقِ العِراقِ؟ قالَ: **"لَبِّ إذَا استَوَیٰ بِكَ بَعیرُك"**.»** (آیة‌الله طهرانی)

* ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۷۲ به نقل از *المقنعة*، ص ٤٤٨. ترجمه: ⇦

دلالت می‌کند بر اینکه ذوالحلیفه که مکان احرام است، عبارت است از همان ورود در وادی که آنجا مجوّز و مسوّغ برای احرام است.

سؤالات بسیاری دربارهٔ نفسِ مسجد شجره می‌شود؛ حتی راجع به خانم‌هایی که عذر دارند پرسیده می‌شود که آیا می‌توانند خارج از آن احرام ببندند؟ پاسخ بنده این است که احرام بستن در خارج از مسجد هم اشکال ندارد و حتی برای مردها هم اشکال ندارد که خارج از مسجد احرام ببندند.

مکان، مکانی است که در آن می‌توان احرام بست؛ اما اینکه گفته شود احرام، آن‌چنان باید دقیق باشد که مثلاً یک خط بکشند و بگویند احرام قبل از این خط باطل است و بعد از آن شروع می‌شود، چنین چیزی اصلاً معنا ندارد؛ به‌خصوص در مسائل عرفیه و موضوعات عرفیه. این مسئله بسیار مهم است. در بسیاری از موارد مشاهده می‌کنیم که چنین مسائل و دقت‌هایی اصلاً نبوده و اینها بعداً اضافه شده است.»[۱و۲]

⇦ «امام علیه‌السّلام فرمود: هرگاه از مسجد شجره مُحرِم شدی، لبیک مگو تا آنکه به سرزمین بیداء برسی.» (محقق)

** ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۷۱ به نقل از *قرب الإسناد*، ص ۳۷۹. ترجمه:

«احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: از ابوالحسن الرّضا علیه‌السّلام پرسیدم: هنگامی که ارادهٔ احرام می‌کنم، چگونه عمل کنم؟ فرمودند: "پس از نماز واجب، احرام ببند و زمانی که به سرزمین بیداء رسیدی، لبیک بگو." گفتم: اگر از راه عراق محرم شوم چطور؟ فرمودند: "زمانی که بر شتر خود مستقر شدی، لبیک بگو."»(محقق)

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۰٤. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، درس ۱۰۳:

«بنابراین چه اشکال دارد که در هواپیما هم همین را بگوییم؟ به‌این‌ترتیب که وقتی خلبان اعلام می‌کند ما اکنون داریم از محاذات میقات عبور می‌کنیم، همان موقع لباس را عوض کنیم و احرام ببندیم. البته اگر محاذات با میقات صحیح باشد؛ یا فرض کنید هواپیما بالای خود میقات باشد که دیگر محاذات عرضی هم نیست، بلکه محاذات طولی است.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد؛ بعد از احرام بستن هم لبیک می‌گوییم و به‌خاطر تأکید هم تا ده دقیقه یا نیم‌ساعت می‌توان آن را تکرار کرد؛ زیرا تا وقتی که دُوَیرَة أهلِ المکّة [خانه‌های ساکنان مکه] پیدا نباشد، می‌توان لبیک گفت. طبعاً این هواپیما هم به‌سمت فرودگاه جده می‌رود نه به‌سمت مکه؛ ⇦

«مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ معتقد به جواز عقد احرام از محاذات مواقیت بودند. توضیح اینکه: شارع مقدس شش نقطه را از شش جهت، میقات برای احرامِ ساکنین بلاد بعیده قرار داده است، که عبارت است از: مسجد شجره، جحفه، یلملم، قرن‌المنازل، ذات‌عِرق، و مکه برای احرام حج تمتّع.

فتوای مشهور در احرام عبارت است از:

> عقد احرام در یکی از این مواقیت به‌نحوی‌که حاج و یا معتمر باید در یکی از این مواقیت حضور یابد و از آنجا احرام ببندد، و درغیراین‌صورت احرام او باطل است مگر در بعضی از صور.

اما مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ احرام از محاذات میقات را نیز مُجزِی و کافی می‌دانستند؛ و دیگر روی این حساب لازم نیست شخص راه خود را دور کند و به میقات بیاید و در آنجا احرام ببندد، بلکه به مجرّد اینکه به محاذات میقات رسید می‌تواند همان‌جا نیت کند و لبیک بگوید و لباس احرام بپوشد و مُحرِم شود.»[1]

حکم تکرار عمرهٔ مفرده

«ازجمله مواردی که اشراف عارف بالله را در کیفیت اصدار فتوا و امتیاز آن با سایر فقها ـ رضوان‌الله‌علیهم ـ می‌توان مشاهده نمود، مسئلهٔ جواز تکرار عمرهٔ مفرده در یک ماه می‌باشد. طبق روایات مأثوره از معصومین علیهم‌السّلام، تکرار عمرهٔ مفرده تا قبل از گذشت ده روز، مورد اشکال؛ و تا پیش از سپری‌شدن همان ماه، مکروه به کراهت شدید می‌باشد.[2]

⇦ لذا هیچ اشکالی ندارد که برای هر کدام از این لبیک‌ها قصد احرام کنیم؛ از این نقطه‌نظر هیچ اشکالی ندارد. لذا اینکه می‌گویند احرام در هواپیما امکان ندارد، محل تأمل است.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

۱. ***اسرار ملکوت***، ج ۲، ص ۲۷۸. (آیةالله طهرانی)

۲. ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ٤٥٨: ⇦

البته در این مسئله بعضی از روایات داله بر جواز به‌حسب ظاهر نیز موجود است[1] ولیکن با تأمل و تحقیق در مجموعهٔ احادیث وارده، حرمت قبل از ده روز و کراهت شدید تا یک ماه مسلّم است.»[2و3]

«البته انسان می‌تواند دو عمره را در دو ماه قمری انجام دهد، حتی اگر میان

⇦ «و رَویٰ علیُّ بنُ أبی‌حَمزَة عَن أبی‌الحَسنِ موسیٰ علیه‌السّلام، قالَ: **"لِکُلِّ شَهرٍ عُمرةٌ"**. قالَ: فَقُلتُ له: أ یَکونُ أقَلَّ مِن ذلکَ؟ قالَ: **"لِکُلِّ عَشَرةِ أیّامٍ عُمرةٌ."**» ترجمه:

«علی بن ابی‌حمزه از امام کاظم علیه‌السّلام روایت کرده است که فرمود: "برای هر ماه، یک عمره است." می‌گوید: به ایشان عرض کردم: آیا کمتر از این هم می‌شود؟ فرمود: "برای هر ده روز، یک عمره است."» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٣٠٧ ـ ٣١٠.

١. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٢٩٩ و ٣٠٧ ـ ٣١٥.

٢. ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ٣٩. (آیةالله طهرانی)

٣. ***اجماع از منظر نقد و نظر***، ص ٢١٨، تعلیقه:

«طبق روایات مأثوره و ادله در باب عمرهٔ مفرده، تکرار آن در مادون عشرة ایام حرام و در طول یک ماه کراهت شدید دارد. گرچه بسیاری با تمسّک نابجا به تسامح در ادلهٔ سنن، هر روز نسبت به انجام آن اقدام می‌نمایند؛ ولیکن به‌طور کلی اصل تمسّک به ادلهٔ سنن محل ایراد است، * به‌خصوص در این مقام که قطعاً مخالف مفهوم و مصداق کلی آن است.

روزی فردی به حقیر گفت: "من برای انجام عمرهٔ مفرده جهت گذشتگان، به قرآن مجید تفأُّل زدم و یا استخاره کردم، زیرا شک داشتم که با وجود ادله می‌توان اقدام کرد یا خیر؟ آیهٔ شریفه بسیار بسیار خوب و مناسب آمد و لذا چند بار نسبت به این عبادت اقدام نمودم."

حقیر عرض کردم: فقیه باید مبنای عمل خود را ادله و روایات و سنن معتبرهٔ شرعیه قرار دهد نه استخاره و تفأّل و غیره. و اما بنده اگر تمام آیات قرآن براساس استخاره و تفأل، نیکو درآید باز به ادله مراجعه نموده، و به‌هیچ‌وجه نسبت به استخاره در این مورد ترتیب‌اثر نخواهم داد؛ البته می‌توان از استخاره در بعضی از موارد خاص استفاده نمود نه درخصوص این موارد که ادلهٔ وافی به مراد و کافی به مرام، موجود می‌باشند.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***امام شناسی***، ج ١٥، ص ٧٢، تعلیقه ٢؛ ***مطلع انوار***، ج ٧، ص ٦٦٥ ـ ٦٧٨؛ ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ٢٠١ ـ ٢٠٦.

آنها یک روز فاصله باشد. مثلاً آخر ماه رجب یک عمرهٔ مفرده انجام می‌دهد و فردا که ماه شعبان آغاز می‌شود می‌تواند عمرهٔ دیگری انجام دهد.»[۱]

«بعضی گمان می‌کنند که اگر دو بار و بیشتر به میقات بروند و احرام ببندند و عمرهٔ مفرده بجای آورند به فیض بیشتری نائل می‌شوند، درحالی‌که این عمل خلاف است. خدای متعال به لحاظ کرامت و تعظیم بیت‌اللهالحرام فقط یک بار احرام را برای هر ماه کافی دانسته است نه بیشتر، و تکرار این مسئله برخلاف ذهنیات و توهمات عوام، نه‌تنها موجب ثواب بیشتر و عبادت بیشتر نخواهد شد بلکه از اعتبار و ارزش آن یک بار اول احرام نیز می‌کاهد و او را خدشه‌دار می‌نماید! و خداوند به‌جای احرام و عمره، طواف را جایگزین نموده است و شما هر قدر می‌توانید طواف بجای آورید.[۲]

ما کاسهٔ داغ‌تر از شارع و خدای متعال نباید باشیم و دلمان برای دین خدا و عظمت بیت‌الله و تکریم آن مکان مقدس بیش از لواداران شریعت غرّاء و پاسداران حریم مقدس شرع انور نباید بسوزد، هرچه از آنها می‌رسد بدون کم‌وکاست باید بپذیریم و با توجیهات عامیانه چون: رجائاً و غیره، پا از دایرهٔ تکلیف بیرون نگذاریم و فقط و فقط بر آنچه از جانب حضرات معصومین علیهم‌السّلام آمده ـ که أعرف و أعلم بِما أنزل الله هستند ـ وقوف نماییم و از آن تخطّی ننماییم.»[۳]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***سنن الدّارمی***، ج ۲، ص ٤٤:

«... عن ابنِ عَبّاسٍ، قالَ: قالَ رسولُ اللَهِ صلّی اللَه علَیه[و آله] و سلّم: **الطّوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ إلّا أنّ اللَهَ أباحَ فیهِ المَنطِقَ فَمَن نَطَقَ فیهِ فَلا یَنطِق إلّا بِخَیرٍ**.» ترجمه:

«ابن‌عباس گوید: رسول خدا صلّی‌الله‌علیه[و آله]و سلّم فرمودند: طواف خانهٔ خدا، نماز است؛ جز آنکه خداوند سخن گفتن را در آن مباح کرده است. پس هر کس در آن حال سخن گفت، جز به نیکی سخن نگوید.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۰۲ ـ ۳۱۲.

۳. ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ٤١. (آیةالله طهرانی)

«مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در زمان حیات خویش بر کراهت شدید انجام دو عمرهٔ مفرده در یک ماه و حرمت آن دو کمتر از ده روز فتوا می‌دادند. و به افرادی که برای انجام عمرهٔ مفردهٔ مکرر از ایشان سؤال می‌کردند، می‌فرمودند: "به‌جای عمره، تا می‌توانید طواف مستحب انجام دهید."

پس از فوت ایشان یکی از دوستان نقل می‌کرد که برای انجام مناسک حج به مکه مشرّف شدم و پس از انجام اعمال حج ـ چنانچه عادت مردم بر انجام عمرهٔ مفرده پس از حج است ـ من نیز قصد کردم که همراه با حجاج به مسجد تنعیم[1] رفته و مُحرِم شوم.

صبح که عیالم از طهران با من تماس گرفت، گفت: فلانی، تو قصد داری عمرهٔ مفرده بجای آوری؟

گفتم: تو از کجا می‌دانی؟

گفت: دیشب مرحوم آقا (حضرت علامه والد، رضوان‌الله‌علیه) را در خواب دیدم و به من فرمودند:

> فردا به شوهرت تلفن بزن و بگو: به‌جای رفتن به مسجد تنعیم و عمرهٔ مفرده، طواف مستحب بجای آورد؛ زیرا جایز نیست که در یک ماه دو احرام بسته شود. و دیگر اینکه بگو: در هنگام طواف سریع حرکت نکند و باعث تضییق و برخورد با طائفین نشود و بداند اینها همه مهمان خدا هستند و احترام آنها واجب است.

آن شخص می‌گفت:

من در هنگام طواف تند حرکت می‌کردم و چه‌بسا به افراد برخورد می‌کردم

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵:
«**مسجد تنعیم**: یک محل احرام است. افرادی که اهل خود مکه هستند، در آنجا احرام برای عمره می‌بندند. همین‌طور افرادی هم که از مکه خارج نشده‌اند، آنها هم می‌توانند به مسجد تنعیم بیایند و از آنجا احرام ببندند. مسجد تنعیم اکنون دیگر متصل به مکه شده و درواقع جزء مکه به حساب می‌آید. مسجدی است بسیار معظَم، بزرگ و مجهّز به همهٔ امکانات بهداشتی و نظافتی.» (آیة‌الله طهرانی)

و ایشان بدین وسیله به من تذکر دادند.

این رؤیا که تحقیقاً می‌توان آن را رؤیای صادقه دانست، به‌روشنی آشکار می‌سازد که فتوای مرحوم علامه والد حتی پس از عبور از دنیا و ورود در سرای آخرت و انکشاف حقایق برای ایشان، تغییری پیدا نکرده است؛ هنیئًا لَه ثُمَّ هنیئًا لَه.»[۱]

«ملاک حساب کردن فاصلهٔ دو عمره به روز، پایان اعمال است؛ یعنی اگر کسی در ۲۵ ذوالقعده محرِم شد و اعمالش را انجام داد و از احرام خارج گردید، از این روز حساب نمی‌شود، بلکه باید از پایان اعمال حج تمتّع، روزها را حساب کند.»[۲و۳]

تلبیه[٤]

«تلبیه از مسجد شجره شروع می‌شود؛ البته یک تلبیه واجب است و بقیه مستحب.[٥]»[٦] «بهتر است که لبیک گفتن همین‌طور ادامه یابد. هرچه بیشتر لبیک بگویید،

---

۱. ***رسالهٔ اجتهاد و تقلید***، ص ۳۱۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)

۲. نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، *توضیحات و احکام حج*، ص ٢٤.

۳. جهت اطلاع تفصیلی بر نظر مؤلف ـ قدّس سرّه ـ دربارهٔ عدم رجحان تکرار عمرهٔ مفرده در یک ماه، رجوع شود به ***رسالهٔ عمرهٔ مفرده***.

٤. «تلبیه» به معنای لبیک گفتن یا اجابت کردن، همان ذکر مشهوری است که زائر (حاجی یا عمره‌گزار) پس از نیت کردن و پوشیدن لباس احرام، بر زبان می‌آورد تا ورود خود به حال احرام را رسماً اعلام کند. ذکر تلبیه به نقل از *الکافی*، ج ٤، ص ۳۳۵ این است:

لبّیكَ اللّهمّ لبّیك، لبّیكَ لا شریكَ لَكَ لبّیك، إنّ الحمدَ و النّعمةَ لَكَ و المُلكَ، لا شریكَ لَك.

«من دعوت تو را اجابت کردم ای خدا! بار دیگر دعوتت را اجابت کردم! تو شریکی نداری! باز هم دعوت تو را اجابت کردم! همانا ستایش، نعمت و فرمانروایی، همه از آنِ توست! تو شریکی نداری!» (محقق)

٥. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۷۵ ـ ۳۷۷ و ۳۸۳.

٦. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

احرامتان محکم‌تر و استوارتر می‌شود و اتصال قوی‌تر می‌گردد و بهتر است که این لبیک در طول مسیر بلند گفته شود؛ در هر فرازی و در هر نشیبی مستحب است لبیک گفته شود و در هرجایی که انسان توقف می‌کند، بهتر است که این لبیک را بگوید. در حالی که همین‌طور حرکت می‌کند، به‌جای ذکر گفتن لبیک بگوید و این لبیک ادامه می‌یابد تا وقتی که دیوارهای شهر مکه پیدا شود؛ آنجا دیگر باید قطع شود.»[۱]

«وقتی خانه‌های مکه پیدا شد، دیگر باید تلبیه را قطع کنید. البته این حکم در عمره است.[۲] اما برای حج، می‌توان از خود مسجدالحرام احرام بست؛ یعنی در خود مکه، از هرجای مکه می‌توان برای حج ـ که همان رفتن به عرفات است ـ احرام بست؛ منتها در خود مسجدالحرام بهتر است. آنجا تلبیه و لبیک می‌گویید و به‌سمت عرفات حرکت می‌کنید و تا ظهر روز عرفات می‌توانید این تلبیه را بگویید؛ از ظهر روز عرفات دیگر باید تلبیه قطع شود.[۳]»[٤]

«مجتهد باید مطلب را همان‌طور که مضمون کلام امام علیه‌السّلام است، به مقلِّد و افراد برساند. ما باید به افراد بگوییم که تلبیه‌گفتن از خود مسجد شجره رجحان ندارد، بلکه مرجوح است و باید مقداری از آنجا دور شوند.

منتها اکنون، به‌خاطر راحتی کار، آغاز تلبیه را از مسجد شجره قرار داده‌اند و همه را جمع می‌کنند و لبیک می‌گویند و دیگر مسئله تمام می‌شود؛ اما آن افرادی که خاص و از خواص هستند، آنان باید تلبیه را خارج از مسجد شجره بگویند. البته "باید" در اینجا به‌معنای تفضیل است، نه به‌معنای الزام. بله، نیت احرام باید در مسجد شجره باشد و نباید از مسجد شجره مؤخّر باشد؛ به‌خاطر اینکه گذشتن از میقات جایز

---

۱. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

۳. رجوع شود به ***همان***، ص ۳۹۱ ـ ۳۹۳، ۳۹٦ ـ ۳۹۸، ٤۰۸ و ٤۰۹، ۵۱۹ ـ ۵۲۱، ۵۲۹ و ۵۳۰.

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

نیست، مگر در حال احرام.[۱]»[۲]

«تلبیه با احرام فرق می‌کند و دو مسئلهٔ جدا از هم هستند؛ درواقع تلبیه احرام را تثبیت می‌کند، اما خود احرام تفاوت می‌کند.»[۳]

«شاید علت مسئله این باشد که انسان از زمانی که نیت احرام می‌کند تا وقتی که به بیداء[٤] می‌رسد، خود را در این مدت آماده کند؛ تا در این یک میلی[٥] که حرکت می‌کند، آن آمادگی نفس را برای تنفیذ و تنجیز احرام پیدا کند؛ چون اکنون احساس می‌کند که دیگر مُحرِم است، حالت او حالت احرام است و به‌سمت حج، عمره و مکه حرکت می‌کند. این حالت غیر از آن است که بگوید من نیت کرده‌ام و سریع **"اللَهمّ لبّیك"** بگوید و امثال‌ذلک!

اتفاقاً این قضیه در مورد نماز هم همین‌طور است که انسان چند دقیقه قبل از نماز بنشیند و استراحت کند. آیا روایات آداب نماز را نخوانده‌اید؟! باید صبر کند تا اطمینان و توطین نفس بر حضور در صلات پیدا کند؛[٦] اما ما معمولاً همین‌طور از دستشویی می‌آییم، به‌دنبال مهر می‌گردیم و مهر را آنجا می‌گذاریم و یا علی، و تمام می‌شود!

درحالی‌که انسان باید بنشیند، فکر کند، وضعیت خود را بسنجد؛ در آن صورت،

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳٦۹ ـ ۳۷۷.

• ***الخصال***، ج ۲، ص ٦۰٦:

«[عَن الأعمَشِ عن جَعفَرِ بنِ محمّدٍ علَیهِمَاالسّلام، قالَ:]...**و لا یَجوزُ الإحرامُ قَبلَ بُلوغِ المیقاتِ و لا یَجوزُ تَأخیرُهُ عن المیقاتِ إلّا لِمَرَضٍ أو تَقیَّةٍ**... .» ترجمه:

«امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: مُحرِم‌شدن، پیش از رسیدن به میقات جایز نیست؛ و به تأخیر انداختن آن از میقات نیز جایز نیست، مگر به دلیل بیماری یا تقیّه.» (محقق)

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۲۲. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، درس ۱۱۸. (آیةالله طهرانی)

٤. منطقه‌ای پس از مسجد شجره که مستحب است تلبیه از آنجا آغاز گردد. (محقق)

۵. میل: از واحدهای قدیمی مسافت و برابر با ٤ هزار ذراع یا یک‌سوم فرسخ است. هر میل تقریباً برابر با ۲ هزار متر است. (محقق)

٦. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۵، ص ٤۵۹ ـ ٤۷٦.

این نماز بسیار متفاوت خواهد بود. در اینجا هم وقتی که محرم نیت احرام می‌کند، در فضای احرام قرار می‌گیرد، گرچه هنوز تلبیه نگفته است؛ لذا حضرت می‌فرماید که کمی جلوتر بیاید و مقداری زمان از نیت احرام او بگذرد و سپس تلبیه بگوید.

در این مدت فرد همین‌طور با خودش درگیر است که: "اکنون چه پیش خواهد آمد؟ حال چه قضیه‌ای می‌خواهد اتفاق بیفتد؟ من نیت چه‌کاری کرده‌ام و باید چه‌کاری انجام دهم؟" وقتی که اشتعالش به نهایت می‌رسد، آن هنگام دیگر جواز و امر به تلبیه برای او صادر می‌شود.

به نظر من، شاید این خصوصیتی است که فرد به‌خاطر این قضیه باید تلبیه را تأخیر بیندازد. لذا ما این مسئله را در همهٔ مواقیت مشاهده می‌کنیم و فقط مربوط به مسجد شجره نیست که بگوییم قضیه‌ای در خصوص مسجد شجره وجود دارد که مثلاً خاکش مقداری قرمزتر است و به همین دلیل فرق می‌کند؛ بلکه دربارهٔ همهٔ مواقیت این توصیه را داریم که در هنگام احرام تلبیه نگویید و بگذارید وقتی که یک میل طی شد، آن‌وقت تلبیه بگویید.[1]

یک میل طی شدن، یعنی آمادگی پیدا کردن؛ سرزده داخل مشو، میکده حمام نیست!

باید آمادگی نفس پیدا شود؛ آن‌وقت لبیکی که می‌گویی، شاید یک‌هزارم لبیکی شود که امام سجاد علیه‌السّلام می‌گفت! نه آقا! یک‌هزارم کجا؟ یک‌میلیونیومِ آن هم نمی‌شود؛ تازه اگر با رعایت این مسائل باشد!

بنابراین باید این‌طور گفت که لبیک گفتن بهتر است که با نیت احرام افتراق داشته باشد و پس از گذشت یک میل از مسجد شجره باشد.»[2]

«این لبیکی که حجاج در ابتدای احرام می‌گویند، لبیک به قطع تعلقات است؛ لبیک به قطع از زن و فرزند است؛ لبیک به قطع معاملات و روابط در شهر و روستا است؛ لبیک به قطع ارتباطات خانوادگی، جیران، شهر، منطقه، روابط و دوستی‌ها است. آنان به این

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ج ۱۲، ص ۳۶۹ ـ ۳۷۳.

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۲۲. (آیةالله طهرانی)

معنا لبیک می‌گویند و به این ندا پاسخ می‌دهند.

منتها امروزه می‌بینیم که افراد وقتی حج انجام می‌دهند، آن تعلّق را با خود به آن دیار می‌برند؛ آن روابط را حفظ می‌کنند؛ آن تخیلات و تصورات را با خود نگه می‌دارند؛ و همان حال‌وهوایی را که در شهر و دیار خویش داشتند، با خود قرین و هم‌نشین می‌کنند. این فایده‌ای ندارد و لبیکی در اینجا گفته نمی‌شود. لبیک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی‌گویم لبیکی که ما می‌گوییم، مانند لبیک ابراهیم خلیل علیه‌السّلام است؛ این کار از عهدهٔ ما برنمی‌آید و برنخواهد آمد. آنجا که او دستور پیدا می‌کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شود و آنان را به‌طورکل رها کند، به تنها امید و ثمرهٔ حیاتش پشت می‌کند و آنان را در بیابان سوزان به امان خدا رها می‌کند؛ حتی مکلّف می‌شود و دستور می‌یابد که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را در آنجا قرار می‌دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مَآل آنان، خطوری در ذهنش راه نیابد.

آن، یک مسئله و حال‌وهوایی است که گرچه ما نیز باید به همان کیفیت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا فاصله است؛ ولی حدّاقل کاری را که می‌توانیم انجام دهیم، چرا انجام ندهیم؟ چرا افرادی که به حج مشرّف می‌شوند، حتماً باید با خودشان تلفن ببرند؟ برای چه؟ چرا افرادی که می‌خواهند لبیک پروردگار را بگویند، باید با تصورات و تعلقات همراه باشد؟ این‌که لبیک نشد! این، به همراه بردن ثقل و بار است.

توجه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با آنچه پیش می‌آید و رایج می‌شود حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم بگیریم که چه کنیم، خود باید تصمیم بگیریم که چگونه زیست کنیم، و خود باید تصمیم بگیریم که آنچه را به صلاح ماست برداریم و آنچه را به فساد ماست، به کناری بگذاریم.

چه کسی گفته است که فردی که به مکه می‌رود، باید با خودش موبایل ببرد؟ چه کسی گفته است که وقتی انسان در این شرایط و به این کیفیت در حج است، باید به‌نحوی باشد که آن آثار و خصوصیات برای او ظاهر نشود؟

راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه‌تمام

و سی یا چهل درصد! چرا صددرصد نباشد؟ چرا خودمان را به مرتبهٔ بزرگان نزدیک نکنیم؟ چرا به آنچه آنان توصیه کردند، عمل نکنیم؟ برای چه؟ طبعاً در این صورت نفع و فایدهٔ کمتری به‌دست می‌آید.

شما یک عمره بدون این مسائل بروید، آنگاه ببینید آیا فرق نکرده‌اید؟ شما یک حج با این انقطاع بروید، آن‌وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟

... وقتی کسی به آن سمت حرکت می‌کند، دیگر باید ماسِوَی‌الله را کنار بگذارد و از تمام تعلقات بیرون بیاید. داریم لبیک می‌گوییم، اما با تلفن با منزل صحبت می‌کنیم. این چه لبیکی است؟ این چه حجی است؟ این چه احرامی است که در آن احرام، همه‌چیز وجود دارد غیراز پروردگار؟ در آن دل همه‌چیز وجود دارد غیراز تعلّق به پروردگار؟

ده بُـوَد آن، نـه دل کـه انـدر وی گاو و خر باشـد و ضـیاع و عقار[1]

وقتی که انسان به آن سمت حرکت می‌کند، باید دل خود را پاک کند و از تعلقات خارج شود؛ نه‌اینکه در آن دل، تعلّق به فرزند، زن، شوهر، قوم‌وخویش و مسائلی را که در شهر به‌جای گذاشته، همراه بیاورد. پس کجا آمده است؟ پس برای چه آمده است؟ در منزل خود که بود، بهتر بود؛ حدّاقل این راه را نمی‌رفت.»[2]

«نقل می‌کنند:

در هنگام احرام و در هنگام لبیک گفتن، ناگهان دیدند که بدن امام سجاد علیه‌السّلام مرتعش می‌شود و لرزه بر بدن حضرت می‌افتد؛ رنگ حضرت متغیّر و متلوّن می‌شود. از حضرت سؤال می‌کنند: "چه شده است؟"

حضرت می‌فرمایند: **"من خائفم از اینکه بگویم: لبّیك، و پروردگار در پاسخم بگوید: لا لبّیكَ و لا سَعدیكَ!"**[3]

---

۱. ***دیوان حکیم سنایی غزنوی***، ص ۳۸.

۲. ***جلوه‌های معرفت***، ص ۳٤۱ ـ ۳٤۳. (آیةالله طهرانی)

۳. ***عوالی اللّئالی***، ج ٤، ص ۳۵.

آیا امام علیه‌السّلام ـ نَعوذُ بِالله ـ برای ما فیلم بازی می‌کند؟ آیا اینکه بدنشان می‌لرزد و جسم امام مرتعش می‌شود، عبارت است از نفاق؟ نفاق یعنی همین ظاهرسازی، همین بازی درآوردن و برای ما گفتن؛ یا نه؟ امام علیه‌السّلام چه احساسی دارد که چنین حالتی می‌یابد؟

امام علیه‌السّلام مگر گناه کرده است؟ امام علیه‌السّلام مگر فعل حرام انجام می‌دهد که بدنش بلرزد؟ در مقابل، ما صبح تا شب در حال انجام کار حرام هستیم، اما مانند شاخ شمشاد به مسجد شجره می‌رویم؛ یک حوله بر دوش و یک حوله به کمر می‌بندیم، و چنان "لبّیکَ اللَهمّ..." می‌گوییم و فریاد می‌زنیم که گویی سقف می‌خواهد پایین بیاید!

هیچ باکمان نیست و عین خیالمان هم نیست. تازه بر سر ملائکه هم منّت می‌گذاریم و می‌گوییم: بله! به اینجا آمدیم؛ حواستان باشد خوب بنویسید، یادتان نرود! اسم ما را آن بالا بنویسید! آمدیم و داریم احرام می‌بندیم؛ نگاه کنید، پول خرج کرده‌ایم! یک میلیون پول خرج کرده‌ایم و به اینجا آمده‌ایم ـ در بهترین جاها کیف می‌کنیم و احرام هم می‌بندیم؛ آن‌هم با بهترین طیاره‌ها، در بهترین مکان‌ها ـ شما باید بیایید و بنویسید. رایگان که به اینجا نیامده‌ایم، پرواز که نکرده‌ایم؛ از سرمایه‌مان خرج کرده‌ایم و داریم لبیک می‌گوییم!

ولی امام علیه‌السّلام که ترک اولایی هم از ایشان متمشّی نیست، چه برسد به کار مکروه؛ چه برسد به ـ نَعوذُ بِاللَه ـ اینکه کار حرام بخواهد انجام دهد، [خائف است که لبیکش قبول نشود!] امام علیه‌السّلام در عصمت مطلق قرار دارد. عصمت مطلق می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اصلاً "بقاء بالله" را طرفةالعینی در تمام بیست‌وچهار ساعت ترک نمی‌کند!

وقتی نشسته با شما حرف می‌زند، در واقع خدا حرف می‌زند نه او؛ غذا می‌خورد، خدا غذا می‌خورد نه او؛ خوابیده است، خدا خوابیده است نه او؛ می‌نویسد، خدا می‌نویسد؛ صحبت می‌کند، خدا صحبت می‌کند؛ می‌شنود، همین‌طور. این را می‌گویند: بقاء بالله.

خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید:

کُنتُ سَمعَهُ الّذی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الّذی یُبصِرُ بِهِ و لِسانَهُ الّذی یَنطِقُ بِهِ و یَدَهُ الّتی یَبطِشُ بِها و رِجلَهُ الّتی یَمشی بِها.[۱]

این امام علیه‌السّلام که بقاء بالله دارد ـ در عباراتی که بزرگان بیان کرده‌اند باید دقت شود ـ آخر در هنگام احرام چه احساسی دارد که جسمش می‌لرزد؟ من نمی‌فهمم! این چه قضیه‌ای است که می‌فرماید:

إنّی أخافُ أن یَقولَ لی مُخاطَبٌ هَذا الکَلامِ: لا لَبّیکَ و لا سَعدَیکَ؛[۲] "می‌ترسم خدا به من بگوید: داری لبیک می‌گویی، اما بیهوده است! نه لبیک تو را می‌پذیریم، نه به تو خوشامد می‌گوییم و نه تو را به بارگاه خودمان راه می‌دهیم!"»[۳]

---

۱. ***المحاسن***، ج ۱، ص ۲۰۱:

«عَن حَنانِ بنِ سَدیرٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ:

قالَ رسولُ اللهِ صلّی‌الله علَیه و آله و سلّم: قالَ اللهُ: ما تَحَبَّبَ إلیَّ عَبدی بِشَیءٍ أحَبَّ إلَیَّ مِمّا افتَرَضتُهُ عَلَیهِ و إنّهُ لَیَتَحَبَّبُ إلیَّ بِالنّافِلَةِ حتّیٰ أُحِبَّهُ، فَإذا أحبَبتُهُ کُنتُ سَمعَهُ الّذی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الّذی یُبصِرُ بِهِ و لِسانَهُ الّذی یَنطِقُ بِهِ و یَدَهُ الّتی یَبطِشُ بِها و رِجلَهُ الّتی یَمشی بِها، إذا دَعانی أجَبتُهُ و إذا سَألَنی أعطَیتُهُ و ما تَرَدَّدتُ فی شَیءٍ أنا فاعِلُهُ کَتَرَدُّدی فی مَوتِ مُؤمِنٍ یَکرَهُ المَوتَ و أنا أکرَهُ مَساءَتَهُ.» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فرمودند:

خداوند عزّوجلّ فرموده است: بنده‌ام با هیچ چیز، محبوب‌تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود؛ و همانا او با انجام نافله (اعمال مستحب) پیوسته به من نزدیکی می‌جوید تا آنکه او را دوست بدارم. پس چون او را دوست بدارم، گوشِ او می‌شوم که با آن می‌شنود، و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند، و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید، و دست او می‌شوم که با آن به قوت می‌گیرد، و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود.

هنگامی که مرا بخواند، پاسخش می‌دهم، و اگر از من درخواستی کند، به او عطا می‌کنم. و من در هیچ کاری که انجام‌دهندهٔ آن هستم، تردید نکرده‌ام، آن‌گونه که در گرفتنِ جان مؤمنی که مرگ را ناخوشایند می‌دارد، تردید می‌کنم؛ درحالی‌که من نیز ناخوشایندشدن او را نمی‌پسندم.» (محقق)

۲. ***عوالی اللّئالی***، ج ٤، ص ۳۵، با قدری اختلاف.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۲۹ هـ.ق، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

بخش سوم: طواف، سعی صفا و مروه

بسم اللَه الرّحمٰن الرحیم

طواف

«روزی برای تودیع جهت تشرّف به‌سوی بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد ـ قدّس الله سرّه ـ رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حج و عمره و آداب حرمَین خصوصاً بیت‌الله‌الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجدالحرام است فرمودند:

... هرچه می‌توانید دور خانهٔ خدا طواف کنید[1] و ثواب آن را به روح رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اهدا نمایید؛ زیرا اصل اوست و هرچه به عالم وجود از فیوضات و عنایات حضرت باری می‌رسد، از دریچهٔ نفس قدّوسی او می‌گذرد. پس هرچه از حمد و ثناء و شکر و ثواب در عالم وجود، موجود می‌گردد باید به او برگردانده شود و غیر از او فرد دیگری نباید در ذهن و نفس خطور نماید.»[2]

---

۱. ***عوالی اللّئالی***، ج ۳، ص ۱٦۵:
«قالَ النّبیُّ صلّی اللَه علَیه و آله و سلّم: **"اِستکثِروا مِنَ الطّوافِ، فَإنّهُ أقَلُّ شَیءٍ یوجَدُ فی صَحائِفِکُم یَومَ القیامَةِ"**.» ترجمه:
«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: طواف را بسیار بجا آورید، چراکه آن، کمترین چیزی است که در روز قیامت در نامه‌های اعمال شما یافت می‌شود.» (محقق)

۲. ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ٤۰. (آیة‌الله طهرانی)

• سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲: ⇦

«هم‌چنین می‌فرمودند:

طوافی را که می‌خواهید انجام دهید، این طواف را برای پیغمبر صلّی‌الله‌علیه و آله‌وسلّم انجام دهید، به آن شخصی هم که در نیت دارید، ثواب خواهد رسید و بیشتر هم خواهد رسید؛ ولی طواف‌ها همه برای پیغمبر باشد، نیت برای رسول خدا باشد، نمازی که می‌خوانید برای رسول خدا باشد؛ عمل در آنجا فقط توجه به خداوند و نیت و ثواب برای رسول خدا است.[۱]

⇦ «سؤال شده است: "در عمرهٔ مستحبی چه‌کسانی را می‌شود داخل در نیت کرد؟"

جواب: اشکالی ندارد که انسان همهٔ افراد را هم داخل در نیت خود کند؛ ولی بهتر است که این عمره را برای رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و یا برای امام زمان علیه‌السّلام و به نیت ایشان انجام دهد. یا اینکه اصلاً به‌طور کلی نیت نکند، نیت شخص خاصی نکند؛ بلکه عمرهٔ مستحبی انجام می‌دهد برای خدا! دیگر اگر خدا خودش تفضّل کند، به آن کسانی که انسان در نیت دارد هم عنایت می‌کند.» (آیةالله طهرانی)

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۲۷ هـ.ق، مجلس ۳:

«ما که برای پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم صلوات می‌فرستیم، این صلوات ما برای پیغمبر و برای ائمه چه نتیجه‌ای دارد؟ مگر آنان به مقامات کمال نرسیده‌اند؟ بعضی می‌گویند که آنان دیگر رسیده‌اند و صلوات ما نفعی به آنان نمی‌رساند.

جواب این است: مگر کمال حدّ یَقِف دارد؟ مگر کمال محدود است؟ اگر روزی به آنجا برسیم که بتوانیم به انتهای ذات الهی اطلاع پیدا کنیم، کمالات هم در آنجا متوقف خواهد شد؛ ولی مگر ذات الهی لایتناهیٰ نیست؟ مگر مطلق نیست؟ مگر محدود است؟ وقتی ذات، محدود باشد، آثار او هم محدود خواهد شد؛ وقتی ذات نامحدود باشد، آثار او هم نامحدود خواهد بود.

پس رسول خدا در عین حیازت مراتب کمال، تا خدا خدایی می‌کند بر سعهٔ ایشان و بر مراتبشان افزوده می‌شود و برکات از ناحیهٔ پروردگار بر ایشان اضافه می‌شود. و ازجمله صلواتی که ما می‌فرستیم، این صلوات باعث می‌شود مدام افاضه بیاید؛ بالا می‌رود و به خدا می‌رسد؛ وقتی به خدا رسید، از آنجا به پیغمبر می‌رسد.

این درود ما، در مقام اتصال نفس ما به ذات پروردگار ـ به مقدار خلوص و معرفت ما ـ به ذات پروردگار می‌رسد و سپس انعکاس و رفلکس می‌یابد. این انعکاس به نفس پیغمبر می‌رسد. آنچه از آنجا به نفس پیغمبر می‌آید، با آنچه از اینجا رفته است، تفاوت می‌کند؛ زیرا آنجا ضریب پیدا ⇦

این بهترین راهنمایی است که بزرگان نسبت به این مطلب فرموده‌اند.»[۱]

«البته واضح و روشن است که ذوات معصومین علیهم‌السّلام همه در نفس مطهر رسول‌الله فانی و متحد می‌باشند و قصد اهدای ثواب به رسول اکرم، شامل نفوس مطهرهٔ سایر معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین می‌باشد.[۲]

و سپس [مرحوم علامه والد قدّس‌الله‌سرّه] فرمودند:

الطّوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ؛[۳] "طواف حکم نماز را در مسجدالحرام دارد."»[٤]

«هفت بار طواف دور خانهٔ کعبه به اساس مسئلهٔ سبعه و هفت بازمی‌گردد؛ زیرا تمام عالم تکوین براساس آن مشیّت الهی و مقام اراده و مشیّت در سَبع سماوات نشئت

⇦ می‌کند؛ ضریب بی‌نهایت. مثلاً آنچه از ناحیهٔ ما بالا رفته دو درصد است، اما آنچه از ناحیهٔ خدا می‌آید و به او می‌رسد، یک میلیارد می‌شود!

لذا مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

اگر برای گذشتگانتان می‌خواهید کار خیر کنید، ثوابش را به روح پیغمبر صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم بفرستید، این‌گونه بیشتر ثواب می‌رسد!

اگر می‌خواهید برای گذشتگانتان قرآن بخوانید، قرآن را برای پیغمبر بخوانید؛ و چون در نیّتتان او هست، از نفس پیغمبر ثواب به او می‌رسد، نه‌اینکه از نفس شما. از نفس شما اگر بخواهد به آن مرده و متوفّیٰ ثواب برسد، سه درصد، چهار درصد، ده درصد می‌رسد؛ ولی حال که ثوابش را به پیغمبر اهدا کردید، یک میلیون به او می‌رسد.

حج می‌خواهید انجام دهید، برای پیغمبر انجام دهید؛ طواف می‌خواهید بکنید، برای پیغمبر انجام دهید؛ نماز می‌خواهید بخوانید، ثوابش را برای پیغمبر قرار دهید؛ قرآن می‌خواهید بخوانید، ثوابش برای پیغمبر باشد؛ انفاق می‌خواهید بکنید، برای پیغمبر یا برای امام زمان باشد؛ فرقی نمی‌کند؛ منظور، معصوم علیه‌السّلام است.» (آیةالله طهرانی)

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

۲. جهت اطلاع بر اتحاد ارواح طیّبهٔ ائمه علیهم‌السّلام به اعتبار عالم ملکوت، و تفاوت آنها به اعتبار عالم مُلک، رجوع شود به ***روح مجرّد***، ص ۵۷۲ ـ ۵۷٤؛ ***امام شناسی***، ج ۱۵، ص ۲۸۲ ـ ۲۹۱.

۳. ***عوالی اللّئالی***، ج ۱، ص ۲۱٤.

٤. ***نوروز در جاهلیت و اسلام***، ص ٤۱. (آیةالله طهرانی)

گرفته است. و همین‌طور این قضیه عبارت است از حرکت به دور ذات اقدس پروردگار و توجه قلب به آن در تمام مظاهر وجود؛ که آن خود، سیر طولی اراده و مشیّت پروردگار است از مقام مشیّت تا مقام شهادت که مقام کون و فساد و عالم ظاهر است.»[1]

«[به عبارت دیگر] اصل این مسئلهٔ گردش و طواف، یک عمل ظاهر است؛ که این عمل ظاهر باید حکایت و اشارتی باشد از آن توجه قلبی به عوالم معنا و عوالم ولایت. همان‌طور که می‌دانید، خداوند عوالم را در هفت عالَم خلق کرده است؛ و این هفت عالم عبارت‌اند از:

عالم **اول**: عالم ماده است که همین عالم اجرام، کواکب و سیارات است؛

عالم **دوم**: عالم مِثال است؛

عالم **سوم**: عالم ملکوت سُفلیٰ است؛

عالم **چهارم**: ملکوت عُلیا است؛

عالم **پنجم**: جبروت است؛

عالم **ششم**: لاهوت است؛

عالم **هفتم**: عالم اسماء کلیه است که پس از آن دیگر عالمی وجود ندارد، یعنی پس از آن همان جنبهٔ ذات است؛ یا اینکه بنا بر اختلاف در تعبیر، آن عالمِ هفتم، مرتبهٔ ذات است.[2و3]

«در تمام این احوال، انسان باید توجه خود را به او داشته باشد؛ هم در ظاهر،

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ قم*، مجلس ۲۳. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***معاد شناسی***، ج ٦، ص ۱۹٦ ـ ۱۹۸.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳:
«همهٔ این عوالم [هفت‌گانهٔ] وجود به دور کعبه که ممثّل عالم فنا و ذات پروردگار است می‌گردند و درنهایت منتهی می‌شود به همان ذات پروردگار که معرفت حضرت حق است.*» (آیةالله طهرانی)
* رجوع شود به ***أنوار الحقیقة***، سید حیدر آملی، ص ۷۰۸.

هم در مثال، ملکوت و سپس جبروت، لاهوت، و همین‌طور تا گذشت از اسماء، عینیت و مقام فنا.

این سبع سماوات، که حرکت عالم تکوین را از عالم ذات ـ که وجود بَحت و بسیط است ـ به عالم شهادت اقتضا می‌کند، در طواف به دور کعبه تجلّی پیدا کرده است. چنان‌که در قیامت هم این مراتب را داریم. چنان‌که بهشت هم هفت طبقه است، جهنم هم هفت طبقه است؛[1] و هر کدام از اینها مربوط به خود است. طبقهٔ هشتم بهشت، درواقع طبقه نیست که برخی می‌گویند هشت طبقه است؛ بلکه هفت طبقه است و آن جنّة الذّات است که مافوق طبقات است و با احتساب آن، هشت طبقه می‌گویند. درواقع، در مراتب ظهور در اسماء جمالیهٔ پروردگار، هفت طبقه بهشت است و در مراتب جلالیهٔ او هم هفت طبقه نیران و عقاب است؛ برحسب آن میزانی که انسان در این دنیا به کسب معرفت پرداخته یا از مقام قرب دوری گزیده است.

لذا [طواف دور] کعبه هم بر همین اساس است؛ هفت دور سعی صفا و مروه هم بر همین اساس است؛ هفت مرتبه سنگ‌زدن هم بر همین اساس است.»[2]

«طواف یعنی فدا کردن، یعنی خود را باختن، خود را تسلیم کردن و خود را ناچیز شمردن. دیده‌اید وقتی مردم قربان‌صدقهٔ یکدیگر می‌روند، می‌گویند: الهی دورت بگردم! این "الهی دورت بگردم" یعنی: خدا من را فدای تو کند، من را قربانی تو کند؛ اگر مرض یا موت و مصیبتی پیش می‌آید، به من بخورد. این چیزی است که مردم اصطلاحاً می‌گویند و در میان عوام متعارف است.

طواف به دور کعبه به این هفت شکل، به‌معنای خدا و ذات خدا را محور قرار

---

۱. رجوع شود به سوره حجر (۱۵) آیه ٤٤؛ ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ۳۷٦؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ج ۱، ص ٦٦ و ۵۳۵؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ٤۰۸؛ ***الدّر المنثور***، ج ٤، ص ۱۰۱؛ ج ۵، ص ۳٤۲ و ۳٤۳.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ قم*، مجلس ۲۳. (آیةالله طهرانی)

دادن و سپس در برابر آن ذات در تمام مراتب وجودی خضوع و تواضع کردن و خود را در همهٔ مراتب وجودی فانی دانستن است؛ به این معنا که انسان در مرتبهٔ ماده غیراز او مؤثری نبیند، در مرتبهٔ مثال فقط اثر او را ببیند و استقلالی نبیند، و انسان در عالم ملکوت، جبروت و لاهوت، در تمام این عوالم، به جنبهٔ استقلال نگاه نکند.

این یعنی: خدایا! اگر من در آن ملکوت تو وارد شدم، این تصور نباشد که اکنون برای خود ارزشی قائلم و برای خودم حساب‌وکتابی باز می‌کنم! اگر من وارد عالم لاهوت شدم، این‌طور نیست که از خود ببینم و نسبت به این قضیه، احساسی در من به‌وجود آید! نه، من در همهٔ مراتب آثارِ وجود و مراتب نزولِ اسماء و صفات کلیه و مراتب نزول ذات، سر تسلیم فرود می‌آورم و نسبت به همهٔ اینِ مراتب اعتراف و اقرار می‌کنم؛ و آن حقیقت ولایت ذات را که در وجود و نفس حضرت امام زمان علیه‌السّلام و أرواحُنا فِداه هست، من به این مراتب وجودی اعتراف می‌کنم و ولایت آن حضرت را در همهٔ این مراتب تصدیق می‌کنم.

همهٔ این هفت شوط عبارت است از طواف در هفت مرتبهٔ عوالم از نظر طولی تا به مرتبهٔ ذات برسد؛ و از خود کعبه هم تعبیر به ذات می‌شود؛ چراکه بیت‌الله است، یعنی خانهٔ خدا! خانهٔ خدایی که با همهٔ این خصوصیات و آثار بنا نهاده شده است؛ و این همان معنای طواف به دور ولایت است.»[1]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

● ***همان***، مجلس ۲:

«سؤال شده است:

اینکه فرمودید باید ذهن فقط متوجه خداوند باشد، ما شنیده‌ایم که در آنجا همهٔ حجاج در واقع به دور ولایت حضرت علی علیه‌السّلام طواف می‌کنند؛ چون حضرت آنجا به دنیا آمدند. حال با توجه به این مسئله، ما که اولین بار است می‌رویم، آیا باید این قضیه و ولایت حضرت علی را کلاً از ذهنمان خارج کنیم؟

جواب: در هنگام طواف دو جنبه هست: ⇦

⇦ **اول**: اینکه خود امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و خود پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم در اینجا طواف می‌کرده‌اند. این یک مسئله است که پیغمبر و امیرالمؤمنین و بقیه، همه در اینجا یکسان هستند و اینجا مقام، مقام احاطه و قهر ولایت پروردگار است که در توحید، بین هیچ‌کس تفاوتی نمی‌گذارد. این یک مسئله است. پس وقتی که انسان طواف می‌کند، فقط باید متوجه او باشد.

دوم: از آن‌طرف باید این احساس را هم داشت که در مقام کثرت و در مقام جمع بین وحدت و کثرت، همهٔ ما اکنون به دور ولایت امام زمان علیه‌السّلام می‌گردیم و ولایت آن حضرت است که ما را اشراب می‌کند، ما را نگه می‌دارد، ما را به حرکت و توجه وامی‌دارد؛ و درواقع این حرکت و طواف به دور کعبه برای رسیدن به حریم ولایت امام علیه‌السّلام است.

چنان‌که از امام باقر علیه‌السّلام هم مَرویّ است که حضرت فرمودند:

إنّما أُمِرَ النّاسُ أن يَأتوا هَذِهِ الأحجارَ فَيَطوفوا بِها ثُمّ يَأتونا فَيُخبِرونا بِوَلايَتِهِم و يَعرِضوا عَلَينا نَصرَهُم؛* "مردم امر شدند و مکلف شدند که به دور این سنگ‌ها طواف کنند و آنگاه نزد ما در مدینه بیایند و ولایتشان را به ما عرضه بدارند!"

این عبارت بسیار عجیبی است؛ یعنی قبولی آن طواف و حج به تسلیم در برابر امر ما اهل‌بیت، قبول کردن ولایت ما، پذیرفتن ما، غیر ما را ندیدن و فقط ما را در همهٔ شراشر وجود، مؤثر دانستن است. معنا این است. وإلاّ مانند اهل‌سنّت می‌شویم که می‌آیند، طواف می‌کنند و سپس به دنبال کار خود می‌روند و این اثرات چندانی ندارد.

بنابراین، این بحث در دو وهله مطرح می‌شود: در وهلهٔ اول، انسان باید در هنگام طواف فقط خدا را در نظر داشته باشد، نه غیر او را؛ و مسئلهٔ دوم این است که باید بداند ائمه علیهم‌السّلام در عالم کثرت، وسائط فیض از جانب پروردگار و مظاهر او هستند و انسان باید در نهایت به ولایت آنان برسد. لذا وقتی انسان می‌خواهد از مسجدالحرام بیرون بیاید، نمی‌تواند بگوید: "خدایا، خداحافظ!" چون نمی‌شود به خدا خداحافظی گفت. بلکه باید بگوید: **السّلامُ عَليكَ يا رسولَ اللّه**. هر دفعه که انسان می‌خواهد از مسجدالحرام بیرون بیاید، باید **السّلامُ عَليكَ يا رسولَ اللّه** بگوید.

عرضهٔ ولایت این نیست که انسان صرفاً پس از طواف به زیارت پیغمبر برود؛ بلکه همان‌هنگامی که انسان طواف و نماز و اعمال حج را انجام می‌دهد، باید در نیت او این باشد که: "خدایا! این اعمال را که برای آن آمدم و از زندگی دست برداشتم و از همهٔ تعلقات و منزل و کاشانه و... دوری کردم و به متابعت از حضرت ابراهیم علیه‌السّلام آمدم، همهٔ اینها را مقدمه‌ای برای معرفت امام قرار بده!" این مسئله است.» (آیةالله طهرانی)

*_الکافی_، ج ٤، ص ٥٤٩.

احکام و آداب طواف

«یکی از مسائلی که فعلاً مطرح است، مسئلهٔ شروع طواف از محاذات با حجرالأسود است. طبعاً طواف باید از حجرالأسود شروع شود؛ اما کجا داریم که نقطهٔ آغاز باید دقیقاً ابتدای حجرالأسود باشد، به‌طوری که یک میلیمتر پس از آن و یک میلیمتر پیش از آن نیز باطل باشد؟

وقتی می‌گویند از حجرالأسود شروع کن، نه‌اینکه دقیقاً از خود سنگ، آن‌هم یک خط مستقیم در وسط آن! مثلاً فرض کنید سنگ فلان مقدار است، باید قطرش را در نظر بگیرید و دقیقاً وسط آن، یعنی آن نقطهٔ مرکزی را مبدأ قرار دهید! و آن را چنان حساب کنید که یک خط فرضی بکشید که آن خط مثلاً از وسط سر شما بگذرد، به‌طوری که هیچ فاصله‌ای با آن نقطهٔ مرکزی نداشته باشد!

به‌طورکلی این مسائل، مسائل عرفی است. مثلاً می‌گویند: "سِرتُ مِنَ البَصرَةِ إلَی الکوفَةِ؛ از بصره به‌سوی کوفه حرکت کردم." خب، کجای بصره مورد نظر است؟ بصره یعنی شهر. حال یا شما از وسط آن سیر کرده‌اید یا از جای دیگر آن؛ فرقی نمی‌کند. مجموعهٔ بصره در اینجا مورد نظر است، نه یک مترِ خاص یا یک نقطهٔ خاص از بصره. شما از هر کجای آن محدوده که شروع کنید، اشکال ندارد. فرض کنید گاهی شخصی می‌گوید: من از آنجا فلان کار را کردم! به او می‌گویند: اشکال ندارد. بعد می‌گوید: من از اینجا آن کار را کردم! باز هم می‌گویند: اشکال ندارد؛ درحالی‌که این دو، مکان‌های مختلفی هستند و شاید بین آنها صد متر فاصله باشد. این [دقت‌های افراطی] اصلاً به‌طورکلی مدّنظر شارع نبوده است.

من‌باب‌مثال وقتی که شارع می‌گوید حرکتت را از بصره شروع کن، نمی‌گوید که خود را دقیقاً به دیوار منزل آخر بصره بچسبان که آن نقطه، محدوده و مرز بصره است؛ و باید دقیقاً از آنجا شروع کنی و احتیاط هم بر این است که به این نحو باشد! این‌همه احتیاط چیست که ما از خود درآورده‌ایم؟ ما خودمان با این احتیاط‌های

بی‌مورد مردم را به زحمت انداخته‌ایم! وقتی می‌گویند: از مقابل حجرالأسود طواف را شروع کن، یعنی بگو: خدایا، من نیت می‌کنم که طواف را از حجرالأسود شروع کنم! شما می‌توانید از ده متر قبل از آن هم این نیت را انجام دهید؛ نه‌اینکه حتماً بیایید و دقیقاً به مقابل آن برسید. من دیده‌ام! دیده‌ام که خلق‌الله را می‌آورند و به آنان می‌گویند: "آقا بیا اینجا، بایست... بایست... اکنون شروع کن." آن شخص هم می‌رود و بعد دچار شک می‌شود که آیا یک قدم جلوتر از محاذات رفتم؟!

با این اوضاع، مردم بیچاره می‌شوند که آیا آن هنگامی که آن روحانی به او می‌گوید نیت کن، آن حاجی در چه وضعیتی نسبت به حجرالأسود قرار داشته است؟ عقب بوده؟ جلو بوده؟

همهٔ اینها خلاف شرع است؛ تمام اینها برای افرادی که این‌طور مردم را به شبهه می‌اندازند، مسئولیت دارد. آنچه ما در روایات داریم این است که ابتدای طواف باید از حجرالأسود باشد.[1] بسیار خوب، من نیت می‌کنم: "خدایا، طواف مرا از اول حجرالأسود قرار بده" و حرکت می‌کنم.[2] دیگر نیاز به نیت مجدد ندارد. چه کسی

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱:

«به همان نفسِ خواست و میل انسان نسبت به یک عمل، نیت می‌گویند. این مسئله در مورد نیت توقف ده روز، نیت قصر، نیت روزه، نیت غسل و امثال‌ذلک نیز جاری است.

یک اشتباهی که اکنون در میان مردم رایج است، این است که تصور می‌کنند باید در هنگام طلوع فجر، خواستی را در ذهنشان مرور کنند؛ یعنی در واقع، اگر به تلفظ هم نیاورند، همین‌قدر در نیت آنها باشد که: ما از اکنون که اذان صبح است تا هنگام غروب آفتاب، این روزه را با این شرایط و با این امساکات و این خصوصیات انجام می‌دهیم!

ولی این نیت نیست، بلکه نیت همان خواست است. همین‌که شما برای سحری خوردن برمی‌خیزید، این خود، نیت روزه است؛ و دیگر نیازی نیست که در اول اذان صبح نیز مجدداً این خواست را تکرار کنید. یا وقتی که مشغول نماز می‌شوید، طبعاً همین برخاستن به‌قصد نماز و ایستادن، به‌معنای وارد شدن در نماز است و دیگر نیازی به نیت مجددی در اول نماز نیست. البته کسی که برای نماز ⇦

گفته است که باید دقیقاً از اول حجرالأسود شروع کنی و همین‌که موازی شدی، دوباره نیت طواف کنی؟ همهٔ اینها غلط است.

ائمه علیهم‌السّلام کجا به چنین مطالبی دستور داده‌اند؟ پیغمبر کجا این‌طور طواف می‌کردند؟ حضرت سوار شتر می‌شدند، شتر به دور خود هم می‌چرخید و می‌رفت و پیغمبر هم به این مسائل اعتنایی نداشتند.[1]

اینها چیزهایی است که ما مرتباً خودمان با تفریع فروع، دایرهٔ تکلیف را تضییق کرده‌ایم و این تضییق را در فتوا تسرّی داده و آن را بر مردم تحمیل کرده‌ایم. در نهایت، چوب آن را تودهٔ عوام و مردم مقلِّد بیچاره می‌خورند؛ که باید عملی را که انجام

⇦ ظهر یا نماز عصر برمی‌خیزد، برای صِرف نماز برنمی‌خیزد، بلکه به قصد همان نماز عصر برمی‌خیزد و همان کفایت می‌کند.

و همین‌طور راجع به توطّن و ده روز در یک جا ماندن. وقتی از مسافری می‌پرسند: قصد ده روز کرده‌ای؟ می‌گوید: نه، قصد نکرده‌ام! درحالی‌که می‌خواهد پانزده روز بماند! ولی باز می‌گوید: نه، ما قصد نکرده‌ایم، ولی شاید پانزده روز بمانیم! خب، همین‌که او می‌خواهد بماند، یعنی قصد کرده است. این قصد، چیز جدیدی جز همان خواستی که ما در سایر مسائل، آن خواست را اعمال می‌کنیم، نیست. شما که اکنون می‌خواهید به حرم بروید، نیت رفتن به حرم می‌کنید؛ یا شما که می‌خواهید بروید از میوه‌فروشی سیب بخرید، نیت خرید میوه کرده‌اید و به‌جای میوه‌فروشی، به دکان قصابی نمی‌روید. همین‌که به نیت خرید میوه می‌روید، معنای آن همان قصد کردن است. لذا مجدداً هنگام خرید میوه به فروشنده نمی‌گویید: من قصد می‌کنم یک کیلو سیب به این مبلغ از تو بخرم، قربةً إلی الله! بلکه همان نفسِ عمل و خود کاری را که انجام می‌دهید، همان نیت است.

بناءً علیٰ هذا، نیت به این کیفیت و این قسم که مطرح می‌شود، شرعاً لازم نیست. بله، ممکن است آنچه این آقایان مطرح می‌کنند، برای عوام مفید باشد؛ به این صورت که اگر در کار آنان شک و شبهه‌ای پیدا شود، به آنان گفته شود: "نه آقا! من شنیدم که تو نیت کردی و حتی به زبان هم آوردی!" تا جلوی شک و شبهه گرفته شود؛ وإلاّ نیازی به زبان آوردن نیت نیست.

به همان خواست انسان برای انجام هر عملی ـ مثلاً می‌خواهد به نیت طواف برود، یا می‌خواهد به نیت سعی حرکت کند ـ به همان نفسِ خواست، نیت می‌گویند.» (آیةالله طهرانی)

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٢٩؛ ***المغازی***، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

می‌دهند، سرتاپا همراه با شک، شبهه، نگرانی و ترس باشد!

اینهایی که بنده عرض می‌کنم، مسئلهٔ حیاتی و کلیدی استنباط است که چگونه یک مجتهد وقتی می‌خواهد به روایات نظر افکند و آن مغزا و مراد شارع را از متن روایت به‌دست آورد، باید خود را در فضایی قرار دهد که در آن فضا، معصوم علیه‌السّلام القای حکم و تشریع را انجام داده است.»[۱]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

وقتی که حرکت می‌کنید و به دور کعبه می‌گردید، باید توجه کنید که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم اینجا پا گذاشته است؛ یک روزی قطعاً امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در همین‌جایی که شما اکنون پا می‌گذارید، قدم نهاده بود؛ پس شما نیز پای خود را جای پای رسول خدا می‌گذارید؛ لذا باید در اینجا همه‌چیز را کنار بگذارید؛ فقط او بماند، فقط هو بماند، فقط حق بماند. ذکر باید ذکر توحید باشد.»[۲]

«در هنگام طواف، **اللَه أکبَر و لا إلَه إلّا اللَه** بسیار بگویید.»[۳] «اذکار دیگری هم که در کتاب‌ها نوشته‌اند، اشکالی ندارد.[٤]»[۵]

«در طواف نباید به این‌طرف و آن‌طرف، به بالا و پایین، دیوارها، سنگ‌فرش‌های سفید و امثال اینها توجه کرد. فقط باید چشم‌ها را بست ـ یا حتی باز کند، مهم حال فرد است ـ فقط توجه کند و بگردد و احساس کند که دارد به دور "او" می‌گردد.

توجه کجاست؟ آن‌سو و آن‌طرف. وقتی توجه آنجا باشد، فرد با خود می‌گوید: حال شانه‌ام هم تکان خورد، بخورد! ببینید، نتیجه اینجا ظاهر می‌شود؛ خروجی آن

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۰٤. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۳۳ ـ ۳۳٦ و ۳٤٤ ـ ۳٤۸ و ٤۰۳.

۵. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

این است که می‌گوید: حال شانه‌ام هم تکان خورد چه اهمیتی دارد! اگر کسی آمد و شما را هُل داد، داد که داد؛ مهم نیست، ادامه بده! ولی دیگران می‌گویند: نه آقا! اگر هل خوردن بی‌اختیار بود، باید بایستی، برگردی و آن مسیر را با اختیار خودت بروی! چون این دو متر را با اختیار خود نرفتی و تو را هل داده‌اند.

این حرف‌ها چیست؟ بالأخره خودت با پای خود رفتی! پرواز که نکردی تا به اینجا بیایی؛ خودت قدم برداشته و به اینجا رسیدی. آن دیدگاه صحیح می‌گوید: اصلاً توجه نکن که کسی به تو تنه می‌زند یا نمی‌زند، ردا را از دوش تو می‌کشد یا نمی‌کشد!

اما آن دیدگاه دیگر می‌گوید: "نه! آهای! بایست! ردا کنار رفت، باید آن را بپوشم! طوافم خراب شد و چه شد! آیا گوشهٔ کتفم دقیقاً محاذی کعبه بود یا نبود؟" یا مبادا به‌اندازهٔ ده سانتیمتر هنگامی که زاویه می‌گیرد و می‌خواهد حرکت کند، از کعبه فاصله بگیرد. مخصوصاً در آنجایی که می‌خواهد از کنار حجر اسماعیل بگذرد، در آنجا باید بسیار دقت شود؛ بسیار باید دقیق بود، کاملاً گونیا و نقاله بگذارند که این کتف طواف‌کننده ناگهان از این سنگ‌ها منحرف نشود و از مسیر خارج نگردد!!

ببینید، دیدگاه ماده یا دیدگاه روحانی و عالم غیب، هر یک احکام را بر طبق مبانی خود استنباط می‌کند؛ البته از روی مدارک، نه از پیش خود و براساس سلیقه و بدون مدرک. آن دیدگاه روحانی همان مدرک را می‌آورَد و با آن دیدگاه، حکمی را استنباط می‌کند که در نتیجهٔ آن وقتی هفت شوط تمام شد، انسان با خود بگوید: آری، چیزی در من دگرگون شد! اینکه می‌گوید "چیزی دگرگون شد" ناشی از این دیدگاه است. آن حالی که احساس می‌کند پس از هفت شوط در او ایجاد شده و قبل از آن نبوده است، اثر همین نگرش است.

حال اگر شما در طواف تمام ذهن و فکرتان متوجهٔ ماده، متوجهٔ سنگ، و متوجهٔ گونیا کردن شانه با خود بیت بود، هفت شوط که هیچ، هفتاد شوط هم انجام دهید، فقط خسته و کوفته می‌روید و در گوشه‌ای می‌نشینید؛ کاری انجام نشده و مسئله‌ای تحقق نیافته است. این دیدگاه، همان دیدگاه مادی است؛ دیدگاهی که

احکام را ـ که باید پُلی برای عبور و حرکت انسان باشد ـ تنزل می‌دهد.

خداوند بیکار نبود که این احکام را بیاورد! ملائکهٔ او نیز بیکار نبودند؛ آن‌قدر کار داشتند که اگر این احکام را هم نمی‌آوردند، باز هم بیکار نبودند. این احکام و تکالیفی که از آن مبدأ آمده است، به‌واسطهٔ سنخیت بین ظاهر و باطن، تأثیر باطنی خود را بر نفس باقی می‌گذارد؛ اما ما این احکام و تکالیف را پایین می‌آوریم، پایین، پایین، آن‌قدر که به یک حد عادی، معمولی و متعارفی می‌رسانیم که حتی اگر یک مجسمه یا ربات هم این اعمال را انجام دهد، ما در این حد می‌گوییم: قبول است؛ حَجّت را انجام دادی، برو پی کارت! حجّت تمام شد و رفت! در همین حد.»[1]

«بارها اتفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمت مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: "این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می‌باشد!" و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجه می‌شدم که حق با ایشان بوده است.

از جمله روزی به ایشان عرض کردم: این مسئله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از مُحاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و عبادت و التجاء به‌سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند: دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم به‌طورکلی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مُفاد روایات به‌دست می‌آید این است که: شخص طواف‌کننده باید ازسمت چپ به دور خانهٔ خدا طواف کند نه از سمت راست، به‌نحوی‌که شانهٔ چپ او به‌سمت بیت باشد نه شانهٔ راست او؛[2] و این مسئله چه ربطی

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳٤٤ ـ ۳٤۹.

به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جِرم بیت‌الله دارد؟!

البته طرح این مسئله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه‌بسا دور از ظرفیت ادراک و سعهٔ علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیّلی و توهمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعهٔ وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و پوست و مَجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تلألؤ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.»[1]

«تصور کنید شخصی از مجتهدی تقلید می‌کند و می‌خواهد به سفر حج برود. مجتهدش به او می‌گوید: در سفر حج، وقتی به دور کعبه می‌گردی، باید تمام حواست به این باشد که شانه‌ات از محاذات کعبه خارج نشود! دراین‌صورت، این فرد چطور می‌تواند طواف انجام دهد؟ چطور می‌تواند آن معنویت را بفهمد و آن حقایق را ادراک کند؟ چطور می‌تواند توجه داشته باشد؟ تمام ذهن او باید معطوف به این باشد که چه زاویهٔ هندسی‌ای را تنظیم کند تا شانه‌اش، مخصوصاً هنگامی که می‌خواهد در پیچ‌ها دور بزند، محاذی بیت باشد و یک میلیمتر متمایل نباشد. آیا این همان طوافی است که پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم انجام می‌دادند؟ آیا این همان طوافی است که امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام انجام می‌دادند؟ این بوده است؟!

اینکه به ما گفته‌اند باید شانهٔ چپ به سمت بیت باشد، یعنی وقتی می‌خواهید طواف کنید، از سمت راست طواف نکنید؛ همین. کجا داریم که شانه باید دقیقاً مماس باشد؟ پیغمبر با شتر طواف می‌کردند؛ آیا شتر خود را تنظیم هندسی می‌کرد؟ یا پیغمبر خودشان را این‌گونه تنظیم می‌کردند؟ ما چنین چیزی نداریم.

---

۱. ***نوروز در جاهلیّت و اسلام***، ص ۳۸. (آیةالله طهرانی)

انسان باید دور کعبه طواف کند؛ اگر کتفش به این‌طرف یا آن‌طرف هم متمایل شد، ایرادی ندارد. از سمت چپ باید طواف کند و فقط باید متوجه خدا باشد و ذکر خدا را داشته باشد. باید متوجه باشد اینجایی که طواف می‌کند و پا در آن می‌گذارد، مکانی است که ائمه علیهم‌السّلام طواف کرده‌اند و اولیای الهی آمده‌اند. این طواف به دور این سنگ‌ها برای چه بوده است؟ این چه ظاهری است که چنین اثری معنوی دارد؟ باطن این مسئله چه بوده است؟

حال، شخص به‌جای اینکه در این مطالب فکر کند و تمام ذهنش معطوف به این‌گونه مسائل باشد، فقط باید مواظب باشد که زاویهٔ هندسی‌اش را در طواف از دست ندهد![1]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۱۱۶:
«طواف به دور کعبه یک حقیقت واقعیه و بسیطه است که مُحقِّق و مُکوِّن خارجی آن، عبارت است از همان هفت شوطی که انجام می‌شود؛ و کذلک تمام اعمال و تکالیفی را که شخص انجام می‌دهد، همگی آن حقیقت بسیطه را دارند. و شما در اینجا باید نگاه کنید و ببینید که چقدر واقعاً بر این زائر و بر حاجی ظلم می‌شود اگر انسان او را از این واقعیت دور نگه دارد و این مسئله را به او گوشزد نکند که: اکنون تو داری دور کعبه می‌گردی و باید در این حال‌وهوا باشی!
ما آن حقیقت و واقعیت بسیطه‌ای را که طائف باید خود را متحقق به آن حقیقت بسیطه کند، به‌طورکلی در نظر نمی‌گیریم و فقط ذهن او را متوجه خم و راست شدن شانه و انطباق آن با بیت قرار می‌دهیم! درحالی‌که توجه زائر باید به آن حقیقت بسیطهٔ طوافیه باشد که آن، مُحقِّقِ آن طواف در نفس این شخص حاجی است؛ اما ما فقط ذهن او را متوجه جزئیات ظاهری می‌کنیم.
لذا وقتی که طواف را انجام می‌دهد و نماز را می‌خواند، [گویا از یک دردسر بزرگ راحت شده است!] وای! وای! بر سر نماز چه چیزها که نمی‌بینیم! وقتی اعمالش تمام می‌شود و می‌آید در کناری می‌نشیند، می‌بیند حالش هیچ تفاوتی نکرده است؛ و با خود می‌گوید: ای جان، راحت شدیم! راحت شدیم!
یعنی حالی در خود نمی‌بیند، احساسی در خود نمی‌بیند؛ اگر هم باشد، بسیار ضعیف است؛ دو درصد است، پنج درصد است؛ اما نودوپنج درصد توجه او به رعایت خط موازی با حجرالأسود است! نودوپنج درصد توجه او به انطباق مِنکَبین (دو کتف) با بیت و امثال‌ذلک است، و همین‌طور هَلُمَّ جَرّا نسبت به سایر مسائل. بنابرین آن حقیقت بسیطهٔ طوافیه، حقیقت بسیطهٔ صلاتیه، حقیقت بسیطهٔ سعی و امثال‌ذلک، همگی از یاد رفته است و فقط یک نمود ظاهری باقی مانده است.» (آیةالله طهرانی)

آن‌وقت شما ببینید که مسئله "میان ماه من تا ماه گردون"[۱] می‌شود؛ آن ولیّ الهی در فتوا و مطالبش چه می‌گوید، و آن افرادی که نصیب و حظّی از آن مسئله ندارند و براساس تخیّل و فکر ظاهریِ خودشان روایات را دیده‌اند و معنا کرده‌اند، چه می‌گویند! خب، ما هم همین روایات را دیده‌ایم و همین درس‌هایی را که بقیه خوانده‌اند، خوانده‌ایم؛ پس چطور ما به‌گونه‌ای دیگر برداشت می‌کنیم؟ چطور خود مجتهدین برداشت‌های متفاوت دارند؟ بااینکه روایت یکی است و کتاب هم یکی است.»[۲]

«من در بعضی از این رساله‌های عملیه خوانده‌ام که گفته‌اند:

طواف مستحب انجام ندهید، چون ممکن است در حین طواف بین زن و مرد تماس پیدا شود و تماس حرام است! بنابراین طواف مستحب باطل است و باید انسان به همان طواف واجب اکتفا کند.

نه‌خیر، این فتوا باطل است و هیچ صحت ندارد؛ هیچ منبع شرعی ندارد و من‌درآوردی است. انسان باید در آنجا طواف کند. اگر تماس حرام است، دیگر فرقی بین واجب و مستحب ندارد و در این صورت خدا باید طواف واجب را هم بردارد!

انسان باید طواف کند؛ مستحب است؛ هزار بار، ده‌هزار بار، صدهزار بار، هرچه مقدور بود. اگر تماس پیدا شد، شد؛ و اگر تماس پیدا نشد هم نشد. بله، ما نباید در آنجا خود را در معرض تماس قرار دهیم.

اینکه گفته شود به‌خصوص زن باید کنار برود، این‌طور نیست و تفاوتی نمی‌کند. در آنجا بین مرد و زن فرقی نیست؛ اگر تماس برای زن حرام است، برای مرد هم حرام است و هیچ فرقی نمی‌کند.[۳]

---

۱. مصرعی است از یک ضرب‌المثل:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

۲. ***نفحات انس***، ص ۴۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲:

«اینکه هر کسی در هنگام طواف، مکلّف باشد که همسر خود را هم در کنار خود داشته باشد و با ⇦

یکی از مسائلی که مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ راجع به بستن حرم امام رضا علیه‌السّلام می‌فرمودند، این بود:

> این کار غلط است. باید افراد به دور حرم امام رضا علیه‌السّلام طواف کنند؛ حال اگر به یکدیگر برخورد می‌کنند، نباید توجه داشته باشند؛ نه‌اینکه بیایند و حرم را به‌نحوی ببندند که جلوی طواف گرفته شود![1]

این را چه‌کسی می‌فهمد؟ آن کسی که ولیّ خداست و می‌داند در اینجا چه خبر است. اگر قرار بر وجود شیطان باشد، شیطان هم در حرم امام رضا است و هم در مکه است؛ در همه‌جا هست. این پول‌هایی که سُرّاق از جیب‌ها در حرم می‌زنند، برای چیست؟ به‌خاطر شیطان است دیگر. این نگاهی که ممکن است در حرم نسبت به یک نامحرم بیفتد، برای چیست؟ به‌خاطر وسوسهٔ شیطان است.

نباید بگوییم چون اینجا حرم امام رضا است، پس اینجا شیطان نیست! نه‌خیر، شیطان آنجا هم هست؛ شیطان آنجا هم می‌آید و حضور خود را رسماً اعلام می‌کند. در کعبه هم همین‌طور است، در مسجدالحرام هم همین‌طور است، در مسجدالنّبی هم همین‌طور است.

همان شیطان می‌رود جلو می‌ایستد و نماز می‌خواند و همه هم به او اقتدا می‌کنند! این‌طور نیست؟ معاند و دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌ایستد و امام جماعت می‌شود و سپس بقیه به او اقتدا می‌کنند؛ این شیطان است. اصلاً به تمام قیافهٔ او نگاه کنی، شیطنت می‌بارد و کدورت و ظلمت سراپای وجود آنان را گرفته است و انسان غیر از لقلقهٔ لسانی چیزی از آنان مشاهده نمی‌کند.

⇦ هم طواف کنند، چه اشکال دارد؟ آنچه را که گفته‌اند این است که نباید نظر ریبه و شهوت داشته باشد، اما مراقبت از او و محفوظ داشتنش در هنگام طواف و با او طواف کردن اشکالی ندارد. مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ هم به این قضیه دستور داده بودند.» (آیة‌الله طهرانی)

۱. جهت اطلاع بیشتر بر جواز طواف دور ضریح مطهر اهل‌بیت سلام‌الله‌علیهم رجوع شود به ***روح مجرد***، ص ۱۹۷ ـ ۲۰٤.

این به‌خاطر آن است که دست آنان از امیرالمؤمنین کوتاه است، از ولایت کوتاه است؛ به‌دنبال هوای دنیا، بدبختی دنیا و آخرت را برای خودشان خریده‌اند!

بنابراین انسان نباید به این مطالب توجه کند. انسان می‌تواند طواف را همه‌وقت انجام دهد و بین مستحب و واجب فرقی نمی‌کند؛ منتها نباید توجه کند. انسان باید در هنگام طواف ذکر بگوید، توجه به کعبه داشته باشد، توجه به الله داشته باشد. اصلاً نباید به ذهن بیاورد که اکنون کنار و جلو و عقب او کیست و با چه‌کسی طواف می‌کند. اصلاً نباید این مطالب در ذهن بیاید.»[1]

سایر توصیه‌ها و سفارشات در طواف

«در طواف فقط متوجه حال خودتان باشید، سرتان را پایین بیندازید. اگر کسی به شما شانه زد، اشکال ندارد؛ کسی شما را هل داد، عیب ندارد؛ شانهٔ شما از محاذات کعبه برگشت، عیب ندارد؛ دو دور هم دور خودتان چرخیدید، عیب ندارد. اینها هیچ اشکال ندارد؛ فقط باید متوجه باشید که هفت دور بزنید.»[2]

«به چیز دیگری توجه نکنید. به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید. به در و دیوارهای مسجدالحرام نگاه نکنید. همین‌طور سرتان پایین باشد، ذکر بگویید و بگردید و اصلاً به این فکر نکنید که شانه‌تان از بیت و خود کعبه منحرف می‌شود یا نمی‌شود. فقط توجهتان به خود حقیقت توحید باشد.

به این فکر کنید که در اینجایی که شما اکنون طواف می‌کنید، بسیاری از انبیا همین‌جا پا گذاشته‌اند و همهٔ ائمه و اولیا در اینجا آمده‌اند و در همین‌جا طواف کرده‌اند و اینجا مَطاف آنان بوده است. و همهٔ اینها مقصدشان توحید بوده و چیزی غیراز توحید را هم از خدا نخواستند. این نکته را در نظر داشته باشید.»[3]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)
۲. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)
۳. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

«[مطلب دیگر آنکه] انسان نباید خدای‌ناکرده نسبت به دوستان یا نسبت به سایر افراد و حجاج پرخاش کند. حجاج دیگر هم مهمانان خدا هستند، گرچه از سایر مذاهب باشند. بالأخره همه مهمان خدا هستند و انسان باید با این دید به آنها نگاه کند؛ باید همیشه خود را پایین‌تر از آنها بداند؛ باید در موقع طواف خود را از آنها پایین‌تر بداند و واقعاً پایین‌تر بداند؛ باید حق تقدم را به آنها بدهد، نباید در فشارها و جمعیتی که می‌آیند، به دیگران فشار بیاورد و باید راه را برای افراد باز کند.

... شما دارید به اصل و مبدأ می‌روید؛ بالا و پایینی و اعتبارات و این مسائل برای این‌طرف قضیه است. در آنجا این حرف‌ها و این مسائل نیست. همین‌که حاجی به‌سمت مکه حرکت می‌کند، دیگر تفاوتی بین او و افراد دیگر نیست و همه در یک سطح هستند و همه مانند دندانه‌های یک شانه هستند.»[1]

«در همین مسئلهٔ طواف، در هنگام ازدحام برای طواف در محدودهٔ بین مقام ابراهیم و بیت، واقعاً در بعضی اوقات برای خود من اتفاق افتاده که توان ما گرفته شد! یعنی ازدحام چنان فشار می‌آورَد که برخی واقعاً می‌میرند. من جلوی چشم خود دیدم که شخصی مُرد!

این چه طوافی است که شارع الزام کند بأیّ‌نحوٍکان باید حتماً در آن چند متری بین بیت و مقام انجام شود؟ آخر هیچ عقلی این را نمی‌پذیرد که در این حالت، آن طوافی که باید با توجه و ذکر باشد، همه‌اش کنار برود و شخص فقط به فکر این باشد که نمیرد! آیا این طواف شد؟

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

انسان باید طوری طواف کند که راحت باشد و بتواند حال خود را حفظ کند!

این می‌شود حکم موافق با فطرت. آن‌وقت وقتی به ادله مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم بله، اجازه نسبت به این قضیه داده شده است. اما آن میزان ضرورت را چه

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

کسی می‌فهمد؟ وقتی ادله می‌گوید ضرورت، اگر افراد دیگر باشند، می‌گویند: منظور فقط مرگ است؛ ولی نه، ضرورت در اینجا صرف فشار است.

بنابراین، می‌توان عقب‌تر، آن‌طرفِ مقام هم طواف کرد؛ زیرا باید راحت بود تا بتوان حال خود را حفظ کرد. این منظور من است و این قضیه باعث می‌شود که مجتهد بتواند بهتر آن روایات و مسانید را ادراک کند.[۱]»[۲]

«چرا باید پشت مقام حضرت ابراهیم[۳] بایستیم و نماز بخوانیم؟ باید متوجه فلسفهٔ اعمال باشیم؛ یعنی با اینکه مسجدالحرام متعلق به خداست، ولی باید پشت مقام،

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، مأخوذ از *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱ و ۳:
«در طواف، انسان باید به‌راحتی طواف کند. اگر بتواند، بین مقام ابراهیم علیه‌السّلام و خود کعبه طواف کند و اگر دید ازدحام زیاد و به‌نحوی است که طواف در آن محدوده مشکل است، می‌تواند فاصله بگیرد؛ و هر مقدار هم که فاصله بگیرد، اشکالی ندارد. هم‌چنین در صورتی که در طبقات پایین طواف ممکن نباشد، در آن طبقات بالا نیز اشکالی ندارد؛* ولی معمولاً در طبقهٔ پایین می‌شود و این‌طور نیست که ممکن نباشد.» (آیةالله طهرانی)
* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.
۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، درس ۷۷. (آیةالله طهرانی)
۳. **مَقام حضرت ابراهیم** علیه‌السّلام: سنگی است در جوار کعبهٔ معظمه که جای پای آن حضرت بر آن نقش بسته است. قرآن کریم این مقام شریف را از آیات و نشانه‌های آشکار خداوند در زمین برشمرده و مؤمنین را به اقامهٔ نماز در این جایگاه فرا می‌خواند.*
این سنگ، اکنون در محفظه‌ای طلایی‌رنگ، در فاصلهٔ تقریبی ۱۳متری خانهٔ خدا قرار دارد. طواف واجب در محدودهٔ میان کعبه و مقام ابراهیم بجا آورده می‌شود و نماز طواف در پشت آن اقامه می‌گردد.** براساس روایات، هنگامی که خداوند متعال به حضرت ابراهیم فرمان داد تا مردم را برای ادای فریضهٔ حج فراخوانَد، آن حضرت بر روی این سنگ قرار گرفتند و ندای الهی را به گوش همگان رساندند و جای پای ایشان بر سنگ باقی ماند.*** (محقق)
* سوره بقره (۲) آیهٔ ۱۲۵؛ سوره آل‌عمران (۳) آیهٔ ۹۷.
** ***وسائل الشیعة***، ج ۱۳، ص ۳۵۰، ۳۵۱ و ٤۲۲.
*** ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۲۳.

یعنی پشت جای پای حضرت ابراهیم علیه‌السّلام[۱] بایستید و نماز بخوانید.[۲] چرا؟ چون این قدم محترم بوده است؛ این قدم برای ما برداشته شده است؛ او با این پا کعبه را ساخته است. و باید پشت او ایستاد، نباید جلوتر از او ایستاد؛ باید پشت او نماز خواند.

طواف با نماز فرق می‌کند؛ می‌گوید ابتدا طواف را در [محدوده] مقام ابراهیم انجام بده[۳] و سپس نماز ـ که یک عمل عبادی و فعلی است که انسان برای تقرّب به خدا انجام می‌دهد ـ آن را برو پشت مقام ابراهیم بایست و بخوان.[٤]

... نماز طواف نیابت نمی‌خواهد؛ مانند نماز صبح است. منتها سعی کنید که حمد و سورهٔ خود را بهتر کنید تا نماز را بهتر انجام دهید؛ ولی نیاز به نیابت ندارد و

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳:
«اگر رفقا به آنجا رفتند، ببینند؛ جای پای حضرت ابراهیم در آنجا است. عجیب این است که روایت داریم این گودی که اکنون به‌اندازهٔ دو پا روی سنگ هست، دست‌ساز نیست؛ بلکه به اعجاز الهی این سنگ نرم شده و جای پای حضرت ـ که ظاهراً با نعل [و کفش] بوده‌اند ـ گذاشته شده است؛* مشخص است که با نعل است نه با انگشت؛ حال یا موزه‌ای** پایشان بوده یا چیزی شبیه آن، به آن کیفیت گذاشته شده است.» (آیةالله طهرانی)
* رجوع شود به ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۲۳؛ ***مجمع البیان***، ج ۱، ص ۳۸٤.
** ***لغت‌نامهٔ دهخدا***: «یک نوع پاافزار که تا ساق پا و زیر زانو را می‌پوشاند، و چکمه نیز گویند.»
۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ٤۲۲.
۳. رجوع شود به ***همان***، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.
٤. رجوع شود به ***همان***، ص ٤۲۲ ـ ٤۲٤.
• سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵:
«منظور از "پشت مقام" این است که آن مقام، جلوی نمازگزار باشد. حال اگر کمی این‌طرف‌تر یا آن‌طرف‌تر هم بود، اشکال ندارد؛ نه‌اینکه حتماً لازم باشد دقیقاً موازی با سنگ نماز بخواند. علیٰ‌کلّ‌حال، ببینید هرجا که برای شما میسور است، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانید و حتماً لازم نیست برای نماز به نزدیک مقام بروید. اگر جلو رفتن میسور بود، می‌توانید جلو بیایید؛ اما اگر شلوغ بود، عقب‌تر بروید. تا آخر مسجدالحرام هم اگر جا برای نماز بود، نماز درست است و از این نقطه‌نظر اشکالی ندارد.» (آیةالله طهرانی)

هرکس باید نماز خود را بخواند. نماز طواف نساء هم همین‌طور است؛ هرکس برای خودش نماز می‌خواند و دو رکعت بیشتر هم نیست.»[۱]

«رفقا بدانند که هیچ فرقی به‌اندازهٔ سر سوزنی بین نماز طواف و نماز صبح نیست و یک سر سوزنی تفاوت نمی‌کند.

نماز صبح را چطور می‌خوانیم؟ آیا شک می‌کنیم؟ شبهه می‌کنیم؟ آیا وسوسه و خیال در شما پیدا می‌شود؟ نه؛ نماز را می‌خوانید و سپس به صرف صبحانه یا خواندن سورهٔ یٰس و دعای صباح مشغول می‌شوید و دیگر هرکس به دنبال کار خود می‌رود. این نماز طواف هم همین است و هیچ فرقی نمی‌کند.

اینکه برخی نماز طواف را در وضعیت خاصی قرار داده‌اند و از آن غولی ساخته‌اند، تماماً چرندیات است؛ چرند اندر چرند است! صریحاً خدمت شما می‌گویم: تمام اینها خلاف است.

نماز طواف دقیقاً مانند نماز صبح است؛ حمد و سورهٔ آن همان است، لذا در حین نماز زیاد به خودتان برای ادای مخارج حروف فشار نیاورید. اینکه در آن لحظه متوجه رعایت مخارج باشید، همهٔ اینها شما را از خدا دور می‌کند. انسان باید در نماز به خدا توجه داشته باشد.

مطلب مرحوم والد را در کتاب *روح مجرّد* خوانده‌اید که مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیهما ـ چه فرمودند؟[۲] همان را در نماز طواف انجام دهید. یعنی در آن

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، مجلس ٤:

«سؤال شده است: "آیا با شک به اینکه نماز طواف اشکال پیدا کرده است، می‌توانیم آن را اعاده کنیم؟"

جواب: نه‌خیر، نیازی به اعاده نیست، بلکه این وسوسهٔ شیطان است. اگر بعد از نماز برای انسان شک پیدا شود، حکم آن مانند نماز صبح و مغرب و عشا است و همان‌طور که در آن نمازها انسان نباید به شک بعد از نماز اعتنا کند، اینجا نیز نباید اعتنا کند.» (آیةالله طهرانی)

۲. ***روح مجرّد***، ص ۱٦۱: ⇦

لحظه نه به "عین" آن توجه کنید، نه به "ضاد" آن توجه کنید، و نه ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را بیش از حد بپیچانید و در آن غلو کنید. تمام اینها انسان را از خدا دور می‌کند.

بله، انسان باید قرائت خود را تصحیح کند و این امر چه در نماز صبح و چه در نماز طواف، در هر دو لازم است. اما تصحیح‌کردن قرائت یک مطلب است و انصراف از معنا و توجه به پروردگار به‌سوی لفظ، مطلبی دیگر است. آن واجب است و این باطل است.

انسان باید مخارج حروف و الفاظ را صحیح ادا کند؛ اما نه‌اینکه تازه هنگام سفر مکه، به‌خاطر مسائلی یا ترس از باطل شدن عمل، به یاد آن بیفتد و بخواهد در حین نماز سراغ الفاظ و مخارج حروف و... برود. نه‌خیر، همین الآن هم لازم است که ما الفاظ و تجویدمان را تصحیح کنیم و مخارج حروف را بشناسیم و تمام اینها برای نماز لازم است؛ ولی نماز طواف هیچ فرقی به‌اندازهٔ سر سوزنی با نماز صبح ندارد.

هنگامی که می‌خواهید نماز طواف بخوانید، فقط به خدا توجه کنید و بس! اینکه چه می‌گویید و حمد را چگونه خواندید و هکذا، تمام اینها وساوس شیطان است.

و هرچه نماز بیشتر طول بکشد، بهتر است؛ سوره‌های بزرگ بخوانید البته اگر موقعیت اقتضا می‌کند، وإلاّ در آنجا شلوغی برای سوره‌های کوچک هم مجال نمی‌دهد؛ ولی علیٰ‌أیّ‌حال، اگر کسی جایی پیدا کرد و سورهٔ بزرگ‌تر بخواند، چه بهتر.

⇦ «در سفری که مرحوم مطهری به اعتاب عالیات مشرّف شدند، نشانی منزل آقا حاج سید هاشم را بنده به ایشان دادم و در کربلا دو بار به محضرشان مشرّف شده‌اند. یک بار ساعتی خدمتشان می‌رسند و بار دوم، روز دیگر صبحانه را در آنجا صرف می‌نمایند.

مرحوم مطهری در مراجعت از این ملاقات‌ها بسیار مشعوف بودند و می‌فرمودند:

در یک بار که خدمتشان بودم از من پرسیدند: نماز را چگونه می‌خوانی؟ عرض کردم: کاملاً توجه به معانیِ کلمات و جملات آن دارم.

فرمودند: پس کِیْ نماز می‌خوانی؟! در نماز توجهت به خدا باشد و بس! توجه به معانی مکن.» (علامه طهرانی)

در قنوت هر دعایی که دلتان می‌خواهد بکنید؛ بسیار با حالت باز، فقط‌وفقط توجه به پروردگار داشته باشید و بدون وسوسهٔ خاطر، تشویش و تردید به اعمال بپردازید و بدانید که تمام این وسواس‌ها به‌جای اینکه شما را به خدا نزدیک کند، شما را دور می‌کند. حقیقت مسئله همین است.»[۱و۲]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۰٤:

«یک وقت از مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ سؤال کردم:

آن توجه به قرائت و حضور قلبی که انسان باید در نماز واجب داشته باشد، آیا همان در نماز مستحب هم هست؟ یا اینکه در نماز واجب باید این مسئله بیشتر رعایت شود؟

ایشان فرمودند:

بین نماز واجب و مستحب که تفاوتی نیست!

ببینید، این حرف بسیار حرف بزرگی است. فقط مسئلهٔ الزام و عدم الزام در اینجا مطرح است، نه در اصلِ صلاتیّت و اتیان به این تکلیف و احضار نفس درقبال حضور پروردگار؛ که آن حضور، حضور قیّومی و دائمی است و انسان خود را درقبال این حضور، احضار می‌کند. خب، این چه فرقی می‌کند؟ منتها در بعضی از موارد تکلیف است و تکلیف الزام می‌آورد و در بعضی از موارد، آن تکلیف نیست. مگر خدا در نماز مستحب عوض شده است که انسان بخواهد تکلیفش را تغییر دهد؟ مگر خدای واجب با خدای مستحب فرق کرده است که در نماز واجب، ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را چنان ادا کند که گویی از سقف هم بالاتر می‌رود، اما وقتی نوبت نماز مستحب می‌شود، ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را بسیار آهسته بگوید و به یاد چک، سفته، بدهکاری و درگیری بیفتد؟ و با خود بگوید: بالأخره این عمل مستحب است و خیلی هم مهم نیست؛ در راه هم می‌توانی قضای نوافلت را بجای آوری؛ اگر می‌بینی فرصت نداری، در حالت نشسته هم می‌توانی انجام دهی! یا همین‌طور در حال خرید نگاه کنی و با دیگری صحبت کنی و بگویی: آقا! نیم کیلو پنیر و یک کاسه ماست بده! و درعین‌حال، حمد و سوره را هم بخوانی!

این‌طور نیست؛ چه کسی گفته است که چنین نظره‌ای باید نسبت به امور استحبابی وجود داشته باشد؟ اولیای خدا و بزرگان و عرفا یک خدا بیشتر نداشتند؛ آن خدا، همان خدای حج واجبشان بود؛ همان خدا، خدای حج مستحب و عمرهٔ مستحب آنان نیز بود؛ آن خدا، خدای روزهٔ واجب و روزهٔ ماه رمضانشان بود؛ همان خدا، خدای روزهٔ مستحب آنان هم بود؛ آن خدا، خدای نماز واجبشان بود؛ همان خدا، خدای نماز مستحب آنان هم بود. ⇦

«در یک سفری ما با کاروان لبنانی‌ها بودیم. آنان از افراد متعددی تقلید می‌کردند و در این‌گونه مسائل دچار مشکل شده بودند. اتفاقاً کاروانشان روحانی هم نداشت؛ به همین دلیل بسیار خوش و راحت بودند. آنان مرتباً می‌رفتند و از دیگران سؤال می‌کردند و بازمی‌گشتند. یکی از دوستان ما که همراهمان بود ـ خدا حفظش کند ـ گفت: اگر می‌خواهید خیالتان راحت شود، بلند شوید و نزد این آقا سید بیایید؛ ایشان همهٔ مشکلات را حل می‌کند!

آنها نیز می‌آمدند، مسئله‌شان را می‌گفتند و من در پاسخ می‌گفتم: بلند شو برو، عملت درست است؛ لذا می‌گفتند: ای خدا خیرت بدهد، ما را راحت کردی! وقتی بلند می‌شویم و از فلان بعثه می‌پرسیم، یک‌جور پاسخ می‌دهد؛ از آن بعثهٔ دیگر می‌پرسیم، طور دیگری می‌گوید؛ اما نزد این آقا سید که می‌آییم، می‌گوید: برو، این هم درست است! البته برخی موارد که مقداری مشکل داشت، می‌گفتم: این عمل را دوباره انجام دهید. خلاصه آنان دیگر مخلص و مرید ما شدند و آن نمایندگان بعثه‌ها و امثال اینها را به‌کلی رها کردند و نزد ما می‌آمدند.

این قضیه گذشت تا اینکه ما از آنجا به سوریه آمدیم؛ چون از سوریه برای حج مشرّف شده بودیم، لذا در مراجعت نیز دوباره به سوریه بازگشتیم. وقتی بازگشتیم، دو سه روز در حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بودیم و سپس به ایران آمدیم.

یک روز عصر، من تنها با همان چفیه و لباس عربی، کنار صحن نشسته بودم. نزدیک غروب بود که ناگهان دیدم شخصی آمد، به من نگاه کرد و گفت: "سلام سید! شما اینجا هستید؟" او از همان کاروان لبنانی‌ها بود. ناگهان دیدم یک جمعیت پنجاه نفری از آن‌سوی صحن دارند به‌سرعت می‌دوند؛ زن و مرد می‌گفتند: "برویم، سید

⇦ یک خداست، یک ملائکه است، یک توجه است، یک عالم ربوبی است، یک واحد است. منتها در مورد واجب الزام هست و در مورد مستحب الزام نیست؛ تفاوت فقط در این است، اما در خود توجه، تفاوتی نیست.» (آیة‌الله طهرانی)

آمده است! سید آمده است!" آمدند و دور ما نشستند و شروع کردند به طرح مسائلی که پس از بازگشت از حج شنیده بودند و از دیگران سؤال کرده بودند. یکی گفت: فلان روحانی گفته حَجّت باطل است! دیگری گفت: آن یکی گفته باید کفاره بدهی!

گفتم: بروید پی کارتان، حجتان همگی درست است؛ روز قیامت با من! آنان بلند شدند و بسیار از ما قدردانی کردند و خلاصه بسیار ابراز لطف کردند. گفتم: بلند شوید بروید پی کارتان. همان‌که در مکه گفتم، اکنون هم همان است؛ خودم، حجتان را تضمین می‌کنم.

طبعاً آن مسائل و مطالبی را که ما در آنجا بیان کردیم، از پیش خود نگفتیم؛ اینها همه منطبق با مضمون روایات بود. منتها کیفیت استنباط مطلب با توجه به دیدگاه‌های مختلف، زمین تا آسمان تفاوت پیدا می‌کند. از یک منبع، شخصی یک‌گونه استنباط می‌کند و از همان منبع، شخص دیگری با توجه به اختلاف در افکار و انظار، گونه‌ای دیگر استنباط می‌کند. این یک نظر است و آن نظری دیگر. آن‌وقت ببینید چقدر کار مردم راحت می‌شود!

اما درمقابل، همین قضیهٔ حمد و سوره، مردم را به زحمت زیادی انداخته است و می‌اندازد. به آنان می‌گویند که اگر درست نخوانید همسرتان بر شما حرام می‌شود، حجتان باطل می‌شود و...! بعد هم آنجا نشسته‌اند و حساب‌وکتاب می‌کنند که: "تو صد ریال بده، تو دویست ریال بده، وضع تو خیلی خراب است، اصلاً چیزی بلد نیستی، باید دویست ریال بدهی! تو کمی بلد هستی، پس پنجاه ریال کم می‌کنیم!" و آن روحانی و دستیارش با همدیگر در این کار هماهنگ هستند و بالأخره باید خرج سالشان تأمین شود!

با این اوضاع، چنان دلهره و هراس و ترسی در جان این بیچاره‌ها می‌اندازند که نگران‌اند مبادا همسرشان بر آنان حرام شود. خب، بشود! طوری نمی‌شود. اگر یک سال هم همسرش بر او حرام شود اتفاقی نمی‌افتد! سال دیگر دوباره می‌رود حج انجام می‌دهد. وقتی به او گفته‌اند همسرش حرام است، دیگر مجبور است برود و کاری هم نمی‌توان کرد!

آن‌وقت مردم می‌گویند: عجب! این آقا چقدر بی‌خیال است و اصلاً به فکر دل ما نیست! اما بله، شاید بد نباشد انسان یک‌بار تمرین کند؛ بروید ببینید چطور می‌شود؛ بالأخره آیا بدون همسر هم می‌شود زندگی کرد یا نه!

علیٰ‌أیّ‌حال، برای ما [در یک سفر] این اتفاق دو یا سه مرتبه رخ داد. در مِنا بودیم که دیدم پیرمردی در حال گریه‌کردن می‌آید. از او پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: آقا نمی‌دانم! این آقای روحانی کاروان می‌گوید نمازت باطل است! من به او می‌گویم صد ریال بیشتر ندارم، اما او می‌گوید: حدّاقل باید صد و پنجاه ریال بدهی! اکنون من چه‌کار کنم؟ شما بیا واسطه شو و به او بگو که همان صد ریال را قبول کند.[1]

گفتم: حمد و سوره‌ات را بخوان ببینم!

پیرمرد قرائتش را خواند. گفتم: حمد و سوره‌ات این است؟ گفت: بله.

گفتم: تو که از من بهتر می‌خوانی! با تعجب گفت: چه فرمودید آقا؟

گفتم: حمد و سورهٔ تو اشکالی ندارد، برخیز و برو.

بعد پرسیدم: چقدر به او پول دادی؟ گفت: هنوز ندادم.

گفتم: برخیز و برو، حمد و سوره و نمازت درست است؛ مسئولیت آن با من.

او که بلند شد و رفت، سی نفر دیگر آمدند. خیمه پر و مملو از افراد شد. اینها همه کسانی بودند که رفته بودند و به آقا صد ریال و دویست ریال و مبالغ مفصّلی داده بودند!

باری، آنها یک‌به‌یک آمدند و حمد و سوره‌شان را خواندند. من هم می‌گفتم: درست است، درست است...! فقط سه نفر بودند که آنان را آن‌قدر ترسانده بودند که

---

۱. ما در مِنا نشسته بودیم و سرهایمان را هم حلق کرده بودیم؛ اما همان آقایی که برای تصحیح حمد و سوره پول می‌گرفت و چانه می‌زد، حلق نکرده بود و به فتوای مرجعی مراجعه کرده بود که می‌گوید حلق لازم نیست؛ بااینکه ظاهراً سفر اولش هم بود! (مؤلف)

به این "درست است" گفتن ما دلگرم نمی‌شدند و اعتماد نمی‌کردند. گفتم: آقا! شما نماز خودتان را بخوانید، من هم از طرف شما می‌خوانم. اسامی‌شان را نوشتم و گفتم: فقط به من اطلاع دهید که چه زمانی اعمال را انجام دادید که ما زودتر از شما نرویم و نمازتان را بخوانیم. ما نماز شما سه نفر را می‌خوانیم؛ بقیه بلند شوید و بروید.

بقیه هم رفتند و پول‌هایشان را پس گرفتند و می‌گفتند: پول ما را بدهید ببینیم! از من دویست ریال گرفته‌ای! آقا سید می‌گویند نمازمان درست است.

بعد، روحانیون مسئول کاروان آمده و گفتند: آقا! شنیده‌ایم شما...؟

گفتم: بله!

با خود گفتم: دیگر گرفتار شدیم و اکنون تا آخر سفر با اینها مبتلا شده‌ایم. دیگر چه‌کار کنیم؛ بالأخره این وضع مشکلاتی دارد و مشکلاتی پیدا می‌شود.

خلاصه، دیگر تا آخر مدتی که ما در حج بودیم، آن روحانیون نه به ما سلام می‌کردند و نه جواب سلام ما را می‌دادند؛ چراکه کسب‌وکارشان کساد شده بود.

آخر چه اجباری دارید که این‌گونه مردم را به مکه می‌آورید؟! آقا جان! آخر چرا باید این‌طور باشد؟! آن پیرمرد بیچاره گریه می‌کرد و می‌گفت: آقا! چه‌کار کنم؟ دستش می‌لرزید.

برای دلداری و به شوخی به آن پیرمرد گفتم: گیرم که به‌خاطر این نماز، همسرت بر تو حرام شود؛ چه بهتر! اگر من جای تو بودم، اصلاً نماز طواف نساء را نمی‌خواندم! برو به آن شیخ بگو: من اصلاً نماز نساء نمی‌خواهم! خلاصه، کمی با او شوخی کردیم تا از آن حال‌وهوا خارج شود و بعد گفتم: نه آقا، نمازت درست است. برو نمازت را بخوان و اشکالی ندارد.»[1]

«یک‌وقت در مسجدالحرام بودم. خداوند توفیق داده بود و داشتم پشت مقام، نماز طواف می‌خواندم. در آنجا یکی از افرادی را که اکنون فوت کرده است، دیدم؛

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیةالله طهرانی)

او فرد بسیار معروفی بود، دیگر بیش از این توضیح ندهیم.

دیدم اتفاقاً او هم ایستاده است و دارد نماز طواف می‌خواند. من نگاه کردم دیدم همه‌چیز در ذهنش هست غیراز خدا. چنان در تلفظ ضاد ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾، عین ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ و طاء ﴿صِرٰطَ ٱلَّذِينَ﴾ فرو رفته بود و چشم‌هایش را یک‌طوری می‌کرد و دهانش را کج می‌کرد...!

اما ما چون دیدیم چه بخوانیم و چه نخوانیم فرقی نمی‌کند، گفتیم: خدایا! وضع ما که تفاوتی نمی‌کند، لذا زود بخوانیم و تمامش کنیم و راحت شویم.

خلاصه ما زود نماز را خواندیم، نشستیم و کمی او را نگاه کردم. اتفاقاً چند سال پیش بود و خلوت هم بود؛ نه‌اینکه شلوغ باشد و من جایی را اشغال کرده باشم. با دقت او را نگاه می‌کردم، با خود گفتم: خدایا! چقدر واقعاً تو به ما لطف کرده‌ای؛ چقدر تو به ما رحمت آورده‌ای؛ چقدر واقعاً تو ما را مورد نعمت خود قرار داده‌ای که گوشه‌ای از مسائل را به ما شنواندی، و ما گوشه‌ای از مطالب را شنیدیم و ادراک کردیم.

باور بفرمایید آن لذت و حلاوت و شیرینی نماز طواف هنوز در خاطرم هست؛ همان نمازی که برای همهٔ مردم مانند جهنم است؛ جهنم! هر کسی را نگاه می‌کنی نگران است که نماز طوافم چه می‌شود؟ مگر نمی‌گویند؟ واقعیت است و خود بنده هم شاهد بوده‌ام.

حال اگر نماز طواف نساء باشد که دیگر وضع بدتر است؛ آنجا دیگر بالأخره پای همسر در کار است و کاری نمی‌توان کرد. می‌گویند: حالا نماز طواف را شاید بشود مسامحه کرد، ولی اینجا که نماز طواف نساء است، دیگر چه‌کار کنیم و چه خاکی به سرمان بریزیم!

باور کنید من به حلاوت نماز طوافی که برای بسیاری از مردم مانند وارد شدن در مهلکه است، تا به حال نمازی به عمرم نخوانده‌ام! به عمرم نخوانده‌ام! عین همان نماز صبحی که می‌خوانم: الله أکبر، ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۞ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

ٱلْعٰلَمِينَ...﴾[1] در یک رکعت سورهٔ ﴿وَٱلْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَٱلشَّفْعِ وَٱلْوَتْرِ * وَٱلَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾[2] و در رکعت دیگرش سورهٔ دهر ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ﴾[3] را خواندم.

این نماز طواف ما بود؛ و آن هم نماز طوافی که در آن چشمش آن‌طور می‌شود و دهانش آن‌طور می‌شود و مدام با خودش درگیر است. آیا این‌گونه به ما تعلیم داده‌اند؟!

چه‌کسی اینها را به ما یاد داده است؟ بنده که از پیش خود نیاورده‌ام. اینها را اولیای خدا به ما یاد داده‌اند. این اولیای خدا آمدند حج را به ما شناساندند؛ اینان آمدند آن صفا و نورانیت را در جان ما نشاندند. اینها بودند؛ وإلاّ سایر افراد مگر چه می‌گویند؟ می‌گویند: آقا، نمازت باطل است! آقا، باید نیابت کنی! آقا، باید فلان کنی! آقا، همسرت بر تو حرام است و هکذا!

آن‌وقت مگر برای این بدبخت دیگر حالی می‌ماند؟ مگر برای این بیچاره دیگر حالی می‌ماند؟

منظور بنده این بوده است که ما آن مبانیِ اولیای الهی را ـ تا آنجایی که به دست ما رسیده و در حیطهٔ فهم ماست ـ بیاییم برای افراد مطرح کنیم و آن حلاوت عبادت را به آنان بنمایانیم و بگوییم: مردم! به کجا دارید می‌روید؟ چرا وحشت می‌کنید؟ چرا می‌گویید: خدا دیگر ما را موفق به حج نکند؟ چرا می‌گویید: خدایا! بس است دیگر، همین یک دفعه؟

نه آقا! اشتباه می‌روید؛ راه را اشتباه رفته‌اید؛ به شما اشتباه نشان داده‌اند. بیایید نگاه کنید.»[4]

---

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.
۲. سوره فجر (۸۹) آیه ۱ ـ ٤.
۳. سوره انسان (۷٦) آیه ۱.
٤. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *عرفان چیست و عارف کیست*. (آیة‌الله طهرانی)

طواف نساء

«باید دانست که حج هر گونه که باشد خواه حج تمتّع، و یا قِران، و یا إفراد، دو طواف دارد:[۱]

---

۱. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۵۰:

«حج تمتّع گویند، زیرا شخص حاجی پس از انجام عمرهٔ خود تا وقت فرا رسیدن زمان حج می‌تواند از زنان و از سایر محرّمات در حال احرام بهره‌مند شود، به خلاف حجی که از میقات محرم شده و فقط حج انجام می‌داد، که آن را حج إفراد گویند، اگر حاجی با خود هَدْی همراه نداشته باشد؛ و حج قِران گویند اگر با خود قربانی و هدی به همراه ببرد. و عمره‌ای را که نیز به‌تنهایی بجا آورده شود، و به دنبال آن حج نبوده باشد عمرهٔ مفرده گویند.» (علامه طهرانی)

• سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ۹۷:

«یکی از معانی تمتّع، مَتَعَ است که به‌معنای طالَ است؛* یعنی طول دادن. چون کسی که عمره را در قالب تمتّع انجام می‌دهد، آن را تا حج ادامه می‌دهد. اگر این عمره در أشهُر حج انجام شود، از اول شوال آغاز شده و ادامه می‌یابد تا به حج وصل شود؛ و نمی‌توان بین عمره و حج، از مکه خارج شد و شخص باید در مکه بماند تا آنکه اعمال حج انجام شود.

ماتِع یعنی طولانی؛ مانند "لَیلٌ ماتِعٌ" یعنی شبی که بسیار طولانی است؛ از کشیدن و طولانی شدن می‌آید. البته این یکی از معانی آن است؛ معانی دیگری هم دارد، از جمله اینکه تمتّع به‌معنای تحلّل (خروج از احرام) و بهره‌مندی از اموری مانند نکاح و امثال‌ذلک است.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***تاج العروس***، ج ۱۱، ص ٤٤٦؛ ***لسان العرب***، ج ٦، ص ۳۲۸.

• ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۸۹ ـ ۹۲:

«حج از شریعت حضرت ابراهیم علیه‌السّلام است، و پس از آن حضرت، با آنکه در میان اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیهٔ آن حضرت رو به ضعف نهاد و غالب آنها نیز به کلی ازبین رفت، ولی معَ ذلک، فریضهٔ حج ـ البته اصل حج با تغییرات و تصرفاتی که به مرور در آن داده بودند ـ باقی ماند.

حج در زمان مخصوص انجام می‌گرفت و از مکان مخصوص که به نام میقات بود، احرام می‌بستند و به‌سوی مکه و اطراف آن برای انجام مناسک آن رهسپار می‌شدند؛ و یا با خود قربانی می‌آوردند و در منا ذَبح و یا نَحر می‌کردند که در این صورت، حج قِران بود؛ و یا قربانی نمی‌آوردند که حجشان، حج إفراد بود.[۱] ⇦

⇦ و اما حج تمتّع هیچ سابقه نداشت و اذهان هیچ‌یک به آن آشنا نبود. این از مختصات اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت باری تعالیٰ حدود و مشخصات آن را آورد و آیهٔ قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از مسلمانان موجب تعجب گردید که چگونه می‌شود در زمان حج، تمتّع کرد؟

البته این تعجب ناشی از همان انس ذهنی به حج قِران و حج إفراد بود که حاجی چون از میقات احرام می‌بست و در مکه می‌آمد، به همان حال احرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتّع از زنان و همسران، و سایر محرَّمات احرام، باقی می‌ماند تا به عرفات و مشعر در منا برود و مناسک آن را انجام دهد. ولی با حج تمتّع که چون وارد مکه می‌شود، عمره بجا می‌آورد و سپس مُحِل می‌گردد، یعنی از لباس احرام بیرون می‌آید، و عطر استعمال می‌کند، و از زنان متمتّع می‌گردد، و سایر محرَّمات احرام را مرتکب می‌شود، تا زمان حج که نیت حج می‌کند، و برای آن احرام می‌بندد و لبیک می‌گوید و دوباره در احرام می‌رود و از لذات و مشتهیات ممنوعه خودداری می‌نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.

در حج قران و افراد در تمام طول مدت، شخص احرام بسته، در احرام با موهای ژولیده و بدن غبارآلوده می‌ماند، ولی در حج تمتّع از احرام بیرون می‌آید و مدتی در مکه به حال عادی و معمولی از همهٔ تمتّعات بهره‌مند می‌شود و سپس دوباره احرام می‌بندد.[۲]

فلهذا این تمتّع بین دو احرام را اعرابِ مأنوس به آداب قبل، شکستی در حج پنداشتند و گویا نقصان و خللی در ارکان آن به‌شمار آوردند، و براساس همان سابقهٔ ذهنی از دوران جاهلیت، این تمتّع را مباین و منافی حقیقت حج انگاشتند، فلهذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می‌دانیم که این اعتراض بی‌جا و بی‌مورد است، زیراکه تشریع عبادات و کیفیت مناسک و دخالت‌دادن شروط و یا معیّن‌کردن موانع، به‌دست خداست که به‌وسیلهٔ وحی و انزال کتاب و ارسال پیامبر، برای بشر مشخص و معیّن می‌نماید، و اصولاً بشر هرکه و هرچه باشد، و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی که متصل به عالم غیب نباشد و با دل خود احکام الهیه را بدون شائبهٔ دخالت نفسانیهٔ خویش، از مصادر عالیه تلقّی ننماید، نمی‌تواند برای مردم احکامی را جعل کند، بالأخص آن احکامی که راجع به عبادات و روابط قلبی مردم با خدای آنهاست.

احکام به‌دست خداست که با زبان پیامبر بیان می‌شود، و نَسخ احکام نیز به‌دست خداست، زیرا نَسخ حکم هم حکم جدیدی است که باید خداوند جعل فرماید.

حکم اسلام بر اساس همان سنّت حضرت ابراهیم تا سنهٔ حجّةالوداع دربارهٔ کیفیت حج، منحصر به همان حج قران و حج افراد بود، ولی در حجّةالوداع، این حکم دربارهٔ افرادی که به مسجدالحرام نزدیک هستند و حکم اهل آنجا را دارند، و اهل و قبیلهٔ آنان، در حکم حضار مسجدالحرام شمرده می‌شوند ⇦

⇦ که منظور، اهالی خود مکه و حرم و قُریٰ و قَصَبات نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل‌وهشت میل است، به حال اولیهٔ خود باقی ماند. ولی دربارهٔ افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حج واجب تغییر یافت و به حج تمتّع مبدّل شد، و جبرائیل آیهٔ قرآن فرود آورد و رسول‌الله بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود:

﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِ﴾ تا آنکه می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾؛[۳] "بر آن کسانی که حج را به‌طور تمتّع بجای می‌آورند، واجب است که به قدر میسور، قربانی و هَدْی بنمایند... و این حج تمتّع، وظیفه است برای آن کسانی که اهل و عیال آنها از حاضرین مسجدالحرام نباشند."

و علیٰ‌هذا جملهٔ ﴿ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ به‌طور وجوب تعیین وظیفه برای مردم دوردست می‌کند و تا روز قیامت این حکم باقی است؛ هم به اطلاق آیه، و هم به نص صریح رسول خدا که انگشت‌های خود را در جواب سراقة بن مالک در یکدیگر نموده و فرمودند: **"این حکم تا روز قیامت باقی است."**[۴]

و علت آن این است که: شریعت اسلام که دین سمحهٔ سهله است، تکلیف دو ماه و یا بیشتر را از احرام الزامی دربارهٔ حجاج برداشته است. البته دربارهٔ خود اهالی مکه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد، زیرا اهل و عیال آنان همان‌جا هستند و در نزدیکی ایام حج می‌توانند محرِم شوند و حج بجا آرند؛ ولیکن برای کسانی که دوردست هستند، و از نقاط مختلفهٔ دنیا به‌سوی مکه رهسپار می‌شوند، و حتماً باید از میقات‌های مشخصه و معینه احرام ببندند، و رنج سفر را از میقات تا مکه و تا زمان حج متحمّل شوند، در این مدت طولانی در حال احرام باقی‌بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حج‌های واجبی به‌طور الزام برداشته شده است.

آنان می‌توانند در بین عمره و حج در استراحت خانوادگی درآیند و از تمتّعات و لذاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند. و لطیفه در این جملهٔ از آیهٔ قرآن است که می‌گوید: ﴿لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾؛ یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و اهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حضار مسجدالحرام، از نعمت حضور بهره‌مند می‌شوند؛ و افرادی که اهل آنها از حضار مسجد نیستند و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و اذن تمتّع از مَحرمان خود به‌منزلهٔ حضور اهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست، و تمتّع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور اهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینهٔ مخالفت با این تشریع آسمانی موجود بوده است، خداوند به‌دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می‌کند، و مخالفین را از عذاب شدید خداوند در هراس و دهشت قرار ⇦

یک طواف را طواف زیارت و یا افاضه گویند، و آن اولین طوافی است که مُحرِم به احرام حج انجام می‌دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طواف قارِن و مُفرِد که چنانچه بخواهند، بعد از احرام و دخول در مکه می‌توانند انجام دهند، و رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که حجشان حج قران بود، و با خود سوق هَدْی نموده بودند، و چون وارد مکه شدند، در اولین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.[۱] و البته بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می‌آورند. و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون متمتّع، و یا همچون قارن و مفرِدی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.[۲]

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام اعمال انجام می‌دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنی هیچ‌گونه خلافی نیست. این طواف جزء اعمال حج نیست، بلکه عملی است واجب و مستقل، جدا از اجزاء حج، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حج او اشکالی نخواهد بود، غایةالأمر عمل واجبی را ترک کرده، و اثر آن که حلّیت نسوان است، مترتب نشده است.[۳]

و علت آنکه آن را طواف نساء گویند، به‌جهت آن است که اثر آن حلّیت زنان

⇦ می‌دهد: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ﴾.[۵]» (علامه طهرانی)

۱) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۰۱ ـ ۲۱۲.

۲) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۱، ص ۲۱۱ ـ ۳۰۵.

۳) سوره بقره (۲) آیه ۱۹٦.

٤) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲٤٥ ـ ۲٤۸؛ ***عیون أخبار الرّضا*** علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۱٤؛ ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷٤؛ ***السّیرة الحلبیّة***، ج ۳، ص ۳٦۸ ـ ۳۷۱.

۵) سوره بقره (۲) آیه ۱۹٦. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ٦۱: «و تقوای خداوند را پیشه سازید و بدانید که خداوند شدید العقاب است!»

۱. ***الکافی***، ج ٤، ص ۲٤٥ ـ ۲٤۹.

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۳۹ و ۲۸۲ ـ ۲۸٤.

۳. رجوع شود به ***همان***، ج ۱۳، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰ و ٤٤۲ ـ ٤٤٦.

و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف افاضه که جزء حج است و اثر آن حلّیت طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.[۱]

اهل‌تسنن هم این طواف را واجب می‌دانند، غایةالأمر نام آن را طواف وداع می‌گویند. و اثر آن را هم حلّیت زنان می‌دانند که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.[۲] و علت آنکه نام آن را طواف نساء نمی‌گذارند، برای آن است که آنها همگی طواف زیارت و افاضه را موجب حلّیت طیب و بوی خوش نمی‌دانند، و بسیاری از آنان قائل‌اند که به مجرّد حلق و یا تقصیر در منا استعمال بوی خوش و طیب، حلال می‌گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف اخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همان‌طور که ذکر شد اجماعاً در نزد آنها نیز حلّیت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداعِ واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم‌گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکه مستحب می‌داند.[۳]

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامه سعی ندارد، با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب پس از آن دارد. ولی طواف افاضه سعی دارد، و بدون آن عمل ناقص است.[٤] فلهذا می‌بینیم رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، در پی طواف افاضه سعی نمودند، ولی در پی طواف نساء و یا وداع که پس از وقوف به عرفات و ادای مناسک روز عید قربان بجای آوردند، سعی انجام

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ج ١٤، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۸.

۲. رجوع شود به ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ٥، ص ١٦١.

۳. ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ۲۸۷ ـ ۲۹۰.

٤. رجوع شود به ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ٥، ص ١٤٥ و ١٦١؛ ***الحاوی الکبیر***، ماوردی، ج ٤، ص ۱۹۲؛ ***الموسوعة الفقهیّة***، وزارت اوقاف کویت، ج ۱۷، ص ٥١ ـ ٥۳ و ٥۷ ـ ٥۹.

ندادند. اما کسانی که از مکه به دستور رسول‌الله احرام به حج بستند و حجشان حج إفراد بود، آنان بعد از وقوف و ادای مناسک روز منا، باید یک طواف افاضه انجام دهند و یک سعی، و در عقیب آن یک طواف نساء و یا طواف وداع،[۱] فالحمدُ لِلّه وحدَه.»[۲]

«بنده چندی پیش در جایی بودم، صحبت نماز طواف شد. نماز طواف و مخصوصاً نماز طواف نساء، مسئلهٔ مهمی است. شخصی به من گفت: آقا، سؤالی از شما بپرسم؟ شما چطور نماز طواف نساء می‌خوانید؟ مثلاً وقتی می‌ایستید، به شما تنه نمی‌زنند؟

گفتم: نه آقا، ما می‌رویم پشت مقام ابراهیم علیه‌السّلام و هرجا بیابیم، می‌گوییم اللَهُ أکبَر و دیگر هرچه پیش آید؛ این‌طرف زن باشد یا آن‌طرف مرد، تفاوتی ندارد.

گفت: عجب! یعنی اگر نماز پشت زن هم باشد اشکال ندارد؟

گفتم: خیر، در مسجدالحرام اشکال ندارد؛ در مسجدالحرام و در هر نقطهٔ مکه انسان می‌تواند نماز بخواند درحالی‌که جلوی او زن باشد.[۳]

البته در سایر اماکن نمی‌شود؛ باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر مرد باشد.[٤] فقط در مکه این استثنا وجود دارد و این به‌خاطر یک مسئلهٔ توحیدی و فلسفی است که در گذشته عرض شد.[٥] در مکه، در هر نقطه از مکه، چه مسجدالحرام و چه غیر مسجدالحرام، اگر در کنار انسان یا حتی جلوتر از او، زنی نماز بخواند، اشکال ندارد.

بعد گفت: شما هیچ تشویشی ندارید؟ گفتم: نه.

گفت: چه سوره‌هایی می‌خوانید؟ گفتم: در نماز طواف مثلاً گاهی اوقات

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۳۹ و ج ۱٤، ص ٤۱۳ و ٤۱٤ و ۲٥۰.
۲. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۱۹. (علامه طهرانی)
۳. رجوع شود به ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ۳۹۷.
٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ٥، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.
٥. رجوع شود به ص۱۲۳.

سورهٔ هل أتیٰ می‌خوانم، گاهی اوقات سورهٔ فجر می‌خوانم.

گفت: به همین راحتی؟ گفتم: بله، چه اشکال دارد که انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟

من در یکی از این نمازها سورهٔ اسراء را خواندم: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾.[1]

و تاکنون هیچ نمازی به‌اندازهٔ نماز طواف به من لذت نداده است!

حال باید پرسید: آیا این نماز، نماز است یا آن نمازی که در اضطراب و تشویش خوانده شود؟ من یکی از افراد و آقایان را دیدم ـ نام نمی‌برم ـ که در دو متری من ایستاده بود و می‌لرزید و می‌خواست نماز بخواند. درحالی‌که رعشه نداشت، اما در آنجا دچار رعشه شده بود؛ نمی‌دانم چرا! انگار آنجا زمین دچار لرزش یا زلزله شده بود. می‌خواستم بگویم: آقا! چه شده است؟ چرا می‌لرزید؟ آیا می‌ترسید که همسرتان بر شما حرام شود؟ خب، بشود؛ اشکال ندارد؛ حال اندکی هم همسرتان بر شما حرام شود، مسئله‌ای نیست.

درحالی‌که شما کدام نقطه از زمین را می‌یابید که ارتباط و اتصال انسان به خدا باید قوی‌تر از مسجدالحرام باشد؟ کجا را می‌یابید؟ کجا این نقطهٔ ربطیه و این تعلّق نفس به مبدأ می‌تواند قوی‌تر از پشت مقام ابراهیم و روبه‌روی کعبه باشد؟

ما داریم به انحراف می‌رویم و برخلاف آنچه مَوالیان ما دستور دادند حرکت می‌کنیم؛ برخلاف مسیر می‌رویم. وقتی که می‌روید نماز طواف می‌خوانید، اشکال ندارد سوره‌های بلند بخوانید؛ سورهٔ اسراء بخوانید، سورهٔ حدید بخوانید، سورهٔ حشر بخوانید؛ البته بهتر است رعایت حال افراد هم بشود، مثلاً وقتی که مکان خلوتی هست این کار را بکنید؛ ولی اگر ازدحام هست، برای رعایت حال افراد، سوره‌های کوچک‌تر بخوانید.

---

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۱.

آن‌وقت ببینید چه مزه و کیف و لذتی دارد که شما در چنین مقامی مرتباً این حلقهٔ ارتباط را تنگ‌تر می‌کنید و خود را در فضای بارقه‌های جمالیه و نورانی ربوبی مستغرق می‌سازید. چرا می‌خواهید زودتر از این حلقه بیرون بیایید؟ برای چه؟

آیا تابه‌حال به این فکر افتاده‌اید که وقتی شما با محبوبی خلوت کرده‌اید، آن پنج دقیقه یا نیم ساعت زودتر تمام شود؟ یا اینکه می‌خواهید مرتباً ادامه یابد؛ یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، ده ساعت! اما وقتی که انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد، با خود می‌گوید: چه زمانی زودتر این مسئله اختتام می‌یابد تا برای ما گشایشی حاصل شود؟»[۱]

سعی صفا و مروه[۲]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۸٦. (آیةالله طهرانی)

۲. **صَفا و مَرْوه**: دو کوه کم‌ارتفاع در ضلع شرقی مسجدالحرام هستند. فاصلهٔ میان این دو کوه «مَسعیٰ» نام دارد که محل بجا آوردن یکی از مناسک حج و عمره موسوم به «سعی صفا و مروه» است.

• بنا بر نقل‌های تاریخی، حضرت هاجر سلام‌الله‌علیها، همسر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام، میان این دو کوه برای یافتن آب جهت فرزندشان، حضرت اسماعیل تلاش می‌کردند.[۱]

• کوه صفا، نقطهٔ آغازین دعوت آشکار رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بود. هم‌چنین در روز فتح مکه، آن حضرت بر فراز این کوه برآمده و بشارت فتح مسلمانان را به مردم ابلاغ فرمودند.

• نام این دو کوه در قرآن کریم ذکر شده است.[۲] در روایات نیز از بزرگداشت آنها به‌عنوان یکی از شعائر الهی و ثواب سعی میان این دو کوه، سخن به میان آمده است.[۳] در حدیثی از حضرت امام صادق علیه‌السّلام علت نام‌گذاری دو کوه صفا و مروه بیان شده است. طبق این روایت شریفه، «صفا» از لقب حضرت آدم علیه‌السّلام، یعنی «صفوةالله» (برگزیدهٔ خدا) گرفته شده و این کوه را از آن رو صفا نامیدند که حضرت آدم هنگام هبوط، بر آن فرود آمدند. هم‌چنین نام کوه «مروه» از واژهٔ «مرأة» (زن) أخذ شده و به‌جهت‌آنکه حضرت حوّا سلام‌الله‌علیها بر آن فرود آمدند، این کوه را مروه نامیدند.[٤]

• در روایات، فضائلی برای توقف و سعی در صفا و مروه بیان گردیده و امتیازاتی برای این مکان شریف ذکر شده است؛ از جمله آمده است:

توقف در صفا موجب ازدیاد مال می‌شود.[٥] سعی صفا و مروه، شفاعت ملائکه و پاکی از گناهان را در پی دارد.[٦] مکان سعی، محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خداوند متعال است.[۷] ⇦

«در هنگام سعی صفا و مروه، در این فکر بودم که ما این سعی را برای چه انجام می‌دهیم؟ این سعی، سمبل چه مسئله‌ای است که ما اکنون آن را انجام می‌دهیم؟ و چرا ما در اینجا سعی می‌کنیم؟ مگر کار خدا عبث است که حاجی این‌همه راه را طی کند و به مکه بیاید، آنگاه به او بگویند: هفت مرتبه از این کوه به آن کوه برو و برگرد. این یعنی چه؟ طبعاً انسان می‌توانست یک کیلومتر در فضای خوب پیاده‌روی کند؛ هم ورزش بود و هم تنفس آزاد و مزاحمتی هم نبود. احکام شرع عبث و بیهوده نیست؛ بلکه حکمت و فلسفه دارد.

چه مسئله‌ای در این قضیه نهفته است که ما باید هفت مرتبه از اینجا به آنجا و از آنجا به اینجا برویم؛ سپس در فاصلهٔ معینی (محدودهٔ سبزرنگ) باید هروله کرد؛ یعنی حالتی شبیه به قدم‌رو، نه دویدن و نه آهسته رفتن. این چه حسابی دارد؟

مشخص است که ابتدای این مطلب و شروع آن، با عمل حضرت هاجر سلام‌الله‌علیها بوده است. یعنی حضرت هاجر وقتی که فرزند خود حضرت اسماعیل را آورد و در کنار بیت‌الله گذاشت ـ البته هنوز بیت‌اللهی به این شکل نبود، فقط آثاری از آن بود ـ آنجا خاک بود؛ بیابانی بود که در میان کوه‌هایی احاطه شده بود.

⇦ در قرآن کریم، صفا و مروه از شعائر الهی معرفی شده و سعی بین آنها در مناسک حج و عمره واجب دانسته شده است: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.[۸] (محقق)

۱) ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦١.
۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸.
۳) رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج ۱۳، ص ٤٦٧ ـ ٥٠٤.
٤) رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٤٣؛ ***الکافی***، ج ٤، ص ۱۹۰.
٥) ***تهذیب الأحکام***، ج ٥، ص ١٤٧.
٦) ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۲۰۸.
۷) ***علل الشرائع***، ج ۲، ص ٤٣٣.
۸) سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸.

اگر کسی به غار حراء برود و در آنجا بایستد، از دور مشخص است که بیت‌الله در وادی‌ای قرار دارد که تمام اطراف آن کوه است؛ کوه‌هایی که از شدت گرما سیاه شده‌اند. گرمای عجیب خط استوا، این کوه‌ها را سیاه کرده است. قضیه در چنین وضعیتی قرار دارد.

حضرت در آن حال مرتباً بین دو نقطه از کوه می‌رود و می‌آید تا برای فرزندش، اسماعیل، آب به‌دست آورد؛ درحالی‌که آن دو، تک‌وتنها و بدون هیچ پناهی در این بیابان رها شده‌اند. قضیهٔ حضرت اسماعیل در اینجا أظهرُ مِنَ الشّمس است؛ یعنی دیگر به‌هیچ‌وجه جای تردید نیست و این مسئله قابل انکار نیست.

بنابراین چرا ما باید این کار را انجام دهیم؟ آیا چون حضرت هاجر هفت مرتبه رفت و آمد،[1] ما هم باید هفت مرتبه برویم و بیاییم؟ در این سعی، چه مسئله‌ای را باید در نظر بگیریم؟ آیا همین‌طور برویم و برگردیم تا صرفاً عملی را انجام داده باشیم و تمام شود؟ یا اینکه نه، بنشینیم روی این مسئله فکر کنیم و مطلب را قدری بیشتر باز کنیم و به این کلام امام سجاد علیه‌السّلام توجه کنیم که می‌فرمایند:

و أنّ فِی اللهْفِ إلیٰ جُودِكَ و الرِّضا بِقَضائِكَ عِوَضًا مِن مَنعِ الباخِلینَ و مَندوحَةً عَمّا فی أیدی المُستَأثِرینَ؛[2] "در نالیدن به درگاه تو و درخواست از جود تو و رضا به قضای تو، جایگزینی برای روی آوردن به دیگران بیابیم."

حضرت هاجر در اینجا چه کرد؟ چه عملی را انجام داد و در چه حال‌وهوایی بود که پس از او، تمام افرادی که به مکه می‌آیند باید این عمل را انجام دهند؟ ﴿وَأَذِّن فِی ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ یَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ یَأۡتِینَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٖ﴾؛[3] بر همهٔ افراد

---

۱. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱.

۲. ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ۵۸۳، فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. ***امام شناسی***، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر ⇦

ندا بده که به هر طریقی که می‌توانند، چه در عمره و چه در حج، بیایند و پای خود را در جای پای حضرت هاجر قرار دهند.

این بسیار عجیب است؛ یعنی پای خود را جای پای یک زن بگذارند. حضرت که مرد نبود؛ اما چون او این کار را کرده است، همه باید بیایند؛ مردم باید بیایند، بزرگان باید بیایند، اولیا باید بیایند، ائمه باید بیایند و پیغمبر هم باید بیاید.

الآن داریم به این نکته می‌رسیم که چرا لَهْف و نالیدن به این درگاه، این ارزش را دارد؟ چون اینجا مرکز و محل توحید است؛ توحیدی که در هیچ جای دیگر نیست. در سایر موارد، خدا با کثرات آمیخته می‌شود.

... چرا باید ما از حضرت هاجر تبعیت کنیم؟ چرا باید به دنبال او برویم؟ کاری که حضرت کرد، چه معنایی دارد؟ هفت مرتبه به دنبال آب رفت. آب یعنی مایهٔ حیات، مایهٔ زندگی، مایهٔ نشاط و مایهٔ رشد. کسی که آب ننوشد، پس از چند روز می‌میرد. انسان ممکن است برای غذا بتواند صبر کند، ولی برای آب نمی‌تواند صبر کند و ازبین می‌رود. پس آب مایهٔ حیات و زندگی است.

حال، این حضرت هاجر که برای فرزندش به‌دنبال این آب حیات رفت، چه کرد و در چه حالی و وضعی بود که ما هم باید عمل او را سمبل قرار دهیم و همان کار را انجام دهیم؟ چرا؟»[1]

«باید بدانید سعی‌ای را که می‌خواهید انجام دهید، برای چه انجام می‌دهید؟ آیا همین‌طور بروید و بیایید؟ یا نه، مطلبی در پس این قضیه نهفته است و آن، متابعت از حضرت هاجر سلام‌الله‌علیها است.

یعنی حضرت هاجر چگونه برای به‌دست آوردن آب برای حضرت اسماعیل، مرتباً به‌سوی مروه رفت؛ چون خیال کرد آنجا آب است، اما وقتی به آنجا رفت، دید آبی

⇦ لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

۱. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

نیست. دوباره به‌سوی صفا بازگشت، چون خیال کرد اینجا آب است. این رفت‌وآمد هفت مرتبه تکرار شد. شما هم باید به طلب "آب حقیقت" این راه را بروید. آب حقیقت، همان رسیدن به سرچشمهٔ حیات و رسیدن به مقام فنا است. مقصود این است.

آب حقیقت عبارت است از آبی که وقتی انسان آن را بنوشد، به مقام اطمینان می‌رسد و عطش پویایی و پیگیری از او برداشته می‌شود؛ و چون به آن عالم حقیقت و معنا رسیده است، ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛[1] دیگر خوف و حزن از آنان برداشته می‌شود.

این عمل حضرت هاجر به‌عنوان سمبل عمل ما و همهٔ حاجیان قرار داده شده است. و عجیب اینجاست که خداوند متعال این عمل حضرت هاجر را برای همهٔ افراد تا روز قیامت واجب کرده است؛ و این، حقیقت توحید است. معنای توحید همین است.

این‌طور نیست که خیال کنید فقط اعمال پیغمبر یا امام است که دیگران باید از آن تبعیت کنند؛ نه، این‌طور نیست. در مقام توحید، بین امام و پیغمبر و سایر افراد فرقی نیست. یک زن که عملی را با خلوص نیت انجام داده است، خدای متعال آن عمل را می‌پذیرد، به آن ارج می‌نهد و دیگران را مأمور به متابعت از او می‌کند. یعنی پیغمبر ما هم باید بیاید و به‌دنبال حضرت هاجر حرکت کند. این قضیه بسیار عجیب است و شوخی نیست!

حضرت هاجر که این عمل را انجام داد، قصدش خدا و خالص بود و حرکتش در آن بیابان، فقط به‌خاطر خدا و تسلیم در برابر تقدیر، مشیّت و ارادهٔ او و رها کردن همهٔ کثرات و جهات هستی بود.

حضرت هاجر وقتی به آنجا آمد، مانند الآن نبود که هتل و... باشد. آنجا، در

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۸؛ سوره مائده (۵) آیه ٦۹؛ سوره انعام (٦) آیه ٤۸؛ سوره اعراف (۷) آیه ۳۵؛ سوره احقاف (٤٦) آیه ۱۳. ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۱۳۷:
«پس برای آنان هیچ‌گونه ترسی و اندوهی نیست.»

هنگامی که حضرت ابراهیم، حضرت هاجر را می‌آورد، غیراز سنگ چیزی به چشم نمی‌خورد؛ فقط سنگ بود.

(یک تابلویی درست کرده‌اند که من بسیار از آن خوشم آمد. شخصی موقعیت این سرزمین را از ابتدا تاکنون ترسیم کرده است؛ ابتدا چگونه بوده است؟ خاک بود، یک چهارراهی بود و کعبه در آن میان واقع شده بود؛ سنگلاخ و بیابان بود. سپس نشان می‌دهد که دیواری ساخته شده، و همین‌طور مراحل را ترسیم کرده است تا به این وضعیت فعلی رسیده است.

تابلوی بسیار جالبی است. اتفاقاً بعضی از رفقا آن را برای من آوردند و قاب کردند؛ اکنون آن را در همان طبقهٔ بالا گذاشته‌ام و بسیار به آن نگاه می‌کنم. این تابلو انسان را به آن موقعیت می‌برد؛ عجب! آیا واقعاً مکه که الآن ما آن را به این صورت می‌بینیم، قبلاً این‌گونه بوده است؟ بله، واقعاً این‌گونه بوده است.

شما تصور کنید همین مشهد و حرم امام رضا علیه‌السّلام که الآن در اینجاست، زمانی در اینجا هیچ‌چیز نبوده است؛ هیچ! فقط یک باغ بوده است؛ باغ‌هایی بیرون از شهر، در همین سمت سناباد؛ ولی باز بالأخره درخت وجود داشته است، اما در مکه اصلاً هیچ‌چیز وجود نداشته است.)

حضرت ابراهیم می‌آید، حضرت هاجر و حضرت اسماعیل را می‌آورد و وقتی به اینجا می‌رسند، خداوند می‌فرماید: "بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!" بسیار عجیب است! البته حضرت وقتی به آنجا رسید، از آن دعاهای خاص کرد؛ به قول مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ از آن دعاهای درویشی. چنان‌که می‌فرماید:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ﴾.[1]

---

۱. سوره ابراهیم (۱٤) آیه ۳۷. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱٤۷، تعلیقه ۱: ⇦

و آنگاه حضرت هاجر یک کلام به حضرت ابراهیم نگفت: این چه وضعی است؟ این چه داستانی است؟ تو می‌خواهی یک طفل شیرخوار را با یک زن، در این بیابان که کلاغ هم در آن دیده نمی‌شود ـ چه برسد به موجودی دیگر ـ بگذاری و برگردی؟ این قضیه شوخی نیست.

حضرت هاجر که در آنجا ماند، خیال نکنید برای او چلوکباب، میوه و از این قبیل چیزها آوردند؛ نه! احتمال مرگ در هر لحظه وجود داشت؛ مارهای خطرناک، عقرب‌های کذا و امثال آن. خود سوزندگی آفتاب به‌طورکلی در عرض چند ساعت انسان را از پا درمی‌آورد. وضعیت آنجا این‌گونه است؛ مسئلهٔ عطش و آب در آنجا یک مسئلهٔ حیاتی بوده است.

آنگاه حضرت هاجر یک کلام اعتراض نکرد، بلکه گفت: همان‌طور که تو مأمور برای این تکلیف هستی، ما هم مأمور برای پذیرش آن هستیم. در اینجا تفاوتی ندارد. حضرت هاجر در اینجا هم‌دوش با حضرت ابراهیم قرار گرفت؛ نه‌اینکه تصور شود حضرت ابراهیم بالاتر قرار گرفته است.

در راه خدا، پاداش به هر کس به‌اندازهٔ اخلاصش می‌رسد. در دستگاه خدا پارتی‌بازی نیست. اگر حضرت هاجر به همان مقدار اخلاصِ حضرت ابراهیم مایه بگذارد، او نیز حضرت ابراهیم می‌شود و دیگر هاجر نیست.

وقتی حضرت ابراهیم می‌آید و آن سنگ و بنای کعبه را می‌گذارد، چون با نیت خالص بوده است، همهٔ مردم را به‌سوی خود می‌کشد: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾؛ اگر در نفس و نیت حضرت ابراهیم

⇦ «پروردگارا، من برخی از ذرّیه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت‌الحرام تو مسکن دادم؛ پروردگارا، تا نماز را به‌پا دارند، پس تو دل‌هایی از مردمان را به‌سوی آنها مایل گردان و به انواع ثمرات آنها را روزی ده، باشد که شکر تو بجای آرند.»

• رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦۰.

چیزی بود، امکان نداشت مردم تا روز قیامت موظف باشند که بیایند و به دور این سنگ و بنایی که حضرت ابراهیم گذاشته است، بگردند. در واقع مردم، طوافشان را به دورِ نیت و کعبهٔ دلِ حضرت ابراهیم انجام می‌دهند.

آنگاه در این جریان، دو نفر دیگر نیز شریک بودند: یکی حضرت هاجر که یک پای قضیه حضرت هاجر است؛ و دیگری حضرت اسماعیل. این دو هم با حضرت ابراهیم در این قضیه شریک بودند. پس هر سهٔ اینها یک واحد را تشکیل دادند و براساس آن، این کارها انجام شد. و خب، این دیگر مفصّل است؛ جریان منا، ذبح و سایر مسائل بماند.

بنابراین باید به این مسئله توجه داشت که این سعی‌ای که الآن انجام می‌دهیم، برای چیست؟ برای پیروی کردن از حضرت هاجر است؛ و باید بدانیم که حضرت هاجر برای چه این راه را رفته و آمده است، و الآن خود ما نیز باید همان عمل را انجام دهیم.

ما باید در هنگام سعی، خود را تسلیم کنیم، خود را بسپاریم، از خود بیرون بیاییم و حساب‌وکتابی برای خود در نظر نگیریم؛ و با خود نگوییم: حالا برمی‌گردیم ایران، آنگاه با فلان کس چنان می‌کنیم...! وقتی سعی می‌کنیم، باید همه‌چیز را کنار بگذاریم و بنا را بر این بگذاریم که با همین وضعیت به وطن مراجعت کنیم، یعنی با همین حال، هاجروار، به وطنمان بازگردیم؛ نه‌اینکه صرفاً مجموعه‌ای از اعمال را انجام دهیم و سپس دوباره کثرات بیاید و ما را فرابگیرد.»[1]

«سعی صفا و مروه، یعنی ما باید به دنبال یک زن حرکت کنیم؛ چون حضرت هاجر سلام‌الله‌علیها برای خدا آمده بود و نفس او در آن هنگام، نفس الهی بود؛ نفس او دیگر نفسِ زنانگی نبود؛ نفس او نفس حیوانی نبود. آیا می‌دانید معنای این کلمه چیست؟ حضرت هاجر که بی‌جهت حضرت هاجر نشد!»[2]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)
۲. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

«چون حضرت هاجر فقط‌وفقط به درگاه خدا لَهْف[۱] داشت. این جریان بسیار عجیبی است! می‌دانید یعنی چه؟»[۲]

«شما تصور کنید مردی ـ در این دنیا چنین فردی پیدا کنید! ـ به همسر خود بگوید: بیا برویم هرکجا که خدا گفت! و نمی‌گوید کجاست. از فلسطین حرکت می‌کند و سیصد فرسخ همسرش را به نقطه‌ای می‌آورد که حتی اندکی احتمال حیات در آنجا نمی‌رود. شما به این ساختمان‌های کنونی مکه نگاه نکنید؛ در آن زمان غیر از کوه‌های سیاه و آفتاب شصت‌درجه، هیچ‌چیز نبود! یک بیابان! حضرت هاجر که در دربند و شمال و رامسر نبود! حضرت ابراهیم او را آورد؛ حرکت کردند و آمدند. حضرت هاجر به کنار، یک نوزاد شیرخوار هم همراهشان بود! حضرت ابراهیم می‌گوید: خدا گفته است ما شما را ببریم!

حضرت هاجر می‌پرسد: می‌خواهی ما را کجا ببری؟

پاسخ می‌دهد: نمی‌دانم!

حضرت هاجر اصلاً سؤالی نکرد که برای چه؟ کجا؟ چطور؟ هیچ! ولی چون می‌داند حضرت ابراهیم پیغمبر است و از جانب خود نمی‌گوید ـ او نیز بالأخره پدر اسماعیل است! ـ حرکت می‌کند و می‌آید.»[۳]

«حضرت هاجر می‌دانست که وقتی بیایند، شوهرش فرزند را می‌گذارد و بازمی‌گردد؛ ولی به کجا؟ معلوم نبود. حضرت ابراهیم این کار را می‌کند. حال، آن جریانات و مقامات حضرت ابراهیم به‌جای خود؛ اما یک زن، آن‌هم زنی که تمام زندگی و حیاتش فرزندش است؛ تمام تعلّقش به فرزندش است؛ فرزندی که خودش، حیاتش، زندگی‌اش و عمرش محسوب می‌شود. آنان سیصد فرسخ از فلسطین حرکت

---

۱. پناهندگی و ناله. (محقق)

۲. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

می‌کنند، همین‌طور می‌آیند، تا به جایی می‌رسند که پرنده هم پر نمی‌زند!»[۱]

«یک مگس به‌عنوان نمونهٔ حیات در آسمان نبود! ولی حضرت ابراهیم می‌گوید: "من باید بروم."[۲] بسیار عجیب است! بسیار عجیب! اینجا از آن مواردی است که دیگر عقل انسان کار نمی‌کند.»[۳]

«گرما شصت درجه و آتش از این سنگ‌ها لهیب می‌کشید. آنجا خطاب می‌رسد: "این زن و فرزند را بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن." حضرت ابراهیم حتی نگاه نکرد که ببیند فرزندش چگونه است. آیا تاکنون برای ما چنین امتحان‌هایی پیش آمده است؟ به او گفته شد: "پشت سرت را هم نگاه نکن و بازگرد." به سر آنان چه می‌آید؟ به تو مربوط نیست.

خیال نکنید حضرت ابراهیم به آنجا آمد، آنان را [آسوده] رها کرد و بازگشت. نه! البته در آنجا شروع به دعا کرد: ﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ﴾؛[۴] ولی صحبت در این است که اینها دعاهایی بود که حضرت ابراهیم کرد، اما هزار احتمالِ ازبین رفتن، نابودی و امثال آن در این قضیه مطرح بود.

این‌طور نبود که ایشان تصور کند مثلاً حکومت عربستان در اینجا برج می‌سازد و دکان و دستگاهی فراهم می‌آورد، کشتی‌ها میوه می‌آورند و اینجا به شکل همین وضعیت فعلی درمی‌آید؛ نه، این‌طور نبود. مسئله، مسئلهٔ از بین رفتن بود.[۵]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦۰ ـ ٦۲.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

٤. سوره ابراهیم (١٤) آیه ۳۷. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ١٤٧، تعلیقه ۱:

«پروردگارا، من برخی از ذرّیه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت‌الحرام تو مسکن دادم؛ پروردگارا، تا نماز را به‌پا دارند، پس تو دل‌هایی از مردمان را به‌سوی آنها مایل گردان.»

۵. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦۰.

مگر قضیهٔ ذبح نبود؟ حضرت ابراهیم وقتی که در رؤیا دید حضرت اسماعیل را ذبح می‌کند، خیال کرد در خواب شوخی می‌کند؟ نه، او داشت سرش را می‌برید. به قصد بریدن سر فرزند، دست او را گرفت و به منا آمد؛ نه‌اینکه بیاید و مثلاً با یک کارد مقوایی یا پلاستیکی کاری نمایشی انجام دهد. نه! در رؤیا دید که دارد سر او را می‌برد. بعد ناگهان تقدیر عوض شد و قضیه به‌گونه‌ای دیگر شد: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾[1] و مسائل دیگر پیش آمد.[2]

حال چنین پدری بیاید و به این زن بگوید: "بلند شو و با این فرزندت همراه من بیا!" او نیز بلند می‌شود و همراه ابراهیم می‌آید و ابراهیم او را در مکه می‌گذارد؛ و آن زن یک بار به شوهرش نمی‌گوید: "چرا ما را اینجا رها می‌کنی؟ به چه امیدی ما را می‌گذاری؟" چرا نگفت؟ چرا به شوهرش نگفت؟ چرا حتی آه نگفت؟

چون حضرت هاجر فقط به یک‌جا متوجه بود؛ می‌گفت: "دستور است، تمام! مسئله‌ای نیست." و حالِ او فقط متوجه یک نقطه بود. او حتی به شوهرش که پیغمبر بود نیز اتکا نکرد. نکته اینجاست! امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید:

و أنّ فِی اللهْفِ إلیٰ جُودِكَ و الرِّضا بِقَضائِكَ عِوَضًا مِن مَنعِ الباخِلینَ.[3]

بلانسبت، نَعوذُ بِاللَه، حضرت ابراهیم که جزو بخیلان نبود، ولی غیراز خدا که بود. بالأخره مخلوق بود؛ بالأخره در تعیّن بود؛ بالأخره فردی بود که با خدا فرق داشت. خدا چیز دیگری است؛ آن حقیقت، چیز دیگری است. اینها همه تعیّنات و نزول آن حقیقت بسیط هستند. حضرت هاجر حتی به حضرت ابراهیم هم توجه

---

۱. سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰۷. ***اسرار ملکوت***، ج ۱، ص ۲٤۷:
«و ما او (اسماعیل) را به ذبحی عظیم فِدا نمودیم و مقابله کردیم.»
۲. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۲، ص ۲۲٤ ـ ۲۲٦.
۳. ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ۵۸۳، فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی. ترجمه:
«همانا پناهندگی به بخشش تو و خشنودی به قضای تو، محرومیت از بخششِ بخیلان را جبران می‌کند.» (محقق)

نداشت؛ فقط به آن حقیقت واحد توجه داشت.»[۱]

«حضرت هاجر دیگر در اینجا از خود بیرون آمده است؛ نفسِ او نفس الهی شده است. برای احیای فرزند خود، مدام به این‌طرف می‌آید و به آن‌طرف می‌رود؛ مدام به‌دنبال آب می‌رود؛ در یک‌سو گمان می‌کند آب است اما نیست، دوباره بازمی‌گردد و به‌سوی دیگر می‌رود؛ هفت‌مرتبه این مسیر را می‌رود و می‌آید. تااینکه آن جریان چشمهٔ زمزم پیش می‌آید و به معجزهٔ خدای متعال می‌بیند که از زیر پای حضرت اسماعیل ـ که آن را روی زمین می‌کشید و گریه می‌کرد ـ آب جوشش و فوران می‌کند.[۲]»[۳]

«معنای **"عِوَضًا مِن مَنعِ الباخِلینَ"** اینجاست. یعنی تو دیگر همهٔ امیدت را یک‌جا متمرکز کرده‌ای؛ حالا بیا و نتیجه‌اش را ببین. تو همهٔ سرمایه و افکارت را یک‌جا انداختی؛ حالا بیا و ببین آیا آن عوض هست یا نیست؟

واقعاً انسان باید بیاید امتحان کند؛ یعنی جداً این مسئله چیزی است که نقد نقد نقد است! و ما این نقد را کنار گذاشته‌ایم و به نسیه‌ها پرداخته‌ایم؛ مثلاً این را ببینیم، آن را ببینیم؛ شاید این برایم کاری بکند، یا شاید آن برایم کاری بکند. عجیب است! واقعاً بسیار عجیب است! این افرادی که انسان آنان را در این دنیا با ماسک‌های متفاوت، رنگ‌های متفاوت و شکل‌های متفاوت می‌بیند.

یک شخصی که از دنیا رفته است ـ خدا رحمتش کند؛ من هم مدتی نزد ایشان درس خوانده بودم ـ نقل می‌کرد:

> در جریاناتی که پیش آمده بود و مدتی هم گرفتار بودم، پس از آنکه مسائل حل شد و گذشت، مطلع شدم یکی از افرادی که باور نمی‌کردم ـ یعنی اصلاً اگر

---

۱. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ٦١.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

همهٔ افراد دنیا هم به ذهن من می‌آمدند، نام این یک نفر نمی‌آمد ـ علیه ما اقدام کرده و باعث آن گرفتاری‌ها شده است. بعداً معلوم شد تمام آن گرفتاری‌ها ناشی از او بوده است؛ همان کسی که این‌قدر ما به او محبت کرده بودیم!

زیرا تمام این روابط و تعلقات، تعلقاتی است که جنبهٔ الهی ندارد. گرچه یک صورت الهی دارد، ولی هزار تخیّل، تصور، رابطه، فکر، خیال، وسوسه، اوهام، تعلّقات، حب و بغض‌ها و امثال اینها می‌آیند و صورت مسئله را به هم می‌زنند و آن را خلط می‌کنند.

فقط‌وفقط اینجاست. اینجاست که حقیقت توحید و توحید حقیقی در یک نقطه است؛ و رفتن به غیراز اینجا و به هرجای دیگر سر زدن، خلاف است.

هر وقت که شما واقعاً کارتان را به خدا واگذار کردید، آیا پس از آن پشیمان شده‌اید؟ ولی هر وقت که اندکی خودمان را در آن دخالت دادیم که مثلاً: دلمان می‌خواهد این‌طور هم بشود، و گفتیم: خدایا! هرچه تو می‌خواهی، ولی در ته دل می‌خواستیم که آن‌طور که خودمان می‌خواهیم بشود، اینجاست که کار خراب می‌شود.

و هر وقت این‌طور شد، دچار اضطراب می‌شویم که: ای وای! چرا آن‌طور نشد؟ ولی اگر در هر قضیه و مسئله‌ای گفتیم: خدایا! واقعاً آنچه را که تو می‌خواهی ـ و دروغ هم نگوییم، زیرا شیطان هم می‌آید و ما را فریب می‌دهد ـ آنگاه نتیجهٔ مطلوب حاصل می‌شود.

یعنی واقعاً خود را در جایگاهی قرار دهیم که طرفینِ صورت‌مسئله برای ما فرقی نکند؛ آن‌وقت می‌بینیم چه زیبا این خط جلو می‌آید، دور می‌زند و در جایی در یک نقطه می‌ایستد و همان‌جا توقف می‌کند.

چرا؟ چون خدا صلاح بندگانش را بیشتر از خود آنان می‌خواهد. وقتی می‌بیند بنده‌ای آمده و واقعاً به او سپرده است، چرا خدا او را بپیچاند؟ البته واقعاً بسپارد. در این صورت دیگر چرا خدا او را بپیچاند؟ خداوند می‌آید و آن‌طور که برای او صلاح است، پیش می‌آورد؛ آنچه را برای او صلاح است، همان را انجام می‌دهد.

حضرت هاجر در اینجا چون موحّد بود، خدا به همه می‌گوید: باید به‌دنبال حضرت هاجر در اینجا بیایید. به همه می‌گوید: باید به دنبال او بیایید. همه باید این هفت مرتبه را بروند و بیایند، و اگر نیایند باطل است.

... باید به‌دنبال حضرت هاجر این هفت مرتبه را بروی و بیایی و خودت را در آن موقعیت قرار دهی و این مطلب را به‌عنوان یک سمبل به دل بگیری و خودت را به آن مقام و موقعیت حضرت هاجر نزدیک کنی؛ باید تمام تعلقات را از خود سلب کنی و خود را تنها و تنها و تنها و تنها و تنها بیابی.

به‌نحوی‌که هیچ‌کس و هیچ‌چیز ـ نه رفیقی، نه مریدی، نه ریاستی، نه مسجدی، نه دکانی، نه مطبی، نه دفتری، نه بیاوبرویی، نه امضایی، و نه هیچ‌چیز ـ آری هیچ‌چیز، حتی به‌قدر یک سرسوزن نباید دیگر در آنجا به ذهن خطور کند؛ یک سرسوزن هم در آنجا نباید باشد.»

... حضرت هاجر عملی را در مقام خلوص انجام داد که خداوند این عمل را برای همهٔ افراد، حتی اولیای خودش، لازم کرده است و فرموده: شما باید این را انجام دهید. چرا باید این را انجام دهیم؟ چون خدا می‌فرماید: نزد من، پیغمبر و حضرت هاجر فرقی ندارند. این، توحید نامیده می‌شود.

الآن امام زمان علیه‌السّلام هم وقتی به حج می‌روند همان کار حضرت هاجر را انجام می‌دهند. اگرچه امام زمان می‌تواند بفرماید: الآن غیراز خدا، عرش و فرش و تمام عوالم سبع بر روی انگشت من می‌چرخد!

واقعیت هم همین‌طور است؛ تمام عوالم ـ عوالم ناسوت، مُلک‌وملکوت، لاهوت ـ تمام اینها براساس اراده و مشیّت امام زمان علیه‌السّلام می‌گردد. همان حاجیانی که الآن در حال سعی صفا و مروه هستند، به ارادهٔ امام زمان این کار را انجام می‌دهند؛ ولی خود امام زمان هم این کار را انجام می‌دهند و هفت مرتبه می‌روند و می‌آیند. چرا؟ چون ایشان می‌بینند که این عمل، عملی است که **"للّه"** بوده است؛ پس الله آن را در اینجا قرار داده است. بنابراین دیگر مظهری وجود ندارد وحضرت هاجری در اینجا نیست.

وقتی که عمل للّه باشد، دیگر امام زمان هم باید همان کار را انجام دهد. اولیا هم باید بیایند و همین کار را انجام دهند.

وقتی که عمل حضرت ابراهیم للّه شد و این سنگ‌ها را بنا نهاد، بقیه نیز باید بیایند و به دور اینها بگردند و نباید بگویند: عجب! او حضرت ابراهیم بوده است!»

... حضرت هاجر وقتی که فرزندش را در آنجا گذاشت، می‌گفت: خدایا! این فرزند، فرزند توست؛ این بنده، بندهٔ توست. می‌خواهی از تشنگی بمیرد، خُب بمیرد. من هم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم و براساس آن خواستی که در من قرار دادی که به او آب برسانم، دارم انجام می‌دهم. می‌خواهی من هم از تشنگی بمیرم، خُب بمیرم.

در چنین موقعیتی، آنگاه چه می‌شود؟ اینجا محل توحید می‌شود. چرا؟ چون اینجا دیگر خالص است؛ صددرصد است. اینجا جایی است که بین حضرت هاجر و پیغمبر و ائمه و اولیا و افراد عادی تفاوتی نیست.

از آن بالا، نظر به همه یکسان می‌شود و همه در آنجا بنده هستند. هرکس هر مقدار خلوص داشت، بسم‌الله، شما جلوتر هستی. صد هزار نفر هم که طواف کنند، هرکه خلوصش بیشتر بود، او جلوتر است.

یک شخصی از دوستان تعریف می‌کرد و می‌گفت:

> نشسته بودم در کنار محل سعی، داشتم نگاه می‌کردم. شب بود. یک‌مرتبه دیدم جامی از بالای کعبه به‌سمت کعبه نور می‌دهد. یک جام مانند نیم‌کره‌ای بود که در همان ارتفاع بسیار بالای کعبه قرار داشت و همین‌طور به کعبه نور می‌افشاند و از کعبه نیز به افراد منعکس می‌شد؛ منتها این نور برای هرکس شدت و ضعفی داشت؛ برای یکی کم بود و برای یکی بیشتر.

مانند خطوط چراغ در شب؛ البته از این لامپ‌های امروزی نه، بلکه از آن لامپ‌های قدیمی.

او می‌گفت:

نگاه کردم و دیدم نور برای بعضی از آنان بسیار شدید است. با خود گفتم:

ببینم اینها چه کسانی هستند؟ رفتم و دیدم که اتفاقاً یک آدم فقیرِ ضعیف و در حال‌وهوای خاص به خود بود.

نور بعضی‌ها را نگاه کردم و دیدم خیلی ضعیف است. رفتم دیدم ـ دیگر اسم نمی‌بریم ـ حضرت کذا بودند!

لذا آنجا از این حرف‌ها نیست. این بالا و پایین‌ها همه مربوط به این‌طرف قضیه است؛ اما آنجا این‌طور نیست. آنجا روی حساب عبودیت است؛ هرچه عبودیت بیشتر شود، هرچه مسکنت بیشتر شود، و هرچه صفر بودن بیشتر شود، ارزش بیشتر است. بعضی‌ها یک صفر هستند؛ بعضی‌ها دو صفر. اما اگر زمانی صفرِ ما به بی‌نهایت رسید، آنگاه قضیه یک چیزی می‌شود. باید به صفرهای خود اضافه کنیم، نه به اعداد. به قول آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ که می‌فرمودند:

اینها هرچه می‌آیند، مرتب می‌گویند: به ما اضافه کن؛ اما نمی‌گویند: از ما بگیر![1]

---

۱. *روح مجرّد*، ص ۲۶۹:

«حضرت حداد ـ قدّس‌الله‌سرّه ـ می‌فرمود: من می‌بینم در همهٔ حرم‌های مشرّفه مردم خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجا و گریه و دعا می‌گویند: وَصله‌ای بر وصله‌های لباس پارهٔ ما اضافه کن تا سنگین‌تر شود. کسی نمی‌گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک‌تر شوم، و لباسم ساده‌تر و لطیف‌تر شود!

حاجات مردم غالباً راجع به امور مادی است گرچه مشروع باشد، مثل اداشدن قرض و به‌دست آمدن سرمایهٔ کسب و خریدن منزل و ازدواج دختر جوان و شفای مریض و میهمانی دادن در ماه رمضان و امثالها. و اینها خوب است درصورتی‌که موجب قرب و تجرّد انسان گردد، نه‌آنکه بر شخصیت و أنانیت وی افزوده کند و هستی او را تقویت نماید؛ زیرا این تقویتِ هستی موجب سنگینی نفس و بُعد از راه خدا می‌شود؛ به‌خلاف‌آنکه اینها باید موجب قرب و سبکی و انبساط نفس گردد.

عملی خوب و صلاحِ واقعی بشر است که موجب قرب شود و نفس او را آزاد کند، خواه توأم با منفعت طبعی و طبیعی باشد و یا نباشد. و به عبارت دیگر: مجموعهٔ انسان، مجموعه‌ای مانند حیوان و نبات و جماد نیست که فقط پیکرش ملحوظ باشد و بس. انسان دارای نفس ناطقه و قابلیت ارتقاء به أعلیٰ علّیّین است. و دراین‌صورت اگر به آن پیکر فقط دلخوش باشد بسی زیان کرده است، و حقیقت وجودی و ثمرهٔ حیاتی خود را به ثمن بَخْسی فروخته، و در میدان بازی این دنیا محروم مانده است.

در مثل این فُروض اگر امامان بخواهند حاجات همه را برآورند و دعای همه را مستجاب گردانند، ⇦

آنان مدام می‌گویند عدد به ما اضافه شود؛ دو رقم بشود سه رقم، سه رقم بشود چهار رقم؛ ولی نمی‌گویند که پیوسته اعداد از ما گرفته شود و دائماً به صفر ما اضافه شود. آنجا برخلاف امتحانات مدرسه است. در امتحانات مدرسه هرچه عدد و نمره بیشتر باشد تا به بیست برسد، او برنده است؛ ولی آنجا هرکس صفرش بیشتر باشد، برنده است. هرکس ده صفر بگیرد، برنده است.»[1]

برخی از احکام سعی صفا و مروه

«سعی از کوه صفا شروع می‌شود و آنجا دعا دارد و بهتر است که انسان دعا را بخواند؛ رو به کعبه بایستد و دعا کند؛ دعا برای خود، دعا برای خانواده و برای دوستان. بر دعای شروع سعی بسیار تأکید شده است. وقتی که می‌خواهید سعی را انجام دهید، قدری از آن کوه هم بالا بروید و رو به کعبه بایستید؛ دعا قبل از شروع سعی در این مکان مستجاب است؛ و دعاهایی نیز دارد.[2]»[3]

«وقتی که انسان در هنگام سعی به بالای کوه صفا می‌آید، دعایی مخصوص

⇦ برخلاف مصلحت ایشان مَشی نموده‌اند. امامان مصلح عالم بشریت‌اند. حکم طبیب را دارند که به بیمار غذا و دوای تلخ و احیاناً عملیهٔ جراحی و سوزن و پرهیز و گرسنگی می‌دهد. عاقلان می‌دانند و از دستور طبیب سرپیچی نمی‌کنند؛ ولی جاهلان و شهوت‌پرستان، یا اطفال بی‌سرپرست گوش فرا نمی‌دارند، و با دست خود گور خود را در مقابل خود حفر می‌نمایند.

البته چون نفسِ التجا و دعا محبوبیت دارد، این متوسلین و دعاکنندگان بهرهٔ معنوی می‌برند، و در این أعتاب عالیه دارای بهجت و نشاط و سبکی می‌گردند، و از لذت دنیا و عبادت بهره‌ور می‌شوند؛ و احیاناً می‌بینیم درصورتی‌که مصلحت اقتضا کند حاجاتشان برآورده می‌گردد، و مریض‌های مُشرِف به مرگ و کور و افلیج شفا می‌یابند، و با برآورده‌شدن نیازها به اوطان خود مراجعت می‌نمایند.» (علامه طهرانی)

۱. ***آموزه‌های معرفت***، ج ۵، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ٤٧٧ ـ ٤٨٣.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

دارد، و وقتی که به کوه مروه می‌رسد نیز دعایی دارد که ادعیهٔ آن ذکر شده است.[۱]»[۲]

«در یک سال که ما سعی انجام می‌دادیم، یک طرف بسیار شلوغ بود و می‌توان گفت ما وجب‌به‌وجب جلو می‌رفتیم؛ وضعیت بسیار عجیبی بود. البته در مسیر صفا به مروه؛ اما مسیر برگشت از مروه، خلوت‌تر و راحت‌تر بود.

من دیدم یکی از همین آقایانی که اکنون نیز هستند و از بُیوتات می‌باشند، دارد در مسیر مخالف می‌آید. گفتم: آقا، این کار شما خلاف شرع است؛ چون وقتی افراد می‌آیند ناراحت می‌شوند و در ضیق و فشار قرار می‌گیرند. باید در مسیر برگشت، تنفس و فرجه‌ای برایشان فراهم شود، اما این کار شما باعث می‌شود که آنها دوباره در فشار بیفتند.

گفت: من خودم مسئله را بهتر می‌فهمم!

ببینید، آقا دارد سعی انجام می‌دهد، تازه می‌گوید: "بنده حکم مسئله را بهتر می‌فهمم!" امّا این عمل خلاف است. بله، اگر خلوت بود، اشکال نداشت؛ حتی اگر خلوت بود و شما در مسیر بین صفا و مروه، از مسیر دیگر هم بروید، اشکال ندارد. چه فرقی می‌کند؟ هر دو یکی است و تفاوتی ندارد. منتها این مسیر را برای صفا و آن مسیر را برای مروه قرار داده‌اند. بنابراین، وقتی شلوغ است، آمدن در مسیر مخالف، تعدّی به حق دیگران تلقّی می‌شود و آن کار غلط است و نباید انجام شود.

اما مثلاً دیده‌ام که بعضی‌ها از آن مسیری که چرخ‌ها را می‌برند، می‌روند؛ اگر مانعی برای آنها نباشد، ایرادی ندارد. خلاصه، می‌شود از هر قسمت آن رفت؛ بالأخره این مسیربندی بین صفا و مروه قراردادی است؛ وگرنه اصلش یکی است و تفاوتی نمی‌کند.»[۳]

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۴۷۷ ـ ۴۷۹ و ۴۸۲.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۳. **همان**، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

بخش چهارم: عرفات، مشعرالحرام

بسم اللَه الرّحمٰن الرحیم

عرفات[1]

«مستحب است که انسان در شب نهم ذوالحجه به‌سوی منا برود نه عرفات؛ اهل‌سنّت به منا می‌روند و حق هم با آنان است که به سنّت پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله عمل می‌کنند.[2]

---

۱. **عرفات**: محدوده‌ای خارج از حرم و زمین پهناور و همواری در شرق مکهٔ مکرّمه است با ۱۸ کیلومتر مربع مساحت که امروزه حدود ۲۱ کیلومتر با شهر مکه فاصله دارد. مسلمانان به پیروی از سنّت پدر بزرگوارشان، حضرت آدم و انبیای الهی علیٰ نبیّناوآله‌وعلیهم‌السّلام، در آن به گناهان خویش اعتراف کرده و از خداوند متعال طلب بخشش می‌نمایند.

مرحوم شیخ صدوق ـ رحمة‌الله‌علیه ـ در *علل الشرائع*، ج ۲، ص ٤٣٦، از امام صادق علیه‌السّلام روایت نموده است:

> **حضرت جبرئیل، حضرت ابراهیم علیهماالسّلام را روز عرفه به عرفات آورد و چون وقت ظهر شد، به او فرمود: «اِعتَرِف بِذَنبِكَ وَ اعرِف مَناسِكَك؛ به گناهت اعتراف کن و مناسک خود را بشناس.» و این سرزمین به‌جهت کلام حضرت جبرئیل و اعتراف حضرت ابراهیم، عرفات نامیده شد.**

• کوه «جبل‌الرّحمة» در شمال شرقی عرفات قرار دارد و از همین رو «جبل‌العرفات» (کوه عرفات) نیز خوانده شده است. (محقق)

۲. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۱۲۹: ⇦

مستحب است که انسان شب نهم را در منا باشد و سپس صبح از منا به‌سمت عرفات حرکت کند؛ و از ظهر (هنگام زوال شمس) باید قصد وقوف در عرفات را تا غروب آفتاب داشته باشد.

در بعضی از سال‌هایی که ما به‌نحو آزاد مشرّف شدیم، شب نهم را در منا به‌سر بردیم؛ بسیار عجیب بود. اصلاً مشخص است که آن حال‌وهوا فرق می‌کند؛ یعنی تمام اینها برنامه‌ریزی شده است. اینکه می‌گویند شب نهم در منا باشید، حساب‌شده است و بی‌اساس نیست. اینکه شب نهم در منا و وقوف در عرفات از ظهر باشد، حساب دارد.»[1]

«راجع به عرفات، شخص باید احساس کند که اینجا خارج از حرم است و باید حال خود را برای ورود به حرم مساعد کند.»[2]

«رفتن به عرفات خیلی مهم است و مقدمهٔ حرکت به‌سوی حرم پروردگار است.»[3]

⇦ «رسول خدا به منا آمدند، و نمازظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منا بجای آوردند، و تا به صبح در منا توقف کردند، و نمازصبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در منا بجای آوردند و سپس عازم عرفات شدند؛ و در این مسئله هیچ خلافی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در منا انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس [ظهر شرعی] در روز ترویه حرکت کردند، نیز تصریح کرده‌اند که نمازظهر را در منا بجا آوردند.*

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل‌البیت علیهم‌السّلام وارد است، مستحب مؤکد است که حجاج از مکه یک‌سره به عرفات نروند، بلکه شب عرفه را در منا بیتوته کنند، و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.**» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به ***البدایة و النّهایة*** ج ۵، ص ۱۷۰.

** رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۵۲۰ ـ ۵۲۷.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

اعمال شب عرفه

[توبه و مناجات][1]

[دعای: «اللَهمّ یا شاهدَ کلِّ نَجویٰ ...»][2]

زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام

«شب عرفه، شب بسیار بسیار مهمی است. زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام در شب عرفه بسیار وارد شده است.[3] بزرگان، اولیای خدا و مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله علیهم ـ هر شب عرفه که فرامی‌رسید، زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم برای خواندن این زیارت در شب عرفه دستور می‌دادند.

افرادی که مشرّف هستند، البته آنان در آنجا بهرهٔ بسیار سرشار دارند و برخوردار

---

۱. ***الإقبال***، ج ۲، ص ٤٩:

«عَنِ النّبیِّ صَلَواتُ اللَهِ عَلَیهِ أنّهُ قالَ: **إنّ لَیلَةَ عَرَفَةَ یُستَجابُ فیها ما دَعا** (أو: **ما دُعِیَ**) **مِن خَیرٍ، وَ لِلعامِلِ فیها بِطاعَةِ اللَهِ تَعالیٰ أجرُ سَبعینَ و مِائَةِ سَنَةٍ، و هِیَ لَیلَةُ المُناجاةِ، و فیها یَتوبُ اللَهُ علیٰ مَن تابَ.**» ترجمه:

«از رسول خدا صلوات‌الله‌علیه روایت شده است که فرمودند: همانا در شب عرفه، هر دعای خیری که کرده شود، مستجاب می‌گردد؛ و برای کسی که در آن شب به طاعت خداوند تعالیٰ بپردازد، پاداش صد و هفتاد سال [عبادت] است. و آن شب، شب مناجات است و در آن شب، خداوند توبهٔ هر کس را که توبه کند، می‌پذیرد.» (محقق)

۲. ***الإقبال***، ج ۲، ص ۵۰:

«رُوِیَ عَن جَعفرِ بنِ محمّدٍ الصّادِقِ عَلَیهِ السّلامُ یَرفَعُهُ إلَی النّبیِّ صلّی‌اللَه‌علَیه‌وآله أنّهُ قالَ: **مَن دَعا بِه فی لَیلَةِ عَرَفَةَ أو لَیالِی الجُمَعِ، غَفَرَ اللَهُ لَهُ.**» ترجمه:

«رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هر کس این دعا [«**اللَهمّ یا شاهدَ کلِّ نَجویٰ**»] را در شب عرفه یا در شب‌های جمعه بخواند، خداوند او را می‌آمرزد.» (محقق)

۳. ***ثواب الأعمال***، ص ۹۰؛ ***الإقبال***، ج ۲، ص ٥٦.

از نعمات و الطاف بسیار فائزی هستند که خداوند به همه توفیق تشرّف عنایت فرماید؛ و اگر هم توفیق زیارت از نزدیک نباشد، باز اصل مطلب به‌جای خود باقی است. ولایت امام علیه‌السّلام ولایت سِعی است؛ به مکانی دون مکان دیگر اختصاص ندارد و با دل‌ها مرتبط است و آن دل‌هایی را که قابل و لایق باشند، به‌سمت خود می‌کشاند.»[۱]

«انسان از هر کجا که باشد، وقتی توسل به آن حضرت کند، در حرم سیدالشهدا علیه‌السّلام واقع می‌شود؛ مانند کسی که در آنجا حاضر است. مهم این است که انسان خود را به آن کانون متصل کند.»[۲]

«این را هم بدانید که طبق روایتی از امام صادق علیه‌السّلام است:

خداوند نظر خود را در روز عرفه ابتدا به زائران سیدالشهدا علیه‌السّلام می‌افکند، سپس به حجاج خود.[۳]

یعنی زائر سیدالشهدا علیه‌السّلام، ولو از مکانی بعید باشد، نزد خداوند أقرب است و زودتر به آن مرتبهٔ قرب می‌رسد تا حجاج.»[٤]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱٦۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۱۳۷. (آیةالله طهرانی)

۳. ***کامل الزّیارات***، ص ۱۷۰:

«عَن عَبدِاللهِ بنِ مُسکانَ قالَ: قالَ أبوعَبدِاللهِ علیه‌السّلام: **إنّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالیٰ یَتَجَلّیٰ لِزُوّارِ قَبرِ الحُسَینِ علیه‌السّلام قَبلَ أهلِ عَرَفاتٍ و یَقضی حَوائِجَهُم و یَغفِرُ ذُنوبَهُم و یُشَفِّعُهُم فی مَسائِلِهِم ثُمَّ یَأتی أهلَ عَرَفَةَ فَیَفعَلُ ذَلِكَ بِهِم.**» ترجمه:

«امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالیٰ، بر زائران قبر حسین علیه‌السّلام پیش از اهل عرفات، تجلّی می‌کند و حوائجشان را برآورده می‌سازد، و گناهانشان را می‌آمرزد و شفاعتشان را در خواسته‌هایشان می‌پذیرد؛ سپس به سراغ اهل عرفه می‌آید و آن لطف را برای آنان نیز انجام می‌دهد.» (محقق)

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

اهمیت عرفات و آداب آن

«شب عرفه را قدر بدانید.[1] صبح که شد، برخیزید و گوشه‌ای برای خود بیابید

---

۱. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۱۱۶:
«یک سال که به حج رفته بودیم، هنوز [به خیمه‌ها] نرفته بودیم که دیدیم دم کاروان بلندگو گذاشته‌اند! گفتیم: چه خبر است؟ گفتند: "آقای فلان مداح اینجا آمده است!" خب، آمده باشد! او هم مانند بقیه است؛ او هم بالأخره انسان است؛ او هم شیعه است؛ او هم اینجا توفیق پیدا کرده است. این دادوبیدادها چیست؟ چه کسی را فریب می‌دهد؟ این چیست؟ دعاخواندن این است؟! بلندگوهایی که گوش انسان را کر می‌کند در خیمهٔ حجاج گذاشته‌اید، بعد هم اسمش را گذاشته‌اید دعای کمیل! این کارها چه نسبتی با دعای کمیل دارد؟
در چنین شبی باید سکوت حاکم باشد و انسان از سکوت شب عرفه فیض ببرد؛ نه نعره‌های "**إلَهی العَفو! بِكَ... بِكَ...!**" اینها درد انسان را دوا نمی‌کند. با در خود بودن، درد انسان دوا می‌شود؛ با سر به جیب تفکر فروبردن، درد انسان دوا می‌شود؛ با اندیشیدن به بدبختی و بیچارگی خود، درد انسان دوا می‌شود؛ نه با دادوفریاد و نعره‌های "همه با هم: یا ربّ، یا ربّ!" این‌که درست نیست! این‌که در همه‌جا همین‌گونه بوده است.
در شب، دعای عرفه پخش می‌کنند، روزش هم دعای ندبه و بعدازظهرش هم صداهای عجیب‌وغریب. اینها حرام است؛ تمام اینها آزار و اذیت حجاج است و همگی حرام است.
می‌گویند: "آقای فلان است، دعایش این‌طور است!" اگر می‌خواهی دعا کنی، کاروان در اختیار تو قرار داده‌اند، اطاق به تو داده‌اند، ساختمان به تو داده‌اند؛ برو در ساختمان خودت آن‌قدر نعره بزن که همهٔ شیشه‌ها پایین بیاید. خب، خود دانی که با صاحب ساختمان چه کنی؛ آن‌قدر فریاد بزن که سقف بر سرت فروریزد و هم خودت و هم بقیه راحت شوید. چرا این فریادها را برای شب عرفه گذاشته‌ای؟ چرا؟ یعنی آیا حاجی در شب عرفه باید در گوش خود گوشی بگذارد تا صدای تو را نشنود؟ این [صحیح] است؟ آیا در صبح روز عرفه، حاجی حتماً باید دستش را در گوشش بگذارد؟ آیا این‌گونه به ما گفتند حج انجام دهید؟!
در زمان ائمه علیهم‌السّلام این مسائل کجا بوده است؟ مگر سیرهٔ آنان را ندیده‌ایم؟ مگر در کتاب‌ها نیست؟ آیا در آن زمان آنان نیز با خود بلندگو می‌آوردند؟ آیا امام صادق علیه‌السّلام و دیگر ائمه این فریادها و نعره‌های گوش‌خراش را سر می‌دادند؟ مداح میکروفون را چنان نزدیک دهان نگه می‌دارد که انگار می‌خواهد آن را در حلق خود فروکند. ای آقا! قدری دورتر نگه دار. سپس صدای آن دستگاه ⇦

و به گناهان، خطاها و لغزش‌ها فکر کنید. روز عرفه بسیار مهم است! بسیار مهم! بروید گوشه‌ای برای خود بیابید، بدون اینکه با این و آن صحبت کنید و مسائل مختلف، وقت شما را بگیرد و حالتان را ازبین ببرد.

باید خود را از صبح آن روز برای بعدازظهر عرفه آماده کنید؛ نگذارید افکار مختلف به ذهنتان بیاید و شما را از آن حال‌وهوا خارج کند. این روز، روز بسیار مهمی است؛ همه‌چیز روز عرفه است و در روایت داریم:

الحَجُّ عَرَفَة؛[1] تمام حج، روز عرفه است!»[2]

«و کسی که وقوف در عرفات را ادراک کند ـ حتی اگر وقوف اضطراری باشد[3] ـ حج او صحیح است و باطل نیست.»[4]

⇦ را تا انتها زیاد می‌کند؛ چنان‌که صدایش تا عرفات که هیچ، تا مشعر و منا هم می‌رود. که چه بشود؟ آخر اینها چیست؟ این تابلوها یعنی چه؟ تابلوی "به‌طرف کاروان فلان، فلان مداح، فلان حاجی!" اینجا هم بله؟! همه‌جا این‌طور، اینجا هم این‌طور؟ اینجا که دیگر جای این حرف‌ها نیست.
آقاجان! در روز قیامت تو را نگه می‌دارند و می‌گویند: "با این نعره‌هایی که زدی و دل چند نفر را شکستی، بیا و جواب بده!" و او می‌گوید: "ای داد بیداد! من که داشتم کار خیر انجام می‌دادم!" به او می‌گویند: کدام کار خیر آقا؟ تو شاید همه را فریب دادی، اما مأموران ما را که نمی‌توانی فریب دهی. مأموران ما می‌آیند آن نیت، آن واقعیت و آن غرض را به‌خوبی ثبت می‌کنند و عکس برمی‌دارند و بر طبق آن در اینجا محاسبه می‌کنند.» (آیةالله طهرانی)

۱. ***مسند أحمد***، ج ٤، ص ۳۰۹؛ ***عوالی اللّئالی***، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۷.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

۳. **وقوف اضطراری عرفات**: به حضور حاجی در محدودهٔ عرفات، در فاصلهٔ زمانی میان غروب آفتاب روز نهم ذوالحجه (روز عرفه) تا طلوع فجر روز دهم (عید قربان) گفته می‌شود. این وقوف برای کسانی است که به هر دلیلی نتوانسته‌اند وقوف اختیاری (از ظهر تا غروب روز نهم) را ادراک کنند. حضور در این بازهٔ زمانی، حتی برای لحظه‌ای، موجب تحقق رکن حج و صحت آن می‌شود. (محقق)

٤. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، مجلس ۱۱٦. (آیةالله طهرانی)

• ***آموزه‌های معرفت***، ج ۳، ص ۲۳۷:

«این قضیه را خود انسان می‌فهمد. کسانی که در عرفات هستند و متوجه هستند، این مطلب را ⇦

«در عرفات، شخص حاجی باید در حال ابتهال و دعا باشد و خود را از صبح روز عرفه تا ظهر برای ادراک فیض بعدازظهر آماده کند؛ چون رحمت الهی را در بعدازظهر عطا می‌کنند و این رحمت شامل همهٔ افراد می‌شود.

شخص حاجی این حالت آمادگی را چه زمانی باید به‌دست آورد؟ دیروز و پریروز که نمی‌توانست آن را به‌دست آورد؛ بلکه باید امروز به‌دست آورد. امروز، بین صبح تا ظهر، باید در حال دعا و ابتهال باشد؛ باید گناهان و خطاهای خود را در نظر آورد؛ باید مقام مسکنت، عبودیت و مذلّت خود را در قبال پروردگار در نظر آورد.

و از سوی دیگر، باید رحمت واسعه، لطف و عنایت او را در نظر آورد که به او این فرصت را داده و موفق کرده است تا به اینجا بیاید و بار خود را خالی کند، از انانیت‌ها دست بردارد و از آنچه تابه‌حال در وطن خود به آن مشغول بود، دست شوید.

اینها برای چه زمانی است؟ این افکار و این نیت‌ها برای چه زمانی است؟ این فرصت بین صبح تا ظهر، دیگر در طول سال بازنمی‌گردد و فقط برای یک روز است. چه کسانی توانستند این واقعیت‌ها را ادراک کنند؟ چه کسانی توانستند این مسائل را بفهمند و آن خصوصیاتی را که ما از ائمه علیهم‌السّلام در این حال‌وهوا سراغ داریم، بفهمند و آنها را برای مردم بیان کنند و آنان را نیز در آن حال‌وهوا وارد سازند؟»[1]

«باید متوجه حساسیت حال‌وهوا و زمان و مکان باشیم و به ادعیه‌ای که در آنجا وارد است بپردازیم. اگر انسان حال دعا خواندن ندارد، برود گوشه‌ای بنشیند و فقط فکر کند؛ فقط به خودش مشغول باشد؛ به رحمت پروردگار نگاه کند، به عظمت پروردگار نگاه کند، به ناچیزی خودش نگاه کند، به این همه درد و مصیبت و گرفتاری

⇦ احساس می‌کنند. برای همین است که در روایت فرموده‌اند: **"الحَجُّ عَرَفَة**؛ حج، عرفات است." یعنی کسی که عرفات را درک کند و پس از آن از دنیا برود، حج را انجام داده است و دیگر لازم نیست برای او نیابت بگیرند تا حجی از طرف آن شخص انجام شود. این اهمیت، به همین دلیل است. رحمت پروردگار، آن رحمتی است که وقتی بیاید، دیگر هیچ‌چیز را باقی نمی‌گذارد.» (آیةالله طهرانی)

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، مجلس ۱۱۶. (آیةالله طهرانی)

که برای خود درست کرده است یا دیگران برای او ایجاد کرده‌اند، نگاه کند. و بگوید:

خدایا! من واقعاً می‌خواهم دیگر از این گرفتاری بیرون بیایم؛ نمی‌خواهم وقتی که از مکه بازمی‌گردم، فرد سابق باشم؛ می‌خواهم یک فرد جدید و با یک روحیهٔ جدید باشم. در این صورت، خدا هم او را کمک می‌کند؛ اگر راست بگوییم و صدق داشته باشیم، خدا کمک می‌کند.

ابن‌سمّاک به شخصی می‌گوید:

خدای متعال می‌فرماید: کسی که یک وجب به‌سمت من بیاید و به‌سمت من اقبال کند، من ده وجب به‌سمت او می‌آیم.[1]

---

۱. ***مسند أحمد***، ج ۲، ص ٤۱۳:

«ثَنا أبوصالِحٍ قالَ: سَمِعتُ أبا هُرَيرَةَ يَقولُ: قالَ رسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم: **قالَ اللهُ عَزّ وَجَلّ**: ... **مَن تَقَرَّبَ إلَيَّ شِبرًا، تَقَرَّبتُ إلَيهِ ذِراعًا، و مَن تَقَرَّبَ إلَيَّ ذِراعًا، تَقَرَّبتُ إلَيهِ باعًا.**» ترجمه: «رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ...هر کس به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازهٔ یک ذراع (فاصلهٔ آرنج تا نوک انگشتان) به او نزدیک می‌شوم، و هر کس به اندازهٔ یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازهٔ یک باع (فاصلهٔ دو دستِ باز) به او نزدیک می‌شوم.» (محقق)

• ***وفيات الأعيان***، ج ۵، ص ۲۳۲:

«رَجُلٌ يُقالُ لَهُ ابنُ السَّماكِ و هو يَعِظُ النّاسَ، فَقالَ فی خِلالِ كَلامِهِ: مَن أعرَضَ عَن اللهِ بِكُلّيَّتِهِ أعرَضَ عَنهُ اللهُ جُملَةً، و مَن أقبَلَ عَلَى اللهِ تَعالَىٰ بِقَلبِهِ أقبَلَ اللهُ تَعالَىٰ بِرَحمَتِهِ عَلَيهِ، و أقبَلَ بِوُجوهِ الخَلقِ إلَيهِ، و مَن كان مَرَّةً و مَرَّةً فَاللهُ تَعالَىٰ يَرحَمُهُ وَقتًا مّا.» ترجمه:

«مردی که به او ابن‌سمّاک گفته می‌شد، مردم را موعظه می‌کرد، پس در میان سخنانش گفت: هر کس کاملاً از خدا روی برگرداند، خدا نیز به‌طور کامل از او روی برمی‌گرداند؛ و هر کس با قلبش به‌سوی خدای تعالیٰ روی آورد، خدای تعالیٰ با رحمتش به او روی می‌آورد و توجه مردم را به‌سوی او جلب می‌کند؛ و کسی که گاهی چنین و گاهی چنان است (گاه روی می‌آورد و گاه روی می‌گرداند)، خدای تعالیٰ او را در وقتی خاص مورد رحمت قرار می‌دهد.» (محقق)

• ***تذكرة الأولياء***، ص ۲۸۵:

«محمد بن الحسین ـ رحِمَهُ‌اللهَ ـ گفت: معروف را به خواب دیدم. گفتم: خدای ـ عزّ و جلّ ـ با تو چه کرد؟ ⇦

خداوند می‌فرماید: کسی که اقبال نکند، ما هم اقبال نمی‌کنیم؛ ما آن‌قدر افراد خلق کرده‌ایم که به سراغ آنان برویم و دستشان را بگیریم! خیال نکنید حال اگر ما به‌سمت خدا نرفتیم، کار خدا کساد است! نه‌خیر آقا، بسیار هم آباد است؛ کاملاً آباد! هیچ نیازی به ما ندارد؛ هیچ! ابداً! می‌گوید: صدها هزاران مانند تو، پی کار خود بروند! و اصلاً نیم‌نگاهی هم به شما نمی‌کنم. اما هستند افرادی که به ما روی می‌آورند و ما هم با تمام وجود به آنان روی می‌آوریم.

بنابراین، این معنا را در روز عرفات ادراک کنیم که ما در دستگاه خدا حسابی نداریم. در آنجا برای خودمان دکان باز نکنیم، کتاب و مکتب راه نیندازیم و با کوله‌بار به آنجا نرویم. آنجا متاع بی‌چیزی می‌خرند؛ متاع عبودیت می‌خرند؛ متاع ندانم‌کاری می‌خرند؛ متاع پشیمانی و توبه می‌خرند. آنجا این‌طور است؛ اگر بخواهیم با خودمان چیزی ببریم، آنجا خریدار ندارد.

آنجا این مسائل خریدار ندارد و چه‌بسا ممکن است به افرادی که بر حسب ظاهر بسیار دارای عنوان هستند ـ حتی عناوین دینی و الهی ـ چندان توجهی نشود؛ اما به فردی که گوشه‌وکنار است، سربه‌زیر است، چندان مطرح نیست و هیچ‌کس به او اعتنا نمی‌کند، توجه شود. خلاصه، آنجا چنین حساب‌وکتابی است.

پس افرادی که در این مدت با مکتب بزرگان آشنا شده‌اند، خودشان می‌دانند که دیگر کم‌کاری، خسارت است! حال که ما مطلب را فهمیده‌ایم، مسئله را یافته‌ایم و حقیقت مطلب به دست آمده است، دیگر اگر بخواهیم وقت خود را به مطالب متفرقه،

⇦ گفت: مرا بیامرزید.

گفتم: به زهد و ورع؟

گفت: نه! به قبول یک سخن که از پسر سمّاک شنیدم به کوفه که گفت: "هرکه به جملگی به خدای تعالیٰ بازگردد، خدای عزّوجلّ به رحمت بدو بازگردد و همهٔ خلق را بدو بازگرداند." سخن او در دل من افتاد و به خدای بازگشتم و از جمله شغل‌ها دست بداشتم مگر خدمت علی بن موسی الرّضا. این سخن، او را گفتم. گفت: اگر بپذیری، این تو را کفایت.»

این‌طرف و آن‌طرف را دیدن و حرف‌های اجتماعی را شنیدن: "این چه کرد و آن چه گفت و آنجا چه خبر است و اینجا چه خبر است" بگذرانیم، موجب خسران است.

رفقا! دیگران عمر خود را این‌گونه گذراندند و خسارت آن را هم دیدند و صدها سال بر این قضیه گذشته و تاریخ همچنان می‌گذرد. انسان زیرک، رِند و کیّس کسی است که بیاید و تجربهٔ افراد خاسر را دوباره تکرار نکند؛ بلکه به همان مطالبی که بزرگان فرموده‌اند عمل کند تا اینکه خود، نتیجه را به‌دست آورد؛ و آنچه را که برای ما بیان می‌کنند، گواه و تأیید همین مسئله است.»[1]

«توجهی که انسان در عرفات پیدا می‌کند، قصدش فقط باید توبه باشد. وقتی انسان وارد حرم خدا می‌شود، نباید به این‌طرف و آن‌طرف توجه کند؛ فقط باید به خود و کارهای خود بپردازد. باید از این هیاهوها کناره‌گیری کند؛ از این فریادها و دادوبیدادهایی که در میان مردم رایج است.

در عرفات، برخی می‌نشینند و با همدیگر صحبت می‌کنند، اوقات را به بطالت می‌گذرانند و به عکس و عکس‌برداری می‌پردازند. ما در عرفات بودیم؛ مردم بیچاره، خودشان حرفی نداشتند؛ اما آن روحانی پیش‌نماز گفت که شخصی بیاید و از این جماعت فیلم و عکس بگیرد. این هم از عرفات شما! این چه نمازی و چه توجه و حضوری است؟

آن عرفاتی که ائمه علیهم‌السّلام می‌آمدند، این بود؟ آن مِنایی که آنان می‌آمدند، این‌طور بود؟ آن وضعیتی که آنان انجام می‌دادند، این‌گونه بود؟ آن سنگ‌زدن‌ها و طواف‌ها به این شکل بود؟ واقعاً عجیب است.

این مسئلهٔ حج، مسئلهٔ بسیار عجیبی است که انسان از وقتی که احرام را می‌بندد تا پایان اعمال چطور باید متوجه باشد. آن‌وقت آیا شایسته است انسان بیاید و بگوید: چند روزی است، می‌گذرد و بازمی‌گردی و به همسر و فرزندانت می‌رسی؟!»[2]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

۲. **همان**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۵۸. (آیةالله طهرانی)

«دعاکردن در عرفات بسیار وارد شده است؛ در عرفات هرچه می‌خواهید برای خودتان، پدر و مادرتان، اجداد، جدّات، ذوی‌الحقوق، مرضیٰ، سفارش‌کنندگان و اسیران خاک دعا کنید؛ چراکه عرفات جای دعا است.[۱]»[۲]

«و در حدیث است که حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، این است: لا اِلَهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریكَ لَهُ، لَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمدُ، و هو عَلیٰ كُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.[۳] "هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد و او بر هر چیز قادر و تواناست."

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد. و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند، حضرت امر کردند که منادی ندا کند:

الحَجُّ عَرَفَة؛ مَن جاءَ لیلَةَ جَمعٍ ـ أیِ المُزدلِفَةَ ـ قَبلَ طُلوعِ الفَجرِ فَقَد أدرَكَ الحَجَّ؛[۴]

"حج عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را ادراک کند، حج را ادراک کرده است."[۵]»[۶]

«لذا در روایت داریم:

اگر کسی بعد از آنکه حرکت کرد و به دور آن سنگ‌های صُلب طواف کرد، بین آن دو کوه سعی کرد، در روز عرفه در عرفات حاضر شد و وقوف کرد

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۵۳۸ ـ ٥٤٦.
۲. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۷۱. (علامه طهرانی)
۳. ***البدایة و النّهایة***، ج ٥، ص ۱۷٤ و ۱۷٥.
٤. ***همان***، ص ۱۷۳.
٥. ***السّیرة الحلبیّة***، ج ۳، ص ۳۷٤.
٦. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۱۳۷. (علامه طهرانی)

و نزدیک غروب آفتاب دعا کرد، آن‌وقت گمان کند که گناهان او آمرزیده نشده است، فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَه؛ "پس فقط باید خود را ملامت کند."[1]

ملامت کند که عجب مرد شقی‌ای است که از خانهٔ خود به آنجا رفته، این کارها را برای خدا انجام داده و از ظهر تا غروب هم در عرفات برای خدا وقوف کرده است، اما باز تردید دارد که آیا خدا گناهانش را آمرزیده است یا نه؟! پس این به‌خاطر شقاوت خود اوست؛ چرا انسان به خدا این‌قدر سوءظن داشته باشد؟ چرا انسان بر خدا این‌قدر سخت‌گیر باشد؟ خدا در را باز کرده است و می‌گوید: بفرما!

او می‌گوید: نه‌خیر، خدایا! من قابل نیستم؛ تو مرا راه نمی‌دهی!

ـ چشمت را باز کن؛ مگر کور هستی؟ ببین در باز است، بفرما!

ـ نه‌خیر، این در برای من باز نیست!

ـ به خدا، به حضرت عباس، برای تو باز کرده‌ام!

ـ خدایا! قسم تو قبول نیست!

ـ در باز است، بیا!

ـ نه‌خیر، بنده قابل نیستم!

معنای **"فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَه!"** این است؛ تو که خود را قابل نمی‌دانی، پس برو! یعنی او آن‌قدر در دل خود شک و تردید ایجاد کرده و یأس وارد کرده است که حالا هم که خدا می‌گوید: **"درِ بهشت باز است، بفرما!"** باز هم قدمش حرکت نمی‌کند.»[2]

---

۱. ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٤١:
«عَن أحمَدَ بنِ محمّدِ بنِ أبی‌نَصرٍ عن بَعضِ أصحابِنا عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فی المَسجِدِ الحَرامِ: مَن أعظَمُ النّاسِ وِزرًا؟ فَقالَ: **مَن یَقِفُ بِهَذَینِ المَوقِفَینِ: عَرَفَةَ و المُزدَلِفَةِ؛ و سَعیٰ بَینَ هَذَینِ الجَبَلَینِ ثُمَّ طافَ بِهَذا البَیتِ و صَلّیٰ خَلفَ مَقامِ إبراهیمَ علیه‌السّلام، ثُمَّ قالَ فی نَفسِهِ أو ظَنَّ أنَّ اللهَ لَم یَغفِر لَهُ فَهوَ مِن أعظَمِ النّاسِ وِزرًا.**»

۲. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۲۳. (علامه طهرانی)

«وقتی در عرفات هستید، بدانید که یکی از افراد حاضر در عرفات، امام زمان علیه‌السّلام است. متوجه باشید! منتها صلاح نمی‌بینند خودشان را نشان بدهند؛ البته شاید هم به همه نشان بدهند! اتفاقاً در روایات داریم که حضرت خودشان را در عرفات به همه نشان می‌دهند، ولی صلاح بر شناسایی و معرفت نیست.[۱]»[۲]

---

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

• ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۵۲۰:

«و رُوِیَ عَن محمّدِ بنِ عُثمانَ العَمریِّ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنه ـ أنّهُ قالَ: وَاللَهِ إنّ صاحِبَ هَذَا الأمرِ لَیَحضُرُ المَوسِمَ کُلَّ سَنَةٍ، یَرَی النّاسَ و یَعرِفُهُم و یَرَونَهُ و لا یَعرِفونَه.» ترجمه:

«و از محمد بن عثمان عَمری (دومین نائب خاص حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه در زمان غیبت) روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم، به‌یقین صاحب این امر (حضرت مهدی عجّل‌الله تعالیٰ فرجه) هر سال در موسم حج حضور می‌یابد؛ او مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، ولی مردم او را می‌بینند اما نمی‌شناسند.» (محقق)

• سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤:

«سؤال شده است: "آیا این چشمان ناسوتی می‌تواند جمال زیبای حضرت حجّة بن الحسن علیهماالسّلام را مشاهده نماید؟"

جواب: ملاقات با امام علیه‌السّلام در اختیار ما نیست، بلکه این مسئله به عنایت خود آن حضرت بستگی دارد. خود آن حضرت با ارادهٔ خود و با میل خود، خویش را به بعضی می‌نمایانند و به بعضی نمی‌نمایانند؛ و انسان نباید به‌دنبال این باشد که در آنجا بخواهد حضرت را ببیند.

انسان در آنجا فقط باید توجه خود را متمرکز بر توحید کند و امام علیه‌السّلام هم از ما همین را می‌خواهند. حال فرض کنید که انسان در آنجا حضرت را دید، خب، نتیجه چه می‌شود؟ مثلاً من عکس حضرت را درمی‌آورم و به همه نشان می‌دهم و می‌گویم این عکس حضرت است؛ خب، آیا باز هم می‌خواهیم چیز دیگری از حضرت ببینیم؟ طبعاً ایشان را دیده‌ایم.

حضرت در آنجا از شیعیانشان می‌خواهند همان راهی را بروند که خود ایشان برای کمال و تربیت شیعیانشان می‌خواهند؛ و دستوری که داده شده این است که ما در آنجا تحت ولایت آن حضرت باشیم و ولایت آن حضرت را ـ که عین توحید است ـ در نظر بیاوریم.

اما اینکه دیدن ظاهری را هم قصد کنیم، باید این را به خود آن حضرت واگذار کنیم. اگر عنایت و ⇦

«در شرح حال رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌خوانیم که حضرت، در آن سفری که به حج مشرّف شدند، در عرفات، هنگام غروب، قبل از افاضه[1] به مَشعر، بر شتر سوار بودند. افراد می‌آمدند و از حضرت سؤال می‌کردند؛ حکم شرعی و مسئله می‌پرسیدند؛ مثلاً می‌گفتند: یا رسول‌الله، این کار را کردیم! حضرت می‌فرمودند: **"اشکال ندارد."** می‌گفتند: آن کار را کردیم! باز می‌فرمودند: **"اشکال ندارد، حجّتان درست است."**[2] حتی در یک مورد نداریم که [در صورت نسیان در

⇦ لطف حضرت شامل حال ما شد، ایشان خود را یا در ظاهر، یا در خواب و یا از راه‌های دیگر نشان می‌دهند؛ هزار راه برای این کار هست. و اگرنه، باید بدانیم که این مطلب هیچ ارتباطی به مسئلهٔ ما، توفیق ما، حج ما و قبولی اعمال ما ندارد و آن، مصلحتی است که خود آن حضرت در نظر می‌گیرند.» (آیة‌الله طهرانی)

۱. **افاضه**: در اصطلاح به معنای روانه‌شدن و کوچ دسته‌جمعی حاجیان از یک موقف به موقف دیگر است. این اصطلاح عمدتاً برای دو حرکت به کار می‌رود:

۱) افاضه از عرفات: حرکت دسته‌جمعی پس از غروب روز نهم ذوالحجه از عرفات به‌سوی مشعرالحرام.

۲) افاضه از مشعر: حرکت از مشعرالحرام به‌سوی منا پس از طلوع فجر روز عید قربان. (محقق)

۲. سایت **مکتب وحی**، دروس، *اصول*، درس ۳۶۳:

«حضرت در اینجا خواسته‌اند بر حاجی و بر آن شخصی که اعمال را انجام می‌دهد سهل بگیرند؛ تا ذهن و فکر او را عبور دهند. اگر خودشان این کار را می‌کردند، شاید نسبت به خودشان کفاره هم می‌دادند. یا اینکه اگر افرادی که اهل [معنا] و اهل عبور باشند، اگر این کار را بکنند، آنان باید کفاره را بدهند، چون آنها این گیر را در این قضیه ندارند.

اما اگر مردم عادی بیایند این کار را انجام دهند، حج آنان چه می‌شود؟ اصلاً کل آن به‌هم می‌ریزد. اینجاست که یک فقیه باید مواظب و متوجه باشد که مبادا در موقعیتی عبادت مردم را فاسد کند و آن حال و روح عبادت را از آنان بگیرد.

... بله، این کلام رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، حکایت از این دارد که اصلاً بنا بر تسهیل است. در مقابل، آن مواردی که بنا بر شدت و احتیاط است (مانند موارد دماء، فروج و أعراض) که حسابشان جداست؛ اما در سایر موارد اصلاً بنا بر تسهیل، عبور، گذر و گذشت از مسئله است. ⇦

تقدیم و تأخیر اعمال] فرموده باشند: کفاره بدهید و یا ذبحی کنید!

بعد حضرت می‌فرمایند:

أفِیضُوا فَقَد غَفَرَ اللهُ لَکُم، کَیَومٍ وَلَدَتکُم أُمَّهاتُکُم.[1]

"حرکت کنید که خدا شما را بخشید و مورد عفو و مغفرت خود قرار داد؛ مانند روزی که مادرانتان، شما را به دنیا آوردند."

این عرفات و این حالات و این مسائل برای چه کسانی است؟ برای کسانی که در روز عرفه متوجه خود، حالات خود، بدبختی‌های خود، گرفتاری‌های خود و آن بیچارگی‌های خود باشند.»[2]

«این بسیار عجیب است. این روایت و این حدیث نشان می‌دهد که چگونه اصلاً بنای این مناسک و بنای این احکام بر غلبهٔ جنبهٔ رحمت است؛ یعنی جنبهٔ رحمت بر آن غلبه دارد.

این همان موضوعی است که فقیه و مجتهد باید بر آن اطلاع داشته باشند؛ فضای حج، فضای احرام، فضای مناسک، فضای طواف و فضای عرفات، اینها فضای غلبهٔ رحمت است.

در چنین فضایی، بسیاری از احکام عوض می‌شود و این فضا، با فضایی که فضای ضیق، حصر، صعوبت و تحیّر باشد کاملاً متفاوت است. این مسئله اصلاً به‌طور

⇦ این مسئلهٔ بسیار مهمی است؛ ولی این فقه و فقاهت متداول امروزی، این مسئله را اصلاً نفهمیده و متوجه این قضیه نشده است که احکام شرع، احکام عبور است، نه احکام وقوف؛ لذا کار مردم را مشکل کرده‌اند، دین مردم را خراب کرده‌اند، عبادت مردم را باطل می‌کنند و در آن تشکیک ایجاد می‌کنند!» (آیةالله طهرانی)

۱. مأخوذ از: ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۸ و ۲٦۱؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۱۹٤ ـ ۱۹۹. با قدری اختلاف در مصادر.

۲. برگرفته از: سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰ ه.ق، مجلس ۱۳؛ دروس، فقه، حج، مجلس ۱٤۹. (آیةالله طهرانی)

کلی انسان را به وادی دیگری می‌برد! و این مسئله، مسئلهٔ بسیار عجیبی است.»[۱]

«یک مطلبی که واقعاً از مبانی مهم اجتهاد و استنباط است، این است که مجتهد باید خود را در فضای ملاکات و آن فضای نزول خطاب شارع قرار دهد که این حکم در چه زمینه‌ای آمده است؟ آیا این حکم، یک حکم شامل برای همهٔ افراد است یا حکمی است که به بعضی اختصاص دارد دون بعضی؟ آیا این مصلحتی که در اینجا هست، یک مصلحتِ ملزمه است یا مصلحت غیرملزمه؟

مجتهد باید این فضایی را که در آن، حکم نزول پیدا کرده، تشریع شده، منجّز شده و یا فعلیت یافته است، ترسیم کند و خود را در آن فضا قرار دهد. و این فضاسازی هم نباید به‌واسطهٔ امور من‌درآوردی و بحث‌های پای منقلی باشد که از آن این مسائل استخراج شود! نه‌خیر؛ بلکه مجتهد باید با توجه به تعابیر و خطابات شارع، بتواند آن فضای مناسبی را که خطاب در آن فضا آمده است، بیان کند. و این مسئلهٔ بسیار مهمی است و در فتوا هم تأثیر عجیبی دارد.»[۲]

«ما در سفری که همراه مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بودیم، برای بعضی از همراهان اشکالاتی در مورد حج و کیفیت طواف پیش آمده بود و این اشکال هم تا آخر سفر همراه آنان بود و نسبت به انجام این عمل نقطهٔ ابهامی داشتند؛ به‌طوری‌که حتی نسبت به صحت آن حج نیز دچار شبهه شده بودند و گمان می‌کردند که حتماً سال بعد باید دوباره بیایند، زیرا حجشان اشکال پیدا کرده است! و شبهات آنان جدی بود.

[بعد از حج] ما به کربلا آمدیم و خدمت مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ رسیدیم. شب دوم یا سوم بود که این قضیه در آنجا مطرح شد که در مورد طواف چنین قضیه و شبهه‌ای پیش آمده است و اکنون چه باید کرد.

ناگهان دیدم که ایشان نگاهی کردند و فرمودند:

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، مجلس ۱۴۹. (آیة‌الله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۸۳. (آیة‌الله طهرانی)

حج شما صحیح است و من خودم در روز قیامت به ذمه می‌گیرم اگر حج شما باطل باشد!

ببینید، این حرف، حرف کیست؟ ایشان در آنجا حضور نداشتند و شاهد ماجرا نبودند تا ببینند آن عمل چه بوده، چگونه انجام شده و شبهۀ آنان چه بوده است، ولی شخصیت ایشان برای ما شناخته شده است؛ ایشان شخصی بودند که اطلاع و سعۀ روحی بر مسائل و حقایق داشتند و واقعاً شخصیتی بودند که: **کانَ لا تَخفیٰ عَلَیهِ خافِیَةٌ**؛[1] به‌قدر سرِسوزنی از مسائل بر ایشان مخفی نبود؛ نه نسبت به ما کان (گذشته)، نه نسبت به ما یَکونُ (آینده) و نه نسبت به ما هو کائِنٌ (حال). چنین فردی، آنگاه می‌آید و نسبت به این قضیه این نظر را می‌دهد.»[2]

اعمال روز عرفه

زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام

«زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام در روز عرفه بسیار وارد است و هیچ ترک نشود.[3]»[4]

---

۱. اقتباس از سوره حاقه (٦٩) آیه ۱۸: ﴿یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَیٰ مِنکُمْ خَافِیَةٌ﴾.

۲. سایت **مکتب وحی**، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***کامل الزّیارات***، ص ١٦٩ ـ ١٧٣؛ ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ۷۱۵ ـ ٧٢٤؛ ***الإقبال***، ج ۲، ص ٥٦.

• ***ثواب الأعمال***، ص ۸۹:

«قالَ أبوعبدِاللهِ علیه‌السّلام: ... **مَن أتاهُ فی یَومِ عَرَفَةَ عارِفًا بِحَقِّهِ کُتِبَت لَهُ ألفُ حِجَّةٍ و ألفُ عُمرَةٍ مُتَقَبَّلاتٍ و ألفُ غَزوَةٍ مَعَ نَبِیٍّ مُرسَلٍ أو إمامٍ عادِلٍ.**» ترجمه:

«امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: هر کس در روز عرفه، با شناخت حقِ او (سیدالشهدا علیه‌السّلام) به زیارتش بیاید، برایش هزار حج و هزار عمرۀ مقبول، و هزار جهادِ همراه با پیامبری مُرسَل یا امامی عادل نوشته می‌شود.» (محقق)

٤. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

غسل

«روز عرفه غسل دارد و غسل آن مستحب است.[۱]»[۲]

«غسل روز عرفه را فراموش نکنید که بسیار اثر دارد و افضلِ آن از صبح است تا ظهر، لیکن تا عصر هم می‌توان انجام داد.»[۳]

«صبح روز عرفه غسل کنید و روز عید قربان هم غسل دارد؛ این دو روز را حتماً غسل کنید.[٤] خود مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ در آن سفری که با ایشان مشرّف شدیم، در روز عرفه و عید قربان به من فرمودند: "آفتابه را بردار بیاور، آب کن و بیا بیرون برویم!"

ما هم آفتابه را آب کردیم و با ایشان بیرون رفتیم و از خیمه‌ها دور شدیم. قبل‌ازظهر روز عرفه بود. ما آب می‌ریختیم و ایشان غسل می‌کردند؛ کل آن یک آفتابه هم نشد! ایشان با دوسومِ یک آفتابهٔ نه‌چندان بزرگ غسل کردند؛ نه‌اینکه یک تُن یا هشتصد لیتر آب مصرف کنند!

از یک آفتابه، دوسوم آن را مصرف کردند و با بقیهٔ آب آن، ما هم غسل کردیم. روز عید قربان هم همین‌طور، با ایشان به همین کیفیت به بیرون خیمه‌ها رفتیم و غسل کردند.

---

۱. ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

• ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٦۲:

«عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: ... **فَإذا زالَتِ الشّمسُ یَومَ عَرَفَةَ فَاغتَسِل و صَلِّ الظُّهرَ و العَصرَ بِأذانٍ واحِدٍ و إقامَتَینِ و إنّما تُعَجِّلُ العَصرَ و تَجمَعُ بَینَهُما لِتُفَرِّغَ نَفسَكَ لِلدُّعاءِ، فَإنّهُ یَومُ دُعاءٍ و مَسأَلَة.**»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: پس در روز عرفه، هنگام ظهر غسل کن و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه بجای‌آور؛ و همانا نماز عصر را پیش می‌اندازی و آن دو را با هم جمع می‌کنی تا خود را برای دعا فارغ سازی، چرا که آن روز، روز دعا و درخواست کردن است.» (محقق)

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۳. نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، *توضیحات و احکام حج*، ص ۱۳.

٤. ***وسائل الشّیعة***، ج ۳، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۷.

این مسئله بسیار مهم است! یعنی ممکن است حتی یک غسل روز عرفه بسیار مهم باشد؛ نگوییم صرفاً یک غسل مستحبی است؛ نه، اینها مسائل مهمی است. ممکن است یک فیض مهم با ازدست دادن یک غسل از انسان سلب شود. مسئلهٔ بسیار مهمی است و انسان باید به این مطالب پی ببرد.

و در آنجا هرچه مسکنت داریم، به خدا عرضه کنیم. هرچه اینجا داشتیم، آن را کنار بگذاریم و بگوییم: خدایا! ما همین هستیم؛ مال بد بیخ ریش صاحبش است! دیگر همین است و غیراز این هم از ما برنمی‌آید. هنر ما زشت‌کاری، ناسپاسی و مخالفت بنده با مولاست؛ این هنر ماست! و هنر مولا عفو، بخشش، رحمت، مغفرت و این مسائل است. این جهت را بسیار ملاحظه کنید.»[1]

روزه

«روزهٔ روز عرفه بسیاربسیار تأکید شده است.[2] افراد عدیده‌ای گفته‌اند که در روزهٔ روز عرفه به‌خصوص، حقایقی برای آنان منکشف شده است.»[3]

«البته در روز عرفه و در عرفات کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مگر آنکه قبلاً نذر کرده باشد، و این روزهٔ مستحبی که برای این روز ذکر گردیده مربوط به کسانی است که در عرفات نیستند.»[4]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۸۷:

«و رُوِیَ: ... **و فی تِسعٍ مِن ذِی الحِجَّةِ أُنزِلَت تَوبَةُ داوُدَ علیه‌السّلام، فَمَن صَامَ ذَلِكَ اليَومَ كانَ كَفّارَةَ تِسعِينَ سَنَةً.**» ترجمه:

«در روایت است: در نهم ذوالحجه (روز عرفه) توبهٔ حضرت داود علیه‌السّلام پذیرفته شد؛ پس هر کس آن روز را روزه بدارد، کفارهٔ نود سال خواهد بود.» (محقق)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

٤. نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، *توضیحات و احکام حج*، ص ١٤.

دعای روز عرفه[۱]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

در روز عرفه یکی از امور بسیار مهم، پرداختن به دعای سیدالشهدا علیه‌السّلام در روز عرفه است. این‌قدر این دعا مهم است که اگر کسی احساس می‌کند با گرفتن روزه نمی‌تواند این دعا را بخواند، دعا مقدم بر روزه است.»[۲]

«بهتر است دعای روز عرفه در بعدازظهر، قسمت چپ جبل‌الرّحمه[۳] خوانده شود؛[٤] همان‌جایی که سیدالشهدا علیه‌السّلام نیز همان‌جا ایستادند و دعای روز عرفه را خواندند.[٥]»[٦]

---

۱. رجوع شود به ***البلد الأمین***، ص ۲۵۱.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. **جَبَل‌الرّحمة**: نام کوهی در شمال شرقی عرفات است.

• در دامنهٔ این کوه و در مکانی که بعدها مسجد کوچکی به نام «مسجد الصّخرات» بنا گردید، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در روز عرفه تا هنگام غروب وقوف فرمودند و به دعا و تضرّع پرداختند.[۱] از این رو، حاجیان نیز به پیروی از آن حضرت، در روز عرفه پیرامون این کوه شریف گرد می‌آیند. این مکان را موقف دیگر انبیای الهی، همچون حضرت ابراهیم علیه‌السّلام نیز دانسته‌اند.[۲]

• حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام دعای شریف روز عرفه را در سمت چپ این کوه و در مقابل قبله قرائت فرمودند.[۳]

• از دیدگاه فقه امامیه، صعود بر این کوه هنگام وقوف در عرفات مکروه است؛ اما توقف و دعا و تضرع در دامنهٔ کوه، به تأسی از وجود مبارک پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم امری نیکو دانسته شده است.[٤] (محقق)

۱) رجوع شود به ***التاریخ القویم لمکّة و بیت‌الله‌الکریم***، ج ۱، ص ٤۹۲ و ج ٤، ص ۳۱۷ و ۳۲٦.

۲) ***همان***، ج ۵، ص ۳٤۱.

۳) ***زاد المعاد***، ج ۱، ص ۱۷۳.

٤) رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج ۱۳، ص ۵۳٤ و ۵۳۵.

٤. رجوع شود به ***همان***، ص ۵۲۹ ـ ۵۳۵.

۵. ***زاد المعاد***، ج ۱، ص ۱۷۳.

٦. برگرفته از: سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲ و ۳. ⇦

«رفتن بالای کوه در عرفات کراهت دارد؛[۱] اهل‌سنّت بالا می‌روند.[۲] خلاصه، دوستان باید ارج و قیمت آنجا را بسیار بدانند.»[۳]

«هم‌چنین دعای روز عرفهٔ سیدالشهدا علیه‌السّلام مقدمات قبلی می‌خواهد؛ این‌طور نیست که ساده باشد. مقدمه می‌خواهد، آمادگی می‌خواهد، اجتماع ذهن می‌خواهد، اجتماع حواس می‌خواهد. خندیدن، شوخی کردن و امثال اینها در روز عرفه، همه با آن مسائلی که باید اتفاق بیفتد، منافات دارد و این امور، دل را می‌بندد و می‌گیرد.

اگر روز عرفه سپری شود و انسان ببیند فقط اندکی تفاوت کرده است، و با خود بگوید: "کمی فرق کردم؛ روز بدی نبود؛ با بقیهٔ روزها کمی فرق داشت!" این آنچه باید باشد نیست، عزیز من! در روز عرفه باید زیرورو می‌شدید. آیا بیل مکانیکی را ندیده‌اید که می‌آید و خاک را از زیر برمی‌دارد و کنار می‌ریزد؟ درخت را از ریشه درمی‌آورد. باید در روز عرفه این‌گونه زیرورو می‌شدید و خاکتان عوض می‌شد؛ متریال و فلزتان می‌بایست در این روز تغییر کند.»[٤]

«دعای سیدالشهدا علیه‌السّلام در روز عرفه، که واقعاً دریاهایی از معرفت است، بسیار اهمیت دارد؛ که چگونه حضرت تمام وجود خود و شراشر آن را در این نظام هستی می‌آیند و رو می‌کنند؛ و دست قدرت پروردگار را در ایجاد، تکامل، استقرار حیات، کیفیت دستگیری، هدایت و... بیان می‌فرمایند. واقعاً عجیب است!

کسی که این دعا را بخواند و به معانی آن توجه داشته باشد، متوجه می‌شود که تمام حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد؛ تمام توجه ما تا عنایت خدا

⇦ (آیةالله طهرانی)

۱. رجوع شود به ***المهذّب***، ابن‌برّاج، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ***السّرائر***، ج ۱، ص ۵۸۵؛ ***مستند الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۲۲۱؛ ***جواهر الکلام*** (طبع قدیم)، ج ۱۹، ص ۵۹.

۲. رجوع شود به ***المجموع***، نووی، ج ۸، ص ۱۱۲.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، دروس، فقه، حج، مجلس ۱۱٦. (آیةالله طهرانی)

نباشد، فایده‌ای ندارد.

اگر یک عنایت سلب شود، هزار مانع پیش می‌آید. یک مانع پیش می‌آید و انسان را منع می‌کند؛ یک مانع پیش می‌آید و نمی‌گذارد انسان آن کار را انجام دهد؛ یک مانع پیش می‌آید و انسان به آن مقصدی که باید برسد، نمی‌رسد. اگر یک مانع پیش بیاید، انسان نماز نمی‌خواند؛ اگر یک مانع پیش بیاید، انسان دعا نمی‌خواند؛ اگر یک مانع پیش بیاید، انسان توجه ندارد. این مانع‌ها را چه کسی برطرف می‌کند؟

حضرت در این دعا همهٔ اینها را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: خدایا! تو دست مرا گرفتی، آنچه را برای من لازم بود پیش آوردی و آن موانعی را که وجود داشت، یکی‌یکی خودت برداشتی و من از آن آگاه نبودم.[1]

به‌عنوان‌مثال ما اکنون در این مجلس حضور پیدا کرده‌ایم؛ اما آیا خبر داریم که هزار مانع برداشته شده است تا ما به اینجا رسیده‌ایم؟ نه؛ به‌سادگی می‌گوییم: "سوار ماشین شدیم، آن را روشن کردیم و آمدیم!" درحالی‌که هزاران مانع بوده است که ما از آن خبر نداریم. تنها وقتی یکی از آنها برای ما آشکار می‌شود، می‌گوییم: بسیار عجیب است! اگر آن قضیه اتفاق می‌افتاد، ما نمی‌توانستیم به اینجا برسیم!

منتها خداوند همه را مخفی نگه داشته است؛ می‌فرماید: تو دلت را صاف کن، دیگر کاری نداشته باش؛ ما خودمان موانع را برمی‌داریم.

خداوند کار را برای ما راحت کرده است؛ می‌فرماید: همهٔ بارها را ما برمی‌داریم؛ تو داری چه می‌کنی؟ ما فقط از تو یک جو دلِ صاف می‌خواهیم؛ یک جو همت

---

۱. *البلد الأمین*، ص ۲۵۲:

«...**ثُمَّ إذ خَلَقتَنی مِن حَرِّ الثَّریٰ لَم تَرضَ لی یا إلٰهی نِعمَةً دونَ أُخریٰ و رَزَقتَنی مِن أنواعِ المَعاشِ و صُنوفِ الرّیاشِ بِمَنِّكَ العَظیمِ الأعظَمِ عَلَیَّ و إحسانِكَ القَدیمِ إلَیَّ، حَتّیٰ إذا أتمَمتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ و صَرَفتَ عَنّی کُلَّ النِّقَمِ، لَم یَمنَعكَ جَهلی و جُرأتی عَلَیكَ أن دَلَلتَنی إلیٰ ما یُقَرِّبُنی إلَیكَ و وَفَّقتَنی لِما یُزلِفُنی لَدَیك**... .»

می‌خواهیم؛ یک جو صدق می‌خواهیم؛ بقیهٔ کارهایش با ما. کسی به تو نگفته است: بیل بردار و کلنگ بزن! این کلنگ‌ها را ما می‌زنیم؛ تو فقط صفا داشته باش، ما تو را می‌بریم؛ زمین را برای تو صاف می‌کنیم؛ راه را برایت هموار می‌کنیم؛ آنچه را به کارَت می‌آید، در مسیر تو قرار می‌دهیم؛ آنچه مانع حرکت توست، از جلوی پای تو برمی‌داریم؛ همهٔ این کارها را ما انجام می‌دهیم. آن‌وقت تو می‌گویی: "به‌به! ما سالک هستیم؛ خدایا! ما در راه تو می‌رویم!"

بیا و نگاه کن که چه خبر است! آنگاه از شرمندگی سر به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم به خدا و بزرگان نگاه کنیم.»[۱]

«ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود[۲]

ما اصلاً چه کسی بودیم و کجا بودیم؟ ما اصلاً اختیاری نداشتیم؛ خودمان نبودیم که بخواهیم حرف بزنیم؛ نبودیم که بشنویم؛ نبودیم که ببینیم؛ و نبودیم که کاری انجام دهیم و التماسی کنیم.»[۳]

«دعای عرفه بسیار دعای عجیبی است. مانند دعای ابی‌حمزهٔ ثمالی، در این دعا نیز حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام تمام خصوصیات و شراشر وجود انسان و مسائل و مراتب را آشکار می‌سازند و برای انسان شرح و توضیح می‌دهند. در قبال پروردگار، خود را عرضه می‌دارد که: من این هستم؛ این‌طور بودم، از عدم مرا به‌وجود آوردی، دست مرا گرفتی، در دامان تربیت بزرگان و اولیای خود مرا تربیت کردی و راه را به من نشان دادی.

واقعاً وقتی که انسان این دعا را می‌خواند، به فکر خود نمی‌افتد که خودش چه بوده است و اکنون کجاست؟ به فکر خود نمی‌افتد که خدا می‌توانست راه دیگری برای

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***مثنوی معنوی*** (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۳۱.

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۸. (آیةالله طهرانی)

او مقرّر کند؛ نقشه‌ای دیگر که در نتیجهٔ آن اینجا نباشد، در این مکتب نباشد، بر سر این سفره نباشد؟ این کار ممکن بود یا نبود؟ اما خدا آن را نکرد؛ بلکه او را آورد، از مسیرهای مختلف عبور داد و هرکس را به‌تناسب حال و موقعیت خودش به اینجا رساند.

وقتی شما دعای روز عرفه را می‌خوانید، گویی اصلاً امام حسین از زبان ما سخن می‌گوید و انگار دارد پروندهٔ ما را آشکار می‌سازد؛ آنگاه انسان قدر می‌داند.»[1]

«دعای روز عرفه می‌گوید: بله، حواست باشد! آن کسی که این فکر را در مغز تو انداخت، چه کسی بود؟ آن کسی که این تمایل را در قلب تو قرار داد، چه کسی بود؟ آن کسی که نفرت و دوری از دنیا و تعلقات آن را در دلت نهاد چه کسی بود؟ آن بزرگان بودند که آمدند و این مسائل را تزریق کردند، حک کردند، انشاء کردند، املاء کردند و بیان کردند؛ آیا اینها را از خودت آورده‌ای؟ اگر از خودت است، بسم‌الله!

خداوند می‌گوید: می‌خواهی به تو بفهمانم که توفیق دست خودت نیست؟ ناگهان انسان می‌بیند که در جایی پایش لغزید؛ و می‌گوید: ای وای! این هم دارد مانند همان می‌شود! آنگاه باید گفت: خدایا! غلط کردیم، توبه کردیم؛ همان که تو می‌گویی درست است!

دعای روز عرفه بسیار مهم است. و برای انسان دیگر فرصتی مانند آن پیش نمی‌آید؛ انسان باید از این فرصت‌ها استفاده کند.»[2]

«سیدالشهدا علیه‌السّلام در مقام عبودیت محضه، و درعین‌حال در مقام احاطهٔ عِلّی و ولائی، در جمع بین این دو رتبه، این دعا را فرموده است. از یک سو، در مقام ولایت، امامت و إشراف کلّی و عِلّی بر همهٔ عالم وجود، و از سوی دیگر، در مقام عبودیت محض و صفر مطلق قرار دارد.

شما این دعای عرفه را بخوانید؛ آیا اصلاً ممکن است کسی صفرتر و فقیرتر و

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

محتاج‌تر از گوینده و انشاءکنندهٔ چنین دعایی باشد؟ و باید هم این‌طور باشد. مگر حضرت می‌تواند خود را در مقابل خدا مطرح کند؟ مگر حضرت می‌تواند در مقابل خدا عرض‌اندام کند و خود را به حساب آورد؟ این مسئله است که باعث تأثیر این ادعیه می‌شود.

ادعیه‌ای که بزرگان و اولیای الهی می‌گویند، همین است؛ اما ما مرتباً می‌آییم و از پیش خود دعا و زیارت‌نامه می‌سازیم. این زیارت‌نامه‌ها و دعاهایی که ما می‌سازیم، همگی برخاسته از نفس ماست، نه برخاسته از آن روح قدسی. و کَم فَرقٍ بَینَ هذا و هذا، إنّه لَفَرقٌ کَبُعدِ المَشرِقَینِ؛ چقدر فاصله است میان این دو، به‌اندازهٔ فاصلهٔ مشرق و مغرب!

این تفاوت، تفاوت جوهری است؛ تفاوت در کلامی که از معصوم علیه‌السّلام صادر می‌شود با کلامی که از ما صادر می‌شود؛ در دعایی که او می‌کند و دعایی که ما می‌کنیم. دعایی که او می‌کند در آن، حقیقتِ محضه و عبودیت محضه نهفته است؛ اما دعایی که ما می‌کنیم، آمیخته است با تصوراتمان، تعلقاتمان، سلیقه‌هایمان و کم‌وزیاد کردن‌هایمان.»[1]

«دعای عرفه دعایی است که باید با توجه و تأمل خوانده شود؛ نه در مکان‌های شلوغ و پرسروصدا. متأسفانه برخی می‌آیند و در وسط دعا شروع به ترجمه‌کردن یا روضه‌خواندن می‌کنند که اینها حال دعا را خراب می‌کند. دعا را باید همان‌طور خواند که ائمه علیهم‌السّلام فرموده‌اند.

البته انسان باید به معانی این ادعیه توجه داشته باشد؛ اما نباید مانند برخی باشد که مثلاً در حال خواندن دعای کمیل هستند، ناگهان در میان دعا شروع به نصیحت کردن و شعر و روضه خواندن می‌کند و اصلاً حال مجلس و دعا را می‌گیرد! آقا، دعایت را بخوان و جای دیگری برو نصیحت کن.

---

۱. ***همان***، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

انسان باید همان‌طور که امام علیه‌السّلام به پروردگار عرضه می‌کند، به آن دعا توجه داشته باشد؛ نه در جای شلوغ و پرسروصدا. اینها تماماً باعث می‌شود که اثرات دعا در نفس کم شود و آن تأثیر خود را نگذارد.

دعا نباید تند خوانده شود؛ دعای تند هیچ فایده‌ای ندارد. مگر کارت زدن در اداره است که بخواهد سریع تمام شود؟ دعا باید با طمأنینه و با صدای کشیده باشد؛ کلمات باید یک‌به‌یک به جان انسان بنشیند.[۱]

امام علیه‌السّلام این دعا را به پروردگار عرضه داشته است؛ این دعا از زبان وحی آمده؛ کلمه‌به‌کلمهٔ این دعا و عبارات آن حساب‌شده است. این‌طور نیست که حضرت صرفاً روز عرفات ایستاده و شروع به گفتن کرده باشد! مگر ایشان مانند ماست؟»[۲]

«لذا رفقا در دعای روز عرفه بسیار اهتمام داشته باشند که بتوانند در جای خلوت یا با حضور چند نفر [قرائت کنند که] شخصی بخواند و دیگران گوش دهند؛ نه‌اینکه خودشان نیز هم‌زمان به عبارات نگاه کنند؛ زیرا اگر هم‌زمان نگاه کنند، فایده ندارد و حال را خراب می‌کند. یک نفر بخواند و دیگران گوش دهند، در دلشان آهسته زمزمه و آن دعا را تکرار کنند؛ در دل بخوانند.

این تأثیرش بیشتر از آن است که بخواهند مستقیماً نگاه کنند؛ و این کار باید

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *مشهد مقدس: ۲ رمضان‌المبارک ۱٤۳٦ هـ.ق*:
«من می‌بینم که برخی دعا را تند می‌خوانند و از آن می‌گذرند. روی جملات دعا باید با تأنّی پیش رفت تا مفاهیم آن تأثیر بگذارد. شخصی که مثلاً دعای افتتاح می‌خواند، اگر همین‌طور تند و گذرا بخواند، نمی‌فهمد که افتتاح آن چگونه بود و اختتامش چگونه؛ ولی اگر با تأنّی بخواند و آن را طول بدهد، و افرادی هم که با عربیت آشنایی زیادی ندارند، اگر قبلاً به دعا گوش سپرده و به معانی آن توجه کرده باشند، البته این در انسان مؤثرتر است.
ما خیال می‌کنیم که دعا یعنی فقط متنی را بخوانیم و آن تمام شود و پس از آنکه دعا را خواندیم با خود بگوییم: خب، دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم! درحالی‌که فیض دعای افتتاح به آهسته خواندن آن است؛ به این است که انسان آن را آهسته و با تأنی بخواند.»(آیةالله طهرانی)
۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

در حال سکوت و توجه باشد. سعی نکنند دعا زود تمام شود؛ و با خود نگویند: "بالأخره دستورالعملی است و باید خواند و تمامش کرد!" این نگرش فایده‌ای ندارد و آن اثر واقعی را نخواهد داشت.

هم‌چنین باید توجه داشته باشیم همان‌طور که فرموده‌اند، آن قسمت آخر [که در *مفاتیح الجنان* آمده] به این دعا ارتباط ندارد؛ گرچه دارای مضامین بسیار عالی است.[1] وقتی که حضرت سیدالشهدا علیه‌السّلام عرضه می‌دارند: **"یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبّ"** معلوم است که کلام و دعا تمام شده است؛ همه‌چیز گفته شده و همهٔ درخواست‌ها عرضه شده است.»[2]

«علیٰ‌کلّ‌حال، این دعای روز عرفه دعای بسیار عجیبی است. حضرت در آن، تمام مراحل تکوّن ما در این دنیا، مراتب تربیت و مراتب نزول توحید در جنبه‌های مختلف را بیان کرده‌اند: خدایا! تو بودی که ما را این‌طور کردی؛ از کَتْم عدم به عرصهٔ وجود آوردی؛ خودت [امور] ما را به عهده گرفتی؛ موانع را از سر راه ما برداشتی؛ مُعِدّات را برای ما مهیّا کردی؛ ما را این‌گونه تربیت کردی؛ از گمراهی نجاتمان دادی؛ و از فروافتادن در دام هَلَکه و شِباک ابلیس، خودت ما را رهانیدی؛ و اگر تو نبودی طور دیگری بودیم!

یعنی واقعاً عجیب است؛ بندبند بدن انسان به لرزه می‌آید وقتی که حضرت این‌طور شفاف، صریح و به‌وضوح، تمام شراشر وجود ما را بیان می‌کنند.

انسان اگر متوجّهانه به این دعا نگاه کند، باید بسیار تکان بخورد، باید تغییرات بسیاری در او حاصل شود و آنگاه خود و جایگاه خود را پیدا می‌کند.

این یکی از مسائلی است که مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ تذکر می‌دادند و یادم است که خودشان نیز هر سال در روز عرفه، بعدازظهر به گوشه‌ای می‌رفتند و

---

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***الله شناسی***، ج ۱، ص ۲٦۸ ـ ۲۷۳.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

به‌تنهایی این دعا را می‌خواندند. حتی آن سالی هم که ما به حج مشرّف شده بودیم ـ و بنده سنم حدود هفده سال بود ـ یادم است که روز عرفه، بعدازظهر، دیدیم ایشان *مفاتیح* را برداشتند و تنها از خیمه بیرون رفتند. ما در همان خیمه‌ها بودیم، ولی ایشان تنها بیرون رفتند و نزدیک غروب بازگشتند و به قرائت این دعا پرداخته بودند.

آنان قدر این دعاها و کلماتی را که از لسان معصوم علیه‌السّلام تراوش کرده است، بهتر می‌دانند. اینها نکاتی است که به ما فرموده‌اند و تذکراتی است که به ما داده‌اند. همین‌هاست که اگر ناگهان یکی از آنها بگیرد، کافی است. اگر یکی از این پتک‌ها بر سر بخورد، کافی است؛ اگر یکی از این جرقه‌ها اصابت کند، آتش بر خرمن هستی و تعلقات می‌زند؛ لذا می‌فرمایند کوتاهی نباید بشود.»[1]

«این را هم عرض کنم که بدانید عرفه یک روز بیشتر نیست. وقت خود را با حرف‌ونقل، مسائل سیاسی، اخبار و امثال آن نگذرانید. بله، به مکانی دوردست بروید و در جایی متوجه خودتان باشید و نگذارید که اوقاتتان با مطالب دیگر بگذرد و چیزهای دیگر به گوشتان بخورد.

انسان بهتر است در روز عرفه بسیار مراقب و مواظب باشد؛ بهتر است اصلاً از صبح، مکانی را اختیار کند که در آن فقط متوجه باشد؛ مثلاً کنار درختی، زیر سایهٔ درختی؛ در عرفات چنین جاهایی هست.

[چنان‌چه بیان شد] مخصوصاً بهتر است که آن دعا را در کنار جبل‌الرّحمه، سمت چپ کوه، بخوانید؛ همان‌جایی که سیدالشهدا علیه‌السّلام نیز همان‌جا ایستادند و دعای روز عرفه را خواندند. از صبح به همان محل بروید و چیزی هم با خود ببرید و در همان‌جا باشید. نمی‌گویم فقط دعا بخوانید؛ زیاد دعا خواندن هم خوب نیست. مهم این است که انسان متوجه باشد و خلاصه، رفیق باید با رفیق باشد. نباید وقت خود را با سایر مسائل و جریانات بگذراند؛ مخصوصاً در چنین وضعیتی که دیگر

---

۱. ***همان***، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

برای انسان تکرار نمی‌شود.

باید عرفات در همان حالت معنوی خود بماند و ما نباید کاری کنیم که این جنبهٔ معنویت ـ که برای همهٔ افراد محسوس است ـ با مسائل دیگر ازبین برود و چیزهای دیگری جایگزین آن شود. خداوند از ما دراین‌باره نمی‌گذرد و حواس او جمع است. ما را که به عرفات می‌برَد، برای توبه و توجه می‌برد. دیگر حرف‌ها این‌طرف و آن‌طرف بسیار شنیده می‌شود و این مسائل و مطالب هر روز هست و تمام عالم را پر کرده است؛ ولی عرفات و حالِ در عرفات همیشه نیست. توجه و توبهٔ واقعی در روز عرفه، اثر حیاتی و سازنده‌ای برای ما دارد؛ به‌خصوص در همین روز عرفه.»[۱]

«علیٰ‌أیّ‌حال، معلوم است هرکس در عرفات است، آن روز در چه حال‌واحوالی و چه وضعیتی است. همین یک روز است و تکرار نمی‌شود. از تمام سال، فقط آن چند ساعتِ روز عرفه به ما داده شده است و پس از آن تمام می‌شود. شب دهم که فرارسید، دیگر تمام است؛ انسان وارد فضای دیگری می‌شود. لذا هر کاری می‌خواهی انجام دهی، باید در همین چند ساعت انجام دهی.

این‌قدر مسئله مهم است که حتی روایت داریم:

کسی که خداوند در ماه رمضان او را نبخشیده، فقط باید تا روز عرفات صبر کند تا خداوند او را ببخشد.[۲]

این‌قدر این مسئله مهم است.[۳]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***الکافی***، ج ٤، ص ٦٦:

«عَن هِشامِ بنِ الحَکَمِ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: **مَن لَمْ یُغفَر لَهُ فی شَهرِ رَمَضانَ لَمْ یُغفَر لَهُ إلیٰ قابِلٍ إلّا أن یَشهَدَ عَرَفَةَ.**»

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *بیانات ۲۷ رمضان‌المبارک ۱٤۱۹ هـ.ق*:

«عرفات همان خاصیت ماه رمضان را دارد؛ یعنی بودن در عرفات در مکه، همان کاری را انجام می‌دهد که ماه رمضان با انسان می‌کند و مشمول آن لطف و عنایت الهی می‌شود.» (آیةالله طهرانی)

این چند ساعتِ عرفه، حال توجه می‌طلبد. انسان هرچه در توان دارد، باید در این چند ساعت کار کند؛ تصمیم بگیرد، عزم داشته باشد، بنا بگذارد، ملتزم شود و تعهّد بسپارد.

بگذریم از اینکه در این موقع، حتی خود روحانیون به این قضایا و به مسائل صارفه دامن می‌زنند و ذهن شخص را به‌طورکلی از این مطالب اصلی، به جاها و فضاهای دیگری می‌کشانند.

چند سال پیش که به مکه مشرّف شده بودیم، در عرفات نشسته بودیم تا به بدبختی و بیچارگی خود بیندیشیم که چه بر سرمان آمده و چه خواهد آمد؟ و بگوییم: خدایا! اشتباه کردیم، توبه کردیم و هکذا؛ ناگهان صدای شعار "مرگ بر ...!" بلند شد.

باور کنید که با این کار چنان عرفاتی برای ما رقم زدند که همه را دعا کردیم! از بانی و ذاکر و...؛ مانند آنکه در مجالس می‌خوانند: "از بانی و ذاکر و سامع و خدمت‌گزار قبول بفرما!" ما هم اول و آخرِ آنان را دعا کردیم. و گفتیم: خدایا! آیا این هم حجی است که برای ما درست شده است؟ با این کارها، آن حال به‌کلی ازدست رفت.

آخر این کارها برای چیست؟ من نمی‌دانم ما چه زمانی باید متوجه شویم که به‌جای انتخاب مسیر واقعی، راه‌های بیراهه نرویم؟ بالأخره چه زمانی باید به خود آییم؟ بس نیست؟ کافی نیست؟ آیا نمی‌بینید اوضاع چگونه است؟ باید ببینیم بزرگان چه گفته‌اند و همان‌گونه که آنان فرموده‌اند، حرکت کنیم.

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ روز جمعه‌ای در مسجد قائم، راجع به کیفیت نگرش انسان نسبت به مسائل توحیدی و کثرات صحبت می‌کردند.[1] سپس ایشان به داستانِ افزودن **الصّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم** به اذان اشاره کردند که آن شخص پس از پیغمبر آن را اضافه کرد و گفت:

اگر در اذان **حَیَّ علیٰ خَیرِ العَمَل** گفته شود، مردم به جهاد نمی‌روند. پس باید

---

۱. رجوع شود به ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱٦٦.

گفت: الصّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم![1]

و این **الصّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم** را جایگزین **حَیَّ علیٰ خَیرِ العَمَل** کرد.

این آقایی که اکنون این حرف را می‌زند، چه تصوری از نماز دارد؟ او می‌گوید اگر در اذان حَیَّ علیٰ خَیرِ العَمَل گفته شود، مردم دیگر به جهاد نمی‌روند. و البته نام آن را هم جهاد فی سَبیلِ الله می‌گذاریم؛ نامش را جنگ نمی‌گذاریم؛ چون جنگ با جهاد فرق می‌کند؛ جنگ یعنی درگیری.

این نگرش نشان می‌دهد که اصلاً هیچ‌چیز از روحانیت، نورانیت و حقیقت در این مغز وجود ندارد. ذهن او فقط معطوف به رفتن، جنگیدن، کشورگشایی و لشکر و ارتش و مانند اینهاست. خب، بالأخره کشوری را گرفتی، جنگیدی و فتح کردی، بعدش چه؟ نتیجه چه شد؟

بسیار خوب، ایران را هم گرفتند و در زمان خلیفهٔ دوم، ایران فتح شد.[2] فتح شد که چه؟ چه چیزی برای عرضه به این مردم تازه‌مسلمان داری؟ چه هدیه‌ای داری به این مردم تازه‌مسلمان بدهی؟ تو خودت اصلاً چه‌کار کرده‌ای که اکنون بخواهی این هدیه را به دیگران بدهی؟

این نشان می‌دهد که اصلاً در این مغز، خدایی وجود ندارد. فقط آن چیزی که وجود دارد، همان مملکت، سلطنت، جنگ، کشورگشایی و مانند اینهاست. اینکه او دم از اسلام می‌زند، به‌خاطر این است که فعلاً اسلام مطرح است؛ وإلاّ اگر غیراز اسلام هم مطرح بود، وضع همین بود.

آیا پادشاهان سابق به دین مردم کاری داشتند؟ آنان می‌گفتند: هر دینی می‌خواهید

---

۱. ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۱٤۲. هم‌چنین رجوع شود به ***الموطّأ***، ج ۱، ص ۷۲؛ ***الأحکام***، یحیی بن الحسین، ج ۱، ص ۸٤.

۲. رجوع شود به ***البدء و التّاریخ***، ج ۵، ص ۱۷۰ ـ ۱۸٤؛ ***الأخبار الطّوال***، ص ۱۱۹ ـ ۱۳۸؛ ***تاریخ الیعقوبی***، ج ۲، ص ۱٤۲ ـ ۱۵۷؛ ***تاریخ الطّبری***، ج ۳، ص ٤۸۰ ـ ۵۹۰؛ ***الفتوح***، ابن‌اعثم، ج ۱، ص ۱۵٤ ـ ۱٦۹؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۷، ص ۳۷ ـ ٤۹.

داشته باشید. مانند معاویه که راحت بود و وقتی در زمان امام حسن علیه‌السّلام خلافت را گرفت، گفت:

نه به نمازتان کاری دارم، نه به روزه و نه به حجتان؛ می‌خواهید انجام دهید، می‌خواهید ندهید. من می‌خواستم بر شما سلطنت کنم که به آن رسیدم: ولکِنّی قاتَلتُکُم لِأتَأمَّرَ عَلَیکُم وَ قَد أعطانِیَ اللهُ ذَلِكَ.[1]

این شخص هم همین‌طور است و همه از یک قماش هستند.

بعد با خود گفتم: نکند ما هم همان راه‌ها را در پیش گرفته‌ایم؟ ما هم همان مسئله را داریم، منتها صورت و حالت دیگری به آن داده‌ایم. بالأخره انسان باید توجه کند؛ دیدم که نه، چندان هم بی‌ربط نیست؛ گویی مسائل حول همان محورها می‌چرخد. علیٰ کلّ حال، این مسئله باید بسیار مورد ارزیابی قرار گیرد که مبادا راه و روش را گم کنیم.»[2]

---

۱. ***الإرشاد***، ج ۲، ص ۱٤:
«فَلَمّا استَتَمَّتِ الهُدنَةُ عَلیٰ ذَلِكَ سارَ مُعاوِیَةُ حتّیٰ نَزَلَ بِالنُّخَیلَةِ و کانَ ذَلِكَ یَومَ جُمُعَةٍ فَصَلّیٰ بِالنّاسِ ضُحَی النَّهارِ فَخَطَبَهُم و قالَ فی خُطبَتِهِ:
إنّی وَاللهِ ما قاتَلتُکُم لِتُصَلّوا و لا لِتَصوموا و لا لِتَحُجّوا و لا لِتُزَکّوا، إنّکُم لَتَفعَلونَ ذَلِكَ؛ و لَکِنّی قاتَلتُکُم لِأتَأمَّرَ عَلَیکُم و قد أعطانیَ اللهُ ذَلِكَ و أنتُم لَهُ کارِهونَ. ألا و إنّی کُنتُ مَنَّیتُ الحَسَنَ و أعطَیتُهُ أشیاءَ و جَمیعُها تَحتَ قَدَمَیَّ لا أفی بِشَیءٍ مِنها لَهُ!» ترجمه:
«پس هنگامی که صلح بر آن شرایط منعقد گردید، معاویه حرکت کرد تا در نُخَیله (اردوگاهی نزدیک کوفه) فرود آمد. و آن روز، روز جمعه بود. پس در میانهٔ روز (ضُحی) با مردم نماز گزارد، آنگاه برای آنان خطبه خواند و در خطبه‌اش گفت:
همانا من، به خدا سوگند، با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید، یا روزه بدارید، یا حج بجای آورید و یا زکات بپردازید؛ چراکه شما اینها را انجام می‌دهید. بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم و امیر شما شوم؛ و خداوند این حکومت را به من عطا کرده است، درحالی‌که شما از آن ناخشنودید. آگاه باشید! همانا من به حسن بن علی وعده‌هایی داده بودم و تعهّداتی سپرده بودم؛ اما اکنون همهٔ آنها زیر دو پای من است و به هیچ‌یک از آنها برای او وفا نخواهم کرد!» (محقق)

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، مجلس ۱۳۲. (آیةالله طهرانی)

«من در سفری که برای حج تمتّع به مکه مشرّف شده بودم، در همان روز عرفه، از صبح که برخاستیم، حال‌وهوا و فضا بسیار عجیب بود. و واقعاً هم عجیب است؛ زیرا اینجا عرفات است؛ جایی که قطعاً امام زمان علیه‌السّلام در آن روز در آن سرزمین حضور دارند و از خود وجود حضرت، تراوشات ولایی بر همهٔ صحرای عرفات ساطع می‌شود. نفسِ وجود و حضور حضرت اثرگذار است.[۱و۲]

و انسان مشاهده می‌کند که این جریاناتی که می‌بیند، از خود او نیست؛ این حال‌وهوایی که احساس می‌کند، از خود او نیست؛ بلکه خود را اصلاً در فضایی دیگر، عالمی دیگر و وادی دیگری می‌بیند. با این کیفیت پیش می‌رود و حرکت

---

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲:

«سؤال شده است: "معمولاً در شب و روز عرفه برای انسان حالت وصل به امام زمان علیه‌السّلام ایجاد می‌شود، در این‌صورت چه باید کرد؟"

جواب: همیشه در آنجا برای انسان حالت اتصال برقرار است و این حالت اختصاصی به شب و روز عرفه ندارد. از همان هنگامی که انسان از منزل خود حرکت می‌کند، باید خود را متصل به امام زمان علیه‌السّلام بداند.

اینکه حاجی به‌دنبال این باشد که در یک مکان خاصی امام زمان را پیدا کند، این از مسیر عرفان نیست. افراد عادی به‌دنبال این امور هستند که حتماً امام زمان را در طواف، عرفات، مشعر و... پیدا کنند. اصلاً حاجی نباید به‌دنبال این باشد. حاجی باید از همان ابتدا که حرکت می‌کند و قدم اول را از منزل خود برمی‌دارد، خود را دنبال حضرت بداند؛ در هواپیما با حضرت است، در نشستن با حضرت است، در گمرک با حضرت است، در اتوبوس با حضرت است، در مدینه با حضرت است؛ و مسئله این است. ما نباید در مکان خاصی به دنبال امام زمان بگردیم؛ باید در همین‌جا و در همین مجلس به دنبال امام زمان باشیم؛ نه‌اینکه گمان کنیم امام زمان آنجا هستند و اینجا نیستند. بنابراین، این مسئله که برخی فقط می‌خواهند حضرت را در یک مکان خاصی بیابند، در روش بزرگان نبوده است.

و این امر اعمال خاصی هم ندارد؛ مسئله همان چیزهایی است که عرض کردم: توجه داشتن، متذکر بودن و پرت نکردن حواس به این‌طرف و آن‌طرف. اینها همان اعمالی است که انسان را همیشه در کنار حضرت نگه می‌دارد.» (آیة‌الله طهرانی)

می‌کند تا ظهر و بعدازظهر و ماجرای دعای روز عرفه فرامی‌رسد.

در آنجا خود خداوند هم حیا می‌کند که بنده‌اش را نبخشد؛ یعنی وضعیت به‌نحوی است که آنچه در آن روز برای افراد حاضر در عرفات اتفاق می‌افتد، موجب می‌شود خواه ناخواه، رحمت، مغفرت و بخشش، مانند باران بر آنان نازل شود.

این حال ادامه داشت تا اینکه ناگهان دیدیم قضایا و وضع دگرگون شد و آن حال به‌کلی از دست رفت. من فقط یک دعا کردم و گفتم: خدا فقط به مسبّبان این مسائل خیر بدهد! فقط خدا خیرشان بدهد!! دیگر چه بگوییم؟!

با خود قرار گذاشتم اگر بار دیگر مشرّف شدم ـ که یکی‌دو دفعهٔ بعد نیز همین‌طور بود ـ از صبح روز عرفه، برخیزم و به میان بیابان بروم تا در جایی خلوت، با خود باشیم؛ خلاصه در حال‌وهوای خود و وضع خود باشیم. در برابر این افراد، این مردم، این حالات و این وضع، ما چه پاسخی داریم؟ واقعاً چه باید گفت؟

اینجاست که مطالب بسیاری نهفته است و بسیاری از مسائل را نمی‌توان گفت؛ مسائلی که به‌عنوان اصل در میان ما حاکم و جاری شده است. دیگر هرکس خود می‌داند؛ ما نمی‌خواهیم قضاوت کنیم، شاید بعضی به‌گونه‌ای دیگر متصل شوند. مگر ما از ارتباط افراد اطلاع داریم؟ شاید بعضی به‌گونه‌ای دیگر نزدیک شوند؛ شاید بعضی به‌گونه‌ای دیگر تکلیف احساس کنند.

هرکس تکلیف خود را دارد؛ ولی دست‌کم ما آن تکلیفی را که احساس می‌کنیم، بر دیگران تحمیل نکنیم. هرکس تکلیف و حساب‌وکتاب خود را می‌داند.»[1]

مشعرالحرام[2]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰ هـ.ق، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. **مَشعرُالحرام**: مشعر که به مُزدَلفه نیز شهرت دارد، سرزمینی میان عرفات و مِنا است که حدود ٤ کیلومتر طول و پس از وادی یا درهٔ «مَأزِمَین» قرار دارد.

• حجاج در راه بازگشت از عرفات به‌سوی مکه، از وادی مأزِمَین که میان دو کوه واقع است، ⇦

«[خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید]:

﴿فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفٰتٍ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ﴾؛[1] "زمانی که آفتاب غروب کرد و از عرفات إفاضه و حرکت می‌کنید و به‌سوی مشعر می‌آیید، خدا را در مشعر ذکر کنید."

مشعر خوب مکانی است. یک کوه هم به نام کوه قُزَح دارد که اگر نزدیک شما بود، بهتر است از کوه قزح نیز بالا بروید؛[2] و اگر دسترسی نداشتید، این کار لازم نیست. البته مشعر زمین بزرگی است و انسان نمی‌تواند همهٔ آن را طی کند؛ اما در عرفات، روی کوه رفتن مستحب نیست و در قسمت‌های پایین کوه بنشینید.[3]

کسی که سفر اولش است، مستحب است: "**أن یَطَأ مُزدَلِفَةَ بِرجلِه**؛[4] در مشعر قدم بگذارد و قدری راه برود." نه‌اینکه صرفاً در مشعر بخوابد، بلکه باید قدری حرکت کند، بر زمین قدم بگذارد و به هر قسمی که می‌خواهد، یاد خدا کند؛ چون

⇦ می‌گذرند. «مأزم» به معنای راه تنگ و به عبارت دیگر، تنگه است و این کلمه به دو راه تنگ رفت‌وبرگشت این ناحیه اشاره دارد. حجاج با عبور از این وادی به مزدلفه یا سرزمین مشعرالحرام می‌رسند.

• حجاج باید بعد از غروب روز عرفه، یعنی پس از پایان وقوف اختیاری در عرفات، به‌سوی این سرزمین حرکت کنند و تا طلوع آفتاب روز بعد (دهم ذوالحجه، عید قربان) در این مکان وقوف نمایند.*

• بیشتر حجاج برای رمیِ جمَرات، از این مکان سنگ‌ریزه جمع‌آوری می‌کنند. (محقق)

* رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج ١٤، ص ٥ ـ ٥١.

١. سوره بقره (٢) آیه ١٩٨.

٢. رجوع شود به ***الوسیلة***، ابن‌حمزه طوسی، ص ١٧٩؛ ***الرّوضة البهیّة*** (١٠ جلدی)، ج ٢، ص ٢٧٦؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ١٦.

٣. رجوع شود به ***همان***، ج ١٣، ص ٥٣٤ و ٥٣٥.

٤. ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٦٨:

«عَنِ الحَلَبیِّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: قالَ: "...**وَ یُستَحَبُّ لِلضَّرورَةِ أن یَقِفَ عَلَی المَشعَرِ الحَرامِ و یَطَأهُ بِرِجلِه**... ."»

در اینجا حجاب ازبین می‌رود.[۱]

عرفات خارج از حرم است و کسی که تا الآن خارج از حرم بوده و از ظهر تا غروب آنجا ایستاده و با این دعاها و گریه‌ها و زاری‌ها گفته است: ای خدا! من خارج از حرم تو هستم، آیا مرا به حرم راه می‌دهی؟ اول غروب، اجازهٔ ورود به حرم به او داده می‌شود: به‌سوی حرم حرکت کنید! و الآن شب به مشعر آمده است؛ مشعر حرم خداست و او وارد حرم خدا شده است. اینجا هرچه می‌خواهید یاد خدا کنید.

... مشعر حرم است و انسان در حرم باید جمال محبوب را تماشا کند. وقتی خارج از حرم [در عرفات] است، پیوسته در می‌زند: خدایا! بیچاره‌ام؛ آیا در را به روی من بسته‌ای؟ زید التماس دعا گفته است، پدرم در جهنم گرفتار است، قرض دارم؛ در را باز کن تا با تو صحبت کنم! عرفات جای دعاست؛[۲] هرچه می‌خواهد دعا کند؛ اما وقتی در باز شد و انسان در حرم و در مقابل جمال محبوب آمد، آنجا فقط یاد محبوب است؛ و این همان ذکر است.[۳]»[٤]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲:
«و اگر خانم‌ها نیز بتوانند مسئولین کاروان را متقاعد کنند که اجازه دهند تا پیاده شوند و قدم بزنند، در این عمل نیز بسیار تأکید شده است.*» (آیةالله طهرانی)
* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ١٦ و ١٧.
۲. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٦٤.
۳. رجوع شود به ***همان***، ص ٤٨٦ ـ ٤٧١.
٤. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۷۰. (علامه طهرانی)
• سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱:
«هنگامی‌که می‌خواهید از مشعر به‌سوی منا حرکت کنید، صبر کنید تا آفتاب طلوع کند و سپس حرکت کنید؛ یعنی نباید قبل از طلوع آفتاب از وادی مُحسِّر* عبور کنید. ابتدا صبر کنید آفتاب طلوع کند و سپس حرکت کنید.** اهل‌سنت بدون توجه به طلوع آفتاب حرکت می‌کنند و از آنجا می‌روند.» (آیةالله طهرانی)
* **وادی مُحَسِّر**: مکانی است میان مشعرالحرام و منا که بخشی از هیچ‌کدام از آن دو محسوب نمی‌شود. ⇦

«حالتی که برای انسان در عرفات حاصل می‌شود، با حالت او در مشعر متفاوت است و اینها دو حالت مختلف هستند؛ حالت در عرفات، حالت ابتهال، توسل و انابه است؛ ولی حالت در مشعر، حالت انابه و ابتهال و امثال آن نیست؛ بلکه حالت شعف، سرور و ورود در حرم است که در آنجا اذن و اجازهٔ دخول در حرم داده شده است و حاجی، این باب را برای خود مفتوح می‌بیند که داخل شود؛ ولی در عرفات مسئله این‌طور نیست. در عرفات، حالت انتظار است که آن رحمت الهی بر او ببارد و او را مستعد ورود در حرم کند؛ و این مسئله، مسئلهٔ بسیار عجیبی است.»[1]

«روز عرفات، روز التجاء و بکاء و ابتهال است. خداوند متعال حجاج را در خارج از حرم نگه می‌دارد؛ وقتی که آنان با این ابتهال و التجا پاک شدند و آن رحمت الهی بر آنها شامل شد و غفران الهی شامل حال آنان گشت و آنها را طاهر کرد، آنگاه به آنان اذن ورود به مشعر و وارد شدن در حرم الهی ـ چون مشعر در حرم است ـ می‌دهد و می‌فرماید: حال‌که پاک شدید، می‌توانید بیایید و الآن که پاک هستید وارد اینجا شدید.

باید با پاک شدن وارد اینجا شد. در اینجا خداوند به‌واسطهٔ ورود در مشعر، این حاجی را برای حرم خود آماده کرده است؛ یعنی وقتی که حاجی وارد مشعر شود، چه بخواهد و چه نخواهد، وارد حرم الهی شده است. البته افراد در اینجا متفاوت هستند؛ آنان‌که دارای مراتب عالی هستند، یک نوع ورود در حرم دارند و آنان‌که دارای مراتب پایین‌تر هستند، ورود دیگری دارند.»[2و3]

⇦ حجاج پس از وقوف در مشعر، با گذشتن از این وادی و بدون آنکه در آن توقف نمایند، وارد منا می‌شوند. براساس روایات تاریخی، اصحاب فیل و سپاهیان ابرهه در آنجا به هلاکت رسیدند. و چون یاران ابرهه به‌سبب شکست، حسرت خوردند، این مکان به «مُحَسِّر» مشهور گشت. رجوع شود به ***أودیة مکّة***، بلادی، ص ۸٦. (محقق)

** رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٢٠ و ص ٢٥ ـ ٣١.

۱. سایت ***مکتب وحی***، دروس، فقه، حج، درس ١١٦. (آیةالله طهرانی)

۲. ***جلوه‌های معرفت***، ص ۱۳۳. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳: ⇦

⇦ «اگر رفقا می‌خواهند از عرفات به مشعر بروند، من صلاح می‌دانم که پیاده بروند؛ مگر اینکه شخصی مریض و ناتوان باشد. حدود ده کیلومتر هم بیشتر نیست. پیاده و کم‌کم بروند؛ آنجا هم همهٔ امکانات، از جمله دست‌شویی‌های متعدد و آب خنک، فراهم است؛ و نیروهای امنیتی کاملاً مسلّط هستند و بسیار خوب مراقبت و محافظت می‌کنند و واقعاً به حجاج رسیدگی می‌کنند. چه اشکال دارد که انسان پیاده برود؟ ثواب آن هم بیشتر است و می‌تواند چند جا استراحت کند.

ما در یک سال به مشکلی دچار شدیم که فقط سه ساعت در میان ماشین‌ها متوقف و محصور شده بودیم و دود ماشین‌ها را استنشاق می‌کردیم؛ واقعاً ما سه ساعت یا بیشتر در یک نقطه ایستاده بودیم، درحالی‌که همهٔ این ماشین‌ها روشن بودند و آنجا برای بسیاری، وضعیت خطیری پیش آمد. بعد هم که مسیر باز شد، تا نیمهٔ راه یا کمتر که رفتیم، اصلاً راه بسته شد و ما پیاده شدیم و بقیهٔ مسیر را پیاده رفتیم و اصلاً خسته هم نشدیم. دو جا هم استراحت کردیم و همان‌طورکه عرض کردم، همه‌گونه امکانات فراهم است؛ حتی در آنجا از همین مواد غذایی و خوراکی‌ها هم به افرادی که در طریق مُشات (مسیر پیاده‌رو) هستند، می‌دهند.

روز بعد که بقیهٔ افراد را در منا دیدیم، آنان گفتند: "ای کاش ما هم مانند شما پیاده رفته بودیم؛ به چه روزی افتادیم!" و حتی وقوف مشعر آنان داشت ازدست می‌رفت و به‌خاطر همین توقفی که در مسیر داشتند، این عمل داشت فوت می‌شد.» (آیةالله طهرانی)

بخش پنجم: آداب و اعمال منا

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

منا[1]

«منا در اصل مُنیٰ بوده است، یعنی آرزو؛ چون آرزوی انسان در آنجا برآورده می‌شود. منا محل حضرت ابراهیم علیه‌السّلام[2] و جای ذبح کردن است.»[3]

---

۱. **مِنا**: سرزمینی میان مشعرالحرام و مکهٔ مکرمه است که حاجیان از صبح عید قربان تا دو روز بعد (یعنی روزهای دهم، یازدهم و دوازدهم ذوالحجه)، بخشی از اعمال حج را در آن بجا می‌آورند. این اعمال عبارت‌اند از: رمی جمرات، قربانی، حَلق یا تقصیر، و بیتوته در منا. این سرزمین، جزئی از حرم مکهٔ مکرّمه محسوب می‌شود.

دربارهٔ علت نام‌گذاری این سرزمین به «منا» دلایل گوناگونی ذکر شده است؛ براساس روایتی از امام رضا علیه‌السّلام، این نام برگرفته از کلام حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم است که فرمود:

تَمَنَّ عَلیٰ رَبِّكَ ما شِئْتَ؛ «هرچه از پروردگارت می‌خواهی، آرزو کن!»

حضرت ابراهیم از خداوند متعال درخواست نمود به‌جای ذبح فرزندشان، حضرت اسماعیل، قوچی را بفرستد تا به‌عنوان فدیهٔ آن حضرت، آن را ذبح نماید و خداوند آرزوی ایشان را برآورده ساخت.* (محقق)

* ***عیون أخبار الرّضا*** علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۹۱.

۲. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۲، ص ۲۲٤؛ ***الخصال***، ج ۱، ص ٥٦.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

اعمال منا

«اعمال منا که واجب است در روز عید قربان به ترتیب انجام شود:

۱) رمی جمرهٔ عقبه

۲) قربانی

۳) حلق

پس از حلق دیگر اعمال عید قربان به پایان می‌رسد لیکن حجاج به دو جهت باید اوقات خاص دیگری را در منا بمانند:

۱) بیتوته در شب یازدهم و دوازدهم، از غروب آفتاب تا نیمه‌شب شرعی.

۲) رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم از طلوع آفتاب تا غروب آن.

به سه روز بعد از عید قربان (روزهای یازدهم تا سیزدهم) ایام تشریق گویند.»[1]

رمیِ جمَرات[2]

---

۱. مأخوذ از: نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، *توضیحات و احکام حج*.

۲. **جَمَرات**: جَمْرَه (جمع آن جمرات و جِمار) کلمه‌ای عربی است که به معنای قطعهٔ سوزان آتش، سنگ‌ریزه و ... به‌کار رفته است.[1] در اصطلاح، جمرات یا جمرات ثلاث، نام سه محل مخصوص در سرزمین منا است که با ستون‌های سنگی مشخص گردیده‌اند.

«رَمیِ جمرات» یعنی پرتاب هفت سنگ‌ریزه به‌سوی نماد شیطان، و از اعمال واجب در مناسک حج محسوب می‌شود. این عمل در سرزمین منا و در روز عید قربان و دو روزِ پس از آن انجام می‌پذیرد.[2] در روایات شریفه، علت این سنّت، ماجرای ظاهر شدن چندبارهٔ شیطان بر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام دانسته شده است که جبرائیل به حضرت فرمود با هفت سنگ شیطان را براند. نقل است که حضرت ابراهیم، شیطان را در سه موضعی که اکنون جمرات در آن قرار دارند، رمی فرمودند و این عمل، نمادی برای مبارزه و راندن شیطان گردید.[3] (محقق)

۱) ***لسان العرب***، ج ٤، ص ١٤٤ و ١٤٥.

۲) رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج ١٤، ص ٥٣ ـ ٧٧.

۳) ***قرب الإسناد***، ص ١٤٧؛ ***علل الشرائع***، ج ٢، ص ٤٣٧.

معانی و اسرار

«منا و رمیِ جمرات، ممثّل دفع اعتباریات، نفسانیات و رَفض و دور کردن خود ذات انسان است، در هنگامی که در حرم واقع شده است.

دو مطلب در اینجا مطرح است: یک هنگام آنکه انسان در حالی وارد حرم می‌شود که کاملاً از نفسانیات خود پاک شده است، هیچ انانیت و وجودی ندارد و همان فنائی که برای اولیای الهی به‌نحو فنای ممتد و ملکه محقق می‌شود، برای او نیز محقق است. در چنین وضعیتی، دیگر اصلاً شیطانی برای رمی در اینجا نیست.

ولی هنگامی دیگر آنکه برای انسان حالت فنای منقطع ـ یعنی حالات جذب، توجه به پروردگار و تجرّد فی‌الجمله ـ حاصل می‌شود، اما هنوز بقایای نفس باقی است.

رمی جمرات اشاره به این حالت دوم انسان است، یعنی وقتی که انسان وارد حرم شد، هنوز از ذات و نفس او باقی است؛ لذا با رمی شیطان و ازبین بردن او، گویی دیگر به‌کلی خود را از خویش تهی می‌کند و حق را به‌جای آن مستقر می‌سازد.»[1]

«مرحوم حداد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

رمی جَمْرهٔ عقَبه هم بالأخص خیلی برای من جالب بود؛ چون در جمرهٔ أولیٰ و جمرهٔ وُسطیٰ انسان رو به قبله می‌ایستد و رمی می‌کند. یعنی با توجه و استقبال کعبه، انسان شیطان را می‌زند و می‌راند؛ اما در جمرهٔ عقبه که باید انسان پشت به قبله کند و رمی‌نماید، این چه معنی دارد؟! معنی‌اش عین توحید است. یعنی آن کعبه‌ای را که من تابه‌حال با این نفس خود بدان توجه می‌نمودم، آن را اینک پشت سر گذارده، و باتوجه‌به اصل توحید که دارای جهت و سمتی نیست، و با نفسی که از آن نفس بیرون آمده و توجه بدان سو را ندارد می‌خواهم شیطان را رمی کنم.

بنابراین حقیقت این رمی نیز عوض می‌شود، و آن رمی‌ای است که از دو رمیِ سابق، پاک‌تر و زلال‌تر است؛ و شاید سرّ تعدّد رمی‌ها تعدّد حقیقت و

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

واقعیت آنها باشد نه امر تکراری.»[۱و۲]

برخی از احکام و آداب

«آنچه در شرع داریم، تهیهٔ سنگ‌ریزه از مشعر است.»[۳] «سنگ‌ها را برای رَمی از مشعر بردارید، چون باید روز عید قربان و دو روز بعد، این سنگ‌ها زده شود. سنگ‌هایی که به‌اندازهٔ نخود یا کمی بزرگ‌تر باشد کفایت می‌کند و سنگ‌های نقطه‌دار را انتخاب کنید.[٤]»[٥]

«رفقا حتماً سنگ را از مشعر جمع کنند. گرچه اشکالی ندارد که انسان از مکه هم سنگ بردارد، ولی چون نمی‌توان سنگ و اشیای حرم را از حرم خارج کرد، [اگر سنگ را قبل از عرفات از مکه بردارد] برای رفتن به عرفات، این سنگ را از حرم

---

۱. ***روح مجرّد***، ص ١٤٦. (علامه طهرانی)

۲. مرحوم علامه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب ***شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی***، ج ۲، ص ١٤٤، می‌فرمایند:

«جای همهٔ آقایان خالی؛ یک سفر به مکه رفته بودیم. در منا که رمی جِمار کرده بودیم و بازگشته بودیم، شخصی از افراد کاروان ما ـ که شخص بسیار خوب و خوش‌دِلی هم بود و اردبیلی بود ـ آمد و گفت:

آقا، ما رفتیم و سنگمان را زدیم، اما تماشایی بود؛ جمعیت این‌طور و این‌طور بود!

آن شخص ادامه داد:

بعضی‌ها به‌جای سنگ، کفش می‌زدند و شیطان را لعن می‌کردند؛ یکی عصا پرت می‌کرد، یکی هم لنگه‌کفش! زنی لنگه‌کفشش را بلند کرده بود و می‌خواست به آن ستون بزند. من به او گفتم: خانم! لنگه‌کفش که فایده ندارد، باید سنگ بزنی! آن زن گفت: سنگ خودم را زده‌ام، حال می‌خواهم این را به‌جای شوهرم بزنم!

آن‌گاه، این لنگه‌کفش را بلند می‌کرد، به ستون می‌زد و خطاب به شیطان می‌گفت: ای پدرسوخته! تویی که شوهر مرا اغفال کردی!»

۳. سایت ***مکتب وحی***، دروس، *اسفار*، درس ۷۳۵. (آیةالله طهرانی)

٤. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٣١ ـ ٣٤.

۵. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

خارج می‌کند و این حرام است.

من در یک سال می‌دیدم که از طرف بعثه به افراد توصیه کرده بودند و آنان می‌رفتند و از کوه‌های مکه سنگ برمی‌داشتند و آن را می‌شکستند! درحالی‌که شکستن آن هم اشکال دارد. بردن سنگ به بیرون از محدودهٔ حرم حرام است و انسان نمی‌تواند این کار را بکند.

بله، اگر برای روزهای دیگر (روز یازدهم و دوازدهم) که از مکه می‌آید و می‌خواهد به منا برود، اشکال ندارد که از مکه سنگ بردارد و در منا رمی کند؛ چون منا نیز جزء حرم محسوب می‌شود و سنگ دیگر از حرم خارج نمی‌شود.[1]

ولی علیٰ‌أیّ‌حال، مستحب مؤکد است که انسان سنگ‌هایش را از مشعر جمع کند و این سنگ‌ها منقّط و دارای نقاط سیاه‌وسفید باشد، به‌اندازهٔ یک بند انگشت یا کوچک‌تر باشد و بسیار بزرگ نباشد تا موجب زحمت دیگران نشود.[2]

... نسبت به رَمی، کسی که نمی‌تواند خودش سنگ بزند، می‌تواند وکالت بدهد؛ مخصوصاً اگر خانم‌ها احساس می‌کنند که شاید در روز اول (روز دهم) دچار مشکل شوند، بنده صلاح نمی‌دانم که آنان در روز اول برای رمی بروند.

در یکی از سال‌ها وضعیت بسیار سنگین بود و من اجازه ندادم دو نفر از مخدّراتی که همراه ما بودند، خودشان سنگ بزنند و اقربا و دوستانشان، به‌جای آنان رفتند و سنگ زدند؛ و از این نقطه‌نظر هیچ اشکالی ندارد و ثواب آن هم یکی است و

---

۱. ***همان***، دروس، *اسفار*، درس ۷۳۵:

«گاهی گفته می‌شود که اصلاً به‌خاطر اضطرار، امکان جمع‌آوری سنگ از مشعر نیست؛ در این صورت حکم این مسئله تغییر می‌کند و تبدیل به چیز دیگری می‌شود. حتی دراین‌صورت بروید از منا جمع کنید؛ آن‌قدر در منا سنگ ریخته است و همه‌جا سنگ و شن و کوه و امثال آن یافت می‌شود. در کنار خود جمرات نیز سنگ و امثال آن وجود دارد که می‌توان جمع کرد.» (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۳۱ ـ ۳٤ و ۵۹.

هیچ تفاوتی ندارد.»[۱]

قربانی

«قربانی یعنی: خدایا، همان‌طور که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام، بنیان‌گذار اسلام، خواست فرزند خود و جان خود را در راه تو قربانی کند و تو برای او فدیه فرستادی ـ معنای فدیه این است که این گوسفند به عوض او باشد. فدیه یعنی به‌جای او. "من فدای شما شوم" یعنی اگر قرار باشد شما از دنیا بروید، برای اینکه شما باقی بمانید، من بمیرم. "فدایت شوم" یعنی اگر تو بخواهی بمیری، من فدای تو شوم و به‌جای تو باشم. این گوسفند فدیه است، یعنی به عوض آن قربانی است و حکایت از آن قربانی می‌کند؛ و گوسفندی هم که ما می‌کشیم همین است ـ ما هم می‌گوییم: خدایا، ما هم حاضریم که جان خود را در راه تو قربانی کنیم؛ اما الآن به ما دستور نداده‌ای که سر خود را ببُریم، لذا ما این گوسفند را به‌عنوان نمونه و حاکی از جان‌دادن و فداکردن قرار می‌دهیم.

لذا مستحب است انسان گوسفندی را که در منا قربانی می‌کند، گوسفند بسیار خوبی باشد؛[۲] گوسفند پُرقیمت بخرد؛ کمتر از یک‌ساله نباشد؛ شاخش خوب باشد،

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۳۹:

«ابن‌کثیر دمشقی از حافظ ابوبکر بزّار با سند خود از أنس آورده است که:

إنّ النّبیَّ صلّی اللهُ علَیه [و آله] و سلّم حَجَّ علیٰ رَحلٍ رَثٍّ و تَحتَهُ قَطیفَةٌ و قالَ: **حِجَّةٌ لا ریاءَ فیها و لا سُمعَةَ.***

"رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم حج خود را بر روی جُلّی کهنه و فرسوده بجای آورد، و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود، و می‌فرمود: این حجی است که در آن ریا و خودنمایی و شهرت‌طلبی نیست."

... باید دانست که همین رسول‌اللهی که بر روی پلاس کهنه و قطیفهٔ بی‌ارزشی حج می‌کند، برای هَدْی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و مستمندان با خود صد شتر می‌برد، و همه را نحر می‌کند و به فقرا و مستمندان تقسیم می‌کند، و به امیرالمؤمنین می‌فرماید: حتی پوست و جُلّ شترها را به قصاب مده و همه را در راه خدا انفاق کن!** این است مقتدای ما؛ و ﴿لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ ⇦

نر باشد، چاق باشد، سالم باشد، چشمش خوب باشد، چپ نباشد، نابینا و کور نباشد، بدنش بریده نباشد و ناقص نباشد؛ و انسان خودش آن گوسفندی را که می‌خرد، قربانی کند؛[1] چون نفسِ قربانی، خود انسان است و انسان باید خود را قربانی کند.

پس أقلاً این قربانی را که حکایت از قربانی انسان می‌کند، انسان به دست خود قربانی کند،[2] دعا بخواند[3] و قدری نبات شیرین هم در دهان آن گوسفند بگذارد ـ چون

⇦ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا﴾.*** " «به‌تحقیق که از برای شما در اقتدای شما به رسول خدا مادهٔ تأسّی و الگوی خوبی است، برای آن کس که امید خدا و روز قیامت را داشته باشد و یاد خدا را بسیار کند.»"

اما اغنیای ما که حج می‌کنند از کشتن یک گوسفند در منا تجاوز نمی‌نمایند، و بنده به خاطر ندارم و نشنیده‌ام که کسی از هم‌کیشان ما در منا شتر کشته باشد، با آنکه مخارج ایاب و ذهاب، سنگین و ثروت نیز در درجهٔ بالا باشد.» (علامه طهرانی)

* ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۱۱۲.

** ***مسند أحمد***، ج ۱، ص ۲٦۰؛ ***صحیح البخاری***، ج ۲، ص ۱۸٦. هم‌چنین رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲٤۷ و ۲٤۸؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۲۳۷؛ ***تهذیب الأحکام***، ج ۵، ص ۲۲۷.

*** سوره أحزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۹۸ ـ ۱۱۵ و ۱۲۵ ـ ۱۲۷ و ۱۵۰ ـ ۱۵۲.

۲. سایت ***مکتب وحی***، دروس، *اسفار*، درس ۷۱۸:

«در قضیهٔ ذبح در منا مستحب است حاجی خودش با دست خود ذبح کند؛ منتها اکنون این کار ممکن نیست و می‌گویند نیابت بدهید. حتی اگر نمی‌تواند یا با ذبح آشنا نیست یا مشکلی دارد، مستحب است دستش را روی دست ذابح بگذارد.*

اینها همه دارای حکمت است. می‌دانید اینکه مستحب است ذابح، خود حاجی باشد برای چیست؟ آن گوسفند یا گاو یا شتر می‌فهمد که الآن او این ذبیحه را برای راه خود و مکتب خود فدا می‌کند و با آرامش جان می‌دهد؛ خود ذبیحه این مطلب را می‌فهمد. اینها همه اسرار است و اینها را از خود نمی‌گویم.

اما امروزه می‌گویند اگر کسی در مضیقه است، برای اینکه دچار مشکل نشود، در شهر خودش قربانی را ذبح کند و مثلاً با موبایل تلفن کنید یا پیام بفرستید تا ما در منا، پس از اطلاع از قربانی، سر را حلق کنیم!» (آیة‌الله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۳.

۳. رجوع شود به ***همان***، ص ۱٤۹ ـ ۱۵۳.

قربانی کار شیرینی است، تلخ که نیست؛ اینها همه معنا دارد ـ آن‌وقت انسان که این کارها را کرد، می‌فهمد که معنای ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا﴾[1] چیست.»[2و3]

«قالَ اللهُ الحکیمُ فی کتابِه الکریم:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾.[4]

"گوسفندان، شتران و گاوهایی که در هرجا (در منا یا در مکه و یا سایر اماکن) قربانی می‌کنید، نه گوشت‌های آنها به خدا می‌رسد و نه خون‌های آنها؛ ولیکن تقوایی که از ذبح آنها و نحر آنها نصیب شما می‌شود، آن به خدا می‌رسد."

﴿يَنَالُهُ﴾ یعنی: تقوایی که مکتسبهٔ از نحر و ذبح این حیوانات است، به خدا می‌رسد. این آیهٔ قرآن است.

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ * وَ مَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ﴾؛[5] "قرآن کتاب فاصل است (یعنی مُتقَن و محکم و کلام قاطع و برنده است) * و شوخی و مزاح هم نیست و قرآن بر اساس تسامح با انسان صحبت نمی‌کند."

این آیه می‌رساند که تمام این قربانی‌هایی که در دنیا انجام می‌شود و به آن امر

---

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

۲. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۲٤. (علامه طهرانی)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱:

«واجب است که حاجی (خود شخص قربانی‌کننده) ثلث قربانی را خود مصرف کند، ثلث آن را به فقرای مؤمنین و ثلث دیگر را به سایر مؤمنین بدهد.

ولی از آنجاکه در منا امکانات لازم فراهم نیست، روشن کردن آتش به هر وسیله در آنجا ممنوع است و امکان طبخ هم وجود ندارد، لذا تقریباً می‌توان گفت که این کار میسّر نیست.

بنابراین کاری که شما انجام می‌دهید این است که سهم خود را بریّ کنید و ببخشید و از دوستان خود هم وکالت بگیرید که آنان نیز سهم خود را ببخشند. در این صورت دیگر اشکالی ایجاد نمی‌شود.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۱۵۹ ـ ۱٦۸.

٤. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

۵. سوره طارق (۸٦) آیه ۱۳ و ۱٤.

شده است، گرچه طبعاً فوایدی دارد که رسیدگی به ضعفا، فقرا و مستمندان است، رسیدگی به مردم مستحق است، اطعام است، ولیمه است، إشباع مؤمنین است، و خدا اطعامِ طعام را دوست دارد و همهٔ اینها بر اساس خود محفوظ است؛ ولی جان و روح و سرّ این قربانی، آن پاکی و طهارتی است که انسان در اثر این عمل کسب می‌کند.

یعنی انسان در اثر قربانی، کسب طهارت می‌کند و این به درد انسان می‌خورد. خود قربانی، اطعام، ریختن خون این حیوان، و گوشت و پوست را در راه خدا دادن، همهٔ اینها برای این عالم است و چیزی [از خود اینها] آنجا نمی‌رود؛ ولیکن روح و نتیجهٔ این کار، که آن تقوای مکتسبهٔ از این کار است، به‌سوی خدا می‌رود؛ اصلاً به‌سوی خدا می‌رود و به خدا می‌رسد. خدا چیست که چیزی به او برسد؟

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَ ٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾؛[1] "عمل صالحی که انسان انجام می‌دهد ـ هرچه می‌خواهد باشد ـ در نفس انسان ایجاد یک روح، یک پدیدهٔ نفسی، یک حال بقا و تجرّد و یک حادثهٔ روحانی می‌کند که آن به‌سوی خدا می‌رود."

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ﴾؛ "به‌سوی خدا بالا می‌رود." چه چیزی؟ ﴿ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾؛ آن چیزی که موجب بلند شدن کلمهٔ طیّب و حرکت آن به‌سوی خدا می‌شود، عمل صالح است. پس قربانی عمل صالح است و این قربانی موجب تقوا می‌شود، که آن تقوا به‌سوی خدا بالا می‌رود؛ پس انسان باید دنبال تقوا برود.

البته این مسئله اختصاصی به قربانی ندارد؛ بلکه از روی آیهٔ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾، با تنقیح مناط کلی از همین آیهٔ ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا﴾، می‌توان استفاده کرد که هر عملی انسان در دنیا انجام می‌دهد، یک پیکر و ظاهری دارد و یک جان و روحی دارد؛ ظاهرش در اینجا می‌ماند و روحش برای انسان باقی می‌ماند.

---

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

آن‌وقت باید حساب کنیم که این عمل چه اندازه برای انسان روح ایجاد کرده است که بر این اساس، آن عمل دارای ارزش است.»[۱]

«شما که این قربانی را انجام می‌دهید، نه گوشتش به خدا می‌رسد، نه خونش، نه جسمش و نه پوستش. این قربانی یک عمل ظاهر و خارجی است؛ این گوسفند وزنی دارد، و شما گوشت و پوستش را تقسیم می‌کنید و به قوم‌وخویش‌ها و همسایه‌ها می‌دهید. هیچ‌کدام اینها به خدا نمی‌رسد؛ خدا مجرّد است و قربانی ماده است و خدا نیاز و احتیاجی به این قربانی ندارد.

آنچه به خدا می‌رسد، آن مسئله‌ای است که پشت این قضیه است؛ اینکه این قربانی برای چه بوده، آن به خدا می‌رسد. هدف از این قربانی چه بوده است و برای چه قربانی کردید؟ آیا در روز عید قربان به‌خاطر اینکه قربانی مستحب است انجام دادید، یا این هم در درونش بوده است که اگر انجام ندهید، می‌گویند: "آقا چرا امسال قربانی نکرده است؟" اگر این‌طور باشد قاطی شده است. آیا خالص بوده یا اینکه چیز دیگری ضمیمه شده است؟

یا اینکه نگران بودید که می‌گویند: "هر سال آقا یک گوسفند، دو گوسفند، سه گوسفند قربانی می‌کرد؛ امسال چرا نشد و چرا نداد؟" دراین‌صورت نفس در خود احساس ذلت و خفّتی می‌کند و این می‌آید و کار را خراب می‌کند.

یعنی آنچه باید بالا برود، دیگر بالا نمی‌رود. چون نیت، نیت کثرت است؛ کثرت که به‌سوی وحدت حرکت نمی‌کند. کثرت در عالم کثرت، عالم تعلقات، عالم جزئیات، عالم تقیدات، عالم ماده و عالم اعتبارات، در همان‌جا باقی می‌ماند و به‌سوی وحدت پیش نمی‌رود و حرکت نمی‌کند.

پس چه بالا می‌رود؟ هیچ! انسان قربانی می‌کند، ولی می‌بیند حالی برای او به‌دست نیامد و تغییری برای او پیدا نشد؛ سبک نشد و انبساط پیدا نکرد. چرا؟ چون

---

۱. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

انبساط و سبکی مربوط به بهجت و نور است، درحالی‌که قربانیِ او حامل نور نبوده، بلکه حامل کثرات و تعلقات بوده است. کثرات هم از آنِ کثرات است؛ لذا چیزی در او اضافه نمی‌شود و عوض نمی‌شود.

... گاهی انسان نگاه می‌کند و می‌بیند تمام کارهایی که انجام می‌دهد، همگی برای دنیا، این و آن، و حرف و حدیث دیگران شده است. خب، در این صورت دیگر آن کار را انجام ندهد؛ چرا باید خود را معطل کند؟ وقتی می‌بیند وضعیت به این کیفیت پیش می‌رود، چرا باید آن را ادامه دهد؟ انسان از هرکجا که متوجه شد، باید آن را قطع کند و جلوی آن را بگیرد تا جلوتر نرود.

آنچه در پس این عمل است و آن نیتی که در پس آن قرار دارد، همان برای انسان مهم است؛ یعنی اینکه انسان به آن هدف و نیت برسد، تا جایی که خواستِ انسان به‌طورکلی از میان برمی‌خیزد و دیگر او خواستی ندارد؛ بلکه احساس می‌کند چون محبوب او این عمل را می‌پسندد، او نیز به آن سمت می‌رود؛ نه‌اینکه صرفاً چون تکلیفی آمده است؛ زیرا محبوب او این کار را می‌پسندد، خواه به او امر بکند یا نکند.»[1]

«معنای قربانی این است که: خدایا! من دارم نفس خود را ازبین می‌برم، نفس خود را می‌کُشم، اختیار خود را کنار می‌گذارم، هواهای خود را کنار می‌گذارم و برای خود هیچ وجودی در قبال اختیار، مشیّت و ارادهٔ تو قائل نیستم. این معنای قربانی است؛ لذا قربانی را فقط باید در منا ذبح کرد، نه در جای دیگر؛ و در جای دیگر قبول نیست. قربانی باید در منا باشد.[2]

آنچه برای حاجی در منا مهم است، این است که در آن مکان به روح و نفس آن عمل ـ که همان روح و حقیقت تزکیه، تضحیه و قربانی‌کردن است ـ برسد؛

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱۴۳۷ ه.ق، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)
۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۴، ص ۸۸ ـ ۹۴.

نه‌اینکه آنجا باشد و بگویند: "برای اینها در جای دیگری قربانی کنید!" بلکه باید در همان‌جا، همان مکان و همان موقعیت باشد.

معنای قربانی چیست؟ قربانی یعنی: خدایا! من نه‌تنها از ریاسات خود، جوانب و شوائب وجودی خود، بیا و برو، پول، مال، همسر، فرزند و از همه‌چیز دست برداشتم و به اینجا آمدم؛ بلکه افزون بر اینها، اصلاً خودم را کنار گذاشتم و من دیگر در عالم وجود اثری ندارم. این تمثیل است. قربانی به‌عنوان تمثیل و سمبل این حرکت روحی تلقّی می‌شود؛ منتها مردم صرفاً همین‌طوری قربانی می‌کنند، ولی حقیقت مسئله این است.

لذا مستحب است حاجی خودش قربانی کند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خودشان قربانی می‌کردند، پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم خودشان قربانی می‌کردند، سایر ائمه علیهم‌السّلام هم خودشان قربانی می‌کردند.[1]

یا اینکه هنگام قربانی انسان دست را بر دست ذابح بگذارد و خود را به‌جای آن قربانی فرض کند و دیگر در مقام مشیّت و اختیار الهی، وجودی را در مقام عرضه و تقاضا نیاورد. این، معنای قربانی است.

حال‌که این قربانی را انجام دادی، عید بگیر! حالا فهمیدیم عید قربان برای چیست؟ عید قربان زمانی است که خدا می‌فرماید: من این قربانی را از تو پذیرفتم، یعنی تو را قابلِ ورود به حرم امن خود قرار دادم؛ چون تو از وجود خود دست برداشتی.

ما به مشعر می‌رویم، شب‌هنگام در مشعر که حرم است هستیم و روز بعد به منا می‌آییم و شیطان را رَمی می‌کنیم؛ این اعمال را انجام می‌دهیم، ولی هنوز دست از وجود برنداشته‌ایم.

معنای قربانی این است که: خدایا! من دیگر در قبال تو وجودی ندارم؛ هیچ!

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲.

اصلاً نفسی دیگر ندارم؛ اصلاً وجودی ندارم. وجود واحد در عالم، فقط وجود توست و من اصلاً نه ارزشی دارم، نه حقیقتی و نه وجودی.

در اینجاست که خداوند این عمل را قبول می‌کند و می‌فرماید: تابه‌حال نماز می‌خواندی، اما آن را مقداری قبول داشتم؛ روزه می‌گرفتی، مقداری قبول داشتم؛ حج انجام می‌دادی، مقداری قبول داشتم؛ همه را فقط مقداری قبول داشتم، ولی اگر کاری را انجام دهی که صددرصد آن را قبول کنم، آن قربانی است.

یعنی با قربانی کاری انجام داده‌اید که دیگر نه نماز، نه روزه و نه زکات و نه وجوهات به پای آن می‌رسد. تمام اینها تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد؛ زیرا وقتی کسی به مولای خود بگوید: من اصلاً وجودی ندارم و اختیاری در قبال اختیار تو ندارم و اصلاً صفر محض و هیچ هستم، این بسیار مهم‌تر است از اینکه به مولا بگوید: "من در شبانه‌روز نیم‌ساعت خودم را در اختیار شما می‌گذارم! یک ساعت خودم را در اختیار شما و کارهای شما قرار می‌دهم!" کدام‌یک مهم‌تر است؟

لذا در عید قربان باید عید گرفته شود؛ عید یعنی همین. عید یعنی حالت شعف، شادی و آن حالت حیاتی که به‌واسطهٔ این عمل، یک حاجی و بندهٔ خداوند در قبال مقام تکلیف و امر الهی انجام می‌دهد. این معنا، معنای عید است.»[1]

حلق و تقصیر[2]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۲. **حلق و تقصیر**: از مناسک پایانی عمره و حج برای خروج از حالت احرام (تحلّل) است.
«حلق» به معنای تراشیدن تمام موی سر (مختص مردان) و «تقصیر» به معنای کوتاه‌کردن مقداری از مو یا ناخن است.
در عمره پس از اتمام سعی صفا و مروه و در حج تمتّع در روز عید قربان، پس از رمی جمرهٔ عقبه و قربانی‌کردن انجام می‌شود. با انجام این عمل، به جز موارد معدودی (مانند رابطهٔ زناشویی و استعمال بوی خوش) سایر محرّمات احرام بر حاجی حلال می‌گردد.* (محقق)
* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۵۰۵ ـ ۵۱۷؛ ج ۱٤، ص ۲۱۱ ـ ۲٤۲.

«چون مرد جنبهٔ ظاهر دارد و موی سر و شکل ظاهری او مورد توجه دیگران است، باید حلق کند و مو ـ که یکی از آثار شئونات و شخصیت انسان است ـ در روز عید قربان به‌طور کل کنار گذاشته شود و ازبین برود.

افرادی که در حج اول موی خود را نمی‌تراشند، کار حرام و بسیار ناپسندی می‌کنند و باید موی خود را بتراشند. متأسفانه افرادی که به حج‌های مکرر می‌روند، به‌عنوان‌اینکه دیگر تراشیدن مو برایشان مستحب است، موی خود را نمی‌تراشند!!

پس تراشیدن مو عبارت است از ریختن همهٔ شئونات، انانیت‌ها و همهٔ آنچه انسان را از خدا دور می‌کند.

و چون برای خانم‌ها حلق حرام است، باید تقصیر کنند و از این نقطه‌نظر نباید موی خود را بتراشند؛ چون با این کار خود را محفوظ می‌دارند و حکم برای آنان تفاوت می‌کند. اما تقصیر برای زن، همان حکم و فلسفهٔ تراشیدن مو برای مرد را دارد.[۱]»[۲]

«بهتر است که مردها تا زمان حلق دست به موی خود نزنند، نه موی سر و نه موی صورت؛ هیچ‌کدام را اصلاح نکنند و بهتر است که این مسئله برای کسانی که به حج می‌روند از اول شوّال رعایت شود.[۳]»[٤]

«انسان پس از حلق یا تقصیر از احرام بیرون می‌آید و از محرّمات فقط عطر و محرمیّت برای او باقی می‌ماند که با انجام طواف حج و نماز طواف، عطر برای او حلال می‌شود؛ و هنگامی که طواف نساء و نماز آن را انجام داد، آن جنبهٔ زوجیت و نکاح نیز برای او حلال می‌شود. غیراز این چند مورد، سایر محرّمات احرام پس از

---

۱. رجوع شود به ***همان***، ج ١٤، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۷.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۳۱۵ ـ ۳۱۷.

٤. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

تقصیر و تراشیدن سر برای انسان حلال می‌شود.[۱و۲]»[۳]

«مجتهد باید به این نکته توجه کند که هر کدام از احکام و تکالیف، اثری خاص در تکامل و ترقّی نفس مکلف دارد و درصورت عدم‌التفات به این حکم، جای خالی آن در نفس مکلف إلَی‌الأبد باقی خواهد ماند، و امر دیگری نمی‌تواند آن را ترمیم و تدارک نماید. و بنابراین مسئولیت فقدان و خلل وارده بر نفس به‌واسطهٔ عدم‌لحاظ این تکلیف، بر شخص مجتهد خواهد بود که اهمیت و تأکید انجام تکالیف را موبه‌مو برای افراد بیان نکرده است و توضیح نداده است.[٤]

---

۱. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۳، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰ و ج ١٤، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۸.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳:

«اگر حاجی تا هنگام غروب، قربانی را انجام دهد، می‌تواند حلق کند و سر را بتراشد؛ و خانم‌ها هم می‌توانند تقصیر کنند و قدری از مو یا ناخن خود را بگیرند. و اگر این کار تا غروب انجام نشد، دیگر در شب نباید حلق یا تقصیر انجام داد؛ بلکه باید تا روز یازدهم صبر کرد و بعد سر را تراشید و تقصیر را هم در روز یازدهم انجام داد.*» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ۹۱ ـ ۹٤ و ۲۱۱.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

٤. ***فقاهت در تشیّع***، ص ۷۱:

«باید به این مسئله توجه نمود که مسئولیت یک مجتهد درقبال پرسش از احکام شرعیه، بسیار خطیرتر است از عمل خود مجتهد به احکام براساس رأی و فتوای خویش! زیرا با پاسخی که به افراد می‌دهد، خواهی‌نخواهی مسئولیت عواقب و تبعات آن حکم را به‌عهده می‌گیرد. بنابراین مجتهد باید نسبت به اداء تکلیف دربرابر فرد پرسشگر کوتاهی نورزد.

وظیفهٔ مجتهد درقبال خویش و دیگران این است که همان‌طورکه حکم و تکلیف از جانب امام علیه‌السّلام به مخاطبین گفته می‌شد، بدون کم و یا زیاد به پرسشگران خویش منتقل نماید و از پیش خود اظهار سلیقه و رأی نکند؛ و به‌عبارت‌دیگر، دایهٔ مهربان‌تر از مادر نشود!

مثلاً اگر در مقام اجتهاد مشاهده کرد که روش و سیرهٔ حضرات معصومین علیهم‌السّلام بر تفریق در نمازها است ـ اگرچه در بعضی از موارد، جمع بین ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء نیز از آنان مشاهده شده است ـ باید به سؤال‌کننده این نکته را تذکر دهد و بگوید که سیرهٔ معصومین ⇦

از باب‌مثال، دیده می‌شود مجتهدین در مسئلهٔ حلق رأس نسبت به حج مستحبی، صرفاً به بیان استحباب حلق بسنده می‌کنند و تأکید روایات را در این مورد برای حاجّ، بیان نمی‌کنند؛[1] بنابراین افراد تصور می‌کنند مسئلهٔ استحباب در حلق مثل استحباب

⇦ علیهم‌السّلام پیوسته در انجام نمازها در اوقات پنج‌گانه است؛ یعنی نمازظهر در وقت فضیلت آن، و نماز عصر ـ با تأخیر ـ در وقت فضیلت، و نیز نماز مغرب و عشاء هر کدام در وقت فضیلت خود خوانده شود. نه‌اینکه به‌جهت راحتی مردم، این مسئله را کتمان نماید و از مردم دریغ کند.*
و یا در انجام مناسک حج به‌جهت رفاه و راحتی حجاج، از بیان اینکه مستحب است حاجی پس از انجام عمرهٔ تمتّع تا زمان احرام برای حج از لباس احرام بیرون نیاید گرچه مُحِل باشد، دریغ نکند.**
و یا درمورد حلق و تقصیر برای کسی که حج او برای بار دوم و یا سوم به بعد است، باید بگوید که تراشیدن سر در روز عید قربان چقدر در زبان ائمه علیهم‌السّلام با اهمیت و مهم مطرح شده است که حتی ممکن است برخی استنباط وجوب را از فحوای احادیث بنمایند؛*** نه‌اینکه صرفاً بگوید: "برای کسی که حج واجب خود را قبلاً بجای آورده است، تراشیدن سر در روز عید قربان مستحب است." بلکه باید عین کلام معصوم علیه‌السّلام را بدون ذره‌ای کم و زیاد برای افراد بازگو نماید تا هر کسی تکلیف خود را بداند و به وظیفهٔ خود عمل نماید.
بنابراین اگر مجتهدی در اداء مراد امام علیه‌السّلام کوتاهی بورزد، نسبت به تعهّد و التزام دینی در تبلیغ ماأنزَلَ‌الله خیانت ورزیده است. ما نباید جای خود را با امام علیه‌السّلام اشتباه کنیم و خود را در جایگاه و مسند او بنشانیم! همهٔ ما در هر رتبه و منزلتی که باشیم، شاگردان این مکتب هستیم؛ صاحب مکتب و ولی‌امر و صاحب اختیار، شخص دیگری است، عزت و ذلت دین به اراده و اختیار او است و ارتباطی به ما ندارد.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***مطلع انوار***، ج ۱، ص ۸۷، تعلیقه ۱، رساله‌ای درباره رجحان تفریق صَلَوات یومیه.

** ***الکافی***، ج ٤، ص ٤٤١:
«عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام، قالَ: **یَنبَغی لِلمُتَمَتِّعِ بِالعُمرةِ إلَی الحَجّ إذا أحَلَّ أن لا یَلبَسَ قَمیصًا و لیَتَشَبَّه بالمُحرِمینَ.**» ترجمه:
«شایسته است کسی که عمرهٔ تمتّع را انجام می‌دهد وقتی که از احرام بیرون آمد، پیراهن نپوشد و خود را شبیه مُحرمین بنماید.» (محقق)

*** رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٢١١ ـ ٢٢٦.

۱. رجوع شود به ***همان***، ج ۱۳، ص ۵۱۱ و ج ١٤، ص ٢١١ ـ ٢٢٦.

دخول مسجد با پای راست است، و به‌واسطهٔ همین تسامح از فوائد مترتبهٔ بر حلقِ رأس که موردنظر اولیای دین است، محروم می‌گردند.[۱]»[۲]

«در اینجا اشاره به داستانی دیگر که توجه به آن موجب عبرت برای اهل فضل و فقهای بزرگوار خواهد بود، خالی از لطف و اشاره نمی‌باشد.

در یکی از سفرهای تشرّف به حج، در روز عید قربان پس از رمی جمرهٔ عقبه که به خیمه مراجعت می‌کردیم، در بین راه به یکی از دوستان و احبّه برخورد کردم که ایشان نیز توفیق ادراک مناسک مشرّفه را در آن سال حائز بودند. ایشان از من پرسیدند:

> من تابه‌حال توفیق تشرّف متعدد به مناسک حج پیدا کرده‌ام، و پس از اتمام سفر حج قصد مسافرت به انگلستان را برای امور تجاری دارم؛ حال من می‌توانم به‌جای حلق و تراشیدن موی سر، تقصیر نمایم؟

بنده به ایشان عرض کردم: تراشیدن موی سر در سفر واجبِ حج که حَجّةالإسلام می‌باشد، واجب است و تبدیل آن به تقصیر حرام می‌باشد؛ ولی در سفرهای بعد چنانچه سفر نیابتی نباشد، حَلقْ مستحب مؤکد است تا حدی که شبههٔ وجوب در آن می‌رود.[۳]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، دروس، *اسفار*، درس ۷٤٤:
«وظیفه‌ای که فقها به‌عهده دارند، این نیست که فقط یک حکم ظاهری را بیان کنند و مسئولیت را از دوش خود بردارند؛ بلکه باید آن چیزی را که به‌صلاح مکلف و سائل است، به او بگویند.
بسیاری از اوقات از من سؤال می‌کنند و می‌گویند: "آیا فلان معامله را انجام دهیم؟" می‌گویم: به‌حسب ظاهر اشکال ندارد، ولی در این معامله، نکبت است، برکت ندارد و برایت بدبختی می‌آورد؛ اما به‌حسب ظاهرِ شرع و قواعد فرمولی، ایرادی ندارد.
دراین‌حال او خود مختار است. ممکن است با شنیدن این مطلب بگوید: من این را اختیار می‌کنم و نمی‌خواهم برایم بدبختی بیاورد. و ممکن است شخص دیگری بگوید: نه، من می‌خواهم سهل‌انگاری کنم و دنبال آن بروم و آن را انجام دهم. وظیفهٔ ما این است که این نکات را به مخاطب بگوییم.» (آیةالله طهرانی)

۲. ***رساله اجتهاد و تقلید***، ص ۳٤۲؛ ***فقاهت در تشیّع***، ص ۱۰٦. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۹۱: ⇦

بنابراین ازآنجاکه این سفر برای شما مستحب بوده است، تراشیدن موی سر واجب نمی‌باشد، ولی من به‌عنوان مبلّغ شریعت و خادم دین حنیف نمی‌توانم نسبت به اداء تکلیف و بیان حکم شارع دربارهٔ شما خیانت نمایم؛ آنچه به‌نظر حقیر دراین‌باره می‌رسد عرض می‌کنم، حال شما خود دانید که چه روش و مسیری را

⇦ «در روایات هم داریم که برای سفر بعد هم تراشیدن سر واجب است؛ البته حضرت نسبت به بعضی‌ها می‌فرمایند که اشکال ندارد.* اینجاست که فقها فتوا به استحباب در سفرهای مستحبی داده‌اند؛ درحالی‌که کسانی که فهم دین و فهم‌الحدیث آنان تاحدودی به مرام و مکتب امام علیه‌السّلام نزدیک باشد، درمی‌یابند که منظور حضرت در آنجا نیز الزام است؛ ولی چون آن فرد، شخصی است که شاید انجام آن برای او مشکل باشد، حضرت نخواسته‌اند آن سخت‌گیریِ سفر اول را برای او اعمال کنند.
این اصل و ریشهٔ روایات است.** یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند که سفر بعد هم مانند سفر اول است و حج، حج است و تفاوتی ندارد؛ ولی برای کسی که انجام آن مشکل است، نخواسته‌اند راه او را ببندند و او را از رفتن به حج مانع شوند و لذا فرموده‌اند عیب ندارد.
ولی اکنون فقها این را مبنا قرار داده و فتوا به استحباب داده‌اند؛ درحالی‌که این‌طور نیست و در سفر بعد هم تراشیدن سر لازم است.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٢٢١ ـ ٢٢٦.

** ***من لا یحضره الفقیه***، ج ٢، ص ٤٥٣:
«رَوىٰ صَفوانُ بنُ یَحییٰ عَن سالِمِ بنِ الفُضَیلِ قالَ: قُلتُ لِأبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: دَخَلنا بِعُمرَةٍ فَنُقَصِّرُ أو نَحلِقُ؟ فَقالَ: **احلِق! فَإنّ رسولَ اللهِ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم تَرَحَّمَ عَلَی المُحَلِّقینَ ثَلاثَ مَرّاتٍ و عَلَی المُقَصِّرینَ مَرَّةً.**»
ترجمه: «صفوان بن یحیی از سالم بن فُضیل روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: برای انجام عمره [به مکه] وارد شدیم؛ آیا [برای خارج‌شدن از احرام] موی خود را کوتاه کنیم (تقصیر) یا بتراشیم (حلق)؟ ایشان فرمودند: بتراش! زیرا رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم سه بار برای تراشندگانِ سر و یک بار برای کوتاه‌کنندگانِ مو، طلب رحمت و دعا کردند.» (محقق)

• ***دعائم الإسلام***، ج ١، ص ٣٢٩:
«رُوِّینا عَن جَعفَرِ بنِ محمّدٍ عَلیهِمَاالسّلام ... قالَ: و **الحَلقُ أفضَلُ مِنَ التّقصیرِ لِأنّ رسولَ اللهِ صلّی‌الله‌علیه وآله‌وسلّم حَلَقَ رَأسَهُ فی حِجَّةِ الوَداعِ و فی عُمرَةِ الحُدَیبیَةِ.**»
ترجمه: «از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده است: ... تراشیدن سر (حلق) از کوتاه‌کردن مو (تقصیر) برتر است، چراکه رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در حجّةالوداع و در عمرهٔ حدیبیّه، سر مبارک خود را تراشیدند.» (محقق)

انتخاب نمایید. و آن مطلب این است که: بارها از مرحوم علامه والد ـ قدّس الله سرّه ـ شنیدم که می‌فرمود:

کسی که به حج برود گرچه حج او مستحب باشد، ولی به‌جای تراشیدن سر تقصیر بنماید، آثار حج در نفس و روح و سیمای او ظاهر نخواهد شد!

آن شخص گفت:

آخر من پس از مراسم، قصد سفر به انگلیس را دارم و با این وضع چگونه خواهد بود؟!

من خنده‌ای کرده و گفتم: مگر با سرِ تراشیده نمی‌شود به آنجا رفت؟! آن فرد با این سخن به تأمل و تفکر فرورفت و دیگر سخنی نگفت و از ما جدا شد و خداحافظی نموده و رفت.

ساعتی از رسیدن به خیمه نگذشته بود که یک‌مرتبه دیدیم آن رفیق آمد درون خیمه، با سر تراشیده و سیمایی بس نورانی و درخشنده! تا چشمم به او افتاد، گفتم:

پیش از سلام و احوال‌پرسی فوراً سجدهٔ شکر بجای آور و بر این توفیق عظیمی که خداوند نصیب تو کرد و موفق گردانید که سر در اطاعت او بیاوری و دست از تعلقات دنیوی برداری و در دام هویٰ و هوس و اوهام و نفسانیات واقع نگردی، خدا را شاکر و سپاس‌گزار باش!

پس از سجده از او سؤال کردم: چه شد که با وجود اکراه و عدم‌تمایل به تراشیدن سر، موفق به این توفیق عظیم گشته‌ای، و چه فکر و اندیشه‌ای برای تو در این مسئله پیدا شد؟ آن رفیق عزیز در پاسخ گفت:

پس از سخنان شما به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: من هیچ‌گونه شک و تردیدی در صحت کلام و سخن شما که از جانب اولیای الهی بیان کرده‌اید ندارم؛ حال خود را مخیّر می‌بینم که با نتراشیدن سر و تقصیر، خود را از این نعمت عظما و فیض نزول برکات و انوار حج محروم گردانم و حطام دنیا را بر سعادت و فلاح اخروی ترجیح دهم! خدا پدر شما را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد و شما را از نعمت‌ها و فیوضات بحار رحمتش محروم نگرداند، که اگر این سؤال را از فرد دیگری می‌کردم مسلماً پاسخ این می‌بود

که: هیچ اشکالی ندارد و شما می‌توانید به‌جای تراشیدن، تقصیر کنید! آنگاه چگونه من می‌توانستم تدارک این فیض و توفیق را درصورت تقصیر و نتراشیدن سر، بنمایم؟!

و حقیر خدا را شاهد می‌گیرم که مشاهده می‌کردم چگونه صورت او برافروخته و نورانی شده است و حال و هوای او بالکلّ با قبل از انجام این عمل تفاوت پیدا کرده است. خوشا به حال و توفیقش که به‌واسطهٔ اطاعت از یک دستور ولیّ الهی این‌چنین مستوجب جلب برکات و فیوضات ربّانی گردید.»[1]

«بنابراین، در سفر اول حج، حلق کردن واجب است و در سفرهای بعد مستحب مؤکد است؛[2] و این نکته را از مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ داشته باشید

---

۱. ***فقاهت در تشیّع***، ص ۲۹ ـ ۳۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۱۵:

«و لا یَخفیٰ آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حلق (سر تراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه‌کردن مو) می‌پرسیدند، حضرت [رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم] در پاسخ فرمود:

رَحِمَ اللهُ المُحَلِّقینَ؛ "خداوند رحمت خود را بر سرتراشندگان نازل می‌کند."

و در روایت است که چون بعضی از اصحاب حلق و بعضی تقصیر نموده بودند، حضرت فرمود:

اللَهمّ اغفِر للمُحَلِّقینَ؛ "خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر سر تراشندگان بفرست!"

گفتند: والمُقَصِّرینَ؟ یعنی بر کوتاه‌کنندگان مو نیز رحمت و غفران خود را بفرستد؟ رسول خدا تکرار کرد: "**رَحِمَ اللهُ المُحَلِّقینَ**."

باز گفتند: والمُقَصِّرینَ؟ رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: "**اللَهمّ اغفِر لِلمُحَلِّقینَ!**"

و چون در مرتبهٔ چهارم گفتند: والمُقَصِّرینَ؟ خدا غفران و آمرزشش را بر مقصّرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود:

والمُقَصِّرینَ؛ "خدا بر مقصّرین نیز نازل کند."*

بعضی گفته‌اند: این تکرار حضرت در عمرهٔ حُدَیبیّه بوده است، نه در حِجّةالوداع، ولیکن چون علاوه بر عمرهٔ حدیبیّه، در حجّةالوداع نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بُعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم محلّقین را سه بار، و در مرحلهٔ چهارم برای مقصّرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.» (علامه طهرانی) ⇦

که ایشان فرمودند:

ولو در سفرهای بعد اگر کسی در منا حلق نکند، گویی حج انجام نداده است و آثار روحانیت حج در او بروز نخواهد کرد.

یعنی آن نورانیتی که از این اعمال متوجه انسان می‌شود، ظهورش با حلق است. انسان طواف کرده، سعی کرده و تمام جهات را انجام داده، ولی در انانیت خود در همان منا مانده است؛ در همان منا که باید همه‌چیز را از دست بدهد. قربانی که می‌کند به معنای از دست دادن است، اما همان‌جا شیطان او را نگه می‌دارد و می‌گوید: برای چه موی سرت را می‌زنی؟ زشت می‌شوی! حالا کی دوباره موهایت بلند شود! وقتی به طهران بازگشتیم، جواب دیگران را چه بدهیم؟!»[1]

«با مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به حج مشرّف شده بودیم. تقریباً هفده‌ساله بودم و سفر اولم بود. در منا بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: آقا، آیا می‌شود سرمان را نتراشیم؟

این افراد یا خودشان میل نداشتند یا از طرف همسرانشان تحت فشار و ایراد و اشکال قرار می‌گرفتند! جداً همین‌طور بود. ما با چشمان خود می‌دیدیم که آنان نمی‌گذاشتند شوهرانشان بروند و سرشان را بتراشند. آخر با سر او چه‌کار داری؟ خب، مویش را می‌تراشد، دوباره بلند می‌شود! طوری نمی‌شود.

من خودم می‌شنیدم که زنی به همسرش می‌گفت: "فلانی، نتراشی!" آن مرد بیچاره هم سست می‌شد و به‌خاطر رعایت آنچه مصالح می‌پنداشت و به‌دست آوردن قلب آن مؤمنه، سرش را نمی‌تراشید!

آنان مرتباً نزد مرحوم والد می‌آمدند و می‌گفتند: آقا، آیا از آقایان مراجع کسی هست که اجازه دهد حلق نکنیم؟ ایشان می‌فرمودند: "بنده اطلاعی ندارم. باید سر را

⇦ * رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۲، ص ۳۱٤؛ ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ***السّیرة النّبویة***، ابن‌هشام، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳٤.

۱. مأخوذ از: سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۵۲ و ۹۱. (آیة‌الله طهرانی)

تراشید و تراشیدن مو واجب است."

دوباره می‌رفتند و باز می‌گفتند: آقا، شنیده‌ایم آقای فلان در نجف فتوای دیگری دارند؟ مرحوم والد می‌فرمودند: "به بنده ارتباطی ندارد؛ تراشیدن موی سر واجب است! والسّلام."

مرتباً به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند تا اینکه بالأخره آمدند و گفتند: آقا، دربارهٔ این قضیه ما مرجع تقلیدمان را به فلان شخص تغییر دادیم و به فتوای آقای فلان رجوع کردیم و خلاصه از ایشان تبعیت کردیم!

چون ظاهراً مرحوم آقای خویی و برخی دیگر می‌گفتند که می‌توان سر را نتراشید و تراشیدن آن احتیاط [مستحب] است.[1]

این هم شد دین مردم! روز قیامت او را می‌آورند و به او می‌گویند: برای چه سرت را نتراشیدی؟ چه‌کسی به تو این اجازه را داد؟ آن‌وقت چه پاسخی خواهد داد؟ آنجا که دیگر نمی‌تواند با خدا بازی کند. اکنون در دنیا می‌تواند بگوید: به این دلیل نتراشیدم که شاید اگر موی سر را بتراشیم، نور آفتاب به سر ما بتابد و مشکل ایجاد کند یا چشم اذیت شود! و از این قبیل توجیهات. [که باید به او گفت:] خب، کلاهی بر سر بگذار.

ولی آنجا که دیگر نمی‌تواند خدا را فریب دهد. خدا می‌فرماید: مرا فریب می‌دهی؟ ما هم می‌دانیم چه‌کار کنیم! او را راحت به کنار جهنم می‌برند. او مدام فریاد می‌زند: مرا کجا می‌برید؟ به او گفته می‌شود: به یک جای گرم‌ونرم؛ آن‌قدر آنجا خوب و شلوغ است و همهٔ رفقایت آنجا هستند! برو با آنان بگو و بخند؛ گرم است، خوب است. بهشت اصلاً چیست؟ نه گرمی دارد و نه...! آنگاه او را با سر به آنجا می‌اندازند و می‌گویند: چه‌کسی را فریب دادی؟ چه‌کسی را فریب می‌دهی؟

آنجا، دیگر این حرف‌ها فایده‌ای ندارد که بگوید: فلانی مانع است، همسرم

---

۱. رجوع شود به ***مناسک حج (مراجع)***، ص ۵۱۹.

می‌گوید این کار را نکن، فرزندم می‌گوید، دخترم می‌گوید، پسرم می‌گوید، عروسم می‌گوید!

ـ چه کسی دارد به تو می‌گوید؟ آیا آنها مانع هستند؟ اگر مانع بودند اکنون هم بیایند و تو را از جهنم بیرون آورند! آیا به این عاقبت فکر نکردی؟

ـ آقا، به‌خاطر حلیلهٔ جلیلهٔ جمیله‌مان آمدیم این کار را کردیم.

ـ خب، اکنون همان حلیله بیاید و تو را بیرون آورد، برخیزد و تو را نجات بدهد!

او می‌گوید: به‌خاطر او دست به عمل خلاف زدیم، رشوه گرفتیم، دروغ گفتیم، این مصلحت را درنظر گرفتیم! بسیار خوب، در آنجا خدا هم می‌فرماید: به‌خاطر من که این کار را نکردی، به‌خاطر او بود؛ اکنون من تو را در جهنم می‌اندازم، حالا او بیاید و تو را بیرون آورد. هر دوی شما را با هم در یک جا می‌اندازم؛ در آن دنیا با هم بودید، اینجا هم با هم باشید. مقتضای عدالت همین است. خدا که بین زن و شوهر جدایی نمی‌اندازد؛ ما برای وصل کردن آمده‌ایم! در آن دنیا با هم بودید، اینجا هم شما را کنار هم می‌اندازیم تا صدای جزع‌وفزعتان بلند شود و فریاد ﴿يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾[1] شما بالا برود.

آنگاه می‌گویید: ای کاش حواسمان در دنیا جمع بود؛ ای کاش به حرف این و آن گوش نمی‌دادیم؛ ای کاش این مصالح را در نظر نمی‌گرفتیم؛ ای کاش به فکر امروزمان هم بودیم و ای کاش این ظواهر ما را فریب نمی‌داد!»[2]

«لذا ما در قضیهٔ حلق می‌دیدیم که مردم کوتاه می‌آمدند. زن به شوهرش

---

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ٥٦. ***امام شناسی***، ج ۵، ص ۱۵۳:
«(گفتار ستمگران است در روز قیامت که) ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من دربارهٔ جَنب خدا کوتاهی کرده‌ام.»

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ١٤٢٦ هـ.ق، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

می‌گفت: "فلانی، مبادا سرت را بتراشی و مبادا این کار را انجام دهی! اگر انجام دهی، دیگر نگاهت نمی‌کنم." خب، نگاه نکند! آن مرد هم موهایش را نمی‌تراشید.

شخصی نزد ما آمده بود که سنش هم کم نبود، تقریباً سی‌وپنج یا سی‌وشش سال داشت و می‌گفت: "آیا می‌شود موهایم را نتراشم؟"

به او گفتم: شما دیگر از جوانی عبور کرده‌اید و جوانی خود را کرده‌اید. اگر بیست سالتان بود، قضیه فرق می‌کرد؛ البته نه‌اینکه می‌گفتیم نتراش، ولی لاأقل توجیهی داشت! اکنون‌که سی‌وپنج، سی‌وشش یا چهل سال سن دارید و چند تار مو هم بیشتر روی سرتان نیست، آن‌وقت می‌خواهید نتراشید؟ آقا! موهایت را بتراش.

البته سر او آن‌قدر هم مو نداشت که بگوییم زلف‌های مشکین و عنبرفشان بود! این شخص می‌گفت: "آقا، چه‌کار کنم؟ همسرم اصرار می‌کند و می‌گوید که اگر موهای سرت را بتراشی، من بقیهٔ اعمالم را انجام نمی‌دهم." عجب! می‌گوید اگر بخواهی حلق کنی، قهر می‌کنم. به او گفتم که به همسرت بگو: اگر ناراحتی برو! اصلاً به ایران برگرد. حیف آن مسجدالحرام و آن فضایی که شخصی چون تو به آن وارد شود.

بالأخره آن نفَس ما بر آن وسوسه‌های دیگران غلبه کرد و او سرش را تراشید. خلاصه آن زن چه بساطی به‌پا کرد! من به آن مرد گفتم: به او بگو که فلانی باعث این کار شده است؛ هرچه می‌خواهد به ما بگوید. آن خانم هم شاکی بود و می‌گفت: این آخوندها چنین و چنان هستند! خلاصه، کاروان را روی سرش گذاشته بود! ما هم می‌خندیدیم.

یک روز دیدم قضیه بسیار پیچیده شده است؛ به آن مرد گفتم که بگوید همسرش بیاید تا کمی با او صحبت کنم تا آرام شود. آن خانم آمد و بسیار برآشفته بود. حدود بیست دقیقه با او صحبت کردم؛ کم‌کم از موضع خود کوتاه آمد و آرام شد و سپس شروع به خندیدن کرد.

در آخر گفت: "خدا خیرتان دهد آقا! چقدر کار خوبی کردید، وإلاّ خدا مرا بیچاره می‌کرد!" دیگر حالش خوب شد. خلاصه، نسبت به این قضیه رضایت داد و

مسئله به‌خوبی تمام شد.»[۱]

عید قربان و اسرار آن

«عید یعنی چه؟ آیا عید یعنی روزی که انسان شیرینی، شکلات و بستنی بخورد و دست بزند؟ یا اینکه مانند سابق که در روز عید نوروز، حاجی‌نوروز در کوچه‌ها راه می‌افتاد، انسان هم دایره و تنبکی بردارد و بنوازد؟ یا اینکه چراغی آویزان کند و قالیچه‌ای بیاویزد؟

نه‌خیر، اگر ما معنای عید را این‌طور بفهمیم، اشتباه فهمیده‌ایم. اینکه ما وقتی به نام عید فکر می‌کنیم، این مظاهر را در ذهن خود متمثّل می‌سازیم، شاید ناشی از تربیت‌های غلطی باشد که ما را در زمان‌های اخیر بدون اختیار به آن مسیر سوق داده‌اند.

ولی این معنای عید نیست؛ معنای عید آن روزی است که انسان **بِما هُوَ إنسان** ـ نه انسان **بِما هُوَ حیوان**، نه انسان **بِما هُوَ جِنسٌ أعَمّ**، نه انسان **بِما هُوَ نامی**، بلکه انسان **بِما هُوَ ناطق** ـ به بهره‌ای برسد که برای او ایجاد فرح و سرور کند، او را پاک سازد، تطهیر و تهذیب و طاهر و به خدا نزدیک کند؛ این برای او عید است.»[۲]

«ادیان الهی برای پیروان خود، براساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک، و آزادی از دست جباران و طاغیان زمان ـ که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتّع می‌شده‌اند ـ اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.»[۳]

«در [عید] قربان، به‌جهت‌آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه‌الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب‌وکار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به‌سوی

---

۱. ***همان***، دروس، فقه، حج، درس ۹۶. (آیة‌الله طهرانی)
۲. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۱۹. (علامه طهرانی)
۳. ***امام شناسی***، ج ۹، ص ۲۰۲. (علامه طهرانی)

بیت‌الله‌الحرام ﴿مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾[1] روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، به‌جای آورده، سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و سپس به منا آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به‌دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانهٔ قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و درعین‌حال شیرین و لذت‌بخش عید بگیرد، و الحمد لله بگوید، و به مراسم عید که آن‌هم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او إعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **"اللَهُ أكبَرُ اللَهُ أكبَرُ، لا إلَه إلّا اللَهُ و اللَهُ أكبَرُ، اللَهُ أكبَرُ و لِلَّهِ الحَمدُ، اللَهُ أكبَرُ علىٰ ما رَزَقَنا مِن بَهيمَةِ الأنعامِ، الحَمدُ لِلَّهِ علىٰ ما أبلانا."**[2]

و نه‌تنها خود حجاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بِقاع عالم بدین موهبت عظمایی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است، عید بگیرند،[3] و به‌دنبال

---

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۹: «از هر راه دوری.»

۲. ***الکافی***، ج ٤، ص ۵۱۷، با قدری اختلاف. ترجمه:

«خدا بزرگ‌تر است [از آنکه وصف شود]، خدا بزرگ‌تر است؛ معبودی جز الله نیست و خدا بزرگ‌تر است. خدا بزرگ‌تر است و تمام حمد و سپاس مخصوص اوست. خدا بزرگ‌تر است به پاسِ آنکه از چهارپایانِ حلال‌گوشت (مانند گاو، گوسفند و شتر) روزیِ ما گرداند. و ستایش مخصوص خداست به پاسِ نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشت.» (محقق)

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۲۷:

«عید قربان عیدی است برای همهٔ افراد؛ نه‌تنها برای آنهایی که در منا هستند، قربانی می‌کنند و از آن جذبات، نفحات و جلوات خاصه بهره‌مند می‌شوند ـ که آن خود داستان دیگری دارد ـ و واقعاً می‌توان گفت کسی که از حال‌وهوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد، از آن مطالب خبری ندارد. ⇦

اعمالی که در ذی‌القعده و ده روز از ذی‌الحجه به‌جای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای‌برهنه به صحرا روند.»[1]

«بنابراین عید اسلام، عید قربان است. همهٔ مردم از نقاط مختلف حرکت می‌کنند، به منا می‌روند و در این روز قربانی می‌کنند. هرکس در شهر و وطن خود درجه‌ای از تعلقات به زن، بچه، کسب‌وکار و تجارت دارد و در اثر این سفر، از همهٔ آن تعلقات دست برمی‌دارد و سر و پای برهنه به‌سوی خدا می‌رود و می‌گوید: **لَبّیكَ اللَهمّ لَبّیك!**

زن‌ها که بهترین نقطهٔ بدنشان همان صورتشان است، باید آن را باز بگذارند[2] و پایشان را هم برهنه کنند؛[3] در آنجا شرافتی نیست و نباید کسی بر کسی شرافت [و فخر] بفروشد.

⇦ افرادی که به حج مشرّف می‌شوند و در آنجا قربانی، رَمی و حلق می‌کنند و آن آثار خاصه بر آنان مترتب می‌شود. عالم عجیبی است؛ بسیار عجیب است! و تا کسی به این مطالب نرسیده باشد، کیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس، در چنین فضایی و باتوجه‌به این شرایط، نمی‌تواند ادراک کند.» (آیةالله طهرانی)

• سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۷٤:

«لذا مستحب است در این نُه روز اول ذوالحجه انسان روزه بگیرد،* و به همین جهت است که انسان با آن روزه‌هایی که می‌گیرد ـ خواه در مکه باشد و خواه در منزل خود ـ خود را برای آن عیدی آماده می‌کند که خداوند آن عید را برای افراد حاضر در مکه، منا و برای حاجیان قرار داده است.

و آن فیضی که در آن روز به آن افراد می‌رسد، به همه خواهد رسید؛ یعنی آن فیض روز عید قربان، فقط به عدهٔ خاصی اختصاص ندارد؛ بلکه می‌آید و همهٔ افرادی را که در هرکجا هستند، در برمی‌گیرد؛ چون فیض، فیض عام است و باردادن، باردادن عام است و فقط به حجاجی که موفق به زیارت بیت‌الله و انجام مناسک هستند، اختصاص نمی‌یابد.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ***ثواب الأعمال***، ص ۷۳ و ۷٤؛ ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ٦۷۱.

۱. ***امام شناسی***، ج ۹، ص ۲۰۳. (علامه طهرانی)

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٤۹۳ ـ ٤۹٥.

۳. ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ٥۰۰.

و در مقابل، مردها هم که بهترین نقطهٔ شرف آنها سرشان است و آن را با تاج، عمامه، کلاه و سایر چیزها مُکلَّل (آراسته) می‌کنند و از سرما و گرما حفظ می‌کنند، آنان نیز شاه باشند یا وزیر، فرقی نمی‌کند و باید سَربرهنه[۱] و پابرهنه[۲] شوند و بگویند: اللَهمّ لَبّیك!

اگر مردی [در احرام] چیزی بر سر بگذارد، گناه کرده است و اگر زنی روی خود را بپوشاند، گناه کرده است. همه باید آنجا بروند و سپس به دور آن خانهٔ خدا بگردند: ﴿وَلْيَطَّوَّفُواْ بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ﴾،[۳] ﴿لِّيَشْهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمْ﴾،[٤] تا تماشا کنند و ببینند که در آنجا چه خبرها است. دنیا تنها ماده نیست؛ دنیا تنها خوردن و اطفای شهوت نیست؛ دنیا تنها گذراندن نیست؛ بلکه همهٔ این گذراندن‌ها برای ایجاد یک شیء ثابت است: ﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ ٱللَهِ بَاقٍ﴾.[۵]

پس این سفر مکه، خواهی‌نخواهی برای انسان ایجاد تجرّد می‌کند. امروزه هم که آسان‌ترین سفرها است، باز مشکل‌ترین سفرها است! سفر مکه مشکل است و هرکس به مکه رفته، دیده است که مشکل است. امروزه ولو نسبت به سابق، آسان‌ترین سفرها شده است، ولی درعین‌حال مشکل است و باید هم مشکل باشد. خداوند این سفر را این‌طور قرار داده است تا مردم به مشکلات برخورد کنند و قدر این سفر را بدانند.

---

۱. ***همان***، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.
۲. ***وسائل الشّیعة***، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۹. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۹:
«و باید که گرداگرد خانهٔ قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.»
٤. سوره حج (۲۲) آیه ۲۸. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۹:
«تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند.»
۵. سوره نحل (١٦) آیه ۹٦. ***امام شناسی***، ج ۵، ص ٤۸:
«آنچه در نزد شماست، فانی و خراب می‌شود، و آنچه در نزد خداست باقی می‌ماند.»

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در *نهج البلاغه* در آن خطبهٔ قاصعه می‌فرماید:

خداوند اگر می‌خواست خانهٔ خود را در همان سرزمین‌های سبز و خوش آب‌وعلف قرار می‌داد، که اگر این‌طور بود، مردم آنجا را تفرّجگاه و تنزّلگاه خود قرار می‌دادند؛ ولی خانهٔ خود را در جایی گرم در وسط کوه‌های صُلب که از شدت آفتاب، رنگ سنگ‌ها سیاه شده است، قرار داده است. و مردم از هرجای دنیا که باشند (شاه باشند یا وزیر، بزرگ باشند یا کوچک) **باید روی آن سنگ‌ها پابرهنه بروند و دور خانهٔ خدا بگردند، و هیچ چاره‌ای هم ندارند.**[1]

اینها برای اینکه: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾،[2] تا آنجا برای انسان کلمهٔ طیّب پیدا شود، آنجا انسان بار خود را سبک کند، خود را از وِزر و آلودگی بیرون آورد، و آنجا مشاهدهٔ منافع کند.

منافع نه یعنی مال و تجارت، چون مال و تجارت در دنیا بسیار است؛ بلکه منافع یعنی آن منافعی که بنیان‌گذار اسلام، حضرت ابراهیم برای خود قرار داد و به‌دست آورد؛ آن منافعی که حضرت اسحاق، حضرت یعقوب و حضرت اسماعیل به‌دست آوردند؛ آن حالات خوشی که آنان در مسجد خَیف به‌دست آوردند؛ و آن

---

۱. ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ص ۲۹۳:
«... **و لَو أرادَ سُبحانَهُ أن يَضَعَ بَيتَهُ الحَرامَ و مَشاعِرَهُ العِظامَ بَينَ جَنّاتٍ و أنهارٍ و سَهلٍ و قَرارٍ جَمَّ الأشجارِ دانِيَ الثِّمارِ مُلتَفَّ البُنىٰ مُتَّصِلَ القُرىٰ بَينَ بُرَّةٍ سَمراءَ و رَوضَةٍ خَضراءَ و أريافٍ مُحدِقَةٍ و عِراصٍ مُغدِقَةٍ و [زُروعٍ] رياضٍ ناضِرَةٍ و طُرُقٍ عامِرَةٍ، لَكانَ قد صَغُرَ قَدرُ الجَزاءِ عَلىٰ حَسَبِ ضَعفِ البَلاءِ و لَو كانَ [الأساسُ] الإساسُ المَحمولُ عَلَيها و الأحجارُ المَرفوعُ بِها بَينَ [مِن] زُمُرُّدَةٍ خَضراءَ و ياقوتَةٍ حَمراءَ و نورٍ و ضياءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصارَعَةَ الشَّكِّ فِى الصُّدورِ و لَوَضَعَ مُجاهَدَةَ إبليسَ عَنِ القُلوبِ و لَنَفىٰ مُعتَلَجَ الرَّيبِ مِنَ النّاسِ و لَكِنَّ اللهَ يَختَبِرُ عِبادَهُ بِأنواعِ الشَّدائِدِ و يَتَعَبَّدُهُم بِأنواعِ المَجاهِدِ و يَبتَليهِم بِضُروبِ المَكارِهِ إخراجًا لِلتَّكَبُّرِ مِن قُلوبِهِم و إسكانًا لِلتَّذَلُّلِ فِى نُفوسِهِم و لِيَجعَلَ ذَلِكَ أبوابًا فُتُحًا إلىٰ فَضلِهِ و أسبابًا ذُلُلًا لِعَفوِه.»

۲. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. ***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۱۴۲: «کلام طیّب و پاک به‌سوی خدا بالا می‌رود.»

وقوفی که آنان در عرفات کردند.»[1]

«آن‌وقت امروز برای او عید می‌شود و می‌گوید: خدا را شکر! ما عمری در شهر خود زندگی کردیم و تمام فکر ما مشغول کسب‌وکار، تجارت، شخصیت و از این قبیل بود که: چرا فلانی به من سلام نکرد؟ چرا او به من اعتنا نکرد؟ در فلان مجلس مرا دعوت نکردند؟ چرا رباب خانم، ما را به مجلس عروسی دخترش دعوت نکرد، با اینکه ما این‌همه برای او زحمت کشیده بودیم؟ چرا فلانی ما را در عقد پسرش دعوت نکرد؟ چرا فلان شخصی که ما هر روز از او جنس می‌خریم، آن روز که از او مثلاً بیست تومان قرض و دستی خواستیم، نداد؟

آیا همهٔ افکار ما خارج از این است؟ افکار بزرگان ما مگر در مورد چیست؟ همین مسائل است، منتها در سطحی عالی‌تر و بزرگ‌تر. یکی آفتابه می‌دزدد و دیگری صندوقچهٔ طلا و برلیان؛ وقتی مناط دزدی باشد، فرق نمی‌کند! فکر ما از این کثرات بالاتر نمی‌رود.

اما حالا ما به حج رفته‌ایم و تماشا کرده‌ایم، و می‌گوییم: این مسائل چه بود؛ آن کثرات واقعاً چه بود و چقدر ما را خسته، ضعیف، کسل و ناراحت می‌کرد. اما این جاها و زمین‌ها چه جاهای خوبی هستند؛ عرفات، مَشعر و منا چه جای خوبی هستند؛ اصلاً محل طواف کردن چه جای خوبی است! اینکه انسان در بیت‌الله بنشیند و خانهٔ خدا را تماشا کند، چقدر خوب است. اصلاً اینها چیست؟ آیا در جهان انسانیت، اینها مسئله‌ای هستند یا نه؟ و تازه می‌فهمد که اصلاً مسئله همین [معنویت] است؛ و آنان‌که این مسائل را کنار گذاشته‌اند، چقدر بدبخت هستند.

شخصی که شاید هنوز در قید حیات باشد، یک روز با پسرعمهٔ ما که می‌خواست به مکه برود، به منزل ما آمد تا خداحافظی کند. ما او را نمی‌شناختیم، اما خودش به ما گفت:

---

۱. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۲۱. (علامه طهرانی)

من تمام عمرم را در اروپا، امریکا، دانشگاه‌ها و خلاصه هرچه بگویید، صرف کرده‌ام. یک سال یکی از همین رفقای ما به من گفت: آقا! شما همه‌کار کرده‌اید، اکنون دیگر توبه‌ای بکنید و حجی بروید!

گفتیم: علی‌الله؛ این سفر را هم برای تماشا می‌رویم! و این سفر مکه را به‌عنوان تماشا در نظر گرفتیم؛ ولی خدا شاهد است که آن لذتی که من از آن سفر بردم، تابه‌حال هیچ لذتی در دنیا به پای آن لذت نرسیده است و اصلاً نمی‌شود با آن قیاس کرد. از آن سفر تابه‌حال، این سفر یازدهم است که امسال با پسرعمه‌ات می‌خواهم بروم، و هر سال رفته‌ام.[1]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳۱:

«سؤال شده است:

در مورد اسرار حج بفرمایید؛ چرا هر کسی که به حج مشرّف می‌شود، چه یک بار یا صد بار، مخصوصاً حج تمتّع، عطش او بیشتر می‌شود، ولی در مورد سایر عبادت‌ها این‌طور نیست؟ چرا؟ مگر نفرموده‌اند: نماز بالاترین عبادت است؟ ولی آن سوز و عطشی را که در حج هست، در نماز احساس نمی‌کنیم. در حج انسان نمی‌خواهد بازگردد، یا وقتی به یاد منا و عرفات می‌افتد، سوز عجیبی در خود می‌یابد؛ آیا باید این حال را حفظ کند؟

جواب: بسیار سؤال خوبی است و باید همه به این مسئله توجه کنند. بازگشت این مسئله به آن کیفیت و تنوّعی است که در آن وجود دارد. چون قضیهٔ حج یک ماه به طول می‌انجامد و انسان یک بار می‌رود و آن سفر، حال‌وهوای خاص خود را دارد و نفس، خواه‌ناخواه، تحت‌تأثیر این مسائل قرار می‌گیرد.

ولی چون نماز مرتباً تکرار می‌شود و برای ما تبدیل به عادت شده است، چنین حالی را در آن نداریم. حال اگر خدا می‌فرمود: در هفته یک روز نماز بخوانید، همان حالی را که در حج تجربه می‌کنید، در نماز نیز می‌یافتید؛ چون هفته‌ای یک روز می‌شد. یا اینکه اگر خدا می‌فرمود که فقط در طول ماه، مثلاً روز شنبه نماز مغرب و عشا واجب است، آنگاه یک ماه باید صبر می‌کردیم تا آن موعد فرارسد.

این فقدانِ حال به‌خاطر تکرار است که نفس نسبت به این عبادت حالت تکراری پیدا می‌کند؛ و این غلط است. این نه‌به‌آن معناست که نماز روح ندارد یا روح حج بالاتر است؛ بلکه انسان اگر به نکات و اسرار نماز توجه کند، همان حال را در خود می‌یابد.

در شب‌های ماه مبارک سال گذشته،* در مباحثی که راجع به کیفیت نماز اولیای خدا و نماز سایر افراد مطرح بود، به این موضوع پرداختیم که در روایتی آمده است: ⇦

[او این‌طور می‌گوید] چون قلبِ ماهیت پیدا کرده است، و این همان تقواست. بنابراین ما مسلمان‌ها باید متوجه این جهت باشیم که اساس زندگی خود را بر تقوا قرار دهیم و بدانیم که عید، روز جایزه و قبولی است.

عید قربان برای کسی قبول است که اعمالش قبول است؛ عید قربان برای کسی بهتر است که جایزهٔ بهتری گرفته باشد، نمرهٔ عالی‌تری گرفته باشد، حال بهتری پیدا کرده باشد و تجرّدش بیشتر شده باشد؛ این برای او عید است. پس باید نماز عید بخواند و شکر خدا را بجا بیاورد، چون این برای او عید است.»[1]

⇦ **امام صادق علیه‌السّلام وقتی که به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسیدند، آن‌قدر آن را تکرار کردند که از هوش رفتند و به زمین افتادند.****

چقدر تفاوت است بین نمازی که اولیای خدا می‌خوانند و نماز آن کسانی که به مقلدین خود می‌گویند: وقتی که ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ را می‌خوانید و به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌رسید، نیت دیگری بکنید؛ نیت کنید که به ما گفته‌اند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بگویید و ما هم می‌گوییم، اما چیزی از آن ادراک نمی‌کنیم!

چقدر بین این دو نماز فاصله است؛ و چقدر تفاوت است بین آن نمازی که به قول مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ وقتی استادشان، مرحوم آقای حداد ـ قدّس‌الله‌سرّه ـ تکبیر می‌گفتند، اگر کسی به چشمان ایشان نگاه می‌کرد، احساس نمی‌کرد که آن چشم جایی را می‌بیند، و آن نمازی که در آن انسان به همه‌چیز فکر می‌کند!

بنده یک بار در حرم امام رضا علیه‌السّلام، در بالاسر مشرّف بودم. دیدم شخصی از معمّمین و افراد مشهور ـ که اکنون فوت کرده است ـ نماز می‌خواند. کارتی مربوط به هیئت یا مکان [حسینیه] او در جیبش بود. من کنار او نشسته بودم. درحالی‌که آن شخص مشغول خواندن حمد و سوره بود، شخصی نزد او آمد؛ او نیز دست در جیبش کرد تا به آن شخص کارت بدهد!

لذا چقدر تفاوت است؟ اولیای [الهی] ما را به کدام نماز دعوت می‌کنند؟ به آن نماز، یا به این نمازی که: کارت حسینیهٔ مرا به افرادی بده تا بیایند و آنجا پر شود؟ بله، نماز، نماز است و این فقدان حال در نماز نسبت به حج، فقط به‌خاطر تکرار است.» (آیة‌الله طهرانی)

* رجوع شود به ***فلاح السّائل***، ص ۱۰۷.

** رجوع شود به سایت ***مکتب‌وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۲۹ ق، مجلس ۲؛ سال ۱٤۳۵ ق، مجلس ٦.

۱. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۱۲٦. (علامه طهرانی)

اعمال عید قربان

[عبادت و احیاء][1]

[زیارت سیدالشهدا علیه‌السّلام][2]

غسل

«غسل روز عید قربان بسیار مستحب است.[3]»[4]

---

۱. ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ٦٤٨:
«رَوىٰ أَبُوالبَختَرِيِّ وَهبُ بنُ وَهبٍ، عَن أَبِي‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام، عَن أبیه، عَن علیٍّ علیهم‌السّلام قالَ: **كانَ يُعجِبُهُ أن يُفرِّغَ نَفسَهُ أربَعَ لَيالٍ فِي السَّنَةِ، و هِيَ: أوّلُ لَيلَةٍ مِن رَجَبٍ، و لَيلَةُ النِّصفِ مِن شَعبانَ، و لَيلَةُ الفِطرِ، و لَيلَةُ النَّحرِ.**» ترجمه:
«امام صادق علیه‌السّلام از پدرشان امام باقر علیه‌السّلام روایت کرده است که فرمود: سیرهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام چنین بود که خوش داشتند خود را در چهار شب از سال [برای عبادت] فارغ سازند؛ و آن شب‌ها عبارت‌اند از: شب اول ماه رجب، شب نیمهٔ شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان.» (محقق)
۲. ***کامل الزّیارات***، ص ۱۸۰:
«قَالَ أبوعَبدِاللهِ علیه‌السّلام: **"مَن زارَ قَبرَ الحُسَينِ علیه‌السّلام لَيلَةً مِن ثَلاثِ لَيالٍ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ و ما تَأَخَّرَ."** قَالَ: قُلتُ: أيَّ اللَّيالِي جُعِلتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: **"لَيلَةَ الفِطرِ و لَيلَةَ الأضحىٰ و لَيلَةَ النِّصفِ مِن شَعبانَ."**» ترجمه:
«امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: "هر کس قبر حسین علیه‌السّلام را در یکی از سه شب زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را می‌آمرزد." راوی گفت: عرض کردم: کدام شب‌ها، فدایت شوم؟ فرمودند: "شب عید فطر، شب عید قربان و شب نیمهٔ شعبان."» (محقق)
۳. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۳، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۷.
• ***الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا*** علیه‌السّلام، ص ۱۳۱:
«... **فَإذا طَلَعَ الفَجرُ مِن يَومِ العيدِ فَاغتَسِل و هُوَ أوّلُ أوقاتِ الغُسلِ ثُمَّ إلىٰ وَقتِ الزَّوالِ و البَس أنظَفَ ثِيابِكَ و تَطَيَّبْ...**» ترجمه:
«پس هنگامی که فجر روز عید طلوع کرد، غسل کن؛ و این، آغاز وقت غسل است و تا ظهر ادامه دارد. و پاکیزه‌ترین جامه‌هایت را بپوش و عطر بزن.» (محقق)
٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

نماز عید

«در روز عید، خواندن نماز عید بسیار مستحب است.»[۱]

«رفقا روز عید قربان نماز عید را بخوانند، خواه به جماعت یا فُرادا، یا چند نفری در منزل؛ آن دیگر بسته به میل خودشان است. و توجه داشته باشند اثرات نماز عید قربان اگر بیش از روز عید فطر نباشد، کمتر نیست. اولیای الهی و عرفا به نماز عید قربان بسیار توجه داشتند.»[۲و۳]

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

۳. ***مطلع انوار***، ج ٤، ص ۵۱:

«نماز عید دو رکعت است. بهتر آن است که در رکعت اول بعد از حمد، سورهٔ ﴿وَٱلشَّمْسِ﴾ و در رکعت دوم [بعد از حمد] ﴿ٱلْغَٰشِيَةِ﴾ بخواند؛ یا آنکه در اول، سورهٔ ﴿سَبِّحِ ٱسْمَ﴾ و در دوم سورهٔ ﴿وَٱلشَّمْسِ﴾. بعد از سوره، در رکعت اول پنج تکبیر گوید، بعد از هر تکبیر یک قنوت. و در قنوت کافی است ذکر هر دعایی، و بهتر آن است که بگوید:

اللَهمّ أهلَ الكِبرياءِ و العَظَمَةِ، و أهلَ الجودِ و الجَبَروتِ، و أهلَ العَفوِ و الرّحمَةِ، و أهلَ التَّقوىٰ و المَغفِرَةِ، أسألُكَ بحقِّ هذا اليَومِ ـ الَّذى جعَلتَهُ لِلمُسلِمينَ عيدًا و لِمُحمّدٍ صَلّى اللهُ عليهِ و آلِه ذُخرًا و شَرَفًا و كَرامَةً و مَزيدًا ـ أن تُصلّيَ علىٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ، و أن تُدخِلَنى فى كُلِّ خَيرٍ أدخَلتَ فيه محمّدًا و آلَ محمّدٍ، و أن تُخرِجَنى مِن كُلِّ سوءٍ أخرَجتَ مِنه محمّدًا و آلَ محمّدٍ، صلَواتُك علَيه و علَيهم. اللَهمّ إنّى أسألُكَ خَيرَ ما سَألكَ به عِبادُكَ الصّالِحون، و أعوذُ بكَ مِمّا استَعاذَ منهُ عِبادُكَ المُخلَصون.*

و در رکعت دوم بعد از سوره، چهار تکبیر گوید.»** (علامه طهرانی)

* ترجمه: «بار الها، ای اهل بزرگی و عظمت، و ای شایستهٔ بخشش و قدرت، و ای صاحب گذشت و رحمت، و ای سزاوار تقوا و آمرزش! از تو درخواست می‌کنم به حق این روز ـ که آن را برای مسلمانان عید، و برای محمد صلّی‌الله‌علیه‌وآله ذخیره و مایهٔ شرف و کرامت و فزونی مقام قرار دادی ـ بر محمد و آل‌محمد درود فرستی، و مرا در هر خیری وارد کنی که محمد و آل‌محمد را در آن وارد کردی، و مرا از هر بدی و سوئی خارج سازی که محمد و آل‌محمد را از آن خارج کردی؛ که درودهای تو بر او و بر همهٔ آنان باد.
خداوندا! من از تو بهترین چیزی را می‌طلبم که بندگان شایسته‌ات از تو خواستند، و به تو پناه می‌برم از آنچه ⇦

«لذا رفقا هم از نماز روز عید قربان دریغ نورزند و حتماً این نماز را بجای بیاورند. نماز بسیاربسیار مهمی است.»[۱]

«حالات و خصوصیاتی که در روز عید قربان هست، جنبه‌ها و تجلیات توحیدی خاصی دارد.[۲] عید فطر برای خود حساب‌وکتابی دارد: ماه مبارک و ضیافت الهی و امثال ذلک؛ ولی این روز بی‌جهت عید قربان نام نگرفته است، حسابی در کار هست و بنده نسبت به این مسئله مطالبی را از بزرگان دیده‌ام.

البته در میان مردم عید فطر مهم‌تر است و از ابتدا هم به این کیفیت بوده، و مشخص است که بالأخره پس از یک ماه روزه، اکنون فراغت از آن و آن شادی و عیدی که به‌واسطهٔ این حالات پیدا شده، جای خود را دارد؛ اما برای خاصّان، روز عید قربان حالت خاص خود را دارد.»[۳]

«به‌طورکلی حال‌وهوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است؛ کیفیت نزول نفحات، نحوهٔ آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان، قوی‌تر است از جنبه‌های نفحات و رحمات پروردگار که در روز عید فطر می‌آید. به‌عبارتی عید فطر جنبهٔ رحمتش وسیع‌تر است و عید قربان جنبهٔ توحیدی‌اش قوی‌تر است. علیٰ‌کلّ‌حال، همهٔ اینها برای حرکت انسان لازم است؛ هم آن و هم این.»[٤]

ایام تشریق و اعمال آن

«روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را ایام تَشریق خوانند، به‌جهت برق‌زدن

⇦ بندگان مخلصت به تو پناه بردند.» (محقق)

** رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۵۱۱ ـ ۵۱٤؛ ***تهذیب الأحکام***، ج ۳، ص ۱۲۷ ـ ۱۳٤؛ ***مصباح المتهجّد***، ج ۲، ص ٦٥٤؛ ***الإقبال***، ج ۱، ص ٤۹۵.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲۲۷. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، مجلس ۲۲۷. (آیةالله طهرانی)

خورشید و نور آفتاب بر خون‌های ریخته‌شده، و تلألؤ و درخشندگی آنها،[۱] و به همین جهت شب‌های قبل از این روزها را لیالی تشریق گویند.

و روز یازدهم را یومُ الرُّئوس و یوم القَرّ نیز گویند، به‌جهت‌آنکه حاجیان غالباً در این روز سرهای حیوانات نحرشده و ذبح‌شده را می‌پزند و می‌خورند، و نیز درمقابل روز نَفر که روز کوچ‌کردن است، در آن روز استقرار دارند.[۲]

و روز دوازدهم را یومُ الأکرُع و یا یومُ الأکارِع و یا یومُ النّفرِ الأوّل گویند،[۳] چون کُراع به معنای پاچه است و حاجیان در این روز پاچه‌های شتران و گوسفندان را می‌پزند، و چون اولین روزی است که حجاج کارشان تمام می‌شود، و یا به‌طرف مکه، و یا به‌طرف منازل و اوطان خود می‌روند، لذا نام آن را روز کوچ اول گذارده‌اند.

و روز سیزدهم را یومُ النّفرِ الثّانی گویند، به‌جهت‌آنکه بقیهٔ حجاج که در کوچ اول کوچ نکرده‌اند، در این روز کوچ خواهند نمود.[٤]

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا نیمه‌شب حاجی در زمین منا بماند، مگر آنکه در مکه باشد، و به عبادت اشتغال ورزد.[٥]

عباس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفهٔ آب‌دادن حاجّ در مکه با او بود، فلهذا از رسول‌الله رخصت گرفت که شب‌های منا در مکه بماند.[٦]

رسول خدا به رُعاةِ إبِل (شترچرانان) اجازه دادند که در روز عید، رَمی کنند، ولی رمیِ فردای آن روز را نکنند، و به‌جای آن در روز بعد که روز نَفر اول است رمی

---

۱. رجوع شود به ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ***کتاب العین***، ج ۵، ص ۳۸.
۲. رجوع شود به ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ***أساس البلاغة***، ص ۲۱۲.
۳. رجوع شود به ***تاج العروس***، ج ۱۱، ص ٤۲۱.
٤. رجوع شود به ***دعائم الإسلام***، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۲۰۳.
۵. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۲۵۱ ـ ۲٦۱.
٦. ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ***علل الشّرائع***، ج ۲، ص ٤۵۲.

کنند، و نیز اجازه دادند درصورتی‌که بخواهند می‌توانند رمیِ خود را در شب بعد، انجام دهند.[۱]

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم برای زیارت بیت‌الله شب‌ها به مکه می‌آمدند و مراجعت می‌نمودند.[۲]

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در منا در مسجد الخَیف سکنیٰ گزیدند، و دستور دادند که مهاجرین در طرف راست، و أنصار در طرف چپ اقامت کنند، و بقیهٔ مردم در اطراف آنان.

از آن حضرت تقاضا کردند که: "اجازه فرمایید تا منزلی در منا برای شما بسازیم!" اجازه نفرمود، و فرمود:

مِنیٰ مُناخُ مَن سَبَقَ؛[۳] "زمین منا بارانداز و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در سکنیٰ پیشی گیرد."

حضرت رسول‌الله در روز یازدهم، اول جَمْرهٔ أولیٰ و سپس جَمرهٔ وُسطیٰ و پس از آن جَمرهٔ عَقَبه را رمی کردند، هر کدام را به هفت ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می‌کردند، می‌گفتند: **اللهُ أکبَرُ**.

در جمرهٔ أولیٰ و وسطیٰ قبل از رمی رو به قبله ایستاده، و مدتی دعا خواندند، و سپس رمی کردند، ولی در جمرهٔ عقبه رو به قبله نایستادند، و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.[٤]

و آنچه مرحوم فیض در *محجّة* آورده است که در وقت رمی جمرهٔ عقبه باید

---

۱. رجوع شود به ***مسند أحمد***، ج ۵، ص ٤۵۰؛ ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱.
۲. ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۱٤٦؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۲۰۳.
۳. ***سنن أبی‌داود***، ج ۱، ص ٤۳٦ و ٤٤۸؛ ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۱۹۹.
٤. ***السّنن الکبری***، بیهقی، ج ۵، ص ۱٤۸؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۵، ص ۲۰۰.

رو به قبله ایستاد،[۱] ظاهراً سهو است.»[۲]

«روز سیزدهم را یومُ النّفرِ الثّانی گویند، یعنی روز کوچ دوم؛ و بر امام لازم است تا آن روز در منا بماند، گرچه بیشتر حجاج در روز نفر اول، از سرزمین منا خارج شده باشند.[۳]

مُعمّر بنِ عبدالله بنِ حَراثة، رحل رسول خدا را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار شوند، چون رسول خدا خواستند سوار شوند گفتند: **"ای معمّر، این رحل باز شده است و محکم نیست!"**

معمّر گفت: "پدرم و مادرم فدایت باد! من آن را محکم بستم، همان‌طورکه همیشه برای شما بستم، ولیکن بعضی از حسودانی که از این موقعیت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند، آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و دیگری را به‌جای من بگمارید!" رسول خدا فرمود: **"من چنین کاری نمی‌کنم!"**

باری، معمّر همان کسی است که سر رسول خدا را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش گفتند: "ای معمّر، گوش رسول خدا در دست توست! و تیغ سرتراش نیز در دست توست!"

معمّر گفت: "سوگند به خدا که من این را برای خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!"[٤]»[٥]

«شب‌های یازدهم و دوازدهم را باید در منا بود؛ گرچه انسان می‌تواند این شب‌ها را در مکه یا در مسجدالحرام باشد و به عبادت و ذکر خدا بگذراند، ولی آثار

---

۱. ***المحجّة البیضاء***، ج ۲، ص ۱۷۹، به نقل از شیخ صدوق در *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ٥٤٨.
۲. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۲٤ ـ ۲۲٦. (علامه طهرانی)
۳. رجوع شود به ***السّرائر***، ج ۱، ص ٦۱۲؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۱٤، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.
٤. ***الکافی***، ج ٤، ص ۲٥۰ و ۲٥۱.
٥. ***امام شناسی***، ج ٦، ص ۲۲۸. (علامه طهرانی)

منا بر او بار نمی‌شود. گرچه اشکال ندارد که در آنجا هم باشد، ولی مَبیت در منا مستحب است؛ مَبیت یعنی بیتوته کردن. اعمال منا فقط سنگ‌زدن نیست، جان من! شب را در آنجا بودن و از حال‌وهوای آن شب‌های منا بهره‌بردن، حساب خود را دارد.

برای بسیاری از اولیای خدا و بزرگان، آن حالات توحیدی که در هنگام حج پیدا شده، در منا بوده است؛ نه در عرفات و سایر جاها. عرفات و جاهای دیگر به‌جای خود؛ آنها حالات و مسائل خاص خود را داشتند. عرفات به‌جای خود، مشعر به‌جای خود؛ ولی آن حالات توحیدیهٔ عجیب در همین سه روزی که در منا بوده‌اند، حاصل شده است. منا را باید بسیار قدر دانست و بسیار روی آن حساب باز کرد.

اگر انسان برای انجام اعمال به مکه می‌رود، خوب است پس از انجام اعمال، دوباره به منا بازگردد؛ یا اینکه اعمال را به بعد از روز دوازدهم موکول کند و با خیال آسوده در روز دوازدهم انجام دهد. چراکه کسی او را ملزم نکرده است که حتماً اعمال را زود انجام دهد و از احرام راحت شود. نه، انسان می‌تواند به‌آرامی و با خیال راحت، روز دهم، یازدهم و دوازدهم را در منا بگذراند و سپس به مکه برود. حتی پس از آن هم باز عجله‌ای برای انجام اعمال نیست. آنجا کسی منتظر شما نیست؛ باید راحت و در فرصت مناسب انجام داد.

فکرِ انجام دادن اعمال نباید شما را مشغول کند؛ بلکه باید آن را به‌عنوان عملی که در آینده انجام خواهید داد در نظر بگیرید. مثلاً یک روز بگذرد و اعمال را در مکه انجام ندهید؛ دو روز بگذرد و انجام ندهید؛ سه روز بگذرد و انجام ندهید. بگذارید خلوت‌تر شود؛ مَطاف خلوت‌تر شود؛ مَسعیٰ خلوت‌تر شود.

چه کسی گفته است که حتماً باید بلافاصله پس از انجام ذبح و تراشیدن سر، به‌سرعت به‌سمت مکه رفته، اعمال را انجام داد و لباس احرام را از تن درآورد؟ گرچه پس از قربانی و [حلق]، می‌توان لباس عادی پوشید، اما بهتر است بگذارد در فرصت مناسب انجام دهد؛ بگذارد بر بستر زمان حرکت کند و زمان او را به جلو ببرد. او جلوتر از زمان حرکت نکند؛ بلکه حال خود را با گذشت زمان، عادی و موازی با آن قرار دهد

و مثلاً روز دوازدهم اعمال را انجام دهد. برای خود بنده بارها اتفاق افتاده است که گاهی حتی دو یا سه روز پس از بازگشت از منا به مکه، هنوز اعمالم را انجام نداده بودم.»[۱]

مسجد الخَیف[۲]

«مساجد مختلف فی‌حدّ‌نفسه دارای یک درجه از اهمیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه‌نظر شرافت، عارضی است که بدانها داده شده است. مسجد خَیف و مسجدالنّبی به‌واسطهٔ شرافت عابدین و ناسکین در آنها ـ که حضرت اسماعیل و اسحاق و سایر

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۳۰ هـ.ق، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

۲. **مسجد الخَیف**: «خَیف» در لغت به دامنهٔ کوه یا زمینی گفته می‌شود که میان دو کوه واقع شده یا از زمین‌های هم‌جوار خود بلندتر باشد.[۱] به همین دلیل، به مسجدی که در دامنهٔ کوه صفائح (صابح) منا ساخته شده، «مسجد خیف» گفته می‌شود.

• مسجد خیف مهم‌ترین مسجد سرزمین منا در مکهٔ مکرمه است. امروزه این مسجد در ۲۵ هزار مترمربع مساحت بازسازی شده و تنها در ایام حج به‌روی نمازگزاران گشوده است.

• رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در این مسجد نماز اقامه فرموده‌اند[۲] و یکی از خطبه‌های شریف ایشان در حجّةالوداع در این مسجد ایراد شده است.[۳] در حدیثی از حضرت امام باقر علیه‌السّلام آمده است که هفتصد پیامبر[٤] و در حدیثی دیگر، هزار پیامبر[٥] در این مسجد نماز گزارده‌اند. امام صادق علیه‌السّلام نیز به نماز گزاردن در این مسجد توصیه فرموده‌اند.[٦]

• در دعای سِمات وارد است که خداوند متعال در این مکان بر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام تجلّی فرمود.

• هم‌چنین دومین مرتبه‌ای که حضرت جبرئیل علیه‌السّلام در حجّةالوداع، پیامبر اکرم را مأمور اعلام جانشینی امیرالمؤمنین علیهماالسّلام و بیعت‌گرفتن از مردم برای ایشان نمود، در این مسجد بوده است.[۷] (محقق)

۱) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۵۱۹؛ ***النّهایة***، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۹۳؛ ***لسان العرب***، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲) ***الکافی***، ج ٤، ص ۵۱۹.

۳) ***همان***، ج ۱، ص ٤۰۳.

٤) ***همان***، ج ٤، ص ۲۱٤.

۵ و ٦) ***همان***، ص ۵۱۹.

۷) ***روضة الواعظین***، ج ۱، ص ۹۰؛ ***الاحتجاج***، ج ۱، ص ۵۷.

انبیا و حضرت رسول‌الله بوده‌اند ـ مشرّف به فضیلت و کرامت شده‌اند. قبر حضرت سیدالشهدا و تربت آن حضرت و زمین کربلا به برکت بدن مطهر و علقهٔ مثالیهٔ آن حضرت به آن زمین فضیلت پیدا کرده است؛ نه‌آنکه زمین فی‌حدّنفسه دارای شرافت بود و خدا خواست که آن حضرت در آن زمین شریف مدفون شوند و در اثر برکت آن زمین متبرّک گردند؛ این مطلب خلاف واقع است.

باده از ما مست شد نی ما ازو قالب از ما هست شد نی ما ازو
باده در جوشش گدای جوش ماست چرخ در گردش اسیر هوش ماست[1]

در *کافی* از ابن‌أبی‌عمیر از بعضی از اصحابش روایت می‌کند که:

قالَ: قُلتُ لِأبی‌عَبدِاللَه علیه‌السّلام: إنّی لَأکرَهُ الصَّلاةَ فی مَساجِدِهِم.

فَقالَ: **لا تَکرَه، فَما مِن مَسجِدٍ بُنِیَ إلّا عَلیٰ قَبرِ نَبیٍّ أو وَصیِّ نَبیٍّ قُتِلَ فَأصابَ تِلکَ البُقعَةَ رَشَّةٌ مِن دَمِهِ، فَأحَبَّ اللَهُ تَعالیٰ أن یُذکَرَ فیها. فَأدِّ فیها الفَریضَةَ و النَّوافِلَ و اقضِ فیها ما فاتَکَ.**[2]

"می‌گوید: به حضرت صادق علیه‌السّلام عرض کردم: برای من ناخوشایند است که در مساجد آنها (منظور مساجد عامه و اهل تسنن است) نماز بخوانم.

حضرت فرمودند: ناخوشایندت نباشد؛ چون هیچ مسجدی از مساجد بنا نمی‌شود، مگر بر قبر پیامبری و یا وصیّ پیامبری که کشته شده باشد؛ و چون یک رشّه از خون او (مقدار کم و اندک) در آن زمین اصابت کرده باشد، خداوند تعالیٰ دوست دارد که به برکت آن رشّه از خون آن پیامبر و وصیّ پیامبر مقتول، در آن بقعه نام او برده شود.

نمازهای واجب خود را در این مسجدها بخوان و نوافل خود را بخوان و آنچه از تو فوت شده است، قضا کن."

... بعضی از مساجد معلوم و مشهود است که نورانی است و انسان در داخل

---

۱. ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر اول، ص ۱.
۲. ***الکافی***، ج ۳، ص ۳۷۰.

آن احساس نشاط و سبکی و روحانیت می‌کند؛ و این به‌واسطهٔ خلوص نیت سازندهٔ مسجد و معمار و کارگران و نمازگزاران در آن است که وجداناً فضای معنوی مسجد را نورانی می‌کند و سقف و دیوار و زمین را زنده و باشعور می‌گرداند؛ گرچه عامهٔ مردم از این سرّ بی‌خبر باشند.

مرحوم آیةالله جمال‌العارفین، حاج شیخ جواد انصاری همدانی ـ أسکَنَهُ اللهُ بُحبوحةَ جِنانِه ـ می‌فرمودند:

> روزی وارد در مسجدی شدم؛ دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است و دو صف از ملائکه در پشت سر او صف بسته و به او اقتدا نموده‌اند؛ و این پیرمرد خود ابداً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: **"کسی که در نمازهای واجب یومیهٔ خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید، دو صف از ملائکه، و اگر یکی از آنها را بگوید، یک صف از ملائکه به او اقتدا می‌کنند که درازای آن فی‌مابین مشرق و مغرب باشد."**[1]

این از آثار قهریهٔ ملکوتیهٔ اذان و اقامه است؛ گرچه اذان‌گویان و اقامه‌گویان خود مطلع نباشند.

هم‌چنین از آثار قهریهٔ خلوص نیت و درجات قرب نمازگزاران و مناجات‌کنندگان، پاکی محل و طهارت و نورانیت مکان و زمان می‌گردد؛ کوه طور به‌علت تجلّی نور حق در موسای کلیم منوّر شد. و کوه ساعیر و جبل فاران و بیت‌إیل و بِئر سَبع و بقیهٔ محل‌های نورانی و معبدهای اولیای خدا، به‌واسطهٔ تجلّی نور حق در حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و در حضرت عیسی و اسحاق و یعقوب و سایر انبیای گرامی، مطهر و منوّر گردیده است.»[2]

«مسجدالخیف در منا قرار دارد و اکنون بسیار توسعه پیدا کرده است؛ آن

---

۱. ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۲٥٤ ـ ۲٥۹. (علامه طهرانی)

مسجد، محل تجلیات الهیه بر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام و هم‌چنین بر بسیاری دیگر از انبیا بوده است.[۱] رفتن به آن مسجد بسیار مهم است. اگر سعی کنید در همان سه روزی که در منا هستید به آن مسجد بروید و نمازهای ظهر و عصرتان را آنجا بخوانید، فواید بسیاری نصیبتان می‌شود.[۲]»[۳]

«حضرت حاج سید هاشم حداد می‌فرمودند:

مسجدالخَیف در سرزمین منا هم خیلی عجیب بود، و غالباً اوقات را در ایّام التّشریق در آنجا به‌سر می‌بردیم. و داستان توحید در تمام مظاهر و اعمال حج بسیار ظاهر و قوی بود، بالأخص در مسجدالحرام و مسجدالخیف.»[٤]

---

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۱٤؛ ***مصباح المتهجّد***، ج ۱، ص ٤۱۸.

۲. رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ٥، ص ۲٦۸ ـ ۲۷۰؛ ج ۱٤، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۳.

۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

٤. ***روح مجرّد***، ص ۱٤۲. (علامه طهرانی)

بخش ششم: سایر اماکن

بسم اللَه الرّحمٰن الرحیم

غار حِراء[1]

---

۱. **غار حِراء**: کوه نور یا جَبَل‌النّور، کوهی در شمال شرقی مکهٔ مکرمه است. فاصلهٔ کوه نور تا مسجدالحرام یک فرسنگ (حدود شش کیلومتر) است. غار حراء در بالاترین نقطهٔ کوه نور واقع شده است.

• انتهای غار کاملاً به‌سوی مسجدالحرام و کعبهٔ معظمه، و دهانهٔ آن تقریباً به‌سمت بیت‌المقدس است. از بالای کوه نور، مسجدالحرام دیده می‌شود.

• رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پیش از بعثت، هر سال مدتی را در آن مکان شریف به خلوت و عبادت می‌گذراندند.[1] از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده است که:

پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هر سال در غار حراء خلوت می‌گزید؛ من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید.[2]

طبق برخی روایات، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها خوراک لازم را برای رسول خدا تا غار می‌برده‌اند.[3]

• بعثت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم با وحی سورهٔ مبارکهٔ علق، در ۲۷ رجبِ سال چهلم عام‌الفیل، و در غار حراء روی داده است.[4]

• هم‌چنین روایت شده است که در بنای کعبهٔ معظمه از سنگ‌های این کوه استفاده شده است.[5] (محقق)

۱) رجوع شود به *أخبار مکّة*، فاکهی، ج ٤، ص ۸۵ ـ ۸۸؛ *أخبار مکّة*، ازرقی، ج ۱، ص ۷؛ *شفاء الغرام*، ج ۱، ص ٤٦۲ و ٤٦۳.

۲) *نهج البلاغة* (صبحی صالح)، ص ۳۰۰. ⇦

«حِراء (با کسرهٔ حاء) نام کوهی است از کوه‌های جَبَلُ النّور در نزدیکی مکهٔ مکرّمه، و در آنجا غاری است که رسول خدا اوقات عزلت و خلوت خود را قبل از زمان پیغمبری، در آنجا به‌سر می‌بردند.

این حقیر یک بار به زیارت آن غار مشرّف شده‌ام و حقاً غار عجیبی است از جهت موقعیت و انتخاب؛ زیرا این غار گرچه غار کوچکی است و فقط به قدر مساحت دو نفری که در آن نماز بخوانند می‌باشد و سقفش هم ارتفاعی ندارد، ولی در قلهٔ یکی از آن سلسله جبال به‌هم‌پیوسته می‌باشد که راهش بسیار مشکل است و تقریباً از دامنهٔ کوه تا فراز قله که غار است یک ساعت به طول می‌انجامد، و قسمت سوم بالای آن که متصل به غار است بسیار صعب‌العبور است، جاده ندارد و راه کوهی هم ندارد و بر روی سنگ‌های لغزنده باید انسان برود تا برسد.

و تا کسی خودش نرود و نبیند، عظمت مقام و جلالت امر رسول خدا را نمی‌فهمد که برای دوری از خلق و اجتماعات مسموم مکهٔ آن روز، چگونه کعبه و مسجدالحرام را رها می‌کرده و تک‌وتنها در یک فرسخی مکه در فراز چنین کوهی شب‌ها و روزها با خدای خود راز و نیاز می‌داشته است.»[1]

«غار حراء اکنون دیگر متصل به مکه است و برای خود حکایاتی دارد. اگر می‌خواهید به آنجا بروید، بهتر است که پس از نماز صبح حرکت کنید تا بتوانید در آن خنکی بروید و هوا گرم نباشد؛ زیرا هوا بسیار گرم است و این گرما ممکن است اذیت کند. آرام‌آرام بروید و آنجا در خود غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید. پس از آن، اگر خواستید، مقابل غار مکانی است که می‌توانید در آنجا بنشینید؛ مسجدالحرام

⇦ ۳) رجوع شود به ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۱۰۵.

٤) رجوع شود به ***صحیح البخاری***، ج ٦، ص ۸۸؛ ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۱۰۸.

٥) ***المصنّف***، صنعانی، ج ٥، ص ۹۲.

۱. ***امام شناسی***، ج ۱۲، ص ١٥٤، تعلیقه. (علامه طهرانی)

از آن دور پیداست و حتی کعبه هم برای افرادی که چشمشان تیزبین است، پیداست. آن هم عظمتی دارد.»[۱]

«پیغمبر آخرالزمان که تک‌وتنها حرکت می‌کند و از مکه به بالای کوه حراء می‌رود، و یک روز، دو روز، یک هفته، دو هفته و بعضی اوقات یک ماه در آنجا می‌ماند ـ که حضرت خدیجه آن راه سخت را طی می‌کند و برای ایشان بعضی اوقات غذا می‌برد ـ اینها برای چیست؟

انسان باید فکر کند و ببیند آیا واقعاً اینها طُرُقی است که مُوصِل است؟ یا اینکه نه، آنان خواستند سرگرم شوند و آنجا بنشینند و در آثار طبیعت تفکر کنند؟ نه، اینها نیست. هدف آنان جز دوری از ازدحام و غوغا، نشنیدن سروصدای این شیاطین عالم، سکوت کردن در مقابل آنان و جمع شدن نفس، هیچ نبوده است.

درست است که پیغمبر، پیغمبر آخرالزمان است، خاتم‌النّبیین است و تمام کمالات و صفات در او جمع است؛ ولی همین پیغمبر که چنین و چنان است این کارها را انجام می‌داد.

نبوت پیغمبر در أزلُ‌الآزال نبود که تمام مدارج و معارج به آن حضرت داده شود و بعد خداوند تصنّعاً بفرماید: بلند شو این کارها را بکن تا مردم یاد بگیرند چگونه از کوه حراء بالا بروند! نه، تمام این زحمات و سختی‌ها برای رسیدن به آن مقصود بوده است.

مقصود هم که حاصل ارادهٔ خداست و ارادهٔ خدا هم ازلی است. پس تمام نبوت و ولایت و اینها، از اختیار پیغمبر و امیرالمؤمنین است و خارج نیست. تمام قدم‌های آنان علم، ادب و تربیت است و باید در صراط، مربی و معلم ما قرار گیرد.»[۲]

«خدا مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ را رحمت کند. در آن سفر اولی که ما

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)
۲. ***آیین رستگاری***، ص ۱۷۰. (علامه طهرانی)

خدمت ایشان بودیم، من هفده‌ساله بودم؛ آن زمان با ایشان و به‌اتفاق دوستانشان به غار حراء رفتیم.

از صبح که از پایین کوه راه افتادیم تا به بالا برسیم، هر نفر از ما دست‌کم ده لیوان آب و امثال آن نوشید. دو قدم می‌رفتیم و از پا می‌افتادیم؛ گرما و عطش آن‌قدر غلبه می‌کرد؛ چون در هوای گرم و در فصل بهار به آنجا رفته بودیم.

آن‌وقت حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها در تمام این مدت به رسول خدا صلّی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم رسیدگی می‌کرد. پیغمبر هم که از پیش خود به غار حراء نمی‌آمدند؛ بلکه دستور داشتند؛ باید به مکانی خلوت می‌آمدند، باید این مکان عزلت را اختیار می‌کردند؛ باید در مکانی می‌بودند که هیچ تعلّقی به ظواهر، و حتی تعلّق به همسر نیز در آنجا راه نداشته باشد.»[1]

«چند سال پیش [در مکه] می‌خواستم تنها به غار حراء بروم و به کسی هم نگفتم. وقتی که حرکت کردم، اتفاقاً خیلی پول هم در جیبم نبود و بسیار مختصر بود؛ به‌اندازه‌ای که شاید فقط پول رفت‌وبرگشت بود. به آنجا رفتم و در غار حرا، قسمت جلو و رو به مکه نشستم و خودم را در ۱۴۰۰ سال پیش بردم؛ زمانی که رسول خدا در این غار می‌آمد و روزها و هفته‌ها را بدون ارتباط با شهر و بستگان در این غار می‌گذراند. او دنبال چه می‌گشت و چه دردی داشت که مکه و بستگان را رها کرده و به اینجا می‌آمد؟ خیلی خبرها بود، خیلی خبرها بود.

یک مسئله‌ای که به نظرم آمد، این بود: حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها ـ این زن بزرگوار و بی‌نظیر ـ می‌آمد درحالی‌که یک کلام به پیغمبر نمی‌گفت: "کجا بلند می‌شوی می‌روی؟ تو شوهر من هستی و ما در زیر یک سقف زندگی می‌کنیم، اما هفته‌ها بلند می‌شوی و بدون آب و غذا می‌روی! من هم که نمی‌توانم تو را رها کنم؛ باید برای تو غذا بیاورم، آب بیاورم؛ احتمال مریض شدن است، برای تو دارو بیاورم!"

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳۴. (آیة‌الله طهرانی)

گاهی اوقات اقامت پیغمبر در غار حراء چهل روز یا هفته‌ها طول می‌کشید، اما این زن یک کلام حرف نزد و اعتراض نکرد؛ بلکه دربست در اختیار او بود! این راه را می‌آمد و بعضی از اوقات با پای پیاده می‌آمد.

من همین‌طور داشتم فکر می‌کردم که فاصلهٔ بین اینجا تا مکه چقدر است؟ کم است؟ زیاد است؟ چطور است؟! بعد یک بنده خدای فقیری آمد و دیدم که باید پول تهِ جیبم را به او بدهم و در هنگام بازگشت، بی‌زحمت پیاده برگردم! پول را دادیم ـ شاید ده ریال بود ـ و برای برگشتن پول نداشتیم و لذا پیاده آمدیم.

در آنجا به ما گفتند: یک خُرده راه بیا، بیا، بیا... قشنگ، خوب این خیابان را برو، بعدش به آنجا برو تا بفهمی روزها که مادرت می‌آمد، این راه و این مسیر را چطور می‌آمد! این‌طور نبود که [همیشه] با مرکب باشد؛ بلکه بعضی از اوقات با مرکب بود و خیلی از اوقات هم با پای پیاده بود. همهٔ اینها اسرار است که چرا به این نحو بود! این‌قدر آمدم و آمدم تا خسته شدم و چند جا نشستم و دیگر نتوانستم حرکت کنم؛ تااینکه به محل خودمان رسیدم، درحالی‌که محل خودمان نزدیک مسجدالحرام بود و خیلی دور نبود.»[1]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

دوران خوشیِ پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم آن زمانی بود که در غار حراء بودند؛ آن زمانی که فاصله و انعزال [از خلق] گرفته بودند و به آنجا می‌آمدند. و پیغمبر در غار حراء در مراتبی بودند که حتی صحبت با ملائکهٔ مقرّب، مانند جبرئیل علیه‌السّلام را نمی‌خواستند؛ یعنی آن صحبت، آن حال [خاص] را از ایشان می‌گرفت.

ایشان در مرتبه‌ای بودند که حاضر نمی‌شدند از آن مرتبهٔ ذات ـ که مرتبهٔ هوهویّت ذات رسول‌الله با ذات پروردگار است و در آنجا فقط یک حقیقت، یک فهم و یک شعور باقی می‌ماند ـ خود را تنزّل دهند و با جبرئیل صحبت

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *کرمان: ۱۵ محرّم‌الحرام ۱۴۳۲ هـ.ق*. (آیة‌الله طهرانی)

کنند؛ همان جبرئیلی که برای انبیا وحی می‌آورد و واسطهٔ بین آنان و مقام تقدیر و مشیّت و نزول فیض وحی بود؛ همان بلندمرتبه‌ترین ملَک مقرّب پروردگار که ملک علم است.

آری، حضرت جبرئیل مَلک علم است و تمام علومی که برای همهٔ خلائق از ناحیهٔ پروردگار حاصل می‌شود، به‌واسطهٔ حضرت جبرئیل علیه‌السّلام است، اما قضیه و مسئله چیست؟ ایشان نمی‌توانستند از آن مرتبه پایین بیایند!»[1]

«وقتی که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم مأمور شدند و آیه نازل شد: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ﴾؛[2] "بلند شو و بیا!" حافظ در اینجا حکایت از این معنا می‌کند و می‌گوید:

من‌کـه ملول گشـــتمی از نفس فرشـــتگـان
قـال و مقـال عـالمی می‌کشـــم از برای تو[3]

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ هم این شعر را بسیار می‌خواندند.

"من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان" یعنی پیغمبر در جایگاهی بود که حتی حوصلهٔ سخن گفتن با ملائکه را هم نداشت. درحالی‌که اگر آنان بیایند و ما یکی از پایین‌ترینِ آنان را هم ببینیم، تمام وقتمان را دربست در اختیار آنان می‌گذاریم؛ اما رسول خدا اصلاً حوصلهٔ صحبت‌کردن نداشت!

"قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو" آن‌وقت باید رسول خدا برخیزد و به مکه برود و سراغ ابوسفیان، ابوجهل، ابوبکر، سلمان و اباذر برود؛ آن هم با اخلاق نیکو، صبر و پایداری یک‌به‌یک نزد آنان برود. اما درمقابل علیه ایشان جنگ راه

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳٤. (آیةالله طهرانی)

۲. سوره علق (۹٦) آیه ۱ و ۲. ***امام شناسی***، ج ۱۱، ص ۲۰:
«بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است * انسان را از علق (خون بسته شده و یا سلولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است.»

۳. ***دیوان حافظ*** (قزوینی)، غزل ٤۱۱.

بیندازند، دندانشان را بشکنند، صورتشان را مجروح کنند، پیشانی‌شان را بشکنند به‌طوری‌که دانه‌های خُود در استخوان سرشان فرو برود.[۱] این است معنای: قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو. آیا ما نیز این‌گونه تحمّل می‌کنیم؟»[۲]

«لذا مرحوم والد می‌فرمودند:

وقتی که امر به رسالت آمد و خداوند امر کرد و جبرئیل آمد و دستور برای رسالت داد: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ * خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ﴾، و حضرت مأمور شدند که دیگر در غار حراء نمانند، یعنی آن دوران سازندگی و پرداختگی رسول خدا به مرتبهٔ کمال رسیده؛ اکنون باید با بقای به ذات، یعنی بقاء بالله ـ که ذات پروردگار با او اتحاد پیدا کرده است ـ با آن موقعیت به میان مردم بیایند.»[۳]

جبَل الثّور[٤]

---

۱. رجوع شود به ***البدء و التّاریخ***، ج ٤، ص ۲۰۲؛ ***المغازی***، واقدی، ج ۱، ص ۲٤۷.

۲. ***عنوان بصری***، ج ۷، ص ۲٦۱. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳٤. (آیةالله طهرانی)

٤. **کوه ثَور**: در جنوب مکهٔ مکرمه و در راه یمن قرار دارد. شهرت این کوه به‌سبب وجود غاری است که حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در آغاز هجرت به مدینه، برای رهایی از دست مشرکان، در لیلةالمَبیت به آنجا پناه بردند.

پس از آنکه خداوند متعال، رسول اکرم را از توطئهٔ مشرکان برای قتل ایشان آگاه ساخت، مقرّر شد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در بستر آن حضرت بخوابند و پیامبر شبانه مکه را به‌سمت یثرب ترک فرمایند. آن حضرت برای رهایی از دست مشرکان قریش که در جستجوی ایشان بودند، به همراه ابوبکر در غار ثور پنهان شدند و سه شبانه‌روز در آنجا اقامت گزیدند. در این غار، به برکت اقامت حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در آن، معجزات متعددی روی داد؛ همچون تنیده‌شدن تار عنکبوت در برابر ورودی آن، و لانه‌کردن دو کبوتر وحشی و بنا بر روایتی، روییدن درختی در مقابل آن حضرت.

مشرکان در جستجوی رسول خدا تا در غار ثور نیز آمدند، اما خداوند متعال آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که تعقیب‌کنندگان قریش با دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه ⇦

«کوهی هست که به آن می‌گویند: جَبَل‌الثَّور. این کوه، کوهی بوده است که وقتی کفّار، حضرت رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را تعقیب کردند، حضرت به‌اتفاق أبی‌بکر به آن غار رفتند و در آنجا مخفی شدند. امروزه هم اگر انسان به رانندهٔ ماشینی پول بدهد، معمولاً افراد را می‌برند. اگر حالی داشتید، خوب است به آنجا بروید.»[1]

شعب ابی‌طالب[2]

⇦ رسیدند که غار متروک است و کسی وارد آن نشده است.* (محقق)

*_الطّبقات الکبری_، ج ۱، ص ۱۷٦ و ۱۷۷؛ _البدایة و النّهایة_، ج ۳، ص ۱۷۵ ـ ۱۹۱.

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، _احکام و اسرار حج_، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. **شِعب ابی‌طالب**: دره‌ای بود در نزدیکی مسجدالحرام که پشت کوه صفا و مروه و در دهانه و فاصلهٔ کوه أبوقُبیس و کوه خَندَمه قرار داشت.[1] فضای بازی که در پایین کوه أبوقبیس قرار دارد، مکانی است که شعب ابی‌طالب در آن قرار داشته است.

• امروزه فقط بخشی از محلهٔ شعب ابی‌طالب باقی مانده که نام آن «سوق اللّیل» و بر فراز کوه است و بیشتر خانه‌ها و اماکن تاریخی شعب، در توسعهٔ مسجدالحرام، در محدودهٔ مسجد قرار گرفته و سنگ‌فرش شده است.[2]

• شعب ابی‌طالب محل ولادت حضرت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بوده است[3] و به‌همین‌جهت به «شعب مَولد» نیز شهرت دارد.[4]

• خانهٔ حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها و محل زندگی ایشان با پیامبر اکرم نیز در این منطقه بوده و حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها در آنجا متولد شده‌اند.[5]

• در اول محرم سال هفتم بعثت، رسول خدا به‌همراه بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب در محاصرهٔ اقتصادی سایر خاندان‌های قریش در شعب ابی‌طالب قرار گرفتند. این محاصره با هدف جلوگیری از نفوذ و گسترش اسلام انجام شد. مشرکان جلسه‌ای تشکیل دادند و عهدنامه‌ای نوشتند و در داخل کعبه آویختند، مبنی بر اینکه هرگونه خریدوفروش و معاشرت با بنی‌هاشم ممنوع است؛ و سوگند یاد کردند که تا دم مرگ طبق این موازین عمل کنند، مگر آنکه بنی‌هاشم، حضرت رسول را برای کشتن به آنان تسلیم نمایند. حضرت ابوطالب علیه‌السّلام، بنی‌هاشم را فراخواند و حمایت از پیامبر را بر عهدهٔ آنان گذاشت. ایشان دستور داد بنی‌هاشم از محیط مکه به شعب ابی‌طالب، که دارای خانه‌های کوچک و سایبان‌های مختصری بود، منتقل شوند و در آنجا سکنیٰ گزینند. ⇦

«شعب ابی‌طالب مکانی است که کفار قریش سه سال پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم را محبوس کردند. در آن سه سال بر پیغمبر بسیار سخت گذشت.»[۱]

قبرستان ابوطالب[۲]

⇦ محاصرهٔ شعب سه سال به طول انجامید. فشار و سختگیری‌ها به‌حدی رسید که نالهٔ فرزندان بنی‌هاشم به گوش مشرکان مکه می‌رسید. و در سال دهم بعثت، با معجزه الهیِ خورده‌شدن پیمان‌نامه توسط موریانه، این محاصره پایان یافت.[۶] (محقق)

۱) ***تاریخ و آثار اسلامی مکّه مکرّمه و مدینه منوّره***، ص ۹۹.

۲) ***آثار اسلامی مکّه و مدینه***، ص ۱۸۳.

۳) ***الکافی***، ج ۱، ص ٤۳۹.

٤) ***تاریخ و آثار اسلامی مکّه مکرّمه و مدینه منوّره***، ص ۹۹.

۵) ***آثار اسلامی مکّه و مدینه***، ص ۱۸۳.

٦) ***الطبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱٦۳ و ۱٦٤؛ ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۲۳٤ ـ ۲۳٦؛ ***البدایة و النّهایة***، ج ۳، ص ۸٤ ـ ۸٦.

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. **قبرستان ابوطالب**: قدیمی‌ترین قبرستان شهر مکهٔ مکرمه است که در دامنهٔ کوهی به نام حَجون قرار داشته و امروزه در شمال شرقی مکه و بر سر دوراهی منتهی به مسجدالحرام و کوه حجون واقع است.

• این قبرستان به نام‌های «مقبرةُ المَعلاة»، «جَنّةُ المَعلاة» و «مقبرهٔ قریش» یا «مقبرهٔ بنی‌هاشم» و نزد ایرانیان به «قبرستان ابوطالب» نیز مشهور است.

• از حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم نقل شده است که دربارهٔ این مقبره فرمودند: «**نِعمَ الشِّعبُ و نِعمَ المَقبرة**؛ نیکو شعب و نیکو قبرستانی است.

• بزرگانی چون: عبدمناف، هاشم، حضرت عبدالمطّلب علیه‌السّلام، حضرت ابوطالب علیه‌السّلام، حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها، و حضرت یاسر و حضرت سمیه (اولین شهدای اسلام) در این قبرستان مدفون هستند.

• این مکان پس از قبرستان شریف بقیع در مدینهٔ منوّره، همواره در کانون توجه مسلمانان و حج‌گزاران و زائران، مخصوصاً شیعیان، قرار داشته و از زیارتگاه‌های شیعه به‌شمار می‌رود.»* (محقق)

* رجوع شود به ***أخبار مکّة***، فاکهی، ج ٤، ص ۵۰ ـ ٦۱؛ ***أخبار مکّة***، ازرقی، ج ۲، ص ۲۰۹ ـ ۲۱.

«قبرستانی که نزدیک پل حَجون قرار دارد، همان قبرستان ابوطالب علیه‌السّلام است. حضرت خدیجه و حضرت عبدالمطّلب و حضرت ابوطالب علیهم‌السّلام و بسیاری دیگر از افراد، از جمله برخی فرزندان رسول خدا نیز در آنجا مدفون هستند.[۱]»[۲] «هر وقت که رفقا به مکهٔ معظمه مشرّف شدند، حتماً در قبرستان شعب ابی‌طالب حضور پیدا کنند.»[۳]

مقام حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها

«حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها واقعاً زن عجیبی بودند و بر گردن همهٔ ما حق دارند؛ همهٔ ما. واقعاً از عباراتی که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم راجع به حضرت خدیجه می‌فرمودند،[۴] به‌دست می‌آید که حضرت خدیجه پشت‌وپناه پیغمبر بوده‌اند؛ این‌قدر این زن تمام وجود خود را وقف پیغمبر کرده بود. تمام اموالش را همان روز اول به پیغمبر بخشید؛ یعنی همان روز اول پس از عقد آمد و گفت:

من غیراز این اموال چیزی ندارم؛ تمام اینها در اختیار شما و برای تبلیغ باشد و شما اینها را به هر کیفیت و به هر نحو که می‌دانید به مصرف برسانید.[۵]

این اولین کاری بود که ایشان انجام دادند.

و بعد حضرت خدیجه به‌واسطهٔ آن شخصیت و شأنی که داشتند، بسیاری از

---

۱. رجوع شود به ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۸٤ و ۲۲۹ ـ ۲۳۷ و ٤۰٦؛ ***الطّبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱٦۲ ـ ۱٦٤.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱٦۰. (آیةالله طهرانی)

٤. رجوع شود به ***الإستیعاب***، ج ٤، ص ۱۸۲۱ ـ ۱۸۲٤؛ ***أسد الغابة***، ج ٦، ص ۸۳ ـ ۸۵؛ ***الإفصاح فی الإمامة***، ص ۲۱۷؛ ***روضة الواعظین***، ج ۲، ص ۲٦۹؛ ***کشف الغمّة***، ج ۱، ص ۳٦۰؛ ***بحار الأنوار***، ج ۱٦، ص ۱ ـ ۳ و ۷ و ۸.

۵. رجوع شود به ***الکافی***، ج ۵، ص ۳۷۵؛ ***معانی الأخبار***، ص ۵۳؛ ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۱٤۰؛ ***بحار الأنوار***، ج ۱٦، ص ۲۸ و ۲۹؛ ج ۱۹، ص ٦۳.

موانع را از پیش پای پیغمبر برمی‌داشتند. حتی از نظر فیزیکی نیز، وقتی که مشرکین درصدد ایذاء و اضرار به رسول خدا برمی‌آمدند، حضرت خدیجه خود را سپر بلا قرار می‌دادند و متحمّل سنگ می‌شدند تا به پیغمبر اصابت نکند. ایشان چنین زنی بودند.[۱]»[۲]

«در آن سه سالِ شعب ابی‌طالب، حضرت خدیجه واقعاً چه زحماتی متحمّل شد! ایشان پشت‌به‌پشت پیغمبر ایستاد، صحنه را خالی نکرد و پیغمبر را با تکلیفش رها نکرد و نگفت: تو رسول‌الله هستی و تکلیف داری، من چه گناهی کرده‌ام که باید پابه‌پای تو بایستم؟! تو رسول‌الله هستی و اجرش را هم می‌بری، من چرا باید این مسائل را متحمّل بشوم؟!

حضرت خدیجه خودش را در رسالت پیغمبر شریک احساس می‌کرد. اصلاً حساب زن‌وشوهری نبود؛ بلکه می‌گفت: پیغمبر یکی، من هم یکی! من باید بیایم و از او دفاع کنم تا به مقصدش برسد؛ که اگر دفاع نکنم و ایشان مورد آزار قرار بگیرد، کار پیش نمی‌رود و از مقصدش باز می‌ماند.

تا حضرت خدیجه به غار حراء نمی‌رفت و برای ایشان غذا نمی‌بُرد ـ آن هم هفته‌ای چند بار از مکه تا غار حراء که یک قدم و دو قدم نبود ـ آن حضرت نمی‌توانست آنجا عبادت کند و آن دوران را سپری نماید. مگر پیغمبر برای خوش‌گذرانی به غار حراء می‌رفت؟! می‌رفت که بساط عیش‌ونوش راه بیندازد؟! طبعاً کسانی که به غار حراء رفته‌اند، دیده‌اند آنجا چه خبر است!

پیغمبری که در مدت آن اربعین، نباید به شهر بیاید و حتی چشمش نباید به یک آدم بیفتد و اگر بیفتد [حال حضورش] خراب می‌شود، چه‌کسی باید برای او غذا بیاورد؟ چه‌کسی باید به او برسد؟ چه کسی باید این مسائل را درنظر بگیرد؟ چه کسی باید این کار را انجام می‌داد؟

---

۱. رجوع شود به ***بحار الأنوار***، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۶۰. (آیة‌الله طهرانی)

حضرت خدیجه این کار را می‌کرد. غذا را می‌گذاشت و برمی‌گشت.[۱] در رفتن به غار حراء نفَس انسان بند می‌آید! در آن شرایط که حتی آبی هم آن بالا نبود، ایشان می‌آمد تا آب و غذا بگذارد؛ می‌دید پیغمبر مشغول سجده هستند و هرچه می‌ایستاد، می‌دید پیغمبر سر از سجده برنمی‌دارند، پس همان‌طور برمی‌گشت. بارها به این کیفیت اتفاق افتاده بود؛ یعنی حتی حال حضور پیغمبر را هم به‌هم نمی‌زد.

کجا چنین چیزهایی پیدا می‌شود؟ ما اصلاً داریم دربارهٔ چه عوالمی صحبت می‌کنیم؟ از مکه بلند شود بیاید آنجا و ببیند پیغمبر مشغول ذکر و توجه‌اند ـ حالا چه در سجده، چه در ذکر ـ و حتی سلام هم نکند! فقط مایَحتاج ایشان را بگذارد، لباس‌هایشان را (که در آن گرمای کذایی باید هر روز عوض می‌شد) بیاورد و دوباره برگردد. این کارها را چه‌کسی می‌کرد؟ حضرت خدیجه بود که انجام می‌داد.»[۲]

«پیغمبر تا زمانی که در قید حیات و زنده بودند، از حضرت خدیجه یاد می‌کردند؛ برایشان گوسفند می‌کشتند و قربانی می‌کردند و ثواب آن را برای ایشان قرار می‌دادند؛ به‌طوری‌که برخی زنان پیغمبر ـ که معلوم است مقصود کیست؛ همان عایشه ـ حسادت می‌کردند و می‌گفتند:

شصت سال از سن تو گذشته است، اما هنوز دست از این زن برنمی‌داری؟!

بعد حضرت می‌فرمودند:

من دست از او بردارم؟ تو کجا و او کجا! تو می‌دانی او در چه وضعیتی بود؟ تو در هنگام جشن [و گشایش] زندگی ما آمدی؛ خبر نداری او در چه وضعیتی بود. در آن موقعیتی که تمام قریش علیه من بودند و همهٔ افراد، حرکات و تحرکات و هجماتشان را متوجه من کرده بودند، او تمام اموالش

---

۱. رجوع شود به ***المصنّف***، ابن‌ابی‌شیبه، ج ۷،ص ۵۲۹؛ ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ***تاریخ الطّبری***، ج ۲، ص ۳۰۰؛ ***شرح نهج البلاغة***، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸؛ ***حیاة محمّد***، محمدحسین هیکل، ص ۹۳.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۲۰۰. (آیةالله طهرانی)

را به من بخشید و خود را سپر بلای من قرار می‌داد. آن زن سه سال در شعب ابی‌طالب با من زندگی کرد؛ آن‌وقت می‌خواهی من او را رها کنم و در فکر او نباشم؟[1]

مانند او اکنون کجا پیدا می‌شود؟ واقعاً حضرت خدیجه بر گردن ما حق دارد. هر وقت که رفقا به مکهٔ معظمه مشرّف شدند، حتماً در قبرستان شعب ابی‌طالب حضور پیدا کنند و برای روح بزرگ این بانویی که اسلام مدیون زحمات و فداکاری‌های اوست و حکم مادر را نسبت به جامعهٔ اسلامی تا روز قیامت دارد، فاتحه بخوانند؛ نه‌اینکه تصور کنند روحش را شاد می‌کنند، نه! بلکه باید از چنین روحی استمداد بطلبند؛ او روحش شاد است و نیاز به فاتحهٔ ما ندارد.

... باید برویم و در آنجا از نفْس قدسی و ملکوتی این بانوی اسلام استمداد بطلبیم؛ یعنی برویم او را در پیشگاه خدا شفیع قرار دهیم و خود را در مقابل عظمت این بانو ذلیل، پست و خوار کنیم. این‌گونه باید رفت؛ نه‌اینکه صرفاً برویم و بگوییم: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ...﴾ و خیال کنیم که از عرش خدا افتاده‌ایم و این حمدی که می‌خوانیم، برای هفت پشت حضرت خدیجه هم کافی است و به اولاد و اخلافش هم تا روز قیامت می‌رسد! باید فهم و ادراک خود را در چنین قضایایی بالا ببریم و بدانیم کجا ایستاده‌ایم.

---

۱. ***الإستیعاب***، ج ٤، ص ۱۸۲۳:

«عَن مَسروقٍ، عَن عائِشةَ، قالَت: كانَ رَسولُ اللهِ صلّى اللهُ علَيه [وآله] وسلّم لا يَكادُ يَخرُجُ مِنَ البَيتِ حَتّىٰ يَذكُرَ خَديجَةَ فَيُحسِنَ الثَّناءَ عَلَيها، فَذَكَرَها يَومًا مِنَ الأيّامِ فَادرَكَتْنِي الغَيرَةُ، فَقُلتُ: هَل كانَت إلّا عَجوزًا؟ فَقَد أبدَلَكَ اللهُ خَيرًا مِنها.

فَغَضِبَ حَتَّى اهتَزَّ مُقَدَّمُ شَعرِهِ مِنَ الغَضَبِ، ثُمَّ قالَ: **"لا وَ اللهِ، ما أبدَلَنى اللهُ خَيرًا مِنها، آمَنَت [بى] إذ كَفَرَ النّاسُ، و صَدَّقَتنى إذ كَذَّبَنى النّاسُ، و واسَتْنى فى مالِها إذ حَرَمَنى النّاسُ، وَ رَزَقَنى اللهُ مِنها أولادًا إذ حَرَمَنى أولادَ النِّساءِ."**

قالَت عائِشةُ: فَقُلتُ فى نَفسى: لا أذكُرُها بِسَيِّئَةٍ أبَدًا.»

... در کنار قبر اولیای خدا قرار گرفتن به‌معنای عرض حاجت، عرض حال، و اظهار خشوع و خضوع است. شما وقتی کنار قبر امام علیه‌السّلام می‌روید، آیا حمد و سوره می‌خوانید تا ثوابش به روح امام برسد؟! شما که در کنار قبر امام می‌ایستید و زیارت می‌خوانید، این زیارت به‌معنای تقریب نفس شما به این ساحت مقدس است. وقتی می‌گویید: "السّلامُ علیك...؛ السّلامُ علیك...؛ ای کسی که درود خدا بر تو باد...!" یعنی من خود را با ادای این کلمات، پیوسته در مقام نزدیکی به تو قرار داده‌ام و خود را به تو نزدیک می‌کنم. تو در جایگاه رفیعی هستی که دست من و امثال من به آن نمی‌رسد؛ بیا و دست مرا بگیر، مرا نجات بده، مرا نزد خود ببر. از اماکن بعیده به اینجا آمده‌ام تا ذلت، بدبختی و بیچارگی خود را به تو عرضه بدارم. معنا این است. این معنا و این حالت را انسان باید در کنار قبر اولیای الهی و عرفای بالله و بأمرالله داشته باشد.

حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها کسی نبود که نیاز باشد انسان برای او طلب بخشش کند. چه چیزی را خدا ببخشد؟ بلکه باید رفت و در کنار قبر آن مطهره ایستاد و از نفس قدسی او برای خروج خود از دنیا و تعلقات، رسیدن به قرب، مقام معرفت، توحید و ولایت، وارد شدن در این صراط، وارد شدن در این مکتب، و استفاضه و استناره از جذبات و نفحات آن عالم و آن نفوس، استمداد کرد. این‌طور باید در کنار قبر حضرت و هم‌چنین سایر اولیا بایستیم.»[1]

مَولد النّبی

«مکانی کنار کوه صفا هست که در آن کتابخانه‌ای ساخته‌اند؛ ساختمان آن هم بسیار بزرگ نیست و سه یا چهار طبقه است. به آن المکتبةُ العامّة (مکتبةُ مکّةِ المکرّمة) می‌گویند. اینجا محل تولد پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بوده است؛ البته چیزی مبنی بر این موضوع در آنجا ننوشته‌اند؛ ولی اگر به آنجا، کنار صفا بروید،

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱٦۰. (آیةالله طهرانی)

می‌بینید که همان کتابخانه ـ که اکنون در خیابان واقع شده است ـ محل خانهٔ حضرت آمنه سلام‌الله‌علیها بوده و پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در آنجا به دنیا آمده‌اند.»[۱]

مسجد الجنّ

«مسجدی در همان نزدیکی بازار ابوسفیان[۲] وجود دارد که به آن مسجدالجنّ می‌گویند. این مکان، جایی بوده است که سورهٔ جنّ در آن نازل شده و طایفهٔ جن در اینجا به پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ایمان آوردند.[۳]»[٤]

مزار شهدای فخّ

«فخّ نام محلی است بین مکه و تنعیم؛ یعنی در یک‌فرسخی مکه. و در آنجا قضیهٔ عاشورای حسین بن علی با تمام خصوصیات آن تکرار شد، لیکن در سنهٔ ۱٦۹ هجری؛ یعنی ۱۰۸ سال بعد از واقعهٔ طفّ.

و شهید این واقعه، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السّلام بوده است؛ یعنی نوادهٔ حسن مثلّث و از اولاد امام حسن مجتبی علیه‌السّلام. و این شهید را "حسین بن علی، شهید فخّ" گویند، درمقابل شهید کربلا که "حسین بن علی، شهید طفّ" است.

دربارهٔ شهدای فخّ که در حدود سیصد نفر بوده‌اند، آنچه در اخبار وارد شده

---

۱. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. این بازار اخیراً تخریب شده است. این مسجد هم‌اکنون در ۲۰۰متری قبرستان ابوطالب به‌سمت حرم، حدوداً ۵۰ متر بعد از پل حجون در داخل خیابان قرار دارد. (محقق)

۳. رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ۲، ص ۲۹۹؛ ***جامع البیان***، ج ۲٦، ص ۲۱ و ۲۲؛ ***الکشف و البیان***، ج ۹، ص ۲۰؛ ***مجمع البیان***، ج ۹، ص ۱٤۰ و ج ۱۰، ص ٥٥٤؛ ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ٤۷.

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

است همه مدح است و ثنا و تمجید؛ زیرا حسین بن علی، شهید فخّ به‌عنوان تَرأّس و مقام خروج نکرد، بلکه فقط به‌عنوان دفع ظلم بود؛ چون در زمان او یکی از نواده‌های عمر بن خطاب که در مدینه ریاست داشت، کار را بر علویان به‌حدی سخت گرفت تا به‌جایی که گفت: "اگر فلان‌علَوی که غیبت کرده است و در هر روز خود را معرفی ننموده است را حاضر نکنید، من تمام شما را می‌کُشم." و این خطاب به علویان مدینه بود.

در این صورت، علویان چنان در مضیقه افتادند که به غیر از خروج چاره‌ای نداشتند؛ و خروج آنها هم رفتن از مدینه به‌سوی مکه بود و به امضای حضرت موسی بن جعفر علیه‌السّلام بود؛ و برادر آن حضرت، عبدالله بن جعفر هم در جماعت آنها بود؛ وانگهی آنان فقط عازم مکه بودند. کار به کسی نداشتند که ناگهان لشکر موسی هادی عباسی رسید و آن حضرت را با جمیع اهل‌بیتش و جمیع همراهانش از دم تیغ گذرانید.

در اخبار وارده از ائمه علیهم‌السّلام راجع به ایشان، حمد و ثنای فوق‌العاده‌ای رسیده است. از جمله همین کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است که:

هُم خَیرُ أهلِ الأرض؛ [یا] **مِن خَیرِ أهلِ الأرض**؛[1] "ایشان از روی تمام زمین مردانی هستند که انتخاب شده‌اند یا از جملهٔ آنان‌اند که انتخاب شده‌اند."»[2]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

۱. رجوع شود به ***تاریخ الیعقوبی***، ج ۲، ص ٤٠٤ ـ ٤٠٦؛ ***أخبار فخ***، ص ۲۷۹ ـ ۳۰۲.

۲. ***امام شناسی***، ج ۱۲، ص ٦٦، تعلیقه. (علامه طهرانی)

خاتمه: روایت امام سجاد علیه‌السّلام در اسرار حج

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

مرحوم حاجی نوری در *مستدرک الوسائل*، ج ۱۰، ص ۱٦٦، به نقل از سید عبدالله جزائری در *شرح النّخبة* نقل می‌کند:

لَمّا رَجَعَ مَولانا زَینُ‌العابِدینَ مِنَ الحَجِّ استَقبَلَهُ الشِبلیُّ.

فَقالَ له: **حَجَجتَ یا شِبلیُّ**؟ قال: نَعَم یا ابنَ‌رسولِ‌اللَه.

فَقال: **أ نَزَلتَ المیقاتَ و تَجَرَّدتَ عن مَخیطِ الثّیابِ و اغتسَلتَ**؟ قال: نَعَم.

قال: **فَحینَ نَزَلتَ المیقاتَ نَوَیتَ أنّكَ خَلَعتَ ثَوبَ المَعصیَةِ و لَبِستَ ثَوبَ الطاعَة**؟ قال: لا.

قال: **فَحینَ تَجَرَّدتَ عَن مَخیطِ ثیابِكَ، نَوَیتَ أنّكَ تَجَرَّدتَ مِنَ الرِّیاء و النِّفاقِ و الدُّخولِ فی الشُّبَهاتِ**؟ قال: لا.

قال: **فَحینَ اغتَسَلتَ نَویتَ أنّكَ اغتَسَلتَ مِنَ الخَطایا و الذُّنوب**؟ قال: لا.

قال: **فما نَزَلتَ المیقاتَ و لا تَجَرَّدتَ عن مَخیطِ الثّیابِ و لا اغتَسَلت!**

«هنگام مراجعت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام از حج، شِبلی به استقبال آن حضرت رفت. امام از او پرسید: ای شبلی! آیا حج گزاردی؟

شبلی عرضه داشت: آری ای فرزند رسول خدا!

امام فرمود: آیا به میقات فرود آمدی و جامه‌های دوخته را از تن درآوردی و غسل نمودی؟

عرضه داشت: آری.
حضرت فرمود: آنگاه که به میقات فرود آمدی آیا چنین نیت کردی که لباس گناه را در آورده و جامهٔ طاعت را دربرکنی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بیرون می‌آوردی، آیا قصد کردی که از ریا و نفاق و امور شبهه‌ناک نیز به‌درآیی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و آن هنگامی که غسل می‌کردی، آیا در این اندیشه بودی که خویشتن را نیز از رذیلت‌ها و گناهان بشویی؟
عرض کرد: نه!
حضرت فرمود: پس، نه به میقات فرود آمده‌ای و نه لباس دوخته از تن درآورده و نه غسل کرده‌ای!»

ثُمّ قال: **تَنَظَّفتَ و أحرَمتَ و عَقَدتَ بِالحَجّ**؟ قال: نَعَم.

قال: **فَحينَ تَنَظَّفتَ و أحرَمتَ و عَقَدتَ الحَجَّ نَوَيتَ أنّكَ تَنَظَّفتَ بِنورِ التَّوبَةِ الخالِصَةِ للّه تعالىٰ**؟ قال: لا.

قال: **فحينَ أحرَمتَ نَوَيتَ أنّكَ حَرَّمتَ عَلىٰ نَفسِكَ كلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَه اللهُ عَزّوَجَلّ**؟ قال: لا.

قال: **فَحينَ عَقَدتَ الحَجَّ نَوَيتَ أنّكَ قد حَلَلتَ كُلَّ عَقدٍ لِغَيرِ اللهِ**؟ قال: لا.

قال لَهُ: **ما تَنَظَّفتَ و لا أحرَمتَ و لا عَقَدتَ الحَجَّ!**

«سپس امام به او فرمود: آیا نظافت کردی و مُحرِم شدی (لباس احرام پوشیدی) و عزم حج نمودی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: آنگاه که نظافت می‌کردی و احرام می‌بستی و عزم حج می‌نمودی، آیا قصدت این بود که با نور توبه و بازگشتی خالصانه به‌سوی خداوند، پلیدی‌ها وگناهان جانت را نیز بزدایی؟
عرضه داشت: نه!

حضرت فرمود: هنگام مُحرِم‌شدن در این اندیشه بودی که هرآنچه را که خداوند حرام فرموده بر خویشتن حرام گردانی؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: هنگامی به حج اقدام نمودی، آیا نیت کردی که هر عهد و پیمان غیرخدایی را از خویشتن بگشایی و تنها در گرو پیمان خداوند باشی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس، نه نظافت کرده‌ای و نه مُحرِم شده و نه حج بجا آورده‌ای!»

قال لَهُ: **أ دَخَلتَ الميقاتَ و صَلَّيتَ رَكعَتَى الإحرامِ و لَبَّيتَ؟** قال: نَعَم.

قال: **فَحينَ دَخَلتَ الميقاتَ نَوَيتَ أنّكَ بِنيَّةِ الزّيارَة؟** قال: لا.

قال: **فحينَ صَلَّيتَ الرَّكعَتَينِ نَوَيتَ أنّكَ تَقَرَّبتَ إلى اللهِ بِخَيرِ الأعمالِ مِنَ الصَّلاةِ و أكبَرِ حَسَناتِ العِباد؟** قال: لا.

قال: **فَحينَ لَبَّيتَ نَوَيتَ أنّكَ نَطَقتَ لِلَّهِ سُبحانَهُ بِكُلِّ طاعَةٍ و صَمَتَّ عن كُلِّ مَعصيَةٍ؟** قال: لا.

قال لَهُ: **ما دَخَلتَ الميقاتَ و لا صَلَّيتَ و لا لَبَّيتَ!**

«امام به او فرمود: آیا به میقات وارد شدی، و دو رکعت نماز احرام گزاردی و لبیک گفتی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: پس هنگام ورود به میقات، آیا نیت و اندیشه‌ات نائل‌شدن به زیارت خداوند و وصول به لقاء پروردگار بود؟

عرضه داشت: نه!

حضرت فرمود: و آن هنگام که نماز احرام را بجا آوردی، آیا نیت کردی که با نماز، که بهترینِ اعمال و برترین حسنات بندگان است، به خداوند نزدیک می‌شوی و به او تقرّب می‌جویی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که لبیک می‌گفتی، آیا نیت و اندیشه‌ات این بود که به هر طاعتی گویا گشته و از هر معصیتی خاموش گشته و دم فرو بندی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس نه به میقات وارد شده‌ای و نه نماز گزارده و نه لبیک گفته‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: أ دَخَلتَ الحَرَمَ و رَأیتَ الکَعبَةَ و صَلَّیتَ؟ قال: نَعَم.

قال: **فَحینَ دَخَلتَ الحَرَمَ نَوَیتَ أنّکَ حَرَّمتَ عَلیٰ نَفسِکَ کُلَّ غیبَةٍ تَستَغیبُها المُسلِمینَ مِن أهلِ مِلَّةِ الإسلام؟** قال: لا.

قال: **فَحینَ وَصَلتَ مَکَّةَ نَوَیتَ بِقَلبِکَ أنّکَ قَصَدتَ اللهَ؟** قال: لا.

قال: **فَما دَخَلتَ الحَرَمَ و لا رَأیتَ الکَعبَةَ و لا صَلَّیتَ!**

«سپس امام به او فرمود: آیا به حرم وارد شدی، کعبه را دیدی و نماز گزاردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آن هنگام که به حرم وارد شدی، آیا قصد کردی که هر غیبتی از مسلمانان و ملت اسلام را بر خویشتن حرام سازی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: و هنگامی که به مکه رسیدی، چنین اندیشیدی و این‌گونه نیت کردی که آهنگ خدا نموده‌ای؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس، نه به حرم وارد شده‌ای و نه کعبه را دیده‌ای و نه نماز گزارده‌ای!»

ثُمّ قال: طُفتَ بِالبَیتِ و مَسَستَ الأرکانَ و سَعَیتَ؟ قال: نَعَم.

قال: **فَحینَ سَعَیتَ نَوَیتَ أنّکَ هَرَبتَ إلی اللهِ و عَرَفَ مِنکَ ذَلِکَ عَلّامُ الغُیوب؟** قال: لا.

قال: **فَما طُفتَ بِالبَیتِ و لا مَسَستَ الأرکانَ و لا سَعَیتَ!**

«سپس امام فرمود: آیا کعبه را طواف کردی و ارکان آن را مَسّ نمودی و عزم آن کردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آیا در آن هنگام چنین نیت کردی که به‌سوی خداوند می‌گریزی و به او پناه می‌بری؟ و آیا خدایی که دانای نهان‌هاست این نیت را در قلبت

مشاهده کرد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، نه طواف کرده‌ای و نه ارکان را مسّ نموده‌ای و نه سعی بجا آورده‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: صافَحتَ الحَجَرَ و وَقَفتَ بِمَقامِ إبراهيمَ عليه السّلام و صَلَّيتَ بِهِ رَكعَتَين؟ قال: **نَعَم.**

فَصاحَ عليه السّلام صَيحَةً كادَ يُفارِقُ الدُّنيا! ثُمّ قال: آهٍ آهٍ، مَن صافَحَ الحَجَرَ الأسوَدَ فَقَد صافَحَ اللهَ تعالىٰ. فانظُر يا مِسكينُ، لا تُضَيِّع أجرَ ما عَظُمَ حُرمَتُهُ و تَنقُضِ المُصافَحَةَ بِالمُخالَفَةِ و قَبضِ الحَرامِ نَظيرَ أهلِ الآثام!

ثُمّ قال: نَوَيتَ حينَ وَقَفتَ عندَ مَقامِ إبراهيمَ عليه السّلام أنّكَ وَقَفتَ عَلىٰ كُلِّ طاعَةٍ و تَخَلَّفتَ عن كُلِّ مَعصيَة؟ قال: لا.

قال: فَحينَ صَلَّيتَ فيهِ رَكعَتَينِ نَوَيتَ أنّكَ صَلَّيتَ بِصَلاةِ إبراهيمَ و أرغَمتَ بِصَلاتِكَ أنفَ الشَّيطان؟ قال: لا.

قال لَهُ: فَما صافَحتَ الحَجَرَ الأسوَدَ و لا وَقَفتَ عندَ المَقامِ و لا صَلَّيتَ فيهِ رَكعَتين!

«سپس امام به او فرمود: آیا با حجرالأسود مُصافحه کردی و به آن دست کشیدی و در مقام ابراهیم ایستادی و در آن مقام دو رکعت نماز گزاردی؟

شبلی گفت: آری.

در این هنگام، امام صیحه‌ای زد و حالتی به او دست داد که نزدیک بود از دنیا مفارقت نماید. سپس فرمود: آه، آه! کسی که با حجرالأسود مصافحه کند و به آن دست بکشد، همانا با خداوند متعال مصافحه نموده و دست داده است! پس ای مسکین! نیک بنگر که مبادا اجر آن عمل را که حرمتش این‌چنین عظیم است ضایع گردانی! و دست‌دادن و مصافحهٔ خود را با مخالفت، باطل گردانی و این دستت را همانند گناه‌پیشگان با حرام بیالایی!

سپس امام فرمود: آیا هنگامی که در مقام ابراهیم ایستادی، نیت کردی که بر طاعت خداوند بایستی و از تمامی گناهان روی‌گردان شوی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: آن هنگام که در مقام ابراهیم نماز می‌خواندی، آیا قصدت این بود که نمازی همانند حضرت ابراهیم علیه‌السّلام بخوانی و با آن نماز، بینی شیطان را به خاک بمالی؟

عرضه داشت: نه!

امام به او فرمود: پس، نه با حجرالأسود مصافحه کرده‌ای و نه در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه در آنجا نماز گزارده‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: أ شَرَفتَ عَلیٰ بِئرِ زَمزَمَ و شَرِبتَ مِن مائِها؟ قال: نَعَم.

قال: **نَوَیتَ أنّكَ أشرَفتَ عَلَی الطّاعَةِ و غَضَضتَ طَرفَكَ عَنِ المَعصِیَة؟** قال: لا.

قال: **فَما أشرَفتَ عَلَیها و لا شَرِبتَ مِن مائِها!**

«سپس امام به او فرمود: آیا بر سر چاه زمزم رفتی و از آب آن نوشیدی؟

شبلی گفت: آری.

حضرت فرمود: آیا در آن هنگام، در این اندیشه بودی که بر سر طاعت خداوند رفته و چشم خویش را از معصیتش فرو پوشیده‌ای؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس، نه بر سر چاه زمزم رفته‌ای و نه از آب آن نوشیده‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: أ سَعَیتَ بَینَ الصَّفا و المَروَةِ و مشیّت و تَرَدَّدتَ بَینَهُما؟ قال: نَعَم.

قال لَهُ: **نَوَیتَ أنّكَ بَینَ الرَّجاءِ و الخَوفِ؟** قال: لا.

قال: **فَما سَعَیتَ و لا مشیّت و لا تَرَدَّدتَ بَینَ الصَّفا و المَروَة!**

«سپس امام به او فرمود: آیا میان دو کوه صفا و مَروه، سعی بجا آوردی و بین آن دو، راه پیمودی؟

شبلی گفت: آری.

امام به او فرمود: آیا در آن حال چنین اندیشیدی که میان خوف و رجاء و ترس و امید هستی؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، سعی نکرده‌ای و میان صفا و مَروه راه نپیموده و حرکت ننموده‌ای!»

ثُمّ قال: أ خَرَجتَ إلى مِنىٰ؟ قال: نَعَم.

قال: **نَوَيتَ أنّكَ آمَنتَ النّاسَ مِن لِسانِكَ و قَلبِكَ و يَدِك؟** قال: لا.

قال: **فَما خَرَجتَ إلى مِنىٰ!**

«سپس امام فرمود: آیا از مکه به‌سوی مِنا خارج شدی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: آیا در نیت و اندیشه‌ات این بود که مردم را از زبان و قلب و دست خویش در امان بداری؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، به‌سوی منا نرفته‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: أ وَقَفتَ الوَقفَةَ بِعَرَفَةَ و طَلَعتَ جَبَلَ الرَّحمَةِ و عَرَّفتَ وادیَ نَمِرَةَ و دَعَوتَ اللهَ سُبحانَهُ عِندَ المیلِ و الجَمَراتِ؟ قال: نَعَم.

قال: **هَل عَرَفتَ بِمَوقِفِكَ بِعَرَفَةَ مَعرِفَةَ اللهِ سُبحانَهُ أمرَ المَعارِف و العُلومِ و عَرَفتَ قَبضَ اللهِ عَلىٰ صَحیفَتِكَ و اطِّلاعَهُ عَلىٰ سَریرَتِكَ و قَلبِك؟** قال: لا.

قال: **نَوَیتَ بِطُلوعِكَ جَبَلَ الرَّحمَةِ أنّ اللهَ یَرحَمُ كُلَّ مُؤمنٍ و مُؤمِنَةٍ و یَتَوَلّىٰ كُلَّ مُسلِمٍ و مُسلِمَة؟** قال: لا.

قال: **فَنَوَیتَ عندَ نَمِرَةَ أنّكَ لا تَأمُرُ حتّىٰ تَأثَمَ و لا تَزجُرُ حتّىٰ تَنزَجِرَ؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَ ما وَقَفتَ عِندَ العَلَمِ و النَّمِراتِ نَوَیتَ أنّها شاهِدَةٌ لَكَ عَلَى الطّاعاتِ، حافِظَةٌ لَكَ مَعَ الحَفَظَةِ بِأمرِ رَبِّ السَّماوات؟** قال: لا.

قال: **فَما وَقَفتَ بِعَرَفَةَ و لا طَلَعتَ جَبَلَ الرَّحمَةِ و لا عَرَّفتَ نَمِرَةَ و لا دَعَوتَ و لا وَقَفتَ عندَ النَّمِراتِ!**

«سپس امام به او فرمود: آیا در صحرای عرفات وقوف را بجا آوردی و بر جبل‌الرّحمه (کوه رحمت) بالا رفتی و در وادی نَمِرة وقوف نمودی و نزد ستون‌ها و جمرات، خداوند را خواندی و با او به مناجات پرداختی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: آیا هنگام توقف در عرفات، این معرفت را پیدا نمودی که خداوند

بر امر تمام معارف و علوم آگاه است و آنکه نامهٔ اعمال تو به دست اوست و همو بر نهان و قلبت مطلع است؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: آنگاه که از [دامنهٔ] جبل‌الرّحمة بالا می‌رفتی، در این اندیشه بودی که خداوند هر مرد و زن با ایمانی را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و امر هر مرد و زن مسلمانی را خود به‌عهده گرفته و آنان را در زیر لِوای ولایت خویش قرار می‌دهد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: آیا نزد وادی نَمِرة قصد نمودی که کسی را به کاری امر نکنی، مگر آنکه خودت آن را انجام داده باشی، و از کاری باز نداری مگر آنکه خود از آن دوری گزیده باشی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و هنگام توقف نزد کوه‌های وادی نَمِره، آیا هرگز در خاطر داشتی که آنها شاهدِ تو بر طاعت‌هایت بوده، و همراه با نگهبانان الهی و به فرمان پروردگار آسمان‌ها، حافظِ تو هستند؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، نه در عرفات توقف کرده‌ای و نه از [دامنهٔ] جبل‌الرّحمة بالا رفته‌ای و نه در وادی نَمِره وقوفی بجا آورده و نه دعا کرده و نه نزد نَمِرات (کوه‌های وادی نَمِره) درنگی نموده‌ای!»

ثُمّ قال: **مَرَرتَ بَینَ العَلَمَینِ و صَلَّیتَ قَبلَ مُرورِكَ رَکعَتَینِ و مشیّت بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ فیهَا الحَصیٰ و مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرام؟** قال: نَعَم.

قال: **فَحینَ صَلَّیتَ رَکعَتَینِ نَوَیتَ أنّها صَلاةُ شُکرٍ فی لَیلَةِ عَشرٍ تَنفِی کُلَّ عُسرٍ و تُیَسِّرُ کُلَّ یُسر؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَما مشیّت بَینَ العَلَمَینِ و لم تَعدِل عَنهُما یَمینًا و شِمالًا نَوَیتَ أن لا تَعدِلَ عَن دینِ الحقِّ یَمینًا و شِمالًا لا بِقَلبِكَ و لا بِلِسانِكَ و لا بِجَوارِحِكَ؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَ ما مشیّت بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ مِنها الحَصیٰ نَوَیتَ أنّكَ رَفَعتَ عَنكَ کُلَّ**

مَعصیَةٍ و جَهلٍ و ثَبَّتَّ کُلَّ عِلمٍ و عَمَل؟ قال: لا.

قال: **فَعِندَما مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرامِ نَوَیتَ أنّکَ أشعَرتَ قَلبَکَ إشعارَ أهلِ التَّقویٰ و الخَوفَ لِلّهِ عَزّ وَ جَلّ؟** قال: لا.

قال: **فَما مَرَرتَ بِالعَلَمَینِ و لا صَلَّیتَ رَکعَتَینِ و لا مشیّت بِالمُزدَلِفَةِ و لا رَفَعتَ مِنها الحَصیٰ و لا مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرام!**

«سپس امام فرمود: از میان آن دو کوه عبور کردی، و پیش از آن، دو رکعت نماز گزاردی و در مزدلفه راه پیمودی و از آنجا سنگ‌ریزه برداشتی و از مَشعَرالحرام عبور نمودی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: پس هنگامی که نماز می‌گزاردی، آیا چنین در نیت داشتی که این، نماز شکر است در شب دهم (ذی‌الحجّه) که هر سختی را آسان می‌گرداند و هر راحتی و آسایشی را به ارمغان می‌آورد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که از میان آن دو کوه می‌گذشتی و از آنها به راست و چپ منحرف نمی‌شدی، آیا در اندیشه داشتی که با قلب و زبان و دیگر اعضا و جَوارحت از دین حق به راست و به چپ گرایش پیدا نکرده و منحرف نگردی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آنگاه که در مزدلفه راه می‌رفتی و ریگ‌ها را بر می‌داشتی، آیا در خاطرت بود که هر معصیت و جهلی را از نفس خویش برداشته، و به جای آن، علم و عمل را بنشانی؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آنگاه که از مَشعرالحرام می‌گذشتی، آیا قصدت این بود که فهم و ادراکات اهل تقوا و خَشیَت الهی را به قلبت بچشانی و با پارسایان همساز گردی؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس حقیقتاً از میان آن دو کوه عبور نکرده‌ای و دو رکعت نماز را نخوانده‌ای و در مزدلفه راه نرفته‌ای و از آنجا ریگ برنداشته‌ای و از مشعرالحرام عبور ننموده‌ای!»

ثُمّ قال لَهُ: وَصَلتَ مِنًى و رَمَيتَ الجَمرَةَ و حَلَقتَ رَأسَكَ و ذَبَحتَ هَديَكَ و صَلَّيتَ فى مَسجِدِ الخَيفِ و رَجَعتَ إلى مَكَّةَ و طُفتَ طَوافَ الإفاضَة؟ قال: نَعَم.

قال: **فَنَوَيتَ عندَ ما وَصَلتَ مِنًى و رَمَيتَ الجِمارَ أنّكَ بَلَغتَ إلى مَطلَبِكِ و قد قَضىٰ رَبُّكَ لَكَ كُلَّ حاجَتِك؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَما رَمَيتَ الجِمارَ نَوَيتَ أنّكَ رَمَيتَ عَدُوَّكَ إبليسَ و غَضِبتَهُ بِتَمامِ حَجِّكَ النَّفيسِ؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَما حَلَقتَ رَأسَكَ نَوَيتَ أنّكَ تَطَهَّرتَ مِن الأدناسِ و مِن تَبِعَةِ بَنى‌آدَمَ و خَرَجتَ مِنَ الذُّنوبِ كَما وَلَدَتكَ أُمُّك؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَما صَلَّيتَ فى مَسجِدِ الخَيفِ نَوَيتَ أنّكَ لا تَخافُ إلّا اللهَ عَزّوَجَلّ و ذَنبَكَ و لا تَرجو إلّا رَحمَةَ اللهِ تعالىٰ؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَ ما ذَبَحتَ هَديَكَ نَوَيتَ أنّكَ ذَبَحتَ حَنجَرَةَ الطَّمَعِ بِما تَمَسَّكتَ بِهِ مِن حَقيقَةِ الوَرَعِ، و أنّكَ اتَّبَعتَ سُنَّةَ إبراهيمَ عليه‌السّلام بِذَبحِ وَلَدِهِ و ثَمَرَةِ فُؤادِهِ و رَيحانِ قَلبِهِ و حاجِّهِ، سُنَّتَهُ لِمَن بَعدَهُ و قُربَةً إلى اللهِ تعالىٰ لِمَن خَلفَه؟** قال: لا.

قال: **فَعِندَما رَجَعتَ إلىٰ مَكَّةَ و طُفتَ طَوافَ الإفاضَةِ نَوَيتَ أنّكَ أفَضتَ مِن رَحمَةِ اللهِ تعالىٰ و رَجَعتَ إلىٰ طاعَتِهِ و تَمَسَّكتَ بِوُدِّهِ و أدَّيتَ فَرائِضَهُ و تَقَرَّبتَ إلى اللهِ تعالىٰ؟** قال: لا.

قال لَهُ زَينُ العابِدينَ: **فَما وَصَلتَ مِنًى و لا رَمَيتَ الجِمارَ و لا حَلَقتَ رَأسَكَ و لا أدَّيتَ نُسكَكَ و لا صَلَّيتَ فى مَسجِدِ الخَيفِ و لا طُفتَ طَوافَ الإفاضَةِ و لا تَقَرَّبتَ! اِرجِع فَإنّكَ لم تَحُجَّ!**

فَطَفِقَ الشِّبلُّ يَبكى عَلىٰ ما فَرَّطَهُ فى حَجِّهِ و ما زالَ يَتَعَلَّمُ حتّىٰ حَجَّ مِن قابِلٍ بِمَعرِفَةٍ و يَقين.

«سپس امام به او فرمود: آیا به مِنا رسیدی و جمرات را سنگ زدی و موی سرت را زدودی و قربانی نمودی و در مسجد خَیف نماز گزاردی و به مکه بازگشتی و طواف إفاضه انجام دادی؟

شبلی گفت: آری.

امام فرمود: چون به منا رسیدی و جمرات را سنگ زدی، آیا چنین اندیشیدی که به هدف خویش رسیدی و خداوند همهٔ خواسته‌هایت را برآورده است؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که رمیِ جمرات می‌نمودی، آیا در اندیشه داشتی که دشمن خود، ابلیس را سنگ می‌زنی و اینکه او را با تمامی حج نفیس خود مبغوض می‌داری؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که موهای سرت را زدودی، آیا در این فکر بودی که هم‌اکنون از تمامی آلودگی‌ها و زشتی‌های کردار آدمیان پاک گشته و از گناهان خود همانند روزی که از مادر متولد شدی بیرون آمده‌ای؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: و هنگام نماز گزاردن در مسجد خیف، آیا چنین اندیشیدی که جز از خداوند عزّوجلّ و از گناهانت از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسی؛ و به هیچ‌کس و هیچ چیز، مگر رحمت خداوند متعال امیدی نداری؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آیا هنگام قربانی کردن، چنین می‌اندیشیدی که با دست یازیدن به حقیقت تقوا و پارسایی، گلوی طمع را می‌بُری، و از سنّت ابراهیم علیه‌السّلام در ذبح فرزند و میوهٔ دلش و گُلِ خشبوی زندگی‌اش و حاجیِ خویش، پیروی می‌کنی؟ سنّتی که به‌عنوان آیینی برای آیندگان و موجب تقرّبی برای گذشتگان از خود به‌جای گذاشت!

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و هنگامی که به مکه بازگشتی و طواف إفاضه را بجا آوردی، آیا چنین اندیشیدی که از رحمت خداوند متعال سرشار شده و اینک به‌سوی

طاعت او روی آورده‌ای و به محبت وی چنگ زده‌ای و واجبات او را بجای آورده و به قُرب الهی دست یافته‌ای؟

عرض کرد: نه!

امام سجاد زین‌العابدین به او فرمود: پس حقیقتاً به منا نرسیده‌ای، جمرات را رمی ننموده‌ای، موی سرت را نزدوده‌ای، قربانی نکرده‌ای، در مسجد خیف نماز نگزارده‌ای، طواف إفاضه را بجا نیاورده‌ای و به خداوند تقرّب نجسته‌ای! بازگرد که حقیقتاً حج بجا نیاورده‌ای!

در این هنگام شبلی به گریه درآمد و بر غفلت و تقصیر خویش سخت گریست. و از آن پس و تا فرارسیدن موسم حج دیگر، به فراگیری معارف پرداخت و سال بعد با معرفتی سرشار و یقینی استوار، حجی دیگر بجا آورد.» (محقق)

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

فصل دہم

اماکن و آداب مدینہ منوّرہ

بخش اول: مدینهٔ منوّره و مسجد النّبی

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

مدینهٔ منوّره[1]

---

۱. **مدینهٔ منوّره**: این شهر در منطقهٔ حجاز واقع شده و پس از مکه، مقدس‌ترین شهر مسلمانان و محل استقرار و گسترش اسلام است. در قرآن کریم با نام‌هایی چون «المدینة»[1] و «یَثرِب»[2] و در منابع روایی با القابی چون طیّبة، قبّةالإسلام، دارالإیمان و دارالهجرة از آن یاد شده است.[3] مدینه سرزمین هجرت رسول خدا و محل نزول آیات قرآن و معارف دین است و در فضیلت آن آمده است که هر کس در این شهر ساکن شود یا در آن از دنیا برود، در قیامت مشمول شفاعت و امان الهی خواهد بود.[4]
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمایند:
«**مدینه، گنبد اسلام، خانهٔ ایمان، سرزمین هجرت و جایگاه تبیین حلال و حرام است.**»[5]
«**همان‌گونه که ابراهیم علیه‌السّلام مکه را حرم قرار داد، من نیز مدینه را حرم قرار می‌دهم.**»[6]
«**خداوندا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود و برای مردم مکه دعا کرد؛ و من بنده و پیامبر تو هستم و برای مردم مدینه دعا می‌کنم.**»[7]
با ورود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به این شهر، پیمان برادری میان انصار و مهاجرین بسته شد و نخستین مسجد به دست مبارک ایشان بنا گردید و به کانون اتحاد و مرکز گسترش اسلام تبدیل شد. محل تولد همهٔ ائمهٔ طاهرین به‌جز امیرالمؤمنین و امام زمان علیهم‌الصّلوة والسّلام و مکان زندگی آن ذوات مقدسه نیز در مدینهٔ طیّبه بوده است. (محقق)

۱) سوره توبه (۹) آیه ۱۰۱؛ سوره منافقون (٦٣) آیه ۸.
۲) سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۳. ⇦

«به‌طور کلی شرافت امکنه و ازمنه به‌واسطهٔ شرافت حالّ در آن زمان‌ها و مکان‌هاست که گفته‌اند: شَرَفُ المَکانِ بِالمَکینِ.[1] و آن ارواح طیبهٔ اولیای خدا و پیامبران و اوصیای آنان، آن محل را پاک و پاکیزه و منوّر می‌کند و شایستهٔ تحمّل اعمال عبادی مردم.

و این نورانیت محل در اثر همان ادراک و شعور آن است؛ چون در عوالم معنا، علم نور است. و هرچه درجهٔ ادراک زمان و مکان قوی‌تر باشد، نورانیتش بیشتر است؛ چون مسجدالحرام و مسجدالنّبی و مسجد قبا و مسجد خیف و مساجد اطراف قبور معصومین.

و هم‌چنین شرافت جمعه و شب و روز آن و ایام و لیالی ماه رمضان و ایام معدودات و ایام معلومات و عید فطر و اضحی و عید غدیر و نیمهٔ شعبان و امثالها، همه به‌واسطهٔ شرافت آن افرادی است که این ایام و لیالی بدان‌ها منسوب است؛ و از شرف حالّ، شرافت به زمانِ محلّ و به مکان محلّ سرایت نموده است.»[2]

«در مدینه طبعاً آن عظمت، سیطره و اشراف رسول خدا دیگر جایی برای کس دیگری باقی نمی‌گذارد؛ لذا در مدینه ـ در مسجد و همین‌طور در قبرستان بقیع ـ فقط نظر به پیغمبر خدا باشد و به سایر مطالب و جوانب توجه نکنید.

و سعی کنید در مدینه در همان قسمت‌ها زیاد حرکت کنید و قدم بزنید؛ هم‌چنین در همان دوروبر مسجدالنّبی که محلهٔ بنی‌هاشم هم همان‌جاست.[3] ما باید

⇦۳) رجوع شود به ***الکافی***، ج ۱، ص ٤٨٣؛ ***الدّرة الثّمینة***، ص ۲۵ و ۲٦؛ ***الفائق فی غریب الحدیث***، ج ۲، ص ۳۱۳.

٤) رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٤٨ و ٥٥٨؛ ***الموطّأ***، ج ۲، ص ٨٨٦.

٥) ***المعجم الأوسط***، طبرانی، ج ٥، ص ۳۸۰.

٦) مأخوذ از ***تهذیب الأحکام***، ج ٦، ص ۱۲ و ۱۳.

۷) ***المغازی***، واقدی، ج ۱، ص ۲۲.

۱. ترجمه: «شرافت و ارزشِ یک مکان، به‌خاطر کسی است که در آن ساکن است.» (محقق)

۲. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۲۵۷. (علامه طهرانی)

۳. **محلهٔ بنی‌هاشم**: این منطقهٔ تاریخی در ضلع شرقی و جنوب شرقی مسجدالنّبی (فاصلهٔ میان باب ⇦

بدانیم که رسول خدا ده سال در این مدینه راه می‌رفتند و قطعاً قدمی که ما برمی‌داریم، روزی رسول خدا پای خود را در همین‌جا گذاشته‌اند. با توجه به این مسئله حرکت کنیم و این مطلب را دائماً در نفس خود مرور دهیم.»[1]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمایند:

وقتی که به مدینه مشرّف شدید، در حول‌وحوش مسجدالنّبی بسیار راه بروید. فقط در اطاق، هتل و مسافرخانه ننشینید و تلویزیون و فیلم تماشا کنید. حرکت کنید و راه بروید؛ چون قطعاً در این فضای دور مسجدالنّبی، چهارده معصوم علیهم‌السّلام حرکت کرده‌اند.

اهل‌بیت علیهم‌السّلام در طول ۲۷۰ سال در اینجا راه رفته‌اند؛ ۱۰ سال پیغمبر در این دوروبر مسجدالنّبی راه رفته‌اند، حضرت فاطمهٔ زهرا راه رفته‌اند، امیرالمؤمنین راه رفته‌اند، امام رضا راه رفته‌اند و همین‌طور سایر ائمه علیهم‌السّلام. امام زمان علیه‌السّلام منزلشان در مدینه است و در آنجا حرکت می‌کنند و راه می‌روند.[2]

و موقع حرکت بدانید که پایتان قطعاً جای پای آنان قرار می‌گیرد و خود را در این حال‌وهوا احساس کنید. همین‌طور به در و دیوار و ظواهر و مظاهر نگاه نکنید. نگذارید اینها ذهن و فکر شما را از توجه به حقیقت ولایت مانع گردد. اینها چیزهایی

⇦ جبرئیل و باب النّساء تا قبرستان مطهر بقیع) قرار داشت و کانون سکونت خاندان پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، ائمهٔ اطهار علیهم‌السّلام و بزرگان صحابه بود. خانه‌های منسوب به امام سجاد و امام صادق علیهماالسّلام و خانهٔ ابوایوب انصاری در این محله قرار داشتند.
متأسفانه در جریان طرح‌های توسعهٔ حرم نبوی در دهه‌های اخیر، این محله به‌طور کامل تخریب گردیده و امروزه هیچ اثری از آن وجود ندارد و فضای آن به بنای اصلی مسجد و صحن‌های شرقی (در مجاورت قبرستان بقیع) ملحق شده است.* (محقق)

* رجوع شود به ***آثار اسلامی مکه و مدینه***، جعفریان، ج ۱، ص ۳۲۳.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***الکافی***، ج ۱، ص ۳٤۰؛ ***الإرشاد***، ج ۲، ص ۳٤۸؛ ***الغیبة***، شیخ طوسی، ص ۱٦۲ و ۲۳۲.

است که آنان برای ما نگه داشته‌اند.»[۱] «انسان با این نیت حرکت داشته باشد، آن‌وقت آثار بسیار زیادی هم بر آن مترتب است.»[۲]

«وقتی که قدم ائمه علیهم‌السّلام در آنجا است، این قدم ثبت می‌شود و اثر دارد. قدم آنان با قدم بنده و امثال بنده تفاوت می‌کند؛ ما در هرجا که قدم بگذاریم، اگر چاه آبی داشته باشد، خشک می‌شود و به ته می‌رسد؛ اما آنان وقتی قدم می‌گذارند، قدمشان برکت و نور دارد، بهاء دارد، فضا را معطر می‌کند و تغییر ایجاد می‌کند. یک نفَس ولیّ خدا وقتی در مکانی بنشیند، این فضا را برای اهلش و کسانی که باید فیض ببرند، معطر می‌کند.

در کتاب ارزشمند و بی‌نظیر *روح مجرد*، مرحوم والد آن داستانی را که در بهار همدان در خدمت استادشان، حضرت سید هاشم حداد ـ رضوان‌الله‌علیهما ـ بودند، نقل می‌کنند؛ آنجا مسئلهٔ عجیبی دارند و رفقا آنجا را مطالعه کنند.[۳] در اینجا نیز قضیه همین است.

نفَس ولیّ خدا نه‌تنها در آینده تأثیر می‌گذارد، بلکه در گذشته هم تأثیر می‌گذارد؛ چنان کاری انجام می‌دهد که حتی قبل از حضورِ خود را منوّر، باروح و باصفا می‌کند. انسان به آنجا می‌رود و آن حال‌وهوا را می‌بیند، درحالی‌که آن ولیّ خدا هزار سال بعد

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۸۹. (آیة‌الله طهرانی)

۲. ***همان***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)

۳. ***روح مجرّد***، ص ۱۵۷:

«حضرت آقا [سید هاشم حداد] به من فرمودند: ما شنیده بودیم که مرحوم انصاری بدین قبرستان سر مزار مرحوم حاج شیخ محمد بهاری زیاد می‌آمده است، و چه‌بسا از همدان ـ که تا بهار دو فرسخ است ـ پیاده می‌آمده است. این آمدن‌ها برای جلب روحانیّت و استمداد از روح او باید بوده باشد؛ اینک معلوم شد: مرحوم بهاری آن مقدار درجه‌ای را نداشته است که مرحوم انصاری از روح او استمداد کند و گمشدهٔ خود را بجوید؛ مرحوم انصاری پی من می‌گشته است، و برای استشمام این بو، در این ساعت و در این مکان، این راه را طیّ می‌نموده است.» (علامه طهرانی)

قرار است در آنجا قرار بگیرد. زمین کربلا قبل از اینکه سیدالشهدا علیه‌السّلام به آنجا بیایند، این خصوصیات و آن حال‌وهوا را داشت.[۱] چرا؟ چون سیدالشهدا بالأخره آنجا خواهند آمد و این داستان در آنجا واقع خواهد شد. اینها دیگر اسراری است که انسان باید وجداناً و شهوداً به آن برسد. این مسئلهٔ بسیار مهمی است.»[۲]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ سفارش می‌کردند که انسان در مدینه فقط به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و به وضعیت و موقعیت ایشان فکر کند و خود را جای افراد در آن زمان قرار دهد و وضعیت را درنظر بگیرد. اتفاقاً در همین سفر اخیر که مشرّف بودیم، این قضیه برای من بسیار جالب و مُعجِب بود!

شب‌ها در همان صحنی می‌نشستم که روباز بود و از قسمت جلوی سمت چپ، حرم و مانند آن پیدا بود. انگار واقعاً تمام جریان‌هایی که در سابق رخ داده بود، مجسّم می‌شد. با خود می‌گفتم: این ستون، همان ستونی است که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها کنار آن آمدند و پای این ستون، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را آوردند تا از ایشان بیعت بگیرند. انگار همین مقابل من، در ۱۰، ۱۵ یا ۲۰ متری من، همهٔ این قضایا انجام شده بود، و برای من بسیار جالب بود.

انسان احساس می‌کرد که با تاریخ بستگی دارد و از آن جدا نیست. گویی خود را تصور می‌کرد که اگر در چنین وضعیتی بود، چه می‌کرد؟ اصلاً می‌دیدم همین منبری که الآن اینجاست، پیغمبر روی همین منبر داشتند حرف می‌زدند؛ روی همین منبر! ـ البته در آن زمان منبر چوبی بود، ولی الآن سنگی است، اما منبر را در همان مکان قبلی ساخته‌اند ـ روی همین منبر حرف می‌زدند و همین‌جا توصیه می‌کردند؛ اما فردای آن

---

۱. به عنوان نمونه رجوع شود به ***کامل الزّیارات***، ص ۵۹ ـ ۶۲ و ۷۲؛ ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۵۹۸؛ ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۳۳۲؛ ***المعجم الکبیر***، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۲۵۳؛ ***اللهوف***، ص ۱۶ ـ ۱۸.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۸۹. (آیة‌الله طهرانی)

روز همه برگشتند و پیغمبر را کنار گذاشتند و به سراغ دیگری رفتند! همین چقدر برای انسان موجب عبرت است که انسان، خود، وضعیت و جایگاه خود را بشناسد.

وقتی پیغمبر از دنیا رفتند، سه یا چهار نفر با امیرالمؤمنین ماندند؛[1] مابقی سیاهی لشکر بودند! همهٔ اینهایی که آب وضوی پیغمبر را برمی‌داشتند و می‌بردند،[2] همهٔ اینهایی که می‌گفتند: "یا رسول‌الله! جانم به قربانت" همین‌ها بودند. می‌گفتند: "یا رسول خدا! امر کن فدای تو بشویم و چنین و چنان کنیم!" آن حضرت دیروز از دنیا رفتند، آنها فردا به سقیفه رفتند و با آن افراد بیعت کردند! این چیزی است که انسان می‌بیند.

این را می‌خواهم بگویم: در مدینه، انسان تاریخ و واقعیات را دوباره می‌بیند و احساس می‌کند که در آن زمان بوده است؛ یعنی زمان را کنار می‌گذارد و ۱٤۰۰ سال به عقب بازمی‌گردد. انسان باید خود را در جای آنها قرار دهد و بفهمد و بداند و زندگی و حال خود را بر آن اساس قرار دهد.

حق هرکجا هست، انسان همان‌جا برود ولو تعداد کم باشد. به زیادی جمعیت نگاه نکند ولو جمعیت مالامال باشد. ببیند حق کجاست، سپس برخیزد و همان‌جا برود؛ حال آیا دور این حق را دو نفر گرفته‌اند، یک نفر گرفته است، یا اصلاً هیچ‌کس نیست!

... کنار این ستون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را آوردند، بالای سر ایشان شمشیر گذاشتند و گفتند: باید با ابوبکر بیعت کنی![3] امیرالمؤمنین می‌فرمود: آخر به چه حسابی من بیعت کنم؟ آیا این مرجع تقلید من است؟ آیا حضرت آیةالله فلان است و رساله دارد؟ این شخص که دست چپ و راست خود را نمی‌شناسد، چرا بیایم از او تقلید کنم؟ آیا از پیغمبر دستخط دارد که من بیایم بیعت کنم؟ آیا در عید غدیر، پیغمبر او را نصب کرده است؟!

---

۱. رجوع شود به ***الاختصاص***، ص ٦.
۲. ***صحیح البخاری***، ج ۱، ص ۵۵ و ۹۹.
۳. رجوع شود به ***الإمامة و السّیاسة***، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱.

یعنی امیرالمؤمنین همهٔ این حرف‌ها را زده بودند و پاسخ همهٔ اینها "نه" بود! می‌فرمود: پس در نهایت به چه دلیل بیعت کنم؟ آنان می‌گفتند: هیچ! ما می‌گوییم باید بیعت کنی! می‌فرمود: من چه کنم و روی چه حسابی بیعت کنم؟ آنان می‌گفتند: ما حساب و کتاب سر در نمی‌آوریم و نمی‌فهمیم، باید با این شخص بیعت کنی! حضرت می‌فرمود: آیا این شخص از من اعلم است؟! اعلم که هیچ، آیا پدر من است؟ بالأخره اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ می‌گفتند: تو را می‌کشیم و دربه‌در و بیچاره می‌کنیم!

تازه از پدر هم نباید تقلید و بیعت کرد. بله، انسان باید به پدرش احترام بگذارد و رعایت ادب و احترام کند، اما نه‌اینکه در مسائل دینی از او تقلید کند؛ ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ﴾.[1]

... اینجا انسان به این مسئله بازمی‌گردد که: تمام تاریخ یک واقعیت مستمر، یک واقعیت ممتد و یکپارچه است. زمان امیرالمؤمنین یک بخش آن است و اکنون نیز بخش دیگر آن است. یک واقعیت است و این واقعیتِ مستمر جلو می‌آید.

این مطالبی که عرض می‌کنم، مسئله است و نمی‌خواهم سخنرانی کنم؛ می‌خواهم بگویم وقتی به آنجا می‌روید، استفاده کنید و از آن قضایا الگوبرداری کنید و برای حرکت، سیر و تصحیح مسیر و فکرتان توشه بگیرید.

واقعاً برای من عجیب بود؛ به‌خصوص مسئلهٔ مدینه ـ البته مکه حساب خود را دارد ـ برای من بسیار عجیب بود! با خود می‌گفتم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ این چه دستگاهی است؟ این چه قسمی است؟ بعد دیدم واقعیت همین است.

همین مردمی که دیروز به حرف پیغمبر و منبر ایشان نگاه می‌کردند، همین مردم فردای آن روز بلند شدند و دیدند که گروهی به جایی می‌روند. پرسیدند: کجا

---

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۸. ترجمه:
«و اگر پدر و مادرت تلاش کردند تا چیزی را که به آن علم نداری، شریک من قرار دهی، پس از ایشان اطاعت مکن.» (محقق)

می‌روید؟ گفتند: به سقیفه می‌رویم! آنها هم گفتند: یا علی! ما هم راه بیفتیم برویم! آیا یک دقیقه با خودت فکر نکردی که پس حرف دیروز پیغمبر چه شد؟ همین، چون مردم می‌روند، ما هم برویم؟!

... تو ای انس بن مالک که پیش از رحلت پیغمبر گفتی من از علی این را دیدم، چرا وقتی که علی آمد و تو را به شهادت طلبید، سکوت کردی، لال شدی و صدایت درنیامد؟[1] چرا؟ واقعیت همین است.

اما یک‌دفعه می‌بینیم چند نفر، همهٔ اینها را کنار می‌زنند و می‌گویند: آقا هرجا که حق هست، ما می‌گوییم یا علی! هرچه می‌خواهد بشود، بشود؛ مانند سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی‌بکر و عمّار یاسر؛ اینها می‌ایستند.

لذا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:

لا تَستَوحِشُوا فی طَریقِ الهُدیٰ لِقِلَّةِ أهلِه؛[2] "هیچ‌وقت در راه هدایت به‌خاطر کمیِ افراد وحشت نکنید."

اصلاً این یک معیار است. هرجا دیدید افراد کم هستند، به آنجا بروید؛ البته من نمی‌گویم کورکورانه بروید، ولی این را به‌عنوان یک ملاک در نظر بگیرید. چرا این افراد درمقابل آن جمعیت کم هستند؟ چون قرآن می‌فرماید: ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾،[3] ﴿أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛[4] همه‌جا حرف از اکثریت است!

پس اگر ما جایی یک اکثریت و یک اقلیت دیدیم، آن زنگ خطر باید برای ما به صدا درآید که برویم ببینیم آن اقلیت چه می‌گوید؛ البته نه کورکورانه! بلکه برویم

---

۱. رجوع شود به ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۳۵۱؛ ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ***رجال الکشّی***، ص ٤٥.

۲. ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ص ۳۱۹.

۳. سوره مائده (٥) آیه ۱۰۳؛ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ٦۳.

٤. سوره أنعام (٦) آیه ۳۷؛ و بسیاری از آیات دیگر.

به‌عنوان یک نقطهٔ قابل اتکا بررسی کنیم که آن اقلیت چه می‌گوید؟ چرا آن اقلیت از آن اکثریت فاصله گرفته است؟

الآن شما وضعیت شیعه و اهل‌سنت را ملاحظه کنید؛ آیا اهل‌سنت اکثرند یا شیعه؟ اهل‌سنت سه برابر شیعه و اکثریت هستند. در میان شیعیان، آنهایی که وابسته به مکتب حق هستند چه تعدادند؟ همین‌طور این معیارها را بر هم منطبق کنید تا اینکه به یک نقطه برسید که چه تعداد باقی می‌ماند. یکی‌یکی این موارد را کنار بگذارید، در نهایت به پایان مسئله می‌رسید. اینها برای چیست؟ برای همین است و اینها مهم است.

رفتن به عمره و زیارت قبر پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و سایر مکان‌ها، یک بُعد آن این است که انسان برود زیارت کند؛ اما بُعد مهم‌تر آن است که انسان خود را در آن جایگاه قرار دهد. موسی بن جعفر علیهماالسّلام یک روز در همین مدینه بودند. امام حسین علیه‌السّلام روزی در همین مدینه بودند، راه می‌رفتند، با مردم صحبت می‌کردند. ما اگر در آن زمان بودیم چه می‌کردیم؟ ما اگر در آن زمان بودیم چه عکس‌العملی نشان می‌دادیم؟ چه نوع ارتباطی برقرار می‌کردیم؟ اینها چوب‌هایی است که ما می‌توانیم بر نفس خود وارد کنیم و آن را تنبیه کنیم و بتوانیم مسیر خود را مشخص کنیم.»[1]

مسجد النّبی[2]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. **مسجدالنّبی**: این مسجد پس از مسجدالحرام، مقدس‌ترین مکان برای مسلمانان است. نخستین پایه‌های این مسجد به دست مبارک پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پس از هجرت به مدینه بنا نهاده شد و به مرور، به مرکز تبلیغ و تعلیم دین مبین اسلام و پایگاه حکومت و قضاوت نبوی تبدیل گشت. هنگام ساخت، رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه مسجد را با خشت بنا کردند و بعد از اینکه حرارت آفتاب برای نمازگزاران زحمت می‌داد، حضرت با زدن سایبانی از گیاهان موافقت نمودند؛ اما وقتی اصحاب پیشنهاد دادند سقف آن را هم برای جلوگیری از نفوذ باران با گِل بپوشانند، پیغمبر اکرم با ⇦

«وقتی که انسان به مسجدالنّبی می‌رود، باید بداند که به منزل خودش آمده است.»[۱] «اصلاً وقتی که انسان به مدینه می‌رود، احساس می‌کند وارد خانهٔ خودش شده است و اصلاً احساس غربت نمی‌کند.»[۲]

«حرم پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم منزل واقعی ما است و همهٔ ما فرزندان پیغمبر هستیم و باید این مسئله را بدانیم. وقتی که به مسجدالنّبی می‌روید، نباید به این

⇦ تأکید بر گذرابودن دنیا فرمودند:

لا؛ عَرِيشٌ كَعريشِ موسىٰ، الأمرُ أعجَلُ مِن ذلِكَ؛ «خیر، سایبانی همچون سایبان موسی (از چوب و برگ خرما) باشد؛ چرا که امر [آخرت] نزدیک‌تر از اینهاست.»

بدین ترتیب، مسجد تا زمان رحلت ایشان بدون سقفِ گِل‌اندود باقی ماند و دیوار آن به اندازهٔ قامت یک انسان بود که براساس سایهٔ آن، وقت نمازهای ظهر و عصر تعیین می‌گردید.[۱]

در فضیلت این مسجد، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌فرمایند:

نماز در مسجد من، نزد خداوند برابر با ده هزار نماز در مساجد دیگر است، جز مسجدالحرام که همانا نماز در آن برابر با صد هزار نماز است.[۲]

هم‌چنین رسول خدا این مسجد را یکی از سه مکانی برشمرده‌اند که برای زیارت آنها شایسته است بار سفر بسته شود.[۳]

علاوه بر مرقد مطهر رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم که در خانهٔ ایشان (حجرهٔ شریفه) قرار دارد، خانهٔ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیهما نیز پشت حجرهٔ شریف و کنار باب جبرئیل قرار دارد.[٤]

برخی از بخش‌های مهم و مقدس داخل مسجد عبارت‌اند از: روضة النّبی، منبر و محراب رسول خدا، محل اذان بلال، جایگاه اصحاب صُفّه، ستون‌های تاریخی مسجد مانند: ستون حنّانه، ستون توبه، ستون حَرَس، ستون وُفود، ستون سریر و ستون مُخلّقه. (محقق)

۱) مأخوذ از: ***الکافی***، ج ۳، ص ۲۹٦؛ ***الطّبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱۸٤ ـ ۱۸٦؛ ***إعلام الوری***، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ ***وفاء الوفاء***، ج ۱، ص ۲٤۹ ـ ۲٦۱.

۲) ***ثواب الأعمال***، ص ۳۰.

۳) ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۳۱.

٤) رجوع شود به ***تاریخ و آثار اسلامی مکهٔ مکرّمه و مدینهٔ منوّره***، قائدان، ص ۲۵۵.

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

نیت بروید که می‌خواهید پیغمبر را زیارت کنید؛ بلکه باید به این نیت بروید که دارید به منزل خودتان وارد می‌شوید و به خانهٔ خودمان آمده‌ایم. همان‌جا احساس کنید که در منزل خودتان هستید و اینجا منزل خودتان است و بقیه همه اعتباری است.»[۱]

«تصور کنید که اصلاً جایگاه شما اینجا بوده است و در جای دیگر عاریه زندگی می‌کنید. جای ما کجاست؟ جای ما اینجاست که پیغمبر بوده‌اند و در جاهای دیگر، ما به‌صورت عاریه و مجازی هستیم.»[۲]

«و هرچه بیشتر آنجا بمانید خوب است؛ ولو اینکه قرآن هم نخوانید. بروید کارهایتان را در مسجدالنّبی انجام دهید و گوشه و کناری پیدا کنید و بنشینید. من در همین سفر عمره‌ای که اخیراً خداوند توفیق داد مشرّف شدیم، صبح به مسجدالنّبی می‌رفتم و شب ساعت ده بیرون می‌آمدم؛ تازه آن موقع هم چون درها را می‌بستند، بیرون می‌آمدم. واقعاً می‌دیدم که از اینجا کجا بروم؟ همان‌جا بعدازظهر هم می‌خوابیدم و اگر چیزی قرار بود بنویسم، همان‌جا می‌نوشتم. واقعاً می‌دیدم از اینجا بیرون بیایم کجا بروم؟ بلند شوم کجا بروم؟ در مسجدالحرام هم که درها باز بود و شب‌ها دیگر مسئله‌ای نبود.»[۳]

«کسی که به آنجا می‌رود، فقط باید توجهش به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله باشد و بس. اصلاً تصور نکنید که در اینجا کسی غیر از رسول خدا هست. همهٔ اینها انسان را به کثرات وارد می‌کند و از رسیدن به مطلب بازمی‌دارد. سالک فقط باید به پیغمبر توجه کند و نه به کس دیگر. اصلاً نباید به حساب بیاوریم که فرد دیگری آنجا دفن است.

من می‌دیدم بعضی از همین رفقا دائم می‌پرسند: این ابوبکر و عمر کجا هستند؟ گفتم: هرجا باشد؛ می‌خواهید چه‌کار کنید؟ می‌گویند: می‌خواهیم لعنت کنیم. خب

---

۱. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
۲. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)
۳. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

برو لعنت کن! پرداختن به این مسائل، سهمیهٔ انسان را کم می‌کند.»[۱]

«زائر در هنگام تشرّف به مرقد مطهر رسول خدا نباید به آن دو نفر منافق غاصب فکر کند و ذهن و قلب و سرّ خود را با یادآوری آن دو خراب و فاسد نماید؛ بلکه باید به رسول خدا و بضعهٔ آن حضرت، شفیعهٔ روز جزاء صدیقهٔ کبری فکر کند و خود را در حرم و حریم آنان قرار دهد و با آنها وحدت و معیّت ایجاد نماید.»[۲]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به افرادی که نزد ایشان می‌آمدند و می‌خواستند به مکه بروند، یکی از مطالبی که می‌فرمودند این بود: "در حرم رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم فقط توجه به پیامبر باشد و بس."

یادم است نزد ایشان بودم، شخصی سؤال کرد: آقا، این ابوبکر و عمر کجا هستند؟ ایشان فرمودند:

> انسان که به مدینه می‌رود، برای عمر و ابوبکر نمی‌رود! بلکه برای پیغمبر می‌رود. حال فرض کنید آنها در حرم پیغمبر دفن شده باشند، یا در بقیع، یا جسدشان در بیابان افتاده باشد.

وقتی انسان وارد مسجدالنّبی و حرم پیغمبر می‌شود، اصلاً نباید عمر یا ابوبکر به ذهنش بیاید. این آمدن ابوبکر و عمر در ذهن هنگام زیارت، روح زیارت، دعا و توجه را خراب می‌کند. وقتی رفقا ـ إن‌شاءالله خدا قسمت همه کند ـ وارد مدینه می‌شوند و می‌خواهند به مسجد پیغمبر بروند، فقط باید رسول خدا را ببینند و بس. اینکه چه‌کسی آنجا خوابیده یا بیدار است دیگر مهم نیست.

انسان باید به زیارت پیغمبر برود و اصلاً آنها را در نظر نیاورد. خدا شاهد است من در این چند مرتبه‌ای که خداوند توفیق داد و به مدینه مشرّف شدم، در مسجدالنّبی یک دفعه هم اصلاً به ذهنم نیامد که قبر ابوبکر یا عمر کجا است! آیا

---

۱. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. ***سالک آگاه***، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)

درست است که انسان وقتی به زیارت بزرگی مثل رسول خدا نائل می‌شود، به‌جای اینکه به ایشان فکر کند، دنبال این باشد که ابوبکر یا عمر کجا هستند؟ اینها همه اشتغالات است؛ ذهن به امور غیرواقعی و غیرحقیقی اشتغال پیدا می‌کند و آن واقعیت، لوث و سست می‌شود و صلابت خود را از دست می‌دهد.

من نمی‌خواهم بگویم انسان جنبهٔ تبرّی نداشته باشد. یکی از فروعات، لوازم و مبانی شیعه، جنبهٔ تبرّی است و انسان با جنبهٔ تبرّی می‌تواند راه را پیدا کند. شیعه هر دو جنبه را دارد: هم جنبهٔ تولّی و پیوستن و هم جنبهٔ تبرّی و دافعه و دورکردن مخالفین اهل‌بیت علیهم‌السّلام. هر دو جنبه باید در انسان وجود داشته باشد؛ اما آن جنبهٔ تبرّی باید جنبهٔ باطن باشد و نفس نباید دیگر به آنها توجه کند. تبرّی هست، اما دیگر نباید انسان وقت بگذارد که ببیند او چه کرد و آن چه گفت.»[1]

«من بسیار متأسف می‌شوم برای افرادی از شیعیان که به مدینه و زیارت قبر رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌روند، اما دنبال این هستند که عمر و ابوبکر کجا دفن هستند. کسی که به مسجد مدینه رفته و چشمش به قبر پیغمبر افتاده است، نباید شخص دیگری در ذهنش بیاید و نباید اصلاً به فکر کس دیگری باشد. اصلاً چه‌کار داری؟! هرکسی می‌خواهد آنجا دفن باشد!

چرا انسان بیاید ذهن خود را خراب کند و از توجه به آن دریای واقعاً عجیبِ رحمت، لطافت و سبکی که به‌واسطهٔ نفس پیغمبر بر آن فضا حاکم است، خود را محروم سازد و دنبال این بیفتد که ابوبکر یا کس دیگری کجا دفن شده‌اند؟! این چه حرف‌هایی است؟ چه فایده و نتیجه‌ای برای انسان دارد؟ غیراز اینکه حتی در موقع توجه به رسول خدا هم ذهن انسان مشغول آن دو خواهد بود.

ذهن در دو جا نمی‌تواند تمرکز داشته باشد؛ باید در یک جا تمرکز داشته باشد. وقتی انسان به مسجد پیامبر می‌رود و می‌خواهد به آن حضرت توجه کند، اصلاً نباید

---

۱. ***آموزه‌های معرفت***، ج ٤، مجلس ۷۳. (آیةالله طهرانی)

مطلب دیگری به ذهنش بیاید که چه‌کسی اینجا هست یا نیست. در آنجا فقط پیامبر و دخترشان، فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیهما حضور دارند. فاطمهٔ زهرا همان‌جا، کنار پیامبر دفن هستند؛ حال دیگر علتش بماند!

مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

> وقتی که من وارد حرم پیامبر می‌شدم، جلال و عظمت حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها چنان مرا می‌گرفت که دیگر قدرت و اختیار هیچ‌گونه حرکتی نداشتم.[1]

ببینید، این زیارتی است که اولیای خدا می‌کنند. اما یک زیارت هم ما می‌کنیم؛ همین‌که وارد می‌شویم، می‌پرسیم: عمر کجا دفن است؟ ابوبکر کجا دفن است؟ عایشه را کجا دفن کرده‌اند؟ یعنی فقط دنبال سنگ، دیوار و ستون هستیم: ستون حنّانه کجاست؟ ستون نقّاله کجاست...؟!

وقتی سفره‌ای پهن است و در آن همه‌گونه مائدهٔ الهی قرار گرفته، حیف است که انسان ذهن و فکر خود را متوجه مسائلی کند که نصیب اندکی داشته باشد.

من کتابی دیدم که مؤلف در آن تحقیقات خود در مکه را ذکر کرده بود. مثل اینکه بسیار آدم بیکاری بوده است! از جملهٔ آن مطالب، این بود: "من تمام مسجدالحرام را از اول تا آخر وجب کردم؛ طول مسجدالحرام این‌قدر وجب شد و عرض آن این‌قدر وجب بود."

حتی خود کعبه را هم وجب کرده بود! خلاصه یک‌به‌یک مکان‌ها را با دست وجب کرده بود. این آدم بیکار است! اما در مقابل، شخصی مانند مرحوم والد به مسجدالحرام می‌رود، جلوی مستجار می‌نشیند و چنان چشم به کعبه می‌دوزد که وقتی افراد از ایشان سؤالی می‌کردند، متوجه نمی‌شد که چه‌کسی چه می‌گوید؛ این یک نوع است! و شخصی دیگر هم می‌رود که اندازه‌گیری کند که اینجا چند متر است

---

۱. رجوع شود به ***روح مجرّد***، ص ۱٤٦.

و چند سانتی‌متر کم دارد؛ آن هم نوعی دیگر است. این یک‌نحو طواف می‌کند و او هم نحوهٔ دیگری.

نوع دیگر اینکه شخصی به آنجا می‌آید، اما به دنبال رفقایش می‌گردد تا بنشینند و دو سه ساعت گعده بگیرند و حرف بزنند که: در ایران چه خبر است؟ در آمریکا و اروپا چه خبر است؟ فلانی چه گفت؟! درحالی‌که پشتشان را هم به کعبه کرده‌اند، به‌راحتی می‌نشینند و سه ساعت با هم صحبت می‌کنند و صدای قهقههٔ آنان چنان بلند است که اعتراض سایر اهل‌سنّت را برمی‌انگیزد. این را که بنده می‌گویم، خود شاهد بوده‌ام و دیده‌ام. این هم یک نوع نشستن و استفاده کردن در مقابل کعبه و مکان مقدس است.

و نوع دیگر همان افراد و بزرگان هستند که سه ساعت می‌نشستند و وقتی کسی با آنان صحبت می‌کرد، نمی‌فهمیدند چه‌کسی چه می‌گوید. آن هم نوعی دیگر است. خب:

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی آن گروهی این پسندند[1]

و بزرگان برای ما بیان کرده‌اند؛ این یک معرفت است، آن هم معرفتی دیگر.»[2]

«بنده در یکی از سفرهایی که توفیق پیدا کرده بودم و به عمره مشرّف شده بودم، معمولاً شب‌ها دو سه ساعت به مسجدالنّبی می‌رفتم. ماه مبارک رمضان بود و در آن ساعات کسی در مسجد نبود و جمعیت بسیار خلوت بود؛ مثلاً بیست تا سی نفر بودند و بعد کم‌کم بقیه می‌آمدند.

یک شب به محراب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رفتیم. بنده در همان‌جا نشستم و نماز خواندم، چون استحباب دارد.[3] بعد با خودم فکر کردم و گفتم: این جایی که من الآن نماز می‌خوانم و افتخار می‌کنم که در جایی نماز می‌خوانم که قطعاً

---

۱. ***دوبیتی‌های باباطاهر***، شمارهٔ ٤٠.

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ١٤٢٧ هـ.ق، مجلس ١٠. (آیةالله طهرانی)

۳. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٥٣ ـ ٥٥٦؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ١٤، ص ٣٤٤ ـ ٣٤٦.

رسول‌الله قدمشان را در آنجا گذاشته‌اند؛ این نماز چقدر در من تأثیر گذاشته و چقدر این نماز من را جلو برده و به من توجه داده است؟ نگاه کردم و دیدم که هیچ! نماز خواندن بدون توجه به آن حقیقتِ رسول‌الله، کاری برایم نمی‌کند. اینکه مرتباً در جای پیغمبر بایستم و نماز بخوانم چه نفعی دارد؟!

مگر قبل از ما عمر و ابوبکر در همین‌جا نماز نخواندند؟ مگر آنهایی که رفتند و دختر پیغمبر را تکه‌تکه کردند، اینجا نیامدند؟ همین‌جا نماز می‌خواندند! اما چقدر این نمازها در آنها اثر گذاشت و آنها را جلو برد و به آنها فهم داد؟ صفر! نتیجهٔ آن را هم دیدیم که چگونه زحمات پیغمبر را ارج نهادند و چگونه از آن راه و مسیر پیروی کردند.

خب، من هم همین‌طور و من هم یکی از آنان! منتها آنها هزار و چهارصد سال پیش بودند و ما الآن هستیم؛ قضیه همان است و تفاوت نمی‌کند. چقدر با رفتن به آنجا، من از جای خود حرکت کردم؟ چقدر به معرفت و مقام علمی، شهودی و حسی من اضافه شد؟ چقدر در این جلسات و هیئات به معرفت و علم ما اضافه می‌شود؟ این سینه‌زدن‌ها و این شعرها چقدر به ما اضافه می‌کند؟ اینها اضافه نمی‌کند؛ آنچه اضافه می‌کند، شکافتن مسئله و سر درآوردن از حقیقت و واقعیت ولایت، کنار گذاشتن شعارها و به دنبال واقعیت رفتن است. حال قضیه به هرکجا می‌خواهد برسد، برسد! اینهاست که به انسان اضافه می‌کند.»[1]

مطالبی پیرامون حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

«مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ از جمله حالاتشان در مدینهٔ طیّبه می‌فرمودند:

> بسیار عظمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مرا در خود فرو برده بود؛ چه در منزل و چه در مسجدالنّبی؛ بالأخص در مسجد رسول‌الله، به قدری عظمت آن حضرت متجلی بود که گویا تمام مقام نبوت با تمام خصوصیاتش و تمام

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۸۹. (آیة‌الله طهرانی)

مدارج و معارجش و تمام درجات و مراتبش در آن حضرت متجلی است؛ و آن بَضْعهٔ رسول‌الله، سرّ و حقیقت و جوهرهٔ رسول‌الله است؛ و مانند آن موجودی که حامل و ضامن آن سرّ باشد و در مقام وحدت عین رسول‌الله باشد، غیر از وی خداوند تعالیٰ موجودی را نیافریده است.»[1]

«وقتی از یک سفر حج بازگشته بودیم، در کربلا بودیم. من حدود هفده سالم بود و با اخوی بزرگ‌تر که حدود هجده‌سال‌ونیم یا نوزده سالشان بود، همراه بودیم. شب‌ها می‌دیدم که مرحوم والد و مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌الله‌علیهما ـ تقریباً سه ساعت به اذان صبح بلند می‌شدند. اطاق تاریک بود و چون مراعات حال ما را می‌کردند، چراغ را روشن نمی‌کردند. من از خواب بلند می‌شدم، منتها خودم را به خواب می‌زدم تا ببینم چه قضایایی می‌گذرد؛ چون اگر تکانی می‌خوردیم، آنان متوجه می‌شدند و صحبت به جای دیگری می‌رفت. لذا صدایمان را درنمی‌آوردیم تا ببینیم اینها که سه ساعت قبل از اذان، کنار هم نشسته‌اند، چه می‌گویند! طبعاً یک چیزهایی هم نصیبمان شد.

یک وقت اواخر عمر مرحوم والد ـ خدا رحمتشان کند ـ نشسته بودیم، ناگهان من حرفی از آن شب‌ها زدم. فرمودند: آقاسید محسن، این را تو از کجا می‌دانی؟

گفتم: می‌دانید از کجا؟ از همان شب‌هایی که من هفده‌ساله بودم و شما می‌نشستید با هم صحبت می‌کردید!

ایشان گفتند: ای شیطان! خب، بگو ببینم دیگر چه شنیدی!

گفتم: بقیه را نمی‌گویم!

خلاصه، آن چیزهایی را که قرار بود بشنویم، می‌شنیدیم. یک شب دیدم مرحوم آقای حداد ـ که فقط یک سفر به حج رفته بودند و حتی عمره هم نرفته بودند ـ به مرحوم آقا می‌گویند:

در حرم رسول خدا آنچه بیشتر مرا می‌گرفت، حقیقت حضرت زهرا بود. یعنی با وجود آن وسعت و سعهٔ عجیب رسول خدا که جنبهٔ ابوّت بر حضرت صدیقه

---

۱. *روح مجرّد*، ص ۱٤٦. (علامه طهرانی)

دارند، اما آن موقعیت، جاذبه، سعه، قدرت و قوّت حضرت صدیقه باعث می‌شد که من ازخود بی‌خود شوم؛ همین‌که وارد مسجدالنّبی و حرم می‌شدم، می‌دیدم تمام وجود مرا و تمام عوالم مرا ـ نه فقط [این وجود جسمانی را] ـ ولایت حضرت صدیقه در خود محو کرد و دیگر هیچ‌چیز از من باقی نگذاشت.

در آن شب ایشان از این قضیه به‌عنوان یک مطلب عجیب با مرحوم آقا مذاکره می‌کردند.»[۱]

«حضرت صدیقهٔ کبری سلام‌الله‌علیها در آنجا بسیار انسان را مورد عنایت خود قرار می‌دهند؛ این مسئله بسیار عجیب است و در آنجا عنایت حضرت زهرا برای زوّار و شیعیان کاملاً مشخص است.»[۲]

«قبر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها قطعاً در همان‌جا و کنار قبر رسول خدا است.»[۳]

روضة النّبی

«کلینی در *فروع کافی*، کتابُ الحجّ، بابُ المنبرِ و الرّوضةِ و مقامِ النّبیِّ صلّی‌اللَه علَیه‌وآله، ج ٤، ص ۵۵۳ تا ص ۵۵۵ روایت کرده است که رسول خدا صلّی‌الله علیه‌وآله فرمود:

ما بَینَ بَیتی و مِنبَری رَوضَةٌ مِن ریاضِ الجَنَّةِ.[٤]

منظور از روضه، مکانی است مابین بیت مطهّر حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه

---

۱. مأخوذ از: سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۳۹؛ ***نفحات انس***، ص ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

٤. ***الکافی***، ج ٤، ص ۵۵٤. ترجمه:
«فاصلهٔ میان خانهٔ من و منبر من، باغی از باغ‌های بهشت است.» (محقق)

و آله و سلّم و منبر آن حضرت.»[۱]

«حتماً بین منبر و قبر رسول خدا که **"رَوضَةٌ مِن ریاضِ الجَنّة"** است، هر روز دو رکعت نماز بخوانید؛ بسیار مهم است. مرحوم والد بسیار به این قضیه تکیه داشتند و به ما هم امر می‌کردند که حتماً نماز را در همین‌جا بخوانید.[۲]

---

۱. ***روح مجرّد***، ص۱۷۸، تعلیقه. (علامه طهرانی)

۲. نورالدین ابوالحسن سَمهودی در کتاب *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی*، ج ۲، ص ۱۸۵ و ۱۸٦، به نقل از جمال‌الدین اِسنَوی حکایتی نقل می‌کند که جهت مزید استفاده، ترجمه وخلاصهٔ آن ذکر می‌گردد: «در سال ۵۵۷ هـ.ق، در دوران حکومت سلطان نورالدین محمود زنگی در مصر، توطئه‌ای بزرگ توسط مسیحیان طرح‌ریزی شد. سلطان نورالدین که مردی اهل عبادت و شب‌زنده‌داری بود، شبی پس از تهجّد به خواب رفت. او پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه[وآله]وسلّم را در خواب دید که به دو مرد موبور اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: "مرا دریاب! مرا از شر این دو نفر نجات بده."
سلطان با وحشت بیدار شد، وضو گرفت، نماز خواند و دوباره خوابید، اما همان خواب عیناً تکرار شد. بار سوم نیز خواب تکرار شد و سلطان دریافت که این هشداری جدی است و دیگر جای خوابیدن نیست.
سلطان شبانه وزیر صالح خود، جمال‌الدین موصلی را فراخواند و ماجرا را به او گفت. وزیر پیشنهاد داد که فوراً و مخفیانه به مدینه برود. سلطان با بیست نفر همراه و اموال فراوان، مسیر طولانی را با شتاب طی کرد و ظرف ۱٦ روز به مدینه رسید. ابتدا زیارت کرد و سپس با مشورت وزیر، نقشه‌ای کشید تا چهرهٔ آن دو مرد را شناسایی کند.
وزیر اعلام کرد که سلطان برای اهدای صدقه آمده و از همهٔ مردم مدینه خواست نام‌نویسی کنند. سلطان تک‌تک مردم را هنگام دریافت صدقه بررسی می‌کرد تا چهره‌هایی را که در خواب دیده بود بیابد، اما آنها را نیافت. وقتی پرسید آیا کسی جا مانده، مردم گفتند تنها دو مرد مغربی باقی مانده‌اند که بسیار زاهد و ثروتمندند و از کسی چیزی نمی‌گیرند. سلطان دستور داد آنها را بیاورند و به محض دیدنشان، همان دو چهره‌ای را که پیامبر نشان داده بود، شناخت.
سلطان آنها را بازجویی کرد. آنها مدّعی بودند که حجّاجی از مغرب هستند که برای مجاورت حرم پیامبر آمده‌اند. سلطان به محل اقامتشان که در نزدیکی حجرهٔ شریف بود رفت. در ظاهر جز قرآن و کتب دعا چیزی نبود و مردم مدینه از آن دو نفر بسیار به نیکی یاد کردند و گفتند: "این دو همیشه روزه‌دارند، پیوسته در روضهٔ شریف نماز می‌گزارند و به زیارت پیامبر مشغول‌اند. هر صبح به ⇦

در آنجا نماز خواندن بر روی فرش اشکال ندارد و حتی می‌توانید نماز واجبتان را هم همان‌جا بخوانید؛ چون تقیّه است و مهم نیست. نباید تصور کنید که باید حتماً برای نماز به جای دوری بروید که سنگ باشد. می‌توانید همان‌جا کنار قبر رسول خدا و کنار ضریح هم بایستید.»[۱]

محراب و منبر رسول خدا

«محراب پیغمبر هم کاملاً مشخص است؛ نوشته شده است: "هذا مِحرابُ الرّسول." اگر به آنجا رفتید، حتماً بروید در آنجا بایستید و نماز بخوانید. آن زمان که ما رفتیم خلوت بود و من خودم بارها در همان‌جا نماز خواندم. این، محرابِ پیغمبر است و منبر آن حضرت هم که مکانش مشخص است. نماز خواندن در فضای بین آن دو بسیار خوب است.»[۲]

⇦ زیارت بقیع و هر شنبه به زیارت مسجد قبا می‌روند و هرگز دست رد به سینهٔ هیچ نیازمندی نمی‌زنند؛ چنان‌که در این سالِ قحطی، نیاز مردم مدینه را برطرف ساخته‌اند."

اما سلطان شخصاً به جستجو پرداخت و با کنار زدن حصیری در کف اطاق، دهانهٔ سرداب و تونلی را یافت که به سمت قبر مطهر حفر شده بود. با دیدن این صحنه، مردم وحشت‌زده شدند.

سلطان با ضرب و فشار از آنها بازجویی کرد و آنها اعتراف کردند که مسیحی هستند و با لباس مبدّل و حمایت مالی گسترده فرستاده شده‌اند تا جسد مطهر پیامبر را بدزدند و منتقل کنند. آنها شب‌ها زمین را می‌کندند و خاک آن را در کیسه‌های چرمی ریخته و به بهانهٔ زیارت بقیع، در بین قبور تخلیه می‌کردند. آنها گفتند وقتی به نزدیکی حجره رسیدند، آسمان غرید و لرزش شدیدی در زمین ایجاد شد که مانع کارشان گشت. سلطان که خود را انتخاب‌شدهٔ خدا برای دفع این شر می‌دید، گریست. سپس دستور داد گردن آن دو را زدند.

پس از اعدام توطئه‌گران، سلطان نورالدین دستور داد خندقی عمیق در اطراف حجرهٔ شریف تا رسیدن به آب حفر کنند. سپس سرب فراوانی ذوب کرده و در آن ریختند تا دیواری یکپارچه و سربی دور تا دور مزار مطهر شکل گرفت که نفوذ به آن غیرممکن شد.» (محقق)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

جایگاه اصحاب صُفّه

«در مسجدالنّبی مکان‌هایی هست که رعایت و توجه به آنها بسیار خوب است. وقتی از باب جبرئیل[۱] وارد می‌شوید، سمت چپ شما یک برآمدگی (مانند سکو) وجود دارد که به آن صُفّه می‌گویند. اصحاب صفّه، گروهی از [مهاجرین] فقیر بودند که هیچ‌چیز نداشتند و همیشه در آنجا ساکن بودند، وضعیت خاصی داشتند و بسیار مورد توجه بودند.

نشستن و نمازخواندن در این بلندی خوب است و اینجا مقابل قبر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است. معمولاً هم افراد می‌آیند در آنجا می‌نشینند و قرآن می‌خوانند. بعد که دور می‌زنید و به سمت چپ و کنار ضریح می‌روید، قبر پیغمبر صلّی‌الله‌علیه و آله‌وسلّم قرار گرفته است و پشت آن هم قبر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است.»[۲و۳]

---

۱. **باب جبرئیل**: از درب‌های اصلی مسجدالنّبی از زمان رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به‌شمار می‌رود.[۱] این درب، در ضلع شرقی مسجد و در مجاورت دیوارهٔ شمال شرقی مرقد مطهر آن حضرت و نزدیک «باب النّساء» قرار دارد.[۲]

گفته شده است جناب جبرئیل علیه‌السّلام برای دیدار رسول خدا از این درب رفت‌وآمد داشته‌اند. هم‌چنین بنا بر روایتی، ایشان در این مکان به‌صورت دحیهٔ کلبی در حال گفتگو با پیامبر اکرم مشاهده شده‌اند.[۳]

از جمله علل نام‌گذاری این درب به باب جبرئیل، نزدیک‌بودن آن به «مقام جبرئیل» (محل فرودآمدن) و ورود جناب جبرئیل از این درب برای ملاقات با رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ذکر شده است.[٤] (محقق)

۱) ***التّعریف بما آنست الهجرة***، ص ۱۰۳.

۲) رجوع شود به ***مرآة الحرمین***، رفعت پاشا، ج ۱، ص ٤٧٩.

۳) رجوع شود به ***وفاء الوفاء***، ج ۲، ص ۲۱٦.

٤) رجوع شود به ***تاریخ المدینة***، نمیری، ج ۱، ص ٥؛ ***تاریخ معالم المدینة***، ص ۸۹؛ ***مرآة الحرمین***، رفعت پاشا، ج ۱، ص ٤٨٠.

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٥. (آیةالله طهرانی)

۳. ***امام شناسی***، ج ۱۳، ص ٤٤٩: ⇦

ستون حنّانه[1]

⇦ «از جناب محترم ثقةالمحدّثین آقای حاج شیخ فاضل تبریزی ـ أطالَ اللهُ بقائَه ـ که فعلاً بحمد الله تعالیٰ در حال حیات و در ارض مقدّس رضوی علیه‌السّلام اقامت دارند و بنده نیز از منبر نیکو و سخن ولایی جنابش بهره‌مند شده‌ام نقل شده که:

در سفری که در ماه جمادی‌الثّانیه ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶ هجریه قمریه به مکه و مدینه برای ادای عمره مشرّف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهر رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه و آله وارد حرم شدم دیدم عمله‌ها برای مرمّت اساس مرقد مطهر داخل محوّطهٔ شُبّاکِ قبر می‌شوند؛ من هم مقداری آجر برداشتم و به‌دنبال عمله‌ها به درون محوّطه وارد شدم. چشمم به شکل قبور افتاد، با دقت مشاهده نمودم، در پشت سر قبور، قبری دیدم که کنار محراب نمازگزاران بنا شده و روی آن این عبارت نوشته شده است:

قالَ رسولُ اللهِ صلّی‌اللهُ علَیه و آله: **فاطمةُ مُهجةُ قَلبی، وَ ابْناها ثَمَرةُ فُؤادی، و بَعلُها نورُ بَصَری، و الأئمّةُ مِن وُلدِها أُمَناءُ رَبّی، حَبلٌ مَمدودٌ بَینَهُ و بَینَ الخلقِ. مَن تَمَسّکَ بِهِم نَجیٰ، و مَن تَخَلّفَ عَنهُم هَویٰ.**

"فاطمه جان و روح من است، و دو پسرانش میوهٔ دل من‌اند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار من‌اند، که ریسمانی کشیده‌شده میان او و خلائقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسّک جوید نجات می‌یابد، و کسی که از آنان تخلّف ورزد و اعراض کند در درّهٔ هلاک سقوط می‌نماید."»(علامه طهرانی)

۱. **ستون حنّانه و منبر پیامبر**: از مکان‌های مقدس مسجدالنّبی، محل منبر رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله‌وسلّم و ستون حنّانه است.

خاصه و عامه به أسناد متعدد روایت کرده‌اند که چون رسول خدا به مدینه هجرت نمودند و مسجد را بنا کردند، در جانب مسجد، تنهٔ درخت خرمای خشکیده‌ای بود که حضرت هنگام خطبه خواندن، بر آن تکیه می‌فرمودند. پس از مدتی، مردی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا رسول‌الله، رخصت ده که برای شما منبری بسازم که در وقت خطبه بر آن قرار گیرید.» چون مرخص شد، منبری سه‌پلّه برای حضرت ساخت که ایشان بر پلّهٔ سوم آن می‌نشستند. نخستین مرتبه‌ای که آن حضرت بر منبر برآمدند، آن تنهٔ درخت (ستون) به ناله درآمد؛ ناله‌ای همچون نالهٔ شتر ماده (ناقه) در فراق فرزند خویش. پس حضرت از منبر به زیر آمدند و آن ستون را در بر گرفتند تا ساکن شد. سپس فرمودند: «**اگر من آن را در بر نمی‌گرفتم، تا قیامت ناله می‌کرد.**»* (محقق)

* رجوع شود به ***الطّبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۶.

«رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم وقتی به مدینه تشریف آوردند و مسجدی را با آن کیفیت بنا کردند، دستور دادند منبری سه‌پلّه برای آن حضرت تهیه کرده و ساختند. اگر صحبتشان کوتاه بود می‌ایستادند و اگر قدری طولانی بود، روی منبر می‌نشستند و به‌این‌نحو، مسائل اخلاقی و شرعی و اجتماعی را برای مردم بیان می‌کردند. قبل از ساخت منبر، به ستونی تکیه می‌دادند؛ اما پس از اینکه منبر ساخته شد و حضرت روی آن قرار گرفتند، آن ستون از فراق پیغمبر ناله کرد و همهٔ مردم آن ناله را شنیدند. آن ستون امروزه به نام ستون حنّانه معروف است و نزدیک ضریح مطهر آن حضرت واقع شده است.»[۱و۲]

---

۱. ***عنوان بصری***، ج ۵، ص ۲۲۲. (آیةالله طهرانی)

۲. ***امام شناسی***، ج ۱۸، ص ۲۳۵:

«در اسلام تریبون وجود ندارد. منبر است که به دستور رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ساخته شد از چوب «أثْل» از غابات مدینه (نیزارها) که بسیار محکم و سبک بوده است تا بتوان برای خطیب در نمازهای عید و نمازهای جمعه اگر احیاناً در صحرا تحقّق پذیرد حمل کرد.[۱] و لهذا در سنّت است که در نماز عید فطر و عید قربان که باید در خارج شهر در فضای سرباز بیابان (قاع) صورت گیرد،[۲] منبر را از داخل مسجد شهر بدانجا حمل نمایند. و شخص امام یا نائب وی بر روی چیز دیگری غیراز منبر نرود و خطبه نخواند، و در روی پلهٔ اول منبر بایستد و ننشیند.[۳]

اما در سایر اوقات باید مدرّس و خطیب و حکیم و مفسّر که تدریس می‌کند بر فراز منبر بنشیند، و منبر هم باید سه پله‌ای باشد چون منبر رسول‌الله سه پلّه‌ای بوده است، و در دو طرف دستک آن، دو عدد گوی به شکل دو عدد انار (رمّان) بالا آمده بوده است که در روایات به آنها: **"رُمّانَتَیِ المِنبَر"** گویند.[۴] و از جمله آداب زیارت مسجدالنّبی در مدینه آن است که انسان آن دو عدد دستک منبر را که رُمّانَتَیِ المِنبَر می‌باشد ببوسد و برای استشفاء به چشم بساید؛ زیرا محلّ دست‌های مبارک رسول اکرم بوده است.[۵]»

۱) رجوع شود به ***دلائل النّبوّة***، بیهقی، ج ۲، ص ۵۵۴ ـ ۵۶۴.

۲) رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۷، ص ۴۴۹ ـ ۴۵۲.

۳) رجوع شود به ***الکافی***، ج ۳، ص ۴۲۴؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۵۱۸؛ ***وسائل الشّیعة***، ج ۷، ص ۳۱۳ و ۳۴۳؛ ***المبسوط***، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ***جواهر الکلام***، ج ۶، ص ۲۵۷.

۴) رجوع شود به ***السّیرة الحلبیّة***، ج ۲، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۷؛ ***إمتاع الأسماع***، ج ۱۰، ص ۹۵ ـ ۱۰۹.

۵) رجوع شود به ***الکافی***، ج ۴، ص ۵۵۳.

[سایر ستون‌های مسجدالنّبی][1]

کتیبه‌نگاری اسامی معصومین در دو صحن حرم نبوی

«در مدینهٔ منوّره، در مسجدالنّبی صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم دو صحن موجود است، بر فراز دیوارهای این دو صحن نام ائمهٔ طاهرین سلامُ اللهِ و سلامُ مَلائکَتِهِ المُقَرّبینَ

---

۱. مهم‌ترین این ستون‌ها که در محدودهٔ روضهٔ منوّره قرار دارند، عبارت‌اند از:

• **ستون توبه**: ستونی است که یکی از اصحاب، مشهور به ابولبابهٔ انصاری چون در مقام مشورت یهود قرار گرفت و به‌خاطر لغزشی که داشت، خود را به آن بست تا آنکه آیهٔ توبه نازل شد و پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم او را گشودند. این ستون، به «ستون ابولُبابه» نیز معروف است.[1]

• **ستون حَرَس**: جایگاه نگهبانی از رسول خدا بود و چون امیرالمؤمنین علیهما السّلام غالباً در این مکان به حفاظت از آن حضرت می‌پرداخت، به «مقام علی» نیز شناخته می‌شود.[2]

• **ستون وُفود**: جایگاهی که پیامبر در کنار آن می‌نشستند و با سران قبایل و هیئت‌های اعزامی (وفود) که برای پذیرش اسلام یا بستن قرارداد به مدینه می‌آمدند، ملاقات می‌کردند.[3]

• **ستون سریر**: محل اعتکاف پیامبر اکرم بود و اصحاب آن حضرت سریری (تختی) از شاخه‌های خرما در کنار این ستون گذاشتند تا رسول خدا در ایام عبادت در آنجا استراحت کنند.[4]

• **ستون مُخَلَّقه**: نزدیک‌ترین ستون به محراب پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است که محل گذاشتن عود و عطر خَلوق برای خوش‌بو کردن مسجدالنّبی بوده است. پیامبر اکرم پس از تغییر قبله در سال دوم هجری تا مدتی روبروی این ستون به نماز می‌ایستادند.[5]

• **ستون تهجّد**: این ستون در پشت خانهٔ حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها (خارج از محدودهٔ فعلی ضریح) قرار دارد و جایگاه مکانی است که پیامبر اکرم شب‌ها در آنجا به عبادت و نماز شب (تهجّد) می‌پرداختند.[6] (محقق)

۱) رجوع شود به ***السّیرة النّبویة***، ابن‌هشام، ج ۲، ص ۲۳۶ ـ ۲۳۸.

۲ و ۳) رجوع شود به ***وفاء الوفاء***، ج ۲، ص ۴۵.

۴) رجوع شود به ***همان***، ص ۴۴.

۵) رجوع شود به ***همان***، ج ۱، ص ۲۸۰؛ ج ۲، ص ۳۸ ـ ۴۰؛ ***الدّرة الثّمینة***، ص ۱۰۰؛ ***تاریخ معالم المدینة***، ص ۸۵.

۶) رجوع شود به ***وفاء الوفاء***، ج ۲، ص ۴۶ ـ ۴۸.

علَیهِم ما دامَتِ السّماواتُ و الأَرَضون، نگاشته شده است ولیکن متفرّقاً. و ما برای مزید وضوح، عین آن عبارات و اسامی را با محلّ حقیقی آنها در اینجا ذکر می‌کنیم:

در صحن اول که أقرب به قبر پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است:

۱) أبوهُرَیرة، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۲) حسنٌ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۳) عثمانُ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه، ذو النّورَین ٤) أبوبکرٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٥) اللَهُ، هُوَ اللَهُ الّذی لا إلَه إلّا هو، جَلَّ جَلالُه ٦) ما شاءَ اللَهُ لا قوّةَ إلّا بِاللَه ۷) محمّدٌ رسولُ اللَه، و کفیٰ بِاللَهِ شهیدًا ۸) عُمَرُ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۹) عَلیّ مرتضیٰ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۱۰) حسینٌ السِّبطُ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۱۱) عبّاسٌ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه.

و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

۱) زُبَیرُ العَوّام، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۲) سَعیدُ بنُ زَیدٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۳) عبدُالرّحمٰنِ بنُ عَوفٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٤) عَلیٌّ الرِّضا، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٥) زیدُ بنُ حارِثَةِ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه.

و بر فراز دیوار شمالی آن نوشته است:

۱) نُعمانُ بنُ ثابِتٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۲) محمّدُ بنُ إدریسَ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۳) أحمدُ بنُ حَنبَلٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٤) مالِكُ بنُ أَنَسٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٥) جعفرٌ الصّادِقُ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٦) زَینُ العابِدینَ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه.

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

۱) حمزةُ، أَسَدُ اللَهِ و أَسَدُ رَسولِه، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۲) سَعدُ بنُ أبی‌وَقّاصٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ۳) أُسامَةُ بنُ زَیدٍ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٤) حَبیبُ بنُ تَمیمِ الدّاریِّ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه ٥) طَلحَةُ الخَیرِ، رَضِیَ اللَهُ تَعالیٰ عَنه.

و در صحن دوم که أبعد از قبر پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است:

۱) عبدُاللَهِ بنُ عبّاسٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۲) عبدُاللَهِ بنُ زُبَیرٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۳) عبدُاللَهِ

بنُ مَسعودٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٤) محمّدٌ المَهدیُّ،[1] رَضِیَ اللَهُ عَنه ٥) عَلیٌّ النّقیُّ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٦) أنَسُ بنُ مالِكٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه.

و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

۱) مَعاذُ بنُ جَبَلٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۲) البِلالُ الحَبَشیُّ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۳) زَیدٌ بنُ ثابِتٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٤) عبدُاللَهِ بنُ عُمَرَ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٥) سَلمانُ الفارِسیُّ، رَضِیَ اللَهُ عَنه.

و بر فراز دیوار جنوبی آن نوشته است:

۱) خالِدُ بنُ الوَلیدِ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۲) أُبَیُّ بنُ کَعبٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۳) سَعدُ بنُ عُبادةٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٤) سَعدُ بنُ مَعاذٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٥) حُذَیفةُ بنُ الیَمانِ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٦) صُهَیبُ بنُ سِنانٍ، رَضِیَ اللَهُ عَنه.

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

۱) الحَسَنُ العَسکریُّ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۲) محمّدٌ التَّقیُّ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ۳) موُسَی الکاظِمُ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٤) محمّدٌ الباقِرُ، رَضِیَ اللَهُ عَنه ٥) أبوعُبَیدةِ الجَرّاحُ، رَضِیَ اللَهُ عَنه.»[2]

سایر توصیه‌ها نسبت به مدینه و مسجدالنّبی

«در مدینه ذکر صلوات بسیار خوب است؛ هم‌چنین ذکر لا إلَه إلّا اللَه، اللَهُ أکبَر، حَسبِیَ اللَه، لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلّا بِاللَه، و سایر اذکار توحیدی. اینها اذکاری است که انسان باید هم در مکه و هم در مدینه، در جای‌جای مختلف بسیار انجام دهد.»[3]

---

۱. نکتهٔ جالب توجه آن است که این نام و لقب مبارک در گذشته بدین شکل: «المهدی» بود. با تأمل در این شکل، از ترکیب حرف «حاء» (از کلمهٔ محمد) و حرف «یاء» (از کلمهٔ المهدی)، عبارت «حیّ» (به معنای زنده) قابل تشخیص بود که اشاره‌ای به زنده‌بودن آن حضرت داشت.
اما با کمال تأسف، در دوران معاصر، جماعت وهابی ـ خَذَلَهُمُ اللَه جمیعًا ـ دست به محو آثار و هدم سنّت‌ها زده و این اثر را به صورت: «المهدی» تغییر داده‌اند تا آن عبارت «حیّ» دیگر از آن برداشت نشود. (محقق)

۲. ***مطلع انوار***، ج ۱۱، ص ۳۸۰ ـ ۳۸۲. (علامه طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

«هرچه در آنجا بیشتر ذکر گفته شود، بهتر است و تأثیرش هم بیشتر است. پرداختن به مسائل عادی طبعاً برای انسان غفلت می‌آورد.»[۱]

«به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید؛ در هنگام حرکت به اذکار توجه داشته باشید.»[۲]

«خواندن زیارت عاشورا در مدینه وارد نشده است.

... رفقا حتماً در مدینه، صبح دعای صباح را بخوانند؛ یا به‌طور خصوصی و یا اینکه چند نفر در همان کنار مسجدالنّبی، صبح بین‌الطلوعین، یک نفر بخواند و بقیه هم همراه با او دعای صباح را [توجه داشته باشند و] هیچ‌گاه فراموش نکنند.»[۳]

«اگر خواستید سورهٔ یاسین هم بخوانید، اشکال ندارد.»[٤]

«این مطلب را هم توجه داشته باشید که سعی کنید اگر می‌توانید، یک ختم قرآن در این مدت انجام دهید؛ یعنی از مدینه شروع کنید و ثوابش را به پیغمبر اهدا کنید و تا آخر سفر مکه، آن را تمام کنید. روزی دو جزء می‌شود[۵] که خیلی سنگین نیست. هم‌چنین اگر درون مسجد خسته شدید، برخیزید و به دو صحن مسجد که زیر آسمان است، بیایید. در آنجا، در فضای باز بنشینید ـ البته از این چترهای بزرگ گذاشته‌اند تا آفتاب مزاحم نباشد ـ چون هوای آنجا بهتر و تراکم جمعیت کمتر است.»[٦]

«در مدینه توجه داشته باشیم که بیشتر اوقاتمان را در مسجدالنّبی بگذرانیم.»[۷]

«اگر حال هم ندارید، اصلاً بروید در مسجدالنّبی کنار یک ستون یا کنار ضریح

---

۱. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۵. براساس زمان سفر عمره که در سابق دو هفته طول می‌کشیده است. (محقق)

٦. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۷. ***همان***، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

پیغمبر یا عقب‌تر بنشینید و اوقاتتان را در آنجا، در خود مسجدالنّبی، بگذرانید؛ این بسیار مهم است.»[۱و۲]

---

۱. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۳:

«سؤال شده است:

در مدینه کاروان‌ها برای زیارت حضرت حمزه علیه‌السّلام یا سایر مکان‌های مقدس هم می‌برند؛ آیا برویم یا بهتر است در مسجدالنّبی بمانیم؟

جواب: البته یک مرتبه رفتن خوب است و انسان بهتر است اینجاها را ببیند؛ بالأخره مساجد را ببیند و از آثاری که در مدینه بوده است، با تاریخ مدینه و مسائل گذشته آشنا شود. انسان یک مرتبه برود، بعد اگر خودش هم خواست، دوباره برود.

نسبت به زیادماندن در مسجدالنّبی هم افراد، مختلف هستند و ممکن است شخصی خسته شود؛ علیٰ‌کلّ‌حال، احتیاج به حرکت و تنوعی هست و هر کسی باید به حال خود نگاه کند. این را هم عرض کنم که تصور نشود مساجد دیگر اثر ندارد! در همان سفری که با مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ رفتیم و بنده در آن موقع هفده‌ساله بودم، سه مرتبه ما به مسجد قبا رفتیم؛ یک مرتبه کاروان برد و دو مرتبهٔ دیگر هم با خود ایشان و به‌اتفاق رفقا رفتیم. به‌خصوص مسجد قبا آثار بسیار زیاد و عجیبی دارد! خب چرا رفقا از این مسئله محروم شوند؟!» (آیةالله طهرانی)

• سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲:

سؤال شده است:

برای زن عذردار رفتن به پشت قبرستان بقیع و در حیاط مسجدالنّبی چگونه است؟

جواب: رفتن در آن مقداری که خارج از خود بناست، اشکال ندارد. پشت قبرستان بقیع هم اشکال ندارد.*» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***وسائل الشّیعة***، ج ۲، ص ۲۰۵ ـ ۲۱۲ و ۳٤٥.

بخش دوم: سایر اماکن مدینهٔ طیبه

بسم اللّه الرّحمٰن الرحیم

بقیع[1]

۱. **بَقیع** (یا **بقیعُ الغَرقَد**): کهن‌ترین قبرستان مسلمانان در مدینه و مدفن چهار امام معصوم: حضرت امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السّلام است.
این مکان، پیش از اسلام، زمینی بزرگ و بوستانی در حوالی شهر یثرب (مدینهٔ کنونی) بود. از آغاز سدهٔ نخست هجری، دفن اموات مسلمانان در این زمین رواج یافت و بزرگان و شخصیت‌های مهم اسلامی در آن به خاک سپرده شدند.
بقیع در ادوار مختلف اسلامی، مورد توجه حاکمان بود و بقعه‌ها و بارگاه‌هایی بر مزار بزرگان مدفون در آن ساخته شد؛ اما پس از تسلط وهابیان، در روز هشتم شوال سال ۱۳٤٤ هجری قمری (مشهور به یوم‌الهَدْم)، تمامی آن بناها به‌دست آنها تخریب گردید. اکنون بقیع در جوار حرم نبوی، مسطح و با خاک یکسان است و سنگ‌نوشته‌ای در آن مشاهده نمی‌شود.
علاوه بر ائمهٔ هدیٰ علیهم‌السّلام، برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های مدفون در بقیع، عبارت‌اند از: حضرت ابراهیم و حضرت ماریهٔ قبطیه (فرزند و همسر رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم)، حضرت فاطمه بنت اسد سلام‌الله‌علیها (مادر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام)، حضرت ام‌البنین سلام‌الله‌علیها (همسر امیرالمؤمنین و مادر حضرت ابوالفضل علیهم‌السلام)، جناب ام‌فروه (مادر امام صادق علیه‌السّلام)، جناب عباس بن عبدالمطّلب (عموی پیامبر اکرم)، جناب صفیّه و عاتکه (عمه‌های آن حضرت)، جناب عقیل بن ابی‌طالب، سعد بن معاذ، عثمان بن مظعون، همسران و دختران پیامبر و برخی از شهدای احد.
روایات متعددی از فریقین (شیعه و اهل‌سنّت) در فضیلت این قبرستان نقل شده است. بنا بر روایتی، پیامبر اکرم مأمور شدند برای مردگان بقیع طلب آمرزش نمایند.[1] هم‌چنین آن حضرت هر شب ⇦

«رفقا هر روز بعد از نماز زیارت پیامبر، به زیارت ائمهٔ بقیع علیهم‌السّلام مشرّف شوند. باید در هنگام زیارت ائمهٔ بقیع، آنان را در تحت ولایت رسول خدا بدانند، نه مستقلاً.»[۱]

«تمام بقیع مملو از قبرهای خویشان پیغمبر، اصحاب و همین‌طور اهل‌بیتی است که در مدینه بودند؛ بنابراین هرکجای بقیع که حرکت می‌کنید، گرچه تمام قبرستان خاک است، ولی طبیعتاً در هر قدمی ممکن است مقامی محترم باشد؛ لذا از ابتدای قبرستان بقیع کفشتان را درآورید و پابرهنه باشید.

[پس از ورود به بقیع] اول ائمه علیهم‌السّلام را زیارت می‌کنید و سپس حرکت می‌کنید؛ اولین قسمت، محل دفن [دختران و] همسران پیغمبر است که در سمت راست واقع می‌شوند؛ یعنی وقتی می‌خواهید به‌سمت چپ حرکت کنید، اینها سمت راست واقع می‌شوند و تعداد سنگ‌ها هم مشخص است.

و بعد در سمت چپ، محل دفن حضرت ام‌البنین است. جلوتر که می‌روید به قبر حضرت ابراهیم،[۲] پسر پیغمبر می‌رسید.

⇦ جمعه به بقیع می‌رفتند و برای آمرزش مدفونان در آن دعا می‌نمودند.[۲]

گزارش‌های بسیاری از حضور رسول خدا، سخنان و اقامهٔ نماز توسط ایشان (از جمله نماز استسقاء و نماز عید) در بقیع حکایت دارد.[۳]

بنا بر گزارشی، آن حضرت در سال پایانی عمر شریف خویش، همراه گروهی از صحابه به بقیع رفتند و اهل قبور را خطاب نمودند و در ضمن آن، از وفات خویش خبر دادند.[٤] (محقق)

۱) ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ***وفاء الوفاء***، ج ۳، ص ۷۷.

۲) ***کامل الزّیارات***، ص ۳۲۰.

۳) رجوع شود به ***تفسیر فرات الکوفی***، ص ۲۰۰؛ ***کنز العمّال***، ج ۸، ص ٤٣٤ ـ ٤٣٦؛ ***الکافی***، ج ۳، ص ٤٦٠.

٤) ***إرشاد القلوب***، ج ۱، ص ۳۳.

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. **حضرت ابراهیم**: فرزند گرامی رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است. مادر مکرمهٔ ایشان، «ماریهٔ قبطیه» از دختران ملوک مصر بود که مُقَوقِس، حاکم مصر و اسکندریه، او را به رسول خدا هدیه داد.[۱] ⇦

جلوتر قبر عثمان بن مظعون[1] است و همین‌طور قبر اصحاب و اهل‌بیت پیغمبر

⇦ بنا بر نقل‌های تاریخی، حضرت ابراهیم در دهم یا اواخر ربیع‌الأول سال ۱۰ هجری قمری، در ۱۶ یا ۱۸ ماهگی رحلت کردند.[2]

ابن‌شهرآشوب در کتاب *مناقب* از ابن‌عباس نقل کرده است:

روزی پیامبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، فرزندشان ابراهیم و نوه‌شان امام حسین را در دامن خود نشانده بودند. در این هنگام جبرئیل امین نازل شد و پیام خداوند متعال را چنین ابلاغ کرد: «میان این دو جمع نمی‌کنم؛ یکی را فدای دیگری کن.»

رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، امام حسین علیه‌السّلام را برگزیدند و فرمودند: «**ناراحتی خودم (برای درگذشت ابراهیم) را بر ناراحتی دخترم فاطمه و پسرعمویم علی (برای درگذشت حسین) ترجیح دادم.**» پس از گذشت سه روز، جناب ابراهیم از دنیا رفت.[3]

در وفات حضرت ابراهیم، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بسیار متأثر شدند و گریستند و فرمودند: **تَدمَعُ العَینُ و یَحزَنُ القَلبُ و لا نَقولُ إلّا ما یَرضَی الرَّبُّ**؛[4] «چشم می‌گرید و دل اندوهناک می‌شود، ولی جز آنچه پروردگار را خشنود سازد، بر زبان نمی‌رانیم.»

هم‌زمان با وفات حضرت ابراهیم، خورشیدگرفتگی (کسوف) رخ داد. مردم پنداشتند که این پدیده به‌سبب فوت فرزند پیامبر بوده است. رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم با شنیدن این سخن، بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

ای مردم! خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های قدرت پروردگارند که به فرمان او در حرکت‌اند و برای مرگ یا حیات کسی نمی‌گیرند. پس هرگاه چنین دیدید، نماز بگزارید.

سپس از منبر فرود آمدند و به همراه مردم نماز آیات خواندند.[5] (محقق)

۱) ***الطّبقات الکبری***، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲) ***همان***، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ***أنساب الأشراف***، ج ۱، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

۳) ***مناقب آل أبی طالب*** علیهم‌السّلام، ج ۴، ص ۸۱.

۴) ***مسکّن الفؤاد***، ص ۱۰۲.

۵) ***الکافی***، ج ۳، ص ۴۶۳.

۱. ***معاد شناسی***، ج ۲، ص ۸۵، تعلیقه:

«عثمان بن مظعون از اصحاب بزرگ و باوفای رسول خدا بوده است و در مکهٔ مکرمه بعد از سیزده نفر به رسول خدا ایمان آورده و دو هجرت به حبشه و مدینه نموده است. و رسول خدا بین او و ⇦

در همان منطقه پراکنده است.»[1]

«بسیاری از صحابهٔ بزرگ، از افراد و اقوام رسول خدا و اهل‌بیت علیهم‌السّلام در همین قبرستان بقیع مدفون هستند؛ چراکه همهٔ آنان در مدینه بودند و اکثرشان عمر و حیات خود را در مدینه گذراندند.

بنابراین، انسان نباید به قبرستان بقیع به‌عنوان یک قبرستان عادی توجه کند؛ بلکه باید بداند که در وجب‌به‌وجب این قبرستان، بزرگی و ولیّی از اولیای خدا مدفون است؛ لذا انسان باید از این قبرستان با احترام یاد کند.

اگر خدا برای همه قسمت کند که به زیارت اعتاب مقدسه، مدینه و مکه مشرّف شوند، این مسئله را فراموش نکنند که تمام قبرستان بقیع حکم حرم امام علیه‌السّلام را دارد. وقتی وارد قبرستان می‌شویم، باید کفش‌های خود را کنارِ در درآوریم و با پای برهنه وارد قبرستان بقیع شویم؛[2] هم در کنار قبور ائمهٔ بقیع: حضرت

⇦ أبی‌الهیثم بن التَّیِّهان عقد اخوّت بسته است، و در غزوهٔ بدر حضور داشته و در شهر شعبان، سی ماه از هجرت رسول خدا گذشته در مدینه رحلت نموده است.

و او اول کسی است از مهاجرین که در مدینه رحلت کرده، و رسول خدا زمین بقیع غَرقَد را برای دفن مؤمنین انتخاب فرموده و اولین کسی را که در آن دفن کردند عثمان بن مظعون بوده، و حتی دستور دادند که زینب یا رقیه دختر خود را نزدیک قبر او دفن کنند و به دختر تازه متوفّای خود گفتند: **الحَقی بِسَلَفِ الصّالحِ، عُثمانَ بنِ مَظعونٍ**؛ یعنی: **"**ای دختر، به یادگار گذشته، بندهٔ صالح خدا، عثمان بن مظعون ملحق شو.**"** و دربارهٔ ابراهیم فرزند خردسال خود که رحلت نمود فرمودند: **"ملحق شو به سلف صالح ما عثمان بن مظعون."***» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به ***الطّبقات الکبری***، ج ۳، ص ۳۰۵؛ ***الإستیعاب***، ج ۳، ص ۱۰۵۳ ـ ۱۰۵۶؛ ***أسد الغابة***، ج ۳، ص ۴۹۴ ـ ۴۹۶.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. ***همان***، مجلس ۲:

«خانم‌ها نیز چون به آنان اجازهٔ ورود به قبرستان بقیع نمی‌دهند، اگر خواستند [از بیرون] زیارت بخوانند، کفش‌های خود را درآورند. چه وارد قبرستان بشوید یا نشوید، از نقطه‌نظر زیارت تفاوتی ⇦

امام حسن مجتبی، حضرت سجاد، حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهم‌السّلام ـ که این چهار امام در همان قسمت جلو قرار گرفته‌اند ـ [و هم در کنار سایر قبور]؛ مبادا کسی با کفش برود و مشغول زیارت شود.»[1]

«چون در اینجا، نه‌تنها در کنار ائمهٔ بقیع هستیم و با کفش زیارت‌کردن بی‌احترامی و بی‌ادبی به ساحت مقدس ائمه است، بلکه بسیاری از بزرگان، اولاد رسول خدا، صحابهٔ جلیل‌القدر، همسران بزرگوار پیغمبر و اولاد ائمه علیهم‌السّلام نیز در همین قبرستان بقیع پراکنده هستند.»[2و3]

«و همین‌طور نسبت به زیارت سایر قبور، مانند قبر حضرت ابراهیم، فرزند رسول خدا که قدری پایین‌تر است، و یا سعد بن معاذ که پایین‌تر قرار دارد و سایر قبور محترمه از اولیای خدا و اهل‌بیت پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم؛ من از مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ اطلاع دارم و دیدم که ایشان تمام اینها را به‌جهت احترام با پای برهنه می‌رفتند.»[4] «دأب ایشان این بود که نعلین و کفششان را در کناری درمی‌آوردند

⇦ ندارد.» (آیةالله طهرانی)

١. ***عنوان بصری***، ج ٦، ص ٤٥٧. (آیةالله طهرانی)

٢. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٢. (آیةالله طهرانی)

٣. ***امام شناسی***، ج ١١، ص ٢٤٤:

«در روز هشتم ماه شوال سنهٔ ١٣٤٤ هجری قمری، تمام بِقاع متبرکه و مَشاهد مشرفه ائمهٔ بقیع: حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام زین‌العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم‌السّلام را با بقیهٔ بقاع از قبور دختران رسول‌الله: زینب و أم‌کلثوم و رقیه، و قبور عمه‌های رسول‌الله: صفیّه و عاتکه و قبر حضرت أم‌البنین، و قبر حضرت اسماعیل بن جعفرِ الصّادق، و قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول‌الله، و قبور تمامی اصحاب و تابعین و ارحام و ازواجِ رسول‌الله، و صُلحا و ابراری که از حدّ احصا بیرون است؛ همگی را خراب و با خاک یکسان کردند.*» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به ***البقیع، قصّة تدمیر آل‌سعود للآثار الإسلامیة فی الحجاز***، ص ١٣٩ ـ ١٤٣.

٤. ***عنوان بصری***، ج ٦، ص ٤٥٧. (آیةالله طهرانی)

و در تمام راه‌های قبرستان با پای برهنه حرکت می‌کردند.»[۱] «علیٰ‌کلّ‌حال، این قبرستان، یک قبرستان بسیار پرنور و غیرعادی است.»[۲]

«وقتی که ائمهٔ بقیع علیهم‌السّلام را زیارت می‌کنید، آرام زیارت کنید و صدا را بلند نکنید. واقعاً چقدر باید بر این افراد نادان تأسف خورد که به قبرستان بقیع می‌آیند و شروع به دادوبیداد، گریه، سینه‌زنی، روضه‌خوانی و عزاداری می‌کنند و حال زیارت را از همه می‌گیرند.

خب آقاجان! برو در هتل گریه کن و آنجا روضه بخوان. چرا داد می‌زنی؟ چرا بیداد می‌کنی؟ و همین‌طور در حرم امام حسین علیه‌السّلام و سایر حرم‌ها. آنجا که جای داد زدن نیست؛ جای آرامش است و هر کسی باید در حال خودش باشد.

انسان می‌رود گریه را جای دیگر می‌کند، روضه را جای دیگر می‌خواند؛ کسی که ایراد نمی‌گیرد. اما آن‌وقت اینها می‌آیند و داد می‌زنند: "ای قبرت کجاست! ای غریب! ای ... !" و امثال اینها؛ این کار موجب ناراحتی دیگران می‌شود و حال را از دیگران می‌گیرد. انسان باید در چنین امکنه‌ای با آرامش جلو برود، بایستد و زیارت کند.»[۳]

«[هنگام زیارت ائمهٔ بقیع باید] آنها را تحت ولایت و نفس قدسی رسول خدا به حساب آورد و به آن حضرت توجه داشته باشید.»[۴] «توجه داشته باشید که زیارت، زیارت استقلالی نباشد و در تحتِ تبعیت زیارت پیغمبر، زیارت انجام شود.»[۵]

«نماز زیارت بعد از زیارت است و انسان در هر کجا بخواند اشکال ندارد؛ انسان

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
۲. ***عنوان بصری***، ج ٦، ص ٤٥٧. (آیةالله طهرانی)
۳. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)
٤. ***سالک آگاه***، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)
۵. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

می‌تواند ائمهٔ بقیع را زیارت کند و بعد بیاید در خود مسجدالنّبی نماز زیارت بخواند. خوب نیست که انسان پشت بقیع ـ چنان‌که مشاهده می‌شود ـ نماز بخواند؛ چون این کار موجب صحبت و ازدحام است و چهرهٔ خوبی هم ندارد، و حق هم دارند.»[1]

بیت‌الأحزان

«مکانی در مدینه به نام بیت‌الأحزان[2] وجود دارد ـ که اکنون آن را خراب

---

۱. ***همان***، مجلس ٤. (آیة‌الله طهرانی)

۲. **بَیتُ‌الأحزان**: (به‌معنای خانهٔ حزن و اندوه) مکانی در قبرستان بقیع که به‌دستور حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به‌عنوان محل عبادت و سوگواری حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها در فراق رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بنا گردید.

این بنا در مجاورت مزار جناب عباس بن عبدالمطّلب و بقعهٔ ائمهٔ بقیع علیهم‌السّلام قرار داشت.* بیت‌الأحزان که دارای گنبد بود و زیارتگاه شیعیان به‌شمار می‌آمد، در سال ۱۳٤٤ هجری قمری به‌دست وهابیان تخریب گردید.**

علامه مجلسی ـ رحمة‌الله‌علیه ـ در *بحار الأنوار*، ج ٤۳، ص ۱۷۷، در بیان علت بنای بیت‌الأحزان چنین نقل کرده است:

> پس از رحلت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، جمعی از بزرگان مدینه نزد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمدند و عرض کردند: «ای اباالحسن! فاطمه شب و روز گریان است و این امر آسایش شبانه و آرامش روزانهٔ ما را که در پی کسب‌وکار هستیم، سلب کرده است. از شما می‌خواهیم که به ایشان بگویید یا شب گریه کند یا روز.»
>
> آن حضرت این خواسته را با حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در میان نهادند، اما دریافتند که اندوه و گریهٔ آن حضرت آرام‌شدنی نیست. از این‌رو، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در بقیع، که در آن زمان خارج از مدینه بود، اطاقی برای حضرت فاطمه ساختند که «بیت‌الأحزان» نامیده شد. آن حضرت صبحگاهان به‌همراه حسنَین علیهماالسّلام به بقیع می‌رفتند و تا شبانگاه به گریه و عبادت مشغول بودند. چون شب فرامی‌رسید، امیرالمؤمنین ایشان را به منزل بازمی‌گرداندند.
>
> حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها تا ۲۷ روز پس از شهادت پدر بزرگوارشان به بیت‌الأحزان می‌رفتند تا آنکه به‌سبب بیماری، دیگر قادر به رفتن به آنجا نبودند. (محقق) ⇦

کرده‌اند، ولی کاروان‌ها و کسانی که وارد هستند می‌دانند کجاست ـ اینجا محلی بوده که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به آنجا می‌رفتند.»[1]

مسجد قُبا[2]

⇦ * رجوع شود به ***سفرنامه مکّه***، حسام‌السلطنه، ص ۱۵۲؛ ***وفاء الوفاء***، ج ۳، ص ۹٤ و ۱۰۱؛ ***تاریخ الخمیس***، ج ۲، ص ۱۷٦؛ ***الإشارات إلی معرفة الزّیارات***، ص ۸۰؛ ***وفاة الصّدیقة الزّهراء*** علیهاالسّلام، مقرّم، ص ۱۵۱.
** رجوع شود به ***مرآة الحرمین***، رفعت پاشا، ج ۱، ص ٤۲٦.

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۲. **مسجد قُبا**: نخستین مسجدی است که در اسلام به‌دست مبارک رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله تأسیس گردید. منطقهٔ قبا در فاصلهٔ شش‌کیلومتری جنوب مسجدالنّبی واقع است و به‌سبب برخورداری از آب فراوان و نخلستان‌های متعدد، از نقاط خوش‌آب‌وهوا و زراعی اطراف مدینه به‌شمار می‌آید. پیش از قدوم پیامبر اکرم، شماری از مهاجرین در این منطقه سکونت گزیده بودند. رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم پس از ورود به قبا (که بنا بر نقلی دوشنبه، دوازدهم یا چهاردهم ربیع‌الأول بود)، چند روزی در آنجا توقف فرمودند تا آنکه خاندان ایشان به سرپرستی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به آن حضرت پیوستند. در همین مدت اقامت کوتاه، ایشان با همکاری مسلمانان، مسجدی را در این ناحیه بنا نهادند.[1]

بنا بر روایات فراوان، مسجد قبا مصداق این آیهٔ شریفه است: ﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ﴾.[2] این آیه اشاره دارد که این مسجد از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا شده است؛ در مقابلِ «مسجد ضِرار» که منافقان آن را بر پایهٔ نفاق و اختلاف بنا کرده بودند. به سبب نزول این آیه، مسجد قبا را «مسجد التّقوی» نیز نامیده‌اند.[3]

هم‌چنین نقل شده است که ادامهٔ آیهٔ مذکور، یعنی ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ﴾،[4] در شأن نمازگزاران مسجد قبا نازل شده است.[5]

پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در فضیلت نماز گزاردن در این مسجد فرموده‌اند:

> **مَن تَطَهَّرَ فی بَیتِهِ ثُمّ أتیٰ مَسجِدَ قُباءَ فَصَلّیٰ فیهِ صَلاةً، کانَ کَأجرِ عُمرَةٍ**؛[6] «هرکس در خانه‌اش طهارت کند (وضو بگیرد)، آنگاه به مسجد قبا درآید و در آن نمازی بگزارد، پاداش یک عمره را دارد.»

هم‌چنین در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم گاه پیاده و گاه سواره ⇦

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرمایند:

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ * أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَٱنْهَارَ بِهِۦ فِى نَارِ جَهَنَّمَ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنْيَٰنُهُمُ ٱلَّذِى بَنَوْاْ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.[1]

«ای پیغمبر، هیچ‌گاه در آن مسجد (ضرار) نماز مگزار! سوگند که مسجدی (قبا) که تأسیس آن از ابتدای امر براساس تقوی و خشنودی خدا بوده است، سزاوار است که در آن نماز بگزاری. زیراکه در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهّر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه‌شدگان را دوست دارد * آیا آن کسی که بنیان خود را بر اصل تقوی و خشنودی خدا نهاده است مورد پسند و انتخاب است، یا آن کس که بنیان خود را در کنار پرتگاه نهاده است که پیوسته در شرف انهدام بوده، و بالأخره با تأنّی مِن‌حَیثُ‌لایَشعُر [از آنجا که نمی‌داند] او را کم‌کم وارد در جهنم سازد؟! و خداوند از گروه ظالم و ستمگر دستگیری ننموده و ایشان را رهبری نمی‌نماید

⇦ به مسجد قبا می‌آمدند و در آن دو رکعت نماز می‌خواندند.[7] (محقق)

١) رجوع شود به ***مروج الذّهب***، ج ٢، ص ٢٧٩؛ ***الطّبقات الکبری***، ج ١، ص ١٨٤ ـ ١٨٦؛ ***تاریخ مکّة المشرّفة***، ابن‌ضیاء، ص ٢٩٨.

٢) سوره توبه (٩) آیه ١٠٨.

٣) رجوع شود به ***تفسیر القمی***، ج ١، ص ٣٠٥؛ ***تفسیر العیّاشی***، ج ٢، ص ١١١؛ ***تاریخ المدینة المنوّرة***، ج ١، ص ٥٥؛ ***معجم البلدان***، ج ٥، ص ١٢٤؛ ***مراصد الاطّلاع***، ج ٣، ص ١٢٦٨؛ ***آثار البلاد***، ص ١٠٣.

٤) سوره توبه (٩) آیه ١٠٨.

٥) ***تفسیر العیّاشی***، ج ٢، ص ١١٢؛ ***عوالی اللّئالی***، ج ٢، ص ١٢؛ ***تفسیر القمی***، ج ١، ص ٣٠٥.

٦) ***تاریخ المدینة المنوّرة***، ج ١، ص ٤٠.

٧) ***الطّبقات الکبری***، ج ١، ص ١٨٩.

١. سوره توبه (٩) آیات ١٠٨ ـ ١١٠.

* همیشه و به‌طور پیوسته و مداوم آن بنیانی که ایشان بنا کرده‌اند موجب شک و نفاق و تردید و تحیّر در دل‌های آنها خواهد بود (و هیچ‌گاه به مرحلهٔ یقین و اطمینان نمی‌رسند) مگر آنکه دل‌های ایشان پاره شود (و آن شک و ریب به‌واسطهٔ متلاشی شدن دل‌های آنها متلاشی گردد) و خداوند علیم و حکیم است (که آن دسته را رفعت می‌دهد و این دسته را ذلّت).»[1]

«از جمله جاهایی که در مدینه خوب است بروید، مسجد قبا است. مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بر مسجد قبا بسیار تأکید داشتند و می‌فرمودند: "به یک مرتبه اکتفا نکنید؛ چند مرتبه بروید." البته یک مرتبه مسئولین می‌برند ـ چند مسجد هست که می‌برند و یکی از آنها مسجد قبا است ـ ولی خوب است که بیش از این باشد. بروید در آنجا یکی دو ساعت بنشینید.

مسجد قبا اولین مسجدی بوده که هنگام ورود پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم از مکه ـ که به مدینه هجرت کردند ـ ساخته شده است و آثارش بسیار مشخص است.»[2]

«انسان باید به مساجدی که در مدینه هست برود؛ بیش از یک بار هم برود و بنشیند. برود در همان مسجد قبا بنشیند؛ اگر می‌خواهد قرآن بخواند، بخواند؛ اگر می‌خواهد ذکر بگوید، در همان‌جا ذکر بگوید. اینها ـ به‌خصوص مسجد قبا و مسجد مباهله که همان مسجدالإجابه است ـ خصوصیات و آثار زیادی در مدینه دارند.»[3]

«مسجد قبا، مسجد بسیار عجیبی است؛ دفعات متعدد بروید و در آن توقف کنید و اگر مجال هست، دو سه ساعت بمانید.»[4]

«در روایتی از امام صادق علیه‌السّلام است که در زیارت مشاهد و مساجد

---

۱. ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۲٦٤، تعلیقه ۲. (آیةالله طهرانی)

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

٤. ***همان***، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

اطراف مدینه، اول به مسجد قبا بروید و در آنجا نماز بسیار بخوانید.[1]»[2]

مسجد مباهله[3]

«یکی دیگر از مساجدی که خوب است بروید و آن را زیارت کنید، مسجد مباهله است که به آن مسجدالإجابه می‌گویند. البته مسجدالإجابه نزدیک است و پیاده از مسجدالنّبی یک ربع بیشتر راه نیست. مسجدالإجابه مسجدی بوده که پیغمبر

---

١. ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٦٠.

٢. نرم‌افزار ***کیمیای سعادت***، *توضیحات و احکام حج*، ص ٢٢.

٣. **مسجد مباهله** (مسجدالإجابه): از مساجد مشهور در مدینهٔ منوّره است که در نزدیکی حرم نبوی و قبرستان بقیع قرار دارد.

علت نام‌گذاری این مکان به «مسجدالإجابة» آن است که نقل شده رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله در این مکان نماز گزاردند و دعایی کردند که مورد اجابت حضرت حق واقع شد.[1] این مسجد از دیرباز مورد احترام زائران بوده و چنین شهرت داشته است که دعا در آن به‌سرعت مستجاب می‌شود؛ چنان‌که مردم مدینه نماز باران (استسقاء) را در این مکان اقامه می‌کردند و با اجابت همراه بود.[2]

اهمیت ویژهٔ این مکان بدان‌جهت است که واقعهٔ عظیم «مُباهله» در آن روی داده و بدین‌سبب، «مسجد المباهله» نیز نامیده می‌شود.[3] مباهلهٔ پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم با مسیحیان نجران، از رویدادهای شاخص صدر اسلام و نشانهٔ حقانیت دعوت آن حضرت است. این واقعه بر فضیلت و جایگاه والای همراهان ایشان در مباهله، یعنی حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمهٔ زهرا و حسنین علیهم‌السّلام دلالت آشکار دارد.

آیهٔ ٦١ سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران که به «آیهٔ مباهله» شهرت دارد، ناظر به همین رویداد است. در این آیهٔ شریفه، از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به‌عنوان «نفس» و جانِ رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم یاد شده است که این امر از بزرگ‌ترین فضایل آن حضرت به‌شمار می‌رود. این واقعه در منابع معتبر شیعه و اهل‌سنت نقل شده است.[4] (محقق)

١) رجوع شود به ***وفاء الوفاء***، ج ٣، ص ٣٨.

٢) رجوع شود به ***ترغیب أهل المودّة***، ص ١٣٤؛ ***موسوعة مرآة الحرمین***، ج ٤، ص ٦٩٢ و ٦٩٣.

٣) رجوع شود به ***المزار الکبیر***، ابن‌مشهدی، ص ١٠٢.

٤) رجوع شود به ***تفسیر فرات الکوفی***، ص ٨٥ ـ ٩٠؛ ***فضائل امیرالمؤمنین*** علیه‌السّلام، ابن‌عقده، ص ١٠٤.

صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌خواستند با نصارای نجران در آنجا مباهله کنند، اما نصاریٰ حاضر به مباهله نشدند.»[۱]

مسجد غمامه[۲]

«[نقل می‌کنند]:

در مدینه خشک‌سالی خیلی عجیبی شد؛ به‌طوری‌که گاوها، گوسفندان و شترها داشتند از گرسنگی می‌مردند. خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمدند و حضرت فرمودند: **"با هم برویم نماز بخوانیم."** و پیغمبر آمدند و نماز را در مسجدی که الآن به نام مسجد غَمامه معروف است، خواندند.

هنوز پیغمبر به منزل بازنگشته بودند که باران شروع شد و به‌اندازه‌ای باران آمد که تا پیغمبر خواستند به منزل برسند، نزدیک بود اصلاً منازل خراب شوند. مردم آمدند و گفتند: "یا رسول‌الله، بگو نگه دارند." حضرت به ابرها فرمودند: **حَوالَینا، لا عَلَینا**؛ "دیگر به اطراف بروید!" و ابرها به اطراف مدینه منتشر شدند.[۳]»[۴]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیة‌الله طهرانی)

۲. **مسجد الغَمامة** (یا مسجد استسقاء و مسجد مصلّیٰ): از مساجد کهن مدینهٔ منوّره است که در جانب جنوب غربی مسجدالنّبی و در فاصلهٔ سیصدمتری آن قرار دارد.
رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در این مکان، نماز عیدَیْن (فطر و قربان) را اقامه می‌فرمودند.
در بیان وجه تسمیهٔ آن به «غمامه» (ابر) دو علت ذکر شده است: نخست آنکه هنگامی که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در این مکان مشغول نماز بودند، ابری بر فراز سر مبارک ایشان سایه افکند؛ دوم آنکه حضرت در این جایگاه نماز استسقاء (طلب باران) خواندند و پس از آن، ابری پدیدار شد و باران بارید.* (محقق)
* رجوع شود به ***مرآة الحرمین***، رفعت پاشا، ج ۱، ص ۴۲۰ ـ ۴۲۲؛ ***تاریخ معالم المدینة***، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۲؛ ***مدینه شناسی***، ج ۱، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۵.

۳. رجوع شود به ***الأمالی***، شیخ صدوق، ص ۳۰۲؛ ***روضة الواعظین***، ج ۱، ص ۶۲.

۴. ***مبانی اخلاق در آیات و روایات***، ج ۲، ص ۸۸. (علامه طهرانی)

مسجد علی و مسجد ذوالقِبلتَین

«از مساجد دیگر یکی مسجد علی علیه‌السّلام[۱] است. دیگری مسجد ذوالقبلتین[۲]

---

۱. **مسجد الإمام علی** علیه‌السّلام: از مساجد تاریخی مدینهٔ منوّره است که در محل مصلاّی رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بنا گردیده است. مصلّیٰ، فضای بازی بود که پیامبر اکرم و مردم مدینه نمازهای عید فطر و قربان را در آن اقامه می‌کردند. این مسجد در محلهٔ «مَناخه» و در جانب غربی مسجدالنّبی واقع شده است.

بنا بر گزارش‌های تاریخی، در دورانی که عثمان در محاصرهٔ مخالفان بود، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در این مکان نماز عید را اقامه فرمودند. برخی از تاریخ‌نگاران مدینه، همین رویداد را علت نام‌گذاری این مسجد به نام مبارک آن حضرت دانسته‌اند.* (محقق)

* رجوع شود به ***وفاء الوفاء***، ج ۳، ص ٦ و ۷.

۲. **مسجد ذوالقِبلتَین**: در دوران حضور رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در مکّهٔ مکرّمه، سیرهٔ آن حضرت چنین بود که در مسجدالحرام به‌گونه‌ای به نماز می‌ایستادند که هم کعبه و هم بیت‌المقدس در پیش روی ایشان قرار می‌گرفت. اما پس از هجرت به مدینه، این امر میسّر نبود و نماز رسول خدا و مسلمانان به‌سوی بیت‌المقدس اقامه می‌شد.

این روند ادامه داشت تا آنکه یهود زبان به اعتراض و طعنه گشودند و بر مسلمانان خرده گرفتند که آنان از خود قبله‌ای ندارند. سرانجام با نزول وحی الهی، قبلهٔ مسلمانان تغییر یافت.*

خداوند متعال در آیهٔ ۱٤٤ سورهٔ مبارکهٔ بقره می‌فرماید:

﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ﴾.

«ای پیامبر، ما گرداندن رویت در آسمان را می‌بینیم (و اینکه پیوسته در انتظار تغییر قبله از سمت بیت‌المقدس به‌سوی کعبه می‌باشی) ازاین‌پس، تو را به‌سوی قبله‌ای که بدان خشنودی برمی‌گردانیم؛ پس روی خود را به‌سوی مسجدالحرام برگردان. و شما ای مؤمنین، هرکجا که باشید، روی خود را به‌سوی آن بگردانید.»

واقعهٔ تغییر قبلهٔ مسلمانان از مسجدالأقصی به سمت کعبه، در ماه رجب سال دوم هجری رخ داد. بنا بر نقل مشهور مورّخان، فرمان تغییر قبله در اثنای نماز ظهر و در مسجدی در مدینه نازل شد که پس از آن، به «مسجد ذوالقِبلتَین» (مسجد دارای دو قبله) شهرت یافت.** (محقق)

* رجوع شود به ***مهر تابان***، ص ٤۲۰.

** ***الطّبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱۸٦؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۷۵.

است که همان‌جایی است که قبله تغییر کرد و از بیت‌المقدس به کعبه بازگشت. اینها مکان‌هایی است که خود کاروان‌ها می‌برند.»[۱]

مشربهٔ أمّ‌ابراهیم و مسجد ردّالشمس (فضیخ)

«رفتن به مشربهٔ أمّ‌ابراهیم[۲] مستحب است، و بسیار خوب است که به آنجا بروید و فاتحه بخوانید.»[۳]

«مُقَوقِس که حاکم اسکندریه بود، دو کنیز به‌عنوان تحفه و هدیه برای پیغمبر

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

۲. **مَشربهٔ أمّ‌ابراهیم**: یکی از باغ‌های هفت‌گانه‌ای است که به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم اهدا گردید. «مشربه» در لغت به معنای بستان است.

این مکان که در شمال منطقهٔ بنی‌قریظه در «حرّهٔ شرقی» (معروف به دشت) واقع شده، محل سکونت جناب ماریهٔ قِبطیه، همسر گرامی پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و زادگاه فرزندشان، جناب ابراهیم بوده است؛ ازاین‌رو پس از اسکان آن بانو و ولادت فرزندشان، به این نام شهرت یافت.[۱]

در روایات معصومین علیهم‌السّلام بر استحباب زیارت و اقامهٔ نماز در این مکان تأکید شده است.[۲]

در روایتی از امام صادق علیه‌السّلام، ضمن توصیه به حضور و نماز گزاردن در مشربه، آمده است:

و هِیَ مَسکَنُ رَسولِ اللهِ و مُصَلّاهُ؛[۳] «آنجا مسکن و محل نماز رسول خدا بوده است.»

پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در این باغ نماز گزارده‌اند[۴] و بعدها در آن مسجدی بنا شد که به همین نام معروف گردید.[۵]

امروزه محل این باغ به‌صورت قبرستان باقی مانده است. نقل است که مزار جناب حمیده (بربریه)، همسر امام صادق و مادر امام کاظم علیهماالسّلام و نیز مزار نجمه‌خاتون، همسر امام کاظم و مادر امام رضا علیهماالسّلام در این مکان مقدس قرار دارد.[۶] (محقق)

۱) ***تاریخ المدینة المنوّرة***، نمیری، ج ۱، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۵؛ ***الرّحلة الورثیلانیة***، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲ و ۳) ***الکافی***، ج ۴، ص ۵۶۰.

۴) ***وفاء الوفاء***، ج ۳، ص ۳۵.

۵) ***المعالم الأثیرة***، ص ۲۵۳.

۶) ***فدک و العوالی***، ص ۵۵.

۳. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

فرستاد. یکی اسمش ماریه بود و دیگری نسرین، و این دو باهم خواهر بودند... . حضرت، نسرین را به حسّان بن ثابت بخشیدند و ماریه را برای خودشان قرار دادند.

بعضی از زنان پیغمبر به‌خصوص عایشه و حفصه پیغمبر را بسیار اذیت می‌کردند و می‌گفتند: این چه‌کاری است! مگر ما زن‌های تو نیستیم و دارای چنین و چنان خصوصیّاتی نمی‌باشیم؟

بااینکه اختیار کنیز بر پیغمبر جایز و حلال است، ولیکن چون ماریه زنی زیبا و دارای خصوصیات ممتازی بود بر او حسد ورزیده و امر را بر پیغمبر مشکل گردانیدند. لذا آن حضرت خسته شده و ماریه را برداشته، آوردند در أعالیِ[1] مدینه که متصل به نَجد بود، اسکان دادند. در آنجا باغاتی بود و چاه آبی هم برای آنها حفر نمودند؛ و هم‌اینک به آنجا مَشربه امّ‌ابراهیم می‌گویند. و بعضی از شیعیان در آنجا سکنیٰ دارند.

پیغمبر برای دیدن ماریه به آن محل می‌رفتند؛ زیرا از مدینه دور و از فتنه و حسد زنانشان مصون بودند. ماریه زن بسیار بزرگوار و مؤمنه و بافهم، و زن با شخصیت و با ادب و با احتیاط و با تربیتی بود؛ و از محبّین حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهِمَا الصّلوةُ و السّلام به‌حساب می‌آمد. اینها از خصوصیات بارز او بود که شاید همین موارد موجب حسد دیگران می‌گردید.

خداوند از ماریه فرزندی به رسول خدا داد به نام ابراهیم؛ و یک سال و هشت ماه تقریباً از عمر او گذشت و از دنیا رفت.»[2]

«در مدینه منوّره روزی با رفقا به مشربهٔ أمّ‌ابراهیم رفتیم، در شارع علی بن ابی‌طالب است که در سابق به آن عَوالی می‌گفتند؛ (ابتدای شارع را بابُ العَوالی و همهٔ آن محل‌ها را عَوالی می‌گویند) مشربه در منتهیٰ‌إلیه شارع، در طرف چپ متصل

---

۱. «أعالیِ مدینه» به ارتفاعات شهر مدینه گفته می‌شود که غالباً در سمت شرق و شمال شرق شهر قرار دارند و به‌تدریج به فلات نجد می‌رسند. (محقق)

۲. ***ولایت فقیه در حکومت اسلام***، ج ۱، ص ۱۳۹. (علامه طهرانی)

به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است.

فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محل سکونت ماریهٔ قبطیه (که مادر حضرت ابراهیم بن رسول‌الله است) و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت، همه به همان وضع و کیفیت موجود است.

مشربه و مُسقّفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری پرنور و باز و با روح است که این حقیر غیراز مسجد سهله هیچ‌جا را همانند آن در این خصوصیت ندیده‌ام.

بعداً به مسجد الفَضیخ رفتیم و آن همان مسجد ردّ الشّمس است؛ این مسجد نیز در امتداد همان شارع و تقریباً ۱/۵ کیلومتر بالاتر است و در منتهیٰ إلیه خیابانی که از سمت راست منشعب می‌شود واقع است.[۱]

---

۱. **مسجد ردّ الشّمس**: این مسجد که در روایات به مسجد الفَضیخ نیز شهرت دارد، از مساجدی است که بنا بر نقل‌های معتبر، رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم در آن نماز بسیار گزارده‌اند و در روایات ائمهٔ هدیٰ علیه‌السّلام نیز بر حضور و نماز گزاردن در آن تأکید شده است.[۱]

امام صادق علیه‌السّلام خطاب به زائران شیعه در مدینه فرمودند:

هَل أتَیتُم مَسجِدَ قُباءَ أو مَسجِدَ الفَضیخِ أو مَشرَبَةَ أُمِّ إبراهیمَ؛ «آیا به مسجد قبا، مسجد فضیخ و مشربهٔ امّ‌ابراهیم رفته‌اید؟»

گفتند: «آری.» حضرت فرمودند:

أما إنّهُ لَم یَبقَ مِن آثارِ رَسولِ اللهِ صلّی‌الله‌علَیه و آله و سلّم شَیءٌ إلّا و قَد غُیِّرَ غَیرَ هَذا؛[۲]

«آگاه باشید که از آثار رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم چیزی باقی نمانده مگر آنکه دگرگون شده است، جز این چند مورد.»

در روایت دیگری، آن حضرت فرمودند:

از رفتن به مشاهد (اماکن متبرکه) **خودداری نکنید: مسجد قبا، مشربهٔ امّ‌ابراهیم، مسجد فضیخ، قبور شهدا و مسجد احزاب که همان مسجد فتح است.**[۳]

با توجه به مستندات تاریخی، این مسجد در گذر زمان یکی از پرزائرترین مساجد مدینه بوده و بیشتر مورخان و جغرافی‌دانان این شهر در قرون متمادی از آن یاد کرده‌اند.[۴] (محقق) ⇦

مسجد الفضیخ و یا مسجد ردّ الشّمس همان محلی است که در وقت عصر، سر رسول خدا بر دامان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت امیرالمؤمنین به‌همین‌جهت که مبادا رسول خدا از خواب بیدار شوند، نماز عصر را نخواندند. چون رسول خدا بیدار شد خورشید غروب کرده بود. رسول خدا فرمود: **"ای علی، چرا نمازت را نخوانده‌ای؟"**

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرض کرد: **"یا رسول‌الله، ترسیدم شما از خواب بیدار شوید!"** رسول خدا امر فرمود تا خورشید دوباره بر بالای افق آمده، امیرالمؤمنین نماز عصر خود را بجای آورده و سپس غروب کرد.[۱]

این مسجد نیز از جهت نورانیت و صفا بعَینه مانند مشربهٔ أمّ‌ابراهیم است. و داستان ردّ شمس را خاصه و عامه در کتب خود آورده‌اند و از متواترات شمرده‌اند.[۲»[۳]

«حتماً رفقا به آنجا بروند و دو رکعت نماز هم در آنجا بخوانند؛ آنجا مکان بسیار عجیب و بسیار نورانی است.»[٤] «حتی اگر چند مرتبه هم شد بروید، اشکال ندارد و خوب است.»[٥]

⇦ ۱) ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٦٠؛ ***بحار الأنوار***، ج ٩٦، ص ٣٣٥.

۲) ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٦١.

۳) ***همان***، ص ٥٦٠.

٤) رجوع شود به ***المساجد الأثریة***، عبدالغنی، ص ١٦٤ ـ ١٦٨.

۱. رجوع شود به ***الکافی***، ج ٤، ص ٥٦٢.

۲. رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ***إثبات الوصیّة***، ص ۱۵۳؛ ***الإرشاد***، ج ۱، ص ٣٤٥.

علامه امینی در ***الغدیر***، ج ۳، ص ١٨٤ ـ ١٨٩، نام بسیاری از علمای اهل‌سنت را آورده است که دربارهٔ حدیث ردّ الشّمس کتاب مستقل نوشته یا آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. (محقق)

۳. ***مطلع انوار***، ج ۱، ص ۷۱. (علامه طهرانی)

٤. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

٥. ***همان***، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

أبیار علی[۱]

«از جاهای دیگری که اگر فرصت کردید بسیار بهتر است آنجا هم بروید، أبیار علی است. أبیار جمع بئر، به‌معنای چاه است. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دو سه چاه در بیرون مدینه، کنار مسجد شجره ـ تا مسجد شجره ۵۰۰ یا ۳۰۰ متر فاصله است ـ حفر کردند و این آب‌های شربی که به مدینه می‌آورند، مال ابیار علی است.

این چاه‌ها قبلاً سنگی داشته که روی آن نوشته‌ای بوده است؛ اما سعودی‌ها سنگ را در چاه انداختند و ازبین بردند. اکنون دیگر نمی‌شود آن چاه‌ها را دید، ولی ما سابقاً می‌رفتیم و می‌دیدیم. خود چاه‌ها پیدا بود که سه چاه است ـ البته چاه‌های دیگری هم زده‌اند ـ ولی آن چاه‌هایی که مربوط به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود، مشخص بود. در سفر قبل، دیدم دورش را بسته‌اند، ولی می‌شود رفت و منطقه و آن چهاردیواری را که آن چاه‌ها آنجاست را دید. علیٰ‌کلّ‌حال، اگر وقت و حالتان اجازه داد، اینجا هم از جاهایی است که جزو خاطرات و جاذبه‌های تاریخی است.»[۲]

«در خدمت مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بودیم که صحبت از این شد که آبی که چاه آن توسط امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حفر شده است، چه جایگاهی دارد؟ در مقایسه با آب زمزم که آن جایگاه را دارد. مرحوم والد فرمودند:

> آن آب زمزمی که این‌قدر راجع به آن تأکید شده و گفته شده است هر دعایی کنید خداوند استجابت می‌کند، اثری است از نَفس مطهر حضرت اسماعیل علیه‌السّلام که در آن موقع، این طفل به‌واسطهٔ عصمت و طهارتی که داشت، در آن موقعیت این بروز و ظهور از او تجلّی پیدا کرد. حال بیا و ببین آبی را که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از زیر زمین درآورده است، چه خبر است [و چه عظمتی دارد]!

---

۱. أبیار علی منطقه‌ای غالباً پوشیده از نخلستان در فاصلهٔ حدود هشت‌کیلومتری جنوب مدینهٔ منوّره است. (محقق)

۲. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

خلاصه، رفقا این نکته را داشته باشند.»[۱]

نخلستان‌های بیرون مدینه

«اگر حالی پیدا کردید، رفتن به نخلستان‌های کنار مدینه و ساعاتی را در آنجا گذراندن بسیار خوب است و تداعی‌کنندهٔ خاطرات و مسائلی می‌شود که در آن زمان‌ها در آنجا رخ داده است.»[۲]

«مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ توصیه می‌کردند اگر انسان وقت و حالی داشت، به بیرون مدینه برود، در نخلستان‌هایش بنشیند و بداند که بسیاری از اینها از بقایای نخلستان‌هایی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کاشته‌اند. گرچه در بیرون مدینه واقع شده‌اند، ولی اینها از همان بقایا هستند؛ لذا برود آنجا بنشیند و به یاد آنها باشد.»[۳]

غار کوه اُحد

«سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را ببینم که وقتی همه در جنگ احد فرار کردند، امیرالمؤمنین، پیغمبر را روی دوششان گذاشتند و از ترس مشرکین به آن غار بردند.

[در جنگ احد] پیغمبر پنجاه نفر را بالای [کوه رُمات] گذاشته بودند و به آنها فرموده بودند: **"تا من نگفتم، از آن بالا پایین نیایید."** مگر او پیغمبر خدا نبود؟ مگر کلامش واجب‌الاطاعه نبود؟ مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟ آنها مسلمان بودند، دنبال پیغمبر بودند و به جنگ هم آمده بودند؛ نه‌اینکه برای حلوا خوردن آمده باشند. حضرت می‌فرمایند: **"آن بالا باشید و تا من نگفتم پایین نیایید."** اما تا دیدند که کفار

---

۱. ***جلوه‌های معرفت***، ص ۳۷۷. (آیةالله طهرانی)

۲. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

۳. ***همان***، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

هزیمت کردند [و شکست خوردند] و نوبت غنائم است، برای گرفتن غنائم، کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند. این می‌شود مسلمان؟! ببینید، **"مَن ماتَ و لَم یَعرِف إمامَ زَمانِه ماتَ مِیتةً جاهلیّةً"**[1] یعنی چه! ما هم عین همین‌ها هستیم و هیچ رودربایستی هم نداریم؛ و الحمدلله این مسئله را در همه‌جا هم اثبات کرده‌ایم!

کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند و سراغ درهم، دینار، طلا و نقره رفتند.

سی‌ونُه نفر پایین آمدند؛ فقط یازده نفر آن بالا ماندند و کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند و گفتند: پیغمبر فرموده است تا من نگفتم پایین نیایید، و هنوز نفرموده است. اگر تا قیامت هم پیغمبر نیاید، ما باید بالای کوه بمانیم. اینها می‌شوند کسانی که فهمیده‌اند و به اینها می‌گویند آدم بافهم. اینها کسانی هستند که عقلشان را به‌کار می‌اندازند. پیغمبر می‌فرماید عقلت را به کار بینداز، نه شکمت را.

بعد خالد [بن ولید] آمد. این یازده نفر در قبال پانصد سوارِ مسلح به مجهزترین سلاح روز، چه‌کاری می‌توانستند انجام دهند؟! خالد همهٔ آن یازده نفر را با تیغ روی زمین خواباند؛ بعد دور زد و آمد و دید پیغمبر افتاده‌اند و همه به هزیمت رفته‌اند. گفت: الآن بهترین وقت است؛ فقط علی و پیغمبر هستند! می‌رویم کار این دو را تمام می‌کنیم و مسئله را حل می‌کنیم.

امیرالمؤمنین دیدند هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرند و فرار کنند. پیغمبر از شدت خونی که از ایشان رفته بود، نمی‌توانستند روی پا بایستند؛ امیرالمؤمنین، پیغمبر را روی دوش گرفتند و به وسط کوه آوردند؛ در آنجا غاری بود که چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشتند.

هر دفعه که من به آنجا مشرّف می‌شدم، به ما نمی‌گفتند و مخفی می‌کردند. اما در زیارت عمره‌ای که چندی پیش خداوند قسمت بنده کرد ـ إن‌شاءالله خداوند

---

۱. ***کفایة الأثر***، ص ۲۹۶. ***امام شناسی***، ج ۳، ص ۱۳:
«کسی که بمیرد درحالی‌که امام خود را نشناخته است، مردن او مانند مردن مردمان جاهلیّت بوده است.»

قسمت همه کند که با معرفت برویم ـ بالأخره به‌اتفاق یکی از دوستان رفتیم تا آن غار را پیدا کنیم.

همان‌جا کسی بود و من سؤال کردم؛ او هم محبت کرد و با اشاره گفت که همان آخر است. رفتیم و پیدا کردیم و دیدیم عجب دستگاهی است! عجب عالمی است! چه بساطی است![1] همان غار حراء است!

کنار غار نشستیم و در [حال‌وهوای] جنگ احد، آن فضا و آن مسائل رفتیم. بوی عطر عجیبی می‌آمد که تا چند متر بیرون از غار هم احساس می‌شد؛ همان عطری که وقتی انسان سر بر کعبه می‌گذارد استشمام می‌کند، همان بو از این غار هم تراوش می‌کرد!»[2]

زیارت اماکن مدینه در روایت امام صادق علیه‌السّلام

مرحوم کلینی ـ رحمة‌الله‌علیه ـ در کتاب شریف *الکافی*، جلد ٤، صفحه ٥٦٠، چنین روایت کرده است:

...عَن عُقبَةَ بنِ خالِدٍ قالَ: سَألتُ أباعَبدِاللهِ علیه‌السّلام: أنّا نَأتی المَساجِدَ الّتی حَولَ المَدینَةِ، فَبأیِّها أبدَأ؟ فَقالَ: **ابدَأ بِقُبا فَصَلِّ فیهِ وَ أکثِر، فَإنَّهُ أوّلُ مَسجِدٍ صَلّیٰ فیهِ رَسولُ اللهِ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فی هَذِهِ العَرصَةِ.**

ثُمَّ ائتِ مَشرَبَةَ اُمِّ إبراهیمَ فَصَلِّ فیها و هِیَ مَسکَنُ رَسولِ اللهِ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم وَ مُصَلّاهُ.

ثُمَّ تَأتی مَسجِدَ الفَضیخِ فَتُصَلّی فیهِ، فَقَد صَلّیٰ فیهِ نَبیُّكَ.

فَإذا قَضَیتَ هَذا الجانِبَ أتَیتَ جانِبَ اُحُدٍ، فَبَدَأتَ بِالمَسجِدِ الّذی دونَ الحَرَّةِ فَصَلَّیتَ فیهِ.

ثُمَّ مَرَرتَ بِقَبرِ حَمزَةَ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ فَسَلَّمتَ عَلَیهِ.

---

۱. رجوع شود به ص ٤٩٩.

۲. ***آموزه‌های ولایت***، ج ۲، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۱. (آیة‌الله طهرانی)

ثُمَّ مَرَرتَ بِقُبورِ الشُّهَداءِ فَقُمتَ عِندَهُم فَقُلتَ: السَّلامُ عَلَيكُم يا أهلَ الدّيارِ، أنتُم لَنا فَرَطٌ وَ إنّا بِكُم لاحِقونَ.

ثُمَّ تَأتِی المَسجِدَ الَّذی کان فی المَکانِ الواسِعِ إلَی جَنبِ الجَبَلِ عن یَمینِكَ حینَ تَدخُلُ أُحُدًا، فَتُصَلّی فیهِ فَعِندَهُ خَرَجَ النَّبیُّ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم إلیٰ أُحُدٍ حینَ لَقِیَ المُشرِکینَ، فَلَم یَبرَحوا حَتّیٰ حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَصَلّیٰ فیه.

ثُمَّ مُرَّ أیضًا حَتّیٰ تَرجِعَ فَتُصَلّیَ عندَ قُبورِ الشُّهَداءِ ما کَتَبَ اللهُ لَكَ.

ثُمَّ امضِ عَلیٰ وَجهِكَ حَتّیٰ تَأتیَ مَسجِدَ الأحزابِ فَتُصَلّیَ فیهِ و تَدعُوَ اللهَ فیهِ، فَإنّ رَسولَ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم دَعا فیهِ یَومَ الأحزابِ وَ قالَ: یا صَریخَ المَکروبینَ وَ یا مُجیبَ دَعوَةِ المُضطَرّینَ وَ یا مُغیثَ المَهمومینَ، اکشِف هَمّی وَ کَربی وَ غَمّی فَقَد تَریٰ حالی وَ حالَ أصحابی.

«از عُقبة بن خالد نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: ما به مساجدی که در اطراف مدینه است می‌رویم؛ از کدام‌یک آغاز کنم؟

حضرت فرمودند: از قُبا آغاز کن و در آن نماز بگزار و بسیار عبادت کن؛ چرا که آن نخستین مسجدی است در این دیار که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن نماز گزاردند.

سپس به مشربهٔ امّ‌ابراهیم برو و در آنجا نماز بخوان؛ که آنجا محل سکونت و محل نماز پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده است.

آنگاه به مسجد فضیخ برو و در آن نماز بگزار، چراکه پیامبرت در آن نماز گزارده است.

پس چون این سمت را به پایان بردی، به سمت اُحد برو و از مسجدی که پایین حرّه (منطقهٔ سنگلاخی) قرار دارد آغاز کن و در آن نماز بخوان.

سپس بر مزار حمزة بن عبدالمطلب گذر کن و بر او سلام بده؛ آنگاه بر قبور شهدا بگذر و نزد آنان بایست و بگو:

"السَّلامُ عَلَیکُم یا أهلَ الدّیارِ، أنتُم لَنا فَرَطٌ وَ إنّا بِکُم لاحِقونَ؛ سلام بر شما ای اهل این دیار، شما زودتر از ما جلودار بوده و به پیش رفته‌اید و نیز ما به شما ملحق خواهیم شد."

سپس به مسجدی برو که در مکان وسیعی در کنار کوه، در سمت راست تو هنگام ورود به اُحد قرار دارد؛ پس در آن نماز بخوان، زیرا پیامبر صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم هنگامی که با مشرکان روبه‌رو شد، در آنجا به‌سوی اُحد خارج شد و آنان مکان را ترک نکردند تا وقت نماز فرا رسید و ایشان در آنجا نماز گزاردند.

سپس بازگرد تا دوباره به قبور شهدا برسی و هر چه خدا برایت مقدّر کرده (هر مقدار توانستی) نزد ایشان نماز بگزار.

آنگاه مسیر خود را ادامه بده تا به مسجد احزاب (مسجد فتح) برسی؛ پس در آن نماز بخوان و خدا را بخوان؛ چراکه رسول خدا صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم در روز احزاب در آنجا دعا کردند و عرضه داشتند:

"یا صَریخَ المَکروبینَ وَ یا مُجیبَ دَعوَةِ المُضطَرّینَ وَ یا مُغیثَ المَهمومینَ، اکشِف هَمّی وَ کَربی وَ غَمّی فَقَد تَریٰ حالی وَ حالَ أصحابی؛ ای فریادرسِ اندوهگینان، ای اجابت‌کنندهٔ دعای درماندگان، و ای دادرسِ غم‌زدگان! اندوه، گرفتاری و غم مرا برطرف ساز، که تو حالِ من و حال یارانم را می‌بینی."»
(محقق)

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

فصل یازدهم

حفظ حالات حج پس از بازگشت از سفر

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

«مرحوم علامه طهرانی ـ رضوان‌الله‌علیه ـ به افرادی که از مکه بازمی‌گشتند می‌فرمودند:

> این حالی را که در مکه برایتان حاصل شده است، پس از بازگشت ادامه بدهید و آن را نگه دارید. این مهمانی را که خدای متعال برای شما فرستاده است، از او پذیرایی کنید و آن را در دل و نفس خود حفظ کنید.

اگر انسان این کار را بکند، مرتباً پیشرفت می‌کند تا جایی که همهٔ احوالش همان حال احرام می‌شود. این کار مشکل نیست، فقط همّت و استمرار می‌خواهد.»[1]

«باید کاملاً در موقع مراجعت دقت کنیم، آن حال‌وهوا را حتی‌الإمکان در خود حفظ کنیم و ارتباطات را کم کنیم، حتی صحبت غیرحرام را هم کمتر کنیم؛ چون خود صحبت‌کردن، مرتباً از مایه می‌کاهد و از کیسهٔ انسان خالی می‌کند، ولو صحبت‌های عادی باشد.[2]

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۲٤. (آیةالله طهرانی)

۲. ***الکافی***، ج ٤، ص ۲۵۵:
«عَن داوُدَ بنِ أبی‌یَزیدَ عَمَّن ذَکَرَهُ عن أبی‌عَبدِاللَهِ علیه‌السّلام قالَ: **الحاجُّ لا یَزالُ عَلَیهِ نورُ الحَجِّ ما لَم یُلِمَّ بِذَنبٍ.**» ترجمه: ⇦

به مسائل حج فکر کنیم، حالاتی را که در آنجا برای ما پیش آمده است، مرتباً در ذهن بیاوریم، شب‌ها وقتی که می‌خواهیم بخوابیم با همان حال‌وهوا به خواب برویم؛ همهٔ اینها موجب می‌شود که تأثیرات حج و آن بارقه‌ها و جاذبه‌هایی که خداوند برای زوّار خود قرار داده است، بتواند بیشتر استقرار یابد.»[1]

«افرادی که با رفتن به مهمانی خدا و پرداختن به این اعمال، حقیقت و سرّ آن در نفسشان مستقر می‌شود و با خود این ارمغان را به وطنشان می‌آورند، کاملاً برای آنها محسوس و مشخص است که وقتی از حج بازمی‌گردند، حال‌وهوایشان با افراد دیگر تفاوت می‌کند.

یکی از دوستان می‌گفت:

> وقتی که من از مکه بازگشتم، همین‌که وارد فرودگاه طهران شدم و از طیاره بیرون آمدم، دچار انقلاب حال شدم و این حالت در من بود تا به منزل رسیدم. اما دیدم آن حال انقلاب در منزل تمام شد. دوباره وقتی از منزل بیرون می‌آمدم، آن حالت انقلاب بازمی‌گشت. اما اگر به مسجد یا منزل یکی از دوستان ـ البته نه هر دوستی، بلکه دوستان سلوکی ـ می‌رفتم، آن حال [آرامش] بازمی‌گشت. ولی دوباره که به محیط بیرون بازمی‌گشتم، آن حال انقلاب پیدا می‌شد.

⇦ «امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: نور و روشنایی حج همواره بر حاجی باقی است، تاوقتی‌که دنبال گناه نرفته باشد.» (محقق)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، *پرسش و پاسخ*:

«سؤال شده است:

> اینجانب امسال به حج تمتّع مشرّف شدم؛ ولی پس از بازگشتن، غوغایی در دلم هست. نمی‌دانم چگونه رفتار کنم و چه برنامه‌هایی انجام دهم که روحانیت حج در دلم باقی بماند، مخصوصاً در ماه محرم.

جواب: هو العلیم، با استمرار مراقبه از بقای حالات روحانی حج محافظت نمایید.» (آیةالله طهرانی)

این قضیه برای چیست؟ این به‌خاطر آن است که آن نفس، لطیف شده و حالت قرب و لطافت پیدا کرده است و دیگر نمی‌تواند مسائل بیرون و جوّ نامناسب را تحمّل کند. آنگاه این حالت، اثرات فیزیکی نیز بر بدن می‌گذارد. اما پس از مدتی، همین شخص می‌گفت که دیگر آن حال برطرف شد.

در آنجا مسئله این‌گونه است: هر کسی به هر مقداری که در آنجا کاسبی کرده، باید سعی کند که آن را حفظ کند و نگذارد حدّاقل به این زودی ازبین برود. مراقبه مسئلهٔ بسیار مهمی است که می‌تواند آن حال را در انسان نگه دارد و انسان را بیشتر با آن اثرات حفظ کند.

دوستان و رفقایی که از حج بازگشته‌اند، نگذارند خاطرات حج از ذهنشان کم‌کم فراموش شود؛ بلکه دائماً آن خاطرات را در ذهن مرور کنند. همان تذکر آن مسائل و خاطرات، موجب تمایل نفس به آن عوالم می‌شود.

یادم می‌آید در زمان مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ و تقریباً دو سال قبل از فوت ایشان، در نامه‌ای که جمعی از دوستان از مدینه نوشتند و قرار شد در انتهای آن، بنده هم چند سطری بنویسم، در آن زمان این‌طور نوشتم:

> ما پس از آمدن به مکه و مدینه، گذراندن این مواقف، پرداختن به این اعمال و انجام‌دادن این امور، تازه به این نتیجه رسیدیم که تمامِ طی کردن بیابان‌ها، حرکت، احرام، وقوف، طواف، نماز و اعمال، همگی برای رسیدن و شناخت ولایت بوده است؛ و اصلاً مکان، مواقف و امثال اینها، هیچ‌کدام ارزش استقلالی و موضوعی نداشته است.

یعنی خدای متعال افراد را از مکان‌های مختلف، از امکنهٔ بعیده، از آن‌سوی دنیا می‌آورد، به این مکان‌ها می‌برد، این مسائل را بر آنان می‌گذراند و آنها را به این تکالیف وامی‌دارد؛ به رفتن در عرفات، به منا، اعمال آن، ذبح آن، قربانی آن، رَمی آن، طواف آن و سعی آن؛ تمام اینها را به حاجی عملاً نشان می‌دهد تا نفسِ او را کم‌کم از این تعلقات بیرون آورد و آنان را متوجه آن مبدأ کند تا حاجی بتواند در مقام و موقعیت خود، خویش

را در قبال مسئلهٔ ولایت ارزشیابی کند، کیفیت ارتباط خود را با پروردگار از طریق ولایت تصحیح کند و بداند که هرچه هست، در این مکان، موقعیت و خصوصیت قرار دارد.

تمام این حج آمدن‌ها، رفتن‌ها و حرکت‌ها برای این است که ما امام زمانمان را بشناسیم؛ فقط همین. یعنی آن وسیله و رابط بین کثرت و وحدت، برای ما مشخص باشد. البته این مسئله مخفی است و در هیچ‌یک از اعمال حج این قضیه بروز و ظهور ندارد، اما افرادی که ملتفت و متوجه هستند، آنان به‌واسطهٔ همان نوری که مقام ولایت بر دلشان می‌تاباند، از ابتدای اعمال، بدون اینکه خود متوجه باشند، کم‌کم کشیده می‌شوند و به آن سمت حرکت می‌کنند و در آن مسیر گام برمی‌دارند. تمام اینها برای همین مسئله است.

به یاد دارم وقتی این نامه به مشهد رسیده بود، آن عبارت برای رفقا و دوستان بسیار ورد زبان شده بود و با هم دربارهٔ آن صحبت می‌کردند.

وقتی مراجعت کردیم، همان شب اول، به منزل مرحوم والد رفتیم. من در آن زمان در قم ساکن بودم؛ سال اولی بود که در همان سه سال آخر عمر مرحوم والد، به دستور ایشان ما به قم آمده بودیم. منتها حرکت ما برای مکه از مشهد بود و به‌اتفاق [رفقا] بازگشته بودیم. ایشان در همان ایوان نشسته بودند و هوا هم تقریباً گرم بود، لبخندی به ما زدند و گفتند:

خب فلانی! حالا به آن عبارتی که خودت نوشتی، رسیدی یا نه؟

گفتم:

یک مقداری بله! شما دعا کنید بقیه‌اش هم درست شود.

ایشان تأیید فرمودند که مطلب همان است که در آنجا روشن شده بود.

اینجاست که ما باید بسیار متوجه این نکته باشیم و امام علیه‌السّلام را حاضر و ناظر ببینیم؛ یعنی حاجی وقتی از مکه بازمی‌گردد، با خود امام زمان را به منزلش می‌آورد. باید از این امام زمان حفاظت کرد؛ باید از آن امام زمانی که در دل و قلب خود جایش داده‌ایم و او را با خود به منزل آورده‌ایم، نگه‌داری کرد. این مسئله بسیار مهم است؛ بلکه

مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئلهٔ زندگی ماست، زیرا این توفیق برای بسیاری دست نمی‌دهد که چند روزی مهمان خدا باشند و خدای متعال این‌گونه از آنان پذیرایی کرده باشد و سپس به‌عنوان هدیه و ارمغان، این مسئله را در وجود انسان قرار دهد.

اینجاست که مرحوم والد می‌فرمودند:

وقتی بازمی‌گردید، حال خود را نگه دارید. به مسائل زائد نپردازید. به چیزهایی که ما را وارد عالم تخیلات و تصورات می‌کند، نباید بپردازید. با افرادی که اثرات سوء بر نفس دارند، باید حشرونشر کمتری داشته باشید؛ چون کم‌کم آن اثر و پدیده در وجود انسان به‌واسطهٔ این ارتباطات کم‌رنگ می‌شود و آن جذابیت خود را از دست می‌دهد.»[1]

«مرحوم سید بن طاووس ـ رضوان‌الله‌علیه ـ از افرادی بود که با امام زمان علیه‌السّلام ارتباط داشت؛ یکی از افرادی که ارتباط او با حضرت مُسلّم‌الثبوت است و کسی در این مسئله شک نکرده، مرحوم سید بن طاووس است.[2]

مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ می‌فرمودند:

یک زمان شخصی از جانب حضرت برای سید بن طاووس پیغام و نامه‌ای آورده بود. ایشان در را باز می‌کند، او را به منزل می‌آورد، احترام می‌کند، مقدمش را گرامی می‌دارد، به او توجه می‌کند، او را می‌نشاند و بعد خود به دنبال کار خویش در اطاق خود می‌رود. آن نامه را می‌گیرد و میهمان را ترک کرده در اطاق خود به امور خویش می‌پردازد.

آن میهمان در آنجا بود؛ سید شب برای او غذا می‌برد و دوباره بازمی‌گردد و به کارهای دیگرش می‌رسد.

ناگهان نیمه‌های شب درمی‌یابد که حال‌وهوایش تغییر کرده و مانند سابق نیست؛ حال نماز و دعا ندارد، حالت قبض پیدا کرده و آن ارتباط دیگر برقرار

---

۱. سایت ***مکتب وحی***، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٦. (آیةالله طهرانی)

۲. رجوع شود به ***مهج الدّعوات***، ص ۲۹٦؛ ***بحار الأنوار***، ج ۵۳، ص ۳۰۲ ـ ۳۰٦؛ ***مستدرک الوسائل***، الخاتمة ج ۲، ص ٤۳۹ ـ ٤٤٦؛ ***نجم الثّاقب***، ج ۲، ص ۵۳۵ ـ ۵۳۸.

نیست. مضطرب و پریشان می‌شود و توسل پیدا می‌کند. به ایشان می‌گویند: چرا این‌گونه از پیک ما پذیرایی کردی؟ او فرستادهٔ ما و از ناحیهٔ ما بود. آیا سزاوار بود این‌طور او را بیاوری، بنشانی، صرفاً میوه‌ای پیش روی او بگذاری و خودت بروی و بگویی: شما فعلاً میل کنید و تغییر ذائقه‌ای بفرمایید، و سپس خود برخیزی و به کارت برسی؟ آیا این رسم میهمان‌نوازی است؟ (واقعاً هم همین‌طور است و این نکته بسیار عجیب است.)

خلاصه، سید می‌آید و می‌بیند آن میهمان مشغول نمازخواندن است؛ بر دست‌وپای او می‌افتد و هرچه آن میهمان می‌پرسد: چه شده است؟ سید پاسخی نمی‌دهد. (آن میهمان خود از ماجرا بی‌خبر بود، منتها صحبت بر سر آن مقصد، منبع و مبدأ است؛ یعنی خطاب از آن‌طرف آمده بود که چرا تو این‌گونه کردی؟ و این مسئلهٔ بسیار مهمی است.)

سید در آن مدتی که میهمان نزد او بود، تمام اوقات خود را صرف خدمت به او می‌کند؛ و در نهایت از خطای او درمی‌گذرند و توبه‌اش را می‌پذیرند.[1]

ببینید! این را می‌گویند پذیرایی از میهمان.

این هدیهٔ الهی و این حالی که برای سالک پیدا می‌شود، پذیرایی می‌خواهد و انسان باید آن را نگه دارد. چگونه باید پذیرایی کند؟ باید آنچه را که موجب بقای آن است انجام دهد و آنچه را که مانع است و ممکن است به‌عنوان سد و مانع در بقای آن رخ دهد، ترک و رها کند؛ این را پذیرایی می‌گویند.

پس حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود، اینها حالاتی است که حکم میهمان را دارد؛ و اگر انسان در نگه‌داری آن بکوشد، باقی می‌ماند. بزرگان می‌فرمودند:

وقتی که برای افراد حالی پیدا می‌شود، نگذارند از دست برود و آن را نگه دارند.

این نگه‌داشتن بسیار مشکل است. انسان چگونه حال خود را نگه دارد؟ از یک‌طرف می‌توان گفت که آسان است و تکلیف شاقّی نیست؛ به‌شرطی که مواظب

---

۱. رجوع شود به ***بحار الأنوار***، ج ۵۳، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۳؛ ***مستدرک الوسائل***، الخاتمة ج ۲، ص ۴۴۱ ـ ۴۴۵.

باشیم و خود را فریب ندهیم و در خلوت خود، وقتی که کارهای خود را به استنطاق[۱] می‌کشانیم، در آنجا سر به زیر نینداخته و رد نشویم. این موجب می‌شود که آن حال برای انسان باقی بماند.

از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایتی است که می‌فرمایند:

لَولا أنّ الشَّیاطینَ یَحومونَ حَولَ قُلوبِ بَنی آدمَ، لَرَأوا ملکوتَ السّماواتِ و الأرضِ؛[۲] "اگر شیاطین نمی‌آمدند و به دور قلب بنی‌آدم نمی‌چرخیدند، اینها ملکوت آسمان و زمین را می‌دیدند."

چرخیدن یعنی همین؛ یعنی فکر و خیال کردن مکرّر! اینکه انسان در مسائلی که به او ارتباطی ندارد فکر کند، در کارهای دیگران سرک بکشد، خود را در مطالبی که تعلّقی به او ندارد وارد کند و دائماً در فکر و خیال این باشد که: "او چه کرد؟ این چه کرد؟ آیا کار او درست بود؟ کار من خوب بود؟ کار او غلط بود؟ کار من بهتر بود؟" اینکه فکر و خیال خود را در مسائلی به کار بگیرد که هیچ ربطی به او ندارد و سپس این افکار باعث گناه، غیبت و تهمت شود؛ یا دست‌کم ملکوت و مثال و برزخ خود را با این تفکرات و تخیلات فاسد کند و ازبین ببرد.

حضرت می‌فرمایند:

لَرَأوا ملکوتَ السّماواتِ و الأرضِ؛ "اگر این‌طور نبود، اینها ملکوت آسمان و زمین را می‌دیدند."

همان ملکوت آسمان و زمینی که حضرت ابراهیم علیه‌السّلام تقاضا کرد: خدایا! به من نشان بده.[۳]

---

۱. به‌سخن‌واداشتن؛ بازپرسی؛ بازجویی؛ تحقیق. (محقق)

۲. ***المیزان***، ج ۵، ص ۲۷۰؛ ***إحیاء علوم الدّین***، ج ۳، ص ٤٢٤، با قدری اختلاف.

۳. سوره أنعام (٦) آیه ۷۵: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ﴾. ***الله شناسی***، ج ۳، ص ۲۹۷: «و هان ای پیغمبر! ما آن‌چنان (برای بحث و مؤاخذهٔ ابراهیم از عمویش ⇦

در روایت دیگری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده است:

لَولا تَمریجٌ فی قُلوبِکُم وَ تَکثیرٌ فی کَلامِکُم لَرَأیتُم ما أریٰ وَ لَسَمِعتُم ما أسمَعُ؛[1]

"اگر اضطراب قلبی (افکار مختلف و گوناگون و تشتّت خاطر) و زیادیِ سخن در شما نبود، آنچه را من می‌بینم شما نیز می‌دیدید و آنچه را منَ می‌شنوم شما هم می‌شنیدید."

عجیب است! یعنی ما این قابلیت را داریم؛ منتها کاری که پیغمبر کردند، این بود که تکثیر در کلام و تمریج در قلب نداشتند. ما این دو را نداریم؛ بلکه پیوسته حرف می‌زنیم. نشسته‌ایم و دائماً می‌گوییم: "بنزین گران شد، برنج ارزان شد! از آسمان باران آمد، آنجا برف آمد! آنجا جنگ شد، آنجا صلح شد، آنجا زلزله شد، آنجا آوار فروریخت!" خب، شد که شد؛ اینها چه ارتباطی به من دارد؟

ما همیشه در حال صحبت کردن هستیم! نشسته‌ایم، ناگهان رادیو را باز می‌کنیم تا ببینیم اخبار چیست! لازم نیست ببینید اخبار چیست؛ به‌جای آن یک صفحه کتاب بخوانید؛ یک روایت از امام صادق علیه‌السّلام بخوانید؛ یک صفحه کلام بزرگان را بخوانید. آخر از باز کردن پیچ اخبار چه نصیب انسان می‌شود؟ از این‌همه نگاه کردن به تصاویر مخرّب، مُفسد و مُضلّ چه به دست ما می‌آید؟ حاصل آن فقط دو ساعت تخیّل است. این همان تمریج است.

این فقط یک تصویر نیست که بیاید و برود؛ بلکه این تصویر می‌آید و در نفس جا باز می‌کند و می‌گوید: من به این زودی نمی‌روم؛ اینجا هستم و محکم در اینجا می‌مانم!

در ماه رمضان رعایت می‌کنیم؛ صحبت خود را با دیگران در طول روز کمتر می‌کنیم که به روزه‌مان صدمه نخورد. با خود می‌گوییم روزه می‌گیریم و به‌واسطهٔ صحبت‌نکردن و پرهیز از غیبت، ارتباط خود را کم می‌کنیم؛ خب، این کار درست

⇦ آزر دربارهٔ پرستش اصنام) به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم؛ و به‌جهت‌آنکه از صاحبان یقین بوده باشد.»

۱. *المیزان*، ج ۵، ص ۲۷۰.

است. در رفتن به هر مکانی و در صحبت‌کردن‌ها احتیاط می‌کنیم؛ و اثرش را هم می‌بینیم. اما همین‌که ماه مبارک رمضان تمام می‌شود، دوباره روز از نو، روزی از نو! همه‌چیز تمام می‌شود؛ ماه رمضان را انجام دادیم و مطلب گذشت. این چه فایده‌ای دارد؟ ببینید ما چقدر در اشتباه هستیم!

رفقا، تصور نکنیم اینکه ماه رمضانمان به این کیفیت گذشت، اثر آن در پروندهٔ ما می‌ماند و عملی که بعد از ماه رمضان انجام می‌دهیم نیز جای خود را دارد و هر کدام حساب جداگانه‌ای دارند؛ این‌طور نیست! این حساب، یک حساب مسلسل و به‌هم‌پیوسته است.

اگر بعد از ماه رمضان، مانند حالِ ماه رمضان را داشتیم، آن حال در ما می‌ماند؛ وإلاّ اصلاً انگار ماه رمضانی بر ما نگذشته است. آب پاکی را صاف هم روی دست خودم ریختم هم شما.

اگر رعایت آن اعمال، رفتار و مراقبه‌ای را که در ماه رمضان داشتیم و خداوند توفیق انجامش را داده بود، ادامه می‌دادیم، آن حالات می‌ماند و استمرار پیدا می‌کرد؛ اما اگر رها کردیم، در روز قیامت نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که اصلاً ماه رمضانی بر ما نگذشته است. لذا می‌گوییم: "ای آقا! ما این‌همه در شب‌های قدر بر سر زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل کردیم..." خب، اما بعد از ماه رمضان همه را خراب کردیم. آن ماه رمضان آمد و بعد آن سیل بنیان‌کنِ توهمات و تخیلات، تمام آن مزرعه‌ها و بناهایی را که در ماه رمضان ساخته و پرداخته شده بود، ویران کرد و با خود برد.

مگر الآن این‌طور نیست؟ سیلی می‌آید و خانه را صاف می‌کند و وقتی فردا می‌آیید، می‌بینید هیچ‌چیز نیست؛ آیا نگاه نمی‌کنید که دیروز اینجا ساختمانی بود؟ اما اکنون هیچ‌چیز نیست و تمام شد، دوباره باید از نو بسازید؛ آن ساختمان قبلی دوباره به جای خود بازنمی‌گردد. مسئلهٔ اعمال ما نیز این‌گونه است.»[1]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ۱۲۳. (آیة‌الله طهرانی)

«این نظام عالم، نظام تربیت است؛ و اینکه مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ این‌همه می‌فرمودند:

مواظب باشید، مراقب باشید، گوش به هرجایی نسپرید، دل به هرجایی ندهید!

برای این است. آنان با کسی دشمنی نداشتند عزیز من! آنها بدی کسی را نمی‌خواستند و از ارتباط با این و آن چیزی عائدشان نمی‌شد یا چیزی را از دست نمی‌دادند؛ بلکه برای ما می‌فرمودند: چه بخواهید و چه نخواهید، همین است؛ خود دانید!

این معنا، معنای پذیرایی است. اینکه بزرگان می‌فرمودند این حالات در حکم میهمان انسان است که در قلب جای می‌گیرد، برای همین جهت است که این میهمان شرایطی دارد، اقتضائاتی دارد و تحت شرایطی می‌تواند دوام بیاورد.

اگر شرایط مهیّا باشد، این حال دوام پیدا می‌کند و از حال به ملَکه تبدیل می‌شود؛ اما اگر آن شرایط، شرایط آماده و مناسبی نباشد، آن حال بازمی‌گردد و می‌رود و می‌گوید: من در جایی که برایم مناسب نیست و در منزلی که مناسبِ من نیست، مأوا نمی‌گزینم؛ من در آنجا قرار نمی‌گیرم و واقع نمی‌شوم. در این زمینه مطالب بسیاری هست.»[1]

«حیف است انسان به چنین جایی برود و پس از بازگشت، بخواهد دوباره به زندگی قبلی‌اش بازگردد؛ واقعاً حیف است. حال اگر کسی این را می‌خواهد، انجام دهد؛ بالأخره:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور
در خلایق می‌رود تا نفخ صور[2]

هر کسی بر طبق خواست خود کارهایش را انتخاب می‌کند و بر طبق مُدرکات

---

۱. ***همان***، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱۴۳۵ هـ.ق، مجلس ۱۰. (آیةالله طهرانی)
۲. ***مثنوی معنوی*** (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۳۶.

خود برنامه‌اش را تنظیم می‌کند. حال اگر کسی صلاح خود را در این مهمانی‌های کذایی می‌بیند، می‌تواند پس از بازگشتن از مکه هم آن را ادامه دهد. اگر کسی صلاح نمی‌بیند، دیگر خودش می‌داند؛ این دیگر نیازی به توضیح و تأکید ما نیست. این عبادت به این شکل است و اثر آن هم به این شکل است.

مرحوم والد می‌فرمودند:

> حیف است که انسان از مکه بازگردد و این حالت را حدّاقل برای مدتی برای خود حفظ نکند.

بسیاری از رفقا و دوستان بودند که از مکه بازگشتند و برای بنده نقل کردند:

> ما پس از بازگشتن از مکه، به هر فرد نامناسبی که برخورد می‌کردیم، دچار حال تهوّع می‌شدیم و از این قضیه می‌فهمیدیم که آن شخص در چه وضعیتی است. بیرون می‌آمدیم و در خیابان می‌رفتیم، حال تهوّع پیدا می‌کردیم؛ اما در مسجد یا در منزل که می‌آمدیم، حالمان خوب می‌شد. تا شخصی می‌آمد و به ما تلفن می‌کرد، ناگهان دچار حال تهوّع می‌شدیم.

این چیست؟ این‌که دیگر چشم‌بندی یا تخیّل نیست. چه حالی برای او پیدا شده است که اکنون چنین وضعیتی دارد؟ دیگر هر شخصی خود وظیفهٔ خود را بهتر می‌داند.»[1]

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، مجلس ٤:

«سؤال شده است:

> فرمودید که انسان وقتی از مکه بازمی‌گردد، این حالت را با خود نگه دارد؛ اما در ارتباط با دیگران چه‌کار کنیم؟ هرچقدر هم که ارتباطمان را با دیگران کم کنیم، در مورد دیدار پدر و مادر که به آن سفارش شده است، چه کنیم؟ آنها غیبت می‌کنند و ما از مسئلهٔ غیبت ناراحت هستیم.

جواب: دیگر بنده متعهّد مطالب و ارتباطات افراد نیستم. آنچه بنده عرض می‌کنم، آن چیزی است که به‌نظر می‌رسد و پیاده‌کردن این مطالب دیگر به‌عهدهٔ بنده و امثال بنده نیست.

انسان باید حال خود را حفظ کند و دیدن پدر و مادر هم لازم است؛ اما اگر آنان غیبت می‌کنند، ⇦

«نظر مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ بر ولیمه‌دادن در رستوران نبوده است و ایشان تأکید داشتند که ولیمه در منزل خود شخص باشد؛ گرچه این کار مشکل است. البته این قضیه در مورد مراسم عروسی نیز صادق است.

مجلس ولیمه، مجلسی الهی است؛ نه مجلسی ظاهری و دنیایی! مجلس آبروداری و چشم‌وهم‌چشمی نیست.[1] متأسفانه امروزه ولیمه از آن مجرای طبیعی خود ـ که باید مبتنی بر خلوص نیت، تشویق، ترغیب و تبلیغ به‌عنوان یک شعار اسلامی و شکرگزاری از توفیق ادای حج بیت‌الله باشد ـ منحرف شده است.

⇦ لازم نیست که انسان برود و با غیبت آنها همدم شود و خود نیز به آن دامن بزند. آنها در آن مجلس غیبت می‌کنند؛ انسان می‌تواند سلامی بکند، مدتی بنشیند و برخیزد و بازگردد.
اما این‌گونه رفتن و همرنگ شدن و نشستن، باعث می‌شود که انسان کدورت پیدا کند و آن یافته‌های خود را ازدست بدهد. انسان می‌تواند ترتیبی بیندیشد تا کمتر در معرض این‌گونه مسائل قرار بگیرد. علیٰ‌کلّ‌حال، انسان باید ارزش و قیمت این حالات را بداند و خلاصه، آنها را به این زودی و مجانی از دست ندهد.» (آیةالله طهرانی)

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، مبانی اسلام، *احکام و اسرار حج*، مجلس ٤:
«سؤال شده است:

در مورد چراغانی کردن و پلاکاردزدن برای حاجیان پس از بازگشت چه نظری دارید؟

جواب: البته این کار فی‌نفسه اشکال ندارد، ولی امروزه این قضیه به چشم‌وهم‌چشمی و امور اعتباری کشیده شده است؛ به‌نحوی‌که هرچه چراغانی و قربانی بیشتر باشد، بیشتر موجب تفاخر است. اکنون وضعیت به این کیفیت است. اینکه دیگران متوجه شوند حاجی آمده است، ایرادی ندارد؛ ولی نباید به‌نحوی باشد که تداعی شود مسئله در این باب [تفاخر] دارد جلو می‌رود.
البته بنده در زمان مرحوم والد ـ رضوان‌الله‌علیه ـ ندیدم که ایشان به کسی توصیه کرده باشند این کار را انجام دهد و روی این حساب، بهتر است که ما هم از این مسائل دست برداریم.» (آیةالله طهرانی)

• سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *ابوحمزهٔ ثمالی*، سال ۱٤۲۷، مجلس ۱۵:
«انسان که به مکه می‌رود، قبل از سفر باید تودیع و خداحافظی داشته باشد و پس از بازگشت هم باید ولیمه بدهد و اینها سنّت است؛* اما این سروصداها و پلاکاردزدن‌ها دلیلی ندارد.» (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۳، ص ٤۰۲.

افراد برای ولیمه دادن، مصالح دنیوی و مسائل دیگر را در نظر می‌گیرند و طبعاً این قضیه با مشکلاتی مواجه می‌شود، روح خلوص و اخلاص از بین می‌رود و طبعاً چنین عملی مشمول آداب و رسوم جاهلیت خواهد شد. این قضیه به‌هیچ‌وجه نباید آن جنبهٔ الهی خود را از دست بدهد.

رستوران‌ها، پارک‌ها و تالارها، مکان‌هایی هستند که همهٔ افراد، با هر نفسی، هر عقیده‌ای و هر کاری، در آنها حضور می‌یابند. نفوس آنها قطعاً در این فضاها اثر منفی باقی خواهد گذاشت و نفس ما، خواه‌ناخواه، متأثر خواهد شد. این معنا کاملاً ملموس و مشهود است و در آن هیچ شکی نیست.

آن عروسی که در منزل برگزار شود، با عروسی‌ای که در این مکان‌های عمومی است، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ملائکه‌ای که در آن منزل حضور می‌یابند، در آن تالارها شرکت نمی‌کنند. آن انوار الهی که بر آن مجلس عروسی ـ که مجلسی الهی، مقدس و عبادت است ـ نازل می‌شود، در آن تالارها وجود ندارد. مجلس زفاف، مجلس عبادت است و ملائکه در آن حضور دارند؛ چون قرار است سنّتی از سنّت‌های رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بر روی زمین تحقق یابد.

... البته این مسئله به آن مقداری است که می‌توانیم؛ اگر منزل شخصی نداریم، در منزل دیگری این کار را انجام دهیم. بنده نمی‌گویم [مراسم در رستوران] حرام است و تابه‌حال کسی را منع نکرده‌ام. ممکن است خانواده‌هایی باشند که آنان تحت شرایطی نتوانند مراسم را در منزل برگزار کنند. بالأخره هرکسی این فرهنگ را ندارد و افراد دارای فرهنگ‌های متعددی هستند؛ ولی علیٰ‌کلّ‌حال، مطلب همین است. کسی که غذایی را بخورد که مناسب حال او نیست، دل‌درد می‌گیرد؛ چه بخواهد و چه نخواهد این مطلب وجود دارد.

بنابراین، کسانی که از مکه مراجعت می‌کنند، چرا ولیمه در منزل ندهند؟ رستوران یعنی چه؟ در تالار و امثال آن یعنی چه؟ در همان منزل، عدهٔ محدودی بیایند، یا مراسم در دو روز باشد تا مهمانان شرکت کنند و ولیمه داده شود؛ یا اینکه

حتی آن غذا در سه روز پخت شود. علیٰ‌کلّ‌حال، انسان نباید با این‌گونه امور، آن آثار مترتبه بر حج را خدای‌ناکرده از بین ببرد.»[1]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

۱. سایت **مکتب وحی**، سخنرانی، *سلوک خانواده ـ طهران*، مجلس ۱۸. (آیةالله طهرانی)

• ***همان***، سخنرانی، *عنوان بصری*، مجلس ١٣٤:

«آنچه بزرگان فرموده‌اند، این است که در منزل خود افطاری بدهید. اما در این اماکن عمومی ندهید. از حج که بازمی‌گردید، در منزل خود ولیمه بدهید. این اماکن برای انسان برکت و روح نمی‌آورد و نورانیت برای انسان ایجاد نمی‌کند؛ لذا باید در منزل باشد. هم‌چنین به همسر و فرزندان نباید اجحاف بشود و نباید تکلیف زائد باشد.» (آیةالله طهرانی)

فصل دوازدهم

احکام و مناسک

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللَه الرّحمٰن الرحيم

اعمال حج تمتّع شامل دو بخش می‌باشد:
۱) عمرهٔ تمتّع
۲) حج تمتّع
• با انجام مجموع این دو بخش، حاجی عمل حَجّةالإسلام خود را ادا نموده است.

اعمال عمرهٔ تمتّع

۱) احرام

احرام عمرهٔ تمتّع باید در میقات انجام پذیرد. معمولاً میقات برای ایرانی‌ها به شرح زیر است:

مسجد شجره: برای زائرانی که «مدینه‌قبل» هستند.

مسجد جُحفه: برای زائرانی که «مدینه‌بعد» هستند.

مراحل احرام

۱) درآوردن کلیهٔ لباس‌های دوخته و پوشیدن لباس احرام (برای مردان).
۲) نیت عمرهٔ تمتّع.

۳) تلبیه (گفتن ذکر لبّیک: **لَبّیكَ، اللَهمّ لَبّیكَ، لَبّیكَ لا شَریكَ لَكَ لَبّیكَ، إنّ الحمدَ و النّعمةَ لَكَ و المُلكَ، لا شَریكَ لَكَ.**)

• با گفتن لبّیک، حاجی مُحرِم می‌شود و بایستی از تمامی محرّمات احرام پرهیز نماید.

سایر احکام احرام عمرهٔ تمتّع

• مستحب است زائر پیش از احرام، غسل احرام بجا آورده و دو رکعت نماز احرام بخواند.

• با غسل احرام (و به‌طورکلی با هر غسل مستحبی) می‌توان نماز خواند یا طواف کرد و نیازی به وضو گرفتنِ جداگانه نیست.

• بهتر است غسل در محل میقات (مانند مسجد شجره یا جحفه) انجام شود؛ امکانات لازم برای غسل در این مکان‌ها فراهم است.

• شروع «تلبیه» بعد از میقات است. ذکر لبیک را می‌توان تا زمان نمایان‌شدن خانه‌های مکه ادامه داد؛ اما پس از رؤیت خانه‌های شهر، نباید دیگر لبیک گفت.

• گفتنِ یک مرتبه تلبیه، واجب و تکرارِ مابقی آن مستحب است.

• خانم‌ها درصورتی‌که نامحرم صدای آنها را می‌شنود، باید ذکر تلبیه را با صدای آهسته بگویند.

محرّمات احرام

با بستنِ احرام، انجام برخی کارها بر مُحرِم حرام می‌شود که به آنها «محرّمات احرام» می‌گویند؛ این موارد سه دسته‌اند: برخی مختص آقایان، برخی مختص بانوان و بیشترِ آنها میان هر دو مشترک است:

الف) مشترک بین آقایان و بانوان

۱) شکار و صید در محدودهٔ حرم و اطراف آن، و کشتن جانوران موذی یا

جاندارانی که در بدن ساکن می‌شوند؛ مانند شپش و... .

۲) آمیزش یا هرگونه بهره‌مندی شهوانی دیگر از همسر.

۳) استمناء.

٤) استعمال عطریات و بوییدن عطر.

٥) سرمه کشیدن.

٦) نگاه کردن در آینه به قصد دیدن خود.

۷) فسوق: دروغ گفتن و ناسزا دادن.

۸) جدال: قسم خوردن به نام خداوند.

۹) به دست کردن انگشتر زینتی.

۱۰) مالیدن روغن به بدن.

۱۱) کندن و زدودن عمدی مو از بدن.

۱۲) بیرون آوردن خون از بدن.

۱۳) گرفتن و کوتاه کردن ناخن.

۱٤) کشیدن یا کندن دندان.

۱٥) بریدن یا کندن درختان و گیاهان محدودهٔ حرم.

۱٦) عقد نکاح (برای خود یا دیگری و حتی شهادت دادن برای آن).

۱۷) حمل سلاح.

۱۸) فرو بردن سر زیر آب.

ب) مخصوص آقایان

۱) استفاده از هر نوع لباسِ دارای دوخت.

۲) پوشیدن چیزی که تمامِ روی پا را بپوشاند؛ مانند کفش و جوراب.

۳) پوشاندن سر.

٤) استظلال: زیر سقف رفتن یا قرار دادن سایهٔ ثابت بالای سر در حین پیمودن

مسیر بین دو منزل.

ج) مخصوص بانوان

۱) پوشیدن هرگونه زیور به قصد زینت و زیبایی.
۲) پوشاندن صورت با استفاده از نقاب یا روبند.

سایر احکام محرّمات احرام

• استفاده از انگشتری که جنبهٔ تزیینی نداشته باشد (مانند عقیق، دُرّ و...) اشکالی ندارد.

• نگاه‌کردن به شیشهٔ اتوبوس یا هر سطح صیقلی که تصویر انسان در آن پیدا باشد، چنانچه به قصد دیدن خود و عمدی باشد، اشکال دارد.

• مسواک‌زدن در حال احرام جایز است و حتی اگر باعث خون‌ریزی لثه شود اشکالی ندارد؛ اما زائر باید سعی کند تا حدّ امکان از خون‌آمدن جلوگیری نماید.

• گره‌زدن لباس احرام بر گردن جایز نیست.

• سنجاق‌کردن و یا استفاده از بست‌هایی که حولهٔ احرام را نگه می‌دارد، حرام نیست؛ اما بهتر است از آنها استفاده نشود.

• دمپایی مورد استفادهٔ آقایان حتماً باید روباز باشد؛ به شکلی که عرفاً بگویند روی پای او پوشیده نیست.

• استفاده از هرگونه شیء دوخته‌شده برای مردان حرام است. این حکم شامل حوله، همیان (کمربند)، کیف، ماسک و حتی پتوهایی که لبه‌دوزی شده‌اند نیز می‌شود.

• مرد مُحرِم چنانچه بخواهد سر خود را با حوله خشک کند، نباید تمام سر را یک‌باره بپوشاند؛ بلکه باید سر را به چند قسمت تقسیم کرده و هر بخش را جداگانه خشک کند تا «پوشاندن کامل سر» صدق نکند.

• استفاده از عطر، ادکلن و شامپوهایی که بوی عطر می‌دهند، حرام است؛ با این‌حال، اگر بویی به انسان بخورد، استشمام آن اشکالی ندارد.

• کشیدن ملحفه یا روانداز بر روی پاها برای مردان اشکالی ندارد، به شرط آنکه ملحفه به پا نچسبد.

• زیر سقف رفتن برای مرد مُحرِم هنگام حرکت در مسیر (طیّ طریق) حرام است؛ البته چون شهر مکه «منزل» محسوب می‌شود، تردد با ماشین سقف‌دار در داخل شهر اشکالی ندارد.

در مسیر میقات (مانند مسجد شجره یا جحفه) به‌سمت مکه، و یا از مکه به سمت عرفات، حتماً باید از ماشین بدون‌سقف استفاده شود.

این محدودیت‌ها مربوط به روز است و در شب استفاده از ماشین سقف‌دار مطلقاً بلامانع است.

• خانم‌ها نباید در حال احرام صورت خود را بپوشانند و پوشاندن آن (با نقاب و...) حرام است؛ با این حال، پاک‌کردن صورت با دستمال یا حوله اشکالی ندارد.

• شانه‌زدن آرام موی سر در حال احرام جایز است. اگر مویی به حالت عادی و طبیعی هنگام شانه‌زدن یا شست‌وشو بریزد، اشکالی ندارد؛ آنچه حرام است، کندن عمدی مو از بدن با شدت و فشار است.

۲) طواف

هنگام طواف باید موارد زیر رعایت گردد:

۱) طهارت (داشتن وضو یا غسل).

۲) پاک‌بودن بدن و لباس از هرگونه نجاست.

۳) نیت.

٤) پیمودن هفت دور به دور کعبه، به‌طوری‌که شروع و پایان هر دور، از مقابل حجرالأسود باشد.

سایر احکام طواف

• الزامی نیست که بلافاصله پس از رسیدن به مکه، اعمال را شروع کنید. بهتر

است در صورت خستگیِ راه، ابتدا چند ساعتی استراحت کنید تا با تمرکز کامل به اعمال بپردازید؛ چراکه خستگی با حضور قلب و تمرکز منافات دارد.

• مستحب است زائر پیش از طواف غسل کند. با این غسل (مانند غسل احرام) می‌توان هم طواف کرد و هم نماز خواند.

• مستحب است زائر هنگام ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه (موازی با باب‌السّلام) وارد شود.

• حتی‌الإمکان بهتر است طواف در حدّ فاصل بین «کعبه» و «مقام ابراهیم» انجام شود؛ اما در صورت ازدحام جمعیت، می‌توان محدوده را وسیع‌تر کرد. هم‌چنین در شرایط شلوغی زیاد، طواف در طبقات دوم و سوم نیز جایز است.

• مستحب است زائر در ابتدای هر دور، رو به حجرالأسود کرده و تکبیر (اللهُ أکبر) بگوید.

• در شروع طواف، همین‌که حرکت از مقابل حجرالأسود آغاز شود کفایت می‌کند. هم‌چنین اگر زائر در حین طواف سهواً به دور خود بچرخد یا پشتش به کعبه شود، طواف او صحیح است.

• اگر در حین طواف، فشار جمعیت به قدری باشد که زائر بدون ارادهٔ خود، چند متری به جلو رانده شود یا حتی از زمین بلند شود، طواف او همچنان صحیح است.

• استلام حجرالأسود (لمس و بوسیدن) مستحب است، اما نباید برای انجام آن خود را به زحمت انداخت یا باعث آزار دیگران شد؛ لذا در صورت شلوغی، اصراری بر آن نداشته باشید.

• در هنگام طواف، نباید دست یا شانهٔ زائر در فضای بالای شاذروان (برآمدگیِ پایینِ دیوارهای کعبه) قرار بگیرد. بنابراین، دست‌زدن به کعبه در حین طواف، موجب بطلانِ آن قسمت از طواف می‌گردد؛ مگرآنکه به محل شروعِ تماس برگردد و آن مقدار را دوباره طی کند.

• در طواف، اگر پیش از تکمیل سه‌ونیم دور شک کنید، طواف باطل است (مثلاً شک بین دور دوم و سوم) و اگر پس از تکمیل سه‌ونیم دور شک کنید، باید بنا را بر عدد کمتر گذاشته و طواف را ادامه دهید.

• در طواف، اگر پیش از سه‌ونیم دور وضو باطل شود، طواف باطل است و باید از ابتدا شروع کرد؛ اما اگر پس از سه‌ونیم دور (مثلاً در دور پنجم) وضو باطل شود، باید طواف را متوقف کرده، وضو بگیرید و سپس از همان‌جا که قطع کرده بودید، بقیهٔ دورها را ادامه دهید.

• چنانچه هنگام طواف اذان گفته شود و مجبور به توقف شوید: اگر کمتر از سه‌ونیم دور انجام داده‌اید، طواف باطل است؛ اما اگر بیش از آن را انجام داده‌اید، پس از پایان نماز، طواف خود را از همان نقطهٔ توقف ادامه دهید.

• فاصله انداختن زمانی بین اعمال (مانند فاصلهٔ بین طواف و سعی صفا و مروه) اشکالی ندارد؛ برای مثال می‌توان یکی را امروز و دیگری را فردا انجام داد.

• در طواف واجب مستحب است در هر دور، دعاهای مخصوص همان دور خوانده شود و در صورت داشتن وقت اضافه، ذکرهای «اللَه أکبر» و «لا إله إلّا اللَه» تکرار شود. در طواف مستحب در هر دور فقط ذکرهای «اللَه أکبر» و «لا إله إلّا اللَه» را بگویید.

• بانوان می‌توانند به هر تعداد که بخواهند طواف مستحبی انجام دهند و ترک طواف مستحبی به دلیل احتمال تماس با مردان در شلوغی، لزومی ندارد.

۳) نماز طواف

پس از اتمام هفت دور طواف، زائر باید نماز طواف را بجا آورد. کیفیت و شرایط آن به شرح زیر است:

۱) این نماز دو رکعت است (مانند نماز صبح) که بدون اذان و اقامه خوانده می‌شود.

۲) این نماز باید در پشت مقام حضرت ابراهیم علیه‌السّلام و به سمت کعبه اقامه گردد.

۳) داشتن طهارت (وضو یا غسل) الزامی است.

سایر احکام نماز طواف

• نماز طواف مانند نماز صبح است؛ لذا اگر خداوند نماز صبح را (ازنظر صحت و تلفظ درست کلمات) قبول کند، این نماز را نیز قبول خواهد کرد.

• نماز طواف را باید خود فرد بخواند؛ نیابت تنها مخصوص کسانی است که به هیچ‌وجه توانایی خواندن نماز را ندارند.

• بهتر است انسان حمد و سورهٔ خود را نزد اساتید تجوید قرائت کند تا در حدّ امکان رفع اشکال شود. البته این ضرورت تنها مختص نماز طواف نیست و باید در تمام نمازها رعایت شود.

• به شک‌هایی که بعد از اتمام نماز طواف ایجاد می‌شود، نباید اعتنا کرد؛ چراکه این‌گونه شک‌ها از وسوسه‌های شیطان است.

• درصورتی‌که خواندن سوره‌های بلند در پشت مقام ابراهیم علیه‌السّلام باعث ایجاد زحمت و مزاحمت برای دیگران نشود، می‌توان سوره‌های بلند قرائت نمود.

٤) سعی بین صفا و مروه

پس از اتمام نماز طواف، نوبت به انجام سعی بین صفا و مروه می‌رسد، با این شرایط:

۱) سعی باید در هفت مرتبه انجام شود. حرکت از کوه صفا آغاز شده و در کوه مروه به پایان می‌رسد. بنابراین، ترتیب دورها به این صورت است: **دور اول**: از صفا به مروه؛ **دور دوم**: از مروه به صفا؛ **دور سوم**: از صفا به مروه؛ ...؛ **دور هفتم**: از صفا به مروه.

۲) در سعی بین صفا و مروه، داشتن وضو و طهارت الزامی نیست. بنابراین، از آنجا که محدودهٔ مَسعیٰ (محل سعی) جزء مسجدالحرام محسوب نمی‌شود، بانوانی که دارای عذر شرعی هستند نیز می‌توانند برای انجام سعی به این مکان وارد شوند.

۳) در مسیر بین صفا و مروه، دو ردیف چراغ سبزرنگ بر سقف نصب شده است که در آن قسمت، هروله (نوعی راه‌رفتنِ سریع، شبیه به دویدن آرام) برای مردان مستحب است. انجام هروله برای زنان استحباب ندارد و نباید آن را انجام دهند.

سایر احکام سعی بین صفا و مروه

- سعی صفا و مروه را باید در طبقهٔ پایین انجام داد؛ اما درصورتی‌که این امر ممکن نباشد، انجام آن در طبقهٔ فوقانی نیز اشکالی ندارد.
- در هنگام حرکت بین صفا و مروه، دعاهای وارده برای هر دور قرائت شود. درصورت داشتن وقت اضافه، ذکر «اللَه أکبر» و «لا إله إلّا اللَه» بگویید.

۵) تقصیر

پس از اتمام هفت دور سعی بین صفا و مروه، حجاج با انجام عمل تقصیر (چیدن مقداری از مو و یا کوتاه‌کردن بخشی از ناخن) از احرام خارج می‌شوند و با این عمل، کلیهٔ محرّمات احرام بر آنها حلال می‌گردد.

سایر احکام تقصیر

- در تقصیر، اگرچه انجام یکی از این دو مورد (چیدن مقداری از مو و یا کوتاه‌کردن بخشی از ناخن) کفایت می‌کند، اما مستحب است که انسان هر دو را انجام دهد.
- کسی که قصد دارد مو یا ناخن شخص دیگری را کوتاه کند، باید ابتدا خودش تقصیر کرده و از احرام خارج شده باشد؛ بنابراین، شخصی که هنوز در احرام است، نمی‌تواند برای دیگران تقصیر انجام دهد.

احکام پس از اتمام عمرهٔ تمتّع

پس از خروج از احرامِ عمرهٔ تمتّع و تا زمانی که حجاج مجدداً برای حج تمتّع مُحرِم می‌شوند، باید به نکات زیر توجه داشته باشند:

۱) حاجی نباید در این فاصله از شهر مکه خارج شود.

۲) انجام عمرهٔ مفرده در این بازهٔ زمانی جایز نیست و حرام می‌باشد.

۳) حاجی در این مدت نباید سر خود را بتراشد.

٤) مستحب است حاجی پس از خروج از احرام، همچنان لباس‌های احرام خود را بر تن داشته باشد تا زمانی که بخواهد برای حج تمتّع محرم شود. البته این پوشش صرفاً جنبهٔ استحبابی دارد و به معنای باقی‌ماندن در حالت احرام نیست؛ لذا تمامی محرّمات (مانند عطرزدن، نگاه در آینه و...) بر فرد حلال است.

اعمال حج تمتّع

پس از پایان عمرهٔ تمتّع، حجاج در مکه می‌مانند و معمولاً در روز هشتم ماه ذوالحجه برای انجام مناسک حج، مجدداً مُحرِم شده و به‌سوی عرفات حرکت می‌کنند.

اعمال حج تمتّع عبارت است از:

۱) احرام

احرام حج تمتّع در هر نقطه‌ای از شهر مکه (اعم از قدیم یا جدید) صحیح است؛ بااین‌حال، بهتر است که احرام در مسجدالحرام صورت گیرد.

مراحل احرام

۱) درآوردن کلیهٔ لباس‌های دوخته و پوشیدن لباس احرام (برای مردان).

۲) نیت حج تمتّع.

۳) تلبیه.

سایر احکام احرام حج تمتّع

- مستحب است پیش از احرام، غسل کند.
- بهترین مکان برای احرام‌بستن، مسجدالحرام است.
- شروع تلبیه از هنگام احرام تا ظهر روز عرفه است؛ از ظهر روز عرفه (نهم ذوالحجه) دیگر نباید تلبیه گفت.
- آقایان اگر در روز به عرفات می‌روند، نباید از ماشین سقف‌دار استفاده نمایند.

۲) وقوف در عرفات

پس از آنکه حجاج مُحرِم شدند، برای وقوف (توقف و ماندن) در عرفات به این صحرا می‌آیند که نکات آن به شرح زیر است:

۱) مقدار واجبِ وقوف، از ظهر روز نهم ذوالحجه (روز عرفه) تا غروب همان روز است.

۲) آنچه در این مدت واجب است، تنها خود وقوف و حضور در این مکان است و عمل واجب دیگری ندارد؛ البته برای این مکان اعمال مستحب بسیاری ذکر شده است.

سایر احکام وقوف در عرفات

- قرائت دعای «**یا شاهدَ کلِّ نجویٰ**...» در شب عرفه سفارش شده است.
- خواندن زیارت مخصوص امام حسین علیه‌السّلام در شب و روز عرفه، فضیلت بسیاری دارد.
- خواندن دعای عرفه بسیار توصیه شده است. وقت آن بعدازظهر روز عرفه است و هرچه به غروب نزدیک‌تر باشد، بهتر است.
- بهتر است دعای عرفه در سمت چپ پایین جبل‌الرّحمه (همان مکانی که امام حسین علیه‌السّلام دعا را قرائت کردند) خوانده شود و رفتن به بالای کوه کراهت دارد.

• در عرفات نمازها شکسته است؛ تنها در صورتی نمازِ شب اول (شبی که وارد عرفات می‌شوید) کامل است که پیش از آن، ۱۰ روز در مکه اقامت داشته باشید. بنابراین اگر مدت اقامت زائر در مکه کمتر از ۱۰ روز بوده، نمازِ شبِ اول در عرفات نیز شکسته است.

• از غسل روز عرفه که آثار معنوی فراوانی دارد، غافل نشوید. زمان فضیلت آن از صبح تا ظهر است، اما انجام آن تا عصر نیز مانعی ندارد.

• در روز عرفه، فرد حاضر در عرفات نمی‌تواند روزه بگیرد؛ مگر آنکه از قبل نذر کرده باشد. روزهٔ مستحبی که برای این روز ذکر شده، مخصوص کسانی است که در عرفات حضور ندارند.

۳) وقوف در مشعرالحرام

با غروب خورشید در روز عرفه (نهم ذوالحجه)، حجاج از صحرای عرفات خارج شده و به سمت مشعرالحرام (مکانی میان صحرای عرفات و سرزمین مِنا) حرکت می‌کنند که نکات آن به شرح زیر است:

۱) مقدار واجبِ توقف در مشعر، از اذان صبح روز دهم (عید قربان) تا طلوع آفتاب است.

۲) در مشعرالحرام، به‌جز وقوف و حضور، عمل واجب دیگری بر ذمّهٔ حاجی نیست.

۳) مستحب است حاجی سنگ‌های موردنیاز خود را از مشعرالحرام جمع‌آوری کند؛ سنگ‌هایی که نقطه‌نقطه بوده و دارای خال‌های سیاه و سفید هستند.

٤) حداقل تعداد سنگ‌های لازم ٤٩ عدد است، اما توصیه می‌شود برای احتیاط سنگ‌های بیشتری جمع‌آوری کرد:

• ۷ عدد برای رمی جمرهٔ عقبه در روز دهم.

• ۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم.

• ۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز دوازدهم.

سایر احکام وقوف در مشعر

• جمع‌آوری سنگ‌ریزه‌ها از مشعرالحرام مستحب مؤکّد است. اگر به هر دلیلی میسّر نشد، می‌توان از مِنا نیز سنگ جمع کرد. هم‌چنین در صورت کم‌آوردن سنگ هنگام عملِ رمی، گرفتن سنگ از دیگران جایز است.

• برخی زائران سنگ‌ها را از شهر مکه جمع کرده و با خود به عرفات و سپس به مشعر می‌برند؛ این کار جایز نیست. چرا که خارج کردن اشیاء متعلق به حرم (مانند سنگ) از محدودهٔ حرم حرام است و چون عرفات خارج از حرم محسوب می‌شود، این انتقال معصیت دارد.

• نباید تکه‌سنگ‌های بزرگ را شکسته و خرد کرد؛ بلکه باید سنگ‌های کوچک (به اندازهٔ نخود یا کمی بزرگ‌تر) را به‌صورت آماده جمع‌آوری نمود.

• در مشعرالحرام نمازها به‌صورت شکسته خوانده می‌شود.

• برای کسی که اولین بار به حج مشرّف شده، مستحب است مقداری در مشعرالحرام قدم بزند.

• بانوان، سالخوردگان و افراد ناتوان می‌توانند از ساعت نیمه شب به بعد، پس از ادراک وقوف (اضطراری) در مشعر، به سمت منا خارج شوند. توجه شود که منظور از وقوف، تنها حضور چند لحظه‌ای نیست، بلکه باید وقوف (توقف و ماندن) در مشعر محقق شود.

٤) اعمال منا در روز دهم (عید قربان)

پس از طلوع آفتاب روز دهم، حجاج وارد سرزمین منا شده و در چادرهای خود مستقر می‌شوند. اعمال منا در روز عید قربان ـ که رعایت ترتیب آن واجب است ـ عبارت‌اند از:

الف) رمی جمرهٔ عقبه

حجاج برای انجام اولین عمل یعنی «رمی جمرهٔ عقبه» حرکت می‌کنند. جمرهٔ عقبه، آخرین ستون نسبت به محل ورود حجاج است؛ یعنی حجاج ابتدا از کنار جمرهٔ اُولیٰ و جمرهٔ وُسطیٰ عبور کرده و در نهایت به جمرهٔ عقبه می‌رسند. لازم به ذکر است که در روز دهم، به جمرهٔ اول و دوم سنگ زده نمی‌شود.

احکام رمی جمرهٔ عقبه

۱) باید هفت عدد سنگ به نیت «قربةً إلی اللّه» به جمره برخورد کند.

۲) وقت رمی، از طلوع آفتاب تا غروب همان روز است.

۳) سنگ‌های استفاده شده باید «بِکر» باشند؛ یعنی قبلاً توسط کسی برای رمی استفاده نشده باشند.

٤) مستحب است هنگام پرتاب هر سنگ، ذکر «اللّه أکبر» گفته شود.

٥) مستحب است حاجی هنگام رمیِ جمرهٔ عقبه، پشت به قبله بایستد.

٦) مستحب است هنگام انجام این عمل با وضو باشد.

سایر احکام رمی و سرزمین منا

- نمازها در منا شکسته است.
- مسجدالخیف در منا و در نزدیکی جمرات قرار دارد. سعی کنید در آن دو روزِ اقامت در منا، نماز ظهر و عصر را در این مسجد بخوانید؛ چراکه این مکان محل تجلیات الهی بر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام و جمعی از پیامبران بوده است.
- غسل و نماز روز عید قربان را که بسیار مستحب است، فراموش نکنید؛ پس از انجام غسل و نماز عید برای رمی جمره بروید.
- اگر به دلیل ازدحام جمعیت، رمی جمرات در طبقهٔ همکف امکان‌پذیر نبود، می‌توان از طبقهٔ دوم رمی را انجام داد.

• اگر کسی توانایی انجام رمی را ندارد، می‌تواند برای این کار نایب بگیرد.

• با توجه به وضعیت فعلی و ازدحام جمعیت در روز عید قربان، تمامی بانوان می‌توانند شبِ عید (پس از وقوف اضطراری در مشعر) برای رمی جمرهٔ عقبه اقدام کنند.

ب) قربانی (ذبح گوسفند، گاو یا شتر)

حجاج باید در روز عید قربان، پس از انجام رمیِ جمره عقبه، عمل قربانی را انجام دهند که نکات آن به شرح زیر است:

۱) برای انجام قربانی می‌توان نایب گرفت.

۲) قربانی باید رو به قبله ذبح گردد.

شرایط حیوان قربانی:

۱) نر باشد.

۲) از هر لحاظ (شاخ، گوش، پاها و...) سالم باشد.

۳) پیر و مریض نباشد.

٤) نقص عضو نداشته باشد؛ مثلاً کور یا لنگ نباشد.

٥) کمتر از ٦ ماهه نباشد.

٦) خصیّ نباشد (بیضه‌های حیوان را نکشیده باشند).

سایر احکام قربانی

• انتخاب گوسفندانی که برای علامت‌گذاری، بخشی از گوش آنها بریده شده است، اشکالی ندارد.

• در صورت تعیین نایب، باید اطمینان حاصل شود که او تمامی شرایط (هم ویژگی‌های حیوان و هم آداب ذبح) را به‌دقت رعایت می‌کند.

• ارسال گوشت قربانی به کشورهای فقیر بلامانع است؛ اما با توجه به اینکه گوشت باید به سه قسمت تقسیم شود، رعایت نکات زیر الزامی است:

یک‌سوم: سهم خود حاجی.

یک‌سوم: سهم مؤمنین حاضر در منا (دوستان و همراهان).

یک‌سوم: سهم فقرای مؤمن (که به کشورهای فقیر ارسال می‌شود).

نکته: برای ارسال سهم‌ها، حاجی باید سهم خود را ببخشد و برای بخششِ سهم دوستانش نیز از آنها وکالت و رضایت بگیرد.

• اگر قربانی تا غروب آفتابِ روز دهم انجام نشد، هرگز در شب ذبح نکنید؛ بلکه قربانی را به روز یازدهم موکول کنید. ذبح حتماً باید در روز انجام شود.

ج) حَلق (تراشیدن سر)

حجاج پس از انجام قربانی، باید عمل حلق را انجام دهند که نکات آن به شرح زیر است:

۱) تراشیدن سر بر مردان واجب است و خانم‌ها باید تقصیر (کوتاه‌کردن مقداری از مو و ناخن) انجام دهند.

۲) محل حلق و تقصیر، سرزمین منا است و انجام آن در هر نقطه‌ای از منا بلامانع است.

۳) کسی که هنوز خودش حلق نکرده است، نمی‌تواند سرِ دیگری را بتراشد.

٤) مستحب است هنگام حلق این دعا خوانده شود: «**اللَهمّ أعطِنی بِکُلِّ شَعرَةٍ نُوراً یَومَ القیامة**؛ خداوندا! در برابر هر تار مو، در روز قیامت به من نوری عطا فرما.»

٥) مستحب است تراشیدن سر از سمت راست و جلوی سر آغاز شود.

٦) مستحب است حاجی موهای تراشیده‌شدهٔ خود را در منا دفن کند.

• پس از انجام حلق یا تقصیر، حاجی از احرام خارج شده و تمامی محرّمات بر او حلال می‌شود؛ به‌جز دو مورد زیر:

الف) استعمال بوی خوش: پس از انجام طواف زیارت و سعی بین صفا و مروه حلال می‌گردد.

ب) رابطه با همسر: تنها پس از اتمام طواف نساء و نمازِ آن حلال می‌گردد.

سایر احکام حلق

• حاجی باید ابتدا مطمئن شود که قربانیِ او انجام شده است و سپس سر خود را بتراشد؛ بنابراین صِرف سپردن نیابت برای انجام قربانی، مجوّز برای حلق نیست.

• زمان تراشیدن سر، پس از انجام قربانی تا غروب آفتاب است. اگر به هر دلیل فرصت نشد، باید تا فردا صبر کرد و در روز عمل حلق را انجام داد؛ چراکه نباید در شب حلق نمود.

• کسانی که سفر اول آنهاست، واجب است سر خود را بتراشند. هم‌چنین برای کسانی که سفر مجدد آنهاست، حلق مستحب مؤکد است و عمل دیگری جایگزین آن نمی‌شود.

• پس از حلق، حاجی می‌تواند بعد از نیمه‌شب برای انجام اعمال مکه از منا خارج شود؛ اما واجب است پیش از غروب آفتاب به منا بازگردد تا بیتوته (ماندن شبانه در منا) را ادراک نماید.

• اعمالِ پس از حلق (اعمال مکه) را می‌توان تا پایان ماه ذوالحجه انجام داد.

۵) بیتوته در منا و رمی جمرات (روزهای یازدهم و دوازدهم)

پس از انجام حلق، حجاج به دو دلیل باید در سرزمین منا بمانند:

۱) بیتوته در منا در شب‌های یازدهم و دوازدهم.

۲) رمی جمرات سه‌گانه در روزهای یازدهم و دوازدهم.

احکام بیتوته

«بیتوته» به معنای گذراندن شب در یک محل است. مقدار واجب آن برای حاجی، از غروب آفتاب تا نیمه‌شب شرعی می‌باشد.

۱) خوابیدن در سرزمین منا (در شب‌های یازدهم و دوازدهم) آثار معنوی و

برکات بسیار زیادی دارد، هرچند که ممکن است برخی از آن غفلت کنند.

۲) در شب‌های یازدهم و دوازدهم، حجاج می‌توانند بعد از نیمه‌شب از منا خارج شده و برای انجام اعمال مکه به مسجدالحرام بروند، اما باید برای ادامهٔ مناسک بازگردند.

- اگر شخصی پس از نیمه‌شب از منا خارج شود، باید در مسجدالحرام یا سایر مناطق مکه به عبادت بپردازد و در آنجا مجاز به خوابیدن نیست.
- بهتر است حاجی اعمال مکه را در روز انجام دهد.
- واجب است حاجی پیش از غروب آفتاب (تاریک‌شدن هوا)، جهت انجام بیتوته به منا بازگردد تا از بهره‌های معنوی این سرزمین به‌خوبی استفاده کند.

احکام رمی جمرات

۱) در روزهای یازدهم و دوازدهم، باید به هر سه جمره (ستون) سنگ زده شود. ترتیب واجب به این صورت است:

اول: جمره اُولیٰ (ابتدایی)

دوم: جمره وُسطیٰ (میانی)

سوم: جمره عَقَبه (آخرین ستون)

۲) به هر جمره باید هفت سنگ زده شود. زمان شرعی رمی نیز از طلوع آفتاب تا غروب آن است.

نکته: درصورتی‌که ازدحام جمعیت به‌گونه‌ای باشد که تحمّل آن برای فرد ممکن نبوده یا خطرآفرین باشد، می‌توانند نائب بگیرند.

خروج نهایی از منا

در روز دوازدهم، حجاج می‌توانند بعد از اذان ظهر به‌طورکلی از منا خارج شوند. اگر حاجی در روز دوازدهم تا غروب آفتاب از منا خارج نشود، واجب است آن شب را نیز در منا بماند (بیتوته کند) و فردای آن روز (سیزدهم) مجدداً جمرات

سه‌گانه را رمی نماید. این حکم برای روزهای بعد نیز به همین صورت تکرار می‌شود.

اعمال مکه

پس از خروج از منا، حجاج برای انجام اعمال مسجدالحرام راهی مکه می‌شوند. این اعمال شباهت زیادی به عمرهٔ تمتّع دارد؛ با این تفاوت که طواف نساء و نماز آن اضافه شده و عمل تقصیر دیگر وجود ندارد.

اعمال مکه در حج تمتّع

۱) طواف.
۲) نماز طواف.
۳) سعی بین صفا و مروه (با اتمام سعی استعمال بوی خوش حلال می‌گردد).
٤) طواف نساء.
٥) نماز طواف نساء (با اتمام نماز، همسر بر انسان حلال می‌گردد).

• تفاوت اصلی این اعمال با عمرهٔ تمتّع در نیت آنهاست که باید به قصد حج تمتّع انجام شوند. تمامی مسائلی که در بخش عمره (دربارهٔ نحوهٔ طواف و...) ذکر شد، در اینجا نیز صدق می‌کند؛ با این تفاوت که در این مرحله، حجاج دیگر در لباس احرام نیستند.

• با انجام طواف نساء و نمازِ آن، حاجی اعمال حَجّةالإسلام خود را به پایان رسانیده است.

احکام بانوان

• به‌طورکلی خانمی که عذر شرعی دارد معمولاً دو صورت دارد:

صورت اول: وقتی برای عمرهٔ تمتّع احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی وارد مکه می‌شود، عذر او تا زمان اعمال حج باقی می‌ماند. در این صورت، نیازی به احرام

مجدد نیست و همان احرام عمرهٔ او به احرام حج تبدیل می‌شود و باید به عرفات و مشعر و منا برود، سپس بازمی‌گردد و اعمال حج را انجام می‌دهد و پس از آن، اعمال عمره را خودش بجا می‌آورد.

صورت دوم: عمره را انجام داده، ولی در موقع رفتن به عرفات عذر پیدا می‌کند. در این صورت، باید در همان حالِ عذر، از مکه و خارج از مسجدالحرام احرام حج ببندد و به عرفات و مشعر و منا برود. وقتی بازگشت، چنانچه عذر او تا زمانی که کاروان‌ها به ایران بازمی‌گردند باقی بود، باید در آنجا به شخصی نیابت بدهد تا اعمالی را که احتیاج به طهارت دارد (مانند طواف و نماز آن) انجام دهد؛ ولی اعمالی را که احتیاج به طهارت ندارد (مانند سعی بین صفا و مروه) باید خودش انجام دهد؛ زیرا سعی بین صفا و مروه، داخل مسجدالحرام نیست و طهارت لازم ندارد. اما اگر وقتی که به مکه بازگشت، مجالی بود تا پاک شود و این اعمال را انجام بدهد، دراین‌صورت صبر می‌کند و وقتی که از عذر بیرون آمد، خود او مباشرتاً طواف، سعی و نماز طواف نساء را انجام می‌دهد.

- بانوان نیز می‌توانند برای انجام مناسک حجِ دیگران، نایب شوند.
- خانمی که برای انجام طواف و نماز آن عذر شرعی دارد و امکان صبرکردن چند روزه برای او فراهم است، نمی‌تواند صرفاً برای‌اینکه زودتر از احرام خارج شود نایب بگیرد؛ بلکه باید صبر کرده و پس از پاکی، خودش اعمال را انجام دهد.
- زن مستحاضه می‌تواند قرآن بخواند، وارد مسجدالحرام شده و طواف نماید و هم‌چنین به مسجدالنّبی وارد شود.
- در مدینهٔ منوّره برای زنی که عذر شرعی دارد، حضور در محوطهٔ خارج از بنای مسجدالنّبی و هم‌چنین رفتن به پشت دیوارهای بقیع بلااشکال است.
- زنی که عذر شرعی دارد، می‌تواند برای مُحرِم شدن وارد مسجد شجره شده و از درب دیگر خارج شود؛ چراکه احرام باید در مسجد صورت گیرد و تنها توقف در مساجد بر او حرام است.

احکام شیرخواران (نوزادان تا ۳ سالگی)

سؤال: *آیا پوشک‌کردن شیرخواره‌ای که احرام بسته است، جایز است؟*

جواب: بلی.

سؤال: *آیا لازم است هنگام طواف، پوشک شیرخوار را دائماً بازدید نمود که آیا طهارت آن توسط شیرخوار ازبین رفته است یا نه؟*

جواب: لازم نیست و طهارت به قوّت خود باقی است.

سؤال: *آیا لازم است قبل از طواف، پوشک بچه و قسمتی از بدن او که پوشک می‌شود، پاک و غیر نجس باشد؟*

جواب: بهتر است پاک باشد.

سؤال: *اگر در حین طواف، شیرخواره مُحدِث شد (حدثی از او سر زد) آیا طوافش باطل می‌گردد؟ و آیا در هنگام طواف و نماز، طهارت بدن شیرخوار شرط است؟*

جواب: خیر، طواف باطل نمی‌شود و طهارت طفل شرطِ صحّتِ نماز نیست.

سؤال: *آیا لازم است هنگام انجام اعمال، شیرخواره بیدار باشد؟ و اگر در حین انجام عملی یا مقداری از آن خوابید (مثل طواف، سعی بین صفا و مروه و...) باید عمل او مجدداً در حال بیداری انجام گردد؟*

جواب: لازم نیست.

سؤال: *آیا لازم است جهت طواف، شیرخواره را وضو داد؟ یا وضوی نایب او کفایت می‌کند؟*

جواب: نایب باید وضو داشته باشد.

سؤال: *داخل‌کردن شیرخواره‌ای که پوشک خود را کثیف کرده به مسجدالحرام و مسجدالنّبی جایز است؟ و آیا خارج‌کردن او (اگر در مسجد است) لازم است؟*

جواب: اشکالی ندارد.

سؤال: *آیا لباس احرامِ شیرخوارهٔ پسر بایستی مانند مردان دو تکه باشد؟ و آیا باید کلیهٔ شرایط لباس احرام مردان را داشته باشد؟*

جواب: خیر، لازم نیست.

احکام کودکان غیربالغ (از ۳ ساله تا قبل از سنّ تکلیف)

سؤال: *نایبِ کودکی که خودش هم قصد احرام‌بستن و انجام اعمال را دارد، آیا می‌تواند توأماً هم برای خودش نیت کند و هم برای طفل (دو نیت هم‌زمان)؟*

جواب: اشکالی ندارد.

سؤال: *جهت انجام اعمال، آیا لازم است نیت‌ها را به کودک یکی‌یکی تلقین نمود (یعنی خود او هم نیت کند) یا نیت نایب او کفایت می‌کند؟*

جواب: اگر ممیّز باشد باید گفت وإلاّ خیر.

سؤال: *اگر کودک خودش بتواند نیت را به زبان بگوید (مثلاً ما بگوییم و او تکرار کند) کفایت می‌کند یا باید نایب او هم نیت کند؟*

جواب: خودش کفایت می‌کند، در صورتی که ممیّز باشد؛ وگرنه باید نایب او هم انجام دهد.

سؤال: *آیا کودکی که می‌تواند وضو بگیرد یا می‌توان او را وضو داد، هنگام طواف و نمازِ آن (که نیاز به طهارت دارد) باید وضو بگیرد و در طول طواف و نماز با وضو باقی بماند، یا وضو و طهارتِ نایب کفایت می‌کند؟*

جواب: چنانچه ممیّز باشد باید وضو بگیرد و در غیر این صورت، خیر.

سؤال: *آیا هنگام طواف و نمازِ آن طهارتِ نایب کفایت می‌کند، یا شیرخواره و کودک هم باید طهارت داشته باشند؟*

جواب: طهارت نایب کافی است.

سؤال: *آیا تلبیه (لبیک گفتنِ) نایب برای شیرخواره و کودک کفایت می‌کند؟ یا*

اگر کودک قادر به تلبیه است، باید خودش بگوید (اگرچه به‌واسطهٔ تلقین باشد)؟

جواب: برای شیرخوار کفایت می‌کند و کودک در صورت تمیّز (ممیّز بودن) باید خودش بگوید.

سؤال: *اگر کودک هنگام طواف یا سعی از راه رفتن خسته شد، آیا می‌تواند در آغوش نایب یا شخص دیگری به عمل خود ادامه دهد؟ یا باید صبر کند تا خستگی‌اش برطرف شده و خودش راه برود؟*

جواب: اشکالی در حمل کردن او نیست.

سؤال: *کودکی که نمازش را به‌صورت کامل و صحیح نمی‌تواند بخواند، آیا به‌طور کلی نماز طواف از او ساقط است؟ یا باید در حدّ توان به او تلقین کرد تا بخواند و بعداً هم نایب او بخواند؟*

جواب: به همان مقدارِ وسع کفایت می‌کند و نیابت لازم نیست.

سؤال: *کودکی که هنوز بالغ و مکلف نشده، ولی می‌تواند نماز را به‌طور صحیح بخواند، آیا نمازش را خودش بخواند، یا نایبش، یا هر دو؟*

جواب: خودش بخواند و نیاز به نایب نیست.

سؤال: *کودکان در مسجدالنّبی بهتر است به چه اعمالی اشتغال داشته باشند؟*

جواب: کار خاصی نیست؛ اگر می‌توانند، قرآن بخوانند.[1]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ

---

۱. تلخیصی از توضیحات و احکام حج، نرم‌افزار *کیمیای سعادت*. (آیة‌الله طهرانی)

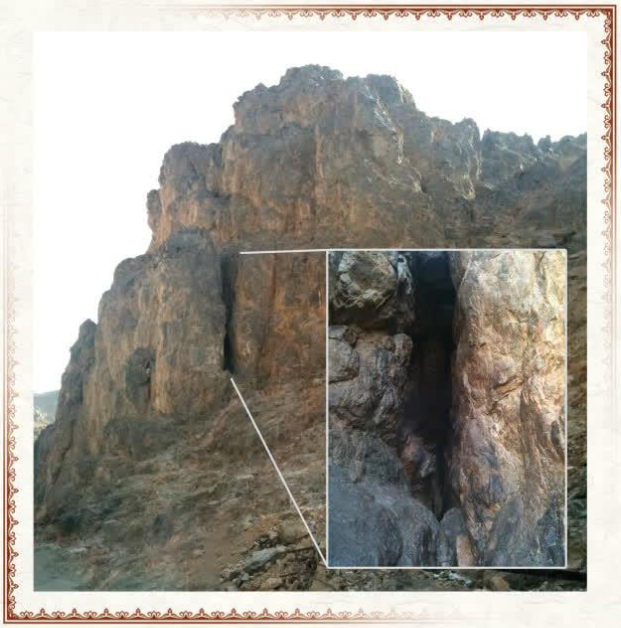
مجموعۂ تصاویر



تصویری از کعبه و محل مستجار

*** مستجار ***

- مستجار بخشی از دیوار کعبه و در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ کعبه است. این دیوار در زمان ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شکاف برداشت و حضرت در درون کعبه متولد شدند. اولیای الهی بر نشستن در مقابل مستجار بسیار تاکید می نمودند.



تصویری از غار کوه اُحُد

* **غارُاحد** *

- در جنگ احد، امیرالمومنین علیه السلام به منظور حفظ جان پیامبر اکرم صلوات الله علیه، آن حضرت را با شدت جراحات بر دوش خود کشیده و به داخل این غار منتقل نمودند. بزرگان از بوی عطر عجیب این غار تعاریفی دارند.





تصویری از قبرستان ابوطالب

۱. مزار مطهر حضرت خدیجه سلام الله علیها

* **قبرستان ابوطالب** *

- قدیمی‌ترین قبرستان شهر مکهٔ مکرمه و مدفن بزرگانی مانند اجداد پیامبر، حضرت عبدالمطّلب، حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیهم و ....


۱


۲

تصویری از مسجد ردّ الشمس و مشربه امّ ابراهیم

۱. مسجد ردّ الشمس

- زمانی، رسول اکرم در وقت عصر خوابیده و سر مبارکشان بر دامان امیرالمؤمنین بود تا خورشید غروب کرد. لذا در این محل، به امر رسول الله خورشید از افق برگشت تا امیرالمومنین نماز عصر خود را بجا آورد. این مسجد تخریب شده از جهت نورانیت و صفا مانند مشربه امّ ابراهیم است.

۲. مشربه امّ ابراهیم

- محل سکونت ماریه قبطیه همسر رسول خدا و حضرت ابراهیم فرزند ایشان، که امروزه به صورت قبرستان درآمده است. مرحوم علامه طهرانی از روحانیت و نورانیت این مکان مقدس تعریف می کردند.

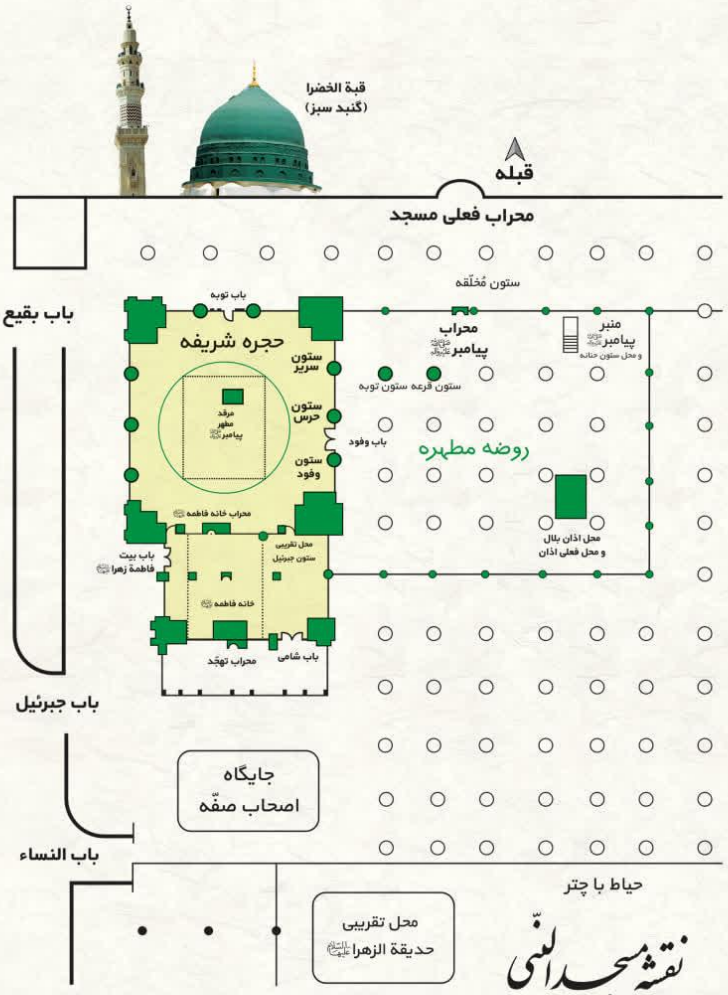






تصاویری از حرم مطهر پیامبر اکرم و بیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما

۱. محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲. منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳. درب خانه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
۴. محراب و خانه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها


قبة الخضرا
(گنبد سبز)
قبله
محراب فعلی مسجد
ستون مُخلّقه
باب بقیع
باب توبه
حجره شریفه
ستون سریر
ستون حرس
ستون وفود
مرقد مطهر پیامبر ﷺ
باب وفود
محراب خانه فاطمه ؑ
باب بیت فاطمهٔ زهرا ؑ
محل تقریبی ستون جبرئیل
خانه فاطمه ؑ
باب شامی
محراب تهجّد
محراب پیامبر ﷺ
ستون قرعه ستون توبه
روضه مطهره
منبر پیامبر ﷺ و محل ستون حنانه
محل اذان بلال و محل فعلی اذان
باب جبرئیل
جایگاه اصحاب صفّه
باب النساء
حیاط با چتر
محل تقریبی حدیقة الزهرا ؑ
نقشه مسجد النبی



تصویر مرحوم حضرت آیة‌الله علامه طهرانی قدس‌سره
در منیٰ با دو فرزند خود سید محمد صادق و سید محمد محسن
پس از مراجعت از رمی جمرات روز عید قربان سنه ۱۳۹۱ هجری قمری

فهارس عامّه

آیات

روایات

اشعار و کلمات مشهوره

اشخاص

کُتب

اماکن، قبائل و فرق

اعمال و مناسک

منابع و مصادر

فهرست آیات[1]

الفاتحه (۱)

آیه	رقم آیه	صفحه
﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾	۱	۳۶۱.
﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾	۵	۲۳۹، *۳۱۱.
﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ﴾	۷	۲۳۹.
﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾	۷	*۱۴۸، ۲۳۳، ۲۳۹.

البقرة (۲)

﴿فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾	۳۸	۲۵۲.
﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ ...﴾	۱۲۴	۶۳، *۱۱۲.
﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ ...﴾	۱۲۵	۵۹، *۱۱۲.
﴿طَهِّرَا بَيۡتِيَ﴾	۱۲۵	۶۱، ۶۲، ۶۵.
﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ...﴾	۱۲۶	۹۵، *۱۱۲.
﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآ ...﴾	۱۲۷	۶۰، ۱۱۲.
﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا ...﴾	۱۲۸	*۱۱۳.

---

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ...﴾ ١٢٩ .١١٣*
﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ ...﴾ ١٣٠ .١١٣*
﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ ١٣١ .١١٣*
﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَا ...﴾ ١٤٤ .٤١٩*
﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ ...﴾ ١٥٨ ١٠٨، .٢٤٩*
﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ ... وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ ١٩٦ .٢٤٤*
﴿فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِ﴾ ١٩٨ .٣٠١

آل عمران (٣)

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ ٩٦ .٨٤
﴿فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗا وَلِلَّهِ ...﴾ ٩٧ .٨٤

المائدة (٥)

﴿أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾ ١٠٣ .٣٨٦

الأنعام (٦)

﴿أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ ٣٧ .٣٨٦
﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ ...﴾ ٧٥ .٤٣٩*
﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَلِتُنذِرَ ...﴾ ٩٢ .٨٤*

الأعراف (٧)

﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ ...﴾ ١٤٢ ٣٩، ٤١، .٤٣*
﴿وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾ ١٤٢ .٤١
﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ ...﴾ ١٧٢ .١٤٩

الأنفال (٨)

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗ﴾ ٣٥ ١٧١، .١٧٨

التوبة (۹)

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ ...﴾ ۱۰۸ .۴۱۵

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم ...﴾ ۱۰۹ .۴۱۵

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَٰنُهُمُ ٱلَّذِى بَنَوْا۟ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ...﴾ ۱۱۰ .۴۱۵

﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ﴾ ۱۰۸ *.۴۱۴

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا۟ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ﴾ ۱۰۸ *.۴۱۴

يونس (۱۰)

﴿أَلَآ إِنَّ أَوْلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ۶۲ *.۹۴

الرّعد (۱۳)

﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾ ۲۸ *.۹۴

إبراهيم (۱۴)

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِى وَبَنِىَّ أَن ...﴾ ۳۵ .۱۱۲

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ فَمَن تَبِعَنِى فَإِنَّهُۥ مِنِّى وَ ...﴾ ۳۶ *.۱۱۲

﴿رَّبَّنَآ إِنِّىٓ أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِى بِوَادٍ غَيْرِ ذِى زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ...﴾ ۳۷ *.۱۱۲، ۲۵۳، ۲۵۷

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِى وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ ...﴾ ۳۸ *.۱۱۲

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى وَهَبَ لِى عَلَى ٱلْكِبَرِ إِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ إِنَّ رَبِّى ...﴾ ۳۹ *.۱۱۲

﴿رَبِّ ٱجْعَلْنِى مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِى رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ﴾ ۴۰ *.۱۱۲

﴿رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِى وَلِوَٰلِدَىَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ﴾ ۴۱ *.۱۱۲

النحل (۱۶)

﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ﴾ ۹۶ .۳۳۲

الإسراء (۱۷)

﴿سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ...﴾ ۱ .۲۴۷

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ﴾	٢٩	٧٩.

طه (٢٠)

﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾	٨٤	*٣٩.

الحج (٢٢)

﴿وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ﴾	٢	١٨٨.
﴿سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ﴾	٢٥	١٧٨.
﴿وَأَذِّن فِى ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾	٢٧	٦٦، ٦٧، *١٣٦، ٢٥٠، ٢٥٤.
﴿مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾	٢٧	٣٣٠.
﴿وَلْيَطَّوَّفُوا۟ بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ﴾	٢٨	٣٣٢.
﴿لِّيَشْهَدُوا۟ مَنَٰفِعَ لَهُمْ﴾	٢٩	٣٣٢.
﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ ...﴾	٣٧	٣١٢، ٣١٣.

مؤمنون (٢٣)

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ﴾	٢٣	١٠١.

النّمل (٢٧)

﴿إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِى حَرَّمَهَا﴾	٩١	*٨٤.

القصص (٢٨)

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ ...﴾	٢٩	*٥٢.
﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِىَ مِن شَٰطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِى ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ ...﴾	٣٠	*٥٢.
﴿يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّىٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾	٣٠	*٥٢، *٥٣.

العنكبوت (٢٩)

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ﴾	٨	٣٨٥.

الأحزاب (٣٣)

﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ...﴾ ٢١ *٣١٠.
﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ ...﴾ ٣٣ ٨٩، ٩١.

الفاطر (٣٥)

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَ ٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرْفَعُهُ﴾ ١٠ ٣١٣، ٣٣٣.

الصّافات (٣٧)

﴿وَفَدَيْنَـٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾ ١٠٧ ٢٥٨.

الزّمر (٣٩)

﴿يَـٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾ ٥٦ ٣٢٧.

الشّورى (٤٢)

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ ...﴾ ٧ *٨٤.

الواقعة (٦٩)

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ﴾ ١٨ *٢٨٣

الإنسان (٧٦)

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَـٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ﴾ ١ ٢٤٠.

الطارق (٨٦)

﴿إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ * وَ مَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ﴾ ١٣ و ١٤ ٣١٢.

الفجر (٨٩)

﴿وَٱلْفَجْرِ﴾ ١ ٢٤٠.
﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ * ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ٢٧ و ٢٨ *٩٤.

التين (٩٥)

﴿وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ﴾ ٣ *٨٤.

العلق (٩٦)

﴿ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ * خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ﴾ ١ و ٢ ٣٥٤، ٣٥٥.

زلزله (٩٩)

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ ٤ *١٤٧.

﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ ٥ *١٤٦، *١٤٧.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ﴾ ٦ *١٤٧.

الكافرون (١٠٩)

﴿قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ﴾ ١ ١٠٨.

الإخلاص (١١٢)

﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ١ ١٠٨.

فهرست روایات

الف) روایات پیرامون حج

اللَهمّ أعطِنی بِكُلِّ شَعرَةٍ نُوراً يَومَ القيامة (امام رضا عليه‌السلام) ٤٦٤.

اللَهمّ البَيتُ بَيتُكَ و العَبدُ عَبدُكَ و هَذا مَكانُ ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٠٩.

أ خَرَجتَ إلى مِنىٰ؟ ... نَوَيتَ أنّكَ آمَنتَ النّاسَ مِن ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧١.

أ دَخَلتَ الحَرَمَ و رَأيتَ الكَعبَةَ و صَلَّيتَ؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٨.

أ دَخَلتَ الميقاتَ و صَلَّيتَ رَكعَتَى الإحرامِ و لَبَّيتَ؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٧.

أ سَعَيتَ بَينَ الصَّفا و المَروَةِ و مشيّت و تَرَدَّدتَ بَينَهُما؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٠.

أ شَرِفتَ عَلىٰ بِئرِ زَمزَمَ و شَرِبتَ مِن مائِها؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٠.

أ وَقَفتَ الوَقفَةَ بِعَرَفَةَ و طَلَعتَ جَبَلَ الرَّحمَةِ و عَرَّفتَ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧١.

ابدَأ بِقُبا فَصَلِّ فيهِ وَ أكثِر، فَإنّهُ أوّلُ مَسجِدٍ صَلّىٰ فيهِ ... (امام صادق عليه‌السلام) ٤٢٧.

احلِق، فَإنّ رسولَ اللهِ تَرَحَّمَ عَلَى المُحَلِّقينَ ثَلاثَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *٣٢٢.

إذا أحرَمتَ مِن مسجِدِ الشّجرةِ فلا تُلبِّ حتّىٰ تَنتَهِىَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٩٧.

إذا فَرَغَ الرّجُلُ مِن طَوافِهِ و صَلّىٰ رَكعَتَينِ فَليَأتِ زَمزَمَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٥٥.

اِستَكثِروا مِنَ الطّوافِ فَإنّهُ أقَلُّ شَيءٍ يوجَدُ فى ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٢١١.

استَلِموا الرُّكنَ فَإنّهُ يَمينُ اللهِ فى خَلقِهِ يُصافِحُ بِها ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ١٥٢.

اِعتَرِف بِذَنبِكَ وَ اعرِف مَناسِكَك (امام صادق عليه‌السلام) *٢٦٧.

اِعقِدِ الإحرامَ فى دُبُرِ الفريضةِ حتّىٰ إذا استَوَت بِكَ ... (امام رضا عليه‌السلام) *١٩٧.

أفِيضُوا فَقَد غَفَرَ اللهُ لَكُم كَيَومٍ وَلَدَتكُم أُمَّهاتُكُم (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٢٨١.

إنّ النّاسَ إذا أحرَموا ناداهُمُ اللهُ ذِكرُهُ، فَقال: يا ... (امام كاظم عليه‌السلام) *١٦٦.
إن قَدَرتَ أن تَشرَبَ مِن ماءِ زَمزَمَ قَبلَ أن تَخرُجَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٥٤.
إنّ لَيلَةَ عَرَفَةَ يُستَجابُ فيها ما دَعا مِن خَيرٍ وَ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٢٦٩.
إنّكَ رَجُلٌ قَوِيٌّ أتُزاحِمُ عَلَى الحَجَرِ تُؤذِي الضّعيفَ؟! ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ١٠٨.
إنّما أُمِرَ النّاسُ أن يَأتوا هَذِهِ الأحجارَ فَيَطوفوا بِها ثُمّ ... (امام باقر عليه‌السلام) ٨٦، *٢١٧.
إنّما سُمّيَت مَكّةُ بَكّةَ لِأنّهُ يُبَكُّ بِها الرِّجالُ و النِّساءُ ... (امام باقر عليه‌السلام) *١٢٥.
إنّي أخافُ أن يَقولَ لي مُخاطَبٌ هَذا الكَلام: لا لَبّيكَ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٢١٠.
بَلىٰ يا أميرَالمؤمنينَ، إنّهُ لَيَضُرُّ و لَيَنفَعُ؛ و لو عَلِمتَ ... (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ١٤٩.
تَمَنَّ عَلىٰ رَبِّكَ ما شِئْتَ (امام رضا عليه‌السلام) *٣٠٥.
تَنَظَّفتَ و أحرَمتَ و عَقَدتَ بِالحَجّ؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٦.
ثُمَّ امضِ عَلىٰ وَجهِكَ حَتّىٰ تَأتيَ مَسجِدَ الأحزابِ ... (امام صادق عليه‌السلام) ٤٢٨.
ثُمَّ مَرَرتَ بِقُبورِ الشُّهَداءِ فَقُمتَ عِندَهُم فَقُلت: السَّلامُ ... (امام صادق عليه‌السلام) ٤٢٨.
الحاجُّ لا يَزالُ عَلَيهِ نورُ الحَجِّ ما لَم يُلِمَّ بِذَنبٍ (امام صادق عليه‌السلام) *٤٣٣.
الحَجُّ عَرَفَة؛ مَن جاءَ ليلَةَ جَمعٍ قَبلَ طُلوعِ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٢٧٢، *٢٧٣، ٢٧٧.
حِجَّةٌ لا رياءَ فيها و لا سُمعَةَ (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٣١٠.
حَجَجتَ يا شِبليُّ؟ ... أ نَزَلتَ الميقاتَ و تَجَرَّدتَ عن ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٥.
رَحِمَ اللهُ المُحَلِّقينَ (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٣٢٤.
صافَحتَ الحَجَرَ و وَقَفتَ بِمَقامِ إبراهيمَ و صَلَّيتَ بِهِ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٩.
طُفتَ بِالبَيتِ و مَسَستَ الأركانَ و سَعَيتَ؟ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٦٨.
الطّوافُ بِالبَيتِ صَلاةٌ إلّا أنّ اللهَ أباحَ فيهِ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ١١٧، *٢٠١، ٢١٣.
فَحينَ صَلَّيتَ رَكعَتَينِ نَوَيتَ أنّها صَلاةُ شُكرٍ في ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٢.
فَعِندَ ما ذَبَحتَ هَديَكَ نَوَيتَ أنّكَ ذَبَحتَ حَنجَرَةَ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٤.
فَعِندَ ما مشيّت بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ مِنها الحَصىٰ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٢.
فَلَمّا أشهَدَهُم و أقَرّوا لَهُ بِأنّهُ الرّبُّ و أنّهُمُ العَبيدُ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ١٤٩.
فَما وَصَلتَ مِنًى و لا رَمَيتَ الجِمارَ و لا حَلَقتَ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٣٧٤.
لبّيك ... لا لبّيكَ و لا سَعديكَ (امام صادق عليه‌السلام) ٢٠٨.
لبّيكَ اللّهمّ لبّيك، لبّيكَ لا شريكَ لَكَ لبّيك ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٧٤، *٢٠٣، ٤٥٠.

مَرَّ بِی أبی و أنا بِالطّوافِ و أنا حَدَثٌ و قد اجتَهَدتُ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۱۰۲.
مَرَرتَ بَینَ العَلَمَینِ و صَلَّیتَ قَبلَ مُرورِكَ رَکعَتَینِ و ... (امام سجاد علیه‌السلام) ۳۷۲.
مَن تَطَهَّرَ فی بَیتِهِ ثُمّ أتیٰ مَسجِدَ قُباءَ فَصَلّیٰ فیهِ صَلاةً .... (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) *۴۱۴.
مَن لَم یُغفَر لَهُ فی شَهرِ رَمَضانَ لَم یُغفَر لَهُ إلیٰ قابِلٍ إلّا ... (امام صادق علیه‌السلام) *۲۹۵.
مَن یَقِفُ بِهَذَینِ المَوقِفَین: عَرَفَةَ و المُزدَلِفَةِ؛ و سَعیٰ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۲۷۸.
مِنیٰ مُناخُ مَن سَبَقَ (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ۳۴۱.
النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۶ ـ ۱۳۹، ۱۴۱.
نِعمَ الشِّعبُ و نِعمَ المَقبرة (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) *۳۵۷.
نَوَیتَ حینَ وَقَفتَ عندَ مَقامِ إبراهیمَ أنّكَ وَقَفتَ عَلیٰ ... (امام سجاد علیه‌السلام) ۳۶۹.
هَل أتَیتُم مَسجِدَ قُباءَ أو مَسجِدَ الفَضیخِ أو مَشرَبَةَ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۴۲۲.
هَل تَدری ما کان الحَجَرُ؟ ... کان مَلَکًا عَظیمًا مِن ... (امام صادق علیه‌السلام) ۱۴۳.
و الحَلقُ أفضَلُ مِنَ التّقصیرِ لِأنّ رسولَ اللهِ حَلَقَ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۳۲۲.
و لا یَجوزُ الإحرامُ قَبلَ بُلوغِ المیقاتِ و لا یَجوزُ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۲۰۵.
و لَو أرادَ سُبحانَهُ أن یَضَعَ بَیتَهُ الحَرامَ و مَشاعِرَهُ ... (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) *۳۳۳.
وَصَلتَ مِنًی و رَمَیتَ الجَمرَةَ و حَلَقتَ رَأسَكَ و ... (امام سجاد علیه‌السلام) ۳۷۴.
وَ یُستَحَبُّ لِلضَّرورَةِ أن یَقِفَ عَلَی المَشعَرِ الحَرامِ ... (امام صادق علیه‌السلام) *۳۰۱.
یَنبَغی لِلمُتَمَتِّعِ بِالعُمرةِ إلَی الحَجّ إذا أحَلَّ أن لا ... (امام صادق علیه‌السلام) *۱۸۹، *۳۲۰.

* * *

ب) سایر روایات

اللَهمّ أعتِق رَقَبَتی مِنَ النّارِ و أوسِع عَلَیَّ مِن رِزقِكَ ... (امام کاظم علیه‌السلام) *۱۱۵.
اللَهمّ أمانَتی أدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی ... (امام صادق علیه‌السلام) ۱۵۱.
اللَهمّ إنَّ هذا المُسَجّیٰ قُدّامَنا عَبدُكَ و ابنُ عَبدِكَ ... (امام صادق علیه‌السلام) ۱۸۶.
اللَهمّ أنتَ السّلامُ و مِنكَ السّلامُ فَحَیِّنا رَبَّنا بِالسّلامِ ... (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ۱۰۷.
اللَهمّ أهلَ الکِبریاءِ و العَظَمَةِ، و أهلَ الجودِ و ... (امام صادق علیه‌السلام) *۳۳۸.
اللَهمّ یا شاهدَ کلِّ نجویٰ ... (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ۲۶۹، ۴۵۹.
إلَهی أطعَتُكَ بِمَشیَّتِكَ فَلَكَ الحُجَّةُ عَلَیَّ بِإظهارِ ... (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۸.
إلَهی رِضیً بِقَضائِكَ تَسلیمًا لِأمرِكَ لا مَعبودَ ... (امام حسین علیه‌السلام) *۱۸۳.

إلَهی و سیّدی الحَسَناتُ تَسُرُّكَ و السَّیِّئاتُ لا ... (امام سجاد علیه‌السلام) ٨٩.
إلَهی عُبَیدُكَ بِفِنائِكَ مِسكینُكَ بِفِنائِكَ سائِلُكَ ... (امام سجاد علیه‌السلام) ٩٢.
ثُمَّ إذ خَلَقتَنی مِن حَرِّ الثَّریٰ لَم تَرضَ لی یا إلَهی نِعمَةً ... (امام حسین علیه‌السلام) *٢٨٨.
فَإذا زالَتِ الشَّمسُ یَومَ عَرَفَةَ فَاغتَسِل و صَلِّ الظُّهرَ ... (امام صادق علیه‌السلام) *٢٨٤.
فَإذا طَلَعَ الفَجرُ مِن یَومِ العیدِ فَاغتَسِل و هُوَ أوّلُ ... (امام رضا علیه‌السلام) *٣٣٧.
مَن أتاهُ فی یَومِ عَرَفَةَ عارِفًا بِحَقِّهِ كُتِبَت لَهُ ألفُ ... (امام صادق علیه‌السلام) *٢٨٣.
و فی تِسعٍ مِن ذِی الحِجَّةِ أُنزِلَت تَوبَةُ داوُدَ، فَمَن ... *٢٨٥.
اجتَهَدتُ فی العِبادَةِ و أنا شابٌّ فَقالَ لی أبی: یا بُنَیَّ ... (امام صادق علیه‌السلام) *١٠٣.
إذا سافَرَ أحَدُكم فَقَدِمَ مِن سَفَرِه فَلیَأتِ أهلَه بِما تَیَسَّرَ ... (امام صادق علیه‌السلام) *٧٨.
أرِحنا یا بِلال (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ١٦٢، *١٦٣.
أستَغفِرُ اللهَ رَبِّی و أتوبُ إلَیهِ (امام صادق علیه‌السلام) ٧١.
أشهَدُ أن لا إله إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریكَ لَهُ، لَهُ المُلكُ و ... (امام صادق علیه‌السلام) ٤٥.
أفضلُ الأعمالِ أحمَزُها (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ١٠٤.
إنّ اللهَ یَتَجَلّیٰ لِزُوّارِ قَبرِ الحُسَینِ قَبلَ أهلِ عَرَفاتٍ و ... (امام صادق علیه‌السلام) *٢٧٠.
إنَ لِلَّهِ فی أیّامِ دَهرِكُم نَفَحاتٍ؛ ألا فَتَعَرَّضوا لَها وَ لا ... (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ٣٧.
أوّلُ نَظرَةٍ لَكَ؛ و الثّانیةُ عَلَیكَ لا لَكَ؛ و النّظرَةُ ... (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) *١٣٩.
أوّلهُ التّكبیرُ و آخِرُهُ التّسلیم *١٧٤.
بِسمِ اللهِ و اللهُ أكبَرُ (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ١٠٨.
بُنیَ الإسلامُ علیٰ خَمسَةِ أشیاء: عَلَی الصّلاةِ و الزّكاةِ و ... (امام باقر علیه‌السلام) *١٣٤.
تَدمَعُ العَینُ و یَحزَنُ القَلبُ و لا نَقولُ إلّا ما یَرضَی ... (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) *٤٠٩.
الحَقی بِسَلَفِ الصّالِحِ عُثمانَ بنِ مَظعونٍ (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) *٤١٠.
حَوالَینا، لا عَلَینا (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ٤١٨.
حَیَّ علیٰ خَیرِ العَمَل (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) ٢٩٦، ٢٩٧.
رُمّانَتَیِ المِنبَر (رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) *٤٠١.
السَّلامُ علیٰ أهلِ لا إلهَ إلّا اللهَ مِن أهلِ لا إلهَ إلّا ... (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) ٥٦.
سُئِلَ النّبیّ: ما كَفّارَةُ الاغتیابِ؟ قال: تَستَغفِرُ اللهَ ... (امام صادق علیه‌السلام) *٧٢.
الصّلاةُ قُربانُ كُلِّ تَقیٍّ (امام باقر علیه‌السلام) ١٣٤.

العَمائِمُ تيجانُ العَرَبِ (امام صادق عليه‌السلام) *١٨٠.
عَمَّمَ رسولُ اللهِ عَليًّا بيَدِهِ فَسَدَلَها مِن بَينِ يَدَيهِ ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٨٠.
الغِيبةُ حرامٌ علىٰ كُلِّ مُسلمٍ... و إنِ اغتَبتَ فَبَلَغَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *٧٣.
فاطمةُ مُهجةُ قَلبى وَ ابْناها ثَمَرةُ فُؤادى و بَعلُها ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٤٠٠.
فَلا يَلومَنَّ إلّا نَفسَه (امام صادق عليه‌السلام) ٢٧٨.
قالَ اللهَ: ... مَن تقرّب إلَيَّ شِبرًا تَقَرَّبتُ إلَيهِ ذِراعًا ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٢٧٤.
قالَ اللهَ: ما تَحَبَّبَ إلَيَّ عَبدى بِشَيءٍ أحَبَّ إلَيَّ مِمّا ... (امام صادق عليه‌السلام) *٢١٠.
قالَ رسولُ اللهَ: افتِتاحُ الصّلاةِ الوُضوءُ و تَحريمُها ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٧٦.
كانَ رسولُ اللهَ يُنفِقُ فى الطّيبِ أكثَرَ مِمّا يُنفِقُ فى الطّعامِ (امام صادق عليه‌السلام) *١٧٠.
كانَ يُعجِبُهُ أن يُفرِّغَ نَفسَهُ أربَعَ لَيالٍ فى السَّنَةِ و هِىَ ... (امام صادق عليه‌السلام) *٣٣٧.
كُنتُ سَمعَهُ الّذى يَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الّذى يُبصِرُ بِهِ ... (حديث قدسى) ٢١٠.
لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ الحَجَرِ و المَدَر (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٩.
لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ الرّياحِ فى البَرارِى و الصُّخور (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٥١.
لا إلهَ إلّا اللهَ عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٩.
لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ الشَّوكِ و الشَّجَر (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٩.
لا إلهَ إلّا اللهُ عَدَدَ اللَّيالِى وَ الدُّهور، لا إلهَ إلّا اللهُ ... (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٦، ٤٧، ٤٨.
لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ أمواجِ البُحور (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٨، ٥١.
لا إلهَ إلّا اللهَ عدَدَ لَمحِ العُيون (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٥٠.
لا إلهَ إلّا اللهَ فى اللَّيل إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّس (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٥١.
لا إلهَ إلّا اللهَ مِن اليَوم إلىٰ يومِ يُنفَخُ فى الصُّور (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٥٤.
لا إلهَ إلّا اللهَ و رحمتُه خَيرٌ مِمّا يَجمَعون (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٤٩.
لا اِلَهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ، لَهُ المُلكُ و لَهُ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٢٧٧.
لا تَستَوحِشُوا فى طَريقِ الهُدىٰ لِقِلَّةِ أهلِه (اميرالمؤمنين عليه‌السلام) ٣٨٦.
لا تَكرَه فَما مِن مَسجدٍ بُنِىَ إلّا عَلىٰ قَبرِ نَبىٍّ أو وَصىٍّ ... (امام صادق عليه‌السلام) ٣٤٥.
لا وَ اللهِ ما أبدَلَنى اللهُ خَيرًا مِنها، آمَنَت إذ كَفَرَ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٣٦١.
لا؛ عَريشٌ كَعريشِ موسىٰ الأمرُ أعجَلُ مِن ذلِكَ (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٣٨٨.
لِكُلِّ شَهرٍ عُمرةٌ. ... لِكُلِّ عَشَرةِ أيّامٍ عُمرةٌ (امام كاظم عليه‌السلام) *٢٠٠.

اللهُ أكبَرُ اللهُ أكبَرُ لا إلَه إلّا اللهُ و اللهُ أكبَرُ اللهُ أكبَرُ ... (امام رضا عليه‌السلام) ٣٣٠.
لَولا أنّ الشَّياطينَ يَحومونَ حَولَ قُلوبِ بَنى آدمَ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٤٣٩.
لَولا تَمريجٌ فى قُلوبِكُم وَ تَكثيرٌ فى كَلامِكُم لَرَأيتُم ما ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٤٤٠.
ما أكَلَ و لا شَرِبَ و لا نامَ (امام صادق عليه‌السلام) ٤١.
ما بَينَ بَيتى و مِنبَرى رَوضَةٌ مِن رياضِ الجَنَّةِ (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٣٩٦، ٣٩٧.
ما مِن أيّامٍ العملُ الصّالحُ فيها أحَبُّ إلَى اللهِ مِن أيّامِ العَشر (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *٣٨.
ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَه (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ١٥٣.
المُشتاقُ لا يَشتَهى طَعامًا و لا يَلتَذُّ شَرابًا و لا ... (امام صادق عليه‌السلام) *٣٩.
مَن تَعَمَّمَ و لم يَتَحَنَّك فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لهُ فَلا ... (امام صادق عليه‌السلام) *١٧٩.
مَن دَعا بِه فى لَيلَةِ عَرَفَةَ أو لَيالِى الجُمَعِ غَفَرَ اللهُ لَهُ (امام صادق عليه‌السلام) *٢٦٩.
مَن زارَ قَبرَ الحُسَينِ لَيلَةً مِن ثَلاثِ لَيالٍ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما ... (امام صادق عليه‌السلام) *٣٣٧.
مَن صَلّىٰ مُقتَعِطًا فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا يَلومَنَّ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) *١٧٩.
مَن ماتَ و لَم يَعرِف إمامَ زَمانِه ماتَ مِيتةً جاهليّةً (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٤٢٦.
هُم خَيرُ أهلِ الأرض؛ مِن خَيرِ أهلِ الأرض (امير المؤمنين عليه‌السلام) ٣٦٤.
هَيهاتَ، هَيهاتَ، يا أصمَعىُّ، إنّ اللهَ خَلَقَ الجَنّةَ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٨٩.
و أنّ فى اللهْفِ إلىٰ جودِك و الرِّضا بِقَضائِك ... (امام سجاد عليه‌السلام) *٩٤، ٢٥٠، ٢٥٨، ٢٥٩.
و لم يَكُن فيهِم أشَدُّ حُبًّا لِمحمّدٍ و آلِ محمّدٍ مِنهُ ... (امام صادق عليه‌السلام) ١٤٤.
و هِىَ مَسكَنُ رَسولِ اللهِ و مُصَلّاهُ (امام صادق عليه‌السلام) *٤٢٠.
يا بُنَىَّ، إنّ اللهَ إذا أرادَ بِعَبدٍ عَملًا يَرضىٰ بِالأقلّ (امام صادق عليه‌السلام) ١٠٢.
يا بُنَىَّ، لا تَترُكَنَّ أن تُصَلِّىَ كُلَّ لَيلَةٍ بَينَ المَغرِبِ و ... (امام صادق عليه‌السلام) *٤٣.
يا سيّدى و مَولاى، قد نامَتِ العُيونُ و غارَتِ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٨٨.
يا صَريخَ المَكروبينَ وَ يا مُجيبَ دَعوَةِ المُضطَرّينَ وَ ... (رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلّم) ٤٢٩.
يا مَن قَصَدَهُ الضّالّونَ فَأصابوهُ مُرشِدًا؛ و أمَّهُ ... (امام سجاد عليه‌السلام) ٨٧.

فهرست اشعار

الف) اشعار فارسی

آب جیحون را اگر نتوان کشید (مولوی) *۱٦٤.
آینه شو جمال پری‌طلعتان طلب (صائب تبریزی) ٦۳.
باده از ما مست شد نِی ما ازو (مولوی) ۳٤٥.
باده در جوشش گدای جوش ماست (مولوی) ۳٤٥.
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر (حافظ) ۱۳۷.
به قبرستان گذر کردم کم‌وبیش (باباطاهر) ۱۸٦.
چون‌که بی رنگی اسیر رنگ شد (مولوی) ۱۷۰.
حرمت پیر مغان بر همه‌کس واجب است (شفیعای شیرازی) *۱٦۷.
ده بُوَد آن، نه دل که اندر وی (سنایی) ۲۰۸.
رگ رگ است این آب شیرین و آب شور (مولوی) ٤٤۲.
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما (مولوی) *۷۹.
ما نبودیم و تقاضامان نبود (مولوی) ۲۸۹.
متاع کفر و دین بی مشتری نیست (باباطاهر) ۳۹۳.
من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان (حافظ) ۳٥٤.
موسِئی نیست که دعویّ أنا الحق شنود (حاجی سبزواری) ٥۲.
میان ماه من تا ماه گردون *۲۲٦.
نطق آب و نطق خاک و نطق گل (مولوی) ٥٤.

نه درویش بی‌کفن در خاک رفته (باباطاهر) ۱۸۶.

* * *

ب) اشعار عربی

أ تُحرِقُنی بِالنّارِ یا غایَةَ المُنیٰ (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۹.
أتَیتُ بِأعمالٍ قِباحٍ رَدیّةٍ (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۹.
أدعوكَ رَبّی حَزینًا دائمًا قَلِقًا (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۸.
اُصَلِّی فَأشدُو حِینَ أهْوِ بِذِکرِها (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
ألا أیُّها المَأمولُ فی کُلِّ حاجةٍ (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۹.
ألا یا رَجائی أنتَ کاشِفُ کُربَتی (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۹.
إلَیكَ قَصدِی لا لِلبَیتِ و الأثَرِ (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
إن کان عَفوُكَ لا یَرجوهُ ذو سَرَفٍ (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۸.
تَرَکتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا (ابراهیم ادهم) ۱۸۳.
زادِی رَجائِی لَکُم وَ الشَّوقُ راحِلَتِی (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
صَفاءُ دَمعِی الصَّفَا لِی حِینَ أعبُرُهُ (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
عِرفانُکُم عَرَفاتِی إذ مُناىَ مِنیٰ (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
فَزادی قَلیلٌ لا أراهُ مُبَلِّغی (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۹.
قد نامَ وَفدُكَ حَولَ البَیتِ و انتَبَهوا (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۸.
و بِالحجِّ إن أحرَمتُ لَبَّیتُ بِاسمِها (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
و فیكَ سَعیِی و تَعمیرِی و مُزدَلَفِی (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
و لَو قَطَّعتَنی فی الحُبِّ إربًا (ابراهیم ادهم) ۱۸۳.
و مَسجِدُ الخَیفِ خَوفِی مِن تَباعُدِکُم (احمد بن محمد شیرازی) *۱۲۲.
یا مَن یُجیبُ دُعَا المُضطَرِّ فِی الظُّلَمِ (امام سجاد علیه‌السلام) ۸۸.

کلمات مشهوره و ضرب المثل‌ها

الصّلاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم ٢٩٦، ٢٩٧.
آنچه آنجا پیدا نشود، آنم آرزوست ٧٩.
اهل‌بخیه ١٣٧.
پشت سرت را هم نگاه نکن ٦٧، ٦٩.
خدایا، خانه‌ات آباد ١١٧.
دارد از کیسهٔ دیگری خرج می‌کند ٧٠.
روز از نو، روزی از نو ٤٤١.
سرزده داخل مشو، میکده حمام نیست ١٦٧، ٢٠٦.
کاسهٔ داغ‌تر از آش ١٨١، ٢٠١.
ما برای وصل کردن آمده‌ایم ٣٢٧.
مال بد بیخ ریش صاحبش است ٢٨٥.

فهرست اشخاص

الف) اسماء انبیا و اولیا صلوات الله علیهم اجمعین

حضرت محمّد، النّبیّ، رسول الله، رسول خدا، رسول اکرم، پیامبر اکرم، پیامبر خدا، پیامبر، پیغمبر اکرم، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم: اغلب صفحات.

حضرت امام علی، اباالحسن، امیرالمؤمنین علیه السلام: اغلب صفحات.

حضرت فاطمهٔ زهرا، صدیقهٔ کبری، دختر پیغمبر علیهاالسلام: *۳۵۶، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، *۴۱۳، ۴۱۴، *۴۱۷.

حضرت امام حسن مجتبی، حسن بن علی، حسنین علیهما السّلام: ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۲۴، ۲۹۸، ۳۶۳، *۴۰۷، ۴۱۱، *۴۱۷.

حضرت امام حسین، سیدالشهدا، حسنین علیهما السّلام: ۵۰، ۵۱، *۹۳، ۹۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۷۰، *۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۸۳، *۴۰۹، *۴۱۷، ۴۵۹.

حضرت امام سجاد، علی بن الحسین، زین‌العابدین علیه‌السلام: ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، *۹۴، ۱۳۸، *۱۴۲، *۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۰، ۲۵۸، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۶، *۴۰۷، ۴۱۱.

حضرت امام باقر، أبی‌جعفر علیه‌السلام: *۴۳، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۰۲ ـ ۱۰۵، ۱۲۵، *۱۳۴، *۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، *۳۳۷، *۳۴۴، *۴۰۷، ۴۱۱.

حضرت امام جعفر صادق، أبی‌عبدالله علیه السلام: اغلب صفحات.

حضرت امام کاظم، موسی بن جعفر علیه‌السلام: ۸۷، *۹۴، *۱۱۵، *۱۶۶، *۲۰۰، ۳۶۴.

حضرت امام رضا، علی بن موسی الرّضا، اباالحسن الرّضا علیه‌السلام: *۹۳، *۱۶۶، *۱۹۷، ۲۲۷، *۲۷۵، *۳۰۵، ۳۸۱.

حضرت امام جواد علیه‌السلام: *۹۴.

حضرت امام هادی علیه‌السلام: *۹٤.
حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام: *۸۳، *۹٤.
حضرت امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام: ٤٤، ۹۳، ۱۱۸، ۱۳٦، ۱۳۹، ۱٤۰، ۱٤۱، *۲۱۲، ۲۱٦، ۲٦۱، ۲٦۲، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۷۹، ۳۸۱، ٤۳۷.
حضرات اهل‌بیت، ائمه، آل‌محمد، معصومین، چهارده معصوم علیهم‌السلام: اغلب صفحات.
حضرات ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام: ٤۰۸، ٤۱۱، ٤۱۲.
* * *
حضرت آدم علیه‌السلام: ٤٤، ٦۷، *۸۳، ۱۲۹، *۲٤۸، *۲٦۷.
حضرت ابراهیم علیه‌السلام: اغلب صفحات.
حضرت اسحاق علیه‌السلام: *۱۱۲، ۳۳۳، ۳٤٤، ۳٤٦.
حضرت اسماعیل علیه‌السلام: ۵۹ ـ ٦۲، ٦٤ ـ ٦۷، *۸۳، ۱۰۱، ۱۰۵، *۱۱۲، *۱۱۳، *۱۱٤، *۱۵۲، ۱۵٤، *۲٤۸، ۲٤۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۳۳، ۳٤٤، ٤۲٤.
حضرت داود علیه‌السلام: *۲۸۵.
حضرت عیسی علیه‌السلام: ٤۵، ٤٦، *۱٤۷، ۳٤٦.
حضرت موسی علیه‌السلام: *۳۸، ۳۹ ـ ٤۳، *٤٤، ٤٦، ۵۲، ۵۳، *۱٤۷، ۳٤٦، *۳۸۸.
حضرت هارون علیه‌السلام: *٤٤.
حضرت یعقوب علیه‌السلام: ۳۳۳، ۳٤٦.
حضرات انبیا، پیامبران علیهم‌السلام: ٤٤، ٤۵، ۵۵، ۹۳، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱٤۵، ۲۲۸، *۲٦۷، ۲۷۷، *۲۸٦، ۳٤۵، ۳٤٦، ۳٤۷، ۳۵٤، ۳۸۰.

ب) سایر اشخاص

ابراهیم ادهم: ۸۵.
حضرت ابراهیم بن رسول‌الله، ابراهیم: *۴۰۷، *۴۰۹، *۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲.
ابلیس، شیطان: ٦٤، ٦٥، *۱۳۹، ۱۵۱، ۱٦۹، ۲۲۷، *۲۳۲، ۲۳۳، ۲٦۰، *۳۰٦، ۳۰۷، *۳۰۸، ۳۱٦، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۷۰، ۳۷۵، ٤۵٦.
ابن‌أبی‌الحدید: ۱۵۰.
ابن‌تیمیه: ۱۵۰.
ابن‌زیاد: ۱۸۱، ۱۸۲.
ابن‌سمّاک، پسر سمّاک: ۲۷٤، *۲۷۵.
ابن‌عباس: *۲۰۱.
ابن‌فارض: ۸۵.
ابن‌مسعود: ۱٤۰.
ابوبکر [**بن ابی‌قحافه**]: *۳۵۵، ۳۵٦، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹٤.
[**ابوبکر**] **شبلی**: ۳۷۳، ۳٦۵ ـ ۳۷۱، ۳۷٤، ۳۷۵، ۳۷٦.
ابوذر: ۳۸٦.
أبوسعید خُدری: ۱٤۹.
حضرت ابوطالب: *۱۱٤، *۳۵٦، *۳۵۷، ۳۵۸.
ابولبابهٔ انصاری: *٤۰۲.
اراکی (شیخ صدرا): ۱۹۱، ۱۹۲.
اصمعی [عبدالملک بن قُریب]: ۸٦، ۸۸ ـ ۹۲.
حضرت ام‌البنین: *٤۰۷، ٤۰۸.
حضرت ام‌فروه: *٤۰۷.
انس بن مالک: ۳۸٦.
انصاری همدانی (شیخ [محمد] جواد): ۳٤٦، *۳۸۲.
بحرالعلوم (سید مهدی): ۸۵.
بخاری، [**محمد بن اسماعیل**]: ۱۵۰.
بلال [**بن رباح**]: ۱٦۲.
بهاری (شیخ محمد): ۱۳۲، ۱۳۳، *۳۸۲.
تبریزی (شیخ فاضل): *٤۰۰.
جبرائیل، جبرئیل: ٤۵، *۱۱٤، *۲٤۲، ۲٤۳، *۲٦۷، *۳۰۵، *۳٤٤، ۳۵۳، ۳۵٤، ۳۵۵، *۳۹۹، *٤۰۹.
حداد (سید هاشم): ٦۵، *۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۳۲، ۲٦۳، ۲٦۹، ۲۸۲، ۳۰۷، *۳۳٦، ۳٤۷، ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹٤، ۳۹۵.
حسّان بن ثابت: ٤۲۱.
حسین بن علی، شهید فخّ: ۳٦۳، ۳٦٤.
[**حسینی طهرانی** (آیةالله سید محمدمحسن)]، آقاسید محسن: ۳۹۵.
[**حسینی**] **طهرانی** (علامه [آیةالله سید محمد حسین])، مرحوم آقا، مرحوم والد: اغلب صفحات.
حفصه [**بنت عمر**]: ٤۲۱.
حَمّاد بن حَبیب کوفی: ۸۷.
حضرت حوّا: *۲٤۸.
خالد [**بن ولید**]: ٤۲٦.
حضرت خدیجه: *۳٤۹، ۳۵۱، ۳۵۲، *۳۵۷، ۳۵۸ ـ ۳٦۲.
خویی [سیدابوالقاسم]: ۳۲٦.

دحیهٔ کلبی: *۳۹۹.
ذوالنّون مصری: ۸۵.
زنگی (سلطان نورالدین محمود): *۳۹۷.
حضرت زینب: ۱۸۲، ۲۳۵.
سبزواری [ملاهادی]: ۵۲.
سراقة بن مالک: ۲۴۳.
سریّ سقطی: ۸۵.
سعد بن معاذ: *۴۰۷، ۴۱۱.
سلمان [فارسی]: ۳۸۶.
سمیه [بنت خباط]: *۳۵۷.
سید بن طاووس، سید: ۴۳۷، ۴۳۸.
شبلی ⇦ **[ابوبکر] شبلی**
شهید اول: ۸۵.
شوشتری (قاضی نورالله): ۸۵.
شیخ مفید: *۱۹۷.
صفیّه [بنت عبدالمطلب]: *۴۰۷.
طاووس یَمانی: ۸۶، ۹۲.
عاتکه [بنت عبدالمطلب]: *۴۰۷.
عایشه: ۳۶۰، ۴۲۱.
عباس بن عبدالمطّلب: ۳۴۰، *۴۰۷.
عبدالله بن جعفر: ۳۶۴.
حضرت عبدالمطّلب: *۱۱۴، *۱۵۲، *۳۵۷، ۳۵۸.
عبدمناف [بن قصی]: *۳۵۷.
عثمان بن مظعون: *۴۰۷، *۴۱۰.
عقیل بن ابی‌طالب: *۴۰۷.
علی بن ابی‌حمزه: *۲۰۰.
عمّار یاسر: ۳۸۶.
عمر بن خطاب، عمر: ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۶۴، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴.
غزالی (ابوحامد محمد): ۱۵۰.
حضرت فاطمه بنت اسد: *۱۰۹، ۱۱۰، *۱۲۸، *۴۰۷.
حضرت فاطمه بنت الحسین: ۱۸۲.
فاطمی شیرازی (سید عبدالله): ۵۰.
فیض کاشانی [ملامحمدمحسن]: ۱۲۳.
قاضی [آیةالله سیدعلی]: ۱۳۳.
کربلایی (سید احمد): ۱۳۲، ۱۳۳.
گلپایگانی (سید جمال): ۵۰.
لواسانی (سید ابوالقاسم): ۱۳۲.
ماریهٔ قبطیه: *۴۰۷، *۴۰۸، *۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲.
مجلسی [علامه محمدباقر]: ۱۵۰.
محمد بن ابی‌بکر: ۳۸۶.
[محمد بن اسماعیل] ⇦ بخاری.
محمد بن حنفیه: *۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶.
محمد بن عثمان عَمری: *۱۰۹، *۲۷۹.
محیی‌الدین [عربی]: ۸۵.
مُسلم [بن حجاج نیشابوری]: ۱۵۰.
مطهری [شیخ مرتضی]: *۲۳۳.
معاویه [بن ابی‌سفیان]: ۱۴۵، ۲۹۸.
معروف [کرخی]: *۲۷۴.
مُعمّر بنِ عبدالله بنِ حَرَاثة: ۳۴۲.
مقداد [بن اسود]: ۳۸۶.
مُقَوقِس: ۴۲۰.
موسی هادی عباسی: ۳۶۴.
موصلی (جمال‌الدین): *۳۹۷.
ناصرالدین‌شاه: *۱۳۷.

نسرین [**قبطیه**]: ٤٢١.
نوری [شیخ حسین]: ٣٦٥.
حضرت هاجر: ٦٤، *١١٤، *٢٤٨، ٢٤٩ ـ ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢.
هاشم [**عبدمناف**]: *٣٥٧.
همدانی (آخوند ملاحسینقلی): ١٣٢.
یاسر [**بن عامر**]: *٣٥٧.
یزید [**بن معاویه**]: ١٨١، ١٨٢.

فهرست کتب

قرآن کریم، قرآن، کتاب الله: ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۴، ۳۰۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۶۸، ۴۷۱.

نهج البلاغة: ۱۶۹، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۸۶.

* * *

آثار اسلامی مکّه و مدینه: ۳۵۷، ۳۸۱.

آثار البلاد: ۴۱۵.

آموزه‌های معرفت: ۸۷، ۹۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۹۱.

آموزه‌های ولایت: ۴۶، ۵۵، ۴۲۷.

آیین رستگاری: ۳۵۱.

إثبات الوصیّة: ۴۲۳.

اجماع از منظر نقد و نظر: ۲۰۰.

الاحتجاج: ۳۴۴.

الأحکام (یحیی بن الحسین): ۲۹۷.

إحیاء علوم الدّین، إحیاء العلوم: ۱۵۰، ۴۳۹.

الأخبار الطّوال: ۲۹۷.

أخبار فخ: ۳۶۴.

أخبار مکّة (ازرقی): ۸۴، ۱۱۵، ۱۵۲، ۱۷۱، ۳۴۹، ۳۵۷.

أخبار مکّة (فاکهی): ۱۵۲، ۳۴۹، ۳۵۷.

الاختصاص: ۱۴۴، ۳۸۴.

أدعیة و آداب الحرمین فی العمرة المفردة: ۱۶۵.

إرشاد القلوب: ۴۰۸.

الإرشاد: ۹۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۹۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۲۳.

أساس البلاغة: ۳۴۰.

الاستذکار: ۱۰۵.

الإستیعاب: ۳۵۸، ۳۶۱، ۴۱۰.

أسد الغابة: ۳۵۸، ۴۱۰.

أسرار الصّلاة (شهید ثانی): ۱۶۳.

اسرار ملکوت: ۱۹۹، ۲۵۸.

الإشارات إلی معرفة الزّیارات: ۴۱۴.

الأصول السّتة عشر: ۱۱۵.
الأصيلى فى أنساب الطّالبين: ۱۸۲.
إعلام الورى: ۳۸۸.
الإفصاح فى الإمامة: ۳۵۸.
الإقبال: ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۲۶۹، ۲۸۳، ۳۳۸.
الله شناسى: ۲۹۳، ۴۳۹.
الأمالى (شيخ صدوق): ۹۷، ۱۱۵، ۱۸۱، ۲۱۵، ۳۸۳، ۴۱۸.
الأمالى (شيخ طوسى): ۵۵، ۱۱۰.
امام شناسى: ۳۹، ۴۴، ۶۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۲۶.
الإمامة و السّياسة: ۳۸۴.
إمتاع الأسماع: ۴۰۱.
امثال و حكم: ۱۶۴.
أنساب الأشراف: ۱۴۰، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۴۰۹.
أنوار الحقيقة: ۲۱۴.
انوار الملكوت: ۹۰، ۹۲، ۱۳۴، ۲۵۳، ۲۵۷، ۴۱۶.
أودية مكّة (بلادى): ۳۰۳.
بحار الأنوار: ۳۷، ۵۶، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸ ـ ۱۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۳۸.
البدء و التّاريخ: ۲۹۷، ۳۵۵.
البداية و النّهاية: ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۵۷.
البقيع، قصّة تدمير آل‌سعود للآثار الإسلامية فى الحجاز: ۴۱۱.
البلد الأمين: ۱۸۶، ۲۸۶، ۲۸۸.
تاج العروس: ۲۴۴، ۳۴۰.
تاريخ الخميس: ۴۱۴.
تاريخ الطّبرى: ۱۸۲، ۲۹۷، ۳۶۰.
التّاريخ القويم لمكّة و بيت الله الكريم: ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۹۶، ۲۸۶.
تاريخ المدينة المنوّرة (نميرى): ۳۹۹، ۴۱۵، ۴۲۰.
تاريخ اليعقوبى: ۱۰۷، ۲۹۷، ۳۶۴.
تاريخ امام حسين: ۱۸۲.
تاريخ معالم المدينة المنوّرة: ۴۰۲، ۳۹۹، ۴۱۸.
تاريخ مكّة المشرّفة: ۴۱۵.
تاريخ و آثار اسلامى مكّه مكرّمه و مدينه منوّره: ۳۵۷، ۳۸۸.
تحف العقول: ۹۷.
تذكرة الأولياء: ۸۵، ۲۷۴.
تذكرة الخواص: ۱۸۱.
ترجمان الأشواق: ۸۵.
ترغيب اهل المودّة و الوفاء: ۴۱۷.
التّعريف بما آنست الهجرة: ۳۹۹.
تفسير العيّاشى: ۷۸، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۴۱۵.
تفسير القمى: ۳۹، ۶۷، ۶۹، ۸۴، ۱۵۲، ۲۱۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۶۳، ۴۱۵.
التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى: ۸۴.
تفسير النّسائى: ۱۴۸.
تفسير فرات الكوفى: ۹۵، ۱۳۰، ۴۰۸، ۴۱۷.

تهذیب الأحکام: ۱۵۲، ۱۹۶، ۲۴۹، ۳۱۱، ۳۳۸، ۳۸۰.
توحید علمی و عینی: ۵۰، ۱۳۲.
ثواب الأعمال: ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۲۶۹، ۲۸۳، ۳۳۱، ۳۸۸.
جامع الأخبار: ۵۶.
جامع البیان: ۳۶۳.
جلوه‌های معرفت: ۶۶، ۱۵۵، ۲۰۸، ۳۰۳، ۴۲۵.
جنّة المأوی: ۱۱۰.
جواهر الکلام: ۲۸۷، ۴۰۱.
الحاوی الکبیر: ۲۴۵.
الحقائق فی محاسن الأخلاق: ۹۰.
حیاة محمّد (هیکل): ۳۶۰.
حیات جاوید: ۳۷.
الخرائج و الجرائح: ۸۷، ۳۵۸، ۳۸۳.
الخصال: ۱۲۹، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۱۵، ۳۰۵.
الدّر المنثور: ۱۴۸، ۲۱۵.
الدّرة الثّمینة: ۳۸۰، ۴۰۲.
دعائم الإسلام: ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۹، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۰.
دلائل النّبوّة: ۴۰۱.
الدّمعة السّاکبة: ۱۸۱.
دوبیتی‌های باباطاهر: ۱۸۶، ۳۹۳.
دیوان ابن‌فارض: ۸۵، ۱۲۳.
دیوان حافظ: ۱۳۷، ۳۵۴.
دیوان حکیم سبزواری: ۵۲.
دیوان حکیم سنایی غزنوی: ۲۰۸.
دیوان شفیعای شیرازی: ۱۶۷.
دیوان صائب تبریزی: ۶۳.
دیوان کبیر شمس: ۷۹.
رجال الکشّی: ۳۸۶.
الرّحلة الورثیلانیة: ۴۲۰.
رساله اجتهاد و تقلید: ۲۰۳، ۳۲۱.
رسالهٔ عمرهٔ مفرده: ۲۰۳.
رسائل الشّهید الثّانی: ۱۷۵.
رسائل المحقّق الکرکی: ۱۷۵.
روح مجرّد: ۱۰۲، ۱۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۶۳، ۳۰۸، ۳۴۷، ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۷.
الرّوضة البهیّة: ۱۵۳، ۳۰۱.
روضة الشّهداء: ۵۲.
روضة الواعظین: ۳۴۴، ۳۵۸، ۴۱۸.
ریاحین الشّریعة: ۱۸۲.
زاد المعاد: ۲۸۶.
الزّبدة الفقهیّة فی شرح الرّوضة البهیّة: ۱۱۰.
سالک آگاه: ۳۹۰، ۴۱۲.
السّرائر: ۲۸۷، ۳۴۲.
سفرنامه مکّه (حسام‌السلطنه): ۴۱۴.
سنن أبی‌داود: ۳۴۱.
سنن الدّارمی: ۱۱۷، ۲۰۱.
السّنن الکبری: ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۴۵، ۳۲۵، ۳۴۱.
السّیرة الحلبیّة: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۴۴، ۲۷۷، ۴۰۱.
السّیرة النّبویة: ۱۱۵، ۳۲۵، ۴۰۲.
سیرهٔ صالحان: ۱۳۸.
شرح النّخبة: ۳۶۵.
شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی: ۳۰۸.

شرح نهج البلاغة: ۱۴۹، ۳۶۰.
شفاء الغرام: ۳۴۹.
صحیح البخاری: ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۰، ۳۱۱، ۳۵۰، ۳۸۴.
صحیح مسلم: ۱۰۵، ۱۵۰.
الصّراط المستقیم إلی مستحقّی التّقدیم: ۱۸۲.
طبّ الأئمّة: ۱۵۳.
طبقات الصّوفیة: ۸۵.
الطّبقات الکبری: ۱۰۷، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۹.
الطّرائف: ۱۸۱.
العلل الدّارقطنی: ۱۶۲.
علل الشّرائع: ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۴۰.
عوالی اللّئالی: ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۷۲، ۴۱۵.
عیون أخبار الرّضا: ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۶۹، ۲۴۴، ۳۰۵.
الغدیر: ۴۲۳.
غرر الحکم و درر الکلم: ۱۱۰.
الغیبة (شیخ طوسی): ۳۸۱.
الفائق فی غریب الحدیث: ۳۸۰.
الفتن (مروزی): ۱۰۵.
الفتوح (ابن‌اعثم): ۲۹۷.
الفتوحات المکّیة: ۸۵.
فدک و العوالی: ۴۲۰.
فرهنگ فارسی عمید: ۱۰۷.
فضائل امیرالمؤمنین (ابن‌عقده): ۴۱۷.
فقاهت در تشیّع: ۳۱۹، ۳۲۴.
الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا: ۱۱۵، ۳۳۷.
فلاح السّائل: ۳۳۶.
قرب الإسناد: ۱۱۵، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۰۶.
الکافی: اغلب صفحات.
کامل الزّیارات: ۲۷۰، ۲۸۳، ۳۳۷، ۳۸۳، ۴۰۸.
کتاب العین: ۳۴۰.
کشف الأسرار (میبدی): ۱۸۳.
کشف الغمّة: ۸۶، ۳۵۸.
الکشف و البیان: ۱۴۸، ۳۶۳.
کفایة الأثر: ۴۲۶.
کمال الدّین: ۱۱۵.
کنز العمّال: ۴۰۸.
لسان العرب: ۲۴۴، ۳۰۶، ۳۴۴.
لغت‌نامهٔ دهخدا: ۲۳۱.
اللهوف: ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۸۳.
مبانی اخلاق در آیات و روایات: ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۴۱۸.
المبسوط: ۴۰۱.
مثنوی معنوی: ۵۴، ۱۶۴، ۱۷۰، ۲۸۹، ۳۴۵، ۴۴۲.
مثیر الأحزان: ۱۸۱.
مجمع البیان: ۱۴۸، ۱۷۱، ۲۳۱، ۳۶۳.
المجموع (نووی): ۲۸۷.
المحاسن: ۱۵۴، ۱۶۹، ۲۱۰.
محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار: ۱۲۲.
المحجّة البیضاء، محجّة: ۳۴۱، ۳۴۲.
مختلف الشّیعة: ۱۷۶.
مدینه‌شناسی: ۴۱۸.

مرآة الحرمین: ۳۹۹، ٤١٤، ٤١٨.
مراصد الاطّلاع: ٤١٥.
مروج الذّهب: ٤١٥.
المزار الکبیر: ٥٤، ٤١٧.
المساجد الأثریة: ٤٢٣.
مستدرک الوسائل: ٥٦، ٣٦٥، ٤٣٧، ٤٣٨.
مستند الشّیعة: ٢٨٧.
مسکّن الفؤاد: ٤٠٩.
مسند أحمد: ١٤٢، ١٤٨، ٢٧٢، ٢٧٤، ٣١١، ٣٤١.
مصباح الشّریعة: ٣٩، ٧٣.
مصباح المتهجّد: ٩٤، ١٣٠، ٢٥٠، ٢٥٨، ٢٨٣، ٣٣١، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٧.
المصنّف (ابن‌ابی‌شیبه): ٣٦٠.
المصنّف (صنعانی): ٣٥٠.
مطلع انوار: ٥٠، ٧٣، ١٢١، ١٣٢، ١٥٣، ٢٠٠، ٣٢٠، ٣٣٨، ٤٠٤، ٤٢٣.
معاد شناسی: ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٥٢، ٥٦، ٨٨، ٩٥، ١٠٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٦٦، ١٨٣، ٢١٤، ٢٥٢، ٣٤٦، ٣٨٠، ٤٠٩.
المعالم الأثیرة: ٤٢٠.
معالم المدینة المنوّرة بین العمارة و التّاریخ: ١٩٦.
معالی السّبطین: ١٨١.
معانی الأخبار: ١١٠، ٣٥٨.
المعجم الأوسط: ٣٨٠.
معجم البلدان: ٤١٥.
المعجم الکبیر: ٣٨٣.
معجم مقاییس اللغة: ١٨٣.
المغازی: ٢٢٠، ٣٥٥، ٣٨٠.
مفاتیح الجنان، مفاتیح: ٢٩٣، ٢٩٤.
مفتاح الفلاح: ١٦٢.
المفصّل فی تاریخ العرب قبل الإسلام: ١٧١.
مقتل الحسین (خوارزمی): ١٨١.
مقتل الحسین (مقرّم): ١٨٢.
المقنعة: ١٨٠، ١٩٧.
مکارم الأخلاق: ٧٨.
من لا یحضره الفقیه: ٤٣، ٥٥، ٨٤، ١٠٦، ١١٠، ١٢٩، ١٣٠، ١٦٧، ١٦٩، ١٨٠، ١٩٩، ٢٤٩، ٢٧٩، ٢٨٥، ٢٩٩، ٣١١، ٣٢٢، ٣٣١، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٨٨، ٤٠١، ٤١٩، ٤٢٣، ٤٤٤.
مناسک حج (مراجع): ٣٢٦.
مناقب آل‌أبی‌طالب: ٦٢، ٨٦، ٨٧، ٩٠، ٩٧، ١١٥، ١٨١، ٣٦٣، ٣٨٦، ٤٠٩.
منتخب البصائر: ١٤٤، ١٤٦.
المنتخب (طریحی): ١٨١.
منهاج السّنة: ١٥٠.
المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج: ١٥٠.
مهج الدّعوات: ٤٣٧.
المهذّب (ابن‌برّاج): ٢٨٧.
مهر تابان: ٤١٩.
الموسوعة الفقهیّة (وزارت اوقاف کویت): ٢٤٥.
موسوعة کربلاء (بیضون): ١٨١.
موسوعة مرآة الحرمین: ٤١٧.
الموطّأ: ٢٩٧، ٣٨٠.
المیزان: ٤٣٩، ٤٤٠.
میل معشوقان: ١٣٣.
نجم الثّاقب: ٤٣٧.

نفائس الفنون: ۱۸۳.
نفحات انس: ۲۲٦، ۳۹٦.
النّهاية: ۱۰٤، ۳٤٤.
نوروز در جاهليّت و اسلام: ۱۱۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲٤.
الهداية الكبرى: ۱٤۳.
هفده رساله (مقدّس اردبيلی): ۱۷۵.
الوافی: ۱۲۳.
وسائل الشيعة: اغلب صفحات.
الوسيلة (ابن‌حمزه طوسی): ۳۰۱.
وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، وفاء الوفاء: ۱۹٦، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۹، ٤۰۲، ٤۰۸، ٤۱٤، ٤۱۷، ٤۱۹، ٤۲۰.
وفاة الصّديقة الزّهراء (مقرّم): ٤۱٤.
وفيات الأعيان: ۲۷٤.
ولايت فقيه در حكومت اسلام: ٤۲۱.

فهرست اماکن

آمریکا: ۱۳۵، ۳۳۵، ۳۹۳.

[**اردن**]

. کوه ساعیر: ۳٤٦.

اروپا: ۳۳۵، ۳۹۳.

اسکندریه: *٤۰۸، ٤۲۰.

انگلستان، انگلیس: ۳۲۱، ۳۲۳.

ایران: ۸۵، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱٦۸، ۲۳۵، ۲۹۷، ۳۲۸، ٤٦۸.

بهار: ۱۳۳، ۳۸۲.

. قبر مرحوم آقاشیخ محمد بهاری: ۱۳۲.

بیت‌المقدس: *۳٤۹، *٤۱۹، ٤۲۰.

[**جده**]

. فرودگاه جده: *۱۹۸.

حبشه: *٤۰۹.

سامرا: *۹٤.

سوریه: ۲۳۵.

طهران: ٥٤، ۲۰۲، ۳۲٥.

. مسجد قائم: ۲۹٦.

. میدان بهارستان: ٥٤.

عراق: *٦٦، *۱۲۸، ۱٤٥.

. اعتاب عالیات: *۲۳۳.

عربستان: *٦٦، *۸۳، *۱۲۸، *۲٤۱.

. [میقات] ذات‌عِرق: ۱۹۹.

. [میقات] قَرن‌المنازل: *۱۹٥، ۱۹۹.

. [میقات] وادی عقیق: *۱۹٥.

. [میقات] یلملم: *۱۹٥، ۱۹۹.

عرفات: ٦۹، *۸۳، *۱۲۲، ۱۲۳، *۱٤۷، ۱٥۸، ۱٦۸، ۱٦۹، ۱۹۳، ۱۹٥، ۲۰٤، *۲٤۲، ۲٤٤، ۲٤٥، ۲٦۷، ۲٦۸، *۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷٥ ـ ۲۸۱، ۲۸٥، *۲۸٦، ۲۸۷، ۲۹٤، ۲۹٥، ۲۹۹ ـ ۳۰۳، *۳۰٤، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳٤، *۳۳٥، ۳٤۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ٤٥۹، ٤٦۰، ٤٦۱، ٤٦۸.

. مسجد الصّخرات: *۲۸٦.

. جبل‌الرّحمة: *۲٦۷، ۲۸٦، ۲۹٤، ۳۷۱، ٤٥۹.

. وادی نَمِرة: ۳۷۱، ۳۷۲.

فلات نجد: *٤۲۱.

فلسطین: ٦٦، ۲٥٦.

[قدس]
. مسجدالاقصا: ۲۴۷.
قم: ۱۳۰، ۴۳۶.
. مدرسهٔ فیضیه: *۱۷۳.
. کوه خضر: ۱۳۰.
کاظمین: *۹۴.
کربلا: ۵۱، *۹۳، *۲۳۳، ۲۸۲، ۳۴۵، ۳۹۵.
. قبر امام حسین، قبر حضرت سیدالشهدا: *۳۳۷، ۳۴۵.
. حرم امام حسین، حرم سیدالشهدا: ۲۷۰، ۴۱۲.
. حائر سیدالشهدا، حائر حسینی: ۹۸
. خیمه‌گاه: ۵۱.
. منزل حاج سید هاشم [حداد]: *۲۳۳.
کوفه: ۹۹، ۱۰۰، *۲۷۵، *۲۹۸.
. مسجد کوفه: ۹۸، ۹۹.
. مسجد سهله: ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۴۲۲.
. نُخَیله: *۲۹۸.
کوه رمات: ۴۲۵.
مدینه منوّره، مدینه: اغلب صفحات.
. قبر پیغمبر، قبر رسول خدا: ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۶ ـ ۳۹۹، ۴۰۳.
. قبر حضرت زهرا: ۳۹۶، ۳۹۹.
. مسجدالنّبی، مسجد پیغمبر، مسجد مدینه، حرم پیامبر، حرم رسول خدا: ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۶، *۱۹۶، ۲۲۷، ۳۴۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۷ ـ ۳۹۰، ۳۹۲ ـ ۳۹۶، ۳۹۹، *۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۳، *۴۱۴، ۴۱۷، *۴۱۹، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱.
. بیت مطهّر حضرت رسول اکرم: ۳۹۶.
. خانهٔ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا: *۳۸۸، *۴۰۲.
. روضة النّبی: *۳۸۸، ۳۹۶.
. منبر پیامبر، منبر رسول خدا: *۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، *۴۰۰.
. محراب پیامبر، محراب پیغمبر، محراب رسول‌الله: *۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۸، *۴۰۲.
. ستون توبه: *۳۸۸، *۴۰۲.
. ستون تهجّد: *۴۰۲.
. ستون حَرَس: *۳۸۸، *۴۰۲.
. ستون حنّانه: *۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۱.
. ستون سریر: *۳۸۸، *۴۰۲.
. ستون مُخلّقه: *۳۸۸، *۴۰۲.
. ستون وُفود: *۳۸۸، *۴۰۲.
. جایگاه اصحاب صُفّه: *۳۸۸، ۳۹۹.
. محل اذان بلال: *۳۸۸.
. باب النّساء: *۳۸۱، *۳۹۹.
. باب جبرئیل: *۳۸۱، *۳۸۸، ۳۹۹.
. قبرستان بقیع: *۳۵۷، ۳۸۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲.
. بقعهٔ ائمهٔ بقیع: *۴۱۳.
. قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول‌الله: ۴۰۸، ۴۱۱.
. قبر حضرت اسماعیل بن جعفر الصّادق: *۴۱۱.
. قبور دختران رسول‌الله: زینب و أم‌کلثوم و رقیه: *۴۱۱.
. مزار عباس بن عبدالمطّلب: *۴۱۳.
. قبور عمه‌های رسول‌الله: صفیّه و عاتکه: *۴۱۱.
. قبر حضرت أم‌البنین: *۴۱۱.

. قبر عثمان بن مظعون: ٤٠٩.
. بیت‌الأحزان: ٤١٣.
. مشربه امّ‌ابراهیم: ٤٢٠ ـ ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٢٨.
. مزار حضرت حمیده [بربریه]: *٤٢٠.
. مزار حضرت نجمه‌خاتون: *٤٢٠.
. مسجد شجره، مسجد ذوالحلیفه: *٨٤، *١٦٥، *١٧٣، *١٧٤، *١٩٥، ١٩٦ ـ ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٩، ٤٢٤، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥٣، ٤٦٨.
. مسجد قبا: ٧٠، ٧٦، ٣٨٠، *٤٠٦، ٤١٤، *٤١٥، *٤١٦، ٤١٧، *٤٢٢، ٤٢٨.
. مسجد علی: ٤١٩.
. مسجد ردّالشمس، مسجد الفضیخ: ٤٢٠، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٧.
. مسجد ذوالقبلتین: ٤١٩.
. مسجد مباهله، مسجد الإجابه: *٨٤، ٤١٦، ٤١٧.
. مسجد غمامه، مسجد استسقاء، مسجد مصلّیٰ: ٤١٨.
. مسجد احزاب، مسجد فتح: *٤٢٢، ٤٢٨، ٤٢٩.
. مسجد الجن: *٨٤، ٣٦٣.
. مسجد ضرار: *٤١٤، ٤١٥.
. محلهٔ بنی‌هاشم: ٣٨٠.
. خانهٔ ابوایوب انصاری: ٣٨١.
. شارع علی بن ابی‌طالب: ٤٢١.
. سقیفه: ٣٨٤، ٣٨٦.
. بازار ابوسفیان: ٣٦٣.
. أبیار علی، آبارعلی: *١٩٦، ٤٢٤.
. أعالی مدینه: ٤٢١.
مشعر الحرام، مشعر، مزدلفه: *٨٣، *١٢٢، ١٢٣، *١٤٧، ١٥٨، *٢٤٢، ٢٧٧، *٢٧٨، ٢٨٠، ٣٠٠ ـ ٣٠٣، *٣٠٤، *٣٠٥، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٦، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٤٣، ٣٧٣، ٣٧٤، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٣، ٤٦٨.
. کوه قُزَح: ٣٠١.
. مَأزِمَین: *٣٠٠.
مشهد: *٩٣، ٢٥٣، ٤٣٦.
. حرم امام رضا: ٢٥٣، *٣٣٦.
. سناباد: ٢٥٣.
مصر: *٣٩٧.
. جبل فاران: ٣٤٦.
. کوه طور: ٤٦، ٣٤٦.
مکه مکرمه، مکهٔ معظمه: اغلب صفحات.
. کعبه، بیت‌الله‌الحرام، بیت، خانهٔ خدا: اغلب صفحات.
. مسجدالحرام: اغلب صفحات.
. باب کعبه، درب کعبه: *١٠٦، ١١٠، *١٢٨.
. حجرالأسود: ١٠٧، ١٠٨، *١٢٨، ١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، *١٥٥، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، *٢٢٥، ٤٥٤.
. برج [ساعت]: ١٤١، ١٤٢.
. مستجار، دیوار کعبه: ١٠٩، ١١٠، ١١١، *١٢١، *١٢٨، ١٣٧، ٣٩٢.
. حَطیم: *١٢٨.
. مُلتَزم: *١٢٩.
. شاذَروان: *١٢٨، ٤٥٤.
. رکن جنوبی، رکن یمانی: *١٠٩، *١٢٨.
. رکن شرقی، رکن حجرالأسود: *١٢٨، *١٤٢.
. رکن شمالی، رکن عراقی: *١١٤، *١٢٨.
. رکن غربی، رکن شامی: *١١٤، *١٢٨.
. تحت میزاب ⇦ ناودان طلا

. مقام ابراهیم: *۸٤، *۱۰٦، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲٤٦، ۲٤۷، *۲۷۸، ۳٦۹، ۳۷۰، ٤۵٤، ٤۵٦.
. حِجر اسماعیل: ۹۲، ۱۱٤، ۱۱٦، *۱۲۸، *۱۳۷، ۲۲۲.
. باب بنی‌شیبه: ۱۰٦، ٤۵٤.
. چاه زمزم: *۱۰٦، *۱۱٤، *۱۲۸، *۱۵۲، ۳۷۰.
. کوه مروه: ٦٤، ۱۰۹، ۱۲۳، *۱٤۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۵، *۲٤۳، ۲٤٤، *۲٤۸، ۲٤۹، ۲۵۱، ۲٦۵، *۳۱۷، ۳۷۰، ٤۵٦، ٤۵۷.
. کوه صفا: ٦٤، ۱۰۸، ۱۰۹، *۱۲۲، ۱۲۳، *۱٤۷، *۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۵، ۲٤٤، *۲٤۸، ۲٤۹، ۲۵۲، ۲٦٤، ۲٦۵، *۳۱۷، ۳٦۲، ۳۷۰، ٤۵٦، ٤۵۷.
. خانهٔ حضرت آمنه: ۳٦۳.
. مسجد تنعیم: ۲۰۲، ۳٦۳.
. مسجد جُحفه: *۱٦۵، *۱۹۵، ۱۹۹، ٤٤۹، ٤۵۰، ٤۵۳.
. شعب ابی‌طالب: ۳۵٦، ۳۵۷، ۳٦۱.
. خانهٔ حضرت خدیجه: *۳۵٦.
. قبرستان ابوطالب: *۸٤، ۳۵۷، ۳۵۸.
. غار حرا: *۸٤، ۲۵۰، ۳٤۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳٦۰، ٤۲۷.
. غار کوه اُحد: ٤۲۵.
. قبر حمزة بن عبد المُطّلب: ٤۲۷، ٤۲۸.
. کوه أبوقُبیس: *۳۵٦.
. کوه نور، جَبَل‌النّور، کوه حراء: *۳٤۹، ۳۵۰، ۳۵۱.
. فخّ: ۳٦۳.
. مزار شهدای فَخّ: *۸٤.
. کوه حجون: *۳۵۷.
. پل حجون: ۳۵۸، *۳٦۳.
. کوه ثور، جبَل‌الثّور: ۳۵۵، ۳۵٦.
. غار ثور: *۸٤.
. کوه خَندَمه: *۳۵٦.
. وادی مُحَسِّر: *۳۰۲، *۳۰۳.
مِنا: اغلب صفحات.
. مسجدالخیف: *۸٤، *۱۲۲، ۳۳۳، ۳٤۱، ۳٤٤، ۳٤٦، ۳٤۷، ۳۷٤، ۳۷۵، ۳۷٦، ۳۸۰، ٤٦۲.
. جمَرات: ۳۰٦.
. جمره اُولیٰ: ٤٦۲، ٤٦٦.
. جمره وُسطیٰ: ٤٦۲، ٤٦٦.
. جمرهٔ عقبه: ٦۵، ٤٦۲.
نجف: ۵۰، ۵۱، *۹٤، ۳۲٦.
همدان: ۱۳۲، *۳۸۲.
هند: ۱۳۱.
یمن: *٦٦، *۱۲۸، *۳۵۵.
ناودان طلا: *۱۱۵، ۱۱٦، *۱۲۸.

فهرست قبایل و فرق

اسلام، دین سمحهٔ سهله: ۵۵، *۸٤، ۱۵۰، *۲٤۲، ۲٤۳، ۲۹۷، ۳۱۰، *۳۵٦، ۳٦۱، *۳۸۷، *٤۰۱، *٤۰۷، *٤۱٤.

. مسلمانان، مسلمان‌ها، مسلمین: *۳۸، *۸۳، *۱۰۹، ۱۹۵، *۲٤۲، *۲٤۸، ۳۳۰، ۳۳٦، *۳۳۸، *۳۵۷، ۳٦۸، *۳۷۹، *٤۱٤، *٤۱۹.

بنی‌عبدالمطلب: *۳۵٦.

بنی‌هاشم: *۳۵٦.

[**تسنن**]

. سنی، اهل‌تسنن، اهل‌سنّت: ۱۰۳، ۲٤٤، ۲٤۵، ۳٤۵، ۳۸۷، ۳۹۳، *٤۰۷.

[**تشیع**]

. شیعه، شیعیان: ۱۱۰، ۲٤٤، ۲٤۵، *۲۷۱، *۲۷۹، *۳۵۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹٦، *٤۰۷، *٤۱۳، ٤۲۱، *٤۲۲.

. علمای [شیعه]: ۱۰۳.

. فقهای شیعه: *۱۲۸.

صهیونیست: ۱٤۱.

علویان: ۳٦٤.

قریش، قریشی: ۹۲، ۳٤۲، ۳۵۷، ۳٦۰.

[**مسیحیت**]

. مسیحی، مسیحیان: *۳۹۸، *۳۹۷.

. مسیحیان / نصارای نجران: *٤۱۷، ٤۱۸.

[**وهابیت**]

. وهابی، وهابیان: *٤۰٤، *٤۰۷، *٤۱۳.

[**یهودیت**]

. یهود: *٤۰۲، ٤۱۹.

فهرست اعمال و مناسک

حج إفراد: ۲٤۱، *۲٤۲، ۲٤٦.
حج تمتّع، حج: اغلب صفحات.
حج قِران: ۲٤۱، *۲٤۲، ۲٤٤.
حج مستحب: *۲۳٤، *۲٤۳، *۳۲۰، ۳۲۳.
حج واجب، حجةالاسلام: *۲٤۳، *۳۲۰، ٤٦۷.
عمره تمتّع: ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹٤، ۱۹۵، *۱۹٦، *۲٤۱، *۲٤۲، *۲٤۳، *۳۱۷، *۳۲۰، ٤٤۹، ٤۵۸، ٤٦۷، ٤٦۸.
عمره مفرده: ۱۱٦، ۱۱۹، *۱۲۱، *۱۹۰، *۱۹٦، ۱۹۹ ـ ۲۰٤، ۲۰۸، *۲٤۱، *۲٤۸، *۲٤۹، ۲۵۱، *۳۱۷، *۳۲۲، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۵، *٤۰۰، *٤۱٤، ٤۲٦، ٤۵۸.

* * *

احرام بستن: اغلب صفحات.
. تلبیه، لبیک گفتن: *٤۰، *۱۲۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱٦۲، ۱٦٤، *۱٦٦، *۱٦۷، ۱۷۰ ـ *۱۷۵، ۱۸٤، ۱۹۷، *۱۹۷، *۱۹۸، ۲۰۳ ـ ۲۰۸، ۲۱۰، *۲٤۲، ۳٦۷، ٤۵۰، ٤۵۸، ٤۷۰.
. غسل قبل از احرام: ۱٦٤، ۱٦۵، ۳٦٦، ٤۵۰، ٤۵٤، ٤۵۹.

[اعمال منا]
. **بیتوته / خوابیدن در منا**: *۱۲۱، *۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۸، ۲٤٦، *۲٦۸، *۳۰۵، ۳۰٦، ۳۳۰، ۳٤۰ ـ ۳٤۳، ۳٤۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ٤۳۵، ٤٦۵، ٤٦٦، ٤٦۸.
. رمی جمرات ثلاثه / سه‌گانه: *۱۲۱، *۱٤۷، ۱۵۸، *۳۰۱، *۳۰۵، ۳۰٦ ـ ۳۰۹، ۳۱٦، *۳۳۱، ۳٤۰، ۳٤۱، ۳۷۵، ٤۳۵، ٤٦۰، ٤٦۱، ٤٦۳، ٤٦۵، ٤٦۷.
. رمی جمرهٔ أولیٰ: ۳۰۷، ۳٤۱، ٤٦۲.
. رمی جمرهٔ وُسطیٰ / دوم: ۳۰۷، ۳٤۱، ٤٦۲.
. رمی جمرهٔ عقبه: ٦۵، ۱۵۸، ۳۰٦، ۳۰۷، *۳۱۷، ۳۲۱، ۳٤۱، ٤٦۰، ٤٦۲، ٤٦۳.
. قربانی کردن: *۱۲۲، *۱٤۷، ۱۵۸، *۲٤۳، *۳۰۵، ۳۰٦، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳ ـ ۳۱۷، *۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳٤۳، ۳۷۵، ٤۳۵، ٤٦۳، ٤٦۵.
. حلق، تراشیدن موی سر: *۱۲۱، ۱۵۸، ۱۵۹، *۲۳۷، ۲٤۵، *۳۰۵، ۳۰٦، *۳۱۱، *۳۱۷، ۳۱۸ ـ ۳۲۸، ۳۳۰، *۳۳۱، ۳٤۳، ۳۷۵، ٤٦٤، ٤٦۵.

. تقصیر: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۵، *۳۰۵، *۳۱۷ ـ ۳۲۴، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۷.
. ماندن در مسجد الخیف: ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۶۲.
[زیارت مدینه]
. زیارت قبر پیغمبر / قبر رسول خدا: ۶۷، *۲۱۷، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، *۳۹۷، *۴۰۱، ۴۱۲.
. زیارت ائمهٔ بقیع: *۳۹۸، *۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳.
سعی بین صفا و مروه: ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، *۱۲۱، *۱۲۲، ۱۲۳، *۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، *۱۹۰، *۲۲۰، *۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، *۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۷، *۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۳۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱.
. هروله: ۲۴۹، ۴۵۷.
[اعمال مسجدالحرام]
. طواف: اغلب صفحات.
. نماز طواف: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، *۱۹۰، *۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱.
. طواف نساء: ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۱۸، ۴۶۵، ۴۶۷.
. نماز طواف نساء، نماز نساء: ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۴۶۷، ۴۶۸.
. طواف افاضه: ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۷۵.
. طواف در طبقات بالا: *۲۳۰.
. طواف وداع: ۲۴۵، ۲۴۶.
. طواف مستحبی: ۳۱۳.
. قرائت قرآن در مسجدالحرام: ۱۰۹، ۱۱۱.
. جلوس مقابل مستجار: ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۷، ۳۹۲.
. نماز در حجر اسماعیل: ۹۲، ۱۱۴، *۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶.
. شرب آب زمزم: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، *۱۲۲، *۱۵۲ ـ ۱۵۵، ۳۷۰.
. نگاه به کعبه، النَّظَرُ إلَی الکَعبة: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۶ ـ ۱۴۱.
. دعا زیر ناودان [طلا]: *۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، *۱۲۸.
. استلام [لمس و بوسیدن] حجرالأسود: ۱۰۷ ـ ۱۱۰، *۱۲۱، *۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۵۴.
. ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه: ۱۰۶، ۴۵۴.
نیابت: ۲۳۱، ۲۴۰، *۲۷۳، *۳۱۱، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۱.
وقوف در عرفات: *۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۹، *۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۸، ۲۷۲، *۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۵، *۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۰، *۳۰۱، ۳۰۳، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۳۵، ۴۵۹، ۴۶۸.
. وقوف اضطراری عرفات: *۲۷۲.
وقوف در مشعر / مزدلفه: *۸۳، *۱۲۱، *۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۸، *۲۴۲، ۲۷۷، *۲۷۸، *۳۰۰، ۳۰۱، *۳۰۳، *۳۰۴، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۸.
. وقوف اضطراری در مشعر: ۴۶۳.

فهرست منابع و مصادر

القرآن الکریم: المدینة المنوّرة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: شریف رضی، محمّد بن حسین بن موسی (سیّد رضی)، محقّق: صبحی صالح، ۱ ج، انتشارات هجرت، چاپ اوّل، ١٤١٤ ه . ق، قم ـ ایران.

* * *

آثار اسلامی مکّه و مدینه: جعفریان، رسول، ۱ ج، انتشارات مشعر، چاپ اوّل، ۱۳۹۰ ه . ش، طهران ـ ایران.

آثار البلاد و أخبار العباد: قزوینی، زکریا بن محمّد، ۱ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، ۱۹۹۸ م، بیروت ـ لبنان.

آموزه‌های معرفت: آیة الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ١٤٣٩ ه . ق، طهران ـ ایران.

آموزه‌های ولایت: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ١٤٤٣ ه . ق، طهران ـ ایران.

آیین رستگاری: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مقدّمه و تصحیح: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ سوّم، ١٤٣٤ ه . ق، طهران ـ ایران.

إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی‌طالب علیهماالسّلام: مسعودی، علی بن حسین، ۱ ج، انتشارات انصاریان، چاپ سوّم، ١٤٢٦ ه . ق، قم ـ ایران.

اجماع از منظر نقد و نظر: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ١٤٤١ ه . ق، طهران ـ ایران.

الاحتجاج علی أهل اللجاج: طبرسی، أبی‌منصور أحمد بن علیّ بن ابی‌طالب، محقّق: سیّد محمّدباقر موسوی خرسان، ۲ ج، انتشارات مرتضی، چاپ اوّل، ١٤٠٣ ه . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.

الأحکام فی الحلال و الحرام: یحیی بن حسین، محقّق: أبوالحسن علی بن أحمد بن أبی‌حریصة، ۲ ج، بی‌نا، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بی‌جا.

إحیاء علوم الدّین: غزالی، ابوحامد محمّد، محقّق: عبدالرّحیم بن حسین حافظ عراقی، ۱٦ ج (٦ مجلد)، انتشارات دار الکتاب العربی، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.

الأخبار الطّوال: دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، محقّق: عبدالمنعم عامر، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ اوّل، ۱۳٦۸ هـ . ش، قم ـ ایران.

أخبار فخ و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادریس بن عبدالله: رازی، احمد بن سهل، محقّق: ماهر جرار، ۱ ج، انتشارات دار المغرب الإسلامی، چاپ اوّل، ۱۹۹۵ م، بیروت ـ لبنان.

أخبار مکّة: ازرقی، محمّد بن عبدالله، محقّق: رشدی صالح محلس، ۲ ج، انتشارات دار الأندلس، چاپ اوّل، ۱٤۱٦ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

أخبار مکّة: فاکهی، محمّد بن اسحاق، محقّق: عبدالملک ابن‌دهیش، ٦ ج، انتشارات مکتبة الأسدی، چاپ چهارم، ۱٤۲٤ هـ . ق، مکه مکرّمه ـ عربستان.

الاختصاص: ابن‌نعمان بغدادی، محمّد بن محمّد (شیخ مفید)، محقّقین: علی‌اکبر غفّاری، محمود محرّمی زرندی؛ ۱ ج، انتشارات کنگرهٔ شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱٤۱۳ هـ . ق، قم ـ ایران.

أدعیه و آداب الحرمین فی العمرة المفردة: مرکز ابحاث الحج، مترجم: محمّدحسن تبرائیان، ۱ ج، انتشارات مشعر، چاپ اوّل، ۱٤۲٦ هـ . ق، طهران ـ ایران.

إرشاد القلوب إلی الصّواب: دیلمی، حسن بن محمّد، ۲ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ اوّل، ۱٤۱۲ هـ . ق، قم ـ ایران.

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ابن‌نعمان بغدادی، محمّد بن محمّد (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث، ۲ ج، انتشارات کنگرهٔ شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱٤۱۳ هـ . ق، قم ـ ایران.

أساس البلاغة: زمخشری، محمود بن عمر، ۱ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، ۱۹۷۹ م، بیروت ـ لبنان.

الإستذکار: ابن‌عبدالبر نمری قرطبی، یوسف بن عبدالله، محقّقین: سالم محمّد عطا، محمّدعلی معوض؛ ۸ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ دوّم، ۱٤۲۳ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن‌عبدالبرّ، ابوعمر یوسف بن عبدالله، محقّق: علی‌محمّد بجاوی، ٤ ج، انتشارات صبح پیروزی، چاپ اوّل، ۱٤۱۲ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

أسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابن‌أثیر جزری، عزّالدّین علی بن أبی‌الکرم، ٦ ج، انتشارات دار الفکر، ۱٤۰۹ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

أسرار الصّلاة: عاملی جُبَعی، زین‌الدّین بن علی (شهید ثانی)، محقّق: محمّد علی قاسم، ۱ ج، انتشارات الدّار الإسلامیة، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

اسرار ملکوت: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ١٤٣٤ هـ . ق، طهران ـ ایران.
الإشارات إلی معرفة الزّیارات: هروی، علی بن ابوبکر، محقّق: علی محمّد عمر، ۱ ج، انتشارات مکتبة الثّقافة الدّینیة، چاپ اوّل، ١٤٢٣ هـ . ق، قاهره ـ مصر.
الأصول السّتة عشر: عدهای از علماء، محققین: ضیاءالدین محمودی، نعمتالله جلیلی، مهدی غلامعلی؛ ۱ ج، انتشارات مؤسّسه فرهنگی دار الحدیث، چاپ اوّل، ١٤٢٣ هـ . ق، قم ـ ایران.
الأصیلی فی أنساب الطّالبیّین: ابنطقطقی حسنی، محمّد بن علی، محقّق: سیّد مهدی رجایی، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، چاپ اوّل، ١٣٧٦ هـ . ش، قم ـ ایران.
إعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن حسن، ۲ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آلالبیت علیهمالسّلام، چاپ اوّل، ١٤١٧ هـ . ق، قم ـ ایران.
الإفصاح فی الإمامة: مفید، محمّد بن محمّد (شیخ مفید)، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اوّل، ١٤١٣ هـ . ق، قم ـ ایران.
الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما یعمل مرّة فی السّنة: ابنطاووس، سیّد علی بن موسی، محقّق: جواد قیّومی اصفهانی، ۳ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل، ١٣٧٦ هـ . ق، قم ـ ایران.
الله شناسی: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ۳ ج، انتشارات علاّمه طباطبائی، چاپ چهارم، ١٤٢٦ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
الأمالی: ابنبابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ١٣٧٦ هـ . ق، طهران ـ ایران.
الأمالی: طوسی، محمّد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق: مؤسّسة البعثة، ۱ ج، انتشارات دار الثّقافة، چاپ اوّل، ١٤١٤ هـ . ق، قم ـ ایران.
امام شناسی: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ۱۸ ج، انتشارات علاّمه طباطبایی، چاپ پنجم، ١٤٢٨ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
الإمامة و السّیاسة (تاریخ الخلفاء): ابنقتیبة دینوری، ابومحمّد عبدالله بن مسلم، محقّق: علی شیری، ۲ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اوّل، ١٤١٠ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
إمتاع الأسماع: مقریزی، تقیالدّین احمد بن علی، محقّق: محمّد عبدالحمید نمیسی، ۱۵ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ اوّل، ١٤٢٠ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
امثال و حکم: دهخدا، علیاکبر، ٤ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ١٣٦٣ هـ . ش، طهران ـ ایران.
أنساب الأشراف: بلاذری، احمد بن یحیی، محقّقین: سهیل زکار، ریاض زرکلی؛ ۱۳ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ١٤١٧ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

أنوار الحقیقة و أطوار الطریقة و أسرار الشریعة: آملی، سید حیدر، محقق: سیّد محسن موسوی تبریزی، ۱ ج، انتشارات نور علی نور، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ هـ . ش، قم ـ ایران.
انوار الملکوت: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مقدّمه و ترجمه: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳۵ هـ . ق، طهران ـ ایران.
أودیة مکّة المکرّمة: بلادی، عاتق بن غیث، ۱ ج، انتشارات دار مکّة، چاپ اوّل، ۱٤۰۵ هـ . ق، مکّة مکرّمه ـ عربستان.
بحار الأنوار: مجلسی، محمّدباقر (علاّمه مجلسی)، محقّق: جمعی از محقّقان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار إحیاء التّراث العربی، چاپ دوّم، ۱٤۰۳ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
البدء و التّاریخ: مقدّسی، مطهّر بن طاهر، محقق: بورسعید، ٦ ج، انتشارات مکتبة الثقافة الدینیة، بی‌تا، قاهره ـ مصر.
البدایة و النّهایة: ابن‌کثیر دمشقی، أبوالفداء اسماعیل بن عمر، ۱۵ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۰۷ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
البقیع قصة تدمیر آل‌سعود للآثار الإسلامیة فی الحجاز: هاجری، یوسف، ۱ ج، انتشارات مؤسّسة البقیع لإحیاء التّراث، چاپ اوّل، ۱٤۱۱ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
البلد الأمین: کفعمی عاملی، ابراهیم بن علی، ۱ ج، انتشارات مؤسّسة الأعلمی، چاپ اوّل، ۱٤۱۸ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
تاج العروس من جواهر القاموس: حسینی زبیدی، محمّدمرتضی، محقّقین: علی هلالی، علی سیری؛ ۲۰ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۱٤ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس: دیاربکری، حسین بن محمد، ۲ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
تاریخ الطّبری (تاریخ الأمم و الملوک): طبری، أبوجعفر محمّد بن جریر، محقّق: محمّد أبوالفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دار إحیاء التّراث العربی، چاپ دوّم، ۱۳۸۷ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم: کردی مکّی، محمّدطاهر، ٦ ج، انتشارات دار خضر، چاپ اوّل، ۱٤۲۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
تاریخ المدینة المنوّرة: نمیری بصری، أبوزید عمر بن شبة، محقّق: فهیم محمّد شلتوت، ٤ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، قم ـ ایران.
تاریخ الیعقوبی: یعقوبی، احمد بن أبی‌یعقوب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
تاریخ امام حسین علیه‌السّلام: موسوی، اکرم، محقّقین: اعظم قادرسهی، اعظم فخر، ۲٤ ج، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی ـ دفتر انتشارات کمک آموزشی، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ هـ . ش، طهران ـ ایران.

تاریخ معالم المدینة المنوّرة قدیماً و حدیثاً: خیاری، احمد یاسین احمد، ۱ ج، انتشارات المملکة العربیة السّعودیة ـ الأمانة العامّة للاحتفال بمرور مائة عام علی تأسیس المملکة، چاپ اوّل، ۱٤۱۹ هـ . ق، ریاض ـ عربستان.

تاریخ مکّة المشرّفة و المسجد الحرام و المدینة الشّریفة و القبر الشّریف: ابن‌ضیاء مکّی، محمّد بن احمد، محقّق: ایمن نصر ازهری، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اوّل، ۱٤۱۸ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

تاریخ و آثار اسلامی مکّه مکرّمه و مدینه منوّره: قائدان، اصغر، ۱ ج، انتشارات مشعر، چاپ نهم، ۱۳۸٦ هـ . ش، طهران ـ ایران.

تحف العقول: ابن‌شعبه حرّانی، حسن بن علی، محقّق: علی‌اکبر غفّاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۰٤ هـ . ق، قم ـ ایران.

تذکرة الأولیاء: عطّار نیشابوری، فریدالدّین، محقّق: محمّد استعلامی، ۱ ج، انتشارات زوّار، چاپ شانزدهم، ۱۳۸٦ هـ . ش، طهران ـ ایران.

تذکرة الخواص: ابن‌جوزی، سبط، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ اوّل، ۱۳۷٦ هـ . ش، قم ـ ایران.

ترجمان الأشواق: ابن‌عربی، محیی‌الدّین محمّد بن علی، محقّق: رینولد آلین نیکلسون، مترجم: گل‌بابا سعیدی، ۱ ج، انتشارات روزنه، چاپ دوّم، ۱۳۷۸ هـ . ش، طهران ـ ایران.

ترغیب أهل المودّة و الوفاء فی سکنی دار الحبیب المصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم: اسکداری، اسماعیل بن عبدالله، محقّق: عادل عبدالمنعم ابوالعبّاس، ۱ ج، انتشارات مکتبة الثّقافة، بی‌تا، مدینه منوّره ـ عربستان.

التّعریف بما آنست الهجرة من معالم دار الهجرة: مطری، محمّد بن احمد، محقّق: سلیمان رحیلی، ۱ ج، انتشارات المملکة العربیة السّعودیة ـ ادارة الملک عبدالعزیز، ۱٤۲٦ هـ . ق، ریاض ـ عربستان.

تفسیر العیّاشی: عیّاشی، محمّد بن مسعود، محقّق: سیّد هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیّة، چاپ اوّل، ۱۳۸۰ هـ . ق، طهران ـ ایران.

تفسیر القمی: قمی، علیّ بن ابراهیم، محقّق: طیّب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دار الکتاب، چاپ سوّم، ۱٤۰٤ هـ . ق، قم ـ ایران.

التّفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری علیه‌السّلام: حضرت امام حسن عسکری علیه‌السّلام، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسه امام مهدی علیه‌السلام، چاپ اوّل، ۱٤۰۹ هـ . ق، قم ـ ایران.

تفسیر النّسائی: نسائی، احمد بن علی، ۲ ج، انتشارات مؤسّسة الکتب الثّقافیة، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقّق: محمّد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، طهران ـ ایران.

تهذیب الأحکام: طوسی، محمّد بن حسن (شیخ طوسی)، محقّق: حسن موسوی خرسان، ۱۰ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیّة، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ هـ . ق، طهران ـ ایران.

توحید علمی و عینی (در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سیّد احمد کربلائی و حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی (کمپانی)): علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ۱ ج، انتشارات علاّمه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱٤۲۸ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ دوّم، ۱٤۰٦ هـ . ق، قم ـ ایران.

جامع الأخبار: شعیری، محمّد بن محمّد، ۱ ج، انتشارات مطبعة حیدریة، چاپ اوّل، بی‌تا، نجف اشرف ـ عراق.

جامع البیان فی تفسیر القرآن: طبری، ابوجعفر محمّد بن جریر، ۳۰ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اوّل، ۱٤۱۲ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

جلوه‌های معرفت: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤٤۳ هـ . ق، طهران ـ ایران.

جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمّدحسن (صاحب جواهر)، محقّقین: عباس قوچانی، علی آخوندی؛ ٤۳ ج، انتشارات دار إحیاء التّراث العربی، چاپ هفتم، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.

الحاوی الکبیر فی فقه الشّافعی و هو شرح مختصر المزنی: ماوردی، علی بن محمّد، ۱۸ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ اوّل، ۱٤۱٤ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

الحقائق فی محاسن الأخلاق: فیض کاشانی، محمّدمحسن، محقّق: محسن عقیل، ۱ ج، انتشارات دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۲۳ هـ . ق، قم ـ ایران.

حیاة محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم: هیکل، محمّدحسین، ۱ ج، انتشارات دار الکتب، بی‌تا، قاهره ـ مصر.

حیات جاوید (شرحی اجمالی بر وصیّت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهماالسّلام در حاضرین): آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱٤۳۳ هـ . ق، طهران ـ ایران.

الخرائج و الجرائح: راوندی کاشانی، قطب‌الدّین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، ۳ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة الإمام المهدی علیه‌السّلام، چاپ اوّل، ۱٤۰۹ هـ . ق، قم ـ ایران.

الخصال: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، محقّق: علی‌اکبر غفّاری، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳٦۲ هـ . ش، قم ـ ایران.

الدّر المنثور فی التّفسیر بالمأثور: سیوطی، جلال‌الدّین، ٦ ج، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، چاپ اوّل، ۱٤۰٤ هـ . ق، قم ـ ایران.

الدّرة الثمینة فی أخبار المدینة: ابن‌نجّار بغدادی، محمّد بن محمود، محقّق: حسین محمّد علی شکری، ۱ ج، انتشارات دار الأرقم بن أبی‌الأرقم، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.

دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الأحکام: ابن‌حیّون مغربی، نعمان بن محمّد، محقّق: آصف فیضی، ۲ ج، انتشارات مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ هـ . ق، قم ـ ایران.
دلائل النبوّة و معرفة أحوال صاحب الشریعة: بیهقی، أحمد بن حسین، محقّق: عبدالمعطی قلعجی، ۷ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ اوّل، ۱٤۰۵ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الدّمعة السّاکبة فی أحوال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم و العترة الطّاهرة: بهبهانی، محمّدباقر بن عبدالکریم، محقّق: حسین اعلمی، ۸ ج، انتشارات مکتبة العلوم العامة، چاپ اوّل، ۱٤۰۸ هـ . ق، منامه ـ بحرین.
دوبیتی‌های باباطاهر: عریان همدانی، باباطاهر، ۱ ج، انتشارات نسیم حیات، چاپ اوّل، ۱۳۸۷ هـ . ق، قم ـ ایران.
دیوان ابن‌فارض: ابن‌فارض، عمر، محقّق: مهدی محمّد ناصرالدّین، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
دیوان حافظ: حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمّد، محقّقین: محمّد قزوینی، قاسم غنی؛ ۱ ج، انتشارات زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ هـ . ش، طهران ـ ایران.
دیوان حکیم سبزواری (اسرار الحکم): سبزواری، ملاّ هادی (حاجی سبزواری)، محقق: حسن عطایی، ۱ ج، انتشارات ابن‌یمین، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ هـ . ش، طهران ـ ایران.
دیوان حکیم سنایی غزنوی: سنایی، ابوالمجد بن آدم، محقّق: پرویز بابایی، ۱ ج، انتشارات نشر آزادمهر، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ هـ . ش، طهران ـ ایران.
دیوان شفیعای شیرازی: شیرازی، میرزا شفیعا، محقّق: رضا عبداللهی، ۱ ج، انتشارات برگ، چاپ اوّل، ۱۳۷۲ هـ . ق، طهران ـ ایران.
دیوان صائب تبریزی: صائب تبریزی، محمّدعلی، ۲ ج، انتشارات نگاه، چاپ دهم، ۱۳۹۸ هـ . ش، طهران ـ ایران.
دیوان کبیر شمس: بلخی رومی، مولانا جلال‌الدّین محمّد (مولوی)، محقّق: بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱ ج، انتشارات طلایه، چاپ اوّل، ۱۳۸٤ هـ . ش، طهران ـ ایران.
رجال الکشّی (اختیار معرفة الرّجال): کشّی، محمّد بن عمر، محقّقین: محمّد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، حسن مصطفوی؛ ۱ ج، انتشارات مؤسّسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اوّل، ۱٤۰۹ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
الرّحلة الورثیلانیة: ورثیلانی، حسین بن محمّد، ۲ ج، انتشارات مکتبة الثّقافة الدّینیة، چاپ اوّل، ۱٤۲۹ هـ . ق، قاهره ـ مصر.
رساله اجتهاد و تقلید: علاّمه آیة الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مترجم و معلّق: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳٤ هـ . ق، طهران ـ ایران.

رساله عمره مفرده (بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده): آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳٤ هـ . ق، طهران ـ ایران.
رسائل الشهید الثانی: عاملی جُبَعی، زین‌الدّین بن علی (شهید ثانی)، محقق: رضا مختاری، حسین شفیعی؛ ۲ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل، ۱٤۲۱ هـ . ق، قم ـ ایران.
رسائل المحقّق الکرکی: عاملی کرکی، علی بن حسین (محقّق ثانی)، محقّق: محمّد حسّون، ۳ ج، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی ـ دفتر نشر اسلامی، چاپ اوّل، ۱٤۰۹ هـ . ق، قم ـ ایران.
روح مجرّد (یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد): علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ۱ ج، انتشارات علاّمه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱٤۲۵ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
الرّوضة البهیّة فی شرح اللمعة الدّمشقیّة: عاملی جُبَعی، زین‌الدّین بن علی (شهید ثانی)، ۲ ج، تحقیق و انتشار: مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ هـ . ش، قم ـ ایران.
الرّوضة البهیّة فی شرح اللمعة الدّمشقیّة: عاملی جُبَعی، زین‌الدّین بن علی (شهید ثانی)، محقّق: سیّد محمّد کلانتر، ۱۰ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، قم ـ ایران.
روضة الشّهداء: کاشفی سبزواری، ملاّحسین، محقّق: عقیقی بخشایشی، ۱ ج، انتشارات نوید اسلام، چاپ سوّم، ۱۳۸۲ هـ . ش، قم ـ ایران.
روضة الواعظین و بصیرة المتّعظین: فتال نیشابوری، محمّد بن احمد، ۲ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ اوّل، ۱۳۷۵ هـ . ش، قم ـ ایران.
زاد المعاد: مجلسی، محمّدباقر (علاّمه مجلسی)، محقّق: علاالدّین اعلمی، ۱ ج، انتشارات موسّسة اعلمی، چاپ اول،۱٤۲۳ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الزّبدة الفقهیة فی شرح الرّوضة البهیّة: ترحینی عاملی، سیّد محمّدحسن، ۹ ج، انتشارات دار الفقه، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ هـ . ش، بی‌جا.
سالک آگاه: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، سیّد محمّدحسین، مقدّمه و تعلیقه: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱٤٤۲ هـ . ق، طهران ـ ایران.
السّرائر الحاوی لتحریر الفتاوی: ابن‌ادریس حلّی، محمّد بن منصور، ۳ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۱۰ هـ . ق، قم ـ ایران.
سفرنامه مکّه: حسام‌السّلطنه، سلطان مرادمیرزا، محقّق: رسول جعفریان، ۱ ج، انتشارات مشعر، چاپ اوّل، ۱۳۷٤ هـ . ش، طهران ـ ایران.
سنن أبی‌داود: سجستانی، سلیمان بن اشعث، محقّق: سعید محمّد لحّام، ۲ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
سنن الدّارمی: دارمی، عبدالله بن الرّحمن، ۲ ج، انتشارات مطبعة الإعتدال، ۱۳٤۹ هـ . ق، دمشق ـ سوریه.

السّنن الکبری: بیهقی، أحمد بن الحسین، ۱۰ ج، انتشارات دار الفکر، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
السّیرة الحلبیّة: حلبی شافعی، ابوالفرج، محقّق: عبدالله محمّد خلیلی، ۳ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ دوّم، ۱٤۲۷ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
السّیرة النّبویّة: حمیری معارفی، عبدالملک بن هشام، محقّقین: مصطفی سقا، ابراهیم أبیاری، عبدالحفیظ شلبی؛ ۲ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
سیرهٔ صالحان در حجیّت افعال و گفتار اولیاء الهی: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤٤۱ هـ . ق، طهران ـ ایران.
شرح فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مقدّمه و تعلیقه: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳۹ هـ . ق، طهران ـ ایران.
شرح نهج البلاغة: ابن‌أبی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، محقّق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، ۲۰ ج، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، چاپ اوّل، ۱٤۰٤ هـ . ق، قم ـ ایران.
شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام: فاسی، محمّد بن احمد، محقّق: علی‌محمّد عمر، ۲ ج، انتشارات مکتبة الثّقافة الدینیة، چاپ اوّل، ۱٤۲۸ هـ . ق، قاهره ـ مصر.
صحیح البخاری: بخاری، أبوعبدالله محمّد بن اسماعیل، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۰۱ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
صحیح مسلم: ابن‌مسلم قشیری نیشابوری، مسلم بن حجّاج، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
الصّراط المستقیم الی مستحقّی التّقدیم: عاملی نباطی، علیّ بن محمّد، محقّق: میخائیل رمضان، ۳ ج، انتشارات مکتبة الحیدریة، چاپ اوّل، ۱۳۸٤ هـ . ق، نجف اشرف ـ عراق.
طبّ الأئمة علیهم‌السلام: ابنا بسطام، عبدالله و حسین، محقق: محمّدمهدی خرسان، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ دوّم، ۱٤۱۱ هـ . ق، قم ـ ایران.
طبقات الصّوفیّة: سلمی، ابوعبدالرّحمن محمّد بن حسین، محقّق: مصطفی عبدالقادر عطا، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ دوّم، ۱٤۲٤ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الطّبقات الکبری: هاشمی بصری، محمّد بن سعد، محقّق: محمّد عبدالقادر عطا، ۸ ج، انتشارات دار الکتب العلمیّة، چاپ اوّل، ۱٤۱۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الطّرائف فی معرفة مذاهب الطّوائف: ابن‌طاووس، سیّد علی بن موسی، محقّق: سیّد علی عاشور، ۲ ج، انتشارات خیّام، چاپ اوّل، ۱٤۰۰ هـ . ق، قم ـ ایران.
علل الشّرائع: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، ۲ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ هـ . ش، قم ـ ایران.

العلل الواردة فی الأحادیث النّبویة (علل الدّار قطنی): دارقطنی، محقّق: محفوظ‌الرّحمن زین‌الله سلفی، ۱۱ ج، انتشارات دار طیبة، چاپ اوّل، ۱٤۰۵ هـ . ق، ریاض ـ عربستان.
عنوان بصری: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۸ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳٤ هـ . ق، طهران ـ ایران.
عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدّینیّة: ابن‌أبی‌جمهور، محمّد بن زین‌الدّین، محقّق: مجتبی عراقی، ٤ ج، انتشارات دار سیّد الشّهداء، چاپ اوّل، ۱٤۰۵ هـ . ق، قم ـ ایران.
عیون أخبار الرّضا علیه‌السّلام: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، محقّق: مهدی لاجوردی، ۲ ج، انتشارات جهان، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ هـ . ق، طهران ـ ایران.
الغدیر فی الکتاب و السّنّة و الأدب: امینی، عبدالحسین (علاّمه امینی)، ۱۱ ج، تحقیق و انتشار: مرکز الغدیر للدّراسات الإسلامیّة، چاپ اوّل، ۱٤۱٦ هـ . ق، قم ـ ایران.
غرر الحکم و درر الکلم: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد، محقّق: سیّد مهدی رجائی، ۱ ج، انتشارات دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۱۰ هـ . ق، قم ـ ایران.
الغیبة: طوسی، محمّد بن حسن (شیخ طوسی)، محقّقین: عبادالله طهرانی، علی احمد ناصح؛ ۱ ج، انتشارات دار المعارف الإسلامیّة، چاپ اوّل، ۱٤۱۱ هـ . ق، قم ـ ایران.
الفائق فی غریب الحدیث: زمخشری، محمود بن عمر، محقّق: ابراهیم شمس‌الدّین، ٤ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اوّل، ۱٤۱۷ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الفتن: مروزی، نعیم بن حمّاد، محقّق: سهیل زکار، ۱ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱٤۱٤ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الفتوح: ابن‌اعثم کوفی، أبومحمّد أحمد، محقّق: علی شیری، ۹ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اوّل، ۱٤۱۱ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
الفتوحات المکّیة: ابن‌عربی اندلسی، محیی‌الدّین محمّد بن علی (شیخ اکبر)، ٤ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
فدک و العوالی أو الحوائط السّبعة فی الکتاب و السّنة و التأریخ و الأدب: حسینی جلالی، سیّد محمّدباقر، ۱ ج، انتشارات دبیرخانه کنگره میراث علمی و معنوی حضرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام، چاپ اوّل، ۱٤۲٦ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
فرهنگ فارسی عمید: عمید، حسن، ۱ ج، انتشارات رهیاب نوین هور، چاپ اوّل، ۱۳۸۹ هـ . ش، طهران ـ ایران.
فضائل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: ابن‌عقده کوفی، احمد بن محمّد، محقّق: عبدالرّزاق محمّدحسین حرزالدّین، ۱ ج، انتشارات دلیل ما، چاپ اوّل، ۱٤۲٤ هـ . ق، قم ـ ایران.

فقاهت در تشیّع: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳۸ هـ . ق، طهران ـ ایران.
الفقه المنسوب إلی الإمام الرضا علیه‌السّلام: حضرت علی بن موسی الرّضا علیهماالسّلام، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام، چاپ اوّل، ۱٤۰٦ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
فلاح السّائل و نجاح المسائل: ابن‌طاووس، سیّد علی بن موسی، ۱ ج، انتشارات بوستان کتاب، چاپ اوّل، ۱٤۰٦ هـ . ق، قم ـ ایران.
قرب الإسناد: حمیری، عبدالله بن جعفر، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث، چاپ اوّل، ۱٤۱۳ هـ . ق، قم ـ ایران.
الکافی: کلینی، محمّد بن یعقوب، محقّقین: علی‌اکبر غفّاری، محمّد آخوندی؛ ۸ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ هـ . ق، طهران ـ ایران.
کامل الزّیارات: ابن‌قولویه، جعفر بن محمّد، محقّق: عبدالحسین امینی، ۱ ج، انتشارات دار المرتضویة، چاپ اوّل، ۱۳٥٦ هـ . ش، نجف اشرف ـ عراق.
کتاب العین: فراهیدی، خلیل بن احمد، محقّقین: مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی؛ ۸ ج، انتشارات هجرت، چاپ دوّم، ۱٤۰۹ هـ . ق، قم ـ ایران.
کشف الأسرار و عدّة الأبرار: میبدی، ابوالفضل رشیدالدّین، محقّق: علی‌اصغر حکمت، ۱۰ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ هـ . ش، طهران ـ ایران.
کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة علیهم‌السّلام: اربلی، علی بن عیسی، محقّق: سیّد هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات بنی‌هاشمی، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ هـ . ش، تبریز ـ ایران.
الکشف و البیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثّعلبی): ثعلبی، احمد بن محمد، محقّقین: ابی‌محمد بن عاشور، نظیر ساعدی؛ ۱ ج، انتشارات دار إحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱٤۲۲ هـ . ق بیروت ـ لبنان.
کفایة الأثر فی النّص علی الأئمّة الإثنی‌عشر: خزاز رازی، علی بن محمّد، محقّق: عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، ۱ ج، انتشارات بیدار، چاپ اوّل، ۱٤۰۱ هـ . ق، قم ـ ایران.
کمال الدّین و تمام النّعمة: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، محقّق: علی‌اکبر غفّاری، ۲ ج، انتشارات اسلامیّه، چاپ دوّم، ۱۳۹٥ هـ . ق، طهران ـ ایران.
کنز العمّال: هندی، علاءالدّین علی المتّقی بن حسام‌الدّین (متّقی هندی)، محقّقین: بکری حیانی، صفوة السّقا؛ ۱٦ ج، انتشارات مؤسّسة الرّسالة، ۱٤۰۹ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
لسان العرب: ابن‌منظور، محمّد بن مکرّم، محقّق: جمال‌الدّین میردامادی، ۱٥ ج، انتشارات دار صادر ـ دار الفکر، چاپ سوّم، ۱٤۱٤ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
لغت‌نامه دهخدا: دهخدا، علی‌اکبر، ۱٦ ج، انتشارات دانشگاه تهران ـ موسّسه لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوّم، ۱۳۷۷ هـ . ش، طهران ـ ایران.

اللهوف علیٰ قتلَی الطّفوف: ابن‌طاووس، سیّد علی بن موسی، مترجم: احمد فهری زنجانی، ۱ ج، انتشارات جهان، چاپ اوّل، ۱۳٤۸ هـ . ش، طهران ـ ایران.
مبانی اخلاق در آیات و روایات: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مقدّمه و تصحیح: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤٤۱ هـ . ق، طهران ـ ایران.
المبسوط فی فقه الإمامیّة: طوسی، محمّد بن حسن (شیخ طوسی)، محقّق: سیّد محمّدتقی کشفی، ۸ ج، انتشارات المکتبة المرتضویّة لإحیاء الآثار الجعفریّة، چاپ سوّم، ۱۳۸۷ هـ . ق، طهران ـ ایران.
مثنوی معنوی: بلخی رومی، مولانا جلال‌الدّین محمّد (مولوی)، محقق: مهدی آذر یزدی، ٦ ج، انتشارات پژوهش، چاپ سوّم، ۱۳۷۵ هـ . ش، طهران ـ ایران.
مثنوی معنوی: بلخی رومی، مولانا جلال‌الدّین محمّد (مولوی)، محقّق: سیّد حسن خوشنویس میرخانی، ٦ ج، ۱۳۷٤ هـ . ق، نسخه خطّی.
مثیر الأحزان: ابن‌نما حلّی، جعفر بن محمّد، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسهٔ امام مهدی علیه‌السّلام، چاپ سوّم، ۱٤۰٦ هـ . ق، قم ـ ایران.
مجمع البیان فی تفسیر القرآن: طبرسی، فضل بن حسن، مقدّمه: محمّدجواد بلاغی، ۱۰ ج، انتشارات ناصرخسرو، چاپ سوّم، ۱۳۷۲ هـ . ش، طهران ـ ایران.
المجموع شرح المهذّب: نووی، أبی‌زکریا محیی‌الدّین بن شرف، ۲۰ ج، انتشارات دار الفکر، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
المحاسن: برقی، احمد بن محمّد بن خالد، محقّق: جلال‌الدّین محدّث ارموی، ۲ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوّم، ۱۳۷۱ هـ . ق، طهران ـ ایران.
محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار فی الأدبیات و النّوادر و الأخبار: ابن‌عربی، محیی‌الدّین محمّد بن علی، محقّق: محمّد عبدالکریم نمری، ۲ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اوّل، ۱٤۲۲ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
المحجّة البیضاء فی تهذیب الإحیاء: فیض کاشانی، ملاّ محمّدمحسن، محقّق: علی‌اکبر غفاری، ۸ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱٤۱۷ هـ . ق، قم ـ ایران.
مختلف الشّیعة فی أحکام الشّریعة: حلّی، حسن بن یوسف بن مطهّر (علاّمه حلّی)، ۹ ج، تحقیق و انتشار: جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۱۳ هـ . ق، قم ـ ایران.
مدینه شناسی: نجفی، محمّدباقر، ۲ ج، انتشارات خرمایستان، چاپ اوّل، ۱۳٦۷ هـ . ش، طهران ـ ایران.
مرآة الحرمین: رفعت پاشا، ابراهیم، ۲ ج، بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا.
مراصد الإطّلاع علی أسماء الأمکنة و البقاع: ابن‌عبدالحق بغدادی، صفی‌الدّین بن عبدالمؤمن، محقّق: علی‌محمّد بجاوی، ۳ ج، انتشارات دار الجیل، چاپ اوّل، ۱٤۱۲ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.

مروج الذّهب و معادن الجوهر: مسعودی، علی بن حسین، محقّق: اسعد داغر، ٤ ج، انتشارات دار الهجرة، چاپ دوّم، ١٤٠٩ هـ . ق، قم ـ ایران.
المزار الکبیر: ابن‌مشهدی، محمّد بن جعفر، محقّق: جواد قیّومی اصفهانی، ١ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل، ١٤١٩ هـ . ق، قم ـ ایران.
المساجد الأثریة فی المدینة النّبویة: عبدالغنی، محمّدالیاس، ١ ج، انتشارات مطابع الرّشید، چاپ دوّم، ١٤١٩ هـ . ق، مدینه منوّره ـ عربستان.
مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: نوری طبرسی، حسین (محدّث نوری)، ٢٨ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التّراث، چاپ اوّل، ١٤٠٨ هـ . ق، قم ـ ایران.
مستند الشّیعة فی أحکام الشّریعة: نراقی، مولا احمد بن محمّدمهدی، ١٩ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، چاپ اوّل، ١٤١٥ هـ . ق، قم ـ ایران.
مسکّن الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد: عاملی جُبَعی، زین‌الدّین بن علی (شهید ثانی)، تحقیق: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، ١ ج، انتشارات بصیرتی، چاپ اوّل، ١٤٠٧ هـ . ق، قم ـ ایران.
مسند أحمد: ابن‌حنبل، أحمد، ٦ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اوّل، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
مصباح الشّریعة: امام صادق علیه‌السّلام، ١ ج، انتشارات أعلمی، چاپ اوّل، ١٤٠٠ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد: طوسی، محمّد بن حسن (شیخ طوسی)، ١ ج، انتشارات مؤسّسة فقه الشّیعة، چاپ اوّل، ١٤١١ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
المصنّف: ابن‌أبی‌شیبة کوفی، محمّد، محقّق: سعید لحّام، ٨ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ١٤٠٩ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
المصنّف: صنعانی حمیری، عبدالرزّاق بن همام، محقّق: حبیب‌الرّحمن اعظمی، ١١ ج، انتشارات المجلس العلمی، چاپ اوّل، ١٤٠٣ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
مطلع انوار: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، مقدّمه و تعلیقات: آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی، ١٣ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ١٤٣١ هـ . ق، طهران ـ ایران.
معاد شناسی: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ١٠ ج، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ یازدهم، ١٤٢٧ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
المعالم الأثیرة فی السّنة و السّیرة: شراب، محمّد محمّدحسن، ١ ج، انتشارات دار الشّامیة، چاپ اوّل، ١٤١١ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
معالم المدینة المنوّرة بین العمارة و التّاریخ: کعکی، عبدالعزیز بن عبدالرّحمن، محقّق: محمّدامین کردی، ٣ ج، انتشارات دار و مکتبة الهلال، چاپ اوّل، ٢٠٠٧ م، بیروت ـ لبنان.
معالی السّبطین فی أحوال الحسن و الحسین صلوات الله و سلامه علیهما: حائری مازندرانی، محمّدمهدی، ١ ج، انتشارات الشریف الرّضی، چاپ اوّل، ١٤٠٩ هـ . ق، قم ـ ایران.

معانی الأخبار: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، محقّق: علی‌اکبر غفّاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل، ۱٤۰۳ ه . ق، قم ـ ایران.
المعجم الأوسط: طبرانی، سلیمان بن أحمد، محقّق: ابراهیم حسینی، ۹ ج، انتشارات دار الحرمین، بی‌تا، بیروت ـ لبنان.
معجم البلدان: حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله، ۷ ج، انتشارات دار صادر، چاپ دوّم، ۱۹۹۵ م، بیروت ـ لبنان.
المعجم الکبیر: طبرانی، سلیمان بن أحمد، محقّق: حمدی عبدالمجید سلفی، ۲۵ ج، انتشارات دار إحیاء التّراث العربی، چاپ دوّم، ۱٤۰۵ ه . ق، بیروت ـ لبنان.
معجم مقاییس اللغة: ابن‌فارس، احمد، محقّق: عبدالسّلام محمّد هارون، ٦ ج، انتشارات مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ ه . ش، قم ـ ایران.
المغازی: واقدی، محمّد بن عمر، محقّق: مارسدن جونس، ۳ ج، انتشارات مؤسّسة الأعلمی، چاپ سوّم، ۱٤۰۹ ه . ق، بیروت ـ لبنان.
مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة من الواجبات و المستحبّات: عاملی، بهاءالدّین محمّد بن حسین (شیخ بهائی)، ۱ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اوّل، ۱٤۰۵ ه . ق، بیروت ـ لبنان.
مقتل الحسین علیه‌السّلام: خوارزمی، موفّق بن أحمد، محقّق: محمّد سماوی، ۲ ج، انتشارات أنوار الهدی، چاپ دوّم، ۱٤۲۳ ه . ق، قم ـ ایران.
مقتل الحسین علیه‌السّلام: موسوی مقرّم، عبدالرّزّاق، ۱ ج، انتشارات مؤسّسة الخرسان، چاپ اوّل، ۱٤۲٦ ه . ق، بیروت ـ لبنان.
المقنعة: ابن‌نعمان بغدادی، محمّد بن محمّد (شیخ مفید)، ۱ ج، انتشارات کنگرهٔ شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱٤۱۳ ه . ق، قم ـ ایران.
مکارم الأخلاق: طبرسی، حسن بن فضل، ۱ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ چهارم، ۱٤۱۲ ه . ق، قم ـ ایران.
من لا یحضره الفقیه: ابن‌بابویه قمی، محمّد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی‌اکبر غفّاری، ٤ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، ۱٤۱۳ ه . ق، قم ـ ایران.
مناسک حج: مراجع تقلید، ۱ ج، انتشارات پژوهشکده حج و زیارت، چاپ اوّل، ۱۳۹۷ ه . ش، قم ـ ایران.
مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السّلام: ابن‌شهرآشوب مازندرانی، محمّد بن علی، ٤ ج، انتشارات علاّمه، چاپ اوّل، ۱۳۷۹ ه . ق، قم ـ ایران.
المنتخب: طریحی نجفی، فخرالدّین، محقّق: نضال علی، ۱ ج، انتشارات مؤسّسة الأعلمی، چاپ اوّل، ۱٤۲٤ ه . ق، بیروت ـ لبنان.

المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج: نووی، یحیی بن شرف، محقّق: وهبه زحیلی، ۱۹ ج، انتشارات المکتبة العصریة، ۱٤۳۰ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
مهج الدّعوات و منهج العبادات: ابن‌طاووس، سیّد علی بن موسی، محقّقین: ابوطالب کرمانی، محمّدحسن محرّر؛ ۱ ج، انتشارات دار الذّخائر، چاپ اوّل، ۱٤۱۱ هـ . ق، قم ـ ایران.
المهذّب: ابن‌برّاج حلبی، عبدالعزیز بن نحریر (قاضی بن برّاج)، تحقیق: مؤسّسة سیدالشهدا العلمیة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱٤۰٦ هـ . ق، قم ـ ایران.
مهر تابان: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، ۱ ج، انتشارات علاّمه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱٤۲۳ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.
الموسوعة الفقهیّة: وزارت اوقاف کویت، ٤٥ ج، انتشارات دولة الکویت ـ وزارة الأوقاف و الشّؤون الإسلامیّة، چاپ چهارم، ۱٤۱٤ هـ . ق، کویت ـ کویت.
موسوعة کربلاء: بیضون، لبیب، ۲ ج، انتشارات مؤسّسة الأعلمی، چاپ اوّل، ۱٤۲۷ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
موسوعة مرآة الحرمین الشّریفین و جزیرة العرب: صبری پاشا، ایوب، مترجم: محمّد حرب، ۵ ج، انتشارات دار الآفاق العربیة، چاپ اوّل، ۱٤۲٤ هـ . ق، قاهره ـ مصر.
الموطّأ: ابن‌انس، مالک، محقق: محمّد فؤاد عبدالباقی، ۲ ج، انتشارات دار إحیاء التراث العربی، ۱٤۰٦، هـ . ش، بیروت ـ لبنان.
المیزان فی تفسیر القرآن: طباطبائی، سیّد محمّدحسین (علاّمه طباطبائی)، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم ـ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱٤۱۷ هـ . ق، قم ـ ایران.
میل معشوقان: صداقت، سیّد علی‌اکبر، ۱ ج، انتشارات ایده برتر (طهران)، بکاء (قم)، چاپ اوّل، ۱۳۹۱ هـ . ش، ایران.
نجم الثّاقب فی أحوال الإمام الغائب: نوری طبرسی، حسین (محدّث نوری)، ۲ ج، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دهم، ۱۳۸٤ هـ . ق، قم ـ ایران.
نفائس الفنون فی عرائس العیون: آملی، محمّد بن محمود، محقّق: ابوالحسن شعرانی، ۳ ج، انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۱ هـ . ش، طهران ـ ایران.
نفحات انس: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳۳ هـ . ق، طهران – ایران.
النّهایة فی الغریب الحدیث و الأثر: ابن‌اثیر جزری، مبارک بن محمّد، محقّق: محمودمحمّد طناحی، ۵ ج، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳٦۷ هـ . ش، قم ـ ایران.
نوروز در جاهلیّت و اسلام: آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱٤۳۵ هـ . ق، طهران ـ ایران.

الهدایة الکبری: خصیبی، حسین بن حمدان، ۱ ج، انتشارات البلاغ، ۱٤۱۹ هـ . ق، بیروت ـ لبنان.
هفده رساله: مقدّس اردبیلی، احمد بن محمّد، ۱ ج، انتشارات دفتر کنگره بزرگداشت مقدّس اردبیلی، چاپ اوّل، ۱۳۷۵ هـ . ق، قم ـ ایران.
الوافی: فیض کاشانی، ملاّ محمّدمحسن، ۲٦ ج، انتشارات کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام، چاپ اوّل، ۱٤۰٦ هـ . ق، اصفهان ـ ایران.
وسائل الشّیعة: حرّ عاملی، محمّد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۳۰ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل‌البیت علیهم‌السّلام، چاپ اوّل، ۱٤۰۹ هـ . ق، قم ـ ایران.
الوسیلة إلی نیل الفضیلة: ابن‌حمزه طوسی، محمّد بن علی، محقّقین: سیّد محمود مرعشی، محمّد حسّون؛ ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، چاپ اوّل، ۱٤۰۸ هـ . ق، قم ـ ایران.
وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی: سمهودی، علی بن عبدالله، محقّق: خالد عبدالغنی محفوظ، ٤ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اوّل، ۲۰۰٦ م، بیروت ـ لبنان.
وفاة الصّدیقة الزّهراء علیهاالسّلام: موسوی مقرّم، عبدالرّزاق، ۱ ج، انتشارات شعبة التّراث الثّقافیة و الدّینی ـ قسم الشّؤون الفکریة و الثّقافیة، چاپ اوّل، ۱٤۳۵ هـ . ق، بی‌جا.
وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزّمان: ابن‌خلّکان، احمد بن محمّد، محقّق: احسان عباس، ۸ ج، انتشارات الشّریف الرّضی، چاپ دوّم، ۱۳٦٤ هـ . ش، قم ـ ایران.
ولایت فقیه در حکومت اسلام: علاّمه آیةالله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمّدحسین، محقّق: محسن سعیدیان، ٤ ج، انتشارات علاّمه طباطبائی، چاپ دوّم، ۱٤۲۱ هـ . ق، مشهد مقدّس ـ ایران.

* * *

سایت مکتب وحی: www.maktabevahy.org (نشر آثار علاّمه آیةالله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی و آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی رضوان‌الله علیهما.)
نرم‌افزار کیمیای سعادت: مجموعه آثار حضرت علاّمه آیت الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی و آیت الله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی رضوان الله علیهما، تولید و نشر: موسّسه فرهنگی آئین مکتب وحی.

بسم الله الرحمن الرحیم

دورهٔ علوم و مبانی اسلام و تشیّع

آثار منتشرهٔ انتشارات مکتب وحی به شرح ذیل است:

آثار حضرت علاّمه آیةالله العظمیٰ حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی قدّس‌الله‌سرّه:

آیین رستگاری: مصاحباتی در باب سیر و سلوک الی الله

انوار الملکوت (۲ جلد): نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا

تفسیر آیه نور ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾

رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعییناً: تقریرات درس آیةالله سیّد محمود شاهرودی (ره)

رسالهٔ اجتهاد و تقلید: تقریرات درس آیةالله حاج شیخ حسین حلّی (ره)

سالک آگاه: مباحثی پیرامون علم و علما

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی (۲ جلد)

شرح فقراتی از دعای افتتاح

مباحث فقهی

مبانی اخلاق در آیات و روایات (۲ جلد)

مبانی تشیّع: ابحاث اعتقادی

مطلع انوار (۱۳ جلد): دوره مُهذّب و محقّق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مناقب اهل‌بیت علیهم‌السّلام

مهر تابناک: احوالات عارف کامل آیةالله حاج سیّد علی قاضی رضوان الله علیه

نور ملکوت حج (۲ جلد): اسرار و آداب و احکام حج بیت‌الله‌الحرام

آثار حضرت آیةالله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی قدّس‌الله‌سرّه:

اجماع از منظر نقد و نظر: رسالهٔ اصولیّه در عدم حجّیت اجماع مطلقاً

اربعین در فرهنگ شیعه

ارتداد در اسلام: سلسله مباحث اعتقادیه دربارهٔ ارتداد و تبیین جایگاه آن در اسلام و احکام مترتّبه آن

اسرار ملکوت (۳ جلد): شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه‌السّلام

افق وحی: نقد نظریّه دکتر عبد الکریم سروش دربارهٔ وحی

آموزه های معرفت (٤ جلد تاکنون): شرح دعای ابوحمزهٔ ثمالی

آموزه‌های ولایت (۳ جلد تاکنون): بیانات اعیاد غدیر و نیمه شعبان، و مباحثی پیرامون امام زمان علیه‌السّلام

جلوه‌های معرفت: بیانات اعیاد فطر و قربان

حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلی الله

حیات جاوید: شرح وصیّت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهماالسّلام در حاضرین

رسالهٔ طهارت انسان: بررسی فنّی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

رسالهٔ عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

رسالهٔ غناء و موسیقی: بررسی فقهی حرمت غنای لهوی و موسیقی

سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم (۲ جلد)

عنوان بصری (۸ جلد تاکنون): شرح موضوعی حدیث عنوان بصری

فقاهت در تشیّع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

قواعد فقهیّه (۲ جلد تاکنون): دروس خارج قواعد فقهیّه

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیّت علمی و اخلاقی حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

نوروز در جاهلیّت و اسلام: تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام